

۱-۲۶	روح اله اسلامی	مبانی، استراتژی و تکنیک‌های سیاست خارجی ایران شهری
۲۷-۵۸	علی باقری دولت آبادی، ابراهیم آقامحمدی	بازماندگی شیعیان اندونزی از مشارکت در فرآیند و ساختار قدرت سیاسی
۵۹-۸۶	سجاد بهرامی مقدم	ائتلاف رانت جویان، حکمرانی تسخیرشده و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در مصر
۸۷-۱۱۲	علی داوطلب، سیدمحمدعلی تقوی، محسن خلیلی وحید سینایی	نقش سیاست‌های قومی مذهبی در بروز اختلافات اقوام و مذاهب در سوریه (۱۹۲۰-۲۰۱۸)
۱۱۳-۱۳۸	رشید رکابیان، مهرداد عله پور	آوردگاه ایندو باسیفیک و رویارویی پکن - واشنگتن در عصر پساجنگ سرد (۲۰۱۰-۲۰۱۹)
۱۳۹-۱۷۰	محمد سلامی استاد، محمدحسین جمشیدی سحر بهرامی خورشید، محسن اسلامی	کارکرد زبان به مثابه ابزار امنیتی: تحلیل سخنرانی ملک سلمان در اجلاس ریاض
۱۷۱-۱۹۰	جواد صالحی	کارکردهای موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی
۱۹۱-۲۱۴	عبدالرضا عالی‌شاهی، یونس فروزان، حسین مسعودنیا سیدعلی مجیدی‌نژاد	سناریوهای استقلال کردستان عراق و امنیت ملی ایران
۲۱۵-۲۴۸	محمدجوادفتحی، عبدالوهاب یوسفی نژاد	الگوی روسی مدیریت بحران سوریه
۲۴۹-۲۷۲	مجید کافی، اعظم ملایی	دفاع از روابط بین الملل انسانی تر با سازه‌انگاری روانشناسانه
۲۷۳-۲۹۲	محسن محبی، وحید بذار	مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای اجرای آراء دیوان بین المللی دادگستری
۲۹۳-۳۲۳	ناصر یوسف زهی، مرتضی منشادی	جنبش روشنایی و تغییر رفتار جمعی در افغانستان





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



صاحب امتیاز
دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول
سیدمحمدعلی تقوی

سر دبیر
محسن خلیلی

پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل

نشریه شش ماهانه دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین الملل

سال ۸، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۹

شاپا: ۳۳۲۲-۳۴۷۲

پروانه انتشار: نامه شماره ۹۰/۲۸۰۳۰ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۰۳ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع رسانی این نشریه طبق نامه شماره ۳/۱۸/۵۵۰۸۵ مورخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۲ و برابر با نامه ابلاغیه آیین نامه شماره ۱۱/۲۵۶۸۵ مصوب ۱۳۹۸/۰۲/۰۹ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، علمی محسوب می شود.

هیئت تحریریه

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، آرشین ادیب مقدم (استاد دانشگاه لندن)، سیدمحمدعلی تقوی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین دهشیار (استاد دانشگاه علامه طباطبایی)، سیدحسین سیف زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، رضا سیمیر (استاد دانشگاه گیلان)، وحید سنایی (دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیداصغر کیوان حسینی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی)، مسعود موسوی شفتی (دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، احمد نقیب زاده (استاد بازنشسته دانشگاه تهران)، عنایت الله یزدانی (دانشیار دانشگاه اصفهان)

داوران

شیرزاد آزاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، علیرضا اسدی پورطهرانی (دانشگاه آزاد اسلامی تایباد)، روح اله اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد)، محسن اسلامی (دانشگاه تربیت مدرس)، رضا التیامی نیا (دانشگاه یاسوج)، مرضیه سادات الوند (دانشگاه جنتود)، اعظم امینی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی باقری دولت آبادی (دانشگاه یاسوج)، احمد بخشی (دانشگاه بیرجند)، محمدعلی بصیری (دانشگاه اصفهان)، سجاد بهرامی مقدم (دانشگاه گیلان)، محمدعلی بهمنی قاجار (دکتری حقوق بین الملل)، آرش بیداله خانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، قاسم ترابی (دانشگاه آزاد اسلامی همدان)، محسن جان پرور (دانشگاه فردوسی مشهد)، مهدی جاودانی مقدم (دانشگاه آزاد اسلامی قم)، عسکر جلالیان (دانشگاه پیام نور تهران)، محمدحسین جمشیدی (دانشگاه تربیت مدرس)، علی چشمی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سعید چهرآزاد (دکتری روابط بین الملل)، جواد حق گو (دانشگاه تهران)، محسن خلیلی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی اصغر داوودی (دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، حسین دهشیار (دانشگاه علامه طباطبایی)، مهدی ذوالفقاری (دانشگاه لرستان)، حسین ربیعی (دانشگاه خوارزمی)، رضا رحمتی (دانشگاه بوعلی سینا)، رئوف رحیمی (دانشگاه جنتود)، سارا رستمی (دانشگاه پیام نور البرز)، الهام رسولی ثانی آبادی (دانشگاه بزد)، محمدجواد رنجکش (دکتری روابط بین الملل)، ابراهیم رومینا (دانشگاه تربیت مدرس)، آرش رئیس نژاد (دانشگاه تهران)، سیدهادی زرقاتی (دانشگاه فردوسی مشهد)، قاسم زمانی (دانشگاه علامه طباطبایی)، محمد ستایش پور (دانشگاه قم)، علی اصغر ستوده (دکتری روابط بین الملل)، خلیل اله سردارنیا (دانشگاه شیراز)، علیرضا سمعی اصفهانی (دانشگاه یاسوج)، سیدمهدی سیزاده (دانشگاه فردوسی مشهد)، سعید شکوهی (دانشگاه علامه طباطبایی)، هادی صادقی اول (دانشگاه شیراز)، جواد صالحی (دانشگاه پیام نور کرمان)، مختار صالحی (دانشگاه مازندران)، ابراهیم علومی (دکتری روابط بین الملل)، سیداحمد فاطمی نژاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، محمدرضا فرجی (دانشگاه اردکان)، زینب فرهادی (دکتری روابط بین الملل)، محمدحسن فطرس (دانشگاه بوعلی سینا)، فرهاد قاسمی (دانشگاه تهران)، قربانعلی قربان زاده سوار (دانشگاه بین الملل امام خمینی)، جهانگیر کرمی (دانشگاه تهران)، سیامک کریمی (دکتری روابط بین الملل)، الهام کشاورز مقدم (دکتری روابط بین الملل)، الهه کولایی (دانشگاه تهران)، سیداصغر کیوان حسینی (دانشگاه علامه طباطبایی)، محمد لعل علیزاده (دانشگاه پیام نور)، افشین متقی (دانشگاه خوارزمی)، فاطمه محروق (دانشگاه فردوسی مشهد)، محمد محمدیان (دکتری روابط بین الملل)، محسن مدیرشانه چی (دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، اعظم ملایی (دکتری روابط بین الملل)، سعید ملک الساداتی (دانشگاه فردوسی مشهد)، امیرحسین ملکی زاده (دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، رضا ممدوحی (دکتری روابط بین الملل)، مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمسعود موسوی شفتی (دانشگاه تربیت مدرس)، حجت میان آبادی (دانشگاه تربیت مدرس)، سیدعبدالامیر نبوی (مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی)، حسین نورانی (دانشگاه نیشابور)، سیدامیر نیاکویی (دانشگاه گیلان)، مهدی هدایتی شهیدانی (دانشگاه گیلان)، عنایت الله یزدانی (دانشگاه اصفهان)، محمد یوسفی جویباری (دانشگاه آزاد اسلامی تبریز).

این دوفصلنامه در پایگاه های زیر نمایه می شود:

پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)

پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)

کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)

بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)

پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

نشانی

مشهد، بلوار وکیل آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش نامه ایرانی سیاست بین الملل

کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱ صندوق پستی: ۱۳۵۷

تلفن تماس: ۰۵۱-۳۸۸۰۶۳۰۹، نمابر: ۰۵۱-۷۳۹۳-۳۸۸۰۶۳۰۹

سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir

سایت انجمن ایرانی روابط بین الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianiisa@gmail.com

این دوفصلنامه دستاورد همکاری مشترک دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین الملل است.

مدیر داخلی

مریم ودیعی نوقایی

ویراستار فارسی

جواد میزبان

ویراستار لاتین

حسین نورانی

صفحه آرا

مریم ودیعی نوقایی

طراح جلد

ریحانه ودیعی نوقایی

چاپ

دانشگاه فردوسی مشهد

خط‌مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل آماده دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزه روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه‌های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین‌المللی، امنیت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داورهای مطابق با استاندارد نشریه، منتشر می‌کند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند: (۱) دارا بودن مقدمه توضیحی و بیان واضح مسأله پژوهش، (۲) بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود، (۳) تعیین و توضیح هدف از نگارش مقاله، (۴) تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز، (۵) به کارگیری روش تعیین شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله، (۶) معتربودن منابع و داده‌ها، (۷) ارائه نتیجه‌گیری درست و موقت از تحلیل داده‌ها، (۸) بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائه پیامدهای نظری (و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها، (۹) رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله، (۱۰) رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

هر مقاله تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان فهم و بر پایه دستور خط فرهنگستان زبان و ادب فارسی (<http://www.persianacademy.ir>)، تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حد امکان بیش از ۸۰۰۰ نباشد.

علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامه نگارش مقاله، فقط از طریق سامانه یکپارچه نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به‌نشانی <http://irlip.um.ac.ir> ارسال کنند.

مقاله باید دارای چکیده (فارسی و انگلیسی)، واژگان کلیدی، مقدمه، روش، نتایج بحث، منابع مورد استفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود: مشخصات نویسنده یا نویسندگان (همراه با تعیین نویسنده مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی، سمت، محل خدمت، عنوان و درجه علمی، تاریخ و محل انجام تحقیق است، ذکر شود.

عنوان مقاله (حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحه اول نوشته شود.

چکیده در عین مختصربودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع، جدول، نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از ۲۵۰ کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.

مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع، اهمیت تحقیق و مسأله مورد مطالعه باشد.

روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.

اگر نتایج شامل عکس، جداول و نمودار باشد نسخه اصلی هر یک به نشریه ارسال شود.

شماره هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.

نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست‌آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.

منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید: <http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf>

منابع مورد استفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینه مورد نظر باشد.

چکیده انگلیسی، برگردان کامل و دقیق چکیده فارسی و شامل عنوان اصلی مقاله، نام نویسندگان، آدرس و عنوان علمی آنان و واژه‌های کلیدی باشد.

مسئولیت هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن، به‌عهده نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود.

تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ، اگر مشخص شود مقاله منتخب به هر شکل در جای دیگری به‌چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد.

مقاله‌ها توسط هیئت تحریریه و با همکاری متخصصان داوری شده و در صورت تصویب، بر طبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت، چاپ خواهند شد.

نشریه در رد یا قبول، جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تام دارد.

فهرست نوشتارها

صفحه	نویسنده(گان)	عنوان مقاله
۱-۲۶	روح‌اله اسلامی	مبانی، استراتژی و تکنیک‌های سیاست خارجی ایران شهری
۲۷-۵۸	علی باقری دولت‌آبادی ابراهیم آقا محمدی	بازماندگی شیعیان اندونزی از مشارکت در فرآیند و ساختار قدرت سیاسی
۵۹-۸۶	سجاد بهرامی مقدم	ائتلاف رانت‌جویان، حکمرانی تسخیر شده و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در مصر
۸۷-۱۱۲	علی داوطلب سید محمد علی تقوی محسن خلیلی وحید سینایی	نقش سیاست‌های قومی‌مذهبی در بروز اختلافات اقوام و مذاهب در سوریه (۱۹۲۰-۲۰۱۸)
۱۱۳-۱۳۸	رشید رکابیان مهرداد عله‌پور	آوردگاه ایندو پاسیفیک و رویارویی پکن - واشنگتن در عصر پساجنگ سرد (۲۰۱۹-۲۰۱۰)
۱۳۹-۱۷۰	محمد سلامی استاد محمد حسین جمشیدی سحر بهرامی خورشید محسن اسلامی	کارکرد زبان به‌مثابه ابزار امنیتی: تحلیل سخنرانی ملک‌سلیمان در اجلاس ریاض
۱۷۱-۱۹۰	جواد صالحی	کارکردهای موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی
۱۹۱-۲۱۴	عبدالرضا عالیشاهی یونس فروزان حسین مسعودنیا سید علی مجیدی نژاد	سناریوهای استقلال کردستان عراق و امنیت ملی ایران
۲۱۵-۲۴۸	محمد جواد فتحی عبدالوهاب یوسفی نژاد	الگوی روسی مدیریت بحران سوریه
۲۴۹-۲۷۲	مجید کافی اعظم ملایی	دفاع از روابط بین‌الملل انسانی‌تر با سازه‌انگاری روانشناسانه
۲۷۳-۲۹۲	محسن محبی وحید بدآر	مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای اجرای آراء دیوان بین‌المللی دادگستری
۲۹۳-۳۲۳	ناصر یوسف‌زهی مرتضی منشادی	جنبش روشنایی و تغییر رفتار جمعی در افغانستان

مبانی، استراتژی و تکنیک‌های سیاست خارجی ایران شهری^۱

روح اله اسلامی^۲

چکیده

در بررسی سیاست خارجی ایران علاوه بر اسناد، مدارک و داده‌های تاریخی نیاز به اندیشه، مبانی و اصولی است که بتواند واقعیات را تفسیر کند. پژوهش‌هایی با مبانی واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و انتقادی سیاست خارجی ایران را مورد بررسی قرار داده‌اند. بعد از انقلاب، مبانی اسلامی و شیعی نیز، سیاست خارجی ایران را با اندیشه اسلام سیاسی تحلیل کرده‌اند. یکی از اندیشه‌های بومی که توانایی بررسی سیاست خارجی ایران و پوشش دادن نقاط ضعف و ارائه گزاره‌های اصلاحی را داراست اندیشه ایران شهری است. پرسش این است آیا ایرانیان دارای سبک در سیاست خارجی هستند. سیاست خارجی ایران شهری چیست و آیا اندیشه ایران شهری دارای مبانی، استراتژی و تکنیک در سیاست خارجی است؟ اندیشه ایرانی با توجه به منابع و اصول عقلانی که به صورت میراثی ماندگار در ایران تداوم یافته است، گزاره‌های کاربردی و استراتژیک در مورد سیاست خارجی دارد. در نوشتار با محوریت قرار دادن اندیشه سیاسی ایران شهری سعی شده است مبانی و اصول سیاست خارجی ایران شهری ترسیم گردد و به استراتژی‌ها و سیاست‌های کاربردی برآمده از این گونه نگریستن به سیاست خارجی پرداخته شود.

کلیدواژه‌ها: ایران شهری، سیاست خارجی، اندیشه سیاسی، استراتژی.

^۱ - این مقاله برگرفته از طرح پژوهشی با عنوان: "مبانی، مفاهیم و تکنیک‌های سیاست خارجی ایران" است که در گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد تصویب و توسط نویسنده اجرا شده است.

^۲ - استادیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد: eslami.r@ferdowsi.um.ac.ir

Principles, Strategy and Techniques of Iranshahri's Foreign Policy

Roohollah Eslami¹

Assistant Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Iran

Abstract

In an analysis of foreign policy, all documents must be connected with narration. For this purpose, we have three narrations by which we can describe and analyze foreign policy. The Western narration of realism, idealism, criticism, and constructivism have dominated foreign policy analysis. A particular Islamic narration prevailed in Iran after the 1979 revolution. However, Iranshahri's narration is ignored. In this article, I want to describe Iran's national identity and analyze Iranshahri thought that originates from ancient Iran. Many sources are still available for this narration. First, Iranshahri's political thought has roots in the Avesta, inscription, Ardavirafname, and many books translated to the Arabic language such as Ahde Ardashir and Name Tansar. Second, applying Iranian national thought to strategy foreign policy. Strategy dialogue among nations, significant cultural Iranian, and smart power. For influence to real-world analysis, three technic diplomacies, war, and security and protocol ceremonial. For this approach and mechanism that applies in real politics, we can defend the national interest.

Keywords: Iranshahri, foreign affair, political thought, strategy.

بیان مسئله

علوم انسانی همانند علوم طبیعی نیست که قواعد آن در همه متن‌ها یک شکل و محتوا داشته باشد (Mohammadpour, 2007, p. 243). این امر به خصوص در مورد تمدن‌های بزرگ تاریخ و جماعت‌های انسانی ریشه‌داری که دارای اندیشه سیاسی تداومی هستند صدق بیشتری دارد. به این معنا که سیاست ایرانی با سیاست سایر متن‌ها تفاوت دارد. ایران دارای متن تداومی اندیشه سیاست است، تداوم به معنای رویه ثابتی است که از دوره باستان تا کنون باقی مانده است (Islami, 2015, pp. 2-8). مجموعه اساطیر، آیین، رسوم، زبان، مذهب، متون نظم و نثر و تاریخ ایران به خصوص در مورد سامان سیاسی تداوم داشته است (Kissinger, 2017). به‌عنوان مثال اسطوره امرداد یا بی‌مرگی، امشاسبند شاهنشاه نیکو یا شهرپور و همین‌طور خدای آتش و روشنایی یعنی آذر، همان ماه‌های ایرانی هستند که در تقویم کاربرد دارند (Amozgar, 2007). دوگانگی خیر و شر و اختیار انسان برای همراهی با خدایان راستی، عهد و پیمان و آبادانی در جهت ضربه زدن به دروغ، خشکسالی و جنگ از عهد داریوش تا زمان کنونی تکرار شده است

¹Corresponding Author: eslami.r@ferdowsi.um.ac.ir

(Ahmadvand & Islami, 2017, p. 46). آرمان‌گرایی به صورت ترسیم تاریخ و جغرافیای قدسی و واقع‌گرایی در تکنیک‌های سیاست‌گذاری از خرد‌مزدایی تا خرد شیعی شکل و محتوای یکسانی داشته است (Carbon, 2004, p. 29). هرچند در برخی دوره‌ها با حمله‌های ویرانگر اقوام بیابان‌گرد گسست‌های سیاسی و نظامی شکل گرفته است اما روح اندیشه ایرانی تداوم داشته است. به گفته هگل فیلسوف معروف آلمان، در کتاب عقل در تاریخ ایرانیان نخستین امپراطوری راستین را بنیان نهادند و با اندیشه و کنش کورش بزرگ جماعت‌های انسانی به عصر خرد قدم گذاشتند (Hegel, 1957, pp. 301-315). ایران با اندیشه‌های دوگانه‌گرایی زرتشتی که گونه‌ای از روایت ایده آل و نمونه آرمانی به حساب می‌آمد بسیاری از کثرت‌های غیر قابل حل را در سیستم سیاسی وحدت‌گرایی خود ریختند. این‌گونه خردورزی امپراطوری زنده و پویا در ایران شکل داد و قبل از آنکه جهان غرب در قرن هفدهم میلادی به مفهوم دولت کشور مدرن دست پیدا کند ایرانیان در عهد باستان به آن رسیده بودند (Hegel, 2001).

از سوی دیگر نام ایران به معنای سرزمین اصیل زادگان، کشور نیکی‌ها، دولت خوبی‌ها از ابتدای تاریخ یعنی برآمدن مادها تا کنون به همین نام بوده است (Qurashi, 2010, p. 267). در کتیبه‌های هخامنشی، اوستای زرتشت، شاهنامه فردوسی، دولت ممالک محروسه صفویه و قاجار تا جمهوری اسلامی نام ایران به معنای هویت و دولت ملی ایران مطرح بوده است (Tabataba'I, 2015, pp. 23-54)؛ بنابراین به همه لحاظ ممکن ایران دارای تاریخ، اندیشه، هویت، فرهنگ و به خصوص اندیشه سیاست خاص خود می‌باشد. در این راستا ایران کشوری است که بدون فهم اندیشه سیاسی آن نمی‌توان فهم درستی از سیاست‌گذاری آن داشت. این مقاله سعی دارد با رویکرد ایرانی و استفاده از چارچوب تئوریک اندیشه سیاسی ایران شهری مبانی، استراتژی و تکنیک‌های سیاست خارجی ایران را بررسی کند. پرسش این مقاله چنین است که ایران دارای چه مبانی در اندیشه سیاسی است و این مبانی به لحاظ عملی و سیاست‌گذاری چه تبعات استراتژیک و تکنیکی در سیاست خارجی دارند؟ این مقاله هنجاری است یعنی دارای وجوه باید گونه‌ای است بر این اساس که ایران دارای مبانی در فرهنگ و اندیشه است که تا کنون در راستای سیاست‌گذاری امور خارجه از آن بهره‌مند نشده است. به یک معنا این نوشتار تحلیل سیاست خارجی ایران نیست بلکه تحلیل مبانی و اندیشه سیاست ایرانی و بازتاب استراتژیک و تکنیکی آن در سیاست خارجی است.

چارچوب تئوریک

این پژوهش بر اساس چهارچوب تئوریک اندیشه سیاسی ایران شهری نگاشته شده است. تا کنون مقاله‌های زیادی در مورد مکاتب واقع‌گرا، آرمان‌گرا و سازه‌انگار غربی همین‌طور مکاتب شیعه و اهل

سنت اسلام نوشته شده است. اندیشه غربی با توجه به اندیشه متفکرانی چون هابز، کانت، مورگنتسا، ونت مکاتبی را شکل داده است که در آن پدیدار سیاست خارجی در قالب موازنه قوا یا سازمان‌های بین‌المللی امکان زیست پیدا کرده است (Handler, 2013, pp. 33-129). از سوی دیگر اندیشه سیاسی در اسلام دارای متفکران بزرگی چون ماوردی، ابن‌فراء، خواجه نصیرالدین طوسی و محمد غزالی است که در بعد سیاست خارجی مفاهیمی چون دارالسلام، دارالکفر، امت اسلامی را پایه نهادند (Ziaie Bigdeli, 2016). این پژوهش قصد دارد با ارجاع به متون اصلی اندیشه سیاسی ایران‌شهری تحلیل کند که استراتژی و تکنیک عملیاتی و مشخصی در زمینه سیاست خارجی برای روزگار معاصر و شرایط فعلی ایران قابل طراحی و اجرا است. اندیشه سیاسی ایران با توجه به بومی بودن و تأکید بر هویت و فرهنگ ملی ایران توانایی دفاع از سیاست ایران در وضعیت حساس فعلی را دارد و این چارچوب تئوریک شروعی برای مطالعات سیاست‌گذاری سیاست خارجی ایران است. در این نوشتار سه طرح مبنایی، استراتژیک و تکنیکی سیاست خارجی مورد تحلیل قرار خواهد گرفت. مبانی یعنی اصول، منابع، گزاره‌های پایه‌ای که سیاست خارجی از درون با رویکرد آنها محیط خارج را می‌نگرد، استراتژی یعنی طرح‌های بلند مدت برای رسیدن به منافع ملی در سیاست خارجی که دارای اصول راهبردی در محیط بحرانی است و در نهایت تکنیک به معنای فنون و سیاست‌های جزئی و کاربردی است که در صورت اتحاد شخصیت و سیمای سیاست خارجی را شکل می‌دهد (Islami, 2015, pp. 2, 42)؛ بنابراین پژوهش‌های ارزشمند صورت گرفته با مبانی غربی و اسلامی توانایی تحلیل سیاست خارجی ایران را دارند اما این نوشتار به وجه مغفولی اشاره دارد که تمامیت ارضی، منافع ملی، تعریف ایران و کاربست‌های مکانیزمی استراتژیک به همراه تکنیک‌های کاربردی را در سیاست خارجی فراهم می‌سازد؛ بنابراین در بعد ترسیم مبنایی اندیشه ایران‌شهری، ترسیم استراتژی و تکنیک کاربردی در سیاست خارجی این نوشتار با پژوهش‌های صورت گرفته تفاوت دارد و کاملاً نوآورانه و راه-گشا در راستای حل مسائل سیاست خارجی ایران معاصر است.

شاخص‌های اندیشه ایران‌شهری

به لحاظ تئوریک باید مشخص گردد که ایرانیان در سطح اندیشه دارای چه شاخص‌هایی هستند که بعد از ترسیم آنها می‌توان به‌طور جزئی‌تر به سراغ سیاست خارجی رفت. منظور از شاخص‌های ایران‌شهری همان مؤلفه‌هایی است که از منابع اصلی اندیشه ایرانی از خرد مزدایی تا شیعی تداوم داشته است و عناصر اصلی اندیشه ایران‌شهری به حساب می‌آیند که در زیر تحلیل می‌گردد.

آرمان‌گرایی: ایرانیان دارای نظام فلسفه معناگرای آرمانی هستند. در این نظام که تجمیع امشاسپندان است جهان آن گونه که در روایت پوزیتیویستی تفسیر می‌گردد مورد نقد قرار می‌گیرد. عالم خلق شده توسط وجودی مقدس و هستی دارای غایت است. به یک معنا جهان پدیداری آرمانی از نوع خرد مزدایی دارد و ماهیت و محتوای مادی توسط اهورامزدا برتر جهت دهی می‌گردد (Carbon, 2005, p.40). راستی، وفای به عهد، آبادانی و مهر از آرمان‌های غیر قابل نقض ایرانیان است که در اوستا بر آنها تأکید شده است (Ahmadvand & Islami, 2017, pp. 64-66).

جدول (۱): اندیشه سیاسی غرب، اسلام، ایران

اندیشه سیاسی	مکتب	متفکران	نمود سیاست خارجی	نتیجه
جهانی است اما منابع قدرت بومی را کنار می‌نهد	موازنه قوا، سازمان ملل	هابز، مورگنتا، کانت، ونت	واقع‌گرا، آرمان‌گرا، سازه‌انگار	سیاست غربی
منابع کارآمد و ملی ایران را حذف کرده است	دارالعهد، دارالسلام، دارالکفر، امت محوری	خواجه نصرالدین طوسی، محمد غزالی	شیعه، اهل سنت	سیاست اسلامی
بستر، مبنا، اصل و مقوم است	ایران بزرگ فرهنگی، مصلحت و منافع ملی	ابن مقفع، خواجه نظام الملک، فردوسی	ایران شهری	سیاست ایرانی

فلسفه تاریخ و جغرافیای قدسی: آرمان‌گرایی روایتی شکل می‌دهد که در آن خدایان نیک به رهبری اهورامزدا و خدایان شر به رهبری اهریمن رو در روی یکدیگر قرار می‌گیرند. با خلق کیومرث و شروع شدن تاریخ اسطوره‌ای انسان اختیار دارد که جبهه خیر یا شر را انتخاب کند و هرگونه پیروزی خشکسالی، دشمن یا دروغ نشان دهنده ضعف تلاش انسان‌ها به حساب می‌آید (Rezaei Rad, 1999). ایران مرکز عالم است و ایران ویج دارای فلسفه و تاریخی است که برآمده اساطیر و روایت‌های قدسی است. بار متفاوتی تاریخی و جغرافیای قدسی، ایران را خاص ساخته است تا از ابتدای آفرینش تا ظهور سوشیالیسم را ترسیم نماید (Rostam Wendi, 2009).

تداوم ایران شهری: ایران به معنای سرزمین نیکی‌ها، خوبی‌ها و پاک نهادها تداومی به‌اندازه تاریخ تمدن بشر دارد. همه عناصر اندیشه ایران شهری از واژه ایران گرفته تا شاخص‌های ماهوی و ظاهری آن در تاریخ تداوم داشته است (Axworthy, 2008). انسان آرمانی، ارض ملکوت، انتظار، هستی‌شناسی اندوه‌بار، متفاوتی اشراقی در تاریخ ایران وجود داشته است. شاخص‌ها در خرد مزدایی سامان‌دهی می‌شوند و با

آنکه چندین حمله ویرانگر در تاریخ به لحاظ نظامی و سیاسی ایران را از شکل می‌اندازد اما فرهنگ و اندیشه ایرانی در خرد شیعی، اشراقی، باطنی و ... تداوم پیدا می‌کند (Carbon, 2003).

فرهمندی: کاملاً طبیعی است که از تاریخ، فلسفه، جغرافیا و روایت قدسی متافیزیکی آنچه برای هرم حاکمیت تجویز می‌گردد انسانی کامل است که به نیروی خرد و توانمندی و بر اثر کارآمدی و تأیید الهی سرنوشت جامعه را به دست می‌گیرد. در اندیشه ایرانی به چنین کارگزار حکومتی انسان فرهمند می‌گویند. فردی که نژاد، تبار، تربیت و تأیید الهی و مردمی دارد و سعادت شهر به او گره خورده است (Ahmadvand & Islami, 2017, pp. 194-205). اندیشه ایرانی در تمام طول تاریخ خردی کیهانی داشته است که در آن ولی، امام، شاهنشاه، سلطان یا پادشاه بر مسند سیاست‌گذاری کلان جای داشته است.

چرخه عدالت: اساس حکمرانی ایرانی بر عدالت است. عدالت به معنای کنار هم قرار گرفتن شاخص‌هایی است که رابطه علت و معلولی با یکدیگر دارند. در نگاه محافظه کار و واقع‌گرای ایرانی هدف حکومت ایجاد امنیت و شکل‌دهی به دولتی قدرتمند است. این دولت تنها با داشتن ارتش نیرومند و منظم می‌تواند جان رعیت را حفظ نماید. سپاه و ارتش سامان‌مند به خزانه سرشاری برمی‌گردد که از مالیات‌های مردم گرد آمده است. این مالیات‌ها به زمین‌های آباد، رونق تجارت و شکوفایی اقتصاد ربط دارد و همه به عدل سیستم قضایی و دادستانی رعیت بازخواهد گشت. این چرخه دارای تکنیک‌های جزئی در امر سیاسی و اجرایی است که در رساله‌های اندرنامه نویسی تحلیل شده است (Islami, 2015, pp. 2, 78, 112).

نظام خویشکاری: در عهد باستان جامعه یکجانشین و تولیدکننده ایرانی برای اینکه بتواند روال، رویه و قواعد یکسان سیستمی در جامعه ایجاد کند به نظام خویشکاری روی آورد. در این نظام طبقات مختلف دربار، وزیران، سفیران، قضات، خزانه‌داران به عنوان کارگزاران حکومتی وجود دارند. همین‌طور مغان و دبیران و طبقات صنعت کار، تاجر و دهقان نیز در جای خود کار ویژه تخصصی داشتند. امکان تحرک طبقاتی اندک بود و به خصوص لایه‌های سیاسی و عادی از یکدیگر جدا بودند. این خویشکاری کارآمدی اجتماعی را شکل می‌داد و نظام تربیت نظری و عملی را خودجوش تداوم می‌بخشید (Ahmadvand & Islami, 2017, p. 233).

تکنیک‌های عقل معاش: در اندیشه ایرانشهری علاوه بر وجوه متافیزیکی و صورت‌های معرفت آرمانی امور معاش و توجه به امر روزمره تأکید شده است. هدف اصلی آبادانی دنیا و ساختن شرایطی است که قلعه، قنات، نظامیه، مسجد، راه، کاروانسرا، ... برپا باشند (Islami, 2015, p. 2). بر همین اساس

ایرانیان در اندرنامه‌ها متون کاربردی و اجرایی و فنون و تکنیک‌های واقع‌گرای پیچیده‌ای طراحی کرده‌اند تا ایران کشوری آباد گردد. این عقلانیت سر در آسمان‌ها ندارد بلکه زمین را می‌نگرد و راجع به مالیات ستانی، خزانه گردانی، برقراری امنیت، سیستم اطلاعاتی و جاسوسی، نظام جنگ، تشریفات حکومتی ... فنون جایگاهی دارد (Khawaja Nizam, 2008).

همراهی دین و دولت: گزاره مبنایی همزادی دین و دولت جز شاخص‌های اصلی اندیشه ایران شهری است که در عین بدیهی بودن در اجرا سطح پیچیده‌ای دارد. در اندیشه ایرانی دین و دولت یکدیگر را حمایت می‌کنند به گونه‌ای که دینداران بدون حمایت دولت نمی‌توانند شایست و ناشایست را تشخیص دهند و از سوی دیگر حکمرانی بر مردم بی اعتقاد و بی دین امکان‌پذیر نیست. علاوه بر این گزاره‌های شرطی اصل اندیشه ایرانی چنین است که دولت بر دین برتری دارد و هسته سیاست چنان جاذبه‌ای دارد که هیچ دستگاه معرفتی نمی‌تواند از آن بالاتر رود (Tabataba'I, 2005, p. 121).

اشه و سلسله مراتب: هدف غایی اندیشه ایرانی شکل‌دهی به جامعه اشه مند است یعنی جامعه‌ای که در آن فضیلت، سعادت و اخلاق وجود دارد و هر چیز در جای خود است. اشون بودن معنایی خیالی و توهمی نیست بلکه همنوایی با طبیعت یا همان اندیشه اشراقی است که از عهد زرتشت تا سهروردی طراحی گردیده است (Mahmoudizadeh, 2017, p. 190). فردوسی به عنوان یکی از حکیمان سیاسی اندیشه ایران شهری با تأکید بر شاهنشاه فرهمند، چرخه عدالت و نظام خویشکاری، اشه از دست رفته روزگار باستان را آرزو می‌کند. اشه با تشریفات، ادب، حفظ جایگاه‌ها و سلسله مراتب ارتباط دارد و هرگونه عوام‌گرایی و خارج سازی غیر تخصصی امور سیاسی از جریان عادی نوعی بحران محسوب می‌گردد (Khaleghi, 2015).

جدول (۲): شاخص‌های اندیشه سیاسی ایران شهری

شاخص‌های ایران شهری	تعریف و کاربرد در نوشتار
آرمان‌گرایی	تفسیر معنوی و آرمانی از هستی داشتن و رویکرد متافیزیکی به تاریخ
فلسفه تاریخ و جغرافیای قدسی	دیالکتیک تاریخی خیر و شر و انتظار ظهور منجی در پایان تاریخ
تداوم ایران شهری	فرهنگ ایرانی از خرد مزدایی تا خرد شیعی تداوم داشته است
فرهمندی	پدیدار سیاسی ایرانیان در مورد مشروعیت حکمران
چرخه عدالت	وابستگی قدرت به سپاه، به خزانه، به رعیت و به دادگری و مؤلفه‌های عینی کارکردی آنها
نظام خویشکاری	تقسیم مشاغل و اصناف و نظام کاستی طبقاتی
تکنیک‌های عقل معاش	یکجانشینی و داشتن عقلانیت معاش جهت آبادانی دنیا
همراهی دین و دولت	نزدیکی شاه و مغان به یکدیگر و مشروعیت مذهبی حکومت
اشه و سلسله مراتب	پادشاه فرهمند و مشروعیت سلسله مراتبی جهت ایجاد نظم اشون

پیشینه پژوهش

در مورد اندیشه ایرانی‌شهری منابعی وجود دارد که در این پژوهش به برخی از آنها ارجاع داده می‌شود. منبع اصلی به زمان باستان برمی‌گردد که به عنوان پایه و مبانی اندیشه ایرانی‌شهری محسوب می‌گردند. به عنوان مثال کتیبه‌های هخامنشی به خصوص کتیبه بیستون، منشور کوروش و کتیبه‌های تخت جمشید و کوه الوند شاخص‌های زیادی از اندیشه ایرانی را بازتاب می‌دهد (Ghiasabadi, 2008, pp.179-224). همین طور متون زرتشتی همانند کتاب‌های مزدایی اوستا، مینوی خرد، ارداویراف‌نامه، نامه تنسر، کارنامه اردشیر پاپکان، عهد اردشیر و دینکرد آثار اصیل فکر ایرانی هستند (بنگرید به منابع) (Ahmadvand & Islami, 2017, pp. 213-244) (Crane, 2009, pp. 98-103). مورخانی چون عبدالحسین زرین کوب، ادیبانی چون فتح‌اله مجتبایی (Mojtabayi, 1973)، اسطوره‌شناسانی چون ژاله آموزگار (Amozgar, 2007)، منتقدانی چون شاهرخ مسکوب، عالمان سیاستی چون حمید عنایت (Enayat, 1998)، زبان‌شناسانی چون محمد رضایی راد، دین‌پژوهانی چون هانری کربن، فرهنگ‌پژوهانی چون فرهنگ رجایی (Rajai, 2006)، شعرشناسانی چون محمد معین (Mo'in, 1974) هر یک با استفاده از منابع دسته اول ایران باستان قسمت‌های نابی از اندیشه ایرانی‌شهری را آشکار ساخته‌اند. در مورد الگوی ایرانی سیاست خارجی پژوهش‌هایی که صورت گرفته است بیشتر جنبه تاریخی و ذکر رویدادها دارد (Mahdavi, 2001) (Azghandi, 1997). رویدادها و داده‌های خام که به صورت سند و ارجاع به واقعیت روایت می‌گردد اهمیت دارد اما آنچه پایه‌ای است و توانایی ماندن در ارزیابی‌های علمی را دارد نوشتن تاریخ اندیشه‌ای از سیاست خارجی ایران است. گراهام فولر بر اساس روش‌شناسی پدیدارشناسی و محوریت قرار دادن گذشته باستانی ایران بر اساس احیای ناخودآگاه امپراطوری ایران سیاست خارجی ایران را بررسی کرده است. او نوشته است ایرانیان هنوز گمان می‌کنند قله عالم هستند و در رفتارشان به گونه‌ای عمل می‌کنند که تناسبی میان اهداف و ابزارهای آنها وجود ندارد (Fuller, 2011). روح اله رمضانی مؤسس علمی سیاست خارجی ایران با مدل سه‌جانبه پویا که بر شاخص‌های تداومی و سنتی تأکید دارد توانست الگویی آرمان‌گرا از الگوی ایرانی را با ارزیابی انتقادی ارائه دهد. او نوشت ایرانیان در سیاست خارجی اندیشه و کنش آرمانی دارند و رگه‌های فرهنگ باستانی، شیعی و اندیشه‌های چپ‌گرایانه در آنها رسوخ کرده است که مانع فهم درست از منافع ملی و کنش‌های مصلحت‌گرایانه می‌گردد (Ramazani, 1966 & 1975). مقاله‌ای با عنوان جاودانگی اندیشه ایرانی‌شهری در روابط خارجی توسط الهی در روابط خارجی چاپ شده است که تنها به دوره باستان می‌پردازد و وجوه اندیشه‌ای و مبنایی را بررسی می‌کند (Elahi, 2007). همین طور پایان‌نامه صحرایی در دانشگاه فردوسی مشهد الگوهای سیاست

خارجی دوره ساسانیان را با مدل هالستی تحلیل کرده و نتیجه گرفته است که الگوی ایران شهری بر این دوره حاکم بوده است (Sahrae, 2006).

جدول (۳): پژوهش‌های اندیشه‌های ایران شهری

نام پژوهشگر	نام پژوهش	زمینه ایرانی
هانری کربن	ارض ملکوت، اسلام ایرانی	دین پژوه
مرتضی ثاقب فر	فلسفه تاریخ فردوسی	مورخ
ژاله آموزگار	تاریخ اساطیر ایران	اسطوره‌شناس
محمد معین	مزدیسنا و ادب فارسی	ادبیات
محمد رضایی راد	خرد مزدایی	زبان‌شناسی
فتح اله مجتبابی	شاهی آرمانی در یونان و ایران باستان	فلسفه مقایسه‌ای
تقی رستم وندی	اندیشه ایران شهری در عصر اسلامی	اندیشه اسلامی
روح اله اسلامی	اندیشه سیاسی در ایران باستان، حکومت مندی ایران شهری	حکومت مندی
فرهنگ رجایی	اندیشه سیاسی در شرق باستان	تاریخ اندیشه
حمید عنایت	اندیشه و نهادهای سیاسی در ایران و اسلام	جامعه‌شناسی
جواد طباطبایی	زوال اندیشه سیاسی، تاریخ اندیشه سیاسی ایران، خواجه نظام الملک	اندیشه سیاسی
روح اله رضایی	سیاست خارجی ایران از صفویه تا رضاشاه	سیاست خارجی

نوشتار از آثار نام برده متمایز است؛ چرا که از یک سو مبانی اندیشه سیاسی ایران شهری را عنوان می‌کند و در مباحث‌شناسی بر تکنیک و شیوه‌های اجرایی سیاست تأکید ویژه دارد. دوم اینکه رویکردی ایرانی و همدلانه است به این معنا که از زاویه شرق‌شناسانه، برونی و انتقادی ندارد بلکه سعی دارد با استفاده از اندیشه ایران شهری رویکردی استراتژیک و فنی به سیاست خارجی داشته باشد. هدف آن است که نشان داده شود رویکرد اندیشه سیاسی ایران شهری دارای تبعات عینی و کارآمد در سیاست خارجی است که بی توجهی به آن برای منافع ملی کشور تبعات ناکارآمدی دارد و تمرکز بر آن در سیاست‌گذاری امکانی است فراموش شده اما لازم، که جهت دفاع از کشور، دولت و ملت ایران می‌تواند احیا گردد.

مبانی سیاست خارجی ایران شهری

واقع‌گرایی

باید میان واژه یعنی دال با واقعیت یعنی مدلول رابطه‌ای مستقیم برقرار باشد (Wittgenstein, 1992). وقتی که می‌گویید در سیاست خارجی روابط مسالمت آمیزی داریم یا می‌خواهیم تنش در روابط میان دو

کشور رفع گردد منظور کاملاً مشخص است و نباید به دروغ و برداشت‌های متفاوت کاری دیگر در عمل انجام داد. واقع‌گرایی به معنای راستگو بودن است و هرگونه دروغ از مبانی سیاست ایران‌شهری به دور است. در اندیشه ایران‌شهری دروغ بنیاد عدالت یا اشه را به هم خواهد زد و نظم گیتی را نابود می‌سازد. علاوه بر این دیدن و تفسیر واقعیت مبتنی بر راستی و اعتقاد به نظم هستی مبتنی بر اشه نمی‌تواند با توهم و آرمان‌های ذهنی هم راستا باشد (Razi, 2002). ایرانیان واقعیت را همانگونه که بود تفسیر می‌کردند یعنی تفسیر آنها نه جبرگرا مبتنی بر خدایی قهار بود که امکان اختیار انسان‌ها را سلب کند و نه انسان‌گرای شدید و انقلابی بود که به صورت اگزستانس در جهت تخریب محیط قدم بردارد (Dostkhah, 1998). واقع‌گرایی ایران‌شهری میانه است و این رگه اعتدال را می‌توان از اوستا تا جاودان خرد و تجارب‌الامم مسکویه رازی دنبال کرد. جز واقع‌گرایی هیچ‌مبنایی نمی‌توانست آبادانی و نیروی ایرانیان در خلق ایران‌شهر آباد را تحلیل کند.

آرمان‌گرایی نهفته در مبانی فکری اگزستانس، چپ‌گرا، سوسیال، پست‌مدرن و همه اندیشه‌های ساده، غریزی و متوهم ضد اندیشه ایران‌شهری است؛ یعنی آنانکه به قصد عدالت یا آزادی به دیگر بازیگران بین‌الملل حمله می‌کند همه برای خود رسالت ایدئولوژیک قائل هستند و آرمان‌گرایانی هستند که تاریخ نشان داده است جر جهنم خلق نکرده‌اند. مبنای اندیشه ایران‌شهری در واقع‌گرایی معتدلی است که نه حمله می‌کند و نه اجازه تجاوز را به هیچ بازیگری می‌دهد. واقع‌گرایی ایران‌شهری همانطور که در اندیشه و کنش کوروش تا اردشیر بابکان دیده می‌شود ادبیات صلح، آبادانی، راستی و احترام به حقوق دیگران را عملیاتی کرده است. توجه به معیشت، عقلانیت اقتصادی، تجارت و احترام به سرزمین‌های دیگر جز بدیهیات اندیشه ایرانی است. در این مبنا جنگ، تجاوز، غارت، غنیمت‌نکوئیده است و جز بر تلاش و راستی نمی‌توان بنا نهاد. این مبنا را در گزاره‌های کتیبه کوروش می‌توان یافت جایی که عنصر قدرت و ترور کنار نهاده شد و اعلام گردید از این بعد کسی می‌تواند فرمانروا و سیاست‌گذار جماعت‌های انسانی باشد که به حقوق دیگران احترام می‌نهد و زمین را آباد می‌کند (Moradi Ghiasabadi, 2008). ایرانیان برای اولین بار اصول واقع‌گرایی را که بر خشونت و غنیمت‌استوار بود تغییر دادند و به قول هگل با ایران بشر به مرحله عقلانی تمدن قدم نهاد (Hegel, 2001)؛ بنابراین واقع‌گرایی که ریشه در راستی، اشه، آبادانی و همزیستی مسالمت‌آمیز داشت و اکنون مورد اجماع همه فرهیختگان و عالم‌متمدن است در دوره باستان با اندیشه و کنش ایرانیان آغاز گردید.

نخبه گرایی:

در اندیشه ایران شهری به لحاظ مبنایی میان سیاست گذاران و مردم تفاوت وجود دارد (Tensar's Letter, 1975, pp. 59-66). به این معنا که همیشه میان کسانی که به قدرت نزدیک هستند و مردم عادی فاصله وجود دارد. تنها نخبگان و کسانی که تخصص و کارآمدی دارند می‌توانند سفیر، وزیر و کارشناس و کارگزار وزارت امور خارجه گردند. این اندیشه اعتقاد دارد سیاست خارجی دانشی عوامانه و مردمی نیست که همان بتوانند در مورد آن نظر دهند یا اینکه بتوانند در آن تصمیم گیری کنند. اخلاقیات و هنجارهایی که برای مردم کاربردی است جایی در سیاست خارجی ندارد و این پیچیدگی را تنها کارگزاران سیاست خارجه می‌دانند. همیشه میان طبقه حاکم و طبقه محکوم فاصله وجود دارد و این امری طبیعی و بدیهی است آنان که منابع قدرت را در اختیار دارند می‌توانند سیاست خارجی را جهت دهی کنند. اندیشه ایران شهری با هر فکر عوامانه، سوسیالیستی، لیبرالیستی، پسامدرن و توده‌ای که بخواهد فاصله میان نخبگان و مردم عادی را بردارد یعنی سیاست را خیابانی و انقلابی فهم می‌کنند مشکل دارد. در اندیشه ایرانی که ذاتی محافظه کار و نخبه گرا دارد دیپلمات‌ها و سفیران و همه کارگزاران سیاست خارجی در اندیشه و کنش متفاوت از مردم عادی هستند و این امر نیاز به تربیت دارد (EbneFara, 1984, p. 41). سیاست خارجی کارآمد در صورتی شکل می‌گیرد که مدارس علوم سیاسی و روابط بین الملل نخبگانی تربیت کنند آنسان که در اندیشه ایرانی به گفته گزنفون تربیت سیاسی صورت می‌گرفته است. گزنفون اعتقاد دارد اندیشه دموکراتیک یونان همیشه در برابر نخبه گرایی ایرانی شکست خورده است چرا که نخبگان ایرانی در همه فنون و هنرهای حکمرانی آموزش می‌بینند و اعتقادی به برابری و یکسان سازی انسان‌ها ندارند.

ذات سیاست با ذات عرصه‌های مثل هنر، اقتصاد، علم و ... تفاوت دارد و نمی‌توان الزامات آنها را بر سیاست تفوق داد. آنچه در سایر میدان‌ها نیکی، خیر و فضیلت تعریف می‌گردد در عرصه سیاسی ناکارآمدی است و این گزاره کلیدی باعث می‌گردد به گفته اردشیر سرشت کارگزاران سیاسی و صفات آنها متفاوت از مردم گردد (Ahde Ardeshir, 1949, p. 62)؛ بنابراین در سیاست خارجی نمی‌توان همه موضوعات را به مردم گفت. مردم تخصص ندارند تا در همه مسائل سیاست خارجه دخالت کنند و هر چه به این عرصه نزدیک شوند منافع ملی کشور به خطر خواهد افتاد. شهروندان دید بلند مدت ندارند و معمولاً دارای عقاید ساده و آرمان‌گرایی هستند که در صورت پیدا شدن در واقعیت با شکست مواجه خواهد شد. نخبه گرایی الزامی است واقعی و کاربردی که می‌تواند کشور را قدرتمند و منافع ملی را تأمین نماید. در ایران باستان و اغلب دوره‌هایی که ایران بازی‌های بزرگ انجام داده است نخبگان واقع‌گرا سیاست خارجی

را هدایت کرده‌اند. حتی زمانی که ایران منابع اقتصادی و قدرت نظامی نداشته است این نخبگان دیپلماتیک ایران بوده‌اند که کشور را حفظ کرده‌اند. دو جنگ جهانی اول و دوم ایران اشغال سراسری گردید اما نخبگان وزارت امور خارجه توانستند ایران را از فروپاشی و تجزیه نجات دهند و استقلال ایران رقم زدند (Islami, 2015, pp. 1, 23-59).

ملی‌گرایی

ملی‌گرایی بیشتر برای کشورهای کاربرد دارد که در دوره جدید از به هم پیوستن واحدهای کوچک یا پس از تجزیه امپراطوری‌های بزرگ برای استقلال واحدهای سیاسی کوچک در اروپا ایجاد شده است. نوعی احساس دوست داشتن کشور، دولت و هویت ملی که دارای محتوای یکدست ساز و همبستگی جمعی است. این احساس جمعی ریشه در دین، تاریخ، زبان، قومیت و هویت مشترکی دارد که نوعی قدرت ملی است. ایران از اولین تمدن‌ها و کشورهای تداومی تاریخ است که در اندیشه فرهنگ دچار گسست نشده است. ایرانیان دارای زبان، دین، سبک حکمرانی، فرهنگ همبسته و یکدستی هستند که در طول تاریخ تداوم داشته است. این تداوم از اوستا، عهد اردشیر زمان هخامنشیان و ساسانیان تا فردوسی و سهروردی دوره میانه و همین‌طور متون مشروطه پهلوی و جمهوری اسلامی پیوسته بوده است. ایران به معنای سرزمین نور، راستی، نیکی‌ها و ایران و بیچ به معنای مرکزیت ایران بر اساس مبنای راستی است (Qurashi, 2010, p. 267). ایران یکی از ملی‌گراترین کشورهای دنیا است و همبستگی زیادی در آیین، مراسم، اسطوره‌ها، زبان، تاریخ و ... دارند. اندیشه سیاسی ایران شهری به لحاظ مبنا بر کلمه ایران تأکید فراوان دارد و ایران را به عنوان یک کشور و جغرافیای مشخص بلکه به عنوان فرهنگ و اندیشه مورد تأکید قرار داده است. در سیاست خارجی ایران شهری مبنا ایران است و این اصل در علوم سیاسی به عنوان ملی‌گرایی شناخته شده است. البته ملی‌گرایی ایران تفاوت زیادی با ملی‌گرایی متجدد غربی و الزامات آن دارد چرا که ایران کشوری ملی است قبل از آنکه ناسیونالیسم غربی وجود داشته باشد.

در علوم سیاسی می‌گویند سیاست خارجی کارآمد سیاست خارجی است که بر اساس هویت، مصلحت و به خصوص منافع ملی طراحی و اجرا شده باشد (Handler, 2013, pp. 50-56). ملی به معنای هویت مشترکی است که در سرزمین و شهروندان یک کشور ایجاد شده است. نمی‌توان جهانی، سوسیال، لیبرال و یا حتی منطقه‌ای سیاست خارجی را هدایت کرد بلکه اصل اول و بدیهی توجه به منافع ملی است. منافع ملی یعنی تمامیت ارضی، رفاه شهروندان، امنیت ملت و کشور، ثبات و تداوم نظام سیاسی و آزادی و برابری همه شهروندان ایرانی که باید شاخص ارزیابی سیاست خارجی محسوب گردد. هیچ سیاست خارجی اجرا نمی‌گردد مگر اینکه منافع ملی کشور ایران را تأمین کند. منافع ملی مبهم، کیفی، باز،

شخصی، بی شاخص نیست بلکه در اندیشه ایران شهری منافع ملی کاملاً عینی به واژه ایران اشاره دارد. زمانی مارکسیست‌ها به قصد اتحاد کارگران جهان، لیبرالیست‌ها به قصد ورود به فرایند جهانی شدن، پسا مدرن‌ها به قصد زندگی در دهکده جهانی و اسلام گرایان با هدف وحدت جهان اسلام و ایجاد امت اسلامی منافع ملی ایران را فراموش کردند. اندیشه ایران شهری اعتقاد دارد بدون ایران و منافع ملی مترتب بر آن، امکان تأسیس سیاست خارجی کارآمد و عقلانی وجود ندارد. عشق به ایران، دوست داشتن کشور و تلاش برای آبادانی سرزمین از اصول بدیهی است که سیاست خارجی ایران شهری بر اساس آن بنا شده است. ملی‌گرایی مبنای سیاست خارجی عقلانی و گمشده سیاست خارجی ایران است.

استراتژی سیاست خارجی ایران شهری

ایران بزرگ فرهنگی

اکنون ما با همسایگان خود روابط مسالمت آمیزی نداریم و منطقه در شکاف‌های فرقه‌ای و درگیری‌های ایدئولوژیک سقوط کرده است به نحوی که فضای آنارشیک‌هازی بر روابط سایه افکننده است (Wendt, 1992). ایران با اغلب کشورهای همسایه مرزهای مشترک فرهنگی دارد و این اشتراکات امروز بیش از آنکه باعث تفاهم، نزدیکی و زیربنای ائتلاف‌های اقتصادی و امنیتی گردد تبدیل به سازه‌های غیریت بخش شده است. همسایگان تبلور سیاست خارجی ایران را انقلابی‌گری، شیعه‌گری و درگیری با قدرت‌های بین الملل می‌دانند و سعی می‌کنند در زمینه‌های محدود با احتیاط و محافظه‌کاری و در اغلب موضوعات نه تنها دوری که در سیاست تقابل و درگیری در پیش گیرند. برای همگرایی منطقه‌ای باید هرگونه سازه ایدئولوژیک، مذهبی، سیاسی، نظامی و حتی اقتصادی را کنار نهاد و زمینه‌های مشترک را بر اساس ایران بزرگ فرهنگی سامان دهی کرد. هرگونه رویکرد یک طرفه تهاجمی حتی اگر ابعاد انسان دوستانه یا اقتصادی داشته باشد در صورت نگرفتن بازخورد و مشارکت ندادن همسایگانی که همه در ایران بزرگ فرهنگی نقش دارند باعث سوتفاهم و موضع‌گیری خصمانه خواهد شد. ایران تنها به معنای کشور، دولت، ملت و مرزهای جغرافیایی کنونی نظام جمهوری اسلامی ایران نیست بلکه ایران مفهومی اندیشه‌ای و فرهنگی است که در ورای مرزها و در اشتراک با همسایگان در فلات ایران توانایی نقش آفرینی کاربردی دارد. جهان زیست ایرانی برگرفته از شاخص‌های تمدن تداومی است که اغلب پدیدارهای آن در زمان کنونی می‌تواند سایه خشونت، جنگ و درگیری‌های فعلی در منطقه را به حداقل برساند. ایران مرکز اسلام میانه رو و گرایش‌های عارفانه و عمیق است. ایران پایه و اساس زبان فارسی، موسیقی و معماری و آیین و مراسم صلح‌گرایی است که قرن‌ها در فلات ایران حاکم بوده است (Foroughi, 2005).

مرزهای ایران فرهنگی کاملاً عینی است و اگر از تعصب، بی‌برنامگی، ضدیت با فرهنگ ایران بکاهیم اشتراکات زیادی با همسایگان پیدا خواهیم کرد. به لحاظ فرهنگی افغانستان، تاجیکستان، پاکستان، عراق، ترکیه، ازبکستان، ارمنستان، آذربایجان در آداب، رسوم، جشن‌ها، اساطیر، نام‌ها، زبان، قومیت‌ها، معماری، موسیقی با ایران اشتراک دارند. در سلسله‌های هخامنشی، اشکانیان، ساسانیان، سامانیان، صفاریان، آل بویه، غزنویان، سلجوقیان، صفویه و قاجار بخش عمده‌ای از جغرافیا، تاریخ و نظام حکومتی این کشورها در ایران بوده است. ایران مبنا و پایه این کشورها است بنابراین امروز همانند فرزندان از مادر اصلی خود جدا شده‌اند. رواج اسلام بنیادگرا در همسایگان ایران و رواج بی‌برنامگی و اقدامات متعصبانه در سیاست خارجه ایران بدبینی و زبان بی‌تفاهمی را شکل داده است. اکنون کردها سرگردان سه کشور شده‌اند، افغانستان دچار جنگ فرقه‌ای و قومیتی است و عراق به سه بخش قومی مذهبی تقسیم شده است. ترکیه سیاست‌های قومیتی را رواج می‌دهد و پاکستان به سمت بنیادگرایی عربی در حال حرکت است. تاجیکستان و ازبکستان تحت تأثیر سیاست روسیه هستند و همه منطقه در هرج و مرج و فضای آنارشیک فرو رفته است. فرهنگ روادار ایرانی، جشن‌های شاد نوروز و مهرگان، موسیقی و هنر صلح‌گرا، اندیشه واقع‌گرا و تکنیکی ایرانی می‌تواند هراس و ناامنی را با ایجاد زبان مشترک از فلات ایران دور کند. ایران فرهنگی واقعیتی ذهنی است که با داشتن نمادها، نام‌ها و آیین‌ها بیش از حد واقعی‌ای و عینی است. باید از فرهنگ، ادب، زبان مردم، نزدیکی‌های شعر، هنر و موسیقی شروع کرد و اتفاقاً نیت‌های سیاسی و اغراض امنیتی و نظامی را به حاشیه کشاند. دیپلماسی عمومی - علمی و ارتباطات مردم و نخبگان این کشورها می‌تواند صلح و آبادانی را در فلات ایران حاکم سازد. هرگونه نیت تغییر مرز، کشور و نظام سیاسی باید کنار نهاده شود و ایران با زبان فردوسی، حافظ، سعدی، مولوی، ابوسعید ابوالخیر، عطار و خیام با همسایگان گفتگو کند. نخبگان، مردم، گروه‌های غیر دولتی و دانشگاه‌ها را در این فرایند باید وارد ساخت. استراتژی ایران فرهنگی تنها جایگزین همگرایی منطقه و زبان مشترک با همسایگان است.

گفتگوی تمدن‌ها

جایگاه ایران به گونه‌ای است که نمی‌تواند منزوی، بی‌طرف، منفعل و به دور از تحولات منطقه و بین‌الملل باشد (Sarial-Qalam, 2000, pp. 33-36). محل تلاقی فرهنگ غرب و شرق، اسلام و مسیحیت، زرتشت و اسلام، تشیع و تسنن، سنت، تجدد و پساتجدد در ایران است. اکنون نیز همه جهان زیست‌های نامبرده در ایران وجود دارند و هر یک دارای شاخص‌های تعیین‌کننده‌ای در زندگی ایرانیان هستند؛ بنابراین ایرانیان همیشه در طول تاریخ با فرهنگ و تمدن‌های مختلف در برخورد و گفتگو بوده‌اند. مثلاً یونانی‌ها زمان هخامنشیان، اسکندر زمان اشکانیان، رومی‌های زمان ساسانیان، اعراب زمان سامانیان،

ترک‌های زمان سلجوقیان، مغولان زمان تیموریان، غرب زمان صفویه، مدرنیته زمان قاجاریه، مارکسیست‌ها و فاشیست‌ها زمان پهلوی، پساتجدد زمان جمهوری اسلامی ایران همیشه در برخورد با ایران بوده‌اند اما ایرانیان با آنها گفتگو کرده‌اند و در تقابل و همزیستی فرهنگ ایرانی با دیگری از بیرون آمده اندیشه‌های تداومی شکل گرفته است. فلات ایران هرچند از سوی برخی مورد هجوم و غارت قرار گرفته است اما ایرانیان اهل گفتگو و تبدیل کردن شاخص‌های منفی و غیرکارکردی به زیباترین عناصر هنر و زیبایی هستند. بهترین استراتژی برای سیاست خارجی ایران پیگیری گفتگوی فرهنگ‌ها و تمدن‌هاست.

ایران دو بار در تاریخ معاصر چنین استراتژی را پیگیری کرده است و در هر دو مورد توانسته است در سطح سازمان ملل چنین اقدامی را تصویب و جا بیندازد اما تداوم نداشته است و بازی‌های سیاسی این رویه را ناکارآمد ساخته است. بار اول در دهه پنجاه خورشیدی توسط سید حسین نصر موضوع گفتگوی فرهنگ‌ها به همراه شخصیت‌های معروفی چون ایزوتسو از ژاپن و داریوش شایگان از ایران، هانری کربن از فرانسه پیگیری گردید و حتی از سوی یونسکو مورد حمایت قرار گرفت و سخنرانی و همایش‌های بین‌المللی برگزار گردید (Izotsu, 2000, pp. 278-285). این رویه از سوی نظام سیاسی پهلوی جهت رویارویی با غرب و شکل‌گیری فلسفه شرقی سنت‌گرا بود تا بتواند جوابی به دموکراسی و حقوق بشر غربی و بحران‌های نظام فرهنگی ماتریالیستی باشد. بار دیگر گفتگوی تمدن‌ها در دهه هفتاد توسط سید محمد خاتمی در پاسخ برخورد تمدن‌های هانگتینگتون مطرح گردید. آمریکا به اسم حقوق بشر و دموکراسی سازی به همه جا حمله می‌کرد و کابینه اصلاحات برای اینکه صلح و امنیت حاکم گردد موضوع گفتگوی تمدن‌ها را در مجمع عمومی سازمان ملل تأسیس و از طریق نهادی آن را دنبال کردند (Tajik, 1998).

این استراتژی می‌تواند دوباره زنده گردد و امکان گفتگو نخبگان، مردم و سیاست‌مداران فراهم شود. ایران چهارراه است و به جای آنکه تلاقی خشونت و جنگ و پل ارتباطی برخورد تمدن‌ها باشد باید مکانی برای مراودات و گفتگوها گردد (Ramazani, 2001). سعدی می‌گوید همه کس عقل خود به کمال آید و فرزند خود به جمال (Sa'di, 2000) بنابراین نمی‌توان تنها از زاویه خاص خود نگریست و همه چیز را مطلق در معامله‌ای برد باخت تعیین کرد. باید تکثرگرا بود و به همه فرهنگ‌ها احترام گذاشت. در گفتگو فرهنگ ایرانی جذابیت فراوانی برای همسایگان و کشورهای شرقی و غربی دارد چرا که تمدنی بزرگ با تداوم اندیشه است و شاخص‌های آن در روزگار تاریخی بدون وقفه و گسست توانسته‌اند سنت انسانی و هنرمندانه‌ای خلق کنند. در گفتگو ایرانیان شکوفا خواهند شد و در مقام تربیت گران سیاسی جلوه

می‌کنند. مولوی، فردوسی، سعدی، خیام، ابن سینا، مسکویه، زکریای رازی، حافظ مبنای خرد تفاهم و گفتگویی دارند که کشورها، فرهنگ‌ها و تمدن‌های جدید به آن نیاز دارند. ما نیز به همه آنها نیاز داریم و بدون تواضع، آرامش، ادب که میراث ایرانیان بوده است به رضایت از زندگی سیاسی و دست یابی به منافع ملی نخواهیم رسید.

قدرت هوشمند ایرانی

اوضاع ایران اصلاً ساده نیست و متغیرهایی در سیاست خارجی ایران دخیل است که نیاز به استراتژی پیچیده دارد. هرگونه ساده نگریستن و عوامانه دیدن جهان سیاست منافع ملی کشور را از میان می‌برد و هزینه‌های چندگانه برای دولت فراهم می‌سازد. ایران در تاریخ مورد هجوم، غارت، جنگ، تجاوز، آتش سوزی و ویرانی مداوم قرار گرفته است. اقوام و مذاهب مختلف به همراه ویژگی چهارراه بودن ایران و همین طور فلات گسترده و قلمروی ایران فرهنگی نخبگانی را شکل داده است (Ramazani, 2008) که دارای هوش فراوان جهت نجات ایران بوده‌اند. این نخبگان در قدرت رسمی بوده‌اند همانند خواجه نظام، قائم مقام فراهانی، امیرکبیر، محمد علی فروغی، محمد قوام، هاشمی رفسنجانی و جواد ظریف و یا با قدرت اندیشه و فکر همانند ابن مقفع، سهروردی، فردوسی، حافظ و ... تداوم ایران را رقم زده‌اند؛ بنابراین ایران نخبگان نگهبانی دارد که با هزینه کردن جان، مال، زمان و هوش خویش توانسته‌اند ایران را از تندباد حوادث عبور دهند (Islami, 2015, p. 2).

در قرن بیست و یکم با توجه به شرایط بحرانی داخلی همانند: بحران آب، بیکاری، حاشیه نشینی و ضعف سیاست‌گذاری ناشی از شکاف شریعت و واقعیت و همین طور شکاف‌های قومیتی و فرقه‌ای در منطقه که از سوی نظام‌های سیاسی قبیله‌ای و زمین‌های بازی دولت‌های شکننده با تقویت دولت‌های فرمانطقه‌ای در حال تقویت است، باید استراتژی قدرت هوشمند را پیاده ساخت. در اندیشه ایرانشهری از عهد اردشیر تا محمد علی فروغی چنین تأکید شده است که شمشیر و قلم باید در کنار هم باشد به زبان امروز یعنی مکر و قدرت با یکدیگر ترکیب شوند تا منافع ملی حفظ شوند. باید ستون فقرات کشور دارای توان اقتصادی و نظامی باشد و هم بازنمایی فرهنگی و اندیشه‌ای صورت گیرد. به یک معنا ایران نیاز به قدرت نرم و سخت در کنار هم و به تعبیر جوزف نای قدرت هوشمند را نیاز دارد (قدرت هوشمند بنگرید به Carpenter, 2008).

بنابراین نیاز قدرت هوشمند نیاز به استراتژی هوشمند دارد و هرگونه ذهن بسته، دگم، تک بعدی، ساده اندیش و تک متغیره توانایی مدیریت سیاست خارجی ایران را ندارد. ایران دارای جهان زیست‌های ملی، شیعی، اسلامی، انقلابی است. جهان زیست ملی همانند نوروز، فرهنگ باستان، مرزها و تمامیت

ارضی، جغرافیا و تاریخ ایران با کشورهای همسایه مرزهای مشترک فراوان دارد. جهان زیست شیعی و اسلامی نیز که حضور فعالی در آیین، مراسم و همه زندگی روزمره ایرانی دارد با کشورهای شیعی و به خصوص اهل سنت منطقه هم پوشانی دارد. از سوی دیگر ایران اندیشه انتقادی و سوسیال را در سیاست بین الملل دنبال می‌کند که تا حدی به کشورهای منتقد وضع موجود مثل عدم تعهدها و انقلابی‌ها نزدیک شده است؛ بنابراین مسئله زبان فارسی، کشورهای آمریکای لاتین، مسئله فلسطین، برخورد انتقادی با اروپا، نزدیکی به شرق، همکاری با چین و روسیه، نگرش مثبت به ژاپن و آلمان، اشتراک با کشورهای عربی، لبنان و حزب اله، حماس و جنبش اسلامی فلسطین و ... محیطی چند متغیره و امکان و چالش‌هایی برای ایران رقم زده است. همه این شاخص‌ها موجود است و هر یک پتانسیل نهفته‌ای دارند که در سیاست خارجی بازیگری کنند. تنها با شناخت، اولویت بندی، درآوردن منطقه نفوذ و استفاده از قدرت هوشمند که ذهنیت هوشمند نیاز دارد می‌توان منافع ملی ایران را دنبال کرد.

تکنیک‌های سیاست خارجی ابرانشهری

سفارت و دیپلماسی

در ایران باستان نهاد گزایی و تقسیم کار تخصصی برای اداره کردن سیاست خارجی وجود داشته است. به خصوص در دبیری، سفارت و مشاغلی که به مراودات سیاسی دلالت داشت آزمون‌های سخت برگزار می‌گردید. یکی از نقدهایی که گزفنون و افلاطون به مدل توده‌ای و عومانه سیاست در یونان داشتند این بود که چرا نخبه گرا نیست و تربیت سیاسی در آن جایگاهی ندارد؛ بنابراین در الگوی سیاست خارجی ابرانشهری در مقام تکنیک ایرانیان به تخصص، نهادگاری، شایسته‌سالاری، تقسیم کار حرفه‌ای و آزمون و ارزیابی اعتقاد داشتند. این اصول در مجرای دیپلماتیک یکی از منسجم‌ترین پروکراسی‌های سیاست خارجی و سفارت را شکل داده بود که بعدها به صورت کامل در تمدن اسلامی تقلید گردید. وقتی اعراب به ایران آمدند الگوی ساختاری برای مملکت داری در قلمروی یکجانشین با جغرافیای گسترده نداشتند و از مدل ایرانیان در حکومت مندی استفاده کردند (Arkoun, 2015, p. 142)؛ اما این به ظاهر تقلید بود یعنی صورتی نمادین از ساختمان‌ها و دیوان‌ها را ایرانیان برای آنها شکل دادند که البته در سلسله پادشاهی چون سامانیان بیشتر و در سلسله‌ای چون اتابکان و خوارزمشاهیان کمتر نمود داشت. سیاست خارجی ابرانشهری علاوه بر تشریفات، ساختمان، پروکراسی و دیوان‌ها دارای روح و محتوایی بود که کمتر مشاهده می‌گردید.

این روح و محتوا توسط اندیشمندانی چون حافظ و سعدی منتقل گردید یعنی در مراودات سیاسی اصل بر صلح و دیپلماسی است. سعدی می‌گوید به مردی که مملک سراسر زمین، نیرزد که خونی بریزد

زمین (Sa'di, 1998) و حافظ نیز اعتقاد دارد اصل اساسی اخلاق ایرانی مردم آزاری نکردن است. مباح در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست (Hafez, 2000). خرد مزدایی و دین ایرانیان همیشه بر صلح، دوستی و آزار نرساندن بوده است؛ بنابراین در سیاست خارجی نیز الگوی تکنیکی ایرانیان آزار نرساندن و تقدم دیپلماسی صلح بر هر موضوعی است. در مکتب واقع‌گرایی و حتی آرمان‌گرایی که از حقوق بشر می‌گویند جنگ پیش‌دستانه تعریف شده است چرا که برای رسیدن به منافع و سود یعنی افزایش لذت و کاهش دردها باید جنگ را اولیوت بخشید. در ایران تکنیک صلح، رواداری، دیپلماسی و شادی است و این مورد از منشور کوروش تا سروده‌های زرتشت و اشعار حافظ و فردوسی قابل پیگیری است. در عمل نیز اغلب دولت‌های ایران در تاریخ آنگاه که روزگار متمدنی را سپری کردند از این تکنیک استفاده کردند. ایرانیان کمتر جنگی را آغاز کرده‌اند و اغلب مورد هجوم قرار گرفته‌اند در جنگ‌ها نیز برای دفاع از خود، از بین بردن ظلم و آبادانی وارد شدند و همیشه تقدم بر مردم آزادی نکردن و دیپلماسی صلح بوده است. به گفته سیروش شمیسا در کتاب شاه‌نامه‌ها بی‌آزاری اساس علم اخلاق ایران باستان است (Shamsa, 2017, pp. 284). در الگوی ایرانی از هر اقدامی جهت صلح، روابط مسالمت‌آمیز، همزیستی‌های انسانی باید استقبال کرد آن‌طور که در نگرش تکثرگرای کوروش در ابتدای تأسیس دولت ایران تأسیس و به ارث نهاده شده است. تکنیک‌های سیاست خارجی ایران شهری گاهی برای مردم عادی قابل فهم نیست مثلاً بی‌طرفی در جنگ جهانی اول و دوم از سوی جنبش‌ها، گروه‌ها و سیاست‌مداران آرمان‌گرا مورد نقد قرار گرفت اما اگر چنین سیاست خردمندان‌ای وزارت امور خارجه اتخاذ نمی‌کرد ایران تجزیه می‌گردید. خرد دیپلماتیک و تکنیک‌های سفارت محافظه‌کارانه در راستای آبادانی و صلح است که عقلانیتی نخبه‌گرا و محتاط نیاز دارد. هرگونه تندروی، بی‌ادبی، جنگ‌طلبی، نقادی‌های ساختارشکنانه و جنگ‌طلبی در سیاست خارجی ایران شهری محکوم به شکست است.

جنگ و امنیت

علاوه بر خردورزی صلح‌گرا و نیاز به هوش محافظه‌کار نخبه‌گرا، الگوی سیاست خارجی ایران در تکنیک تنها بر دوستی و همزیستی تأکید نمی‌کند. نیروی نظامی، ارتش، گارد دفاعی و همه لوازم جنگی باید به گونه‌ای آماده باشد که در مواقع حساس و بحرانی توانایی دفاع از منافع ملی کشور وجود داشته باشد. از نامه تنسر و عهد اردشیر تا نصیحه الملوک خواجه نظام و غزالی آمده است که همواره نیاز است میان تنبیه و تشویق یا مکر و زور یا به تعبیر ماکیاول روباه و شیر صفتی تعادلی برقرار باشد. نیروی نظامی

ستون فقرات، اعصاب، مبنای منبع و ضمانت اجرای سیاست خارجی است و اگر وابسته، ضعیف و ناتوان باشد سیاست خارجی شکست خواهد خورد.

یکی از حلقه‌های چرخه عدالت در اندیشه ایران شهری توان نظامی و قدرت ارتش است که بدون آن امنیت و ضمانت اجرایی برای احکام حکومتی باقی نخواهد ماند (Khwaja Nizam, 2008). در دورانی که ایران توان دفاع از خود و پیشبرد اهداف در رابطه با سایر بازیگران را داشته است همانند دوران هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، صفویه و افشاریه دارای نیروی نظامی و ارتش شکوهمندی بوده است. توان نظامی، تدافعی و در برخی مواقع تهاجمی از شاخص‌های مهم حکومت مندی ایران شهری است. ارتش ایران در طول تاریخ با روحیه وطن دوستی امنیت را بر کشور حاکم کرده است. جز تکنیک‌های سیاست خارجی ایران شهری است که باید توان نظامی را افزایش داد و شیوه‌های نوین جنگیدن را آموخت تا در همه شرایط امکان هجوم و اشغال ایران به حداقل برسد. ایران در جغرافیایی است که الزامات بین‌المللی بودن آن را ناگزیر از دیپلماسی در زمان صلح و در شرایط بحرانی جنگ، ساخته است. دیپلماسی مقتدر و توان همزیستی مسالمت آمیز حکم روباه و بازنمایی تشریفاتی را دارد که اگر به زیربنای نظامی و توان جنگ آوری مجهز گردد می‌تواند دولت کشور را در هر شرایطی حفظ کند و پشتوانه منافع ملی گردد (Handler, 2013, pp. 40-43).

از هخامنشیان تا دوره معاصر نظامیان یکی از طبقات حکومتی بوده‌اند اما یکی از شاخص‌های مهم اندیشه ایران شهری این است که نظامیان در جای خود باشند. نظامیان باید در کار دفاع، جنگ و برقراری امنیت باشند و نباید در موضوعات سیاسی دخالت کنند (Arkoun, 2015, pp. 145). در جای خود بودن به این معنا است که نظامیان در حکم دست و پا هستند یعنی ابزارهای برقراری امنیت در کشور محسوب می‌شوند و نباید جای سر، مغز و اعصاب را در بدن اشغال کنند. هر گاه در سلسله‌های ایرانی نظامیان به مراکز مهم تصمیم‌گیری آمدند و جایگاه‌های سیاسی را اشغال کرده‌اند از کارویژه خود خارج، کشور را ناامن و تصمیمات سیاسی را از حالت تعادل خارج کرده‌اند (Tabataba'I, 2015). برای داشتن سیاست خارجی پویا و کارآمد باید نظامیان از اظهار نظر و تصمیمات مربوط به سیاست خارجی کنار بروند و تنها مجری نهادهای طراح در موضوع تأمین امنیت باشند. استقلال نهادی نظامیان، خودکفایی امنیتی و توجه همه جانبه به همه امکانات ارتش ضروری است اما آنها تنها باید گوش به سیاست و تابع حکومت باشند. اگر نظامیان که منطبق دفاع، جنگ، امنیت و رویکردهای پادگانی جز فرهنگ سازمانی آنها است وارد عرصه سیاست خارجی شوند متن منعطف، واقع‌گرا، دیپلماتیک و مذاکرات بین‌الملل را درک نمی‌کنند و

برای کشور مدام بحران و هزینه تراشی می‌کنند؛ بنابراین بدون قدرت نظامی سیاست خارجی ناقص است اما آنان نباید در جایگاه طراح یا ارزیاب حکومت قرار گیرند که اگر چنین شود کشور به بی‌ثباتی و ناامنی دچار خواهد شد.

تشریفات و ادب

ایران کشوری یکجانشین بوده است و به علت محصور بودن در میان کوه‌ها، دریا و دریاچه حتی کوچروهای تولیدگر داشته است. چنین جغرافیایی که صنعت گر، دامدار، تاجر و کشاورز، دانشمند و هنرمند در خود جای داده است هیچ‌گاه دارای جهان زیست غارتگری، جنگ، خشونت و وحشی‌گری نبوده است. ایرانیان تولیدگر که بر اساس خلاقیت و تلاش قلعه، قنات، شهر و هنرهای فراوان از خود به یادگار گذاشته‌اند و چندین بار پس از هجوم‌های ویرانگر چون قفقوسی سربرآورده‌اند، برای همه رفتارها و کنش‌های خویش ادب دارند. ادب به معنای خصلت‌های نیک و هنجارهای اجتماعی است که ایرانیان از آن برخوردار هستند. به همین علت یکی از دانش‌های معروف بومی ایران ادبیات است که با ریشه‌های باستانی در قالب شعر و نثر تداوم داشته است. یکی از شاخه‌های ادبیات سیاست است و یکی از گرایش‌های آن به سیاست خارجی را در برمی‌گیرد. هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان دربارهای باشکوه و کارگزاران حرفه‌ای داشتند و به خصوص در موضوع سفارت و دیپلماسی تکنیکی‌ترین اقدامات را انجام می‌دادند. بعدها ابن مقفع در کتابی با عنوان تاج تشریفات سیاسی ایران را تحلیل کرد و این ادب حکمرانی را به جهان اسلام منتقل نمود (Jahiz, 1929).

بنابراین از تخت و تاج، بارگاه، لباس پوشیدن، دیدارها و ادب نوشتن و همه فنون دیپلماتیک در اندیشه ایرانی متونی وجود دارد و در عمل اجرا می‌گردیده است. برخی از جریان‌های چپ‌گرا و یا پسامدرن و برخی بنیادگرایان با ساده‌اندیشی به اسم تجمل و مبارزه با اشرافی‌گری دشمن ادب و تشریفات هستند. یکی از سیاست‌های عملی و تکنیک‌های جزئی اندیشه و کنش ایرانی تشریفات است. در دنیای سیاست هر چه هزینه تشریفات و احترام به طرف مقابل بر اساس ادب گردد در نهایت سود کلان برای ملت و کشور به همراه دارد. ذهنیت ساده چون تک بعدی است تنها سود کوتاه مدت را می‌نگرد و گاهی در دنیای دیپلماتیک به علت بدسیقگی تشریفات و ادب رعایت نمی‌گردد که این مورد در بلند مدت منافع ملی کشور را به هم خواهد ریخت. در ادب ایرانی و اسلامی بر اخلاق، خوش پوشی و بهترین بودن تأکید شده است و به خصوص در حکمرانی این رویه اهمیت بیشتری دارد چرا که با منفعت عمومی یا حق الناس گره خورده است؛ بنابراین در اندیشه ایرانی یکی از اصول مهم رعایت همه آداب دیپلماتیک و فنون تشریفات است که رعایت کردن آن موجب حفظ و تداوم منافع ملی است و بدون ادب تشریفات

دولت کشور بازیگری غیرحرفه‌ای و عقب مانده پدیدار خواهد شد. سایه تمدنی ایران سنگین است و اغلب سفیرانی که با ایران مراوده داشته‌اند باور دارند که ایران همانند کشورهای متمدن و باسابقه، تاریخی باشکوه و اندیشه‌ای انباشته شده دارد و نمی‌توان همانند بازیگران تازه متولد شده با آن برخورد کرد.

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین مسئله بازگشت ایران به صورت‌های دانایی است که سیاست‌گذاری انجام می‌دهند. برای سیاست خارجی نیاز به متن ایران است و هرگونه الگویی که در آن قصد نادیده گرفتن متن ایران گردد، نتیجه‌ای جز ناکارآمدی ندارد. ایران دارای منابع اندیشه‌ای است که امکان بازیگری خلاق در روابط بین دولت‌ها را فراهم می‌سازد. اندیشه و فرهنگ هر کشور با آنکه دیده نمی‌شود اما در تفسیر، جهت‌دهی و سیاست‌گذاری سیاست خارجی نقش ایفا می‌کند. توان نظامی، جغرافیا و توان اقتصادی نقش عمده‌ای در جهت‌دهی سیاست خارجی دارد اما اندیشه‌ها نیز متغیر مهمی به حساب می‌آیند. ایران دارای منابع اندیشه اسلامی، ملی و غربی است. در مورد منبع ملی سیاست خارجی ایران کمتر کار پژوهشی صورت گرفته است؛ در حالی که این منبع به لحاظ هم‌نشینی و تاثیرگذاری نزدیک‌ترین و دم دست‌ترین سازه جمعی شکل دهنده به سیاست خارجی ایران بوده است. در این نوشتار سعی گردید مبانی واقع‌گرا و نخبه‌گرا اندیشه ایران شهری مورد تحلیل قرار گیرد.

اندیشه سیاسی ایران شهری تنها در سطح مبانی و کلی مطرح نیست بلکه در تاریخ معاصر ایران استراتژی‌های عملیاتی و کارآمدی را پیاده ساخته است. به‌عنوان مثال موضوع گفتگوی فرهنگ‌ها در زمان پهلوی و گفتگوی تمدن‌ها در زمان جمهوری اسلامی استراتژی‌های ایرانی بود که مورد استقبال جامعه بین الملل قرار گرفت. همین‌طور در سطح منطقه استراتژی ایران بزرگ فرهنگی قابلیت فراوانی برای دفاع از منافع ملی ایران دارد. ایران بزرگ فرهنگی به معنای مجموعه‌ای از کشورهای هم‌زبان و در سطح اندیشه هم‌راستا است که زمانی در فلات ایران دارای وحدت سیاسی بوده‌اند و اکنون از یکدیگر جدا و هر یک به صورت دولت ملت‌های مجزا درآمده‌اند. منشأ و مبنای همه این کشورها ایران است و مرکز آن ایران کنونی ما است که بدون ادعاهای ارضی و اقدامات ماجراجویانه می‌تواند وارد تنش زدایی و گسترش روابط با آنها گردد. استراتژی‌های نرمی که در صورت عملیاتی شدن توان خلق قدرت هوشمند برای ایران را داراست و می‌تواند در قالب آیین، مراسم، غذا، موسیقی، زبان، شعر، ادبیات و ... ایران را پیشگام صلح، امنیت و رفاه در منطقه نماید. اکنون هویت ایران شهری تنها هویت سالم و باشکوهی است که مورد توافق اغلب بازیگران بین‌الملل است. این هویت یادآور شکوه پارس است و اغلب کشورهای همسایه روزگاری

زیر سایه امنیت و آبادانی ایران زیسته و خاطرات زیادی از آن در حافظه‌شان تاریخی‌شان وجود دارد. حتی بسیاری از سیاستمداران جهان هنوز ایران را به نام شاهنشاهی پارس می‌شناسند.

مورد سوم اینکه علاوه بر مبانی و استراتژی‌ها نیاز به تکنیک‌هایی است که بتوان در واقعیت گزاره‌های ایران‌شهری را پیاده ساخت. در صورت وجود اراده و تمایل نظام سیاسی با آموزه‌های کارآمد و تکنیک‌های جنگ، تشریفات و اصول مذاکره و دیپلماسی می‌توان منافع ملی کشور را حفظ کرد. هرگونه کاهلی و سستی در نادیده گرفتن هویت ملی باعث خالی شدن کشور از ذخائر فرهنگی و فراموشی آنها در داخل خواهد شد. اگر اندیشه ایران‌شهری نباشد نخبگان سیاست خارجی ایران مفهوم کشور، ملیت، دولت و ایران را نمی‌دانند و در صحنه بین‌الملل و پیشنهادهای جذاب و متغیر سایر بازیگران نمی‌دانند خط قرمز چیست. اگر عناصر ایرانی سیاست خارجی به کناری گذاشته شود ایران در منطقه شبیه بازیگران عربی و اسلامی تندرو خواهد بود. هر جنایت و اقدامی از سوی گروه‌ها و شبه نظامیان تروریست به اسم ایران رقم می‌خورد و فرقی میان ایران و سایر کشورهای منطقه نخواهد بود. ایران کنونی برای رهایی از مشکلات داخلی و خارجی و داشتن سیاست خارجی آرام و کارآمد نیاز به مبانی، استراتژی و تکنیک‌های اندیشه سیاسی ایران‌شهری دارد. بدون چنین رویه‌ای ایران با سیستم منطقه و بین‌الملل برخورد خواهد کرد و هزینه‌های فراوانی بدون دستاورد برای ملت و کشور رقم می‌خورد. سیاست خارجی ایران‌شهری توانایی کاهش اصطکاک ایران با محیط بین‌الملل و منطقه را دارد که خاص کشور است، همه شهروندان را خودی تلقی می‌کند، دارای اشتراکات صلح‌گرایانه با همسایگان است و در دنیا هویت قابل افتخاری است.

جدول (۴): مبانی، استراتژی و تکنیک‌های سیاست خارجی ایران‌شهری

مبانی	واقع‌گرایی	نخبه‌گرایی	ملی‌گرایی
استراتژی	ایران بزرگ فرهنگی	گفتگوی تمدن‌ها	قدرت هوشمند ایرانی
تکنیک	تشریفات و ادب	سفارت و دیپلماسی	جنگ و امنیت

ایران نیاز به زنده شدن و حفظ میراث ملی در صحنه منطقه و بین‌الملل دارد. بازیگران منطقه‌ای سعی در کاهش قدرت ایران در منطقه دارند و به گونه‌ای عمل می‌کنند که تنها مانع رسیدن به اهدافشان ایران است. از سوی دیگر سیاست خارجی ایران از گزاره‌ها و عناصر ایرانی کمتر استفاده کرده است و همین امر توان و فرصت بالایی از دستگاه وزارت امور خارجه جهت بازنمایی چهره‌ای عقلانی سلب شده است. می‌توان ایران را با آنکه به صورت ناخودآگاه برایمان بدیهی است تفسیر کنیم تا بتوانیم در سیاست

خارجی مستقل و کارآمد باشیم. عناصر ایرانی سیاست خارجی می‌تواند چهره‌ای عقلانی، حافظ صلح و طرفدار امنیت و دارای قدرت هوشمند از ایران ترسیم کنند. هرگونه غفلت و بی‌توجهی به عناصر ملی و ایرانی از سوی آیندگان بخشیده نخواهد شد و این پرسش قرن‌ها باقی خواهد ماند چرا جهان زیست ایرانی و شاخص‌های سیاست خارجی ایران شهری مورد توجه قرار نگرفت و از چرخه سیاست‌گذاری نخبگان کنار نهاده شد؛ در حالی که وجود آن بدیهی می‌نمود. با عملیاتی کردن سیاست خارجی مبتنی بر اندیشه ایرانی می‌توان با همسایگان از در صلح وارد شد، مرزهای دولت کشورها (وستفالی) را به رسمیت شناخت، به تمامیت ارضی کشور اهمیت داد، منافع ملی را اولویت قرار داد، در رابطه با دنیا بر اساس خرد ایرانی رفتار کرد و در عین حال عزت و استقلال کشور را نیز حفظ نمود.

References

- Abbasi, E. (1949). *Ahde ardeshir*. (Imam Shooshtari, Trans). Tehran: The National Monuments Society. (in Persian)
- Ahmadvand, Sh., & Islami, R. (2017). *Political thought in ancient Iran*. Tehran: Samt Publication. (in Persian)
- Amozgar, J. (2007). *The language of myth culture*. Tehran: Moin. (in Persian)
- Arkoun, M. (2015). *Humanism in islamic thought*. (Ehsan Moosavi Khalkhali, Trans). Tehran: Review Plan. (in Persian)
- Axworthy, Michael. (2008). *A history of iran, empire of the mind*. New York: Basic Books.
- Azghandi, A. (1997). *Iranian foreign relations, 1350-1320*. Tehran: Qomees. (in Persian)
- Carbon, H. (2003). *The relationship between philosophy of illumination and islamic philosophy*. (Ahmad Fardid, Trans). Institute for the Study of Philosophy and Philosophy of Iran. (in Persian)
- Carbon, H. (2004). *The land of malchut from iran mazdayi to shia*. (by Ziaoddin Dehshiri, Trans). Tehran: Tahiri (in Persian)
- Carbon, H. (2005). *The bounty of zoroastrianism in suhrawardi's thought*. (Mahmoud Befroozi, Trans). Tehran: Jami Publications. (in Persian)
- Carpenter, Ted Galen. (2008). *Smart power: toward a prudent foreign policy for america*. Washington, D.C.: Cato Institute.
- Crane Brooke, Philip Chi. (2009). *Ethics and Society in Zoroastrian Philosophy. A Study on Zoroastrian Philosophy*, Mary Boyes Collection, Sa'id Zare Translation. Qom: University of Religions. (in Persian)
- Dostkhah, J. (1998). *The doctrine of dualism, a major problem in the history of thought in Iran*, Iran Letter of 17. (in Persian)

- EbneFara. (1984). Rasul al-Muluk, (Modified by Dr. Salahuddin al-Mundiz). (Parviz Atabaki, Trans). Tehran: Organization of Publications and Training of the Islamic Revolution. (in Persian)
- Elahi, H. (2007). *Immorality iranshahri in foreign relations*. Tehran: Magazine History Foreign Relation. (in Persian)
- Enayat, Hamid (1998). *Political thought and institutions in islam and iran*. Tehran: Rozaneh. (in Persian)
- Foroughi, M. A. (2005). Foroughi's Articles, Volume 1. Tehran: Toos Publishing. (in Persian)
- Fuller, G. (2011). *Qibla Alam*. (Abbas Mokbar, Trans). Tehran: Markaz. (in Persian)
- Hafez, Khajeh Shamseddin. (2000). *Divan of hafez*, (Correction of Mohammad Qazvini & Ghasem Ghani). Tehran: Honarvar. (in Persian)
- Handler, S. (2013). *International politics*. London: sage publication.
- Hegel, Georg Wilhelm Fredric. (2001). *the philosophy of history* with preface by Charles hegel, and the translator, j. sibree, m.a.batoche book, Kitchener
- Hegel, W. F. (1957). *Wisdom in history, translation by hamid enayat*. Tehran: Scientific publication of Aryamehr University of Technology. (in Persian)
- Islami, R. (2015). 2, *Iranshahri governmentality*. Mashhad: Ferdowsi University Press Mashhad. (in Persian)
- Islami, R. (2015). 3, *Politics as a Technique*. Tehran: Khorsandi Publishing. (in Persian)
- Islami, R. (2015). 1, *Patterns iranian foreign policy between two revolutions*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing Center Documentation and Diplomacy History. (in Persian)
- Izotsu, T. (2000). *Western thought and dialogue of civilizations*. (Bagher Parham, Trans). Tehran: Farzan Rooz Publication and Research. (in Persian)
- Jahiz, A. S. O. (1929). *Taj*. (Habibollah Nobakht, Trans). Tehran: Education Commission. (in Persian)
- Khaleghi, J. (2015). *Ferdowsi's Shahnameh*. Volume I, Introduction Jalal Khaleghi Motlagh. Tehran: The Encyclopedia of the Great Islamic World. (in Persian)
- Tusi, Khwaja Nizam al-Mulk. (2008). *Sierra Al-Muluk or Siyasatnameh*, proofreading by Hubert Darak. Tehran: Scientific Cultural Company. (in Persian)
- Kissinger, H. (2017). *World Order*. (Mohammad Taghi Hosseini, Trans). Tehran: Scientific and Cultural Publishing. (in Persian)
- Mahdavi, H. (2001). *Iranian foreign policy. pahlavi period*. Tehran: Pikan Publishing. (in Persian)
- Mahmoudizadeh Dehbazizi & M. R. (2017). *Shahriyary in Ghazan Zarathustra*. Qom: University of Mofid Publications. (in Persian)
- Mohammadpour, A. (2017). *Contemporary research method in the humanities, topics in policies method*. Tehran: Ghoghnos. (in Persian)

- Mo'in, M. (1947). *Mazdisna and Persian Literature* 2 vols, Tehran: Tehran University Press (in Persian)
- Mojtabayi, F. (1973). *The beautiful city of plato and the aryan kingdom in ancient iran*. the Society of Iranian Ancient Culture Society. (in Persian)
- Moradi Ghasabadi, R. (2008). *Achaemenid inscriptions, ancient persian cuneiform*. Tehran: Navid. (in Persian)
- Qurashi, A. (2010). *Iran letter*. Tehran: Hermes. (in Persian)
- Rajai, F. (2006). *Developments of political thought in the ancient east*. Tehran: Qomes. (in Persian)
- Ramazani, R. K. (2001). Reflection of Iran's foreign policy: Defining the national interest. *Iran at the crossroads* (edited by John L Esposito and R.k Ramazani). New York: Palgrave.
- Ramazani, R. K. (2008). Iran's Foreign Policy: Independence, Freedom and the Islamic Republic. *Iran's Foreign Policy From Khatami To Ahmadinejad* (Edited by Anoushiravan Ehteshami and Mahjoob Zweiri), Published by Ithaca Press, pp 1-17
- Ramazani, R. K. (1966). *The foreign policy of iran, a developing nation in world affairs, 1500-1941*. USA: University Press of Virginia.
- Ramazani, R. K. (1975). *Iran's foreign policy, 1941-1973, a study of foreign policy in the modernizing nation*. USA: University Press of Virginia.
- Razi, H. (2002). *Encyclopedia of ancient iran: the avestan age to the end of the sassanid period*. Tehran: Sokhan. (in Persian)
- Rezaei Rad, M. (1999). *Mazda Mazda*. Tehran: Tarheno. (in Persian)
- Rostam Wendi, T. (2009). *Iranian thought in islamic era*. Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Sa'di, M. (1998). *Bostan*, (Mohammad Ali Foroughi's Correction). Tehran: Rajabi. (in Persian)
- Sa'di, M. (2000). *Golestan*, (Mohammad Ali Foroughi Correction). Mashhad: Behnashr. (in Persian)
- Sarial-Qalam, M. (2000). *Foreign policy of the islamic republic of Iran*. Tehran: Strategic Research Center. (in Persian)
- Sahrai, a. (2006). the pattern foreign policy Sasanian, supervisor, Rohollah Eslami, Ferdowsi university of Mashhad (in Persian)
- Shamsa, S. (2017). *Shah letters*. Tehran: Hermes Publications. (in Persian)
- Tabatabaei, Seyyed Javad. (2005). *Khwaja nizam al-mulk*. Tabriz: Sotoudeh. (in Persian)
- Tabataba'i, J. (2015). *Political thought in iran, some considerations. theoretical foundations* (2nd Ed.). Tehran: Minokherad. (in Persian)
- Tajik, M. R. (1998). Special Issue for the Dialogue of Civilizations, Quarterly Journal Discourse, No. 3. (in Persian)
- Minavi, M. (1975). *Tensar's Letter to Ghessnb*. Tehran: Kharazmi. (in Persian)

- Wendt, A. (1992). anarchy is what state make of it, the social construction of power politics, international organization, 46, 2, spring
- Wittgenstein, L. (1992). *Logical and philosophic treatise*. (Myershams Adib Soltani, Trans). Tehran: Amir Kabir. (in Persian)
- Ziaie Bigdeli, M. R. (2016). *Islam and international law*. Tehran: Ganj Danesh. (in Persian)

بازماندگی شیعیان اندونزی از مشارکت در فرآیند و ساختار قدرت سیاسی

علی باقری دولت‌آبادی^۱
ابراهیم آقامحمدی^۲

چکیده

اندونزی از جمله کشورهای مسلمان جنوب شرق آسیاست که در دهه‌های اخیر، پیشرفت قابل توجهی در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی داشته است. این پیشرفت امروزه در عرصه سیاسی به شکل فعالیت گروه‌های مختلف در قالب احزاب و جناح‌های سیاسی در فرآیند تصمیم‌گیری‌ها در این کشور دیده می‌شود. سؤال اصلی این است که چرا شیعیان اندونزی در روند تغییر جایگاه سیاسی اجتماعی خود، ناکام بوده و نتوانسته‌اند نقش و جایگاه سیاسی مناسبی در این کشور پیدا کنند. در راستای پاسخ به سؤال مطرح شده، بر مبنای ادغام دو نظریه بسیج سیاسی و ساختار فرصت سیاسی می‌توان این فرضیه را بیان نمود که پنج مؤلفه جمعیت پراکنده همراه با ضعف بنیه اقتصادی شیعیان، رهبران متفرق و غیرسیاسی، ایدئولوژی حاکم و انسداد سیستم سیاسی، سازمان ناکارآمد و عدم دسترسی به متحدان متنفذ و عدم استفاده سیاسی از فرصت رسانه‌ای، نقش مهمی در بروز این وضعیت داشته است. یافته‌های پژوهش نیز نشان می‌دهد جمعیت شیعیان اندونزی پیوستگی جغرافیایی لازم، سازمان‌هایی با رویکرد هم‌افزا و بسیج‌کنندگی، ایدئولوژی پویا و مؤثر و رهبرانی با دغدغه‌های اجتماعی سیاسی نداشته و ندارد. شیعیان این کشور از فرآیند مشارکت در قدرت بازمانده‌اند. مقاله از روش توصیفی و شیوه کتابخانه‌ای گردآوری و تحلیل داده‌ها بهره‌مند است.

کلیدواژه‌ها: شیعیان اندونزی، ایدئولوژی، قدرت، ساختار سیاسی.

^۱ - دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، نویسنده مسئول: abagheri@yu.ac.ir

^۲ - استادیار روابط بین‌الملل، گروه تاریخ دانشگاه اراک

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۰۴

DOI:10.22067/ijip.v8i2.86121

نوع مقاله: پژوهشی

Detaining of Indonesian Shiites to Participation in the Process and Structure of the Political Power

Ali Bagheri Dolatabadi¹

Associate Professor, Department of Political Science, Yasouj University

Ebrahim Aghamohammadi

Assistant Professor, Department of History, Arak University

Abstract

Indonesia is one of the Muslim countries in Southeast Asia, making significant economic and political progress in recent decades. Today, this progress in the political arena is seen as the activities of various groups in the form of political parties and factions in this country's decision-making process. The main question here is, "Why have Indonesian Shiites failed to change their socio-political position and failed to find a suitable political role and position in the country?" To answer the question, based on the combination of the two theories of political mobilization and the structure of political opportunity, it can be stated that "The five components of a dispersed population, along with the weak economic strength of the Shiite people, fragmented and non-political leaders, the prevailing ideology and obstruction of the political system, the dysfunctional organization and the lack of access to influential allies and the political non-use of media opportunities had played an essential role in this situation. The findings also show that Indonesia's Shiite population does not have the necessary geographical cohesion, organizations with a synergistic and mobilizing approach, dynamic and practical ideology, and leaders with socio-political concerns. Therefore, the Shiites of this country have been deprived of the process of participation in power. In this paper, the descriptive-analytical method and library method have been used to collect and analyze data.

Keywords: Indonesian Shiites, Ideology, Power, Political Structure

مقدمه

یکی از پرجمعیت‌ترین کشورهای اسلامی، کشور اندونزی است. با آن‌که اسلام دیرتر از بسیاری کشورهای دیگر (در قرن ۱۶ م) وارد اندونزی شد، اما به تدریج سراسر جزایر مسکونی آن را تحت پوشش قرار داد. نکته قابل توجه درباره ورود اسلام به اندونزی این است که ورود و گسترش اسلام به این سرزمین؛ نه از راه لشکرکشی، بلکه به گونه‌ای مسالمت‌آمیز و فرهنگی بوده است. این شیوه ورود و گسترش اسلام در حیات فرهنگی و تعامل مذاهب اسلامی با یکدیگر در این کشور بی‌تأثیر نبوده است. با

¹ Corresponding Author: abagheri@yu.ac.ir

وجود داشتن بیش‌ترین جمعیت مسلمانان (۲۳۷ میلیون نفر) دولت اندونزی خود را دولت اسلامی نمی‌داند و ایدئولوژی «پانچاسیلا»^۱ (اعتقاد به خدای واحد، انسانیت، وحدت اندونزی، دموکراسی و عدالت اجتماعی) را مبنای حکومت خود قرار داده است. دولت در عمل از سکولاریسم پیروی می‌کند، اما خود را دولتی ضد دین (لائیک) نیز نمی‌داند.

دولت این کشور رسماً تنها شش دین را به رسمیت می‌شناسد: اسلام، پروتستان، آیین کاتولیک روم، هندوئیسم، بودیسم و کنفوسیوس. قوانین انتخاباتی سخت در کشور اندونزی، تقریباً برای هر گروه دینی که بخواهد در مقابل رژیم و حاکمیت قد علم نماید، هیچ امکان و فرصتی را به جای نخواهد گذاشت. طبق اصل ۲۹ قانون اساسی، دولت آزادی انجام فرایض مذهبی برای پیروان ادیان گوناگون را تضمین کرده و با اتخاذ سیاست هماهنگی میان مذاهب، به دنبال ایجاد نوعی تعادل در حیات مذهبی است. این سیاست دولت سبب شده حیات مذهبی در اندونزی به شیوه آرام ادامه یابد و پیروان مذاهب گوناگون به راحتی در کنار یکدیگر زندگی کنند. در این کشور وزارت امور مذهبی عهده‌دار تنظیم و اجرای سیاست‌های مربوط به مسائل مذهبی بوده و پیروان ادیان و مذاهب کشور را تحت پوشش خدمات خود دارد. شورای مذاهب نیز با حضور نمایندگان مسلمانان، مسیحیان پروتستان، مسیحیان کاتولیک، هندوها و بوداییان، در اجرای سیاست هماهنگی میان مذاهب، دولت را یاری می‌کند.

اندونزی اگرچه دولتی اسلامی نیست؛ لیکن کشوری است با بیش‌ترین جمعیت مسلمان (۸/۰ جمعیت کشور) که ۱/۲ درصد آن را شیعیان (۳۲۷۲۰۰۰ نفر) تشکیل می‌دهند. اگرچه این تعداد به نسبت کل جمعیت این کشور اندک است اما خود به‌تنهایی می‌تواند دو برابر جمعیت کشور بحرین در حاشیه جنوبی خلیج فارس باشد. شیعیان اندونزی که تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران در فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اندونزی در حاشیه قرار داشتند با پیروزی انقلاب اسلامی رشد، ساماندهی و انسجام مناسبی پیدا کردند و به تدریج وارد حوزه‌های فرهنگی و اجتماعی و سیاسی گردیدند. منتهی نقش‌آفرینی آن‌ها در حوزه فرهنگی و اجتماعی بسیار پررنگ و نقش سیاسی آن‌ها در کشور کم‌رنگ بوده است. سؤال اصلی که در اینجا مطرح می‌شود این است که «چرا شیعیان اندونزی در روند تغییر جایگاه سیاسی-اجتماعی خود ناکام بوده و نتوانسته‌اند نقش و جایگاه سیاسی مناسبی در این کشور پیدا کنند؟» در راستای پاسخ به سؤال مطرح شده، بر مبنای ادغام دو نظریه بسیج سیاسی و ساختار فرصت سیاسی می‌توان این فرضیه را بیان نمود

^۱ . Pancasila

که «پنج مؤلفه جمعیت پراکنده همراه با ضعف بنیه اقتصادی شیعیان، رهبران متفرق و غیرسیاسی، ایدئولوژی حاکم و انسداد سیستم سیاسی، سازمان ناکارآمد و عدم دسترسی به متحدان متنفذ و عدم استفاده سیاسی از فرصت رسانه‌ای نقش مهمی در بروز این وضعیت داشته است». برای آزمون فرضیه فوق از روش توصیفی-تحلیلی استفاده شده است.

پیشینه پژوهش

واکاوی پیشینه تحقیق در باب شیعیان اندونزی نشان می‌دهد که مجموع آثار نگاشته شده پیرامون این اقلیت مذهبی به فارسی بسیار اندک است. از همین رو، با بررسی متون خارجی، در ادامه پیشینه مذکور در دو بخش آثار داخلی و خارجی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

درخسه و مرتضوی‌امامی (۲۰۱۰) در مقاله‌ای با عنوان «پژوهشی درباره شیعیان اندونزی»، به بررسی چگونگی پیدایش و شکل‌گیری شیعیان در اندونزی، تقسیم‌بندی آن‌ها، حضور چشم‌گیر سادات و تعداد شیعیان در اندونزی پرداخته‌اند. در آخر نیز نویسندگان با ذکر برخی از آداب و رسوم شیعه‌های اندونزی، به ویژه به کم و کیف مراسم ماه محرم در اندونزی پرداخته‌اند. حسینی (۲۰۱۸) در مقاله‌ای با عنوان «تیپ-بندی چالش‌های فرهنگی سیاسی مسلمانان اندونزی و الگوی برون‌رفت آن» به دنبال پاسخ به این سؤالات است که بین مسلمانان اندونزی چه چالش‌های فرهنگی - سیاسی تأثیرگذاری وجود دارد؟ و بهترین راه و مدل برون‌رفت از آن‌ها چیست؟ نویسنده با روش تحقیق تاریخی سعی بر اثبات این فرض دارد که چالش‌های سنت‌گرایان با وهابیت، تجددخواهان با اسلام‌گرایان، بنیادگرایان با سکولارها و همچنین اصلاح‌طلبان با سنت‌گرایان، از جمله تأثیرگذارترین چالش‌های فرهنگی - سیاسی در اندونزی است. سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی (۲۰۱۵) با گردآوری مجموعه‌ای از مقالات نویسندگان و پژوهشگران تحت عنوان «افراطی‌گری در جنوب شرق آسیا» به بررسی ریشه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اندیشه‌های افراط-گرایانه، سیاست دولت‌ها در مبارزه با افراط‌گرایی و نقش نهادهای مدنی و رسانه‌ها در ترویج و مبارزه با پدیده افراط‌گرایی در کشورهای جنوب شرق آسیا از جمله اندونزی پرداخته است.

المکین (۲۰۱۷) در اثری با عنوان «همگن‌سازی اسلامی اندونزی: آزار و اذیت گروه شیعیان در یوگیا کارتا» به جنبش همگن‌سازی در اندونزی و نقشی که در سرکوب گروه روشنفکری شیعه در شهر یوگی کارتا^۱ در سال ۲۰۱۳ داشته پرداخته است. از منظر نویسنده، این ماجرا، بخشی از یک جنبش بزرگ

^۱. Yogyakarta

همگن در کشور است و تبلیغات ضد شیعه توسط مقامات محلی و بازیگران ملی در این کشور همیشه برنامه‌ریزی شده است. به باور نویسنده، تدریجاً محلی در سطح ملی ایدئولوژی ضد شیعه را تبلیغ می‌کنند و موجب آزار و اذیت شیعیان می‌شوند (Al Makin, 2017). سوفجان (۲۰۱۶) مشابه اثر آل مکین در مقاله‌ای با عنوان «تحریم و جرم‌انگاری اسلام شیعه در اندونزی» به فشارهای سیاسی و اجتماعی برنامه‌ریزی شده یا ناشی از تعصب بسیاری از گروه‌های مذهبی علیه شیعیان پرداخته است، از منظر او تحریم‌ها و جرم‌انگاری اسلام شیعی در اندونزی در طول تاریخ علیه شیعیان در اندونزی وجود داشته است (Sofjan, 2016). لطیف (۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «هویت هواداران شیعه در اندونزی معاصر» ضمن بررسی تأثیرپذیری شیعیان اندونزی از انقلاب اسلامی، به روابط شیعیان اندونزی با یکدیگر و تأثیراتی که اختلافات مذهبی آن‌ها با همدیگر و با اهل تسنن بر هویت این گروه در اندونزی معاصر گذاشته، پرداخته است (Latief, 2008). از منظر نویسنده شیعیان، به ویژه نسل‌های جدیدتر آن‌ها تلاش‌هایی برای برقراری ارتباط با یکدیگر و تقویت جامعه شیعه انجام داده‌اند اما این تلاش‌ها در ابتدای راه است.

همان‌گونه که مرور آثار نگاشته شده درباره اندونزی نشان می‌دهد آسیب‌شناسی شیعیان اندونزی و عدم نقش‌آفرینی شیعیان این کشور در ساختار سیاسی این کشور در هیچ اثر پژوهشی به شکلی علمی مورد توجه قرار نگرفته و بیشتر اختلافات شیعیان و اهل تسنن و یا تأثیرات انقلاب اسلامی بر شیعیان و تاریخچه ورود اسلام به اندونزی بررسی شده است. یافته‌های پژوهش کمک می‌کند تا بدانیم آیا می‌توان انتظار قدرت گرفتن شیعیان در اندونزی را داشت یا خیر و آیا سرمایه‌گذاری توسط ایران بر روی این جمعیت منجر به نتیجه مورد انتظار خواهد شد.

چارچوب نظری؛ نظریه بسیج سیاسی و ساختار فرصت سیاسی

به نظر می‌رسد برای فهم جایگاه و کیفیت کنش شیعیان اندونزی و به خصوص آسیب‌شناسی ناکامی آن‌ها در زمینه تغییر جایگاه سیاسی-اجتماعی خود در این کشور، باید از ادغام دو نظریه بسیج سیاسی «چارلز تیلی» و ساختار فرصت سیاسی «مک آدام و سیدنی تارو» استفاده شود. این امر به منظور یافتن مدل مفهومی جدید و پردازش جامع‌تر داده‌های پژوهش صورت می‌گیرد.

نظریه بسیج سیاسی

از منظر چارلز تیلی، در کشمکش قدرت میان حکومت و گروه‌های معارض، احتمال پیروزی آن به نفع یکی به جای دیگری بستگی به چند عامل دارد: نخست، هر گروه منازعه‌گر و از جمله خود حکومت دارای منافع است. هر گروه منازعه‌گر آماده است با صرف میزانی از منابع خود، قدرت را به دست آورد. دوم، گروه‌های منازعه‌گر و نیز حکومت در جهت حفظ یا تأمین منافع مورد نظر به سازماندهی می‌پردازند.

(Tilly, 1979, p.57). سازماندهی عبارت است از ایجاد یگانگی در تعقیب منافع گروه از راه تأمین هویت مشترک و همبستگی در میان اعضاء گروه. سوم، بسیج که عبارت است از گردآوری منابع در دست گروه منازعه‌گر. این منابع متغیر هستند و ممکن است در روند منازعه برای قدرت افزایش یا کاهش یابند. فزونی منابع بسیج شده یک گروه بر گروه دیگر در روند منازعه قدرت تعیین کننده است. چهارم، پیدایش فرصت عمل سیاسی یعنی امکان عمل کردن به منافع و اهداف گروهی از طریق سازماندهی و بسیج. در این وضعیت هزینه عمل سیاسی گروه معارض نسبتاً کاهش می‌یابد. سرکوب گروه‌های معارض به وسیله حکومت هزینه عمل بسیج و مشارکت سیاسی را افزایش می‌دهد و در نتیجه فرصت عمل را تنگ می‌کند و برعکس تساهل حکومت و یا تسهیل شرایط برای بسیج منابع گروه‌های معارض به وسیله خود حکومت، هزینه عمل سیاسی را کاهش می‌دهد. میزان امکانات خود حکومت برای بسیج منابع در برابر گروه‌های معارض فرصت عمل حکومت به شمار می‌رود. (Tilly, 1978, p.54-59) به نظر می‌رسد عوامل چهارگانه گروه‌های منازعه‌گر (جمعیت)، سازمان، ایدئولوژی و رهبری که می‌تواند به بسیج سیاسی برای وقوع یک انقلاب کمک نماید، این ظرفیت را دارد که همزمان نقش بسیج سیاسی برای سازماندهی یک گروه و مشارکت بیشتر آن‌ها در فرایندهای تصمیم‌سازی در درون کشورها را نیز ایفا نماید. در ادامه به تشریح بیشتر این عوامل پرداخته می‌شود.

مهم‌ترین منبعی که برای بسیج سیاسی لازم است، منبع جمعیتی است. بسیج‌گران باید بتوانند وفاداری توده مردم را به خود جلب نمایند؛ بنابراین در هر کشوری برای آنکه یک گروه اقلیت بتواند اراده خود را در مسائل سیاسی به منصف ظهور رساند لازم است بخش‌های مهمی از جمعیت آن کشور، اقتدار سیاسی آن مجموعه مستقل از حکومت را به رسمیت شناخته و به آن مشروعیت بخشند. (Shah Ali, 2016, p.62) برای این کار لازم است که فرایند بسیج جنبه متوازن داشته باشد؛ یعنی بین میزان بسیج توده‌ای و دستاوردهای بعد از آن توازن برقرار باشد.

گروه‌های مدعی قدرت حکومت کم و بیش همواره و همه جا وجود دارند؛ اما مهم این است که چگونه و در چه زمانی آن‌ها گسترش می‌یابند، سازماندهی می‌کنند و دست به بسیج جمعیت می‌زنند. سازماندهی به منافع گروهی، لازمه بسیج و خود تا اندازه‌ای به معنی بسیج منابع و نیروهاست. بسیج به معنی فعال شدن از نظر سیاسی و کاربرد منابع قدرت گروه در جهت اهدافی است که به وسیله ایدئولوژی آن تعیین می‌گردد. منابعی که در فرایند بسیج گردآوری می‌شوند شامل منابع و وسایل اجبار، منابع اقتصادی و منابع ارزشی (وفاداری عقیدتی) هستند. وقتی بسیج از حد سازمان گروهی فراتر رود و بخشی از جمعیت را به اعطای

منابع خواسته شده برای دستیابی به هدف مطلوب برانگیزاند، جنبش پدید می‌آید. هرچه روابط درونی و فرهنگ مشترک در داخل گروه بسیج‌گر گسترده‌تر باشد احتمال پیروزی آن بیشتر است زیرا ارتباطات و فرهنگ مشترک موجب پذیرش تعبیری یکسان نسبت به امور مورد نظر می‌گردد. گروه بسیج‌گر با تقویت هرچه بیشتر پیوند گروهی اعضا و تضعیف دیگر پیوندهای اجتماعی آنان و بزرگ کردن رهبر یا رهبران، وفاداری اعضای را افزایش می‌دهد و شبکه وفاداری را در جامعه گسترش می‌بخشد. (Tilly, 1978, pp.53-58)

ایدئولوژی سیاسی از طریق ساده‌سازی پیچیدگی‌های واقعیت و عرضه راه‌حل‌های ساده و ارائه داوری‌های ارزشی و تأکید بر بخشی از واقعیت به بهای فراموش کردن بخش‌های دیگر است. (Akhavan Mofrad, 2000, p.40) ایدئولوژی بسیج‌چند کار ویژه اساسی دارد. نخستین وظیفه آن نکوهش وضع موجود و یافتن ریشه‌های نابسامانی و ناروانی است. به عبارتی ایدئولوژی بسیج، هرچه بیشتر بتواند گناه همه ناروانی‌ها را به گردن مقام یا نهادی واحد بیندازد و همه شکوه‌ها و اعتراضات را بدان سو متوجه سازد، در امر بسیج کارا تر است. دومین وظیفه ایدئولوژی بسیج ترسیم وضع مطلوب و تعیین اهداف غائی جنبش و وسایل دستیابی به آن‌هاست. تصویر ایدئولوژی‌های بسیج از وضع مطلوب آینده، مبهم است. سومین وظیفه ایدئولوژی بسیج عرضه تبیین تازه‌ای از تاریخ به سود جنبش و ستایش از گذشته آن است. در نتیجه، وضع موجود وضعی منسوخ اعلام می‌گردد که پاسداران آن باید به زباله‌دان تاریخ افکنده شوند. (Mannheim, 1964, pp.229-230) ایدئولوژی بسیج وقتی به صورت ایدئولوژی کل جامعه پذیرفته و ظاهر شود توانایی بسیج همگانی پیدا می‌کند.

رهبری بسیج هماهنگ‌کننده نیروهای درگیر منازعه است؛ زیرا بدون وجوه رهبری، نیروهای درگیر در منازعه به جای اینکه اعتراض و عمل سیاسی خود را متوجه حکومت مستقر کنند، ممکن است آن را متوجه یکدیگر کنند. (Ahmadvand, 2005, p.14) رهبران، اهداف جنبش را روشن می‌کنند؛ درباره شیوه برخورد با حکومت تصمیم می‌گیرند؛ وضع موجود را بر اساس ایدئولوژی بسیج تحلیل می‌کنند؛ تصویری از جامعه‌ای برتر ترسیم می‌نمایند و هواداران خود را متقاعد می‌سازند که جنبش پیروز خواهد شد. (Tilly, 1979, pp.54-59) پژوهشگران جنبش‌های انقلابی رهبران انقلاب را به سه نوع بخش کرده‌اند: رهبران فکری یا ایدئولوژی‌پرداز؛ رهبران بسیج‌گر یا کاریزمائی و رهبران سیاستگذار یا مدیر. هر یک از این سه نوع رهبر با مرحله خاصی از روند انقلابی تناسب دارد. رهبران فکری اصول و زمینه عقیدتی پیدایش جنبش انقلابی را فراهم می‌کنند؛ رهبران بسیج‌گر با راه انداختن جنبش انقلابی قدرت را به دست

می‌آورند و رهبران مدیر مبانی قدرت انقلاب را تحکیم می‌کنند. بسیاری از رهبران انقلابی به درجات مختلف، هم نظریه پرداز، هم بسیج‌گر و هم مدیر بوده‌اند. (Bashirieh, 2008, p.92)

نظریه ساختار فرصت سیاسی

نظریه «ساختار فرصت سیاسی» اولین بار توسط پیتر ایزینگ در اثری با عنوان «اعتراض شهری در ایالات متحده» به ادبیات جنبش‌های اجتماعی وارد شد. از منظر وی ساختار فرصت سیاسی عناصر و مولفه‌هایی دارد که منظور از آن همان عناصر محیط سیاسی است که دو چهره متفاوت از خود نشان می‌دهد. بدین معنا که یا مانع فعالیت شهروندان برای پی‌گیری اهداف معین می‌گردد یا بانی تسهیل فعالیت آن‌ها می‌گردد؛ بنابراین، عامل محیط سیاسی یا محدودیت‌های معینی بر فعالیت سیاسی اجتماعی جنبشها تحمیل می‌کند یا راه‌هایی را جهت کامیابی در اختیار آن‌ها قرار می‌دهد (Eisinger, 1973, p.42) البته ذکر این نکته در اینجا اهمیت دارد که مفهوم فرصت و تهدیدها، به فرصت‌ها و محدودیت‌هایی اشاره دارد که بیرون از گروه‌های بسیج‌گر شکل می‌گیرد. با این وجود این موارد، بر شانس بسیج‌کنندگان در زمینه برنامه‌هایی چون مطرح نمودن خواسته‌های معین، بسیج حامیان، گسترش نوع خاصی از اتحادها و متأثر نمودن حاکمیت تأثیر می‌گذارد. یکی از اندیشمندان جنبش‌های اجتماعی که در باب نظریه ساختار فرصت سیاسی نیز اظهار نظر نموده «سیدنی تارو» است. وی معتقد است برخی تغییرات در ساختار فرصت سیاسی عمیقاً بر کیفیت کنش جنبش‌ها تأثیر می‌گذارد که عبارتند از: ۱- کم و کیف دسترسی به میداين و مجاری مشارکت اجتماعی ۲- بی‌ثباتی و بی‌قراری یا ثبات و دوام اتحاد و همبستگی سیاسی ۳- ارتباط‌گیری یا عدم ارتباط با حامیان و متحدین ذی نفوذ و مؤثر ۴- وجود یا عدم وجود شکاف درون‌نخبگان.

مطالعه اندیشه سایر متفکران نظریه ساختار فرصت سیاسی به خصوص مک آدام نیز نشان می‌دهد که در مجموع در کلیت تعاریف و برشمردن ابعاد مؤلفه‌های این نظریه با سیدنی تارو اشتراک دارند. (Karimi, 2013, pp.73-75) او ابعاد زیر را برای مؤلفه‌های ساختار فرصت سیاسی برمی‌شمارد: باز یا بسته بودن سیستم سیاسی حاکم؛ وجود یا فقدان متحدان نخبگان؛ تمایل طبیعی دولت برای سرکوب و ظرفیت و قدرت آن؛ انسجام یا عدم انسجام میان مجموعه گسترده اتحادهای نخبگان که در تعیین سیاست سهیم هستند. در یک جمع‌بندی می‌توان گفت ساختار فرصت سیاسی به طور کلی به تغییرات و اتفاق‌هایی توجه دارد که می‌تواند نظام سیاسی را آماده پذیرش یک جنبش کند. این مهم در تبیین موقعیت سیاسی-اجتماعی ضعیف شیعیان اندونزی اهمیت زیادی دارد، زیرا هر جنبش و فرایند اجتماعی-مذهبی که بتواند محاسبات و فرضیه‌های سامان بخش یک نظام سیاسی را متحول نماید، می‌تواند تغییری در فرصت سیاسی نیز ایجاد کند. از همین رو است که در مطالعه ساختار فرصت سیاسی به عوامل یاد شده در بالا که می‌تواند بر بسترها

و زمینه‌های کنش جمعی تأثیر بگذارند توجه می‌شود. از طرفی نیز با توجه به نظریه بسیج سیاسی می‌توان گفت ضعف جمعیت، سازمان، ایدئولوژی و رهبری در بین شیعیان اندونزی باعث شده است که این گروه نتوانند نقش و جایگاه سیاسی در این کشور داشته باشند. با در نظر گرفتن این مقولات ادغام دو نظریه فوق مدل مفهومی زیر را پیش‌روی تحلیل آسیب‌شناسانه ناکامی شیعیان اندونزی در تغییر جایگاه سیاسی-اجتماعی آن‌ها قرار می‌دهد.



نمودار ۱: مؤلفه‌های ساختار مدل مفهومی آسیب‌شناسی ناکامی سیاسی شیعیان اندونزی

جمعیت شیعیان و محدودیت‌های دسترسی به مجاری مشارکت سیاسی

حقیقت آن است که شیعیان یک اقلیت مذهبی در اسلام هستند که حدوداً ۱۰٪ از جمعیت مسلمانان جهان را تشکیل می‌دهند. تنها در سه کشور ایران، عراق و بحرین شیعیان اکثریت جمعیت را در دست دارند. در کشور اندونزی نیز جمعیت شیعیان در موقعیت اقلیت نسبت به جمعیت اکثریت سنی قرار دارد. در سال

۲۰۰۰ دمی‌تری ماهایانا^۱ رئیس سابق انجمن جماعت اهل‌البیت اندونزی^۲، جمعیت شیعی این کشور را ۳ میلیون برآورد کرده بود (Zulkifli, 2013, p.15). وزارت خارجه آمریکا نیز در گزارش سالانه خود مربوط به آزادی مذهبی طی سال ۲۰۱۸ میلادی جمعیت شیعیان اندونزی را بین یک تا سه میلیون (حدود ۱٪ از جمعیت ۸۸٪ مسلمان) اعلام کرد. (U.S Department of State, 2018, p.3) با این وجود باز اندونزی به عنوان کشوری که در منطقه، بیش‌ترین تعداد شیعیان را دارد، مطرح می‌باشد. شیعیان اندونزی را می‌توان به دو گروه شیعیان قدیم و شیعیان جدید تقسیم‌بندی کرد. گروه اول را عمدتاً سادات تشکیل می‌دهند که علی‌رغم گذشت زمان و تغییر مذهب، بخش عمده‌ای از این گروه، هنوز هم خود را شیعه امامیه دانسته، انتساب خود به اهل بیت (ع) را موجب شرافت و افتخاری بزرگ برای خود می‌دانند. گروه دوم، گروهی هستند اکثر قریب به اتفاق آن‌ها، پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به مذهب شیعه روی آورده‌اند. این گروه جمعیتی بین پنجاه تا هشتاد هزار نفر را تشکیل می‌دهند (Asadi, 2007, p.14-20). صرف نظر از اینکه جمعیت شیعیان اندونزی برای بسیج سیاسی و مشارکت در قدرت اندک است، سه مساله محدودیت آفرین که عبارتند از: ۱- پراکندگی جمعیت آن‌ها؛ ۲- فشارهای وارده بر جامعه شیعیان اندونزی و ۳- بنیه اقتصادی و مالی ضعیف آن‌ها، بر دسترسی اندک به مجاری مشارکت سیاسی تأثیرگذار بوده است.

جمعیت پراکنده شیعیان اندونزی

جامعه شیعه اندونزی امروزه در نواحی و مناطق مختلف این کشور، بوگور، جاکارتا، بانگیل، باندونگ، جوکجاکارتا (با سه روستای کاملاً شیعه در حومه جوکجاکارتا)، سمارانگ، ماکاسار، لامپونگ، و مالانگ، پراکنده هستند. همین پراکندگی و دوری از هم باعث گردیده است که شیعیان نتوانند به همکاری و هماهنگی بین خودشان پردازند و نتوانند نقش یک گروه فعال و تأثیرگذار را در ساختار سیاسی این کشور به خود اختصاص دهند. چرا که طبق چارچوب نظری ارائه شده در بالا یک جمعیت باید این قابلیت را داشته باشد که در مکانی خاص و ذیل هدایت یک رهبر یا ایدئولوگ، ایدئولوژی واحدی را پیگیری نماید. پراکندگی شیعیان اندونزی موجب گردیده تا آن‌ها به صورت گروه‌های کوچک و ضعیف در شهرهای مختلف ظاهر شوند و نتوانند اراده سیاسی خود را به نمایش بگذارند (Shia Numbers, 2020).

^۱ . Dimitri Mahayana

^۲ . Ikatan Jamaah Ahlulbait Indonesia

اعمال فشار علیه شیعیان اندونزی

در بین مسلمانان جهان، «شیعیان اغلب به عنوان یک گروه انحرافی از اسلام شناخته می‌شوند و ادعا می‌شود که بین آموزه‌های واقعی اسلام و فقه شیعه تفاوت‌های فاحشی وجود دارد!» (Hutt, 2018) این تبلیغات منفی و جریان قدرت پشت‌سر آن علاوه بر اینکه بر گرایش به شیعه در جهان تأثیر گذار بوده است نقش مهمی در اعمال فشار بر جامعه شیعه در جاهایی که در اقلیت بوده‌اند ایفا کرده‌است. (Human Rights Watch, 2013) یکی از بازه‌های زمانی که در آن فشار بر شیعیان شدت پیدا کرد سال ۱۹۷۹ بود. متأثر از وقوع انقلاب اسلامی در ایران بسیاری از کشورهایی که دارای جمعیت شیعه بودند دچار این هراس شدند که امکان بسیج سیاسی و اعتراض به جریان حاکمه قدرت در کشورهای آن‌ها از سوی شیعیان وجود دارد، لذا فشار بر شیعیان را شدت بخشیدند. اندونزی تحت حاکمیت نظامیان (رژیم سوهارتو) یکی از این کشورها بود. (Mehr, 2013, pp.232- 250) به‌طور مشخص در سال ۱۹۸۴ مجلس‌العلمای اندونزی با صدور بیانیه‌ای شیعه را «فرقه انحرافی» معرفی کرد و خواستار برخورد دولت با گسترش آن گردید. (Formichi, 2013) این مساله تهدید بزرگی علیه جمعیت شیعه بود.

به گفته جان آل. اسپوزیتو «انقلاب [ایران] در ابتدا در اندونزی، هم ایدئولوژی و عقاید سیاسی اسلامی را برانگیخت و هم توانایی حکومت محلی را در توجیه نظارت و سرکوب جنبش‌های مخالفان اسلام‌گرا تقویت کرد... حکومت اندونزی نیز برای بی اعتبار ساختن هر گونه مخالف اسلامی به طرح اتهاماتی چون «خمینیسیم» یا «اسلام رادیکال» می‌پرداخت». (Sposito, 2007, pp.26-27) دولت اندونزی همچنین فعالیت‌هایی را در جهت محدود کردن روابط با ایران انجام داد و از سفر شهروندان کشورش به ایران، چه به عنوان دیدارهای خصوصی و چه برای دانشجویان عازم فراگیری علوم اسلامی جلوگیری کرد. در نخستین سال‌های پیروزی انقلاب این سیاست به طور غیر رسمی اجرا می‌شد. گزارش‌ها حاکی از آن است؛ شهروندانی که از ایران باز می‌گشتند، از نظر مقامات مظنون تلقی می‌شدند. از اواسط دهه ۱۹۸۰ دولت اندونزی رسماً شهروندانش را از تحصیل در تعدادی از کشورها از جمله ایران منع کرد. (Mansouri, 2011, p.6)

بازه زمانی دوم که بیش‌ترین فشار بر شیعیان اندونزی وارد شد سال‌های پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر بود. ظهور گروه‌های افراطی در جهان اسلام پس از حملات آمریکا به افغانستان و عراق و نیز سربر آوردن داعش در منطقه خاورمیانه به قدرت‌گیری جریان‌های رادیکال در کشورهای مختلف اسلامی کمک کرد. اندونزی یکی از کشورهایی بود که هم مقصد عملیات‌های تروریستی این گروه‌ها قرار گرفت و هم جامعه

هدف آن‌ها برای ضربه زدن به شیعیان. (Fealy, 2004, p.104) به نحوی که می‌توان گفت برگزاری تجمعات و راهپیمایی‌های اعتراضی علیه شیعیان نسبت به قبل به طور محسوسی در اندونزی افزایش یافته است. از آن جمله می‌توان به تجمع طرفداران حزب التحریر و برخی دیگر از جمعیت‌های مزبور در حاشیه برگزاری مراسم روز عاشورا در جاکارتا در سال ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ یا متشکل نمودن برخی از طرفداران خود، در حاشیه مراسم روز عید غدیر در دانشگاه شریف هدایت الله در سال ۲۰۱۳ اشاره نمود که در برخی موارد از جمله مراسم اربعین ۲۰۱۴، منجر به تعطیلی این برنامه گردید. (Organization of Islamic Culture and Communication, 2015, p.61)

بنیه ضعیف اقتصادی شیعیان اندونزی

از نظر اقتصادی اندونزی در یکی دو دهه اخیر رشد خوبی را تجربه کرده است به نحوی که به عنوان یکی از چهار بزرگ آسیای شناخته می‌شود ولی این به معنای آن نیست که در این کشور همه گروه‌ها و اقلیت‌های زبانی، مذهبی و نژادی از جایگاه اقتصادی یکسانی برخوردار هستند. در مورد وضعیت اقتصادی شیعیان اندونزی آمار دقیقی در دسترس نیست، اما بر اساس شواهد موجود می‌توان دو دلیل ذکر کرد که این جامعه در اندونزی از بنیه اقتصادی خوبی برخوردار نیست: اولاً، با توجه به فشارهای که در طول تاریخ از سوی استعمارگران هلندی (و تا حدی استعمارگران انگلیسی و ژاپنی) بواسطه جنگ‌ها و درگیری‌های داخلی (بین گروه‌ها مذهبی و سیاسی) و نیز حکومتگران نظامی در این کشور برای چندین دهه، بر جماعت شیعه اندونزی وارد آمده این جماعت مجبور به جابه‌جایی‌های مکرر مکان اولیه زندگی و کار خود گشته است. در نتیجه، این امر باعث نابودی بنیان‌های اقتصادی این گروه در بلندمدت شده است. نمونه این وضعیت را در جزیره مادورا و اخراج شیعیان آن به دست روستانشینان اهل تسنن در سال ۲۰۱۳ به خوبی می‌توان دید. (IRIN News, 2013) دوماً، برای تأسیس و ادامه حیات بسیاری از نهادها و مؤسسات شیعی، در این کشور بنیانگذاران و مدیران آن‌ها به کمک‌های مالی از طرف گروه‌ها و سازمان شیعی در سایر کشورهای اسلامی از جمله ایران، عراق، کویت، بحرین و... تکیه کرده‌اند. (Ida, 2016, p.207) درحالی که اگر شیعیان اندونزی از اوضاع اقتصادی مناسبی برخوردار بودند، می‌توانستند این منابع مالی را خود تأمین نمایند.

در کل پراکندگی جمعیت شیعیان، اعمال فشار بر آن‌ها و نیز ضعف بنیه اقتصادی باعث می‌گردد تا بتوان ادعا کرد نخستین شرط بسیج سیاسی در این کشور برای تشکیل یک گروه، حزب، جریان سیاسی و... وجود ندارد و تا تغییری در شرایط ایجاد نشود امکان بهبود وضعیت آن‌ها وجود نخواهد داشت. همین مورد دسترسی شیعیان به مجاری مشارکت سیاسی را با محدودیت مواجه می‌کند.

سازمان ناکارآمد و عدم دسترسی به متحدان متنفذ و کارآمد

حقیقت آن است که عدم یکپارچگی، فعالیت‌های پراکنده و کنش موازی درون سازمانی در امر تبلیغ در کنار عدم دسترسی به متحدان ذی نفوذ و تاثیرگذار، محدودیت زیادی را بر سر راه شیعیان اندونزی قرار داده است. این درحالی است که دسترسی به گروه‌ها یا نخبگان قدرت، سطح قدرت سیاسی شیعیان در تغییر جایگاه خود را بالا می‌برد و پویای جمعی آن‌ها را نظم می‌بخشد. علاوه بر این، نخبگان سیاسی با در اختیار داشتن قدرت، پیگیری بسیاری از خواست‌های هم پیمانان خود را در دستور کار قرار خواهند داد. همچنین با کنش سیاسی خود، آگاهی سیاسی را افزایش می‌دهند و منافع حامیان خود را در درون سیستم نمایندگی می‌کنند. این مسئله، امکانات، فرصت‌ها و قابلیت‌های عمل شیعیان را گسترش می‌دهد. (Zulkifli, 2013, p.113) این درحالی است که در اندونزی نه تنها این اتصالات برقرار نیست که در زمینه دعوت و تبلیغ، نهایت تلاش جامعه شیعه مصروف معرفی خود به عنوان یک گروه دینی است و نه بیشتر. حتی شکل تبلیغ و دعوت در اندونزی نیز خاص و قابل توجه است. در دهه پس از انقلاب ایران، فعالیت‌های تبلیغی که شیعیان در اندونزی انجام دادند، به طور کلی به صورت فردی انجام می‌گرفت. تنها مؤسسه معروف آموزشی یاپی^۱ که در سال ۱۹۷۶ در جاوه تأسیس شده بود، به صورت نهادینه به کار تبلیغ می‌پرداخت و باقی شیعیان به صورت فردی و زیرزمینی به تبلیغ مذهب شیعه می‌پرداختند. (Abaza, 2004, p.67) بخشی از آن ناشی از فقدان یک مرکز آموزشی شیعی شناخته شده در میان شیعیان بود. این امر باعث می‌شد تا دولت و مقامات مذهبی در اندونزی قادر به شناسایی و کسب آمار دقیق این گروه تا زمان تأسیس مؤسسات شیعه نباشند. با این حال، از اواخر دهه ۱۹۸۰، شخصیت‌های برجسته شیعه، بنیاد شیعه یایاسان^۲ را تأسیس کرده‌اند که اولین مؤسسه قانونی شیعی در اندونزی است. (Yayasan Pesantren Islam, 2018) سایر مؤسسات مشهور شیعه در جاوه، عبارتند از: الحججه^۳ (۱۹۸۷) در جمبر، در شرق جاوه توسط فاتونی هادی^۴، مطهری^۵ (۱۹۸۸) در باندونگ^۶ توسط جلال‌الدین رحمت؛ الهادی (۱۹۸۹) در پکلونگان^۷ (جاوه مرکزی) توسط سید احمد باریه؛ الجواد (۱۹۹۱) در باندونگ توسط حسین الکلاف؛

1. YAPI (Yayasan Pesantren Islam)

2. Yayasan

3. Al-Hujjah

4. Fathoni Hadi

5. Muthahhari

6. Bandung

7. Pekalongan

المنتظر (۱۹۹۲) در جاکارتا توسط سید عبدالله سقاف؛ فاطمیه (۱۹۹۷) در جاکارتا توسط جلال‌الدین رحمت؛ بنیاد وحدت (۱۹۹۴) در سولو، توسط سید عبدالله سقاف؛ مرکز فرهنگی اسلامی^۱ (۲۰۰۰) در جاکارتا، توسط حکیم الهی؛ الکاظم (۱۹۹۴) در کیربون^۲ (غرب جاوه)؛ راوسیان فیکر^۳ (۱۹۹۵) در یوجی کارتا^۴؛ مدرسه الکوثر در مالانگک توسط زهیر یحیی^۵؛ مدرسه عالمیه مدینه العلم در جاکارتا؛ توسط سید عبدالرحمن ادریس؛ مدرسه تزکیه در جاکارتا؛ توسط یانتی سود آمانو با همکاری جلال‌الدین رحمت؛ المهد الاسلامی در بانگیل؛ توسط سید علیرضا الحبشی و سید محمد بن علوی؛ بنیاد مجتبی در پورواکارتا^۶، توسط محمد شعیب؛ بنیاد امیرالمؤمنین^۷ در پونتیانیک^۸ (کالیمانتان غربی) توسط هرمان مونتهار^۹، علاوه بر این‌ها، تعدادی دیگری از بنیادهای شیعه در شهرهای چون سوماترا، کالیمانتان^{۱۰}، سولاوسی^{۱۱} و دیگر جزایر واقع شده‌اند. (Zulkifli, 2013, pp.113-114) اگرچه از اواخر دهه ۱۹۸۰، اندونزی شاهد گسترش این مؤسسات شیعه بوده است و برآورد می‌شود به بیش از ۸۰ مؤسسه شیعه در سراسر این کشور رسیده باشد اما دو مساله باعث می‌گردد تا آنچه که سازماندهی و بسیج خوانده می‌شود اتفاق نیفتد.

نخست اینکه تعداد محدودی از این مؤسسه‌ها به مؤسسات چندمنظوره بزرگ تبدیل شده‌اند و نقش‌های مختلف مذهبی، آموزشی و فرهنگی را در جامعه ایفا می‌کنند و سایرین خیلی برای مردم شناخته شده نیستند. مرکز فرهنگی اسلامی که با همکاری ایران و با حدود ۳۰ کارمند - که برخی از آن‌ها فارغ التحصیل قم هستند - فعالیت می‌کند را جزء این استثناها باید قرار داد. دوم اینکه اکثر این بنیادها در نقاط شهری متمرکز شده‌اند و پراکندگی جغرافیایی لازم را ندارند. به نحوی که جاکارتا، بزرگ‌ترین شهر شیعه‌نشین اندونزی، دارای بیش‌ترین تعداد مؤسسات است. شاید تنها استثنای موجود در این باره را بتوان

1 . Islamic Cultural Centre (ICC)

2 . Cirebon

3 . Rausyanfikir

4 . Yogyakarta

5 . Zahir Yahya

6 . Purwakarta

7 . Amirul Mukminin Foundation

8 . Pontianak

9 . Al-Munthahar

10 . Kalimantan

11 . Sulawesi

بنیاد الحکیم^۱، مؤسسه معروف شیعی که در دسامبر ۲۰۰۳ توسط زین العابدین المحمدار^۲ تأسیس شده، د- انست. این تمرکز در شهر موجب می‌گردد امکان ارتباط‌گیری، بسیج همگانی و شکل دهی افکار عمومی در میان شیعیان اندونزی وجود نداشته باشد. (Zulkifli, 2013, pp.130). سوم اینکه حوزه فعالیت این مؤسسات و نهادها به امور دینی و مذهبی محدود گشته و وارد مطالبات اجتماعی و سیاسی نشده است. به عنوان مثال مؤسسه الهدی، مؤسسه شهید مطهری و موسسه اسلامی یابی کار ترجمه کتب فارسی و عربی به زبان اندونزی و نشر آن، نشر مجله‌های فرهنگی و اجتماعی، جمع‌آوری خمس، زکات و نذورات، آموزش طلاب و دانش‌آموزان، برگزاری مراسم‌های مذهبی را انجام می‌دهند. (Al-Mustafa International Research Institute, 2014). چهارم اینکه این مؤسسات و نهادها شکل جزایر جدا از هم را دارند و به کارهای مشابهی می‌پردازند. (See: Latief, 2008, pp.300-335) این نکته را از شکل تأسیس این نهادها به خوبی می‌توان فهم کرد. برخی از مؤسسات شیعی توسط گروهی از افرادی، که دارای روابط دوستانه با یکدیگرند، ایجاد شده‌اند. برای مثال، بنیاد الجواد در سال ۱۹۹۱ توسط گروهی از فعالین فرهنگی تشکیل شد که از دانشگاه‌های باندونگ فارغ‌التحصیل شده بودند، از جمله احمد جوبیلی^۳، ویوان تربودی هرماوان^۴، ریوالدی^۵ و یوسف باچتیار^۶. برخی دیگر از مؤسسات توسط فارغ‌التحصیلان حوزه علمیه قم راه‌اندازی شده‌اند. زهیر یحیی در بنیاد الکوثر در مالانگ (جاوه شرقی)، حسین الکاف در بنیاد الجواد در باندونگ، عبدالله سقاف در بنیاد ایپابی^۷ در بوگور^۸، محمد شعیب در بنیاد المجتبی در پورواکارتای جاوه شرقی و هرمان مونتهار در بنیاد امیرالمؤمنین در پونتیانیک^۹، همه فارغ‌التحصیل قم هستند. این نوع فعالیت‌های جدا از هم و به شکل موازی و با تمرکز در نقاط شهری همچون جاکارتا نه تنها به رشد جامعه شیعیان اندونزی کمک چندانی نخواهد کرد بلکه حساسیت‌ها در مورد آن‌ها را نیز در بین گروه‌های افراطی بیشتر می‌سازد. نتیجه امر این خواهد بود که به جای آنکه بدنه جامعه شیعه از حق و حقوق خود آگاه شود و یا برای استیفای آن اقدام نماید هرچه بیشتر در معرض فشار و تهدید قرار گیرد.

1 . Al-Hakim Foundation

2 . Zainal Abidin Al-Muhdar

3 . Ahmad Jubaili

4 . Wawan Tribudi Hermawan

5 . Rivaldi

6 . Yusuf Bachtiar

7 . IPABI

8 . Bogor

9 . Pontianak

ایدئولوژی حاکم و انسداد سیستم حکومتی

در جوامع امروزی باز بودن یا انسداد سیستم حکومتی با مقولات و مفاهیمی همچون آزادی‌های اقلیت‌های قومی مذهبی، فضای تبلیغاتی و مشارکت حزبی مورد سنجش قرار می‌گیرد. انتشار اسلام و پیشرفت آن در اندونزی که توسط تاجران، بازرگانان و مهاجران و به شکل مسالمت‌آمیز انجام گرفت و به تدریج خود را در مراسم‌های مختلف مذهبی نشان داد با گذشت زمان حساسیت‌ها درباره این دین را - هم در میان بوداییان و هم مسیحیان- برانگیخت. این وضعیت به تدریج نوعی از انسداد سیستمیک را برای شیعیان اندونزی بوجود آورد. لذا با گذشت زمان و در اثر جریان‌های مختلف تغییرات گوناگونی در این کشور پیش آمد که مسلمانان را وارد جنگ و خشونت علیه یکدیگر و سایر فرقه‌های دینی ساخت. در نتیجه این عوامل، اسلام نتوانست خود را در قالب یک ایدئولوژی برای مسلمانان و خصوصاً شیعیان عرضه کند و مذهب شیعه به انجام فرائض دینی محدود ماند. ریشه‌های این مسئله را به طور خلاصه می‌توان در دو عامل استعمار و قدرت گرفتن نظامیان در اندونزی جستجو کرد:

سابقه استعمار

به نظر می‌رسد برای درک بهتر محدودیت سیاسی-مذهبی موجود در ارتباط با شیعیان اندونزی می‌بایست کمی به عقب برگردیم. زمانی که استعمار هلند اولین ضربه خود برای بوجود آوردن این محدودیت‌ها در اندونزی و به خصوص در میان مسلمانان این کشور را بر پایه شیوه «تفرقه بینداز و حکومت کن» رقم زد. (Kehoe, 2008, pp.1-10) کمپانی شرقی هلند در ابتدای قرن هجدهم، حکومت اندونزی را به دست گرفت. در ۱۷۴۰ هلندی‌ها شورش مردم جاکارتا را با کشتار ۲۰ هزار اندونزیایی و چینی درهم شکستند. تا ۱۹۴۲ میلادی اندونزی متعلق به هلند بود. هلندی‌ها در طول سلطه خود بر اندونزی، سعی کردند تعارض بین فرهنگ اسلام و عادات و رسوم بومی را دامن زده و بستر را برای منازعات بین مسلمانان و ادیان دیگر فراهم کنند. در واقع با پیشرفت سریع اسلام که طی آن اکثر مردم اندونزی مسلمان شدند، سیاست ایجاد تفرقه در میان مسلمانان، سرلوحه برنامه‌های هلندی‌ها قرار گرفت و هلندی‌ها همه تلاش خود را برای اشاعه مسیحیت در جهت دور کردن مردم از اسلام کردند. در این میان شیعیان به دلیل پایداری در برابر استعمارگران هلند، با انواع شکنجه و آزارها مواجه شدند. این آزارها سبب پراکنده شدن شیعیان، تغییر مذهب و از میان رفتن بسیاری از کتاب‌ها و میراث‌های تاریخی شیعه شد. (Derakhsheh, & Mortazavi

(Emami Zavareh, 2010, p.191

قدرت‌یابی نظامیان

از اواسط جنگ جهانی دوم تا آخر جنگ (۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵)، اندونزی به اشغال نیروهای ژاپن درآمد و پس از پایان جنگ و تسلیم ژاپن، سلاح‌های ارتش ژاپن به دست ملیون افتاد. سوکارنو به عنوان چهره ملی و میانه رو، رهبری ملیون را به دست گرفت و در سال ۱۹۴۵ اعلان استقلال کرد. بعد از پذیرفتن استقلال، سوکارنو به عنوان رئیس‌جمهور اندونزی برگزیده شد. وی یکی از فعالان نهضت استقلال اندونزی و رهبر حزب ناسیونال و جزء ملی‌گرایان بی‌تفاوت به مذهب بود که دین را از سیاست جدا می‌دانست. سوکارنو دموکراسی و نظام پارلمانی غربی را تأیید و آن را به عنوان هدف اندونزی برای استقلال ذکر می‌کرد. به اعتقاد وی بهترین راه حل برای رفع اختلاف‌ها و تضادهای موجود در جامعه، دموکراسی نوین بود که او آن را به عنوان اصل واقعی حکومت اسلامی و به عنوان ایدئولوژی نوین تلقی می‌کرد. وی معتقد بود در کشوری مثل اندونزی فقط برای سیاست دو راه چاره باقی است: وحدت دین و سیاست اما بدون دموکراسی، یا دموکراسی همراه با سیاست بدون مذهب. به خاطر همین اعتقادات بود که او در سال ۱۹۵۷ میلادی سیاست‌های مبتنی بر نوعی دموکراسی جدید با عنوان «دموکراسی هدایت‌یافته» را رسماً اعلام کرد. (Shaplen, 1968, p.139) یکی از مشکلات سوکارنو فعالیت حزب کمونیسم اندونزی بود، این حزب علیه دولت فعالیت‌های فراوانی داشت که در نهایت منجر به کودتای آنان در ۳۰ سپتامبر ۱۹۶۵ شد اما این کودتا توسط سوهارتو که فرمانده نیروهای استراتژیک بود سرکوب گردید. سوهارتو بعد از سرکوبی کودتا حزب کمونیست را منحل نمود و خود یک کابینه جدید تشکیل داد. دولت اندونزی در طول بیش از ۳۲ سال زمامداری ژنرال محمد سوهارتو، از میان راهکارهای مختلف، جهت ایجاد و تعمیق همگرایی اجتماعی و برپایی دولت-ملت واحد، سیاست «شبه‌سازی» را برگزید و تلاشی فراگیر در جهت استحاله ارزش‌ها و ممیزی‌های هویتی گروه‌های قومی در ارزش‌های عمده ملی به کار بست و در این راه هدفی جز سلطه یک گروه قومی بر دیگر گروه‌های قومی، تعقیب نکرد.

سه دهه حاکمیت نظامیان سبب شد تا فرهنگ نظامی در تمام شئون زندگی سیاسی این کشور احساس شود. شکنجه، اعدام‌های بدون محاکمه، بازداشت‌های غیرقانونی، غارت، قتل عام، جابجایی جمعیتی، اعمال سیاست زمین سوخته، به کارگیری جوخه‌های شبه نظامی از جمله سازوکارهای عادی حل و فصل مسائل سیاسی - اجتماعی و قومی در این دوران بوده است. در تیمور شرقی این رفتارها به صورت علنی‌تر و سازمان‌یافته‌تر اعمال می‌شد. بدین ترتیب همه تلاش‌های جنبش‌های اسلامی و آرمان‌های مردم اندونزی که حدود ۹۰ درصد آن‌ها مسلمان بودند، در مسلخ افکار ملی‌گراها قربانی شد. (Mortazavi Emami, Zavareh & Jamali, 2015, p.438)

رهبری متفوق با تعلق خاطر به تبلیغات فرهنگی شیعه

در حال حاضر هیچ فرد واحدی وجود ندارد که همه گروه‌های شیعی در اندونزی را رهبری نماید. با این حال، رهبران جامعه شیعه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: علما^۱ و روشنفکران. علما بیشتر در مؤسسات سنتی اسلامی در اندونزی و حوزه‌های علمیه خارج از این کشور آموزش دیده‌اند؛ اما روشنفکران فارغ التحصیل دانشگاه‌های سکولار هستند. این دو گروه از لحاظ دانش و رهبری با هم متفاوت هستند. (Zulkifli, 2013, p.49) در ادامه به بررسی برخی تفاوت‌های این دو گروه و چهره‌های شاخص آن خواهیم پرداخت.

علمای شیعی

به طور سنتی، اصطلاح علما (ustadz در زبان اندونزیایی) به معنای «معلم مذهبی» است. این افراد معمولاً کسانی هستند که در مؤسسات آموزش و پرورش سنتی اسلامی، مدارس رسمی اسلامی، در اجتماعات مذهبی و در میان پناهجویان تدریس می‌کنند. (See: Adeney-Rissakotta, 2014) در حقیقت این اصطلاح به طور فزاینده‌ای برای اشاره به بزرگان و رهبران گروه‌های خاص جامعه مسلمان در اندونزی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در زمینه فقهی، علمای اندونزی مقلد و پیرو برخی از مراجع تقلید در ایران یا عراق هستند. آن‌ها نزد شیعیان اندونزی از اعتبار بالایی برخوردارند. این افراد دارای دو ویژگی کلی هستند؛ اولاً در مؤسسات و حوزه‌هایی آموزش دیده‌اند که منابع آموزشی آن شامل علوم پایه دینی از شاخه‌های مختلف دانش اسلامی می‌باشد. ثانیاً، برخی از این علما بعد از فراگیری علوم اسلامی شروع به فعالیت مذهبی، تبلیغی و آموزشی در مؤسسات یادگیری اسلامی کرده‌اند. بسیاری نیز دست به تأسیس مؤسسات مذهبی زده و آن‌ها را مدیریت و رهبری می‌کنند. برخی نیز به عنوان معلمان مذهبی و واعظ در نهادهای مذهبی خدمت می‌کنند؛ بنابراین بخاطر حضور در این مؤسسات و مراکز مذهبی یک نوع رابطه نزدیک بین علما و جماعت شیعی برقرار می‌شود. علما از نظر منابع مالی و تأمین عایدات زندگی خود نیز به کمک‌های مالی از طرف مؤسسات دینی، جماعت شیعی اندونزی و سایر کشورهای اسلامی تکیه کرده‌اند. در ادامه به آرا و اقدامات دو تن از علمای طراز اول شیعه در اندونزی، حسین الحبسی و حسن شهاب می‌پردازیم.

¹. Ustadh

حسین الحبسی^۱ (۱۹۹۴-۱۹۲۱)

حسین الحبسی بزرگ‌ترین رهبر معاصر شیعیان اندونزی است که بیشتر در زمینه توسعه شیعیان در اندونزی فعالیت کرده است. رهبری وی توسط تمام گروه‌های شیعی در جامعه به رسمیت شناخته شده بود. از زمان مرگ وی در سال ۱۹۹۴، هیچ یک از علمای اندونزیایی و یا روشنفکران نتوانسته‌اند جای خالی او را پر کنند. حسین الحبسی پسر دوم یک خانواده سید عرب بود که در ۲۱ آوریل ۱۹۲۱ در سورابایا^۲ و در خانواده‌ای اهل تسنن متولد گردید. (Yapibangil, 2018) او تحصیلات رسمی خود را در مدرسه الخیریه، یکی از قدیمی‌ترین و معروف‌ترین مدارس اسلامی در سورابایا (شرق جاوه) زیر نظر علیم محمد المحمدار^۳ آغاز کرد. وی در چندین مؤسسه علوم اسلامی در خارج از اندونزی از جمله در یمن، عربستان، مالزی و عراق به تحصیل پرداخت و نهایتاً در سه رشته فقه، اصول و اخلاق سرآمد گردید. مشخص نیست وی دقیقاً چه سالی به شیعه تغییر عقیده داده اما حدس زده می‌شود این اتفاق در اوایل دهه ۱۹۶۰ افتاده باشد. (Ipac Report, 2016, p.6). همچنین الحبسی در دوره‌ای از زندگی‌اش به فعالیت‌های سیاسی رو آورد. در ۳۰ سالگی، او به ماسیومی (مجلس مشورتی مسلمانان اندونزی)^۴، که بزرگ‌ترین حزب مسلمان در دوران حکومت سوکارنو (۱۹۴۵-۱۹۶۵) بود، پیوست. از طریق این عضویت، او نه تنها با رهبران با نفوذ مجلس مشورتی همچون ناتسیر^۵، کاسمن سینگادی مدجو^۶، جعفرالدین پرویرینگارا^۷، بلکه با دیگر شخصیت‌های سیاسی در اندونزی نیز آشنا شد. الحبسی سپس به عنوان عضو مجلس مؤسسان و مسئول کمیسیون حقوق بشر اندونزی انتخاب شد. وی مانند بسیاری از رهبران مجلس مشورتی، نگرش بسیار منفی به حزب کمونیست اندونزی^۸ داشت و در تأسیس جبهه ضد کمونیست^۹ شرکت کرد. (Zulkifli, 2004, pp.282-)

(283)

با این حال، فعالیت حسین الحبسی در عرصه سیاسی زیاد به طول نینجامید. دلایل متعددی برای این امر وجود دارد، مهم‌ترین آن‌ها، این بود که در ماه آگوست ۱۹۶۰ مجلس مشورتی، به عنوان حزب مخالف

1. Husein Al-Habsyi

2. Surabaya

3. alim Muhammad al-Muhdar

4. Majelis Syuro Muslimin Indonesia (Masyumi)

5. M. Natsir

6. Kasman Singadimedjo

7. Sjafruddin Prawiranegara

8. Indonesian Communist Party (PKI)

9. Anti-Communist Front

سوکارنو غیرقانونی اعلام شد. (Schroter, 2010, p.21) این امر درگیری مجلس مشورتی با دولت را در پی داشت. الحبسی پس از انحلال مجلس مشورتی، تمام فعالیت‌های سیاسی را کنار گذاشت و به جای آن به تدریس علوم اسلامی پرداخت. او دریافته بود که رشد اسلام از طریق فعالیت‌های سیاسی، به سادگی امکان‌پذیر نیست به همین خاطر به فعالیت‌های آموزشی روی آورد. او به عربستان سعودی، مصر، کویت، لیبی، عراق و ایران سفر کرد تا با علمای مذهبی دیدار و به جمع‌آوری کمک‌های مالی از افراد و سازمان‌های اسلامی برای توسعه آموزش و پرورش در مدرسه الخیریه و جامعه مسلمانان اندونزی، پردازد. (Formichi & Feener, 2015, p.254-255) کناره‌گیری وی از سیاست به عنوان یکی از رهبران برجسته شیعیان اندونزی نه تنها موجب الگوگرفتن سایر رهبران مذهبی از شخصیت وی و تکرار این منش شد بلکه جامعه شیعیان را برای همیشه از سیاست و سیاست‌ورزی دور کرد.

حسین شهاب

حسین شهاب دیگر عالم برجسته شیعه در اندونزی است که هنوز در قید حیات است و به فعالیت‌های فرهنگی خود ادامه می‌دهد. او در ۲۷ دسامبر سال ۱۹۶۱ در پالمبنگ^۱، در خانواده‌ای اهل تسنن در سوماترای جنوبی متولد شد. خانواده او اصالتاً از عرب‌های حضرمی یمن بودند که به اندونزی مهاجرت کرده بودند. آموزش ابتدایی و متوسطه را در شهر خود به پایان رساند و مدتی را در دبیرستان دینی عالی که مؤسسه اسلامی شناخته شده‌ای در پالمبنگ است، گذراند. در طول این دوره، او رابطه نزدیکی با معلمش، سید احمد الحبسی داشت، همچنین با سایر علمای اسلامی از جمله در قم ارتباط برقرار کرد. همین ارتباط سرمنشاء تغییر عقیده او به شیعه و آغاز مطالعات علوم اسلامی وی در حوزه علمیه قم شد. (Rijal, 2017, p.10) او در سال ۱۹۸۶ به زادگاه خود، پالمبنگ بازگشت و سپس برای کار به مالزی رفت. از ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ به استادی برجسته در بنیاد مطهری زیر نظر جلال‌الدین رحمت تبدیل شد و در مواقع نبود او هدایت موسسه را برعهده می‌گرفت (Zulkifli, 2009, pp.244-245). همچنین وی به عنوان مدرس چندین مؤسسه اسلامی سنی و شیعه، از جمله مدینه، دانشکده مطالعات اسلامی مدینه العلم، مرکز بین‌المللی صوفیان، بنیاد تقوا نجار و البتول ایفای نقش کرده است. علاوه بر این، هدایت برنامه‌های مذهبی چندین ایستگاه تلویزیونی و رادیویی را برعهده دارد. حسین شهاب با توجه به موقعیت مذهبی خود در تأسیس مؤسسات شیعه حضوری پررنگ دارد. او یکی از مؤسسين مرکز فرهنگ اسلامی زیر نظر شیخ محسن

^۱ . Palembang

حکیم اللهی است. (Latief, 2008, p.315) علاوه بر این‌ها وی در راه اندازی بنیاد فطرت^۱ که مرکز آموزش عرفان اسلامی در جاکارتاست با عثمان عمر شهاب^۲، همکاری داشته است. حسین شهاب در سال ۲۰۰۴ نیز در تأسیس مجمع الحسینی^۳ شرکت جست. این انجمن برای روشنفکرانی که در جاکارتا زندگی می‌کنند، تأسیس شده است (Zulkifli, 2013, p.64-65). دستاوردهای فکری حسین شهاب بدون شک قابل توجه هستند. او نمونه‌ای از یک مبلغ موفق است که سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی بزرگی را در توشه خود دارد. اگرچه وی در بسیاری از مؤسسات اسلامی فعالیت و تدریس می‌کند، ولی هیچ مؤسسه‌ای به اندازه کافی قدرتمند نیست که بتواند او را به عنوان رهبر برجسته جامعه شیعی برای جایگزینی مرحوم حسین الحسینی، حمایت و انتخاب کند. این مسئله و عدم علاقه حسین شهاب به مسائل سیاسی باعث گردیده تا عملاً شیعیان اندونزی فاقد رهبرانی سیاسی باشند که بتوانند آنان را سازماندهی و بسیج کنند. لذا همه چیز در اندونزی برای شیعیان و رهبران آنها در آموزشی‌های اسلامی و فرهنگی خلاصه شده است.

روشنفکران شیعی

روشنفکران شیعه اندونزیایی دارای یکسری ویژگی‌های خاص هستند که آنان را از روشنفکران جوامع شیعی همچون ایران متمایز می‌سازد: اولاً، زمینه‌های آموزشی آنها با علماء مذهبی متفاوت است. آنها فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های سکولار هستند و در زمینه‌های مختلف علوم طبیعی و تجربی آموزش دیده‌اند. این روشنفکران هرگز آموزش مذهبی به صورت جامع در مؤسسات علوم اسلامی ندیده‌اند و اگر چیزی هم درباره شیعه می‌دانند از دو راه بوده است: ۱) آموزش‌هایی که در خارج از کشور دیده‌اند. ۲) آموزش‌هایی که پس از فارغ‌التحصیلی از دانشگاه از طریق مؤسسات تبلیغی، شرکت در محافل مذهبی، سخنرانی‌های مساجد و مؤسسات اسلامی و خواندن کتاب‌ها و نشریات شیعی به دست آورده‌اند. (Zulkifli, 2009, p.231) بنابراین روشنفکران شیعی از سطح پایین‌تری از معلومات اسلامی نسبت به علماء برخوردارند. ثانیاً، روشنفکران معمولاً منابع مالی خاص خود را دارند. آنها در دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزشی در شاخه‌های مختلف علوم طبیعی و فنی، تدریس و سخنرانی می‌کنند و یا با مؤسسات اجتماعی، فرهنگی و تجاری فعالیت‌های اقتصادی و بازرگانی دارند و هرگز نقش معلم مذهبی، واعظ یا راهنمای جامعه شیعه را نمی‌پذیرند. به همین علت، رابطه آنها با جماعت شیعی به اندازه رابطه آنها با علماء نزدیک و گسترده نیست.

¹ . Fitrah Foundation

² . Othman Omar Shihab

³ . Forum Al-Husainy

در عوض، آن‌ها از طریق پرداخت کمک‌های مادی به مؤسسات شیعی، بینش راهبردی و تفکر انتقادی، موقعیت خود را در جامعه اندونزی ارتقا بخشیده‌اند. یکی از روشنفکرانی که استثنائاً به فعالیت‌های مذهبی نیز می‌پردازد و در اندونزی به عنوان یک روشنفکر پر نفوذ شیعه شناخته می‌شود جلال‌الدین رحمت است.

جلال‌الدین رحمت^۱

جلال‌الدین رحمت برجسته‌ترین روشنفکر شیعی در اندونزی است. وی در اندونزی با نام «کانگ جلال»^۲ شناخته می‌شود. رحمت در ۲۹ آگوست ۱۹۴۹ در بوجونگ‌سلام^۳ از ناحیه باندونگ در غرب جاوه متولد شد. پدرش یک مرد تحصیل کرده، رئیس روستا و عضو فعال جنبش اسلامی ماسیومی بود که او را در کودکی ترک کرد. جلال‌الدین رحمت مطالعه درباره اسلام را تحت نظر یک معلم سنتی به نام آجنگان شدیک^۴ شروع کرد. این مطالعات تا پایان مدرسه ابتدایی ادامه داشت. او علم نحو و صرف عربی را نیز زیر نظر این معلم آموخت. رحمت اذعان می‌کند که آموختن زبان عربی به او این امکان را داد تا به ادبیات گسترده عربی دسترسی پیدا کند و به یادگیری اندیشه دینی و دانش کامل شیعه دست یابد. همین امر باعث گردیده تا موقعیت او نسبت به دیگر روشنفکران مسلمان اندونزی که از دانشگاه‌های سکولار فارغ التحصیل شده‌اند، متمایز باشد. یادگیری زبان هلندی در کودکی نیز به او این فرصت را داد تا با آثار فیلسوفان و متفکرانی همچون اسپینوزا و نیچه آشنا شود؛ اما آنچه مسیر زندگی او را عوض کرد کتابخانه شخصی پدرش بود که او در آنجا برای اولین بار با کتاب احیاء علوم‌الدین اثر امام محمد غزالی آشنا شد. (Biografi Jalaluddin Rahmat, 2013). جلال‌الدین رحمت علاوه بر تحصیلات دینی، تحصیلات دانشگاهی را نیز پی گرفت و در رشته ارتباطات فارغ‌التحصیل شد. همچنین وی در سال ۱۹۸۰، بورس تحصیلی برای مطالعه بیشتر در رشته علوم ارتباطات در دانشگاه ایالت آیووا را به دست آورد و پس از آن در سال ۱۹۹۴، برای مطالعه علوم سیاسی راهی دانشگاه ملی استرالیا شد. (Zulkifli, 2013, p.67) تاریخ زندگی جلال‌الدین رحمت با فعالیت‌های تبلیغی شیعه گره خورده است. همین امر او را از بیشتر روشنفکران شیعه در اندونزی متمایز می‌کند. مدت‌ها قبل از تبدیل شدنش به یک شیعه معتقد، او با سازمان‌های اصلاح طلب سنی، اتحاد اسلامی (پرسیس)^۵ و محمدیه^۶ همکاری می‌کرد. هر دو گروه شدیداً با خرافات،

1. Jalaluddin Rakhmat

2. Kang Jalal

3. Bojongsalam

4. Ajengan Shidik

5. Persatuan Islam (Persis)

6. Muhammadiyah

اعتقادات و شیوه‌های سنتی اسلامی در اندونزی مخالف بودند. این برنامه‌های اصلاح طلبانه، واکنش‌های شدیداً منفی را از طرف سنت‌گرایان اسلامی در اندونزی به دنبال داشت؛ اما همکاری وی با این سازمان‌ها نیز دوام نیاورد و از آن‌ها خارج شد. (Zaenudin, 2018) وی پس از آن به کار و عطف در بین جماعت مسلمان و نیز تدریس تصوف در مرکز آموزشی بنیاد مدینه^۱ و کالج اسلامی مطالعات عالی^۲ پرداخت. (Fealy & White, 2008, p.49)

جلال‌الدین رحمت به همراه جمعی دیگری از روشنفکران مسلمان اندونزی (امین ریس^۳، داوام رحیدجوی^۴) با پیروزی انقلاب ایران مجذوب ایدئولوژی آن شدند. این آشنایی با مطالعه آثار ایدئولوگ‌های انقلابی مانند علی شریعتی و شهید مطهری بیشتر شد. (Formichi, 2013) او کتاب‌های این دو ایدئولوگ انقلاب ایران را به زبان اندونزیایی ترجمه کرد و مدرس مباحث عدالت اجتماعی در اسلام گردید. (Saat, 2018, p.94) خود رحمت اذعان می‌کند که سال ۱۹۸۴، نقطه عطفی در تلاش‌های دینی، فکری و معنوی او بوده است. در سال ۱۹۸۴، او به همراه حیدر باقر^۵ و اندنگ صفی‌الدین انصاری^۶ در یک کنفرانس اسلامی در کلمبو^۷ شرکت می‌کنند و طی آن، با بعضی علما شیعی آشنا می‌شوند. آنچه بیشتر او را تحت تأثیر قرار داد این بود که علمای شیعه به او تعدادی کتاب داده بودند. (Zulkifli, 2013, p.70) او همچنین با علمای شیعه در ایران و دیگر نقاط جهان ارتباط برقرار کرد و برای کسب دانش درباره مذهب شیعه، یک سال (۱۹۹۲-۱۹۹۳) را در قم گذراند. در ابتدا او قصد داشت تا مقطع دکترای الهیات را در دانشگاه تهران بگذراند، اما روند ثبت نام در این دانشگاه بسیار پیچیده بود در نهایت از این تصمیم منصرف شد. وی در ایامی که در قم حضور داشت با علمای شیعی در ارتباط بود و در سخنرانی‌های مذهبی شرکت می‌کرد. (Zulkifli, 2013, p.71) جلال‌الدین رحمت بنیاد مطهری را در سال ۱۹۸۸ با همکاری حیدر باقر^۸، احمد تفسیر^۹، آگوس افندی^{۱۰} و احمد مهاجر^{۱۱} تأسیس کرد. این بنیاد یک شعار مهم و اساسی داشت و آن

1. Paramadina Foundation's adults' educations center

2. Islamic Collage for Advance Studies (ICAS)

3. Amien Rais

4. Dawam Rahardjo

5. Haidar Bagir

6. Endang Saefuddin Anshary

7. Colombo

8. Haidar Bagir

9. Ahmad Tafsir

10. Agus Effendi

11. Ahmad Muhajir

عبارت بود از: «روشنگری اندیشه اسلامی». او در این موسسه به فعالیت‌های تبلیغی، آموزش و پرورش و چاپ کتاب و نشریات مشغول گردید و به طور منظم در روزهای یکشنبه سخنرانی‌هایی مذهبی در مسجد المنوره انجام می‌داد. جلال‌الدین رحمت در سال ۲۰۰۰ انجمن جماعت اهل بیت^۱ اندونزی را با همراهی چند تن دیگر از روشنفکران شیعی تأسیس کرد. از آن زمان، او رئیس شورای مشورتی و با نفوذترین چهره در توسعه این سازمان شده است. در ابتدا، رحمت و دیگر روشنفکران مؤسس این سازمان با دیگر گروه‌های شیعی همکاری می‌کردند، اما با گذشت زمان، این گروه‌ها دچار انشعاب شدند. (Zulkifli, 2013, pp.76-77)

جلال‌الدین رحمت نقش موثری در ارائه چهره‌ای صلح دوست و انسانی از اسلام در اندونزی داشته است. به نحوی که او را به عنوان فردی که تلاش کرده است سیمای حقوق بشری اسلام را به جهانیان معرفی سازد می‌شناسند. وی در خصوص اجباری نبودن دین بر چهار نوع آزادی مذهب که اسلام بر آن تأکید کرده است پافشاری می‌کند: آزادی انتخاب دین، آزادی پیروی از دین، آزادی پنهان کردن دین و آزادی بیان دین. (Arifin, 2009, p.14) آنچه در پایان باید بدان اشاره کرد این است که گذشته از جایگاه علمی و مذهبی این سه شخصیت (حسین الحبسی، حسین شهاب و جلال‌الدین رحمت) در میان شیعیان اندونزی، به جزء دوره نه چندان طولانی فعالیت‌های سیاسی الحبسی در حزب ماسیومی، هیچکدام از آن‌ها وارد مسائل سیاسی نشده‌اند. آن‌ها بیشتر به دنبال مطالعه، تفحص و نوشتن آثار متعدد در شاخه‌های مختلف علوم اسلامی رفته‌اند و به فعالیت‌های تبلیغی برای مذهب شیعه از طریق تأسیس نهادها و سازمان‌های فرهنگی و مذهبی در شهرهای شیعه‌نشین اندونزی مشغول بوده‌اند. فقدان یک رهبر یا ایدئولوگ سیاسی در میان شیعیان اندونزی، از دلایل اساسی نقش و جایگاه ضعیف سیاسی آنان در ساختار سیاسی این کشور است.

رسانه‌های جمعی و فرصت‌سازی فرهنگی-مذهبی

رسانه‌های جدید و فناوری دیجیتال دنیایی را که ما در آن زندگی می‌کنیم به شدت دگرگون می‌کنند. بی‌شک اقلیت‌های دینی از این ظرفیت آگاهی دارند اما باید در نظر داشت که در ارتباط با رسانه‌های جمعی دو عامل اساسی فضای کنترل شده رسانه‌ای بوسیله دولت و تمایل شیعیان به تبلیغ مذهب تشیع و برنامه‌های فرهنگی مانع تغییر جایگاه سیاسی-اجتماعی شیعیان اندونزی شده است. به عبارتی شیعیان اندونزی از اینترنت بیش از هر چیز دیگر برای پخش اطلاعات در مورد اسلام و تبلیغ فرهنگ مذهب تشیع است استفاده می‌کنند و نه بسیج سیاسی و فعالیت‌های سیاسی. (Dawson & Cowan, 2004) در این رابطه

^۱ . IJABI

نشریات شیعه نیز جایگاه خاص خود را دارد. رشد این مکتوبات در بازار ادبیات اسلامی اندونزی با تأسیس انتشارات «ناشران شیعه» فزونی یافت. به گونه‌ای که به تدریج بیش از ۶۰ ناشر مسئول چاپ کتابهای تربیتی و مذهبی شیعه شدند که به طور کلی توسط خود شیعیان اداره می‌شود. آن‌ها از طریق رسانه‌های شنیداری نیز فعالیت‌های خوبی در زمینه تبلیغات مذهبی دارند. (Ricklefs, 1981, p.87) به عنوان مثال رادیو سیلاتوراهیم^۱ یک ایستگاه پخش رادیویی تجاری با استفاده از فرکانس‌های AM و FM است که در شهرهایی چون جاکارتا (AM 720 Khz)، سمرنگ (AM 720 Khz)، سوکابومی (FM 96.9) قرار دارد. رادیو راسیل^۲ نیز با استفاده از لوگوی «برای یک اسلام»^۳ یک رادیو تبلیغی شیعی است. ایستگاه رادیویی دیگری که آشکارا شیعه را تبلیغ می‌کند «ایرب»^۴ اندونزی است. این ایستگاه رادیویی توسط سفارت ایران در جاکارتا در بهسا پخش می‌شود و بخشی از شبکه‌های صدا و سیمای جمهوری اسلامی در آسیا و اقیانوسیه است. البته وزارت امور دین (کرماناگ) جمهوری اندونزی نسبت به این رادیو بارها هشدار داده و آن را به شدت کنترل می‌کند، زیرا به زعم آن‌ها هدف از این ایستگاه رادیویی ترویج تفکر شیعیان ایران و ایدئولوژی‌های پشت پرده انقلاب ایران در اندونزی است. (Larsson, 2005, p.59)

به غیر از رسانه‌هایی که در بالا به آن‌ها اشاره شد، تعداد زیادی انتشارات آنلاین برای شیعیان اندونزی وجود دارد که وب سایت‌های آنلاین آن‌ها عمدتاً توسط مؤسسات شیعه در جاکارتا، باندونگ، بوگور، پاسوروان و سوماترا اداره می‌شوند. این رسانه‌ها نیز بیشتر در مورد تشیع، فقه، قرآن، حدیث مطالبی را درج می‌کند. در این میان البته از رسانه‌های اجتماعی مانند فیس بوک، توییتر هم برای معرفی مؤسسات و فعالیت‌های شیعه استفاده شده است. علاوه بر این، پیروان و حامیان شیعه، وبلاگ‌های شخصی ایجاد کرده‌اند که مطالب آن‌ها عمدتاً در مورد شیعه، افکار تشیع، فعالیت شیعیان در اندونزی و در سراسر جهان و نشر مقالات و فیلم‌های خطبه‌های علمای شیعه (روحانیون) در اندونزی است. (Tartoussieh, 2011, p.201). بنابراین وقتی از رسانه و امکانات آن در مورد اقلیت شیعه مذهب اندونزی صحبت می‌شود باید توجه داشت که آن‌ها با وجود شرایط کنترل شده موجود، تنها در تلاش برای هویت بخشیدن به خود به عنوان یک شیعه مسلمان، از طریق رسانه‌های قدیمی و جدید (چاپی یا الکترونیکی) هستند. معرفی، ترویج

1. Silaturahim (RASIL)

2. RASIL

3. Untuk Islam yang Satu

4. IRIB

و اثبات موجودیت و اندیشه شیعیان عمدتاً در شهرهای استان جاوای غربی یعنی باندونگ، جاکارتا و پکالونگان و توسط مؤسسات شیعه اندونزی مانند انجمن جماعت اهل بیت^۱، بنیاد المتهاری، اهل البیت اندونزی^۲، سفارت ایران و بنیان‌گذاران شیعه دنبال می‌شود. (Larsson, 2005, p.59). در ساختار سیاسی اجتماعی اندونزی، نمی‌توان جایگاه خاصی برای شیعیان اندونزی در نظر گرفت؛ زیرا، تمام مولفه‌ها در عرصه سیاسی برای شیعیان اندونزی بیشتر محدودیت‌بخش بوده‌اند تا فرصت‌ساز.

جدول شماره (۱): مؤلفه‌ها، محدودیت‌ها یا فرصت‌های سیاسی و کیفیت آن‌ها

مؤلفه‌ها	محدودیت سیاسی	فرصت سیاسی	کیفیت
جمعیت	*	-	پراکنده، ضعف مالی و عدم انسجام
سازمان	*	-	ناکارآمدی سازمانی، پراکندگی محدود و نقش آموزشی-معنوی
ایدئولوژی	*	-	انسداد سیستم حکومتی
رهبری	*	-	تفرق و عدم اتحاد نخبگان
رسانه‌های جمعی	*	-	کنترل حکومتی/رویکرد صرف تبلیغی

نتیجه‌گیری

برای فهم بهتر ضعف و ناکامی شیعیان اندونزی در تغییر جایگاه سیاسی-اجتماعی در این کشور در کنار نظریه بسیج سیاسی از رویکرد نظری ساخت فرصت سیاسی استفاده شد. بر این اساس، سعی بر آن بود یک مدل مفهومی با برقراری ارتباط بین مؤلفه‌های مورد نظر نظریه بسیج منابع (شامل جمعیت، سازمان، رهبری و ایدئولوژی) با مؤلفه‌های مورد نظر نظریه ساخت فرصت سیاسی (شامل ابعاد ساختاری-حاکمیتی، انسجام و اتحاد نخبگان، مشارکت و تعیین‌کنندگی در تصمیم‌گیری و همچنین محدودیت‌ها و فرصت‌ها) بوجود آید. نتایج حاصل از تحقیق نشان می‌دهد که شیعیان اندونزی نه تنها به لحاظ جمعیت اندک هستند حتی این جمعیت اندک در شهرها و روستاهای مختلف پراکنده است. لذا موقعیت جغرافیایی آن‌ها باعث

^۱ .IJABI

^۲ .ABI

گردیده تا نتوانند اراده سیاسی خود را در قالب انتخاب یک نماینده در پارلمان، یک فرماندار ایالت، یک مقام سیاسی و... به منصفه ظهور رسانند. حتی اگر این شیعیان موفق شوند در شهرهایی همچون جاکارتا که اکنون بیشتر شیعیان اندونزی در آنجا قرار دارند همدیگر را بیابند ضعف مالی و اقتصادی دومین عاملی است که مانع تحریک سیاسی و فعالیت آن‌ها می‌گردد. وابستگی شیعیان به کمک‌های خارجی کشورهای اسلامی یکی از مواردی است که دولت اندونزی را نسبت به فعالیت‌های آن‌ها همواره حساس ساخته و محدودیت‌هایی را برای برگزاری برنامه‌های مختلف آن‌ها به همراه داشته است. پس تا زمانی که آنان نتوانند منابع مالی مستقل خود را داشته باشند موفقیت سیاسی چشمگیری کسب نخواهند کرد. شیعیان اندونزی حتی به لحاظ سازمانی نیز در وضعیت مناسبی قرار ندارند. اکثر سازمان‌ها و موسساتی که آنان را گرد هم آورده‌اند اولاً در شهرها متمرکز شده‌اند. ثانیاً به کارهای موازی و روزمره فرهنگی-تبلیغی مشغول هستند و ثالثاً حوزه سیاست را از دیانت جدا کرده‌اند! لذا نباید انتظار داشت در این سازمان‌ها بحثی درباره شیوه‌های مشارکت در قدرت و تصمیم‌سازی شنیده شود. به لحاظ عنصر سوم بسیج سیاسی، یعنی ایدئولوژی نیز باید گفت شیعیان اندونزی نتوانسته‌اند به اسلام همانند ایرانیان و جبهی ایدئولوژیک بدهند و استعمارگران خارجی و نظامیان داخلی نیز همواره کوشیده‌اند تا آنان را از حرکت به این سمت بازدارند. لذا حتی اگر جمعیت و سازمانی هم در اندونزی گردهم آیند تا زمانی که ایدئولوژی برای به حرکت درآوردن شیعیان وجود نداشته باشد و همچون ریسمانی آنان را به همدیگر متصل نسازد اختلافات قومی، نژادی، زبانی و... آن‌ها را از همدیگر دور خواهد ساخت. درخصوص رهبری در جامعه شیعیان اندونزی نیز باید اشاره کرد اگرچه رهبران شیعیان اندونزی همچون جامعه ایران به دو بخش روحانیون و روشنفکران تقسیم می‌شوند اما هیچ شباهتی به همتایان ایرانی خود ندارند. آنان نه روشنفکرانی همچون بازرگان، شریعتی، جلال آل احمد و... را دارند و نه از وجود روحانیونی همچون امام خمینی (ره)، شهید مطهری، شهید بهشتی و... بهره‌مند هستند. رهبران مذهبی آن‌ها، حسین الحبسی و حسین شهاب یا در سیاست مداخله نکرده و نمی‌کنند و یا اگر هم زمانی به آن ورود کردند زود از آن دست کشیدند. روشنفکران دینی همچون جلال‌الدین رحمت نیز اگرچه به مطالعه علوم سیاسی روی آوردند اما آن را با کنش سیاسی توأم نساختند و ترجیح دادند به کارهای آموزشی، فرهنگی و تبلیغی بسنده نمایند. در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت اگرچه شرایط جامعه شیعی در اندونزی به نسبت گذشته بهبود پیدا کرده و این گروه امروزه توانسته است جایگاه و موقعیت خود را در اندونزی تا حدی تثبیت نماید و از میزان فشارها بر خود بکاهد اما این وضعیت به معنای پایان خشونت‌های فرقه‌ای علیه این گروه یا پیدا کردن وزن سیاسی در جامعه

نیست. همان‌گونه که توضیح داده شد همچنان در مؤلفه‌های ساختار فرصت سیاسی مورد نظر سیدنی تارو شیعیان اندونزی با مشکل مواجه است. رصد این مؤلفه‌ها در جامعه کنونی اندونزی حاکی از آن است که ساختار قدرت در اندونزی بیش از آنکه فرصت سازی سیاسی برای شیعیان داشته باشد محدودیت‌ساز بوده است و به نظر نمی‌رسد شیعیان بتوانند موقعیت خود را در آینده ارتقا بخشند.

در شاخص نخست، یعنی باز یا بسته بودن سیستم سیاسی حاکم، اگرچه اندونزی به سمت یک حکمرانی مطلوب در حال حرکت می‌باشد اما همچنان جمعیت شیعیان با محدودیت‌های دسترسی به مجاری مشارکت سیاسی مواجه هستند. محدودیت‌هایی که جمعیت اندک شیعیان، پراکندگی آن‌ها، ضعف بنیه مالی و فشارهای وارده بر جامعه شیعیان اندونزی نیز آن را تشدید می‌کند. در شاخص دوم فرصت سیاسی یعنی وجود یا فقدان متحدان نخبگان؛ عدم تمایل رهبران شیعی اندونزی به فعالیت‌های سیاسی موجب می‌گردد اولاً سطح دسترسی به گروه‌ها یا نخبگان قدرت، رشد نماید و پویای جمعی شیعیان حالت پراکنده پیدا کند. ثانیاً، سطح آگاهی سیاسی شیعیان رشد نکرده و صرفاً در امور اعتقادی و دینی شناخت بیشتری به دست آوردند و ثالثاً، فرد یا جریانی برای پیگیری منافع شیعیان در ساختار قدرت شکل نگیرد. لذا آن‌ها امکان پیگیری بسیاری از خواسته‌های سیاسی خود را در آینده نخواهند داشت و در یک مجموعه بسته زیست خواهند کرد. بدیهی است در صورتی که سایر کشورها همچون ایران بخواهند صدای این گروه جمعیتی گردند احتمالاً فشارهای داخلی بر شیعیان افزون‌تر خواهد شد. در شاخص سوم فرصت سیاسی سیدنی تارو از تمایل طبیعی دولت برای سرکوب، ظرفیت و قدرت آن سخن به میان می‌آورد. دولت اندونزی با وجود آنکه ظرفیت و قدرت سرکوب شیعیان را دارد اما به دلیل محدودیت‌های حقوق بشری و فشار افکار عمومی احتمالاً در آینده ترجیح می‌دهد مشابه آنچه در دهه ۱۹۶۰ در خصوص گروه‌های چپ اتفاق افتاد عمل ننماید. با اینحال پیام‌هایی که دولت ارسال می‌کند حاکی از این است که هرگونه فعالیت سیاسی که بتواند ثبات و آرامش این کشور را بر هم زند و فضا را به سوی رادیکالیسم ببرد تحمل نخواهد کرد. لذا سرکوب گروه‌های معارض به وسیله حکومت در حال و آینده می‌تواند هزینه عمل بسیج و مشارکت سیاسی را بویژه برای شیعیان افزایش دهد و در نتیجه فرصت عمل را تنگ‌تر کند. در شاخص چهارم؛ انسجام یا عدم انسجام میان مجموعه گسترده نخبگان نیز اولاً؛ به نظر نمی‌رسد شیعیان اندونزی شانس چندانی داشته باشند و شکاف بین دو گروه علمای مذهبی و روشنفکران به آسانی پُر شود. ثانیاً، هیچ تلاشی از سوی آن‌ها برای ایجاد یک سازمان کارآمد سیاسی دیده نمی‌شود؛ بنابراین حتی اگر رسانه‌های جمعی نیز فرصت سیاسی برای بسیج آن‌ها بتواند مهیا نماید بعید است که این گروه‌ها تمایلی به استفاده از

این فضا از خود نشان دهند. کما اینکه تا کنون از این فرصت بهره سیاسی نجسته و صرفاً به تبلیغات دینی و مذهبی خود را مشغول ساخته‌اند.

References

- Abaza, M. (2004). "Archipel markets of faith: jakartan da'wa and islamic gentrification", *Archipel*, 67(1), 173-202.
- Adeney-Rissakotta, B. (2014). *Dealing with diversity religion, globalization, violence, gender and disaster in indonesia*. Geneva: Globethics.net Focus.
- Ahmadvand, Sh. (2005). "Political mobilization in the islamic revolution of Iran and the sandinista revolution of Nicaragua", *Journal of Political Science*, 4(4), 4-44. (in Persian)
- Akhavan Mofrad, H. (2000). "Ideology in theories of revolution - ideology, its concept and functions", *Matin Research Journal*, 2(9), 25-44. (in Persian)
- Al Makin (2017). "Homogenizing indonesian islam: persecution of the shia Group in yogyakarta", *Studia Islamika*, 24(1), 1-33.
- Al-Mustafa International Research Institute (2014). *Reports from indonesia*. Qom: Documentation Center of Institute for Regional Studies. (in Persian)
- Arifin, S. (2009). "Islam and human rights in indonesia: perspectives on freedom of religion", Available at: <https://www.iclrs.org/content/blurb/files/ISLAM%20AND%20HUMAN%20RIGHTS%20IN%20INDONESIA.pdf>
- Asadi, M. (2007). *The Islamic World*. Tehran: University Publishing Center. (in Persian)
- Bagheri Dolatabadi, A., & Hosseinpour, M. (2019). "Islamic Revolution and Restrictions on Reflection in Indonesia", *Research Journal of the Islamic Revolution*, 9 (30), 53-73. (in Persian)
- Bashirieh, H. (2008). *Revolution and political mobilization*. Tehran: Tehran University Press. (in Persian)
- Biografi Jalaluddin Rahmat (2013). Available at: <http://www.referensimakalah.com/2013/01/biografi-jalaluddin-rahmat.html>
- Derakhsheh, J., & Mortazavi Emami Zavareh, S. A. (2010). "Research on Indonesian Shiites", *Quarterly of Shiite Studies*, 8(32), 183-218. (in Persian)
- Eisinger, P. K. (1973). "The conditions of protest behavior in american cities", in: *The American Political Science Review*, 67(1), 11-28.
- Esposito, J. (2007). *The iranian revolution: its global impact*, translated by Mohsen Modir Shanehchi, Tehran: Baz Publications. (in Persian)
- Fealy, G., & White, S. (2008). *Expressing islam: religious life and politics in indonesia*. Singapore: ISEAS Publishing.
- Fealy, Greg (2004). "Islamic radicalism in indonesia: the faltering revival?", *Southeast Asian Affairs*, Available at:

- <https://www.jstor.org/journal/soutasiaaffa>
- Formichi, Ch., & Feener M. R. (2015). *Shi'ism in southeast asia: did Piety and sectarian constructions*. London: Oxford University Press.
- Formichi, Ch. (2011). "Lovers of the ahl al-Bayt", *Inside Indonesia*, 25 Septamber 2011, Available at: <http://www.insideindonesia.org/lovers-of-the-ahl-al-bayt>
- Hosseini, M. (2018). "Typing the cultural and political challenges of Indonesian muslims and its external", *Historical Studies of the Islamic world*, 5(9), 75-94.
- Human Rights Watch (2013). "Indonesia: ensure safe return home of evicted shia villagers", *Human Rights Watch*, Available at: <http://www.hrw.org/news/2013/06/30/indonesia-ensure-safe-return-home-evicted-shia-villagers>
- Hutt, D. (2018). "No safe place for seasia's Shia Muslims", *Asia Times*, 3 February 2018, Available at: <http://www.atimes.com/article/no-safe-place-seasias-shia-muslims/>
- Ida, A. (2016). "Cyberspace and sectarianism in indonesia: the rise of shia media and anti-Shia online movements", *Jurnal Komunikasi Islam*, 6 (2), 194-215.
- IPAC Repoert (2016). "The anti-shi'a movment in Indonesia", *IPAC Report*, 27 (1), Available at: http://file.understandingconflict.org/file/2016/04/IPAC_Report_27.pdf
- IRIN News (2013). "Indonesia's displaced shias languish", 3 Aprill 2013, Available at: <http://www.irinnews.org/report/97773/indonesia%E2%80%99s-displaced-shias-languish>
- Karimi, A. (2013). "Unsuccessful analysis of the june 6 uprising based on the theory of the structure of political opportunity", *Quarterly of Historical Studies*, 10(40), 68-91. (in Persian)
- Kehoe, A. V. L. (2008). "The paradox of post-colonial historic preservation: implications of dutch heritage preservation in modern Jakarta", Available at: <https://uwm.edu/wp-content/uploads/sites/231/2016/01/2008KehoeArticle.pdf>
- Khosh Heikal Azad, M. (2003). "Iranian historical record with Southeast Asia", *Journal of Foreign Relations History*, 14(17), 25-44. (in Persian)
- Larsson, G. (2005). The death of virtual muslim discussion group: issues and methods in analysing religion on the net, *Heidelberg Journal of Religions on the Internet*, 1(1), 1-18.
- Latief, H. (2008). "The identity of shia sympathizers in contemporary indonesia", *Journal of Inonesian Islam*, 2(2), 300-336.
- Mannheim, K. (1964). *Ideology and utopia*. New York: Harcourt.
- Mansouri, H. (2011). "The Impact of the islamic revolution on indonesia", *Resalat Newspaper*, 2011/11/27. (in Persian)

- Mehr, N. (2013). "Reaction and slaughter: indonesia 1965–66", in Mike Gonzalez and Houman Barekat, *Arms and the peoples: popular movements and the military from the paris commune to the arab sprin*, U.S.A.: Pluto Press.
- Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran (1996). Green book of indonesia, Tehran: Publishing Center of the Ministry of Foreign Affairs of the Islamic Republic of Iran. (in Persian)
- Mortazavi Emami Zavareh, S. A., & Jamali, S. (2015). "Iran and Indonesia: Similarities, Differences and Reflections of the Islamic Revolution", *Quarterly of United Nations Law*, 5(18), 435-450. (in Persian)
- Organization of Islamic Culture and Communication (2015). *Extremism in southeast asia*. Tehran: Al-huda International Publisher. (in Persian)
- Ricklefs, M. C. (1981). *A History of modern indonesia. 1300 to the present*, (2nd ed.). London: Palgrave Macmillan.
- Rijal, S. (2017). "Internal dynamics within hadhrami arabs in indonesia: from social hierarchy to islamic doctrin", *Journal of Indonaisan Islam*, 11(1), 1-28.
- Saat, N. (2018). *Islam in southest asia: negotiating modernity*, singapore: ISEAS Publishing.
- Schroter, S. (2010). *Christianity in indonesia: perspectives of power*, Berlin: LIT Verlag.
- Shah Ali, A. R. (2016). "Imam khomeini's campaign strategy: Political mobilization of the people", *Research Journal of the Islamic Revolution*, 6(18), 57-75. (in Persian)
- Shaplen, R. (1968). "Indonesia after and befor sukarno", *The New Yorker*, 23 November 1968, Available at: <https://www.newyorker.com/magazine/1968/11/23/indonesia-i-after-and-before-sukarno>
- Shia Numbers (2020). "World shia muslims population", Available at: <http://shianumbers.com/shia-muslims-population.html>
- Sofjan, D. (2016). "Minoritization and criminalization of shia islam in indonesia", *Journal of South Asian and Middle Eastren Studies*, XXXIX (2), 29-45.
- Tartoussieh, K. (2011). Virtual citizenship: islam, culture and politics in the digital age, *International journal of Cultural Policy*, 17(2), 198-208.
- Tilly, Ch. (1978). *From mobilization to revolution*. London: addision-Wesley.
- Tilly, Ch. (1979). *As sociology meet history*. New York: Academic Press.
- U.S Department of State (2018). "International religious freedom report for 2018: indonesia", *Bureau of Democracy, Human Rights, and Labor in United States Department of State*, Available at: <https://www.state.gov/wp-content/uploads/2019/05/.pdf>
- World Population View (2020). "Indonesia population 2020", 17 Feb 2020, Available at: <https://worldpopulationreview.com/countries/indonesia-population/>

- Yapibangil. (2018). "Biografi ust. Husein al-habsyi", Available at: <https://yapibangil.org/biografi-ust-husein-al-habsyi/>
- Yayasan Pesantren Islam, Sejarah YPI Al-Azhar. (2018). Available at: <http://www.al-azhar.or.id/index.php/tentang-kami>
- Zaenudin, A. (2018). "Pluralisme dan cara merangkul perbedaan ala jalaluddin rakhmat", 5 June 2018, Available at: <https://tirto.id/pluralisme-dan-cara-merangkul-perbedaan-ala-jalaluddin-rakhmat-cLjK>
- Zulkifli. (2004). "Being a shi'ite among the sunni majority in indonesia: a preliminary study of Ij stadz husein al-habs yi (7927-799 4)", *Studia Slamika, Indonesian Journal for Islamic Studies*, 11(2), 131-150.
- Zulkifli. (2009). "The education of indonesian shi'I leaders", *Al-Jami 'ah*, 47(2), 231-268.
- Zulkifli. (2013). *The struggle of the Shi 'is in Indonesia*. Canberra: ANU E Press.

ائتلاف رانت‌جویان، حکمرانی تسخیرشده و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در مصر

سجاد بهرامی مقدم^۱

چکیده

این مقاله به تبیین مسئله چگونگی ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در جمهوری عربی مصر پرداخته و بر این مسئله متمرکز شده که چه عاملی سبب شکل‌گیری سرمایه‌داری رفاقتی در جمهوری عربی مصر شده است. در پاسخ این فرضیه طرح شده که تسخیرشدگی حکمرانی، توسط الیت‌ها و ائتلافی رانت‌جو سبب شکل‌گیری سرمایه‌داری رفاقتی در جمهوری عربی مصر گردیده است. در این مقاله الیت‌ها و ائتلاف‌های سیاسی مسلط از چشم‌انداز نظری اقتصاد سیاسی مورد تأمل قرار گرفته و به روش تبیینی رابطه بین الیت‌ها و ائتلاف رانت‌جوی مسلط بر نهادهای حکمرانی به عنوان متغیر مستقل و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی به عنوان متغیر وابسته از این چشم‌انداز نظری بررسی شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که قواعد نهادهای حکمرانی جمهوری عربی مصر از آغاز به صورت جانبدارانه و به نفع الیت‌های ائتلاف مسلط تدوین شده است. تا جایی که الیت‌های سیاسی ائتلاف مسلط انتخاب می‌کنند که به چه کسانی اجازه استخراج رانت از نهادهای دولتی از طریق کانال‌های مشروع و نامشروع داده شود. این کارکرد حکومت منجر به ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در مصر شده است که در آن ثروت در مقیاس کلان، نتیجه کارآمدی و کارایی اقتصادی نیست بلکه دستاورد وصل شدن به عالی‌ترین الیت‌های سیاسی در موقعیت‌های فرماندهی حکمرانی است. هم‌چنین از حلقه اصلی قدرت سیاسی، مزیت‌هایی نیز در شبکه‌های حامی پروری درون ائتلاف مسلط تا دوردست‌ترین هواداران در کسری، در میان جمعیت، جریان یافته است و منافع الیت‌ها و ائتلاف سیاسی مسلط در تعارض با کارکردهای عام‌المنفعه حکومت قرار گرفته است.

کلیدواژه‌ها: مصر، الیت‌ها و ائتلاف‌های رانت‌جو، حکمرانی تسخیرشده، سرمایه‌داری رفاقتی.

۱- استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، نویسنده مسئول: sbahrami@guilan.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۳۱

DOI: /10.22067/irlip.2021.21425.0

نوع مقاله: پژوهشی

Rent-Seeking Coalition, Captured Governance and Emergence of the Crony Capitalism in Egypt

Sajad Bahrami Moghadam¹

Assistant Professor in International Relations, Guilan University

Abstract

The purpose of **this article** is to explain the emergence of crony capitalism in the Arab Republic of Egypt, and it answers the question of what has led to the formation of Crony capitalism in the Arab Republic of Egypt? In response, the hypothesis investigated is that the Arab Republic of Egypt's captured governance by the rent-seeking elites and coalition has led to the emergence of crony capitalism in this republic. The dominant political elites and coalitions analyzed by an explanatory method and the theoretical perspective of political economy, findings show that the political elites not only fail to encourage development but also go even as far as blocking the necessary introductions of economic growth, such as the fair, favorable environment for economic growth that is the most powerful instrument for reducing poverty and improving the quality of life, so that is the fundamental cause of economic backwardness, in the country.

Keywords: Egypt, The Rent-Seeking Coalition, Captured Governance, Crony Capitalism.

مقدمه

جمهوری عربی مصر پس از کودتای افسران آزاد در ۱۹۵۲، تأسیس شده است، پس از گذشت تقریباً هفت دهه، مصر، هم‌چنان در ردیف کشورهای توسعه نیافته باقی مانده است. به طوری که مجموع تولید ناخالص داخلی این کشور در سال ۲۰۱۸، دوپست و پنجاه میلیارد دلار بوده است که با توجه به جمعیت نودوهشت میلیونی، سرانه‌اش در همان سال حدود ۲۵۷۳ دلار رقم خورده است. بدتر از آن، بیش از چهل درصد جمعیت آن با میانگین زیر شصت دلار در ماه زندگی می‌کنند، حدود شش میلیون نفر از این چهل درصد نیز در وضعیت طاقت‌فرساتری با متوسط درآمد زیر ۳۶۰ دلار در سال برای زنده ماندن تقلا می‌کنند و مجموع صادرات آن در سال ۲۰۱۸، معادل ۲۸ میلیارد دلار بوده است و خامت این وضعیت اقتصادی در مصر در قیاس با دولت‌های موفق آسیایی که در طول مدت زمانی کمتر از عمر جمهوری

1 Corresponding Author: sbahrami@guilan.ac.ir

عربی مصر به جمع کشورهای توسعه یافته صنعتی پیوسته‌اند عیان‌تر می‌شود. برای مثال در قیاس با کل صادرات مصر در ۲۰۱۸، مجموع صادرات شرکت سامسونگ در کره جنوبی در همان سال معادل ۲۲۱ میلیارد دلار بوده است، و یا مجموع تولید ناخالص داخلی سنگاپور که به مراتب قلمرو و جمعیتی کوچک‌تر دارد، در ۲۰۱۸ معادل ۳۶۴ میلیارد دلار یعنی ۱۱۴ میلیارد دلار بیشتر از مصر بوده است، به‌طور کلی درحالی‌که از نیمه دوم قرن بیستم، الیت‌ها و ائتلاف‌های سیاسی مسلط در شماری از کشورهای آسیایی سبب ظهور دولت‌های توسعه‌گرا و رشد شتابان اقتصادی شده‌اند، جمهوری عربی مصر شاهد استمرار توسعه‌نیافتگی اقتصادی و اجتماعی است. در آثار گوناگونی که در این باره به زبان انگلیسی منتشر شده است به جنبه‌های از اقتدارگرایی و فساد نظامیان و اقتصاد رفاقتی پرداخته شده است که شماری از برجسته‌ترین این آثار در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است. در آثاری که به فارسی در دسترس است غالباً جنبه‌های از اسلام‌گرایی، اقتدارگرایی و یا نقش نظامیان در سیاست و انقلاب ۲۰۱۱، در مصر مورد بررسی قرار گرفته است. علاوه بر آن در آثار فارسی از مفهوم رانت غالباً برای تبیین سیاست‌های دولت‌های صادرکننده نفت استفاده شده است، این آثار ارزشمند به مسائلی متمایز پرداخته‌اند، مفاهیمی چون ائتلاف‌های رانت‌جو فارغ از نفت، ائتلاف‌های توسعه‌گرا و نقشی که در ظهور دولت‌های توسعه‌گرای دمکراتیک یا اقتدارگرا دارند، یا مسئله تسخیرشدگی دولت توسط ائتلاف‌های رانت‌جو و آثار آن بر عملکرد اقتصادی، در پیوند با نقش الیت‌ها و ائتلاف سیاسی مسلط بر مصر و کارکرد اقتصادی حکومت از مسائل مهمی هستند که مورد بررسی قرار نگرفته است، براین اساس در این مقاله در هم‌افزایی با آثار موجود به مسئله تسخیرشدگی حکمرانی و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی در مصر پرداخته می‌شود. درحالی‌که در شماری از دولت‌های آسیایی الیت‌ها و ائتلاف‌های سیاسی مسلط نقش کلیدی در ظهور اقتصادی کشورهایشان ایفا کرده‌اند، مصر شاهد گسترش نوعی از اقتصاد با عنوان سرمایه‌داری رفاقتی است، در این راستا این مقاله بر این سؤال تمرکز دارد، که چه عاملی سبب شکل‌گیری سرمایه‌داری رفاقتی در جمهوری عربی مصر شده است؟ و در پاسخ این فرضیه طرح شده که تسخیرشدگی حکمرانی، توسط الیت‌ها و ائتلافی رانت‌جو سبب شکل‌گیری سرمایه‌داری رفاقتی در جمهوری عربی مصر شده است. بدین ترتیب قلمرو موضوعی این مقاله در حوزه اقتصاد سیاسی است و به لحاظ زمانی و مکانی نیز بر مسئله تسخیرشدگی حکمرانی در جمهوری عربی مصر می‌پردازد، بنابراین بنا به ضرورت از آغاز تأسیس این حکمرانی یعنی سال ۱۹۵۲ تاکنون را در برمی‌گیرد، چراکه الیت‌های ائتلاف مسلط، از بدو ایجاد حکمرانی جمهوری عربی مصر نقش تأسیسی در قواعد و ساختارهای نهادی این حکمرانی داشته‌اند، که نقطه آغاز

تأسیس حکمرانی تسخیرشده‌ای است که بررسی آن از آغاز تاکنون برای درک گسست یا استمرار تسخیرشدگی آن و آثار آن بر ظهور سرمایه‌داری رفاقتی ضرورت دارد. در ادامه با استخراج چارچوب تئوریک از آثار اقتصاد سیاسی در زمینه الیت‌ها و ائتلاف‌ها از این منظر به بررسی فرضیه پرداخته خواهد شد.

چارچوب تئوریک: الیت‌ها و ائتلاف‌های سیاسی

نخه‌گرایی برای توصیف وضعیت انحصار قدرت توسط شماری اندک مورد توجه جامعه‌شناسی سیاسی بوده است اما در این پژوهش چارچوب تئوریک از آثار رابرت گیلپین، داگلاس نورث، عجم اغلو، رابینسون و آدریان لفتویچ و همکاران او در پروژه رهبری توسعه‌گرا^۱ استخراج و کاربست می‌شود، گیلپین هر کشوری را متشکل از جمعیتی از افراد و گروه‌های انسانی می‌داند که در واقع در شکل یک ابر ائتلاف در قلمروی معین به هم پیوسته‌اند و سیاست دولت‌ها در درجه اول بر طبق منافع و ترجیحات ائتلاف و رهبران مسلط تعریف می‌شود (Gilpin, 1981, pp. 39-43). دنی و مک لرن از همکاران لفتویچ در برنامه رهبری توسعه‌گرا، ائتلاف‌ها را گروه‌هایی رسمی یا غیررسمی تعریف می‌کنند که با هم برای نیل به اهدافی که نمی‌توانند به تنهایی به دست بیاورند وارد همکاری می‌شوند. در هر کشوری الیت‌های گوناگونی وجود دارد از جمله الیت‌های روشنفکری، الیت‌های مذهبی، الیت‌های متنفذ محلی، الیت‌های نظامی، الیت‌های دانشگاهی، الیت‌های قومی، الیت‌های هنری و فرهنگی، که در موضع رهبری ائتلاف‌ها، هر کدام اهدافی از قبیل آزادی‌های مدنی، تعمیق دموکراسی، شفافیت بوروکراتیک و کاهش فساد اداری، برابری جنسیتی، اهداف توسعه‌ای را دنبال کنند و یا در جستجوی اهداف و انواعی از رانت باشند. به باور آن‌ها هر جامعه‌ای متشکل از ائتلاف‌های مختلفی است و هر ائتلافی الیت‌های خودش را دارد. الیت‌ها به معنای گروه خیلی کوچکی از افراد است که موقعیت‌های فرماندهی را اشغال کرده‌اند، این موقعیت‌های فرماندهی ممکن است موقعیت‌های کلیدی رسمی در مناصب حکمرانی باشد یا این که موقعیت‌هایی غیر رسمی و خارج از نهادهای رسمی حکومت باشند. ائتلاف مسلط سیاسی ائتلافی است که بیش از رقبا قدرت و نفوذ کسب کرده است و الیت‌های آن عالی‌ترین موقعیت‌های کلیدی فرماندهی یا حکمرانی را

1 The Developmental Leadership Program (DLP)

اشغال کرده‌اند. این گونه الیت‌ها نقش بسیار مهمی در سرنوشت کل کشور دارند (Denney & Maclern, 2016, pp. 4-6).

نورث و وینگاست باور دارند که این گونه الیت‌ها بدون حمایت یک ائتلاف گسترده‌تر قادر به حفظ تسلط خود در نهادهای حکومت نیستند، حفظ عالی‌ترین الیت‌ها یا شاه و فرد حاکم بستگی به حفظ برتری ائتلاف تحت رهبری او بر همه ائتلاف‌های رقیب دارد. حتی ممکن است در طول زمان نیروها و اقشار گوناگون از ائتلاف مسلط ریزش کرده و به ائتلاف‌های رقیب ملحق شوند و رفته رفته ائتلاف مسلط به فروپاشی و سرنگونی شاه یا فرد حاکم نزدیک شود (North, Wallis & Wingast, 2016, p. 78). به باور عجم‌اغلو و رایبسون، در قلمروهای مختلف، با هر نوعی از نظام حکمرانی، گروه‌ها و افراد برای تاثیرگذاری بر تصمیمات و اجرای قواعد در جهت منافع خود تلاش می‌کنند. انتظار این است که نظام‌های حکمرانی به عنوان داور بی طرف به تنظیم قواعد عادلانه و اجرای عادلانه این قواعد مبادرت کنند، به گونه‌ای که در عرصه‌های گوناگون فعالیت افراد و گروه‌ها، حکومت به عنوان تضمین‌کننده تدوین قوانین بی طرف و اجرای عادلانه آن عمل کند، اما بیشتر دولت‌های کنونی با انحصار قدرت سیاسی توسط فسادستان اندک شمار مواجه هستند که جامعه را در جهت منافع خود سازمان دهی کرده‌اند (Acemoglu & Robinson, 2012, pp. 25-27). در همین باره نورث و توماس باور دارند که الیت‌ها و ائتلاف‌های رانت‌جو، کنشگرانی هستند که برای نفوذ در تدوین قوانین به نفع خود و یا اجرای غیرعادلانه قوانین تدوین شده به نفع خود کوشش می‌کنند، اگر چنین الیت‌ها و ائتلافی قادر شوند که فراتر از نفوذ، مواضع کلیدی تصمیم‌گیری و اجرایی را در نهادها و سازمان‌های حکومت کسب کنند در چنین وضعیتی، دولت به مثابه مجموعه‌ای از نهادها و ارگان‌های حکمرانی به تسخیر رانت‌جویان در می‌آید، و الیت‌های ائتلاف مسلط، هم به بازبینی در قواعد و قوانین حکمرانی به نفع خود و به هزینه دیگر کنشگران می‌پردازند یعنی قواعدی ناعادلانه تدوین می‌کنند و هم این که در اجرای قواعد عادلانه از تسلطشان به نفع خود سوء استفاده می‌کنند. در فعالیتهای اقتصادی، الیت‌ها و ائتلافی که حکمرانی را به تسخیر درآورده‌اند، تصمیم سازی و اجرای تصمیمات را در جهت منافع خود به شیوه‌ای اعمال می‌کنند که دستاوردهای اقتصادی‌شان، نتیجه رقابت پذیری در بازاری با رقابت آزاد و منصفانه نیست، بلکه نتیجه استفاده از قدرت سیاسی توسط الیت‌ها و ائتلاف سیاسی مسلط به هزینه کل است. این دستاوردهای اقتصادی از آنجا که نتیجه تسخیر نهادهای حکمرانی و استفاده از قدرت سیاسی است در هم افزایی با منافع عمومی نیست. این نوع از الیت‌ها و ائتلاف‌ها در مقابل الیت‌ها و ائتلاف‌های توسعه‌گرا جای می‌گیرند، الیت‌ها و ائتلاف‌های مسلط

توسعه‌گرا، اهداف توسعه‌ای را دنبال می‌کند که به نفع کل است، این اهداف توسعه‌ای تا دگرگونی عمیق ساختارهای نهادی کشور دنبال می‌شود. دگرگونی عمیق نهادی به معنای استقرار ترتیبات نهادی باثباتی که بازدهی فعالیت فردی را به بازدهی کل/اجتماعی گره بزند، به عبارتی سامان دهی نهادی به شکلی که انگیزه افراد را به فعالیت‌هایی سوق دهد که دستاوردهای فردی‌شان به هزینه سازمان یا جامعه بزرگ‌تر تأمین نشود (North & Tomas, 1973)؛ اما الیت‌ها و ائتلاف‌های مسلط رانت جو ساختار نهادی و قواعد و چارچوب حقوقی فعالیت فردی و فعالیت کنشگران را در قلمرو تحت سلطه‌اشان، در جهتی تغییر می‌دهند که به هزینه کل به نفع خودشان تنظیم شود. در واقع نهادهای حکمرانی می‌بایست داور بی طرف رقابت عادلانه و سالم کنشگران و افراد در کشور باشند، اما رانت جویان با تسخیر نهادهای حکمرانی قواعد و مقررات حقوقی را در جهت ناعادلانه کردن رقابت به نفع خود تغییر می‌دهند و با به انحصار در آوردن کلیدی‌ترین نهادهای حکمرانی، قدرت کنترل بر چگونگی توزیع مزیت‌های گوناگون را کسب می‌کنند این گونه الیت‌های مسلط، قواعد توزیع مزیت‌ها را در نهادها و سازمان‌ها و فعالیت‌های گوناگون به نفع کثیری از حامی و طرفدارانشان بازنگری می‌کنند و از طریق شبکه‌های رسمی و غیر رسمی به توزیع رانت در میان هواداران می‌پردازند. به شیوه‌ای که رشد فردی در قلمروهایی که تحت کنترل این گونه ائتلاف‌ها هستند با محدودیت‌ها و فرصت‌هایی روبرو می‌شود که الیت‌های ائتلاف مسلط نقش تعیین کننده‌ای در تعریف آن دارند. در حکمرانی‌های تسخیر شده، وفاداری به الیت‌ها و شبکه رانت جویان در ائتلاف مسلط بیش از شایستگی‌های حرفه‌ای در برخوردای افراد از مزیت‌های مختلف مؤثر است (North & Vingast, 2016, pp. 90-98).

این گونه کارکرد حکمرانی‌های تسخیر شده، در فعالیت‌های اقتصادی منجر به ظهور سرمایه‌داری رفاقتی می‌شود، سرمایه‌داری رفاقتی به نوعی از اقتصاد اشاره دارد که در آن موفقیت در فعالیت‌های عمده اقتصادی به وصل بودن به مقامات سیاسی وابسته است. یا مقامات سیاسی با حفظ موقعیت رسمی، به انحصار گوناگون با سواستفاده از موقعیت سیاسی وارد فعالیت‌های بازرگانی و تجاری شوند. در سرمایه‌داری رفاقتی افزایش ثروت نتیجه کارآمدی و رقابت پذیری اقتصادی نیست بلکه نتیجه بهره‌گیری از انحصار قدرت سیاسی برای بیرون راندن رقبای کارآمد اقتصادی یا ممانعت از شکل‌گیری زمینه‌های رقابت عادلانه است. معافیت‌های مالیاتی، ضمانت‌های حکومتی، امتیازنامه‌های واردات و صادرات، امتیازنامه‌های تأسیس مؤسسات مالی، مجوزهای بهره‌گیری ارزان‌تر از منابع ملی از جمله مواد معدنی معادن، ارزش‌های خارجی، وام‌های با نرخ سود کمتر و انواع ناموجه تسهیلات بانکی، تصویب قوانین و قاعده‌گذاری به نفع

فعالیت‌های شرکت‌های خاص و استفاده از نفوذ سیاسی برای از عرصه بیرون کردن رقبای نادیده‌انگاری جرائم و تخلف‌های بزرگ از قبیل احتکار و اختلاس، خرید و فروش و معاملات ناموجه با سازمان‌های دولتی، مصونیت‌های قضایی در اقتصاد سیاسی از شاخصه‌ها و جلوه‌های سرمایه‌داری رفاقتی هستند که پیوند وثیقی با انحصار قدرت سیاسی دارند (Aligica, & Tarko, 2014, pp. 165). به عبارتی توزیع ناعادلانه قدرت سیاسی به توزیع ناعادلانه و تبعیض در منافع و مزیت‌ها چه در شکل قواعد حقوقی مصوب و چه در شکل نادیده‌انگاری عدم رعایت قواعد مقرر، منجر شده است که این امر به لحاظ کارکردی، کارکردهای عام‌المنفعه حکومت را به نفع منافع‌الیت‌ها و ائتلاف مسلط تحلیل می‌برد، لفتویچ دگرگونی ساختاری در چنین جوامعی را مستلزم ظهور الیت‌ها و ائتلاف‌های توسعه‌گرا می‌خواند، لفتویچ توسعه یافتگی را در کشورهای موسوم به جهان سوم سابق، نتیجه دولتی می‌داند که جانسون برای نخستین بار آن را دولت توسعه‌گرا نامید (Leftwich, 2013, pp. 95-96)؛ اما دولت به معنای مجموعه‌ای از نهادها و سازمان‌ها به خودی خود فاقد عاملیت است و ظهور دولت‌های توسعه‌پی‌آمد الیت‌ها و ائتلاف‌های توسعه‌گرایی است، که تغییرات منجر به توسعه را پیش می‌برند که در مغایرت با ائتلاف‌ها و الیت‌های رانت جو قرار می‌گیرند که تسلطشان آثاری دیگر بر عملکرد اقتصادی دارد. در ادامه از منظر چارچوب تحلیلی ارائه شده به الیت‌ها و ائتلاف مسلط بر مصر و ماهیت آن پرداخته می‌شود.

تسخیر حکمرانی جمهوری عربی مصر توسط الیت‌ها و ائتلاف مسلط

انحصار قدرت سیاسی و حامی پروری در دوره جمال عبدالناصر

«افسران آزاد» که در ۲۳ ژوئای ۱۹۵۲ علیه پادشاهی کودتای موفقی به انجام رسانیدند، هسته اولیه الیت‌هایی بودند که در رأسشان جمال عبدالناصر با حمایت دیگر الیت‌های نظامی و کثیر چشمگیری از اقبشار گوناگون از لایه‌های فقیر و متوسط به پایین اجتماعی و دلبسته گان وحدت دنیای عربی و سوسیالیسم، نه تنها پادشاهی را سرنگون کرده و طرفدارانش را متفرق نمودند، بلکه قواعد حکمرانی را با ملغی کردن قانون اساسی پادشاهی بازنویسی کردند؛ که بر طبق آن، در بازسازمان دهی، ساختار سیاسی به جمهوری تغییر یافت. در ساختار جدید حکومت، نهاد ریاست جمهوری به عنوان عالی‌ترین نهاد ایجاد شد که اداره آن را رئیس جمهوری که با رأی مردم انتخاب می‌شد در اختیار می‌گرفت، قانون اساسی جدید به رئیس جمهوری اختیارات وسیعی از جمله فرماندهی بر ارتش را می‌داد. هم‌چنین نهاد پارلمان نیز یکی دیگر از مهم‌ترین نهادهای حکومتی بود که قواعد آن بازبینی شد، پارلمان مصر هم اکنون ۵۹۶ کرسی دارد که با رأی مردم انتخاب می‌شوند (Volkov, 2020, p. 8).

اجرای عدالت نیز به نهاد دادگستری سپرده شده است که در رأس آن دیوان عالی قانون اساسی نهایی‌ترین مرجع حل و فصل اختلافات قضایی سازمان‌های مختلف است. دیوان عالی قضایی نیز عالی‌ترین مرجع حل و فصل اختلافات و انواع و اقسام جرائم افراد است که در استان‌ها و شهرهای کشور زیر مجموعه بزرگی دارد. هر دو دیوان با زیرمجموعه‌هایشان قوه قضاییه کشور را تشکیل می‌دهند. به‌طور بنیادین، سه نهاد مجریه، نهاد پارلمان و نهاد قضایی عالی‌ترین نهادهای حکمرانی جمهوری عربی مصر هستند، که به‌رغم بازنگری در مقاطع گوناگون، این نظم و نسق نهادی، در اساس و بنیان‌ها، ثابت باقی مانده و انتقالی در آن رخ نداده است. از آغاز نهادهای مجریه و در رأس آن ریاست جمهوری به تسخیر الیت‌ها و ائتلاف مسلط که نقش مؤسس داشته است درآمده و با تدوین قواعد جانبدارانه حقوقی و سیاسی، دسترسی برابر رقبای خارج از ائتلاف مسلط را نخست به نهاد عالی ریاست جمهوری محدود کرده‌اند، دسترسی رقبای خارج از ائتلاف مسلط به نهاد پارلمان نیز به انحای مختلف محدود شده است و عالی‌ترین الیت‌های سیاسی و ائتلاف مسلط، با کنترل نسبی بر نهادهای قضایی، در دفاع از منافع و ترجیحات خودشان، فهم خود را از عدالت در قبال رقبای معارض سیاسی به اجرا گذاشته‌اند. طبق قواعد نهادینه شده رئیس جمهور توسط مردم انتخاب می‌شود و پس از انتخاب در دوره اول، به صورت نامحدود می‌تواند در دوره‌های بعدی نیز نامزد شود. او کلیدی‌ترین موقعیت قدرت را در اختیار دارد، فرمانده عالی قوای نظامی است و نخست‌وزیر و شورای وزیران از جمله وزیر دادگستری و قضات دیوان عالی قانون اساسی نیز توسط رئیس جمهوری برگزیده و انتخاب می‌شوند. جمال عبدالناصر (۱۹۷۰-۱۹۵۲)، انور سادات (۱۹۸۱-۱۹۷۰) و حسنی مبارک (۲۰۱۱-۱۹۸۱) به ترتیب روسای جمهوری مصر تا انقلاب به عقب رانده شده ۲۰۱۱، بوده‌اند (El Tarouty, 2016, p. 26).

شورای عالی انقلاب به رهبری جمال عبدالناصر در ژانویه ۱۹۵۳، قاعده‌ای ترسیم کرد که بر طبق آن احزاب موجود به جز اخوان المسلمین که حامی تاکتیکی افسران آزاد محسوب می‌شد و تحت عنوان سازمان فعالیت می‌کرد، ملغی و هرگونه فعالیتشان ممنوع شد. سپس از سال ۱۹۵۴، که ناصر، از پشت صحنه قدرت سیاسی نمایان شده و رئیس جمهور دوره انتقالی را از سریر قدرت به حبس خانگی رانده بود و جای‌گزینه وی شده بود، اعمال محدودیت را بر اخوان المسلمین آغاز کرد. جمال عبدالناصر سپس در سال ۱۹۵۶، در رأی‌گیری عمومی برای انتخاب رئیس جمهوری در حالی پیروز اعلام شد که به هیچ فردی اجازه رقابت با او داده نشده بود، در همان سال قواعدی تصویب شد که بر طبق آن نظام سیاسی، به نظامی با تنها یک حزب و آن هم حزب تحت رهبری ناصر تبدیل می‌شد. در نتیجه آن، ائتلاف تحت

رهبری ناصر، با توسل به قاعده‌گذاری‌های حقوقی و قانونی محملی برای قدغن کردن ورود رقبای سیاسی به پارلمان ایجاد کرد و به این محرومیت شکلی قانونی بخشید.

بدین ترتیب علاوه بر نهاد ریاست جمهوری، نهاد پارلمان نیز در تسخیر ائتلاف سیاسی مسلط به روی رقا بسته شد، هم‌چنین درباره قوه قضاییه کشور نیز جمال عبدالناصر در کلیدی‌ترین موقعیت حکمرانی، با کنترل بر نهادهای قضایی، برای بیرون راندن اخوان المسلمین به عنوان پرنفوذترین رقیب ائتلاف مسلط تحت رهبری خود فهمی را که از عدالت در انطباق با منافع و ترجیحات خود داشت درباره الیت‌های اخوان المسلمین اعمال کرد. حبس، اعدام و محروم کردن همه مخالفان و پرنفوذترین‌شان نیروهای اخوان المسلمین از مزیت‌های گوناگون از طریق قواعد و مقررات وضع شده دنبال می‌شد تا جایی که سید قطب از عالی‌ترین الیت‌های این جریان در سال ۱۹۶۶، پس از سالهای متمادی زندان، به دار آویخته شد (Shehata, 2012, pp. 163-167). اخوان المسلمین هم‌چون نیروهای سیاسی ضعیف‌تری که پیش‌تر با وضع قواعد جدید منحل و متفرق شده بودند در تعارض با سلطه جمال عبدالناصر و ائتلاف تحت رهبری او بر نهادهای حکمرانی کشور قرار داشت. ناصر با پشتیبانی الیت‌های نظامی و سیاسی متحد و کثیر حامیان در اقل‌گوناگون، نه تنها ائتلاف‌های رقیب را که در شکل احزاب و سازمان‌ها تشکیل یافته بودند با اعمال ترجیحات خود در شکل قواعد و قوانین سرکوب و متفرق و پراکنده کرد بلکه دامنه این کنترل به نیروهای جامعه مدنی نوپا نیز گسترش یافت. درحالی‌که به عنوان حاکم به تنهایی قادر به عقب‌راندن و سرکوب الیت‌ها و ائتلاف‌های رقبای سیاسی نبود، در موقعیت کلیدی نهاد ریاست جمهوری، قدرت سیاسی را در ائتلاف تحت رهبری خود که در نهایت در پوشش عنوان اتحادیه سوسیالیست عرب، نمودار شد به انحصار درآورد. چنین انحصاری از قدرت سیاسی، نیاز به حمایت کثیری از جمعیت مصر داشت، که در ازای وفاداری، این حامیان به نسبت نفوذشان در شبکه‌های رسمی و غیر رسمی هواداران از انواع و اقسام رانت‌ها و فرصت‌ها و مزایا بهره‌مند می‌شدند. از همان آغاز، ناصر از انحصار قدرت سیاسی برای کنترل بر اقتصاد استفاده کرد و چگونگی توزیع مزیت‌های اقتصادی را برای پاداش و تنبیه حامیان و مخالفان بکار گرفت، نخست در سال ۱۹۵۲، نیروهایی که در پیوند با پادشاهی سرنگون شده ثروت اندوزی کرده بودند هدف قرار گرفتند (Bush, 2006, p. 178).

قانون اصلاحات ارضی محملی شد که به جمال عبدالناصر مشروعیت می‌داد که الیت‌های زمین‌دار را از مالکیت بر اراضی ساقط کرده و اراضی‌شان را بین زارعان که غالباً از هواداران او بودند توزیع کند و نفوذ الیت‌های زمین‌دار که اغلب مخالف او بودند را به تحلیل ببرد. در سال ۱۹۵۶ که با استقرار وزارت

صنعت و برنامه توسعه صنعتی ۱۹۶۰، جمال عبدالناصر سرمایه دارها را به تأمین سرمایه این برنامه توسعه فراخواند، اما غالب سرمایه داران خارج از ائتلاف حامی جمال عبدالناصر جای می‌گرفتند و از برنامه توسعه استقبال نکردند، متعاقب آن جمال عبدالناصر کلیه سرمایه‌ها و صنایع و دارایی‌های بازرگانی را ملی اعلام کرد. سپس نسبتی از این دارایی‌های ملی شده را صرف پروژه‌های صنعتی کرد که به افزایش فرصت‌ها برای کارگران که از اقشار حامی او بودند منجر می‌شد. جمال عبدالناصر این سیاست را بازتوزیع دارایی‌ها در جهت تحقق عدالت می‌خواند (Ikram, 2006, p. 18).

هم این طور انحصار قدرت سیاسی، جمال عبدالناصر را قادر کرد که تجارت خارجی و انواع و اقسام مجوزها و امتیازات در فعالیتهای گوناگون اقتصادی را به کنترل درآورد و به حامیان تکنوکراتش در نهادهای حکومتی اجازه برخورداری قانونی و غیرقانونی از این امتیازات را بدهد، به طوری که در نتیجه آن شمار فزاینده‌ای از تکنوکرات‌ها یا دولتمردان بازرگان و تجارت پیشه رو به گسترش گذاشت، که مابه ازای حمایت و هواداری از ائتلاف مسلط و در رأس آن جمال عبدالناصر را دریافت می‌کردند، برای مثال عثمان احمد عثمان که در پیوند با پادشاهی سرنگون شده به ثروتی شگرف در فعالیتهای اقتصادی در عربستان سعودی دست یافته بود، هنگامی که جمال عبدالناصر سرمایه‌های بزرگ را ملی کرد، با تدوین قاعده‌ای قانونی ثروت عثمان احمد را در خارج، از ملی شدن مثنی کرد، تهیه برخی تجهیزات مورد نیاز برای دستگاه امنیتی جمال عبدالناصر و هدیه یک ویلای خانوادگی مجلل، کمترین مابه ازایی بود که احمد عثمان احمد در قبال حمایت‌های سیاسی قاهره از فعالیتهای اقتصادی‌اش به رئیس جمهوری می‌داد. انبوه سیاست مداران و نظامیانی که از قبل پیوندهای سیاسی از امتیازات بازرگانی و تجاری مشروع و نامشروع برخوردار می‌شدند حفاظت از منافع بازرگانی‌شان را در گرو وفاداری به عالی‌ترین الیت‌های ائتلاف مسلط و تداوم انحصار قدرت سیاسی در این ائتلاف که خود نیز عضوی از آن بودند می‌یافتند و همچنین در حاشیه این ائتلاف مسلط تحت رهبری جمال عبدالناصر اقشاری از کارگران و کشاورزان جای داشتند که از انواعی از رانت‌های توزیع اراضی و پوشش‌های حمایتی سوسیالیستی بهره‌مند می‌شدند، این تهیدستان گزینه‌ای جز تبادل طرفداری توده‌ای از جمال عبدالناصر در قبال دریافت مزیت‌های حمایتی ناچیز نداشتند؛ بنابراین سیاست‌های سوسیالیستی و برنامه‌های توسعه صنعتی عبدالناصر هر هدفی که دنبال می‌کرد می‌بایست نگره داشت سلطه ائتلاف مسلط و شبکه گسترش یافته حامی پروری را تقویت کند (Menza, 2013, p. 64).

انحصار قدرت سیاسی و حامی پروری در دوره انور سادات

سادات از افسران آزاد که پادشاهی را سرنگون کرده بودند پس از درگذشت جمال عبدالناصر، در ۱۹۷۰ در رأی‌گیری بدون هرگونه رقیب به ریاست جمهوری رسید و تا ۱۹۸۱ که ترور شد، موقعیت بلامنازع نهاد عالی ریاست جمهوری را در تصاحب داشت. سادات یک نظام چند حزبی با فرصت‌رقابتی محدود ایجاد کرد. وی در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، سیاست انتقال یا تعدیل ساختاری را در زمینه اقتصادی در دستور کار قرار داد و در زمینه سیاسی نیز شماری از احزاب مخالف مجال فعالیت هرچند قویاً کنترل شده‌ای یافتند. این آزادی‌های محدود سیاسی که شامل فعالیت‌های محدود احزاب و رسانه‌ها می‌شد به معنای انتقال حکمرانی به ساختاری بر بنیان رقابت آزاد و عادلانه برای اداره کشور نبود. تغییر تک حزبی به تک حزبی مسلط با فعالیت محدود دیگر احزاب، در دوره سادات برای بقای ائتلاف مسلط تحت رهبری او صورت می‌گرفت که در ادامه میراث جمال عبدالناصر، همچنان کلیدی‌ترین نهادهای حکومت را در قبضه داشت. هانتینگتون در این باره باور دارد که این گونه انتقال از تک حزبی به حزب مسلط با فعالیت محدود دیگر احزاب برای دوباره جان بخشیدن به مشروعیت‌های مسلط که با فشارهای بیشتری از سوی مخالفان مواجه شده‌اند رخ می‌دهد (Huntington, 1991, p. 174).

هم این‌طور علاوه بر افزایش مشروعیت از طریق انتخابات‌های کنترل شده، سادات از فعالیت‌های محدودی که به احزاب مخالف داده بود از انتخابات به عنوان مکانیزمی برای سهم کردن الیت‌های مخالف در ازای کسب حمایت نسبی استفاده می‌کرد. از طریق انتخابات‌های محدود، سادات فرصت‌هایی برای دسترسی محدود به منابع قدرت و مزایای مشروع و نامشروع آن به الیت‌های احزاب مخالف نیز می‌داد (Blaydes, 2011, p. 54). ائتلاف مسلط تحت رهبری سادات برای تقویت مشروعیت و حفظ بقای خود به مخالفان میانه روتر عرصه داد تا با سهم شدن محدود الیت‌هایشان در انواع مزایای قدرت سیاسی آن‌ها را به همکاری گرفته^۱ و از طرفی در ائتلاف وسیع‌تر مخالفان شکاف‌هایی عمیق‌تر بیندازد. سادات در واقع از منبع مشروعیت ساز نفوذ جادویی پان عربیسم و دشمنی اعتبار بخش با اسرائیل جمال عبدالناصر بی بهره بود و در عوض با تغییرات تاکتیکی در فعالیت‌های مخالفان برای بقای ائتلاف مسلط استفاده می‌کرد. او که لفاظی‌های پان عربی و مواضع آتشین ضد اسرائیلی را کنار گذاشته بود، اتحادیه سوسیالیست عرب، را منحل کرد و به جای آن حزب دمکراتیک ملی را ایجاد کرد، گرچه با سادات، ایدئولوژی غالب از

گرایش به پان عربیسم و سوسیالیسم به اقتصاد بازار متحول می‌شد اما ماهیت رژیم که بر انحصار مراکز کلیدی قدرت در حکمرانی و توزیع رانت و حامی پروری مبتنی بود در بنیان بی‌تغییر باقی می‌ماند و سادات در عالی‌ترین موقعیت فرماندهی در حکومت بر ارتقا یا تنزل مرتبه همکاران متنفذ تأثیر می‌گذاشت (Saeid Imam, 1986, p. 31).

به‌طور کلی موقعیت نسبی الیت‌ها در درون این ائتلاف مسلط پایدار باقی نمی‌ماند، برای نمونه عبدالحکیم امیر از بلندپایگان نظامی، در دهه ۱۹۶۰، بعد از جمال عبدالناصر دومین الیت پر قدرت بود، اما در دوره سادات او جایگاه قبلی را از دست داد علاوه بر آن در دوره سادات نه وزیر دفاع نه رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، موقعیت دوره ناصر را نداشتند. یا وزیر برنامه ریزی در دوره ناصر از موقعیت‌ها و الیت‌های ضعیف محسوب می‌شد، اما در دوره سادات رزاق عبدالمجید وزیر برنامه ریزی که از عنایت بیشتری برخوردار شده بود جزو الیت‌های پر قدرت و موقعیت نهاد برنامه ریزی نیز ارتقا اهمیت یافته بود (Ikram, 2006). به‌طور کلی قدرت الیت‌ها و موقعیت نهادهای^۱ مختلف در ساختار حکمرانی، تحت تأثیر میزان نزدیکی و دسترسی آن صاحب منصب به شخص رئیس جمهوری قرار می‌گرفت. سادات در صحنه خارجی با چرخش از شرق به سمت ایالات متحده از حمایت‌های نهادهای واشنگتن برخوردار شد، و در هماهنگی با سیاست‌های نئولیبرالی این نهادها قواعد و مقررات فعالیت اقتصادی را در جهت خصوصی سازی و جذب سرمایه گذاران خارجی و کمک‌های صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی بازنگری کرد. این فعالیت‌ها باید با مجوز وزارت بازرگانی صورت می‌گرفت، که به عنوان نهادی از کل حکمرانی تسخیر شده توسط ائتلاف مسلط تحت رهبری سادات به مرکزی برای توزیع رانت‌های جدیدی تبدیل شد که در پوشش آزاد سازی اقتصادی و سیاست انتفاع انجام می‌گرفت، از جمله علی بدرآوی و خانواده سراج الدین، عثمان احمد عثمان معروف، راشد عثمان نماینده اسکندریه در پارلمان که فردی بی‌سواد و مجرم در زمینه واردات حشیش به کشور بود، تنها معدودی از جمیع انبوه طرفداران و حامیان سیاسی سادات بودند که از انواع مجوزهای انتفاع بهره‌مند می‌شدند سادات به انحای مختلف بر توزیع رانت‌های ناشی از انتفاع اعمال کنترل می‌کرد برای مثال الیت‌های سیاسی که در نگرش‌ها و جهان بینی یا در منافع در درون ائتلاف مسلط با سادات زاویه پیدا می‌کردند، سادات با تقویت رقبای درون ائتلافی‌شان آن‌ها را در درون ائتلاف مسلط موازنه کرده و به حاشیه می‌راند (Saeid Imam, 1986, p. 29).

در این باره حتی از چهره‌های شاخصی که از او دورتر بودند با تجدید پیوند و بالا کشیدن منزلتشان برای تداوم کنترل بر ائتلاف تحت فرماندهی خود بهره می‌گرفت برای مثال عثمان احمد عثمان معروف را که به سران اخوان المسلمین نزدیک بود از عربستان فراخواند و با واگذار کردن انواعی از مجوزهای فعالیت اقتصادی در ساخت و ساز و واردات انحصاری عثمان احمد را به هواداری پروپاقرص برای خود بدل کرد که از طریق او هم دسترسی‌اش را به سران اخوان المسلمین برای موازنه درونی آن‌ها بیشتر می‌کرد و هم این که برای به زیر کشیدن برخی از نزدیکان سابق ناصر بهره می‌گرفت که مخالف دیدگاه‌های سادات بودند، سادات هم چنین یکی از دخترانش را به عقد یکی از پسران عثمان احمد درآورد و این تنها یک نمونه از ازدواج‌های هزار فامیل در درون ائتلاف سیاسی مسلط بود که با محاسبات سیاسی گره می‌خورد (Shafer, 1997, p. 112). در واقع در درون ائتلاف مسلط، علی صبری نخست وزیر و از مال اندوزان ممتازی بود که در دوره جمال عبدالناصر موقعیت مهمی کسب کرده بود، صبری قوی‌ترین چالش برای سادات در درون ائتلاف مسلط بود او از قدرت سیاسی برای به مکتب مالی رسانیدن و ارتقا شبکه‌ای خرد از هواداران برای خود در درون شبکه وسیع تر ائتلاف غالب استفاده کرده بود و به چالشی قوی برای سادات تبدیل شده بود اما در این کشمکش نابرابر در نهایت سادات که کلیدترین موقعیت فرماندهی در حکمرانی را در اختیار داشت صبری را خلع منصب کرده و به زندان انداخت و در رأس ائتلاف مسلط تا لحظه ترور در سال ۱۹۸۱، شبکه وسیع حامی پروری و ائتلاف تحت رهبری خود را در مقابل ائتلاف‌های رقیب که در شکل احزاب مخالف پدیدار شده بودند حفظ کرد (Hinnebusch, 1981, pp. 444-46). بدین طریق ماهیت انحصار قدرت سیاسی و استفاده از آن برای توزیع انواع و اقسام رانت‌ها و فرصت‌های گوناگون در شبکه وسیع حامیان در ائتلاف مسلط توأم با کارکردهایی کمابیش عام المنفعه برای جمعیت بزرگ تر قلمرو کشور را به میراث گذاشت.

انحصار قدرت سیاسی و حامی پروری در دوره حسنی مبارک

پس از ترور انور سادات، حسنی مبارک که معاون او بود در اوت ۱۹۸۱ به ریاست جمهوری ارتقا یافت. مبارک در پنج دوره شش ساله در رأی‌گیری‌های سراسری که در آن هیچ رقیبی برای او وجود نداشت به ریاست جمهوری برگزیده شد. این قاعده حقوقی و سیاسی انحصاری شدن انتخاب رئیس جمهوری در انتخاباتی سمبلیک از آغاز پی‌ریزی نهادهای حکمرانی جمهوری عربی مصر توسط افسران آزاد تحت رهبری جمال عبدالناصر بنیان گذاشته شده بود. حسنی مبارک نیز با حفظ وضعیت فوق‌العاده که از ۱۹۶۷ اعلان شده بود، در جهت تقویت مشروعیت، به رغم نوسان‌ها از جمله انحلال مقطعی پارلمان

توسط مبارک به‌طور کلی او ساختار حزب مسلط با فعالیت کنترل شده دیگر احزاب دوره قبل را استمرار بخشید، بر این اساس در انتخابات پارلمانی ۱۹۸۴، به شش حزب بجز اخوان المسلمین، اجازه حضور محدود در انتخابات داده شد و آن‌ها مجموعاً ۶۹ کرسی از ۴۸۸ کرسی را کسب کردند. در انتخابات بعدی پارلمان نیز در سال ۱۹۸۷، مخالفان، بیست و دو درصد از کرسی‌ها را کسب کردند، در انتخابات سال ۱۹۹۱ نیز وسعت تقلب سبب شد که حزب وفد و اتحاد اسلامی از مشارکت کنترل شده امتناع کنند، در سال ۱۹۹۵ آنچنان محدودیت‌ها برای فعالیت احزاب مخالف شدت گرفت که آن‌ها تنها چهارده کرسی را کسب کردند. در سال ۲۰۰۰ تعداد قابل توجهی از کاندیداهای وابسته به حسنی مبارک، تحت عنوان مستقل در انتخابات شرکت کردند تا وجهه‌ای دمکراتیک برای انتخابات پارلمانی کنترل شده فراهم شود، آن‌ها پس از پیروزی در پارلمان به حزب دمکراتیک ملی یعنی حزب مسلط تحت کنترل حسنی مبارک پیوستند. (Shafer, 1997, p. 114).

در سال ۲۰۰۵ و سال ۲۰۱۰ این رویه دوباره تکرار شد تا جایی که در انتخابات پارلمانی سال ۲۰۱۰ سهم نیروهای وابسته به جریان بزرگ اخوان المسلمین از کرسی‌های پارلمان به صفر رسید. این گونه انتخابات‌ها در وضعیت حزب مسلط دمکراتیک ملی و فعالیت محدود احزاب مخالف، نیز همچون دوره سادات به معنای از بین رفتن انحصار قدرت سیاسی نبود بلکه در بنیان خود به بقای ائتلاف مسلط و در رأس آن حسنی مبارک که در عالی‌ترین موقعیت فرماندهی جای گرفته بود قرار داشت. در واقع از طریق این گونه انتخابات پارلمانی ورود و جابجایی‌های درون ائتلافی به نهاد پارلمان و در نتیجه دسترسی آن‌ها به منابعی از قدرت و در پی آن امتیازات و ویژه‌خواری‌ها و بازتوزیع شریان‌هایی از ثروت در جریان‌های خردتر درون ائتلاف غالب استفاده می‌شد، که در ازای این دستاوردها، این الیت‌ها به حمایت از عالی‌ترین سران و بطور برجسته‌تری مبارک می‌پرداختند، علاوه بر آن با سهیم کردن معدودی از مخالفین نیز مشروعیت سلطه بر نهادهای تسخیر شده حکومت را تقویت می‌کردند، در واقع نهاد پارلمان در حکومت مصر فاقد اثر بخشی معنا دار سیاسی است و انگیزه ورود به این نهاد به‌طور غالب کسب فرصت برای پول سازی و برخوردار شدن از مزایای مشروع و نامشروع آن است (Blaydes, 2011, p. 125).

در دوره مبارک همچون دوره سادات، شاهد هژمونی حزب حاکم که رئیس جمهوری در رأس آن قرار داشت با انتخابات رقابت محدود بود، و حزب رئیس جمهوری همواره به شیوه‌های متنوعی برنده بلامنازع انتخابات بود، در همان انتخابات محدود نیز شیوع تقلب و انحا دیگر از جمله در مواردی ارباب و بازداشتن رأی دهندگان اپوزیسیون، پر کردن صندوق‌ها و خرید رأی حتی علاوه بر پارلمان در انتخابات

شوراهای شهرداری‌ها نیز رایج بود. (Niakooee, 1393, pp. 24-23). هم‌چنین درباره نهادهای عالی قضایی و البته ارتش، همچون دوره ناصر و سادات، حسنی مبارک فرمانده نهایی ارتش و با اختیارات کنترل بر نهایی‌ترین نهادهای قضایی کشور بود، که از طریق آن فهم خود از عدالت را درباره مخالفان سیاسی به اجرا می‌گذاشت، بازداشت ده‌ها هزار نفر مخالف سیاسی و کنترل و سرکوب مخالفین از جمله با بکارگیری بیش از دو میلیون نیروی اطلاعاتی در بین مردم، از ابزارهای حفاظت از سلطه ائتلاف مسلطی بود که بخشی از آن در شکل حزب حاکم از دوره جمال عبدالناصر نه تنها مؤسس نهادهای حکمرانی مصر محسوب می‌شد بلکه این نهادها را تسخیر کرده و در پوششی از قواعد حقوقی خود نگاشته و با توسل به اجبار و اقناع ورود به نهادهای حکومت را به روی اپوزیسیون بسته بودند (Ikram, 2006, p. 21)؛ اما این ائتلاف دقیقاً معادل حزب حاکم نبود بلکه دربرگیرنده هزاران نفر در اقصای و حرف‌گوناگون می‌شد که به امید دریافت مابه‌ازایی هرچند ناچیز، در شکل شبکه‌های غیررسمی اجتماعی بر گرد سرخ‌های وصل به مراکز قدرت، از والاترین سران در نهادهای کلیدی قدرت طرفداری و هواداری می‌کردند و حزب حاکم و رهبری آن تنها با چنین حمایت‌های وسیع و انشقاق در مخالفان قادر به بقا بودند، هنگامی که افراد یا گروه‌ها و الیت‌هایی محاسبه کنند که ماندن در ائتلاف برایشان منافع قابل انتظار را به بار نمی‌آورد، ائتلاف‌ها دستخوش ریزش می‌شوند، این تحولی بود که تا ۲۰۱۱ در مصر نمایان شد و در ائتلافی نانوخته انبوه مخالفین با قدرت‌نمایی در خیابان، حسنی مبارک را ناگزیر به کناره‌گیری کردند (El Amrani, 2012, p. 154).

انحصار قدرت سیاسی و حامی پروری پس از حسنی مبارک

در پی ریزش وسیع انبوه مخالفان به خیابان که علت بنیادین مصائب عمومی را در حکمرانی می‌دانستند، مبارک به ناگزیر در یازدهم فوریه ۲۰۱۱، اختیارات را به شورای عالی نیروهای مسلح واگذار کرده و کناره‌گیری کرد، این نیروهای وسیع اجتماعی خواهان تغییر بنیادین در اساس حکومت بودند، چنین انتقال اساسی می‌بایست در درجه اول به بازتوزیع قدرت سیاسی بر اساس عدالت منجر می‌شد؛ اما نیروی سیاسی که بتواند ائتلافی به قدر کافی قدرتمند برای انتقال اساسی مصر به جمع جوامع توسعه یافته صنعتی شکل دهد پدیدار نشد، در واقع برخلاف نیروهای پویای اجتماعی، احزاب مخالف نیروهای سیاسی کهنه‌ای بودند که فاقد محتوای ذهنی به قدر کافی توسعه‌گرایانه برای سازمان دادن به ائتلافی وسیع برای چنین انتقالی اساسی بودند، در میان آن اخوان المسلمین خود نیز بر شبکه‌هایی از حامی پروری و رانت

جویی و انحصار، در پوشش تفسیری مشروعیت‌ساز مبتنی بود و ترجیحات به قدر کافی توسعه‌گرایانه نداشت.

پس از کناره‌گیری مبارک، با دستور سرلشکر طنطاوی که زمام امور را در دست داشت، قانون اساسی جدیدی نوشته شد که طبق آن در سال ۲۰۱۲، انتخابات ریاست جمهوری برگزار شد و محمدالمرسی از جزیان اخوان المسلمین در دور دوم با ۵۱ درصد آرا پیروز شد. مرسی دستور مجلس موسسان را صادر کرد که ۴۷ درصد کرسی‌های آن را اخوان المسلمین و ۲۸ درصد نیز سلفی‌ها کسب کردند. این مجلس قانون اساسی دیگری نوشت اما دادگاه قانون اساسی رأی به انحلال مجلس موسسان و در نتیجه بطلان قانون اساسی آن داد. سپس در ۲۰۱۳، ژنرال السیسی دست به کودتا زد و عدلی منصور را رئیس‌جمهور کرد که مجلسی پنجاه نفره را مأمور تدوین قانون اساسی کرد، سپس این قانون اساسی به همه پرسى گذاشته شد و طبق آن در انتخابات ریاست جمهوری ۲۰۱۴ ژنرال السیسی با ۹۷ درصد آرا پیروز اعلام شد (Zibaei, 2019, pp. 104-5)، متعاقب آن محمدالمرسی محاکمه و رأی به اعدام شماری از سران اخوان المسلمین صادر شد و حسنی مبارک نیز که در دوره ریاست جمهوری مرسی محکوم به حبس طولانی شده بود تبرئه و آزاد شد. در واقع تسلط رئیس‌جمهوری او را به رانت بزرگ اعمال «عدالت» برای مجازات و محرومیت اپوزیسیون و مدیریت تعادل قوای بین نیروهای مختلف درون ائتلاف تجهیز کرده است.

در انتخابات ۲۰۱۸ نیز السیسی ۹۶ درصد آرا را کسب کرد. این قانون اساسی رئیس‌جمهور برای چهار سال انتخاب می‌شد و یک دوره متوالی دیگر نیز حق کاندیداتوری داشت، این قاعده در دور دوم ریاست جمهوری السیسی به شکلی بازنگری شد که او می‌تواند تا سال ۲۰۳۴ به‌طور متوالی در انتخابات کاندیدا شود. رسانه‌ها و طرفداران او، این بازنگری را برای پیش برد برنامه‌های تعدیل ساختاری که «هدف توسعه اقتصادی را دنبال می‌کند» ضروری خوانده‌اند، پیش از آن نیز مصر از طرف بانک جهانی «شاگرد خوب منطقه» در اجرای تعدیل ساختاری خوانده شده بود. به عبارتی یک بار دیگر سیاست‌های تعدیل ساختاری نهادهای واشنگتن به محملی مشروعیت‌ساز برای ایت‌ها و ائتلاف‌های رانت جو بدل شد که در پوشش آن چپاول کنند. به‌طور کلی انقلاب ۲۰۱۱، به عقب رانده شد و ائتلاف غالب این بار ذیل فرماندهی ژنرال السیسی دگرباره نهاد پارلمان و ریاست جمهوری را که در مجموعه نهادهای حکومت از دست داده بود، پس از وقفه‌ای کوتاه بازتسخیر کرده و آتش خشم و نفرت انبوه مخالفان را به زیر خاکستر رانده است؛ بنابراین ماهیت مبتنی بر رانت جویی و حامی‌پروری ائتلاف مسلط حفظ شده است، ائتلافی که از

انحصار قدرت سیاسی برای بهره‌گیری و توزیع انواع مزیت‌های اقتصادی استفاده می‌کند که به ظهور اقتصادی رانتی یا سرمایه‌داری رفاقتی در مصر انجامیده است.

الیت‌ها و ائتلاف سیاسی مسلط و ظهور سرمایه‌داری رفاقتی

گروهی اندک در حلقه رئیس‌جمهوری، بر نهادهای حکومت مسلط شده و انحصار قدرت را برای بهره‌کشی و توزیع رانت در ائتلافی از الیت‌های نظامی، بوروکرات‌ها، در شبکه‌های رسمی و غیر رسمی حامیان در اقلشار گوناگون تا لایه‌های زیرین جمعیت شکل داده‌اند (Acemoglu, Hassan & Tahoun, 2018, pp. 12-13) ناتوانی این بلوک قدرت در فراهم‌سازی چارچوب حقوقی و ساختاری نهادینه شدن که مشوق انگیزه سخت‌کوشی و ارتقا مهارت‌های تخصصی و صلاحیت‌های حرفه‌ای باشد و از طرفی هزینه فرصت‌های^۱ رانت‌جویی و ویژه‌خواری و فساد را آنچنان افزایش دهد که افراد را به فعالیت‌هایی سوق دهد که منافع فردی‌شان را از راه ثواب و در هم‌افزایی با منافع کل کسب کنند، سبب می‌شود که افراد به فعالیت‌هایی سوق پیدا کنند که رشدشان نتیجه شایستگی و لیاقت و کاردانی‌شان نیست بلکه نتیجه وصل شدن به شبکه‌های حامی پروری در درون ائتلاف مسلط یا فرصت‌طلبی به زیان کل است. رشد این افراد و الیت‌ها بهایی است که از قبل حمایت از الیت‌های سیاسی بالاتر و در رأس همه آن‌ها شخص حاکم یا رئیس‌جمهوری مصر دریافت می‌کنند. در نتیجه ناتوانی حاکم و حلقه الیت‌های مسلط در فراهم کردن منافع غیر شخصی و غیر رانتی سد راه ایجاد فرصت‌ها و مقدمات لازمه رشد و رفاه عمومی مصر شده است. حکومت مصر از آنجا که به تسخیر چنین ائتلافی درآمده است قادر نیست سیاست‌هایی را پیش‌برد که در پی آن در درجه اول رشد اقتصادی بادوام شکل بگیرد و در ثانی مواهب رشد از طریق خلق فرصت‌های عادلانه برای همگان توزیع شود. در واقع امر انبوه جمعیت کشور به حال خود رها شده و حکومت که می‌بایست داور بی‌طرف رقابت و فعالیت‌های اقتصادی سالم و آزاد در بین افراد و کنشگران باشد و مانع از آن شود که قوی‌ترها حقوق ضعیف‌ترها را پایمال کنند و با نفوذ منفی و مخرب گروه‌های هم‌سود و تبه‌کاران در جامعه مقابله کند، خود به تسخیر ذی‌نفعانی درآمده است که با به انحصار گرفتن قدرت سیاسی مطامع و منافع شخصی‌شان را دنبال می‌کنند (Malik, 2019).

¹ opportunity cost

از آغاز جمهوری عربی مصر ذیل ریاست جمهوری جمال عبدالناصر اپوزیسیون سیاسی نه تنها از مشارکت در قدرت منع می‌شد بلکه از دسترسی به منافع بزرگ اقتصادی نیز محروم می‌شدند، عمده‌ترین سیاست اقتصادی ناصر، سیاست ملی کردن بود که طی آن سرمایه‌های سرمایه‌داران بزرگ را مصادره کرد، و منافع ناشی از آن را در جهت برنامه‌های توسعه صنعتی و به نفع هواداران خود در میان اقشار مختلف به کار گرفت، علاوه بر آن توزیع رانت‌ها و ویژه خواری‌ها برای الیت‌های نظامی بود که با اتکا به آن‌ها هسته‌های اولیه قدرت را ایجاد کرده بود، معافیت‌های مالیاتی، وام‌های کم بهره از جمله این رانت‌ها محسوب می‌شد، جمال عبدالناصر صنعت دفاعی مصر را پی ریزی کرد که زمینه‌ای برای ورود نظامیان به فعالیت‌های اقتصادی شد. این تحول تا جایی گسترش یافته است که بیش از ۴۰ درصد از اقتصاد مصر در کنترل نظامیان درآمده است به طوری که در انواعی از پروژه‌های اقتصادی با استفاده از قدرت و نفوذ سیاسی رقبای بخش خصوصی که دسترسی موثری به رانت‌های سیاسی ندارند را از عرصه بیرون رانده‌اند. متنفذین نیروهای مسلح در بطن ائتلاف مسلط، علاوه بر فعالیت‌های اقتصادی که با عنوان سازمان ارتش انجام می‌دهند از نفوذشان برای فعالیت‌های شخصی اقتصادی نیز بهره می‌برند. موسسه کارنگی در گزارش تفصیلی به آنالیز فساد گسترش یافته اقتصادی نظامیان در مصر پرداخته است به طوری که نظامیان را صاحبان و مالکان مصر عنوان می‌کند (Yezid, 2019, pp. 26-34).

در دوره عبدالناصر سیاست‌ها متأثر از ایدئولوژی‌های چپ گرایانه بود که در زمینه‌هایی کارکردهایی حامی پرورانه نیز داشت، پس از جمال عبدالناصر، سادات سیاست‌های آزاد سازی اقتصادی را در دستور کار قرار داد؛ که محملی برای شیوع واگذاری حقوقی ناموجه در زمینه امتیازات و مالکیت شخصی بر شرکت‌های دولتی شد. تا جایی که در پی آن مصر در خاورمیانه در سرمایه‌داری رفاقتی، به سرآمد همه کشورها تبدیل شده است، به طوری که حدوداً ۵۰ درصد از کمپانی‌ها، با مقامات، پیوندهای سیاسی دارند. در فاصله ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۰، نسبت صاحبان کارخانجاتی که دارای پیوندهای قوی سیاسی با الیت‌های سیاسی غالب، بود دو برابر شده است. علاوه بر کارخانجات، کمپانی‌های گره خورده به مقامات سیاسی در زمینه‌های صادرات و واردات و بازرگانی داخلی، از برجسته‌ترین مؤسسات اقتصادی پیوند خورده با صاحبان قدرت سیاسی هستند (Menza, 2012, p. 68).

در گزارشی که توسط بانک جهانی درباره سرمایه‌داری رفاقتی در سال ۲۰۱۵ در مصر، منتشر شده است. ذکر شده است که مؤسسات و کارخانجات وصل به رژیم به نسبت دیگران، به مراتب از یارانه‌های بیشتری از جمله در زمینه انرژی برخوردار هستند. هم چنین در این گزارش بیان شده است که شرکت‌های

که از رابطه‌های سیاسی به سران وصل هستند بیش از ۹۲ درصد کل وام‌هایی را که به بخش خصوصی داده شده است را دریافت کرده‌اند و انبوه شرکت‌های دیگری که به الیت‌های سیاسی در حکومت وصل نیستند کمتر از ۸ درصد وام‌های بانکی واگذار شده به بخش خصوصی را دریافت کرده‌اند. هم‌چنین این‌گونه شرکت‌ها علاوه بر آن سهم بسیار بیشتری از وام‌های مؤسسات مالی خصوصی را دریافت می‌کنند. این در حالی است که داده‌ها تأیید کرده است که شرکت‌هایی که به سران سیاسی وصل نیستند کارایی و کارآمدی به نسبت بهتری دارند و در کارکرد اقتصادی ریسک کمتری دارند و بانک‌ها قاعدتاً می‌بایست اولویت را در واگذاری وام به این‌گونه شرکت‌ها تخصیص دهند اما شرکت‌هایی که در کارایی و ماندگاری با استفاده از رابطه‌های سیاسی تسهیلات بانکی را کسب می‌کنند. در سال ۲۰۱۰، شرکت‌های وابسته به مقامات حکومتی، ۶۰ درصد سود کردند در حالی که نرخ خلق فرصت‌های جدید توسط این شرکت‌ها کمتر از ۱۱ درصد بود (Diwan, 2020, p. 230).

در گزارش بانک جهانی درباره سرمایه‌داری رفاقتی در مصر نتیجه‌گیری شده است که فعالیت‌های اقتصادی که به الیت‌های حاکم مرتبط هستند قادرند که با دستکاری در بازارها سهم بیشتری را از بازار برای خودشان کسب کنند و از طریق انحصارات و احتکار و دریافت سوبسیدهای به مراتب بیشتر بازار را به عرصه‌ای با رقابت نابرابر و غیر عادلانه برای بخش واقعی خصوصی یعنی آن‌هایی که به قدرت سیاسی وصل نیستند تبدیل کنند. این گزارش با تجزیه و تحلیل داده‌های ۴۶۹ کمپانی وصل به صاحبان قدرت در دوره حسنی مبارک، نتیجه‌گیری کرده که تأثیرات منفی و مخربی بر تجمیع رشد اقتصادی مصر داشته‌اند (Fayed, 2017, p. 518). سرچشمه‌های کلیدی رانت در دوره‌های مختلف جمهوری عربی مصر در اختیار حاکم یا رئیس جمهور قرار گرفته و شمار بسیاری از مردم به حال خود رها شده که از دستاوردهای ناچیز کارکردهای عام المنفعه رژیم برخوردار شوند و بدتر از آن مخالفان سیاسی در دسترسی به کمترین مزایای کارکردی حکومت نیز در تنگنا قرار گیرند. در عوض حاکم یا شخص رئیس جمهوری در موقعیت بی‌رقیب قدرت، در کوران حفاظت از بقای مناسباتی جای گرفته است که فرصت‌ها و محدودیت‌های رشد را به شکلی رابطه محور در شبکه حامیان گسترش داده است که سخت کارکردن و کسب صلاحیت‌ها و شایستگی‌های تخصصی و تعهد به کل مصر و رعایت قواعد ثواب و درستکاری، سبب پیشرفت و ترقی نمی‌شود بلکه دیگرانی که تمایل به رعایت قواعد ندارند مزایای نابه‌جا دریافت می‌کنند این اوضاع توضیح می‌دهد که چرا اغلب «سلطان‌ها» و «امپراطورهای اقتصادی» مصر غالباً افرادی نالایق و ناشایسته محسوب می‌شوند. چرا که رشد افراد در قلمرو مصر، بیش از کارایی و کارآمدی و تعهد قوی به کل

کشور، به «وصل» بودن به شبکه توزیع رانت و تعهد به شخص رئیس جمهوری و عواملی از این قبیل بستگی دارد، در ادامه با ارائه داده‌ها و شواهد در مصادیق به شرح این سرمایه‌داری مبتنی بر روابط و پیوندهای رفاقتی با سران سیاسی پرداخته می‌شود (Yezid, 2019, pp. 81-86).

این شبکه‌های فساد خاص حلقه حسنی مبارک نبود، سادات نیز در کوران تعارض منافع عمومی و کارکردهای عام المنفعه حکومت و منافع الیت‌ها و ائتلاف غالب نقش مهمی در گسترش فساد ایفا کرد، برای نمونه عصمت سادات برادر ریس جمهور انور سادات و پسرش، پس از آنکه مبارک به ریاست جمهوری رسید به دستور او به جرم فساد اقتصادی دستگیر شدند، عصمت سادات در این باره پس از آزادی از زندان اظهار داشت که پول ما مصادره شد و زندانی شدیم و رسانه‌ها القا کردند که ما دزد بوده‌ایم. او در حقیقت منافع تجاری بزرگی از قبل ریاست جمهوری بردارش کسب کرده بود، و حسنی مبارک برای تضعیف موقعیتش او را زندانی کرد نه این که مبارک قصد جدی برای مبارزه با فساد داشته باشد (Sfakianakis, 2003, p. 73). عصمت سادات دگرباره پیوندهای سیاسی را برای احیای مالی خود بکار گرفت و به منفعی بزرگ در زمینه تجارت دریایی و هم این طور توریسم برای خانواده‌اش رقم زد. او در سال ۲۰۰۵ به پارلمان راه یافت و به محض ورود به پارلمان اسم خودش را از کلیه شرکت‌های بزرگی که داشت برداشت و حلقه اطرافیان حسنی مبارک از او خواستند که به حزب دمکراتیک ملی بپیوندد در واقع او به عنوان کاندیدای مستقل وارد مجلس شده بود. او اجتناب کرد و دو سال بعد از پارلمان اخراج شد، عصمت سادات در این باره توضیح داده است که علت اخراجش در حقیقت این بوده است که خواستار بررسی مفاسدی در ارتباط با ذاکریا عظمی از اعضای دفتر حسنی مبارک و تملک انحصاری جمال مبارک بر بندر آل سخنه شده بود که جمال مبارک از آن به عنوان یکی از مبادی‌ها نه تنها به عنوان بندری برای صادرات و واردات ناموجه استفاده می‌کند بلکه از کنترل بر آن به عنوان امتیازی در تعامل با تجار بزرگ درگیر در مفاسد تجاری بهره می‌گیرد و کانالی برای انتقال نامشروع و پنهانی است (Yezid, 2019, p. 75).

در واقع آزاد سازی اقتصادی که در پوشش نئولیبرالیسم به صاحبان قدرت اجازه می‌داد از فرایندهای خصوصی سازی بهره‌گیری کنند از دوره سادات آغاز شده بود و در دوره او بود که به هزینه سرمایه‌های ملی سیاستمداران و نظامیانی پدیدار شدند که منافع عظیم اقتصادی برای خود اندوخته بودند؛ اما این روند در دوره حسنی مبارک به مفاسد بزرگ‌تری منجر شد. فروش شرکت ملی کوکاکولا در ۱۹۹۳، یکی از اولین کمپانی‌های بزرگ بود که در پوشش تعدیل ساختاری به محمد نصیر که روابط

نزدیکی با عاطف صدقی از نزدیکان مبارک که نخست وزیر نیز شد، واگذار شد که با شراکت عاطف عبید وزیر شرکت‌های دولتی آن را به بهایی ناچیز خریداری کنند و به ثروتی هنگفت دست یابند. آزاد سازی اقتصادی پس از سال ۲۰۰۰ شدت گرفت، مهم‌ترین محرک‌های آن کمپانی‌هایی بودند که یا در مالکیت مقامات سیاسی بودند یا به شیوه‌های دیگر به آن‌ها متصل بودند و قوی‌ترین الیت سیاسی پیش برنده آن نیز جمال مبارک فرزند مورد عنایت رئیس جمهور بود، جمال مبارک که به جانشینی پدر چشم دوخته بود، خارج از حلقه مرسوم نزدیکان حسنی مبارک، در پی ایجاد حامیانی پروپاقرص برای موازنه رقبای درون ائتلاف مسلط بود، چنین ابتکاری مستلزم منابع عظیمی از ثروت اقتصادی نیز بود، او که در سایه پدر نفوذی بی رقیب در شورای بازرگانی مصر و آمریکا در قاهره داشت از روابط با شرکای بزرگ تجاری مصر بویژه در ایالات متحده برای کسب منافع در خور یک جانشین بی رقیب برای پدر بهره گرفت (Ab del-Latif and Schmitz, 2010) و الیت‌های جدیدی از بازرگانان را در حلقه خود گردآورد. شماری از آن‌ها به موقعیت شورای وزیران کشور در کابینه نخست وزیر ارتقا یافتند و نفوذ سیاسی‌شان را برای انباشت ثروت و دارایی از بازار مخصوصاً در بخش‌های خدمات و کارخانجات به کار گرفتند.

از جمله سلطه بر خدمات ارتباطات کشور، یکی از آن‌ها گروه صنعتی صفوان بود که از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان آبمیوه و میوه‌های خشک در مصر است؛ که با حمایت حکومت بخش عظیمی از بازار را به انحصار درآورد و با انواع دسیسه چینی‌ها رقبای این شرکت را از عرصه بیرون کردند. در بخش تهیه صابون و مواد شوینده، ابراهیم کامل از دیگر نزدیکان جمال مبارک انحصار نیمی از بازار کشور را به کنترل خود درآورد. برادران ساویرس که در ۱۹۹۸ مجوز اولین اپراتور مصر به نام میل نیل را اخذ کردند، در سال ۲۰۰۷، که بانک قاهره برای واگذاری به بخش خصوصی در دستور کار قرار گرفت این برادران برای خریداری این بانک ملی با شعب در همه شهرهای کشور وارد معامله شدند اما اختلافات سیاسی مانع از انجام آن شد. کمپانی برادران ساویرس در مصر از بزرگ‌ترین کمپانی‌ها محسوب می‌شود که به لطف امتیازات انحصاری که از پیوند با سران سیاسی کسب کرده است این برادران در برخی از طبقه بندی‌های بین‌المللی در جمع ده ابر ثروتمند جهان عرب جای گرفته‌اند. به طوری که نقیب ساویرس در ۲۰۱۵ طرحی ارائه کرد که بر طبق آن سرمایه لازم برای خرید یک خشکی بزرگ یا یک جزیره بزرگ به منظور تأمین قلمرویی برای پناهندگان جهان را مطرح کرد. بر اساس گزارش مجله آمریکایی "فوربز" در سال ۲۰۱۵، میزان دارایی‌های ۶ فرد ثروتمند مصری با تمام ذخایر ارزی این کشور برابری می‌کرد. ثروت این افراد در حدود ۱۴.۲ میلیارد دلار برآورد شد. این در حالی است که بر اساس یک ارزیابی رسمی،

میزان ذخایر نقدی مصر ۱۶.۵ میلیارد دلار بوده است در همان سال و با مجموع دارایی‌های این ۶ ثروتمند اختلاف چندانی نداشته است. این گزارش به برادران ساویرس اشاره کرده بود و در آن ذکر شده بود که آصف ساویرس "مالک شرکت "اوراسکوم" با ثروتی بالغ بر ۳.۷ میلیارد دلار، متمول‌ترین فرد مصری است. پس از او "نجیب ساویرس" بنیانگذار حزب "المصریین الاحرار" و صاحب دو شرکت در جایگاه دوم قرار دارد. ثروت نجیب معادل ۳ میلیارد دلار ذکر شده بود و در مجموع ثروت این دو نفر و ۴ نفر دیگر که نام آن‌ها در فهرست مجله فوربز منتشر شده بالغ بر ۱۴.۲ میلیارد دلار برآورد شد (İşleyen, 2016, 324).

سرنوشت بانک قاهره نیز به عنوان یک نمونه از واگذاری‌های مؤسسات مالی این گونه رقم خورد که ۴۷ درصد از آن به ۴۶ نفر از وابستگان به حلقه اطراف حسنی مبارک واگذار شد و دو تن از این ۴۷ نفر وام‌هایی آنچنان سنگین از این بانک اخذ کردند که از دارایی پایه‌ای بانک بیشتر بود. ۴۲ درصد دیگر از سهام این بانک به ۳۴۳ نفر از نظامی‌ها و سیاستمداران عضو حزب ریس جمهوری واگذار گردید (Diwan, 2018, 391). از دیگر تاجران بزرگ که دسترسی به قدرت سیاسی امتیازات ویژه‌ای برای آن‌ها فراهم کرده است نصیر منصور و محمود منصور در حلقه جمال مبارک بوده‌اند، آن‌ها امتیاز واردات خودروهای لوکس و گران قیمت‌ترین خودروهای جهان را کسب کرده بودند و به بزرگ‌ترین واردکننده خودروهای ولوو، جنرال موتورز و هم چنین میتسوبیشی در مصر تبدیل شدند، گروه مصری ساویرس با ۱۱.۳ میلیارد دلار در رتبه بعدی است. نقیب ساویرس مدیر این گروه به تازگی اعلام کرده است که ۱ میلیارد دلار در بخش ساخت و ساز، مسکن، کشاورزی سرمایه گذاری کرده است. حسین سالم در بخش معدن و منابع طبیعی مصر فعالیت‌های بزرگ اقتصادی دارد او از بستگان خانوادگی حسنی مبارک است. محمد خمیس که از ابرسرمایه داران در بخش منسوجات شمرده می‌شود وزیر حمل و نقل بوده است، ابراهیم کامل نیز که در تجارت محصولات غذایی از بزرگ‌ترین تاجران مصر است عضو مجمع عمومی حزب دمکراتیک ملی بوده است. شفیق جابر از واردکنندگان بزرگ خودرو از اعضای کمیته سیاسی حزب بوده است. محمد ابوال این که ثروت عظیمی از بخش معدن و ساختمان و مواد غذایی اندوخته است ریس کمیته مسکن و کمیته صنعت و انرژی در دولت بوده است. حامد آل چیتی که در بخش توریسم مصر انحصارات بزرگی در کنترل دارد عضو شورای عالی توریسم در دولت بوده است (Chekir, 2014, p. 208).

المقربی که در صنعت کشاورزی و محصولات کشاورزی عنوان برندی بزرگ با همین اسم است وزیر توریسم و در دوره‌ای وزیر مسکن بوده است. احمد عز نیز که به امپراتور فولاد معروف است و حدود ۶۰ درصد تهیه فولاد کشور را در اختیار دارد و در بخش ساخت و ساز نیز فعالیت عظیمی دارد به مدت ده سال رئیس کمیته برنامه و بودجه بوده است. احمد عز که ۶۰ درصد صنعت فولاد مصر را تحت کنترل داشت دوست صمیمی جمال مبارک، پیش‌برنده برنامه‌های رسمی حزب و یک عضو پارلمان بود که از ارتباط خود برای تبدیل شدن به "امپراتور فولاد" استفاده کرد. پس از ناآرامی، عز به جهت توقف اجرای قانون سال ۲۰۰۸ که وی را مجبور به دست کشیدن از انحصارش می‌نمود، تحت تعقیب قرار گرفت. در این بین شرکت امین اباطیه وزیر پیشین کشاورزی بزرگ‌ترین صادرکننده کتان مصر و شرکت هلدینگ زهیر جرانه، وزیر سابق توریسم مالک هتل‌های مجلل و کشتی‌های کروز بود. این موارد تنها شماری از الیت‌های سیاسی و نظامی هستند که از انحصار قدرت سیاسی برای ایجاد منافع بزرگ اقتصادی بهره گرفته‌اند؛ و البته در رأس همه این‌ها ثروت اندوزی خانواده حسنی مبارک به عنوان ریس جمهوری در رأس عالی‌ترین نهاد حکمرانی جای می‌گیرد. در این باره گزارش‌های مختلفی منتشر شده است از جمله در سال ۲۰۱۲ گاردین گزارش کرد که برآورد می‌شود حدود ۷۰ میلیارد دلار دارایی اندوخته حسنی مبارک باشد، برخی در این میزان تردید کرده‌اند؛ اما مشخص است که در حساب‌های مختلفی در بانک‌های خارج از کشور خانواده حسنی مبارک سرمایه‌های چشمگیری انباشت کرده بودند و هم چنین در کشورهای مختلف املاک و دارایی‌های قابل توجهی اندوخته‌اند. املاک و زمین‌های مبارک و خانواده وی در شهرهای مختلف جهان نظیر لندن، پاریس، مادرید، دوی، واشنگتن، نیویورک و فرانکفورت قرار دارد. این دارایی‌ها در پی عقد قرار دادهای نظامی و شراکت با شرکت‌های بین‌المللی نظیر رستوران‌های زنجیره‌ای چیلی، شرکت خودرو سازی هیوندا و ایجاد هتل‌های لوکس بدست آمده است. بر اساس گزارش "ای بی سی" ثروت حسنی مبارک در حدود ۱۷ میلیارد دلار و جمال مبارک ۱۰ میلیارد دلار و سایر اعضای خانواده مبارک حدود ۴۰ میلیارد دلار برآورد می‌شد در حالیکه این رقم تخمینی است. این ثروت عظیم از طریق واگذاری انواع رانت‌ها و بهره‌کشی از مصر نصیب خانواده حسنی مبارک شده است (Yezid, 2019).

هم‌اکنون پس از عقب راندن شعله‌های انقلاب به زیر خاکستر، ژنرال السیسی الگوی حامی پروری و توزیع رانت در جهت حفاظت از جای‌گاه خود در عالی‌ترین موقعیت فرماندهی را در کنار کارکردهای عام‌المنفعه حکمرانی تسخیرشده را دگرباره جان‌بخشیده است. السیسی گرچه مدعی پیش‌برد اصلاحات

اقتصادی است اما همان مسیری را ادامه می‌دهد که با سیاست آزادسازی سادات آغاز شده بود. او نیز همچون حسنی مبارک متهم به مفاسد اقتصادی است که از جمله شامل هزینه‌های چند میلیاردی (پوند مصری) از خزانه مصر برای بازسازی و ساخت قصرهای ریاست‌جمهوری، خرید جواهرات برای همسر خود از سوئیس، ساخت هتل‌های لوکس برای دوستان نزدیک و در نتیجه چند برابر شدن بدهی خارجی مصر تنها برخی از اتهاماتی است که به فعالیت‌های سه سال گذشته او مربوط است. در همین راستا محمد حمدی یونس وکیل مصری پس از این که اعلام کرد قصد دارد از السیسی به اتهام فساد مالی شکایت کند، بازداشت شد و السیسی نشان داد که عزمی راسخ برای استفاده از رانت قضایی به نفع خود دارد. او در رسانه‌ها در پاسخ به اتهامات وارده اصل اتهامات را رد نکرد، بلکه بیان کرد که قصرهای ریاست‌جمهوری به نام وی نیست و همه آن‌ها برای مصر ساخته شده است (Aaltink, 2020, p. 63).

به‌طور کلی او نیز سیاست‌های آزاد سازی اقتصادی که پس از جمال عبدالناصر در دستور کار قرار گرفت را ادامه می‌دهد سیاست‌هایی که به‌طور عام و خصوصی‌سازی به‌طور خاص باعث ظهور قلیلی از ابرثروتمندانی از الیت‌های وصل به مرکز قدرت در مصر شده که به "گربه‌های چاق" یا به بیانی جالب‌تر به "نهنگ‌های نیل" شهرت یافته‌اند، گروه کوچکی از تجار بسیار ثروتمند که در خانه‌های مستقر در شهرک‌های مسکونی دارای نگهبان و دور از مردم در چشم‌انداز صحرا زندگی می‌کنند. این در حالی است که بیش از ۴۰ درصد مصری‌ها زاغه‌نشین هستند و از این تعداد، ۲/۶ میلیون نفرشان آنچنان فقیر هستند که کل درآمدشان قادر به پوشش هزینه‌های مرتبط با تأمین مواد غذایی‌شان، صرف‌نظر از دیگر هزینه‌ها نیست. از طرفی برای نمونه تعداد جت‌های خصوصی به اندازه‌ای است که اغلب موجب اختلال در فعالیت فرودگاه قاهره می‌شود. یا هزینه تزئینات گل فقط در یک مراسم عروسی شیک که در آن نوشیدنی و لباس عروس از پاریس و میلان آورده شده بود، ۶۰۰/۰۰۰ دلار برآورد شد درحالی که در همین کشور میانگین دستمزد ماهیانه کمتر از ۱۰۰ دلار است. الیت‌ها و ائتلافی از رانت جویان که حکمرانی مصر را تسخیر کرده‌اند و قدرت نابرابر سیاسی را که به انحصار درآورده‌اند به مزایای ناثواب و نابرابر اقتصادی ترجمه کرده‌اند این امر نه تنها سبب توزیع ناعادلانه مزیت‌ها شده بلکه رشد معنا دار اقتصادی مصر را نیز منکوب کرده است (Gelvin, 2018, p. 53). بدین ترتیب الیت‌هایی که قدرت سیاسی را به انحصار درآورده‌اند و نهادهای حکمرانی را تسخیر کرده‌اند، انحصار قدرت سیاسی را برای گسترش منافع خود به کار گرفته‌اند، اما این الیت‌ها به تنهایی قادر به حفظ تسخیر حکمرانی نیستند بلکه با حمایت ائتلافی وسیع و

نابوده در کسری از جمعیت است که قادر به استمرار وضعیتی شده‌اند که به هزینه کل کشور بر منافع آنها افزوده است.

نتیجه‌گیری

ماهیت مبتنی بر رانت‌جویی و توزیع رانت‌الیت‌ها و ائتلاف مسلط بر مصر به ظهور دولتی انجامیده است که در مقابل دولت‌های توسعه‌گرا تعریف می‌شود. دولتی توسعه‌گراست که گرایش و جهت‌گیری غالب آن توسعه اقتصادی به معنای رفاه اقتصادی و اجتماعی است. دولت‌هایی که نهادهای ملی ایشان به تسخیر الیت‌ها و ائتلاف‌هایی درآمده است که منافع خود را به هزینه کل کشور تأمین می‌کنند و تسلط سیاسی را فرصتی برای انباشت ثروت و موقعیت و مزیت و قدرت خود تلقی می‌کنند نیز برنامه‌ها و تدابیری برای منافع و مصالح اقتصادی کل جامعه اتخاذ می‌کنند، اما به هیچ وجه این گونه دولت‌ها را نمی‌توان دولت‌های توسعه‌گرا خواند. دولت توسعه‌گرا، دولتی است که توسعه‌گرایی گرایش غالب آن است و الیت‌ها و ائتلاف مسلط بر آن اهداف توسعه‌ای را دنبال می‌کند که به نفع کل است، این اهداف توسعه‌ای تا دگرگونی عمیق ساختارهای نهادی کشور دنبال می‌شود. دگرگونی عمیق نهادی به معنای استقرار ترتیبات نهادی باثباتی که بازدهی فعالیت فردی را به بازدهی کل اجتماعی گره بزند، به عبارتی سامان‌دهی نهادی به شکلی که انگیزه افراد را به فعالیت‌هایی سوق دهد که دستاوردهای فردی‌شان به هزینه سازمان یا جامعه بزرگ‌تر تأمین نشود، اما در جمهوری عربی مصر، الیت‌های سیاسی با حمایت ائتلافی وسیع و نابوده از آغاز نقش تأسیسی در قواعد حکمرانی داشته‌اند و این قواعد را در جهت انحصار قدرت شکل داده‌اند، انحصاری از قدرت که به آنها امکان داده است که به هزینه کل به بسط منافع شخصی خود در فعالیت‌های اقتصادی بپردازند. به گونه‌ای که «سلطان‌ها» و «امپراتورهای» اقتصادی یا آنگونه که در جمعیت چهل میلیونی زاغه‌نشین حاشیه شهرهای بزرگ مصر رایج است «نهنگ‌های نیل» ثروت اقتصادیشان را از قبل مواضع کلیدی در حکمرانی و موقعیت رهبری ائتلاف مسلط سیاسی کسب کرده‌اند. در نتیجه آن بین منافع الیت‌های ائتلاف مسلط و منافع عمومی کشور کشمکش‌شی شکل گرفته است که در کوران این تعارض، حکمرانی جمهوری عربی مصر به نوعی از سازمان‌دهی بدل شده است که منافع الیت‌های ائتلاف مسلط را در تعارض با کارکردهای عام المنفعه تأمین می‌کند. تا جایی که تعهد به منافع عمومی مصر با تعهد به عالی‌ترین الیت‌های سیاسی این کشور در تعارض قرار گرفته است. این وضعیت توضیح می‌دهد که چرا مجموع تولید ناخالص داخلی این کشور پهناور و صادرات و سرانه آن پایین است و همزمان با گسترش فقر و فساد بر ثروت ابر ثروتمندان وصل به حکومت افزوده می‌شود. تسلط این الیت‌ها بر

حکمرانی مصر پس از جمال عبدالناصر در تطابق با منافع بازیگرانی منطقه‌ای از جمله رژیم صهیونیستی و پادشاهی سعودی نیز بوده است بازیگران خارجی که در ناکامی انقلاب ۲۰۱۱ نقش بازی کردند که می‌تواند خود موضوعی برای پژوهش‌هایی دیگر باشد.

References

- Aaltink, W. (2020). *Nasser's Legacy, the Egyptian Arab Spring and its Aftermath*, Doctoral dissertation, Leiden University.
- Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2012). *Why nations fail, The origins of power, prosperity, and poverty*. Crown Books.
- Acemoglu, D.; Hassan, T. A., & Tahoun, A. (2018). The power of the street, Evidence from Egypt's Arab Spring. *The Review of Financial Studies*, 31(1), 1-42.
- Acemoglu, D.; Johnson, S., & Robinson J. A. (2005). 'Institutions as a fundamental cause of Long-Run Growth', in P. Aghion and S. N. Durlauf (eds.) *Handbook of Economic Growth*. Amsterdam, Elsevier, 385-473.
- Aligica, P. D., & Tarko, V. (2014). Crony capitalism, Rent seeking, institutions, and ideology. *KYKLOS*, 67(2), 156-176.
- Blaydes, L. (2011). *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge, Cambridge University Press.
- Chekir, H., & Diwan, I. (2014). Crony capitalism in Egypt. *Journal of Globalization and Development*, 5(2), 177-211.
- Denney, L., & McLaren, R. (2016). "Thinking and Working Politically to Support Developmental Leadership and Coalitions, The Pacific Leadership Program Birmingham, Developmental Leadership Program.
- Diwan, I., & Schiff Bauer, M. (2018). Private banking and crony capitalism in Egypt. *Business and Politics*, 20(3), 390-409.
- Diwan, I.; Keefer, P., & Schiff Bauer, M. (2013). The Effect of Cronyism on Private Sector Growth in Egypt. *World Bank Group*.
- Diwan, I.; Keefer, P., & Schiff Bauer, M. (2020). Pyramid capitalism, Cronyism, regulation, and firm productivity in Egypt. *The Review of International Organizations*, 15(1), 211-246.
- Eibl, F., & Malik, A. (2016). *The Politics of Partial Liberalization, Cronyism and Non-Tariff Protection in Mubarak's Egypt*. Centre for the Study of African Economies.
- El Amrani Issandr. 2012. "Controlled Reform in Egypt, Neither Reformist nor Controlled." In the *Journey to Tahir, Revolution, Protest and Social Change in Egypt*, edited by Jeannie Sowers and Chris Tensing. London, Verso, 149-59.

- El Tarouty, S. (2016). *Businessmen, clientelism, and authoritarianism in Egypt*. Springer.
- Fayed, A. A. (2017). The current status of corruption in Egypt. *Contemporary Arab Affairs*, 10(4), 510-521.
- Gelvin, J. L. (2018). *The new Middle East, what everyone needs to know*. Oxford University Press.
- Gilpin, R. (1981). *War and change in world politics*. Cambridge University Press.
- Hinnebusch, R. A. (1981). Egypt under Sadat, elites, power structure, and political change in a post-populist state. *Social Problems*, 28(4), 442-464.
- Huntington, S. (1991). The Third Wave, Democratization in the Late Twentieth Century (Norman, University of Oklahoma Press), pp. 178– 79.
- Ikrām, Kh. (2006). *The Egyptian Economy 1952– 2000*. London, Routledge.
- Lisa Blaydes. 2011. *Elections and Distributive Politics in Mubarak’s Egypt*. Cambridge, Cambridge University Press.
- İşleyen, B. (2016). Rendering space and people economic, Naguib Sawiris’ refugee ‘Country’. *Mediterranean Politics*, 21(2), 326-330.
- Kassem, M. (1999). *In the Guise of Democracy, Governance in Contemporary Egypt*, London, Ithaca Press.
- Leftwich, A. (2010). "Beyond institutions, Rethinking the role of leaders, elites and coalitions in the institutional formation of developmental states and strategies." *Forum for Development Studies*. Vol. 37. No. 1. Routledge
- Leftwich, A. (1995). "Bringing politics back in, Towards a model of the developmental state." *The journal of development studies* 31.3, 400-427.
- Menza, M. (2013). *Patronage Politics in Egypt, The National Democratic Party and the Muslim Brotherhood in Cairo*. London, Routledge.
- Menza, M. F. (2012). *Patronage Politics in Egypt, The National Democratic Party and Muslim Brotherhood in Cairo*. Routledge.
- Niakooee, S. A. (2014), *Army and Politics in the Arab Middle East*, Guilan University Press (In Persian).
- North, Wallis, and Wingast, (2016), *Violence and Social Order, a Conceptual Framework for Interpreting Human Registered History*, translated by Jamar Khairkhahian and Reza Majidzadeh, Tehran, Rozaneh Publication. (In Persian).
- Saied Imam, S. (1986). *Who Owns Egypt? An Analytical Study about the Social Origin of the Open- Door Economic Elite in Egyptian Society from 1974 to 1980*.
- Shafer, M. (1997). "The Political Economy of Sectors and Sectoral Change, Korea Then and Now," in *Business and the State in Developing Countries*, ed. Sylvia Mayfield and Ben Ross Schneider (Ithaca, NY, Cornell University Press).
- Volkov, S. N. (2020). The Results of the Presidential Elections in Egypt in 2018 and of the Constitutional Referendum in 2019. *Africana Studio*, (31).

- Yezid Sayigh. (2019). Owners of the Republic, An Anatomy of Egypt's Military Economy, Carnegie Middle East Center.
- Zibaei, M. (2019). Deep State in Egypt, From Revolution to Dictatorship the Quarterly Journal of Political Studies of Islamic World, 8(31), Fall.

نقش سیاست‌های قومی مذهبی در بروز اختلافات اقوام و مذاهب در سوریه (۱۹۲۰-۲۰۱۸)

علی داوطلب^۱
سید محمدعلی تقوی^۲
محسن خلیلی^۳
وحید سینایی^۴

چکیده

جنگ داخلی سوریه محصول مجموعه‌ای پیچیده از عوامل داخلی و خارجی است. در این پژوهش، علل داخلی بروز بحران سوریه از زاویه روند تحول مناسبات قومی و مذهبی در این کشور بررسی می‌شود. پرسش پژوهش آن است که سیاست‌های قومی-مذهبی دولت‌های سوریه چه تأثیری بر مناسبات اقوام و مذاهب در این کشور و نهایتاً بروز بحران کنونی داشته‌اند. این پژوهش بازه زمانی فروپاشی امپراتوری عثمانی تا ۲۰۱۸ را دربرمی‌گیرد. روش تحقیق تاریخی بوده و چارچوب نظری آن «الگوهای سیاست قومی» ارائه شده توسط مارتین مارجر است. طبق یافته‌های این پژوهش، سیاست قومی مذهبی حکومت سوریه در دوره قیمومیت فرانسه، الگوی تکثرگرایی نابرابر با هدف برجسته کردن هر چه بیشتر تمایزات میان اقلیت‌های قومی مذهبی و اکثریت عرب سنی سوریه به منظور متحد کردن آن‌ها علیه جریان استقلال طلبی سوریه بر پایه ناسیونالیسم عرب سنی بوده است. سیاست‌های قومی-مذهبی حکومت‌های دوره استقلال نیز مبتنی بر الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری در مورد اکثریت عرب سنی و اقلیت‌ها بوده است. این سیاست در مورد کردها متضمن تکثرگرایی نابرابر شدید به صورت تلاش برای اخراج و نابودسازی فیزیکی و فرهنگی آن‌ها نیز بود. فرضیه پژوهش آن است که سیاست تکثرگرایی نابرابر دولت قیم فرانسیسی حاکم بر سوریه و سیاست همانندسازی دولت‌های دوران استقلال، علی‌رغم اهداف متضاد، در یک جهت حرکت کرده و موجب بروز حس سوءظن، بی‌اعتمادی و احساس خطر دائمی هم در حکومت‌ها و هم در گروه‌های قومی مذهبی و نهایتاً تداوم و تشدید منازعات اقوام و مذاهب در این کشور شده است.

کلیدواژه‌ها: سوریه، تکثرگرایی، سیاست قومی مذهبی، قومیت، ناسیونالیسم، همانندسازی.

^۱ - کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

^۲ - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول: smataghavi@um.ac.ir

^۳ - استاد علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

^۴ - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۷/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۳/۱۱

Syrian Governments' Policies and Emergence the Ethnic-Religious Disputes (1920-2018)

Ali Davtalab

MA in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Seyed Mohammad Ali Taghavi¹

Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Mohsen Khalili

Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Vahid Sinaei

Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

This study examines the internal causes of the Syrian crisis from the perspective of the development of ethnic and religious relationships in the country. the research question is: how the Syrian government's ethnic-religious policies have affected the ethnic-religious relations in this country, leading to the current crisis. This research covers the period beginning from the collapse of the Ottoman Empire until 2018. The research method is historical and its theoretical framework is the "Ethnic Policy Patterns" presented by Martin Marger. According to this framework, the Syrian government's ethnic-religious policy during the French mandate was "unequal pluralism" aimed at further accentuating the differences between the ethnic-religious minorities and the Syrian Sunni Arabs majority in order hinder Syrian independence championed by Sunni Arabs nationalists. Ethnic-religious policies of the governments during the period of independence were also based on cultural and structural "assimilation" in favor of the Sunni Arab majority. the kurds became subject to expulsion and extermination both physically and culturally. The "unequal pluralism" policy of the French guardian government and the "assimilation" policy of the independent era, despite their different goals, have moved in the same direction, and had the same results. The profound cultural and structural effects of these policies have created a continual sense of suspicion, distrust, and feeling of danger among ethnic-religious groups. This has led to the continuation and intensification of ethnic-religious disputes and conflicts in the country that ultimately brought about the current crisis and the ongoing full-scale war.

Keywords: Syria, assimilation, ethnic-religious policy, ethnicity, nationalism, pluralism.

¹ Corresponding Author: smataghavi@um.ac.ir

مقدمه

منازعه داخلی در سوریه اکنون وارد نهمین سال خود شده است و البته دولت بشار اسد طی سه سال اخیر به تدریج توانسته است با بیرون راندن شورشیان از بیشتر متصرفات‌شان، حاکمیت خود را بر کشور تحکیم بخشد. با این حال پرسش از علل مختلف وقوع جنگ نه ساله و ممانعت از بروز مجدد آن همچنان شایسته تحقیق است. در این پژوهش عوامل خارجی مانند اسرائیل که بی‌ثباتی رقیب قدرتمندی مانند سوریه را به نفع خود می‌داند و حمایت آمریکا از این سیاست و نیز نقش تخریبی عربستان مورد بررسی قرار نمی‌گیرد، زیرا در ادبیات سیاسی مرتبط با جنگ داخلی در سوریه تا حد زیادی به این عوامل مهم پرداخته شده است. این پژوهش خود را به بررسی عوامل داخلی و به خصوص مناسبات جوامع قومی و مذهبی محدود کرده است. زمینه داخلی بحران جمعیتی سوریه، در تنوع قومی مذهبی این کشور است. ایجاد یک نظم جدید سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مستلزم یافتن راه مناسب برای تعامل با این تنوع است. چنین ترکیب جمعیتی ناهمگون، از علل بروز چالش‌های ناگزیر سیاسی و اجتماعی مختلفی بوده است.

جمعیت سوریه در سال ۲۰۱۰ بیش از ۲۲ میلیون نفر بوده که از نظر قومی ۹۰/۳ درصد آن عرب و مابقی ۹/۷ درصد، کردها و اقلیت‌های کوچک آرامی، ارمنی، چرکس، کلدانی و ترکمن هستند. از نظر مذهبی ۸۶ درصد جمعیت سوریه مسلمان هستند شامل: مسلمانان سنی ۷۴ درصد (که ۷ تا ۹ درصد آن‌ها را کردها تشکیل می‌دهند)، علویان ۱۳ درصد، مسیحیان ۱۰ درصد، عرب دروزی ۳ درصد، دیگر فرقه‌های مسلمان و ایزدی‌ها و یهودیان ۱ درصد (Ajourloo, 2011, p. 57). به لحاظ تاریخی سوریه به دلیل واقع شدن در نقطه اتصال سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا در شرق مدیترانه، از یک موقعیت راهبردی برخوردار بوده و از یک سو مورد توجه ادیان بزرگ اسلام، مسیحیت و یهودیت، و از سوی دیگر مورد توجه قدرت‌های بزرگ و کانون جنگ‌های آنان و همچنین پناهندگی‌ها و مهاجرت‌های اقوام مختلف بوده است. به همین دلیل سوریه ترکیبی نامتجانس از گروه‌های قومی و مذهبی گوناگون است (Rajabi, 2012, p. 20; Niakoui, 2012, p. 12). انسجام اجتماعی ضعیف ناشی از این تنوع و وجود مطالبات قومی و مذهبی در مقابل مطالبات ملی همواره به عنوان یک مشکل اجتماعی جدی در تاریخ سیاسی سوریه مطرح بوده است. ندادن پاسخ صحیح به این مطالبات توسط حکومت‌های سوریه به خصوص از دوران استقلال از ۱۹۴۶ به بعد سبب بروز بحران‌های اجتماعی و سیاسی بزرگی در تاریخ سیاسی سوریه، مانند کودتاهای پی در پی، شورش اخوان المسلمین در شهر حما در ۱۳۶۰ و نیز شورش‌های اکراد در دهه ۱۳۵۰ یا در ۱۳۶۵، گردیده است. گروه‌های قومی - مذهبی سوریه در مناطق جغرافیایی مشخصی متمرکز هستند و این ویژگی موجب تشدید شکاف‌های قومی - مذهبی بوده است (Soltaninezhad et al., 2017, p. 13). علویان به

رهبری خاندان اسد در رأس حاکمیت نظام سوریه قرار دارند ولی اکثریت مردم سوریه را سنی‌ها تشکیل می‌دهند. حکومت سوریه هویت خود را سکولار معرفی کرده ولی مذهب رسمی آن سنی می‌باشد. سلطه انحصاری و طولانی اقلیت علوی بر اکثریت سنی، وحدت ملی را با چالش‌های اساسی روبه‌رو کرده است (Ayorloo, 2011, p. 58).

هدف اصلی این مقاله «بررسی تأثیر سیاست‌های قومی - مذهبی دولت‌های سوریه بر مناسبات اقوام و مذاهب در این کشور از زمان فروپاشی عثمانی تا ۲۰۱۸» می‌باشد. این بازه زمانی نقطه عطف تحولات تاریخ سیاسی سوریه پس از جنگ جهانی اول است که شامل دو دوره استعمار (قیمومیت فرانسه) و استقلال این کشور می‌شود. برخلاف بیشتر پژوهش‌ها که به تأثیر عوامل بیرونی بر بحران سوریه توجه دارند، تمرکز و تأکید تحقیق حاضر بر ریشه‌یابی بحران با اتکا بر عوامل درونی ساختار اجتماعی سیاسی این کشور با محوریت قومیت و مذهب می‌باشد. پرسش پژوهش آن است که سیاست‌های قومی مذهبی دولت‌های سوریه چه تأثیری بر مناسبات اقوام و مذاهب در این کشور و نهایتاً بروز بحران کنونی نهاده‌اند. روش تحقیق تاریخی بوده و چارچوب نظری آن «الگوهای سیاست قومی» ارائه شده توسط مارتین مارجر است. برای این منظور، سیاست قومی دولت‌های مستقر در سوریه در قبال چهار گروه عمده قومی مذهبی شامل اعراب سنی، علویان، مسیحیان و کردها با استفاده از چارچوب نظری مارجر مورد بررسی قرار می‌گیرد. از سایر اقلیت‌های قومی مذهبی نظیر دروزیان، یهودیان، ترکمن‌ها و چرکس‌ها به دلیل جمعیت کم و عدم تأثیرگذاری عمده بر وضعیت سیاسی سوریه صرف نظر گردیده است.

ادبیات پژوهش

ابوطالب احمدی‌ارکمی و همکارانش در مقاله «تبیین موقعیت حکومت علویان سوریه پس از وقوع بحران» نتیجه گرفتند سوریه در حکومت بشار اسد از نظر شاخصه‌های بنیادی حکومت نظیر سرزمین، جمعیت، حاکمیت و شناسایی به شدت تضعیف شده است (Ahmadi Arkami et al., 2017). محمدتقی قرلسفلی و اکبر حبیبی‌رضی‌آباد در بررسی «تأثیر جهانی شدن بر خاص‌گرایی‌های قومی در خاورمیانه» اظهار داشتند جهانی شدن در کشورهای خاورمیانه به ویژه سوریه با ساختار پیچیده قومی - مذهبی آن موجب تجهیز خرده‌فرهنگ‌ها در کنار تضعیف حاکمیت ملی و تشدید تنش‌های قومی شده است (Ghezelsoufla & Habibi Raziabad, 2016). یدالله دهقان و همکارانش در دو تحقیق خود در بررسی تأثیر اختلافات قومی - مذهبی و شکاف‌های اجتماعی بر رشد رادیکالیسم در سوریه، از منظر «نظریه جنبش‌های اجتماعی» آلن تورن و «نظریه احیاگرایانه اسلامی» و «نظریه سه‌سطحی شکاف‌های اجتماعی» منزا و بروکز، نتیجه گرفتند که شکاف‌ها و اختلافات قومی مذهبی سوریه همواره به عنوان یک چالش و

تعارض اصلی ریشه‌دار در تاریخ سوریه، از زمان استقلال به بعد مطرح بوده است. این معضل به خصوص در دوران حکومت حزب بعث و حکومت علویان روز به روز عمیق‌تر و شدیدتر و باعث افزایش روزافزون موج نارضایتی‌ها از دولت مرکزی سوریه شد (Dehghan et al., 2016). خلیل‌الله سردارنیا و فاتره کیانی در «تحلیل بحران سوریه از منظر شکاف‌های اجتماعی» بر این نظرند که بحران هویت و مشروعیت ریشه‌دار و عدم دولت‌سازی فراگیر با حضور همه گروه‌بندی‌های قومی و مذهبی به‌ویژه اکثریت عرب سنی، در قیام ۲۰۱۱ مؤثر بود، اما دخالت منفی کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، ناشکیبایی حکومت بشاراسد و قدرت‌طلبی جریان‌ات تکفیری، این جنبش اصلاح‌طلبانه به سمت آشوب و جنگ داخلی منحرف شد (Sardarnia & Kiani, 2016). احمد زارعان در «سنخ‌شناسی شکاف‌های اجتماعی در سوریه»، شکاف‌های قومی مذهبی، و شکاف گفتمانی (اسلام - سکولار) در عرصه سیاست داخلی سوریه را عامل اصلی بروز بحران سوریه نمی‌داند؛ بلکه شکاف گفتمانی در عرصه سیاست خارجی سوریه (مقاومت - سازش) را عامل مهم در بروز بحران می‌شمارد (Zarean, 2013). نبی‌الله روحی در بررسی «سیاست خاورمیانه‌ای رژیم صهیونیستی و اقلیت‌های قومی مذهبی» با استفاده از نظریه «موازنه فراگیر» نتیجه گرفت سیاست خارجی اسرائیل در قبال تحولات مناطق اقلیت نشین خاورمیانه، بر اساس تهدیدها و فرصت‌ها و نوع نگرش به محیط امنیتی پیرامونی، منجر به حمایت از اقلیت‌ها و دشمنی با کشورهای مسلمان بوده و طبق این دکترین استراتژیک، اسرائیل همواره به اقلیت‌های قومی - مذهبی به‌سان عامل سرمایه‌ای در تقویت منافع راهبردی خود در منطقه نگرسته است (Rouhi, 2010). در اکثر این پژوهش‌ها، نقش شکاف‌های قومی و مذهبی در بروز بحران‌های متعدد و بویژه جنگ کنونی بررسی شده است، اما کمتر به تأثیر سیاست‌های قومی و مذهبی دولت‌های حاکم بر سوریه در تداوم و تعمیق این شکاف‌ها پرداخته شده است. پژوهش موجود می‌کوشد تا به بررسی این سیاست‌ها پردازد.

چارچوب نظری «سیاست قومی» مارتین مارجر

مهاجرت‌های گسترده قرون نوزده و بیست و زوال نظام استعماری اروپا در اثر جنگ جهانی دوم از عوامل اصلی پیدایش جوامع چندقومیتی بوده است. تعاملات گروه‌های قومی با یکدیگر و با دولت به شکل گیری سه الگوی عمده در مورد سیاست‌های قومی جوامع چند قومیتی منجر می‌شود. این الگوها عبارتند از: همانندسازی، تکثرگرایی مساوات‌طلبانه و تکثرگرایی نابرابر (Marjer, 1998, p. 153).

الگوی اول: همانندسازی

«هماندسازی^۱، فرایند تقلیل خط تمایز است و زمانی رخ می‌دهد که اعضای دو یا چند جامعه، گروه نژادی یا گروه اجتماعی کوچک با یکدیگر همسان می‌شوند» (Yinger, 1985, p. 30). «هدف سیاست‌های همانندسازی ترکیب زیست‌شناختی، فرهنگی، اجتماعی و روانی گروه‌های متمایز و منفرد به منظور ایجاد یک جامعه بدون تفاوت‌های قومی است» (Barth & Noel, 1972, p. 32). می‌توان هدف نهایی سیاست‌های همانندسازی را کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در جهت ایجاد جامعه‌ای همگن و متجانس، توزیع برابر قدرت و ثروت، تبدیل افراد قومی به شهروند و از بین بردن ادعاهای قومی علیه دولت دانست. همانندسازی در دو بعد فرهنگی و ساختاری صورت می‌پذیرد. سیاست‌های همانندسازی بر اساس «حقوق شخصی و فردی» بنا گذاشته می‌شوند (Marjer, 1998, p. 157).

هماندسازی فرهنگی

هماندسازی فرهنگی ناظر بر تبعیت یک یا چند گروه قومی از خصائص فرهنگی گروه دیگر در زمینه‌هایی مثل ارزش‌ها، رفتارها، زبان، مذهب، رژیم غذایی، آداب و رسوم و نظائر آن است تا جایی که گروه‌های سابق قابل تمیز و تشخیص از یکدیگر نباشند. علی‌رغم مبتنی بودن همانندسازی فرهنگی بر مفاهیم آزاداندیشانه نظیر «انتخاب فرد»، در عمل گروه‌های ضعیف‌تر (اقلیت‌ها) تقریباً همیشه تابع شاخص‌های گروه‌های مسلط می‌شوند (Marjer, 1998, p. 158).

هماندسازی ساختاری

هماندسازی ساختاری سطح بالاتری از تعامل اجتماعی میان گروه‌های قومی بوده و ناظر بر وارد شدن اعضاء اقلیت‌های قومی در نهادهای مختلف جامعه و قرارداد اجتماعی با گروه حاکم است تا جایی که به محو وضعیت اقلیت قومی بیانجامد. همانندسازی ساختاری ممکن است در دو سطح ابتدایی (شخصی)، یعنی تعامل میان اعضاء گروه‌های قومی متفاوت به صورت روابط شخصی، و سطح ثانویه (رسمی)، یعنی برابری در دست‌یابی به قدرت و مزایای آن از طریق حضور در درون نهادهای عمده جامعه خصوصاً اقتصاد، سیاست و آموزش و پرورش صورت پذیرد. سطح اولیه مقدمه و پیش‌نیاز تحقق سطح ثانویه است. سطح اولیه توسط دولت تعیین نمی‌شود ولی سطح دوم مستلزم تدابیر حقوقی است (Marjer, 1998, p. 159).

¹- Assimilation

تکثرگرایی قومی

تکثرگرایی^۱ قومی نقطه مقابل همانندسازی بوده و فرض اساسی آن مبتنی بر حفظ یا تشدید تفاوت‌های گروه‌های قومی است. سیاست‌های تکثرگرایانه بر اساس اصل «حقوق جمعی و گروهی» استوار هستند. میزان نهادینه شدن حقوق گروهی (جدا و افزون بر حقوق فردی) احتمالاً بیانگر مهم‌ترین عامل تمیز دهنده سیاست‌های قومی است (Van den Berghe, 1981, p. 848). تکثرگرایی نیز در دو بعد فرهنگی و ساختاری مطرح است. تکثرگرایی فرهنگی بر صیانت نظام‌های فرهنگی متفاوت تاکید دارد. تکثرگرایی ساختاری ناظر بر مجزا و منفک بودن گروه‌های قومی از یکدیگر است. به طور کلی تکثرگرایی قومی به دنبال تفکیک مطلق گروه‌ها از یکدیگر نیست. در یک جامعه چندقومیتی میان گروه‌های قومی پیوندی هر چند ضعیف در درون یک نظام مشترک سیاسی-اقتصاد و یک ساختار سازمانی همگرا وجود دارد زیرا در غیر این صورت اساساً به جای یک جامعه چندقومیتی، چند جامعه مستقل وجود خواهد داشت. دو شکل اصلی تکثرگرایی قومی مساوات‌طلبانه و نابرابر در جوامع چندقومیتی مدرن امروزی وجود دارد که هر کدام مورد استفاده ایدئولوژی‌ها و سیاست‌های کاملاً متفاوت است (Marjer, 1998, p. 161).

الگوی دوم: تکثرگرایی مساوات‌طلبانه (حامی برابری)

تکثرگرایی مساوات‌طلبانه^۲ بر ایجاد تساوی بین گروه‌های مختلف با استقلال فرهنگی و ساختاری مستقل که در قدرت سیاسی و اقتصادی در حالتی تقریباً متوازن قرار می‌گیرند، دلالت می‌کند. به علاوه، انفکاک آن‌ها اساساً داوطلبانه و غیرتحمیلی است (Shibutani & Kwan, 1972, p. 51). بر اساس اصول تکثرگرایی مساوات‌طلبانه، گروه‌های قومی در چارچوب ضوابط یک نظام سیاسی-اقتصادی واحد، به صورت گروه‌های ذینفع سیاسی بر سر منافع اجتماعی با یکدیگر رقابت می‌کنند (Petersen, 1980, p. 13; Taft, 1963, p. 95; Williams, 1977, p. 20). لذا امکان بروز شکاف‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جدی بین آن‌ها کاهش می‌یابد. تفاوت‌های فرهنگی-ساختاری موجود بین این گروه‌ها توسط دولت صیانت می‌شود و ضوابط سازمانی در جهت تشویق و توزیع متناسب پاداش‌های اجتماعی براساس قومیت، تدارک دیده می‌شوند (Gorden, p. 1975). در حوزه مسئله اقتصادی نیز توزیع درآمد و مشاغل بین گروه‌های متفاوت به تناسب نقش و جایگاهشان در جمعیت ملی است (Wagley & Harris, 1958, p. 32). هر دو نوع سیاست همانندسازی و تکثرگرایانه مساوات‌طلبانه سیاست‌هایی هستند که آشکارا در

¹ - Pluralism

² - Equalitarian Pluralism

راستای کاهش سطح نزاع قومی و افزایش مساوات در زمینه توزیع منابع اجتماعی به کار گرفته می‌شوند (MacRae, 1974, p. 25; Lijphart, 1977, p. 12).

الگوی سوم: تکثرگرایی نابرابر

در تکثرگرایی نابرابر^۱، گروه‌ها تمایز ساختاری و فرهنگی خود را حفظ می‌کنند اما توازن قدرت در میان ایشان به میزان زیادی نامتناسب است. بعلاوه، تفکیک گروه‌ها و عدم مساوات در این گونه موارد معمولاً توسط دولت تجویز شده و «داوطلبانه نیست». تکثرگرایی نابرابر عمدتاً در جوامع تحت استعمار و رژیم‌های نژادپرست دنبال می‌شود، اما بعضی ویژگی‌های آن را به طور رقیق، می‌توان در جوامعی که همانندسازی و تکثرگرایی مساوات‌طلبانه را دنبال می‌کنند نیز مشاهده کرد (Marjer, 1998, p. 167). سیاست‌های تکثرگرایی نابرابر از طریق اجبار دولتی که ممکن است از سوی تمامی گروه‌ها مشروع شناخته نشود دنبال می‌شوند. در چنین جامعه‌ای، دولت عاملی در دست گروه قومی مسلط است و بخش عمده مردم نه شهروند بلکه رعایا هستند (Smith, 1986, p. 24). در این سیاست قومی، هدف حفظ یا گسترش نابرابری بین گروه‌ها، و اختصاص یافتن تمامی اقتدار سیاسی و سهم عمده‌ای از ثروت مادی به گروه مسلط است (Furnivall, 1948, p. 14; Wilson, 1973, p. 25). تکثرگرایی نابرابر به دو شکل استعمار داخلی و اخراج یا نابودسازی پیاده می‌شود (Marjer, 1998, p. 168). در استعمار داخلی، گروه مسلط قومی گروه قومی اقلیت را مقهور خود می‌سازد (Hechter, 1998, p. 15). بالاترین شکل تکثرگرایی نابرابر در اخراج یا نابودسازی گروه‌های اقلیت قومی مشاهده می‌شود (Lyman, 1974, p. 21). این گونه رفتارها توسط ایدئولوژی گروه مسلط، تحت عنوان فرودستی یا فساد گروه‌های رانده شده توجیه می‌شود (Hillberg, 1979, p. 27).

سوریه معاصر (۱۹۲۰-۲۰۱۸)

تاریخ سیاسی سوریه بعد از جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی تا به امروز را می‌توان به دو دوره استعمار و قیمومیت فرانسه از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۶ و دوره استقلال از ۱۹۴۶ تا کنون تقسیم نمود. با شکست آلمان در جنگ جهانی اول در ۱۹۱۸ امپراتوری عثمانی که متحد آلمان بود تجزیه شد (Almoalem, 1985, p. 15) ارتش عربی شریف حسین با حمایت انگلیس و فرانسه در ۱۹۱۸ با شکست عثمانی‌ها در شرق اردن و فتح دمشق به سلطه ۴۰۰ ساله عثمانی بر سوریه پایان داد و پادشاهی مستقلی به

^۱- Unequal Pluralism

رهبری ملک‌فیصل پسر بزرگش ایجاد کرد (Soltaninezhad et al., 2017, p.17). طبق قراردادهای «سایکس-پیکو»^۱ در ۱۹۱۶ و کنفرانس صلح «سن‌رمو» در ۱۹۲۰ سوریه و لبنان تحت قیمومیت فرانسه قرار گرفتند (Rodenson, 1977, p. 22). در ۱۹۲۰ فرانسه با اقدام نظامی فیصل را سرنگون کرده و دوره قیمومیت فرانسه بر سوریه آغاز شد. طی جنگ جهانی دوم با سقوط فرانسه در ۱۹۴۰ توسط آلمان، و تشدید مبارزات استقلال‌طلبانه مردم، موضع فرانسه تضعیف شد (Emami, 1977, p. 15). در ۱۹۴۳ طی انتخاباتی تحت نظارت فرانسه «شکری القوتلی» شخصیت سیاسی ملی‌گرا به ریاست دولت رسید (Seal, 1965, p. 5) در نهایت تحت فشار شورای امنیت سازمان ملل متحد با خروج نیروهای فرانسه و انگلیس از سوریه و لبنان در آوریل ۱۹۴۶ این دو کشور به استقلال کامل رسیدند (Drinik, 1989, p. 17).

استقلال سوریه در ۱۹۴۶ آغاز دوره‌ای از بی‌ثباتی برای این کشور بود. کشمکش‌های اقتصادی با لبنان، فشارهای همزمان دو جناح از دولت‌های عرب شامل عراق و اردن از یک سو و مصر و عربستان از سوی دیگر برای اتحاد سوریه با آنان، شکست اعراب در جنگ ۱۹۴۸ با اسرائیل، وابستگی مالی به فرانسه و مجموعه دیگری از عواملی از این دست زمینه شکل‌گیری سه کودتای پی‌در پی در یک سال توسط ارتش نوپای این کشور را فراهم ساخت (Almoalem, 1985, p. 20). سرهنگ حسنی‌الزعیم (کرد) در ۱۹۴۹ به مدت ۱۳۷ روز، سرهنگ محمدسامی‌الحنای (دروزی) در ۱۹۴۹ به مدت ۱۲۸ روز و سرهنگ ادیب‌الشیشکلی (کرد) در ۱۹۴۹ با کودتا به قدرت رسیدند (Seal, 1965, p. 9). کودتای چهارم دو سال بعد مجدداً توسط ادیب‌الشیشکلی در ۱۹۵۱ رخ داد که به دیکتاتوری کامل وی منجر شد. او با ارائه یک قانون اساسی جدید در ۱۹۵۳ خود را به مقام ریاست‌جمهوری رساند. در سال ۱۹۵۳ با شورش‌های گسترده در شهرهای حلب و دمشق شیشکلی سرنگون شده و به فرانسه گریخت (Barzin, 1986, p. 12). با سقوط وی قانون اساسی جدید لغو و قانون اساسی ۱۹۵۰ احیا شد (Mirali, 2012, p. 21). در اوت ۱۹۵۵ شکری القوتلی با حمایت مصر و عربستان مجدداً به ریاست‌جمهوری رسید (Rodenson, 1977, p. 25). به دنبال بحران کانال سوئز در ۱۹۵۶ و تحت تأثیر ایدئولوژی ناسیونالیسم عرب و محبوبیت ناصر به عنوان قهرمان اعراب در مبارزه با اسرائیل و امپریالیسم غرب، مسئله نزدیکی و پیمان نظامی با شوروی و طرح اتحاد با مصر توسط گروه‌های سیاسی مطرح شد. در اول فوریه ۱۹۵۸ جمهوری عربی متحده به ریاست ناصر و پایتختی قاهره تشکیل شد (Soltaninezhad et al., 2017, p. 23).

^۱- Sykes - Picot Agreement

یک جانبه‌گرایی و انحصارطلبی مصر، ناهماهنگی نهادهای اجتماعی و اقتصادی دو کشور، تحقیر نظامیان و سیاسیون و مردم سوریه و رفتاری شبیه اشغالگران توسط مصری‌ها، آتش نارضایتی و خشم مردم و نظامیان و سیاسیون را شعله‌ور ساخت و در ۲۸ سپتامبر ۱۹۶۱ شورش نظامی-مردمی، جمهوری عربی متحده را پس از سه سال سرنگون ساخت. با اخراج مصریان از سوریه، سرهنگ عبدالکریم النحلای که مورد تأیید اردن و عربستان بود به قدرت رسیده و جمهوری عربی سوریه تأسیس شد (Mirali, 2012, p. 27).

در هشتم مارس ۱۹۶۳ طی کودتایی توسط حزب بعث، شورایی موسوم به فرماندهی انقلاب به ریاست ژنرال امین الحافظ قدرت را در دست گرفت و یک دولت جدید با گرایش افراطی بعثی تشکیل شد (Fontaine, 1983, p. 13). پس از سرکوبی کامل مخالفان، دودستگی در داخل حزب بعث بین دو جناح سنتی محافظه کار و جناح تندروی چپ‌گرا به رهبری نظامیان منجر به کودتای بعثی دیگری در ۲۳ فوریه ۱۹۶۶ گردید که یک شورای نظامی سه نفره مارکسیست به ریاست ژنرال صلاح‌الدین روی کار آمد و میشل عفلق، ژنرال امین الحافظ و صلاح‌الدین بیطار نخست وزیر بازداشت شدند (Barzin, 1986, p. 16). بعد از شکست سوریه در جنگ ۱۹۶۷ با اسرائیل و سرکوب فلسطینیان توسط دولت اردن در سپتامبر ۱۹۷۰ (واقعه سپتامبرسیاه)، شکاف و اختلاف در حزب بعث تشدید شد که منجر به کودتای دیگری در ۱۹۷۰ توسط جناح ملی‌گرا به رهبری وزیر دفاع قدرتمند سوریه ژنرال حافظ‌اسد گردید (Bureau of Political and International Studies, 2013, p. 18). حافظ‌اسد از ۱۹۷۰ تا زمان مرگش در سال ۲۰۰۰ رهبری مطلق حزب، ارتش و دولت را در دست داشت و علویان را در رأس قدرت قرار داده و با تغییر قانون اساسی رئیس‌جمهور مادام‌العمر سوریه شد. وی تمامی مخالفان را سرکوب و روابط خارجی و اقتصاد را توسعه داد. او به حمایت از چریک‌های فلسطینی ادامه داده و هیچگاه با اسرائیل سازش نکرد (Sardarnia & Kiani, 2016, p. 128). پس از حافظ‌اسد، پسر وی بشاراسد با حمایت محافظان کهنه کار وفادار به نظام حافظ‌اسد و تغییر در قانون اساسی در سال ۲۰۰۰ با یک همه‌پرسی و نه انتخابات به ریاست‌جمهوری رسید و تا کنون بر سر قدرت مانده است. بشاراسد نیز همان سیاست‌های پدر را ادامه داد. حکومت ۴۸ ساله خاندان اسد و علویان در قالب حزب بعث، طولانی‌ترین حکومت در تاریخ سوریه از فروپاشی عثمانی در ۱۹۱۸ تا کنون بوده است (Niakoui & Sotoudeh, 2015, p. 14).

سیاست‌های قومی‌مذهبی حکومت‌های سوریه در قبال گروه‌های قومی‌مذهبی

در دوره قیومت، فرانسه به‌طور عامدانه از آموزش مردم برای اداره امور کشور خودداری می‌کرد و تقسیم مکرر سوریه مانع از آن بود که طبقه شایسته‌ای از مدیران برای اقدام مشترک تربیت شوند (Yeldiz,

مدت‌ها پس از پایان دوره قیمومت، سوریه مستقل کشوری بود محروم از نهادهای خودگردان و وحدت منطقه‌ای. طبق سیاست امپریالیستی فرانسه لازم نبود که سوری‌ها به دولت ملی وفادار باشند. به‌رغم احساسات پان‌عربیستی، وفاداری محلی و منطقه‌ای بسیار قوی بود. با وجود استقلال کشور در سال ۱۹۴۶، سوریه هنوز یک کشور ملی نبود و رهبری سیاسی کارآمدی نداشت (Tijel, 2016, p. 14).

اعراب سنی

۹۰ درصد جمعیت سوریه عرب (Farrokh, 1969, p. 17)، و ۷۴ درصد جمعیت سنی مذهب هستند. بر این اساس قریب به ۶۷ درصد جمعیت سوریه را اعراب سنی به عنوان بدنه اصلی ناسیونالیسم عرب تشکیل می‌دادند. اعراب سنی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین گروه قومی‌مذهبی سوریه بوده و حکومت‌های سوریه عمدتاً از میان همین گروه به قدرت رسیده‌اند (Ayorloo, 2011, p. 63).

اعراب سنی در دوره قیمومیت فرانسه

تقسیم مصنوعی سوریه به مناطق قومی و مذهبی، تبلیغات تجزیه طلبانه با هدف تشدید و بزرگنمایی تفاوت‌های جغرافیایی، مذهبی و اجتماعی، تشویق هویت‌خواهی اقلیت‌ها، نتیجه سیاست کلاسیک استعماری «تفرقه بینداز و حکومت کن» فرانسه بود که تأثیر منفی آن بر جامعه سوریه مدت‌ها پس از پایان قیمومت فرانسه ادامه داشت (Tijel, 2016, p. 28). تعمیق و تشویق تفاوت‌های اجتماعی برای تقویت تجزیه‌طلبی و اعطای خودمختاری به مناطق سکونت جمعی اقلیت‌های قومی‌مذهبی با هدف جلوگیری از اتحاد آن‌ها با اکثریت عرب سنی برای استقلال سوریه، سیاست راهبردی فرانسه بود که نفوذ جنبش ملی‌گرای عرب را محدود ساخته و از مناطق سکونت جمعی اقلیت‌ها و اطراف شهرهای دمشق، حلب، حماه و حمص دور نگه می‌داشت (Antouan & Quataert, 1991, p. 15). از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی‌مذهبی فرانسه در قبال اکثریت اعراب سنی سوریه را می‌توان مبتنی بر الگوی تکثرگرایی نابرابر توجیه نمود زیرا شرط اصلی تکثرگرایی مساوات‌طلبانه، رسمیت دادن به یک دولت - ملت یا جامعه ملی در یک کشور و پذیرش رسمی قومیت‌ها در چارچوب آن است (Petersen, 1980, p. 11; Williams, 1977, p. 101; Taft, 1963, p. 14)، که سیاست فرانسه کاملاً در جهت عکس آن حرکت می‌کرد (Emami, 1997, p. 16).

اعراب سنی در دوره استقلال

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی‌مذهبی حکومت‌های سوریه در دوران استقلال اعم از بعثی و غیربعثی در قبال اکثریت اعراب سنی را می‌توان بر اساس الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری با هدف یکپارچه‌سازی جامعه حول ناسیونالیسم عربی توجیه نمود. همانندسازی فرهنگی از طریق

جایگزینی ایدئولوژی سیاسی ناسیونالیسم سکولار به جای مذهب، و همانندسازی ساختاری نیز از طریق جایگزینی ساختار جدید احزاب سیاسی به جای ساختارهای سنتی عشیره‌ای و مذهبی اعمال می‌شد. کودتاهای پیاپی و دولت‌های کوتاه مدت حاکی از تشتت بیش از حد در جامعه اکثریت عرب سنی بود. این نزاع‌ها بر سر قدرت که بین اعراب سنی اتفاق افتاد ربطی به اقلیت‌های قومی مذهبی نداشت بلکه مسأله جنگ قدرت داخلی در درون جامعه عرب سنی بود (Emami, 1997, p. 22). این واقعیت مهم حاکی از این بود که بزرگترین تهدیدی برای جامعه اکثریت عرب سنی، خود این اکثریت و اختلافات ریشه دار درون آن بود و نه اقلیت‌های قومی-مذهبی. حذف اولیه اعراب متعصب سنی در این مرحله آغاز شد و اولین گروه ناراضیان و مخالفان حکومت از همین گروه به وجود آمد. حوادث بعدی نشان داد که شدیدترین و خونین‌ترین مخالفت‌ها و مبارزات را همین گروه عرب سنی که به ظاهر می‌بایست بدنه اصلی ملت عربی سوریه جدید را تشکیل دهند علیه حکومت‌های دوره استقلال داشته‌اند (Taghavi Sangdehi & Vahidfar, 2015, p. 75).

علویان

علویان از نظر مذهبی با حدود ۱۳ درصد از جمعیت کشور، بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی سوریه محسوب می‌شوند (Ajourloo, 2011, p. 67).

علویان در دوره قیمومیت فرانسه

علوی‌ها و دروزی‌ها در مناطق جغرافیایی خاصی متمرکز شده بودند و وحدت سیاسی داشتند. فرانسه از خودمختاری آن‌ها برای جلوگیری از وحدت و استقلال سوریه حمایت می‌کرد. از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی - مذهبی فرانسه در قبال علویان، مبتنی بر الگوی تکثرگرایی و برخلاف مورد اعراب سنی، در جهت تقویت اقلیت علوی بوده است. تشخیص نوع تکثرگرایی از نظر مساوات‌طلبانه یا نابرابر بودن دشوار است؛ علویان که به لحاظ قومی عرب و بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی در دل جامعه سنی مذهب سوریه بودند برای فرانسویان اهمیت استراتژیکی داشتند (Alkan, 2013, p. 17; Barzin, 1986, p. 29). در اینجا تکثر طلبی با تأکید بر اختلاف مذهبی شکل می‌گرفت. شیعیان اثنی عشری و اسماعیلیه نیز علی‌رغم اختلافات مذهبی با یکدیگر و با علویان، به دلیل احساس عدم امنیت در قبال جامعه سنی، در کنار اقلیت بزرگ علویان حرکت کرده و مشمول سیاست‌های تکثر طلبانه فرانسه قرار داشتند (Broumand, 2012, p. 19). فلسفه و ماهیت تکثرگرایی برابری طلب مبتنی بر کاهش تفاوت‌های قومی در دل یک جامعه ملی است. تکثرگرایی برابری طلب زمانی تحقق می‌یابد که با هدف احقاق واقعی حقوق اقلیت‌ها صورت گیرد (Petersen, 1980, p. 28; Taft, 1963, p. 127; Williams, 1977, p. 35). اما

رویکرد اصلی و هدف دولت قیم فرانسوی استفاده ابزاری از تفاوت‌ها و شکاف‌ها در جهت سیاست‌های استعماری‌اش به شکل تقویت علویان همزمان با تضعیف اعراب سنی صورت می‌گرفت. لذا این دو سیاست تکثرگرایی در مورد دو گروه قومی‌مذهبی در دو جهت مخالف ولی در راستای منافع فرانسه دنبال می‌شد، و نه به منظور وحدت و یکپارچگی سوریه (Broumand A'lam, 2012, p. 28). سیاست تکثرگرایی فرانسه در قبال علویان را نمی‌توان ماهیتاً تکثرگرایی برابری طلب دانست، بلکه در ظاهر برابری طلب و در باطن نابرابر بوده است. نتیجه این سیاست فرانسه دامن زدن و تداوم اختلاف عمیق و ریشه‌دار شیعه و سنی بود که در دوره عثمانی موجبات نزاع‌های خونین شده بود، به گونه‌ای که اثر این سیاست‌ها در بروز بحران‌های بعدی دوران استقلال تا به امروز ادامه داشته است. اما از سوی دیگر، در پرتو سیاست تکثرگرایی دولت قیم فرانسوی، علویان این تجربه حیاتی و ارزشمند را کسب کردند که می‌تواند در پرتو انسجام داخلی و هوشمندی و احتیاط در رویه‌ها و رفتارها، جایگاه خود را در نظام اجتماعی و سیاسی سوریه تثبیت نمایند (Alkan, 2013, p. 23).

علویان در دوره استقلال

بر اساس چارچوب نظری مارجر، سیاست حکومت‌های سوریه در قبال اقلیت علوی، در دوران استقلال، مبتنی بر الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری بر مبنای ناسیونالیسم عربی بوده است. با توجه به عرب بودن این اقلیت مذهبی بزرگ، هم آنان و هم حکومت‌ها به طور ضمنی به درک مشترکی مبنی بر همزیستی و همکاری رسیدند (Movafeghian et al., 2012, p. 13). دولت‌ها بر اساس دکترین سیاسی خود می‌دانستند از تحریک حساسیت‌های مذهبی علیه ناسیونالیسم عربی باید پرهیزند و به همان شدت که بر تشدید و تغلیظ قومیت‌گرایی عربی تأکید می‌کردند، سیاست‌های تضعیف و ترقیق تعصبات مذهبی را در قالب سکولاریسم، محور سیاست‌های مذهبی خود قرار دادند. در مقابل، علویان و به تبع آنان شیعیان و اسماعیلیه نیز که تجربه مثبتی در سیاست همکاری با دولت قیم فرانسوی برای رسیدن به خواسته‌های‌شان داشتند و از طرفی هم نگرانی‌های‌شان بابت تعصبات سنی حکومت برطرف شده بود، سیاست‌های همانندسازی بر پایه ناسیونالیسم عربی را فرصتی ایده‌آل برای نفوذ و تثبیت خود در نظام جدید سوریه یافتند. آن‌ها ضمن حفظ و استتار هویت مذهبی خود در پوسته عربیت، به طور کامل با سیاست همانندسازی حکومت تطبیق یافتند ولی در آن حل و هضم نشدند. بلکه از حداکثر ظرفیت‌های ناسیونالیسم عربی و ساختارهای اصلی آن یعنی حزب بعث و ارتش به شکلی هوشمندانه و فرصت‌طلبانه استفاده کرده و به اعماق بدنه و سپس رأس نظام نفوذ کردند (Broumand A'lam, 2012, p. 48).

علویان در ظاهر جذب همانندسازی فرهنگی شدند اما تمرکز آنان بر همانندسازی ساختاری و استفاده از ظرفیت‌های آن بود. یعنی در پوشش تسلیم و انقیاد به همانندسازی فرهنگی توانستند استراتژی خود را در بستر همانندسازی ساختاری به اجرا درآورند. تجارب آنان از دوره استعمار برای این حرکت بسیار مفید و مؤثر واقع شد (Baghaei, 2012, p. 92). تحولات بعدی سوریه از ابتدای دهه ۶۰ یعنی کمتر از دو دهه از شروع استقلال، با روی کار آمدن علویان یعنی نشان داد که برآیند سیاست‌های همانندسازی دولت‌های سوریه و حزب بعث، بیشتر از آنکه در جهت اهداف تئورسین‌های آن مبنی بر تحقق ناسیونالیسم عربی عمل کند، ظرفیت‌هایی را ایجاد کرد که در جهت منافع یک اقلیت مذهبی خاص یعنی علویان قرار گرفت و بدین طریق علویان هم ساختار و ایدئولوژی ناسیونالیستی - سوسیالیستی - سکولار حزب بعث و هم حکومت و هم ارتش را مصادره کرده و اکثریت عرب سنی و سایر مخالفان را کنار زدند و تا بدانجا قدرت یافتند که بنیان‌گذار، ایدئولوگ و پدر معنوی حزب بعث یعنی میشل عفلق را تبعید نمودند (Movafeghian et al., 2012, p. 29).

اما نتیجه سیاست همانندسازی حکومت‌ها در قبال علویان، در عین حال که منجر به قدرت یافتن آنان شد، باعث ایجاد و انباشت نارضایتی در جامعه اکثریت اعراب سنی گردید. تسلط انحصاری علویان بر کل نظام سوریه و روش دیکتاتوری حزبی آنان هیچ‌گونه ظرفیتی را برای مبارزه سیاسی و اجتماعی اعراب سنی به غیر از بازگشت به تعصبات مذهبی باقی نگذاشت که در قالب تشکیلات مذهبی اخوان المسلمین شکل گرفت. اخوان المسلمین از زمان استقلال همواره در حال مبارزه با سیاست‌های سکولاریستی حکومت‌ها بود؛ اما این بار مبارزه‌اش رنگ و بوی جنگ مذهبی علوی و سنی به خود گرفت و ایدئولوژی مذهبی - سیاسی آن روز به روز به سمت افراطی‌تر شدن پیش رفت. دولت بعثی - علوی حافظ‌اسد که ریشه‌های مخالفت‌های سیاسی، حزبی، مدنی و کودتاها را خشکانده بود با خیال راحت به سرکوب و کشتار اخوان المسلمین پرداخت. هدف حکومت از شدت عمل، در کوتاه‌مدت نابودسازی یکباره توان مخالفت سازمان‌یافته، حول تسنن سیاسی بود که به عنوان دشمن اصلی و استراتژیک آن به شمار می‌رفت. هدف دراز مدت آن هم ایجاد رعب و وحشتی عمیق در دل جامعه و رهبران مذهبی و سیاسی اهل تسنن بود که دیگر به فکر چنین مبارزاتی نیفتند. هر چند که تحولات بعد از مرگ حافظ‌اسد خلاف این را نشان داد، ولی تا زمان مرگ وی عملاً صحنه سیاسی از مبارزات جدی اعراب سنی خالی بود (Taghavi Sangdehi & Vahidfar, 2015, p. 86).

حافظ اسد به عنوان نماد، ایدئولوگ و رهبر دولت بعثی - علوی، سیاست همانندسازی فرهنگی و ساختاری نسبت به سایر اقلیت‌های قومی و مذهبی را با احتیاط و با جلوگیری از نفوذ اقلیت‌های مخالف به درون حکومت و ارتش که پایه اصلی قدرت‌اش بود ادامه داد (Barzin, 1986, p. 23; Tiejel, 2016, p. 38; Yeldiz, 2011, p. 13). دروزی‌ها و اسماعیلیان که در گذشته متحد اصلی علویان در مقابل اکثریت سنی بودند، در این زمان به عنوان رقیب محسوب شده و علویان در عین حفظ روابط مسالمت‌آمیز، آنان را عملاً از صحنه قدرت خارج ساختند (Niakoui & Sotoudeh, 2015, p. 19). اما در مورد مسیحیان و اقلیت‌های قومی آنان نظیر ارمنیان و آشوری‌ها، سیاست همانندسازی فرهنگی در قالب ایدئولوژی بعث و همانندسازی ساختاری در قالب حزب بعث و با فیلتر حزب به درون ساختارهای اقتصادی و اجتماعی و اداری دنبال شد. علویان به خوبی می‌دانستند که در مقابل واکنش‌های احتمالی اکثریت سنی، به حمایت و پشتیبانی این اقلیت‌ها نیاز خواهند داشت (Masoudnia et al., 2014, p. 151). برآیند و نتیجه اعمال سیاست‌های همانندسازی فرهنگی و ساختاری حکومت‌های سوریه در دوره استقلال در نهایت منجر به تشدید شکاف‌های قومی و مذهبی در جامعه سوریه گردید و نتایجی مشابه سیاست تکثرگرایی نابرابر دولت قیم فرانسوی در قبال اقلیت علوی در مقابل اکثریت سنی به بار آمد (Ahmadi Arkami et al. 2017, p. 18).

مسیحیان (عرب، آشوری، ارمنی)

اقلیت‌های مذهبی و قومی ارمنی، کرد، یهودی و مسیحیان شرقی در سوریه گروه‌های متفرقی بودند (Emami, 1997, p. 90). مسیحیان با ۱۰ درصد جمعیت سوریه دومین گروه مذهبی در سوریه بعد از مسلمانان، و دومین اقلیت قومی مذهبی بزرگ بعد از علویان می‌باشند (Ajrloo, 2011, p. 74).

مسیحیان در دوره قیمومیت فرانسه

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی - مذهبی دولت قیم فرانسوی در قبال اقلیت مذهبی مسیحی که حداقل از سه قومیت ارمنی، آشوری و عرب تشکیل می‌شد، بر اساس الگوی تکثرگرایی مساوات‌طلبانه با هدف تقویت حداکثری آنان قابل توجیه و تحلیل می‌باشد. مسیحیان از دو جنبه برای فرانسویان اهمیت استراتژیک داشتند، اول این که به لحاظ تاریخی نزدیک‌ترین قوم از نظر مذهبی و فرهنگی به فرانسویان و تنها قومی بودند که فرانسویان در مورد آنان احساس قیمومیت و حمایت واقعی داشتند. دوم اینکه مسیحیان با حدود ۱۰ درصد جمعیت سوریه، بزرگ‌ترین اقلیت مذهبی بعد از علویان محسوب می‌شدند که می‌توانستند در اتحاد با علویان و کردها بلوک قدرتمندی را علیه ناسیونالیسم عربی - سنی تشکیل دهند (Tijel, 2016, p. 22). اما مسیحیان به دلیل نداشتن ساختار اجتماعی و سیاسی منسجم و

پراکندگی جغرافیایی در مناطق شهری و روستایی، برخلاف علویان، دروزی‌ها و کردها که در دوران دولت قیام فرانسوی از خودمختاری در سرزمین‌های مشخصی برخوردار شدند، از چنین موقعیتی برخوردار نبودند (Yeldiz, 2011, p. 18). هر سه قومیت مسیحی عرب، آشوری و ارمنی سابقه‌ای طولانی از ظلم و ستم حکومت سنی عثمانی در حافظه تاریخی خود داشتند. به ویژه دلیل اصلی مهاجرت ارمنه به سرزمین سوریه نسل کشی‌های آنان توسط عثمانی بود، لذا همواره از تشکیل یک بلوک اسلامی سنی مذهب واهمه داشته و از همین رو از سیاست‌های تکثرگرایی دولت قیام فرانسوی به شدت استقبال نمودند (Abrahamian, 1998, p. 15; Aktar, 2007, p. 240). اقلیت‌های ارمنی و آشوری نه تنها هیچ‌گونه انگیزه و تمایلی برای مبارزه ضداستعماری بر علیه فرانسویان نداشتند بلکه آنان را حامی خود می‌دانستند (Drinik, 1989, p. 24). برخی مسیحیان عرب در ابتدا تحت تأثیر جاذبه‌های روشنفکری قرن نوزدهم و ناسیونالیسم عربی که روشنفکران مسیحی چون نجیب عازوری و شبلی شمیم از پایه‌گذاران آن بودند گرایش ضداستعماری داشتند. ولی شواهد نشان می‌دهد که در انتخاب بین یک دولت ناسیونالیستی سنی و دولت قیام فرانسوی استعماری، جانب دولت قیام فرانسوی را می‌گرفته‌اند، لذا سازگاری با حکومت و سایر اقلیت‌های مخالف تسنن برای آنان حاشیه امنی ایجاد می‌نمود. این اقلیت همواره مورد توجه حکومت‌ها چه در دوره استعمار و چه در دوره استقلال بوده و متقابلاً هم به حکومت‌ها گرایش داشته‌اند (Enayat, 1984, p. 11). اولویت نخست مطالبات قومیتی ارمنه و آشوریان، تأمین امنیت اجتماعی از سوی حکومت بود، لذا گرایش‌ها و ادعاهای استقلال طلبانه‌ای از سوی آنان متوجه دولت قیام فرانسوی نبود. نتیجه سیاست تکثرگرایی دولت قیام فرانسوی در مورد مسیحیان اگر چه موجب جدا نگه داشتن این اقلیت از هسته مرکزی ناسیونالیسم عرب سنی شد، اما تجربه این اقلیت مذهبی از این‌گونه همکاری با حکومت، در دوران استقلال به کار آنان آمد و به یک دکترین سیاسی محکم در جامعه مسیحی سوریه تبدیل شد که دارای دو رکن اساسی بود؛ اول اینکه تا زمانی که حکومت‌های سوریه فارغ از تعصبات مذهبی اسلامی هستند با آنان دوست بوده و هیچ دلیلی برای مبارزه با حکومت وجود ندارد، بلکه می‌بایست در ساختارهای سیاسی آن حضور داشت. دوم اینکه همواره در جست‌وجوی یک ائتلاف استراتژیک ضمنی با سایر اقلیت‌ها در برابر حاکمیت اعراب متعصب سنی باشند (Tijel, 2016, p. 20). اگر اقلیت‌هایی نظیر علویان و دروزی‌ها فقط از ناحیه تعصبات مذهبی اعراب سنی تهدید می‌شدند، اقلیت‌های ارمنی و آشوری از هر دو ناحیه مذهبی و قومیتی تهدید می‌شدند (Soltaninezhad, 2017, p. 24).

مسیحیان در دوره استقلال

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست‌های قومی - مذهبی حکومت‌های سوریه در قبال اقلیت مسیحی و قومیت‌های درونی آن در دوران استقلال بر مبنای الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری قابل توجیه و تفسیر است. گرایش حکومت‌های دوران استقلال به سکولاریسم زمینه مساعدی را در پذیرش سیاست همانندسازی حکومت توسط مسیحیان فراهم آورد. این حکومت‌ها هم نسبت به اقلیت مسیحی حساسیتی نداشته و آنان را در همانندسازی ساختاری خود به راحتی می‌پذیرفتند. مسیحیان از این فرصت در جهت کسب هر چه بیشتر حقوق فرهنگی، اجتماعی و مدنی و امتیازات خاص و حضور در ساختار احزاب عربی و ارتش و ادارات حداکثر استفاده را بردند (Niakoui & Sotoudeh, 2015, p. 25). اساساً مسیحیان به دنبال استقلال یا خودمختاری سرزمینی در سوریه نبودند زیرا ددرسرها و عواقب آن را بیشتر از منافع‌اش می‌دانستند و لذا تبعیت و همکاری با حکومت و کسب امتیاز از این طریق را استراتژی خود قرار دادند. از سوی دیگر، میشل عفلق بزرگ‌ترین تئوری پرداز ناسیونالیسم جدید و ایدئولوگ حزب بعث حتی پس از تبعید، مورد احترام بعثیان قرار داشت، و این امر یک امتیاز برای جامعه مسیحیت بود که نگاه مثبت حکومت بعثی‌ها را به این اقلیت تقویت می‌نمود (Masoudnia et al. 2014, p. 163). پیوندهای مسیحیان با حکومت به لحاظ فرهنگی و ساختاری چنان عمیق و مستحکم شد که حتی پس از تبعید میشل عفلق، همچنان به صورت قومیتی وفادار به حکومت باقی ماندند. از سوی دیگر حکومت خاندان اسد نیز از این اقلیت قومی‌مذهبی در کنار اقلیت‌های علوی و دروزی در جهت مهار قدرت اعراب سنی به خوبی استفاده نموده است (Soltaninezhad, 2017, p. 27).

کردها

کردها، ۹ درصد جمعیت سوریه را تشکیل داده و دومین قومیت بزرگ بعد از اعراب در سوریه هستند که از نظر مذهبی اهل تسنن می‌باشند (Ayorloo, 2011, p. 76).

کردها در دوره قیمومیت فرانسه

از منظر چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی مذهبی دولت قیم (فرانسه) در قبال کردها را می‌توان بر مبنای الگوی تکثرگرایی نابرابر توجیه و تفسیر نمود. برای فرانسه کردها به عنوان یک قومیت نژادی که اعراب و ترک‌ها حساسیت بسیار زیادی نسبت به آن‌ها داشتند و به لحاظ جغرافیایی در مرزهای چهار کشور از جمله دو کشور رقیب سوریه یعنی عراق (تحت سلطه انگلیس) و ترکیه پراکنده بودند از اهمیت استراتژیکی زیادی برخوردار بودند. سیاست‌های قومی‌مذهبی فرانسه در مورد علویان، دروزیان و مسیحیان صرفاً با هدف اختلاف افکنی و جلوگیری از استقلال سوریه برپایه ناسیونالیسم عربی - سنی، جهت‌گیری

شده بود، اما سیاست تکثرگرایی فرانسه در مورد کردها به گونه‌ای اعمال می‌شد که کارکردی سه‌وجهی هم علیه ناسیونالیسم عربی- سنی در سوریه و هم علیه ترکیه و عراق (تحت قیمومت انگلیس) داشته باشد. اهمیت این مسئله وقتی تشدید می‌شد که سیاست قومی‌مذهبی انگلیس در همان دوران درست عکس سیاست‌های فرانسه و در جهت تقویت ناسیونالیسم عربی در عراق بود که به تشدید ناسیونالیسم عربی در سوریه کمک می‌کرد و کردها نیز تحت فشار شدید حکومت‌های ناسیونالیست عراق و ترکیه قرار داشتند. لذا سیاست قومی‌مذهبی فرانسه در مورد کردها از ویژگی و پیچیدگی بیشتری نسبت به سایر اقلیت‌ها برخوردار بود (Yeldiz, 2011, p. 21). سیاست قومی‌مذهبی فرانسه در قبال کردها مبتنی بر تکثرگرایی نابرابر ولی در جهت حمایت و تقویت سیاسی و اجتماعی هرچه بیشتر کردها، تا مرحله اعطای خودمختاری کامل بود. فرانسه همچنین به جذب آنان در ارتش فرانسه و تربیت افسران پرداخت تا جایی که سرهنگ حسنی زعیم و سرهنگ ادیب شیشکلی که در دوره استقلال با کودتا به قدرت رسیدند در ارتش فرانسه خدمت و رشد کرده بودند. از سوی دیگر به شکلی غیررسمی و پنهانی پشتیبانی‌های سازمان‌یافته‌ای در جهت احیای زبان و فرهنگ کردی به عمل آوردند که به نوبه خود در ایجاد و تقویت هویت قومی مستقل کردها، که برخلاف اعراب از سابقه روشنفکری قرن نوزدهمی بی‌بهره بودند، بسیار مؤثر بود. با توجه به سنی بودن کردها تمرکز سیاست تکثرگرایی فرانسه در جهت اصالت و رجحان دادن به هویت قومی نسبت به هویت مذهبی کردها بود. به عبارتی در بین هویت دوگانه قومی و مذهبی کردها نیز شکاف و فاصله به نفع قومیت ایجاد می‌نمود (Tijel, 2016, p. 27).

فشارهای دولت‌های عراق و ترکیه بر کردهای سرزمین خود، موجب تقویت ناسیونالیسم کردی و تشکیل احزاب سیاسی نیرومند توسط نخبگان و روشنفکران کرد و سازماندهی اجتماعی و سیاسی و نظامی کردها در این کشورها گردید. فرانسه می‌خواست از این ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی در جهت تقویت کردهای سوریه هم در برابر استقلال عربی سوریه، و هم در تقویت پشت جبهه کردهای عراق و ترکیه علیه حکومت‌های‌شان استفاده کند. در عین حال به هیچ‌وجه مایل نبود که کردهای سوریه جذب تشکیلات سیاسی کردهای این کشورها شوند. زیرا ناسیونالیسم کردی که می‌توانست کردهای این چهار کشور را با هم متحد کند، برای فرانسه شمشیر دولبه‌ای بود که به همان اندازه که برای انگلیس و ترکیه خطرناک بود می‌توانست فرانسه را نیز تهدید کند. حرکت در چنین مرزهای باریکی از ملاحظات سیاسی، سیاست- گذاری قومی- مذهبی فرانسه در قبال کردها را دچار نوعی تناقض و بسیار غامض و پیچیده می‌نمود. در نهایت سیاست تکثرگرایی فرانسه اثر خود را در احیا و تقویت هویت قومی، فرهنگی، زبانی و اجتماعی

کردهای سوریه بر جای گذاشت، و به تشدید و تعمیق شکاف‌های قومیتی بین اعراب سنی و کردهای سنی علی‌رغم مذهب مشترک‌شان انجامید. از آن پس کردهای سوریه به عنوان جامعه‌ای متمایز از نظر قومی و فرهنگی از سایر اقوام سوریه و همچنین منفک از جامعه کردهای کشورهای همجوار موجودیت و موضوعیت پیدا کردند و به اقلیتی رقیب برای اعراب سنی (که تا پیش از این با آن‌ها تخصم فرهنگی و قومی نداشته و حتی علیه عثمانی با یکدیگر همکاری‌هایی هم داشتند) تبدیل شدند. سیاست تکثرگرایی فرانسه بیشترین خسارت را به سرنوشت و آینده کردهای سوریه وارد نمود. در دوران استقلال که ناسیونالیسم عربی به قدرت رسید، کردها تاوان این سیاست و حمایت‌های آشکار و پنهان فرانسه را به سنگین‌ترین شکل پرداختند (Emami, 1997, pp. 92-93).

کردها در دوره استقلال

می‌توان گفت که سیاست‌های قومی مذهبی حکومت‌های سوریه در دوران استقلال در قبال کردها، با الگوی همانندسازی فرهنگی شروع و به تکثرگرایی نابرابر به شدیدترین اشکال آن یعنی استعمار داخلی و سپس اخراج و نابودسازی ختم گردید. این پدیده استثنایی فقط در مورد کردها به وقوع پیوست. همانندسازی فرهنگی مقدمه همانندسازی ساختاری آنان بود. دستاورد پذیرش همانندسازی فرهنگی کسب حقوق و هویت شهروندی و مجوز ورود به ساختار اجتماعی - سیاسی جدید بود. همانندسازی کردها در قالب سیاست تعریب (عرب‌سازی قومی که عرب نیست) به صورت ممنوعیت استفاده از زبان کردی و اسامی کردی، منع برگزاری مراسم فرهنگی کردی، سنت‌ها، تحصیل، موسیقی، چاپ و انتشارات، حقوق مدنی، حقوق سیاسی، تابعیت، اشتغال و محرومیت اقتصادی، تصرف و مصادره زمین‌های کشاورزی و مسکونی، جابجایی اجباری و نظائر آن با روش‌های توأم با زور و خشونت اعمال می‌شد و موجب سلب حقوق اولیه انسانی کردها می‌گردید (Yeldiz, 2011, p. 24). مطابق چارچوب نظری مارجر، سیاست تعریب به هیچ وجه با تکثرگرایی برابری طلب سازگار نیست. البته در مقاطعی کوتاه که فضای سیاسی و اجتماعی سوریه قدری باز می‌شد، کردها آزادی عمل نسبی یافته تا مرحله راه یابی به پارلمان هم پیش می‌رفتند و یا اینکه به مرتبه عالی‌ترین مرجع مذهب تسنن مورد قبول اعراب سنی هم رسیدند ولی همه اینها در سایه وابستگی به حکومت و در مقطعی محدود اتفاق افتاد (Emami, 1997, p. 103).

کردها در هیچ کدام از ساختارهای حزبی و ارتش جایگاهی نداشتند و درهای همه این ساختارها به روی آنان بسته بود. حتی کردهای موجود از قبل در ساختارهای نظامی و اداری نیز پاکسازی شدند. کردها از دوران قیمومت در نتیجه سیاست‌های تکثرطلبانه افراطی فرانسوی‌ها در تقویت آن‌ها، زیر ذره بین بدگمانی و سوءظن ناسیونالیست‌های عرب قرار داشتند و به عنوان اقلیت رقیب یا بیگانه‌ای که همواره

تحت هدایت کشورها و قدرت‌های دیگر خصوصاً همسایگان رقیب هستند، قلمداد می‌شدند. کردها در نتیجه سیاست‌های همانندسازی انگلیس در عراق و سیاست‌های تکثرگرایی فرانسوی در سوریه به دشمنان احتمالی حکومت‌های مرکزی ناسیونالیستی عربی- سنی بدل شده بودند. در این دوران یک مدل سه وجهی از بدگمانی و دشمنی شامل دشمنی عراق و سوریه و دشمنی عراق با کردهایش و دشمنی سوریه با کردهایش به وجود آمد. کردها به دلیل پیوستگی قومیتی و جغرافیایی‌شان با کردهای سه کشور دیگر، برخلاف سایر گروه‌های قومی مذهبی سوریه، صرفاً یک اقلیت داخلی محسوب نمی‌شدند. این پیوستگی با سایر کردها، وضعیت کردها در دوران استقلال را دچار همان پیچیدگی و ابهام و تناقض زمان استعمار فرانسه می‌کرد. زیرا رقابت سوریه با ترکیه و عراق و خصومت حکومت‌های این کشورها با کردها همواره عوامل تعیین کننده در سیاست‌های قومی مذهبی حکومت‌های دوران استقلال در قبال کردهای سوریه بوده است (Tijel, 2016, p. 33).

کردها از امتیاز عرب بودن که سایر اقلیت‌ها نظیر علوی‌ها و دروزی‌ها از کریدور آن به ساختار قدرت سیاسی و نظامی راه یافته بودند، برخوردار نبودند که حداقل در سایه هویت عربی به حداقل حقوق شهروندی در سوریه دست پیدا کنند. این مسئله کردها را به صورت بزرگترین اقلیت قومی از نظر جمعیت و پایین‌ترین قومیت از نظر حقوق شهروندی تبدیل نمود. در حقیقت در دوران استعمار پل عربیت پشت سر علویان و دروزی‌ها برای بازگشت به درون ناسیونالیسم عربی خراب نشده بود، اما برای کردها اساساً چنین پلی وجود نداشت. این است که علی‌رغم اینکه هر سه اقلیت از خودمختاری در دوران استعمار فرانسه برخوردار شدند ولی کردها نتوانستند به درون جامعه عربی سوریه بازگردند و حتی مسئله دین سنی هم که زیر سایه ناسیونالیسم عربی جدید رنگ باخته بود برای ورود آنان به جامعه سوریه راهی باز نکرد. برآیند این سیاست‌های قومی مذهبی حکومت‌های دوره‌های استعمار و استقلال به نقطه‌ای رسید که کردهای سوریه که فاقد هر گونه تشکیلات سیاسی و اجتماعی منسجم بوده و به ساختار سیاسی اداری و نظامی کشور هم راه نداشتند و از حمایت هیچ کشوری در منطقه و جهان برخوردار نبودند، به محروم‌ترین و تنهاترین اقلیت این کشور تبدیل شدند. حد تنهایی و فقدان قدرت کردها در دوران استقلال را از این مسئله می‌توان درک کرد که اولین و سومین دیکتاتور نظامی سوریه یعنی سرهنگ حسنی زعیم و سرهنگ ادیب شیشکلی هر دو کرد بودند ولی این مسئله نه تنها امتیازی برای کردها نبود (برخلاف علویان) بلکه این دو دیکتاتور از هیچ کوششی برای فشار به کردها فروگذار نکردند (Yeldiz, 2011, p. 29).

فشار دولت‌های سوریه در جهت مهاجرت اجباری کردها به سمت ترکیه (جایی که درها به روی آنها بسته بود) و سایر کشورها به گونه‌ای که شکل مستقیم اخراج نداشته باشد و سلب تابعیت از برخی از آنها دقیقاً در راستای همین سیاست تکثرگرایی نابرابر اعمال شده است. محتمل است که اگر بیم فشارهای بین‌المللی یا احتمال واکنش شدید کردهای کشورهای همسایه و یا سایر کشورها نبود، دولت‌های مستقل سوریه به پاکسازی قومی کردها هم متوسل می‌گردیدند (Tijel, 2016, p. 45).

نتیجه‌گیری

بر اساس چارچوب نظری مارجر، سیاست قومی‌مذهبی دولت قیم فرانسوی مبتنی بر الگوی تکثرگرایی نابرابر در جهت تقویت اقلیت‌های قومی‌مذهبی به‌منظور ممانعت از استقلال سوریه بر پایه ناسیونالیسم عربی-سنی بود. از سوی دیگر، سیاست قومی‌مذهبی دولت‌های دوران استقلال اعم از بعثی و غیربعثی، مبتنی بر الگوی همانندسازی فرهنگی و ساختاری در مورد اکثریت عرب سنی و اقلیت‌های قومی‌مذهبی با تأکید بر ناسیونالیسم افراطی عربی توأم با سکولاریزم به عنوان محور وحدت و استقلال کشور بوده است. این سیاست موجب رانده شدن افراد مذهبی سنی از ساختار سیاسی و اجتماعی سوریه و تشکیل هسته اصلی معارضة با حکومت بر محور مذهب‌گرایی افراطی گردید. در دوران پس از استقلال، سیاست تکثرگرایی نابرابر در قبال کردها به شکل همانندسازی و اخراج و نابودسازی ظاهر شد. ریشه‌ها و علل اصلی ایجاد شکاف بین حکومت و این گروه‌ها را باید در سیاست‌های قومی‌مذهبی دولت قیم فرانسوی و دولت‌های دوره استقلال جستجو نمود. نکته مهم این است که سیاست فرانسویان مشخصاً در جهت تجزیه و عدم استقلال سوریه بود؛ ولی سیاست‌های قومی‌مذهبی دولت‌های دوره استقلال با هدف تقویت هر چه بیشتر استقلال و انسجام و اتحاد جامعه اتخاذ می‌شد، ولی به دلیل بهره‌گیری از روش‌های نامناسب نتایجی کاملاً معکوس به بار آورد و بیش از پیش منجر به تشدید شکاف‌های قومیتی و مذهبی گردید. به سخن دیگر، سیاست‌های قومی‌مذهبی دولت‌های دوران استقلال با هدفی کاملاً متضاد ولی عملاً در تداوم با سیاست‌های فرانسه حرکت کرده و ناخواسته اهداف آن را در تجزیه اجتماعی و سیاسی سوریه بر پایه قومیت و مذهب دنبال نموده است. دلیل این امر را می‌توان در تعصب بیش از حد ناسیونالیسم افراطی عربی دانست که منجر به از بین رفتن عقلانیت در اداره کشور و جامعه در دوران استقلال گردید. کلیه عقاید سیاسی و ایدئولوژی‌های جدید که در ترکیب و التقاط با ناسیونالیسم افراطی عربی تئوریزه شدند نظیر سوسیالیسم و سکولاریسم، ناصریسم، ضدیت با امپریالیسم غرب و اسرائیل در خدمت تشدید این تعصب حرکت کرده‌اند. این روند در دوران حکومت خاندان اسد که ملقمه‌ای از

ایدئولوژی بعث و قومیت‌گرایی علوی و دیکتاتوری حزبی بود تشدید شد و ایدئولوژی اصلی معارضه با حکومت را به سمت افراطی‌گری مذهبی و خشونت‌های بی‌سابقه به نام مذهب سوق داد.

شکاف‌ها و تنش‌های قومی و مذهبی موجود در سوریه سبب شد که وقتی در پی بهار عربی در ۲۰۱۱ و پس از سرنگونی رژیم‌های دیرپای اقتدارگرا در تونس و مصر، اعتراضات خیابانی برای تغییرات سیاسی در سوریه آغاز شد، این تظاهرات به سرعت به سمت یک جنگ مذهبی منحرف شود. اعتراضات نخست از شهرهای سنی‌نشین عرب در جنوب سوریه آغاز شد که تحت تأثیر همزبانان خود در سایر کشورهای عربی به اعتراضات خیابانی پرداخته بودند. اما شرایط داخلی متأثر از شکاف‌های مذهبی راه‌های مسالمت‌آمیز مواجهه با بحران را بسته بود. بدین ترتیب، اعتراضات خیابانی به سرعت به یک جنگ تمام‌عیار تبدیل شد که از مناطق عرب‌زبان آغاز شد و سپس مناطق کردنشین را هم که از دیرباز از تبعیضات قومی رنج می‌برد در بر گرفت. در پی بهار عربی، گسل‌های مذهبی و قومی که به سبب سیاست‌های دولت‌های حاکم بر سوریه نزدیک به یک قرن تحت فشار بودند فعال شدند و جنگی را بوجود آوردند که اکنون وارد نهمین سال خود شده است. تداوم این جنگ البته محصول مداخله ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای نیز بوده است که بیشتر پژوهش‌گران به آن اذعان داشته‌اند.

References

- Abrahamian, A. (1998). *Iran Between Two Revolutions - Part I; historical background*, Translation by Ahmad Golmohammadi, Mohammad Ibrahim Fatahi. First Edition. Nei Publishing. (in Persian)
- Ahmadi Arkami, A.; Heidari, G., & Faraji Rad, A. (2017). Explaining the Situation of the Syrian Alevis After the Crisis, *Quarterly Geography of Territory*, 56, 1-21. (in Persian)
- Ajorloo, H. (2011). Evolutions: roots and perspectives, *Middle East Studies Quarterly*, 3, 55-77. (in Persian)
- Aktar, A. (2007). Debating the Armenian Massacres in the Last Ottoman Parliament, November-December 1918. *History Workshop Journal*, 64, 240. (in Persian)
- Alkan, N. (2013). *World War I and its aftermath the Middle East*, Translation by Manouchehr Amirpour, Goethe Institute, Thought and Art, November. (in Persian)

- Almoalem, W. (1985). *Intimidation and Exposure*. Damascus: Babel Publishing Company. (in Arabic)
- Antouan, R. D., & Quataert, D. (1991), *Syria: Society, Culture and Polity*, New York: State University of New York press.
- Baghaei, M. (2012). 'The Nusayriyah sect (Alawites) among the sources of Islamic sects', *Habl al-Matin Quarterly*, 1, 83-98. (in Persian)
- Barth, E. A., & Noel, D. L. (1972). Conceptual Frameworks for The Analysis of Race Relations, *Social forces*, 50, 333-48.
- Barzin, S. (1986). *Political transformation in Syria*, Tehran, Public Corporation. (in Persian)
- Broumand A'lam, A. (2012). *Syrian Alawite Society: From genesis to twentieth century*, Tehran: Amir Kabir Publications. (in Persian)
- Bureau of Political and International Studies (2013). *Getting to know Syria*, Tehran: Pars Book. (in Persian)
- Dehghan, Y.; Ketabi, M., & Jafarinejhad, M. (2016). Ethnic-Religious differences and its influence on the formation and growth of radicalism in Syria, *Quarterly journal of international political research*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 29, 97-128. (in Persian)
- Drinik, J. P. (1989). *Middle East in the twentieth century*, Tehran: Javidan Publications Organization. (in Persian)
- Emami, M. A. (1997). *Policy and government in Syria*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing Institute. (in Persian)
- Enayat, H. (1984). *A Survey on Arab Political Thought*, Tehran: Amirkabir Publications Institute. (in Persian)
- Farrokh, O. (1969). *The Illustrated History of Islam*, Translation by Mohammad Ali Shirazi. Tehran: Ganjineh. (in Persian)
- Fontaine, A. (1983). *One bed and two dreams*, Translation by Abdolreza Hooshang Mahdavi, Tehran: Nashreno, 99. (in Persian)
- Furnivall, J. S. (1948). *Colonial Policy and Practice*, Cambridge: Cambridge University Press. (in Persian)

- Ghezelsofla, M. T., & Habibi Raziabad, A. (2016). Impact of globalization on ethnic specialisms in the Middle East (case study: Turkey, Iraq and Syria), *Politics Quarterly*, 46(4), 979-994. (in Persian)
- Gorden, M. M. (1975). Toward a General Theory of Racial and Ethnic Group Relations, in N. Glazer and D. P. Moynihan (eds) *Ethnicity: Theoty and Experience*, Cambridge, Mass, Harvard University Press.
- Hechter, M. (1998). *Theories of Ethnic Relations*, New York.
- Lijphart, A. (1977). *Democracy in Plural Societies: A Comparative Exploration*, New Haven: Yale University Press.
- Lyman, S. (1974). *Chinese Americans*, New York: Random House.
- Marjer, M. (1998). Ethnic policy, Translation by Asghar Eftekhari, *Strategic Studies Quarterly*, 1(1), 153-182. (in Persian)
- Masoudnia, H.; Mehrabi Koushki, R., & Kiani, N. (2014). Investigating the Relationship between National and Ethnic Identity: A Case Study of Tehran University Students' *Socio-Cultural Development Studies*, 2, 139-165.
- Mirali, M. A. (2012). *The challenge of tradition and modernity in Syria and Lebanon*, Qom: Boostan Institute of Books (Center for Publishing Islamic Propaganda Office in Qom Seminary). (in Persian)
- Movafeghian, P.; Ahmadi, S. A., & Azimi, Y. (2012). Syrian changes; Investigating and evaluating the geographical arrangement of internal forces and their external orientation, *Practical Geosciences Research*, 27. (in Persian)
- Niakoui, S. A., & Sotoudeh, A. (2015). The nature of the Saudi strategy against the Islamic Revolution in the Syrian-Iraqi conflict, *Journal of Islamic Revolution Research*, 17. (in Persian)
- Petersen, W. (1980) Concepts of Ethnicity, in S. Ternstrom (ed.) *Harvard Encyclopedia of American Ethnic Groups*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
- Rajabi, S. (2012). Analyzing Syria's Position and Strategic Role in Regional and International Relations, *15 Kordad Quarterly*, 19. (in Persian)

- Rodenson, M. (1977). *Israel and the Arabs*, Translation by Ebrahim Danaee, Tehran: Kharazmi Publishing. (in Persian)
- Rouhi, N. (2010). The Middle East policy of the Zionist regime and ethnic-religious minorities, *Afaq Security Quarterly*, 3(8), 77-102. (in Persian)
- Sardarnia, KH., & Kiani, F. (2016). Analysis of the Syrian crisis from the perspective of social gaps, *Political Sociology of the Islamic World*, 4(1), 111-132. (in Persian)
- Seal, P. (1965). *The Struggle for Syria*, Oxford: Oxford University Press.
- Shibutani, T., & Kwan, K. M. (1965). *Ethnic Stratification: A Comparative Approach*, New York: Macmillan.
- Smith, A. D. (1986). *The Ethnic Origin of Nations*. New York: Basil Blackwell.
- Soltaninezhad, A.; Najafi, M., & Zobeidi, Z. (2017). *Analytical review of the Syrian crisis: backgrounds, actors and perspectives 2017-2011*, Tehran: Daneshgar Publishing. (in Persian)
- Taft, R. (1963). The Assimilation Orientation of Immigrants and Australians, *Human Relations*, 16, 276-93.
- Taghavi Sangdehi, L., & Vahidfar, S. (2015). Investigating the role of the Ekhvan Al Moslemin in Syrian political developments (1954-2015), *Kharazmi Journal - Quarterly Scientific Journal*, 73-98. (in Persian)
- Tijel, J. (2016). *Syrian Kurds*, Translation by Sedaghat Hayati, Tehran, Contemporary look publishing. (in Persian)
- Van den Berghe, P. L. (1981) *The Ethnic Phenomenon*, New York, Elsevier.
- Wagley, C. ND Harris, M. (1958). *Minorities in the New World: Six Case Studies*, New York: Colombia University Press.
- Williams, R. M., Jr. (1977). *Mutual Accommodation: Ethnic Conflict and Cooperation*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Wilson, W. J. (1973). *Power, Racism, and Privilege*. New York: Free Press.
- Yeldiz, K. (2011). *Syrian Kurds: Forgotten Nation*, Tehran: State Department Political Studies Bureau. (in Persian)

- Yinger, J. M. (1985). Assimilation in the United States: The Mexican-Americans, in W. Connor (ed.) *Mexican –Americans in Comparative*, Washington DC: Urban Institute Press.
- Zareaan, A. (2013). The typology of social gaps in Syria, *Strategic Studies of the Islamic World*, 56, 5-46. (in Persian)

آوردگاه ایندوپاسیفیک و رویارویی پکن - واشنگتن در عصر پساجنگ سرد (۲۰۱۹ - ۲۰۱۰)

رشید رکابیان^۱
مهرداد عله‌پور^۲

چکیده

پهنه سیاست بین‌الملل در فضای پساجنگ سرد مناظرات نظری قابل توجهی را در خصوص دگردیسی‌های ژرف پدیدار شده در ساختار نظام بین‌الملل تجربه کرده است؛ از جمله تحولات مزبور تلاش مُجدانه قدرت نوظهور جمهوری خلق چین علیه هژمونی ایالات متحده در آوردگاه راهبردی ایندوپاسیفیک است که از آن تحت عنوان «بازی بزرگ جدید» یاد می‌شود. براساس بازی مزبور، پکن با کاربست رویکرد موازنه‌جویانه در برابر اصول سه گانه «اشاعه»، «گسترش» و «مداخله‌گرایی» واشنگتن، در تلاش است تا با تأثیرگذاری بر دینامیک سیکل قدرت بین‌المللی و ایجاد سیستم تک - چندقطبی متعادل، سهم خود را از قدرت جهانی افزایش داده و متعاقباً رقابت سنتی قدرت‌های بزرگ را وارد فصل نوینی نماید. پرسشی که نگارندگان پژوهش حاضر با رویکردی توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از مؤلفه‌های تئوری رئالیسم تهاجمی درصدد پاسخ به چرایی آن برآمده‌اند این گونه ترتیب‌بندی شده است که رویکرد راهبردی جمهوری خلق چین به تحركات ایالات متحده در حوزه راهبردی ایندوپاسیفیک بر چه مبنایی استوار است؟ فرضیه‌ای که از مَعبر پرسش فوق مطرح شده ناظر بر آن است که متأثر از شرایط ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک حوزه راهبردی ایندوپاسیفیک، پکن کوشیده است تا در پرتو روابط و تعاملات نوین مسالمت‌آمیز، رویکرد توازن‌گرایانه‌ای را در سطوح داخلی و خارجی ردگیری نموده و متعاقباً به زمینه‌سازی و ایجاد سیستم چندجانبه متعادل مبادرت ورزد.

کلیدواژه‌ها: جمهوری خلق چین، ایالات متحده، رویکرد راهبردی، ایندوپاسیفیک، توازن قوا.

^۱ - عضو هیئت علمی دانشگاه آیت الله بروجردی، نویسنده مسئول: ra.recabian@gmail.com

^۲ - کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان

Indo-Pacific and the Strategic Arena of Beijing-Washington Confrontation in Post-Cold War Epoch (2019-2010)

Rashid Recabian¹

Ayatollah Boroujerdi University
(responsible author)

Mehrdad Alepour

Master of International Relations, Guilan
University

Abstract

International relations have experienced significant controversial debates over the profound transformations that have emerged in the structure of the international system in the post-cold war era. China's endeavor to challenge US hegemony in the Indo - Pacific region, which is referred to as the "New Great Game" signifies this trend. China uses a balancing approach to limit the effects of US adopted strategies, which includes "dissemination", "expansion" and "intervention". By influencing the dynamics of the international power cycle and creating one-multi-power system, China is looking to increase its share of global power. This paper investigates the foundation of China's strategies to the United States policies at the Indo - Pacific region. The findings of the article reveals that, influenced by the geopolitical, geostrategic and geo-economic conditions of the region, and in the light of its new relations and interactions in the Indo - Pacific strategic platform, as well as in response to the challenge of the United States, China has implemented a balanced approach between 2010 and 2018 at the domestic and foreign levels. The main goals of this approach is to provide a multi-polar system.

Keywords: China, The United States, Indo - Pacific, Strategic approach, Balance of power.

مقدمه

نظام بین‌الملل در فضای پساجنگ سرد دستخوش دگرگونی‌های ژرف بنیادینی شده‌است. در مهم‌ترین این تحولات، نظام دوقطبی که شکل مشخص آن، غالب بودن دو بازیگر مهم امریکا و اتحاد جماهیر شوروی بود، از میان رفت و متعاقب آن چرخشی تاریخی در مناسبات سیاست جهانی رقم خورد. اگرچه آثار، پیامدها و افق آینده چرخش مذکور تاکنون پُر ابهام می‌نماید اما تردیدی نیست که سده جاری تمایزات بنیادین ژرفی با گذشته خواهد داشت. جدای از مباحث فراوانی که در رابطه با سرشت نظام

¹ Corresponding Author: ra.recabian@gmail.com

بین الملل در فضای پسا جنگ سرد وجود دارد، از معتقدان به ساختار تک قطبی با هژمونی ایالات متحده تا طرفداران ایده نظم چند قطبی و یا هواداران رویکرد یک - چند قطبی، آنچه در خصوص آن اتفاق نظر وجود دارد، ورود و قدرت گیری روز افزون مجموعه ای نوین از بازیگران در نظام بین الملل می باشد؛ شایان ذکر است که جمهوری خلق چین از جمله بازیگران نوینی به شمار می رود که روند قدرت گیری و «خیزش»^۱ آن با در پیش گرفتن سیاست های واقع گرایانه در عرصه های داخلی و خارجی از سال های پیش از پایان جنگ سرد آغاز شده است. خیزش پکن و افزایش دامنه نفوذ و تأثیر گذاری همراه با تلاش آرام برای ایجاد تغییر و تحولات سیستمیک، روز به روز ایده انتقال مرکز ثقل قدرت از آتلانتیک به حوزه راهبردی «ایندو پاسیفیک»^۲ را بیشتر برجسته کرده است؛ تا جایی که می توان این وضعیت را یک «معجزه»^۳ و از پکن به عنوان کشور «آینده»^۴ یاد کرد. در توصیف اهمیت آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک (هند-آرام؛ یک منطقه در جغرافیای زیستی دریا های کره زمین است که آب های اقیانوس هند، غرب و مرکز اقیانوس آرام، دریا های مرتبط میان این دو اقیانوس و در مجموع ناحیه اندونزی را پوشش می دهد) همین بس که منطقه مذکور با برخورداری از نقش مهم و روبه تزاید در معادلات و رقابت های جهانی به یکی از مهم ترین مراکز ثقل راهبردی جهان تبدیل شده است. منطقه مزبور بر مبنای ویژگی های اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن، محل تلاقی سیاست قدرت های بزرگی چون واشنگتن و پکن می باشد.

حال با توجه به موارد فوق، اثر پیش رو می کوشد تا با تاسی از مؤلفه های رئالیسم تهاجمی، چگونگی رویارویی و تقابل جمهوری خلق چین و ایالات متحده را در آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک مورد بررسی و تحلیل قرار دهد و مبنای رویکرد راهبردی پکن به ژئواکونومی حوزه مزبور و تحرکات ایالات متحده در منطقه مذکور را مورد واکاوی قرار دهد. به همین منظور در پژوهش پیش رو، ضمن تمرکز بر تحول ساختار نظام بین الملل در فضای پسا شوروی، ابتدا مؤلفه های تئوری رئالیسم تهاجمی به عنوان چارچوب نظری پژوهش مطرح می شود. سپس ظهور جمهوری خلق چین و جایگاه آن در معادلات جهانی پسا جنگ سرد تبیین می گردد. در ادامه نیز کوشش شده است تا رویکردهای موازنه گرایانه پکن در برابر واشنگتن در آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک به عنوان مهم ترین حوزه رویارویی طرفین مورد تدقیق واقع گردد.

1. Rise

2. Indo-Pacific

3. Miracle

4. Future

سپهر نظری پژوهش

«واقع‌گرایی تهاجمی» رویکردی تئوریک در عرصه روابط بین‌الملل می‌باشد که معتقد است رفتار کشورها و حتی قدرت‌های بزرگ، منبعث از ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل همواره مبتنی بر ترس در مورد ادامه بقا و تهدید دیگر کنشگران است. این نحله از واقع‌گرایان بیان می‌دارند که هر قدرتی به دنبال آن است تا با تهاجم به هژمونی دست یابد و از این رهگذر تهدید بالقوه دیگران را در سطوح منطقه‌ای و جهانی از بین ببرد. بنابراین، قدرت هژمون در راستای حداکثرسازی امکان بقای خود، در پی افزایش قدرت و امنیت خود می‌باشد. هنگامی که دولتی قدرتمندتر می‌شود، می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و به حداکثر برساند و محیط بین‌المللی خود را کنترل کند و در مواردی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آنها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده‌است، راهبردهای تهاجمی با هدف پیشینه‌سازی نفوذ را دنبال خواهند کرد (Atari & Mashhadian, 2012, p.4). ایشان همچنین ابراز می‌دارند که جنگ از تلاش کشورها برای دستیابی به قدرت و امنیت در دنیای هرچومرچ‌گونه ناشی می‌شود؛ دنیایی که در آن برای نظم جز «خودیاری»^۲ و نیروی سلاح، داور نهایی وجود ندارد. بر این اساس، دگرگونی در قدرت، برهم خوردن تعادل در توازن قدرت و رقابت بر سر جلب متحدان، دستیابی به سرزمین و دیگر منابع قدرت عوامل عمده جنگ به حساب می‌آیند. همچنین هنگامی که دولت‌ها برای تقویت امنیت خودشان به ارتقای توان تسلیحاتی، برقراری ائتلاف یا تلاش برای ایجاد دولت‌های حائل روی می‌آورند معضلات امنیتی پدید می‌آید. این امر به نوبه خود سبب می‌شود تا دولت‌های دیگر احساس ناامنی کنند و چنین وضعیتی مسابقه تسلیحاتی، متصلب شدن ائتلاف‌ها و رقابت بر سر دستیابی به سرزمین‌ها و منابع راهبردی را به همراه خواهد داشت (Pourabmadi & Khoshkar, 2016, p. 101 – 102). «فرید زکریا»^۳ و «جان مرشایمر»^۴ مهم‌ترین نظریه‌پردازان واقع‌گرایی تهاجمی به‌شمار می‌روند. مرشایمر به‌عنوان مهم‌ترین نظریه‌پرداز واقع‌گرایی تهاجمی از مفهوم نظام‌ها در جهت تبیین روابط بین‌الملل بهره‌جسته‌است. مرشایمر متأثر از «کنت والتز»^۵، ساختار آنارشی (فقدان قدرت مرکزی) را مهم‌ترین مشخصه نظام بین‌الملل معرفی می‌کند، اما در عین حال برخلاف والتز معتقد است که این وضعیت، قدرت‌ها را از جنگ و توسعه‌طلبی گریزان نمی‌کند، بلکه

1. Offensive Realism

2. Self - Help

3. Farid Zakaria

4. John Merschheimer

5. Kenet Waltz

شرایطی را پدید می‌آورد که آنان هرگاه بخواهند، بتوانند برای افزایش نفوذ، قدرت و در نهایت هژمونی خود اقدام کنند. از این دیدگاه، دولت‌ها در حالت ناایمن دائمی به‌سر می‌برند و همواره در وضعیت عدم قطعیت و بی‌اعتمادی نسبت به تمامی کشورها و قدرت‌های دیگر قرار دارند؛ زیرا در هر موقعیتی ممکن است یکی از آنان به اقدامی علیه امنیت آنها دست بزند (Salimi, 2005, p. 24). همچنین وی اظهار می‌دارد که در نظام به‌هم پیوسته بین‌الملل آنارشی، توانایی نظامی دولت‌ها و عدم اطمینان در خصوص نیت دشمن وضعیتی را پدید آورده است که در بطن آن دولت‌ها در پی تولید، گسترش و حفظ قدرت خود برآیند. توسعه قدرت، ترس بر می‌انگیزد و موجب آشوب در محیط آنارشیک می‌گردد. این مُعضل، نوعی خلاء امنیتی برای دولت‌ها ایجاد می‌نماید، بدین سان معمای امنیت به صحنه روابط بین‌الملل می‌آید (Auten, 2008, p.30).

در راستای تفهیم مفهوم مورد مذاقه و بر اساس آنچه آمد عمده مباحث واقع‌گرایان تهاجمی در خصوص سازمان‌یافتگی ساختار نظام بین‌الملل را می‌توان به شرح ذیل تشریح نمود:

۱- دولت‌ها به‌مثابه مهم‌ترین کنشگران عرصه سیاست بین‌الملل، بازیگران خرد‌دورزی هستند که در یک نظام آنارشیک (فقدان قدرت فائده مرکزی) با هدف کسب قدرت بیشتر، در راستای تضمین امنیت و بقای خود ایفای نقش می‌کنند (Falahi & Heydari, 2019, p.66)؛

۲- دولت‌ها بازیگران عقلایی هستند که می‌توانند راهبردهای مؤثری را در به حداکثر رساندن بقایشان طراحی کنند (Mearshimer, 2011, 383)، بدین ترتیب که همواره راهبردی را برمی‌گزینند که حداکثر سود را برای‌شان به‌همراه داشته باشد. چنین امری به‌معنای کسب قدرت به زیان دیگران است (برد - باخت) (Falahi, 2014, p.83)؛

۳- دولت‌ها در وضعیت رویارویی با هژمونی می‌توانند راهبردهای دنباله‌روی یا موازنه را در پیش گیرند؛ موازنه یا دنباله‌روی، دارای نتایج مختلفی است. پاداش‌ها از جمله بهره‌گیری از سیستم‌های مالی جهانی، عضویت در گات، بهره‌گیری از تکنولوژی‌های پیشرفته و تنبیه‌ها همانند تحریم‌های صنایع حیاتی از جمله هوایی، تحریم تسلیحاتی و... را در بر خواهد داشت (Simbar et al., 2016, p.91-92)؛

۴- واقع‌گرایان تهاجمی اعتقادشان چنین ترتیب‌بندی شده است که همواره احتمال وقوع جنگ وجود دارد و اینکه ناامنی وضعیتی اجتناب‌ناپذیر است؛ به‌دیگر بیان، مؤلفه اصلی و اولیه قدرت از نظر واقع‌گرایان، کسب توان نظامی و آمادگی کامل برای جنگ پیش‌دستانه است. از نظر ایشان مناسبات میان دولت‌ها براساس بازی با حاصل جمع جبری صفر است و دولت‌ها در روابط خود، همواره خودخواه و بی‌اعتماد هستند (Lobel, 2017, p.67)؛

۵- همچنین این طیف از واقع‌گرایان چون دولت را اصلی‌ترین کنشگر صحنه سیاست بین‌الملل تلقی می‌کنند، کارایی نهادهای بین‌المللی را با دید تردید می‌نگرند. از نظر ایشان نهادها نه تنها در حواشی مهم هستند و اثر مستقلی بر رفتار دولت‌ها ندارند (Mearshimer, 1994/1995, p.7) بلکه تصمیمات مُنتَج از آنها موقتی و تا سرحد منافع یک‌جانبه خود دارای اعتبار هستند.

با توجه به مباحثی که از نظر گذشت می‌توان چنین استنباط نمود که گرچه نظام بین‌الملل ایجاد شده در فضای پساجنگ سرد را نمی‌توان کاملاً از انواع قبلی آن مجزا نمود، با این حال، به نوعی از آنها متمایز است و این تمایز در چگونگی آرایش سیاسی قدرت‌ها که خود ماهیت ساختار نظم نوین را شکل می‌دهند، ریشه دارد. از این رو، می‌توان پایان جنگ سرد را به مثابه تغییری در نظام و نه تغییر خود نظام قلمداد کرد؛ زیرا ماهیت آنارشیک ساختار نظام همچنان پایدار و پابرجاست. فروپاشی شوروی به معنای فروپاشی ساختار نوع توزیع قدرت نظام بین‌الملل بود. طبیعی است با فروپاشی این ساختار، نظام بین‌الملل در خلاء قدرت باقی نمی‌ماند، بلکه به تناسب فرآیند حذف خلاء قدرت، ساختار نوینی از نظام بین‌الملل شکل گرفته است که در یک طرف آن قدرت نوظهور جمهوری خلق چین قرار دارد که توانسته است با پیشینه‌سازی قدرت خود، ساختار فعلی نظام بین‌الملل را به سمت نظام تک - چندقطبی سوق دهد و متعاقب آن چالش‌های ژرفی را برای ایالات متحده به عنوان قدرت هژمون جهانی پدید آورد.

حوزه اَیندو پاسیفیک؛ عرصه تنازع واشنگتن و پکن

رقابت ایالات متحده و جمهوری خلق چین در منطقه راهبردی اَیندو پاسیفیک را می‌توان براساس

مباحث ذیل تحلیل نمود:

پکن - واشنگتن، تقابل سرد از تئوری تا عمل

به تحقیق و براساس آمار و ارقام متقن به نظر چنین می‌رسد که قرن ۲۱، قرن آسیا به خصوص شرق آسیا باشد (Ebrahimi et al., 2013, p.107)؛ افزایش سهم آسیا و به خصوص حوزه راهبردی اَیندو پاسیفیک در عصر حاضر سبب شده تا منبعث از نقش مهم و روبه‌تزايد این حوزه راهبردی، ایدۀ جابه‌جایی قدرت از حوزه آتلانتیک به حوزه پاسیفیک به عنوان نقطه عطف نظام بین‌الملل در فضای پساشوروی مورد توجه اندیشمندان روابط بین‌الملل قرار گیرد. بر مبنای ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی حوزه راهبردی مزبور، این منطقه از دیرباز صحنه برخورد منافع متعارض و عرصه رقابت قدرت‌های بزرگ زمان بوده و موقعیت خاصی را از لحاظ ویژگی‌های راهبردی و اقتصادی در سیاست جهانی و روابط بین‌الملل احراز نموده است. برخورداری این منطقه از چنین ویژگی‌هایی، معلول عواملی همچون: وجود اقیانوس آرام و قاره آسیا به عنوان بزرگترین اقیانوس و قاره جهان می‌باشد. همچنین این منطقه راهبردی کشورهای مهمی

همچون جمهوری خلق چین، فدراسیون روسیه، ژاپن و ایالات متحده را در خود جای داده است. علاوه بر موارد مزبور باید توجه داشت که قوی‌ترین کشورها از لحاظ اقتصادی یعنی ایالات متحده و ژاپن، و از نظر نظامی، جمهوری خلق چین، هندوستان، کره شمالی، کره جنوبی و ویتنام، پنج کشور از ۱۰ کشور دارای بزرگترین ارتش‌های جهان در این منطقه حضور دارند (Sahu, 2014, p.551). به لحاظ شاخص‌های اقتصادی نیز بسیاری از کشورهای حوزه راهبردی ایندو پاسیفیک در جدول شاخص‌های توسعه انسانی سازمان ملل متحد در طول دهه‌های اخیر پیشرفت‌های قابل توجهی را تجربه کرده‌اند. در واقع، کشورهای این منطقه توانسته‌اند به انباشت عظیم ثروت و نیز بنیان‌گذاری پایه‌های مستحکم صنعتی و تکنولوژیک مبادرت ورزند. موفقیت در پیشبرد سریع توسعه در میان کشورهای آسیایی سبب شده تا این منطقه اولاً به یکی از پویاترین مناطق در اقتصاد جهانی تبدیل شود و ثانیاً به عنوان کانون نوظهور ثروت و قدرت در جهان تلقی شود (Iraqchi & Sobhani, 2012, p.40).

جميع موارد فوق سبب شد تا اواما، با تأسی از نظریه «جرج کنان»^۱ مبنی بر «سیاست مهار»،^۲ تمرکز خود را به حوزه راهبردی ایندو پاسیفیک معطوف دارد؛ شایان ذکر است که در راستای طرح و پیاده‌سازی سیاست مهار، اواما تمرکز خود را از غرب آسیا به آسیای جنوب شرقی معطوف داشت و بالطبع در پرتو راهبرد مهار، جمهوری خلق چین اهمیت وافری پیدا کرد. اواما در سال ۱۳۹۰/۲۰۱۱ در استرالیا خیر از «چرخشی راهبردی»^۳ داد (Tabatabaei, 2011, p.175). مفهوم چرخش راهبردی برگرفته از کتاب «آلفرد مکیندر»^۴ است که در زمان‌های گوناگون روسیه و سپس جمهوری خلق چین را دو قدرت محوری تلقی می‌کرد که بزرگترین تهدیدات را متوجه کشورهای آنگلو ساکسون و پس از جنگ دوم جهانی به ایالات متحده کرده‌اند. از مفهوم چرخش راهبردی، بسیاری در محافل فکری تحت عنوان دکترین جدید ایالات متحده نام برده‌اند که علی‌الظاهر پس از یک دهه حضور نظامی در خلیج فارس، واشنگتن تمام تمرکز خود را بر آسیای شرقی معطوف خواهد کرد (Dehshiri & Bahrami, 2015, p.60). نکته قابل تأملی که در این بین خودنمایی می‌کند آن است که پس از آنکه اواما جای خود را به «ترامپ» داد، سیاست مهار چین نه تنها تضعیف نشد، بلکه کمافی سابق و به آنحاء گوناگون ردگیری شده است.

تبیین بنیان‌های نظری و عملی سیاست خارجی آمریکا در قبال چین (دوره ترامپ)

1. George Kenan

2. Policy of Containment

3. Strategic Rotation

4. Alfred Macinder

ترامپ که هیچ‌گونه سابقه مؤثری در امور دولتی و حکومتی نداشته است به‌رغم مخالفت با ساختار سیاسی ایالات متحده در انتخابات این کشور حضور یافت و توانست سکان اداره کاخ سفید را در دست گیرد. لازم به ذکر است که ترامپ نه برای ساختارهای سیاسی ایالات متحده ارزش قائل است و نه به اصول پذیرفته شده سیاست خارجی بها می‌دهد. ترامپ اهل مشورت با ساختارهای سیاسی، اطلاعاتی و فکری ایالات متحده نیست و به شدت ضد ساختار و خودمحور است (Mac Adams, 2016, p.34). شخصیت و رفتار پیش‌بینی‌ناپذیر، متناقض، حساس و بی‌پروای ترامپ بر تعاملات خارجی ایالات متحده تأثیرات شگرفی داشته است (Wicket, 2017, p.87). در دولت ترامپ همکاری‌های سیاسی کاملاً گزینشی و مبتنی بر منافع ملی ایالات متحده است. وی معتقد است که ایالات متحده باید قادر باشد تعاملاتش را با هر کشوری که لازم بداند، قطع کند (Yazadfam, 2016, p.152). وی همچنین کوشیده است تا از طریق «کینزگرایی نظامی»^۱ زمینه رونق بخشی به اقتصاد سیاسی ایالات متحده را به وجود آورد (Gordon, 2017, p.16).

لازم به ذکر است که ترامپ و کابینه‌اش به صراحت مخالف نقش رهبری جهانی ایالات متحده هستند و به وضوح تعهدات بین‌المللی ایالات متحده را زیر سؤال می‌برند (Hass, 2016). وی برخی از پیمان‌های تجاری مثل «نفتا» را معامله‌ای بد می‌داند و خواستار اصلاح آن‌ها است (Grevi, 2016, p.8)؛ در همین رابطه ریچارد هاس رئیس شورای خارجی و یکی از برجسته‌ترین مشاوران و متفکران حوزه سیاست خارجی ایالات متحده، چنین اظهار داشته است که: «سیاست خارجی ترامپ مضمون خود را پیدا کرده و آن دگرترین خروج است». ایالات متحده قراردادهای مهم بین‌المللی همچون: ترنس پاسیفیک، توافقنامه تغییرات اقلیمی پاریس، یونسکو و برجام را ترک کرده و یا تهدید کرده است که از آنها خارج می‌شود» (Hass, 2017, p.89). خروج ایالات متحده از پیمان فراپاسیفیک در دوران ترامپ یک گام به عقب برای واشنگتن بود؛ ترامپ امریکایی قدرتمند را می‌خواهد تا بتواند در فضایی ترس‌آلود و بی‌ثبات، کالای امنیت را به دیگران بفروشد. در همین رابطه آچاریا معتقد است: «جهان‌های منطقه‌ای» جایگزینی برای نظام جهانی در حال افول آمریکایی است (Acharya, 2014, p.78). بر این اساس ترامپ به پدیده جهانی شدن بدبین و بی‌اعتناست و ملی‌گرایی را ترویج می‌کند (Karimifard, 2018, p.292). وی نسبت به ارزش‌های امریکایی کاملاً بی‌توجه است؛ این بی‌توجهی ریشه در گرایش تجاری ترامپ دارد که یکی از اصول و آرکان دولت ترامپ می‌باشد، چیزی که فارن پالسی آن را «فراعمل‌گرایی غیراخلاقی» نامیده است

^۱. Military Keynesianism

(Kahl & Brands, 2017, p.56). البته عمده راهبردهای فوق نشأت گرفته از نوع چپش کابینه ترامپ می‌باشد که در بطن آن تندروترین، ایدئولوژیک‌ترین، جنگ‌طلب‌ترین و افراطی‌ترین افراد حزب جمهوری خواه گرد هم جمع شده‌اند. در این جمع اکثریت با ژنرال‌هاست که در پس‌زمینه فکری آنها اغلب درخصوص هر مسئله‌ای، گزینه نظامی نقش برجسته‌ای دارد (Zamani & Niakoei, 2019, p.102). «مایک پَنس» معاون نخست‌رئیس‌جمهور، «رکس تیلسون» (وزیر سابق خارجه)، «مایک پومپئو» (رئیس سابق سازمان)، «سیا» و (وزیر خارجه کنونی)، «ژنرال جیمز مَتیس» (وزیر سابق دفاع ایالات متحده)، «ژنرال مک‌مستر»^۱ که بعدها با «جان بولتون» جایگزین گردید و «استیون منوچین» وزیر خزانه‌داری و «نیک هیلی» نماینده (سابق ترامپ) در سازمان ملل، مهم‌ترین افرادی هستند که در شکل‌گیری سیاست خارجی و راهبرد امنیت ملی ایالات متحده بسیار مؤثر هستند (Berman, 2017). درخصوص راهبردهای حاکم بر سیاست خارجی ترامپ نیز باید گفت که از نظر وی، سیاست خارجی دولت‌های پیشین (خصوصاً دولت اوپاما) موجب ضعف و شکست این کشور در سطح جهان شده است. ترامپ ضمن انتقاد جدی از سیاست‌های اوپاما در عرصه‌های داخلی و خارجی خواهان ایجاد تغییراتی در آنها شده است (Cherkaoui, 2016, p.2). در حوزه سیاست خارجی، ترامپ درصدد بازتعریف بنیادین منافع ملی ایالات متحده برآمده است. از دیدگاه ترامپ، سیاست خارجی اوپاما بازی با حاصل جمع جبری صفر و سهم ایالات متحده در این بازی باخت بوده است (Krauthammer, 2017, p.45).

با بررسی سیاست‌های اعلانی، اعلامی و اعمالی ترامپ می‌توان چنین دریافت که وی در بهترین وضعیت ممکن، پیروانزواگرایی جدید است؛ در نگاهی عام نوانزواگرایی (بین‌الملل‌گرایی گزینشی) خواستار کاهش برخی از تعهدات دولت در عرصه سیاست خارجی بوده و متعاقباً پذیرش برخی تعهدات جدید را نیز پیشنهاد می‌کنند (Smith et al, 2016, p.2016). گرچه خیلی از این تعهدات عملی نشد این امر نشانگر درک جدید ترامپ از ساختار نظام بین‌الملل و معادلات قدرت منطقه‌ای و جهانی است. همچنین نقش وزرات امور خارجه در تعدیل سیاست خارجی ترامپ بسیار مؤثر بوده است. در حقیقت، ترامپ مجبور شده است برخی از واقعیت‌های سیاسی را بپذیرد. بر اساس این سیاست، نوانزواگرایی یک سیاست خارجی منفعت‌محور است که از قابلیت بسیار بالایی برای تطبیق با واقع‌گرایی برخوردار است. به دیگر بیان، نوانزواگرایی با پیگیری نوعی دیپلماسی غیرتعهدآور در عرصه سیاست خارجی، ایالات متحده

¹. General McMaster

را از زنجیره سازمان‌ها، معاهدات و پیمان‌های بین‌المللی به اصطلاح در دسرساز می‌رهاند و حاکمیت ایالات متحده را اعاده می‌کند و از سوی دیگر، واقع‌گرایی آزادی عمل بیشتری در جهت اقدام در شرایط حساس برای ایالات متحده فراهم می‌آورد. از آنجا که رویکرد ترامپ به محاسبات ابزاری در خصوص منافع ملی ایالات متحده مربوط می‌شود دولت وی در اغلب موارد ابتدا هزینه‌های سیاست خارجی تعهدآور و سیاست‌های انزواگرایانه را ارزیابی می‌کند و سپس به طراحی نوع خاصی از سیاست خارجی مبادرت می‌کند که در خدمت منافع حیاتی ایالات متحده باشد (Soleimanzade et al., 2018, p.15). علاوه بر موارد مزبور یکی دیگر از مؤلفه‌های مؤثر بر سیاست خارجی واشنگتن در دوره ترامپ، مقوله منطقه‌گرایی می‌باشد که بر اساس نشانه‌هایی از مشارکت تاکتیکی و راهبردی تنظیم شده است؛ هدف اصلی ترامپ از منطقه‌گرایی را باید در گسترش نفوذ و قدرت راهبردی ایالات متحده جست‌وجو کرد؛ منطقه‌گرایی مدنظر ترامپ از این جهت اهمیت دارد که معادله قدرت را بر اساس میزان نفوذ پیگیری می‌کند. ترامپ در رکن چهارم سند امنیت ملی خود که در دسامبر ۲۰۱۷/آذر ۱۳۹۶ معطوف به پیشبرد نفوذ ایالات متحده تنظیم شد صراحتاً به این موضوع اشاره کرده است که گسترش نفوذ به‌عنوان محور اصلی سیاست خارجی ایالات متحده در جهان محسوب شده که می‌تواند به نیروی مثبت برای گسترش صلح، رفاه و امنیت تبدیل شود. در ادامه وی چنین اظهار داشته است که منبعث از چالش‌های پدیدار شده برای امنیت ملی و منطقه‌ای ایالات متحده، به اندازه دوران جنگ سرد تهدید کننده خواهد بود (Trump, 2017, p.90).

متأثر از موارد فوق، عمده راهبردهای ایالات متحده در قبال جمهوری خلق چین در بازه زمانی مورد مطالعه و خصوصاً دوره ترامپ چنین ترتیب‌بندی شده است که پکن یکی از قدرت‌های اقتصادی جهان می‌باشد که سلاح هسته‌ای دارد و از حق و تو در شورای امنیت برخوردار است؛ این قدرت نوظهور موفق گردیده است ظرف چهار دهه گذشته خود را از سطح یک کنشگر منطقه‌ای به یک بازیگر قدرتمند جهانی برکشد و در تمامی موضوعات مهم بین‌المللی، به‌ویژه اقتصادی، جایگاه ممتازی برای خود دست و پا کند؛ چینی‌ها توانسته‌اند فضای کسب و کار و تجارت در ایالات متحده را تا حد زیادی تحت تأثیر فعالیت‌های خود قرار دهند. نکته‌ای که برای رئیس‌جمهور تاجرمآبی همچون ترامپ به هیچ‌وجه خوشایند نیست و ترجیح می‌دهد این عدم توازن تجاری را که به‌نوعی تحقیر و سوءاستفاده از فرصت و تکنولوژی ایالات متحده است را خاتمه دهد. در چنین شرایطی ترامپ کوشیده است تا با تشکیل محور ایندو پاسیفیک غیردوستانه‌ترین رویکردها را در برابر جمهوری خلق چین از خود نشان دهد و حتی عبارت «تجاوز بازرگانی به عنف» را در خصوص روابط پکن - واشنگتن استعمال نماید (Rezaei, 2016, p.17).

مهم ترین ابزار این راهبرد، همکاری نظامی با هندوستان و ژاپن در اقیانوس هند و همکاری های سیاسی برای حفظ هنجارهای بین المللی به منظور آزادی کشتیرانی و نیز فشار سیاسی بر جمهوری خلق چین است. تحت تأثیر چنین نگرشی، ترامپ تنها به فاصله سه روز از آغاز رسمی ریاست جمهوری خود طی فرمانی، دستور خروج ایالات متحده را از معاهده ترنس پاسیفیک را داد که معتقد بود یک توافقنامه تجاری فاجعه بار برای واشنگتن است. وی به جای توافقنامه های چندجانبه تجاری، توافقنامه های دوجانبه با شرکای تجاری ایالات متحده در آن سوی اقیانوس آرام و اقیانوس اطلس را در دستور کار خود قرار داده است که به گفته وی، حفظ مشاغل را در داخل ایالات متحده تضمین می کند (Golshan, 2018, p.78).

رویکردهای توازن جویانه پکن در مقابل تحرکات آمریکا در آوردگاه ایندو پاسیفیک

راهبرد کلان جمهوری خلق چین همانند هر دولت دیگری متأثر از تجارب تاریخی، منافع سیاسی و محیط راهبردی آن کشور است. چینی ها راهبرد کلان خود را بر مبنای سه محور مرتبط با هم یعنی حفظ نظم داخلی و افزایش قابلیت دولت در مواجهه با کشمکش های داخلی، دفاع در برابر تهدیدات خارجی علیه حاکمیت ملی و سرزمینی و کسب و تداوم تأثیر گذاری ژئوپلیتیک به عنوان یک قدرت بزرگ شکل داده اند. پکن در حوزه روابط خارجی، تحولات نظام بین الملل را به درستی شناسایی کرده و ضمن غنیمت شمردن فرصت ها و مواجهه با چالش ها برای کسب منفعت خود و ممانعت از زیان ها تلاش می کند (Khezri, 2011, p. 682-683). در همین خصوص نخبگان سیاسی جمهوری خلق چین در راستای اتخاذ رویکرد توازن گرایانه در مقابل ایالات متحده در آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک، دو حوزه داخلی و خارجی را مورد توجه قرار داده اند. آنها در داخل ممانعت از دخالت واشنگتن در خصوص بحران تایوان به مثابه مسئله داخلی، رشد اقتصادی مبتنی بر بازار آزاد و مدرنیزه کردن روزافزون نیروی نظامی، و در حوزه پیرامون برقراری عضویت در سازمان های بین المللی و روابط مسالمت آمیز با تمام دولت ها، به خصوص قدرت های بزرگ از جمله فدراسیون روسیه را مورد توجه خویش قرار داده اند.

حوزه های داخلی

مهم ترین حوزه های رویکرد توازن گرایانه داخلی جمهوری خلق چین عبارتند از:

۱- **بحران تایوان:** از زمان پیروزی انقلاب چین تاکنون یکی از بحث برانگیزترین موضوعات در شرق آسیا بحران تایوان بوده و تأثیرات مهمی بر روابط دو کشور جمهوری خلق چین و ایالات متحده داشته است. طی سالیان اخیر منبعث از افزایش قدرت اقتصادی و نظامی جمهوری خلق چین در آسیا، ایالات متحده از تایوان به عنوان ابزاری برای تأمین منافع خود و نیز اهرمی برای فشار بر پکن بهره جویی

نموده است (Tabatabaei & Ghiasi, 2013, p.282). در خصوص راهبردهای قدرت نوظهور جمهوری خلق چین و ایالات متحده در رابطه با بحران تایوان، توجه به نکات ذیل ضروری می‌نماید:

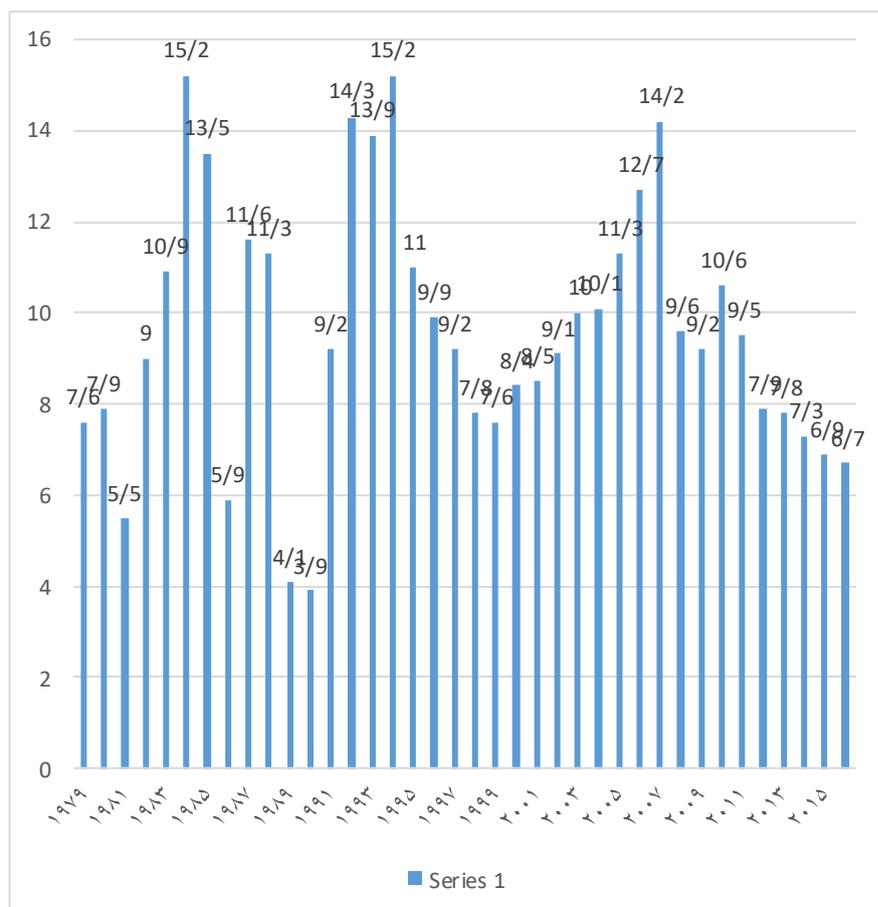
الف) پکن در پرتو بحران مزبور درصدد دیکته کردن سیاست‌های خود به همسایگان به‌عنوان سیاست‌های قابل قبول برآمده است تا از این رهگذر به ایالات متحده فشارهایی برای خروج از شرق آسیا وارد کند (Brzezinski & Mearshimer, 2005, p.146)؛

ب) پکن از ایالات متحده دو خواسته مشخص در ارتباط با مسأله تایوان دارد: نخست آنکه واشنگتن به اصل «چین واحد» پای‌بند بماند و از استقلال تایوان و حضور مستقل آن در سازمان ملل حمایت نکند، و دیگر آنکه ایالات متحده فروش تسلیحات به تایوان را پایان داده و از مداخله در هرگونه راه‌حلی که پکن برای خاتمه بخشیدن به مسأله تایوان بر می‌گزیند خودداری نماید (Christensen, 1996, p.49).

۲- اقتصاد: دومین مبحث در حوزه داخلی اقتصاد است که جمهوری خلق چین به‌عنوان رویکردی توازن‌گرایانه به آن می‌نگرد. نکته قابل تأملی که در این بین خودنمایی می‌کند آن است که در عصر کنونی دولت‌هایی قادر به تغییر نظم بین‌المللی خواهند شد که از پیشاهنگی در نرخ رشد اقتصادی برخوردار باشند (Buzan, 2014, p.235). با توجه به پیش فرض ارائه شده باید گفت که طی سالیان اخیر افزایش توانمندی‌های اقتصادی عامل دیگری است که مقامات پکن از آن به‌عنوان ابزاری کارآمد در راستای مقابله با سیادت جویی ایالات متحده از آن بهره‌گیری حداکثری را به‌عمل آورده‌اند. اقتصاد و پیشرفت حاصل از آن که ماحصل اصلاحات اقتصادی «دنگ شیائو پینگ» در دهه ۷۰ میلادی بود عاملی شد تا شاهد رشد و نمو جایگاه جمهوری خلق چین در سطح نظام بین‌الملل باشیم. منبعث از اصلاحات اقتصادی مزبور، پکن از سال ۱۳۵۶/۱۹۷۸ تاکنون موفق‌ترین اقتصاد جهان با رشد متوسط در آمد سرانه تقریباً هشت درصد در سال بوده است. از سال ۱۳۵۷/۱۹۷۹ تولید ناخالص ملی جمهوری خلق چین با میانگین سالیانه ۱۰ درصد رشد کرده و به‌طور چشمگیری بر سهم پکن از تولید ناخالص جهانی افزوده شده است. در سال ۱۳۷۱/۱۹۹۲، از مجموع ۲۲/۸ تریلیون دلار تولید ناخالص جهان، ۲ درصد آن متعلق به جمهوری خلق چین بوده است (Santasombat, 2015, p.137).

براساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، ارزش تولید ناخالص داخلی جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۸ بر مبنای نرخ «ارز اسمی» به ۱۳ تریلیون و ۴۰۷ میلیارد دلار رسیده است که این رقم برابر با ۱۵۸ درصد کل تولید ناخالص جهان و ۶۵.۴ درصد میزان تولید ناخالص داخلی ایالات متحده طی این سال می‌باشد. همچنین تولید ناخالص جمهوری خلق چین در سال ۲۰۱۹، ۱۴ تریلیون و ۲۱۶ میلیارد دلار و برای

سال ۲۰۲۰، ۱۵ تریلیون و ۴۶۸ میلیارد دلار برآورد شده است. همچنین ارزش تولید ناخالص داخلی جمهوری خلق چین بر مبنای شاخص برابری قدرت خرید در سال ۲۰۱۸ برابر با ۲۵ تریلیون دلار و برای سال ۲۰۱۹ برابر با ۲۷ تریلیون و ۳۳۱ میلیارد دلار برآورد شده است که در مقایسه با سهم ۱۵.۳۳ درصدی ایالات متحده در مجموع ۱۸.۴۶ درصد کل تولید ناخالص جهان را تشکیل می‌دهد. بر این اساس در حال حاضر جمهوری خلق چین دومین اقتصاد برتر جهان بر مبنای شاخص ارزش اسمی و نخستین قدرت اقتصادی جهان بر اساس شاخص برابری قدرت خرید است که در شاخص اخیر از ایالات متحده به‌عنوان بزرگترین اقتصاد جهان در سال ۲۰۱۴ پیشی گرفته است (IMF, April 2019).



نمودار ۱: تولید ناخالص داخلی جمهوری خلق چین بین سال‌های ۱۹۷۹ - ۲۰۱۶

نکته دیگر در مورد اقتصاد جمهوری خلق چین، طبق گزارش بانک جهانی ارزش کل کالاهای صادراتی پکن از ۱۴۱ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ به ۲ تریلیون و ۴۲۲ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۷ رسیده و در حال حاضر با در اختیار داشتن ۱۱.۱۱ درصد کل صادرات جهان بزرگترین کشور صادرکننده کالا و خدمات در جهان محسوب می‌شود و حجم کل واردات این کشور در سال ۲۰۱۷ به رقم ۲ تریلیون و ۲۰۸ میلیارد دلار رسیده و در حال حاضر بعد از ایالات متحده با حجم ۲ تریلیون و ۹۰۳ میلیارد دلار دومین کشور بزرگ وارد کننده جهان است (Moirison, 2018, p.15) و از طرفی اکنون ایالات متحده بزرگترین وارد کننده محصولات جمهوری خلق چین است (<https://www.iribnews.ir/008UhC>).

جدول (۱): موازنه تجاری واشنگتن و پکن طی سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۶ (میلیارد دلار)

R	سال	صادرات واشنگتن به پکن	واردات واشنگتن از پکن	موازنه تجاری
۱	۲۰۱۶	۱۱۵/۷۷۵/۱	۴۶۲/۸۱۳/۰	-۳۴۷/۰۳۷/۹
۲	۲۰۱۵	۱۱۶/۰۷۱/۸	۴۸۳/۲۴۴/۷	-۳۶۷/۱۷۲/۹
۳	۲۰۱۴	۱۲۳/۶۲۰/۷	۴۶۸/۴۸۳/۹	-۳۴۴/۸۶۳/۲
۴	۲۰۱۳	۱۲۱/۷۴۶/۲	۴۴۰/۴۳۰/۰	-۳۱۸/۶۸۳/۸
۵	۲۰۱۲	۱۱۰/۵۱۶/۶	۴۲۵/۶۱۹/۱	-۳۱۵/۱۰۲/۵
۶	۲۰۱۱	۱۰۴/۱۲۱/۵	۳۹۹/۳۷۱/۲	-۲۹۵/۲۴۹/۷
۷	۲۰۱۰	۹۱/۹۱۱/۱	۳۶۴/۹۵۲/۶	-۲۷۳/۰۴۱/۶
۸	۲۰۰۸	۶۹/۷۳۲/۸	۳۳۷/۷۲۲/۶	-۲۶۸/۰۳۹/۸
۹	۲۰۰۷	۶۲/۹۳۶/۹	۳۲۱/۴۴۲/۹	-۲۵۸/۵۰۶/۰
۱۰	۲۰۰۶	۵۳/۶۷۳/۰	۲۸۷/۷۴۴/۴	-۲۳۴/۱۰۱/۳
۱۱	۲۰۰۵	۴۱/۱۹۲/۰	۲۴۳/۴۷۰/۱	-۲۰۲/۲۷۸/۱
۱۲	۲۰۰۴	۳۴/۴۲۷/۸	۱۹۶/۶۸۲/۰	-۱۶۲/۲۵۴/۳
۱۳	۲۰۰۳	۲۸/۳۶۷/۹	۱۵۲/۴۳۶/۱	-۱۲۴/۰۶۸/۲
۱۴	۲۰۰۲	۲۲/۱۲۷/۷	۱۲۵/۱۹۲/۶	-۱۰۳/۰۶۴/۹
۱۵	۲۰۰۱	۱۹/۱۸۲/۳	۱۰۲/۲۷۸/۴	-۸۳/۰۹۶/۱
۱۶	۲۰۰۰	۱۶/۱۸۵/۲	۱۰۰/۰۱۸/۲	-۸۳/۸۳۳/۰

بر اساس گزارش‌های ارائه شده که در چند سال گذشته از پیشی گرفتن اقتصاد جمهوری خلق چین در برابر ایالات متحده منتشر شده است همانند گزارش شورای ملی اطلاعات ایالات متحده در سال ۱۳۹۱/۲۰۱۲ و گزارش «جاستین لین»، نایب رئیس بانک جهانی در سال ۲۰۰۱ در مجمع توسعه اقتصادی چین - هنگ کنگ که اعلام کرد اقتصاد جمهوری خلق چین تا سال ۱۴۰۸/۲۰۳۰ تبدیل به برترین اقتصاد جهان خواهد شد؛ و گزارش‌های امروزی تحلیل‌گران و سازمان‌های بین‌المللی مؤید این مطلب است که اقتصاد جمهوری خلق چین قادر است تا هژمونی و سیطره ایالات متحده بر فضای پسا شوروی را با چالش‌های ژرفی روبرو سازد (Satake, 2016, p.15).

مقوله دیگری که پکن در جهت توازن‌گرایی از آن بهره جسته است کاهش غیرواقعی پول ملی می‌باشد که یکی از برجسته‌ترین حوزه‌های رقابت و بعضاً تعارض جمهوری خلق چین با ایالات متحده است که از طریق معافیت‌های مالیاتی یا تسهیلات ارزان قیمت، پرداخت یارانه‌های آشکار و پنهان به تولیدکنندگان و صادرکنندگان و اقدامات دیگری از این دست، به درجات مختلف انجام می‌شود. پایین نگهداشتن پول ملی، هم کارایی یارانه‌های صادراتی را دارد و هم از تأثیر بازدارندگی تعرفه برخوردار است. این سیاست موجب آن شده است تا پکن سریع‌ترین نرخ رشد اقتصادی را در جهان داشته و مازاد تراز بازرگانی آن نیز بیش از هر کشور دیگر در جهان باشد. لذا یکی از مشکلات اساسی در رابطه تجاری واشنگتن و پکن، کسری تراز بازرگانی ایالات متحده در برابر جمهوری خلق چین است. از سال ۱۳۷۸/۲۰۰۰ تاکنون، کسری تجاری ایالات متحده در برابر جمهوری خلق چین آهنگی فزاینده داشته و از ۸۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۷۸/۲۰۰۰ به ۲۶۶ میلیارد دلار در سال ۱۳۸۷/۲۰۰۸ رسیده است. در سال ۱۳۸۸/۲۰۰۹ این رقم تا حدودی کاهش یافت اما این کاهش لزوماً نشانه معکوس شدن جریان کسری موازنه تجاری ایالات متحده نیست، بلکه علت اصلی آن رکورد سال‌های ۱۳۸۷/۲۰۰۸ و ۱۳۸۸/۲۰۰۹ است که تولیدات اقتصادی جمهوری خلق چین و تقاضای بازار ایالات متحده را کاهش داد. واشنگتن برای رهایی از این کسری تراز تجاری به پکن فشار می‌آورد که جریان پیوسته ارزش‌زدایی مصنوعی از «یوان» را متوقف کند (Khezri, 2011, p.690-691).

۳- حوزه نظامی: نظامی‌گری یکی دیگر از حوزه‌های چالش‌برانگیز در روابط جمهوری خلق چین و ایالات متحده در حوزه نظامی می‌باشد که به نوبه خود سبب شده است تا جمهوری خلق چین در سال‌های اخیر فرآیند توسعه را از حوزه اقتصاد به سایر حوزه‌ها انتقال دهد. به لحاظ تاریخی در خصوص بنیان‌های نظامی‌گری باید توجه داشت که ارتش جمهوری خلق چین از میانه دهه ۱۳۶۹/۱۹۹۰، در مسیر انتقالی

بزرگ در عرصه قدرت قرار گرفته است. رشد فزاینده قابلیت‌های نظامی گری پکن در پی رشد دستاوردهای اقتصادی این کشور بود (Chase et al, 2015, p.23). مدرنیزاسیون ارتش جمهوری خلق چین یکی از مهم‌ترین محرک‌هایی است که بر پیوندهای امنیتی دولت‌ها در حوزه ایندو پاسیفیک تأثیر می‌گذارد. پکن تا سال ۱۳۹۴/۲۰۱۵ دارای حدوداً ۶۰ موشک بالستیک قاره‌پیما (CSS-4) و یک موشک بالستیک دریا به زمین (JL-2) شد که قابلیت حمل کلاهک‌های هسته‌ای را دارد (Kristensen & Norris, 2015, p.78). همچنین جمهوری خلق چین تلاش‌های مجدانه‌ای را در راستای توسعه موشک‌های بالستیک ضد کشتی (DF-21D) صورت داده است. این نوع از موشک با هدف «افزایش قابلیت ارتش آزادی‌بخش خلق چین برای حمله به کشتی‌های عظیم، به ویژه ناوهای هواپیمابر در اقیانوس آرام غربی» فراهم شده است. جمهوری خلق چین همچنین نسل جدیدی از هواپیماهای جنگنده به نام (J-20) را آزمایش کرده است، زیردریایی‌های شکاری غیراتمی از فدراسیون روسیه خریداری کرده، زیردریایی‌های بومی نسل چهارم را ساخته و تولید هواپیماهای جنگنده ضربتی و هواپیماهای جنگنده دست‌ساز مدرن را افزایش داده است (Keshmiri, 2016, p.95). در عرصه فضایی نیز پکن برنامه‌های جاه‌طلبانه زیادی را در سال‌های گذشته تجربه کرده و همچنان پیگیری می‌کند. از جمله تلاش برای نهایی‌سازی پروژه موقعیت‌یابی «یابدو ۲»^۱ با ۳۵ ماهواره است که از ابتدای سال ۱۳۹۴/۲۰۱۵ کلید خورده است. این سامانه پکن را از سامانه «جی پی اس» واشنگتن بی‌نیاز خواهد کرد و می‌تواند به‌عنوان جانشینی برای آن در عرصه موقعیت‌یابی بین‌المللی تلقی شود (Hasankhani & Masrou, 2017, p.17).

هزینه‌های نظامی جمهوری خلق چین تا سال ۲۰۱۸ حدود ۱۴ درصد از کل هزینه‌های نظامی جهان را شامل می‌شد و بعد از ایالات متحده دومین توان نظامی و خرید و تولید تجهیزات نظامی جهان است (Sipri Military Expenditure Database, April, 2019). افزایش توان نظامی پکن سبب شده است تا طی سالیان اخیر جمهوری خلق چین رفتارهای مدعیانه‌ای را نسبت به همسایگان خود به‌خصوص ژاپن در ارتباط با جزایر دیائویو - سنکاکو انجام دهد. در نوامبر ۱۳۹۲/۲۰۱۳، پکن جزایر دیائویو - سنکاکو در دریای چین شرقی را به‌عنوان منطقه شناسایی دفاع هوایی اعلام کرد. با توجه به این اطلاع‌رسانی، تمامی هواپیماهایی که از این منطقه عبور می‌کنند، می‌بایست اطلاعات پرواز خود را به مقامات چینی اعلام نمایند. این اقدام از سوی پکن، نگرانی واشنگتن و کشورهای همسوی با سیاست‌های ایالات متحده را در

^۱. Beidou 2

منطقه برانگیخته است (Gupta & Shirvastav, 2014, p.18-19). قدرت یابی و مدرنیزاسیون نوین چینی سبب شده است تا سران واشنگتن به نوعی از کارآیی و کاربرد این سلاح‌ها توسط پکن در رابطه با منافع خویش واهمه داشته و به نوعی سیاست‌های اعلانی خود در رابطه با این قدرت در حال ظهور را محتاطانه‌تر اعمال و پیگیری نمایند.

جدول (۲): مقایسه شاخص‌های اقتصادی جمهوری خلق چین و ایالات متحده

R	مؤلفه‌های روابط	جمهوری خلق چین	ایالات متحده
۱	جمعیت (۲۰۱۷)	۱/۴۰۰ میلیارد	۳۲۴ میلیون
۲	رشد جمعیت (۲۰۱۷)	۰/۴۳ درصد	۰/۷۱ درصد
۳	شهرنشینی	۵۷ درصد	۸۲ درصد
۴	تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۷)	۲۳/۱۹۴ تریلیون دلار	۱۹/۴۱۷ تریلیون دلار
۵	سراجه تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۷)	۱۶/۵۲۶ دلار	۵۹/۸۴۵ دلار
۶	نرخ رشد واقعی تولید ناخالص داخلی (۲۰۱۷)	۶/۵۸ درصد	۲/۳۱ درصد
۷	شاخص چینی	۴۶/۵ درصد	۴۵ درصد
۸	شاخص توسعه انسانی (۲۰۱۶)	۰/۷۳۸	۰/۹۲۰
۹	هزینه‌های نظامی (۲۰۱۶)	۲۱۵/۲ میلیارد دلار	۶۱۱/۲ میلیارد دلار
۱۰	تعداد نیروهای نظامی (۲۰۱۵)	۲/۸۰۰ میلیون نفر	۱/۳۴۷ میلیون نفر
۱۱	تجهیزات جنگی (۲۰۱۷)	۴۹۲ فروند کشتی جنگی ۲۹۵۵ فروند هواپیمای جنگی	۴۶۱ فروند کشتی جنگی ۱۳۷۶۲ فروند هواپیمای جنگی
۱۲	نیروی کار	۹۰۷/۵ میلیون نفر	۱۵۸/۶ میلیون نفر

حوزه‌های خارجی

در سایه رشد اقتصادی شگرف حاصل شده در چند دهه اخیر، تلاش جمهوری خلق چین برای ایجاد رویکرد توازن گرایانه در برابر ایالات متحده در چند حوزه خاص، بارزترین نمودها را تاکنون داشته است. از مهم‌ترین این حوزه‌ها، گریدور کمربند - راه، تأسیس نهادهای مالی بین‌المللی، توجه خاص به منطقه گرایبی، گسترش روابط با فدراسیون روسیه و ایجاد ائتلاف‌های جمعی نوین همانند گروه بریکس می‌باشد که به تفکیک به هر کدام از آنها پرداخته خواهد شد:

طرح کمربند - راه

توضیح اینکه «طرح کمربند - راه» از جمله ابتکارهای اساسی پکن برای گسترش حوزه نفوذ و تأثیرگذاری خود به دیگر مناطق است که راهنمای راهبرد هدایت سرمایه‌گذاری‌ها در توسعه زیرساخت‌های ارتباطی فرآسیایی شامل شبکه‌ای از جاده‌ها، خطوط ریلی و خطوط انتقال انرژی در مسیر کهن جاده ابریشم به سوی اوراسیا و از طرفی نیز شامل شبکه‌ای از بنادر و زیرساخت‌های حمل و نقل دریایی به جنوب و جنوب شرقی آسیا و از آنجا تا کرانه‌های غربی افریقا و شمال دریای مدیترانه است. ابتکار کریدور یک کمربند - راه، با هدف اعمال سیاست‌های دوستانه در قبال کشورهای همسایه و ارائه بازی برد - برد برای تمام کشورهای منطقه و همچنین جهان معرفی شده است (Szcudlik & tatar, 2013, p.17). کریدور مذکور در چارچوب نوینی از دیپلماسی همسایگی و در راستای مقابله با سیادت جویی ایالات متحده موضع مسلط واشنگتن را در پردازش و تنظیم امور بین‌المللی در ایندو پاسیفیک را به چالش کشیده است (Yiwei, 2015, p.94). شایان ذکر است که طرح کمربند - راه که تقریباً ۴/۴ میلیارد نفر یعنی ۶۵ درصد از جمعیت جهان و ۲۱ تریلیون از تولید ناخالص جهانی را در برمی‌گیرد، توسط رئیس جمهوری چین در سپتامبر ۱۳۹۲/۲۰۱۳ اعلام شد. تلاش و اهتمام جمهوری خلق چین برای پیشبرد چنین طرح‌های عظیمی جدای از آثار و پیامدهای اقتصادی و سیاسی آن، می‌تواند گسترش‌گرایی بیشتر و نقش فعالانه‌تر منطقه‌ای در سیاست خارجی جمهوری خلق چین را در پی داشته باشد. عرصه رقابت جمهوری خلق چین و ایالات متحده در اقتصاد بین‌الملل، افزایش نفوذ پکن در اقتصاد آسیا و رشد چشمگیر فعالیت‌های اقتصادی و تجاری جمهوری خلق چین در افریقا در مقایسه با سایر قدرت‌ها به‌خصوص ایالات متحده نشان می‌دهد که پکن با احیای جاده ابریشم و ترسیم یک کمربند اقتصادی دسترسی به بازارهای جهانی را تسهیل و گسترش یک کریدور حمل و نقل بین‌المللی و قابل اتکا با هزینه‌های مقرون به‌صرفه‌تر را در راستای منافع ملی خود تدوین کرده است (Amir Ahmadian & Salehi DolatAbad, 2014, p.104). در همین خصوص برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که هدف راهبردی بلندمدت پکن تقویت استفاده از «یوان» برای انتقال‌های بین‌المللی و کاهش تکیه مالی به ایالات متحده است (Federenko, 2013, p.26)..

تأسیس نهادهای مالی

تأسیس نهادهای مالی با هدف ایجاد یک رویکرد توازن‌گرایانه حوزه دیگری است که مورد توجه خاص نخبگان این کشور می‌باشد که در بطن آن پکن به تأسیس بانک سرمایه‌گذاری زیرساختی آسیا

دست یازیده است. این بانک یک نهاد بین‌المللی مالی است که در اکتبر ۲۰۱۳/مهر ۱۳۹۴ به پیشنهاد رئیس جمهوری کشور جمهوری خلق چین، «ژی جین پینگ»^۱ تشکیل شده است. بسیاری از کارشناسان این بانک را رقیبی برای دیگر نهادهای مالی بین‌المللی چون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و بانک توسعه آسیایی می‌دانند که بیشتر زیر نفوذ ایالات متحده و یا کشورهای نزدیک به واشنگتن همچون ژاپن است. از میان ۵۷ کشور عضو این بانک ۳۳ عضو از کشورهای آسیایی هستند و ۱۷ عضو نیز از دیگر قاره‌ها می‌باشند. گفتنی است سه سهام‌دار بزرگ این بانک نیز جمهوری خلق چین، هندوستان و فدراسیون روسیه هستند که روی هم رفته نزدیک به ۴۵ درصد از سهم این بانک را در اختیار دارند که سهم پکن به تنهایی ۳۰/۳۴ درصد و سهم اعضای اتحادیه اروپا نیز از این بانک نزدیک به ۲۰ درصد است (Yazdani, 2017, p.78). به دیگر بیان، رشد فزآینده اقتصاد جمهوری خلق چین به نوبه خود توفیق تاریخی ایالات متحده در حوزه راهبردی ایندو پاسیفیک را دچار تزلزل کرده و پیامدهای راهبردی قابل تأملی برای موضع مسلط ایالات متحده در اقتصاد سیاسی بین‌المللی ایندو پاسیفیک به همراه داشته است.

توجه خاص به منطقه گرایی

توجه خاص به منطقه گرایی و گسترش روابط با فدراسیون روسیه از دیگر پایه‌های اساسی رویکرد توازن گرایانه پکن در سطح بین‌المللی می‌باشد. جمهوری خلق چین و فدراسیون روسیه دو قدرت مطرح در سطح منطقه‌ای در آوردگاه مزبور هستند که همکاری‌های قابل توجهی را در راستای هدف‌های سیاسی - امنیتی مشترک خود شکل داده‌اند. منطقه ایندو پاسیفیک برای هر دو کشور واجد اهمیت راهبردی فزآینده‌ای می‌باشد و از همین رو روند تحولات آن برای دو کشور بسیار مهم است. پکن و مسکو در «سین کیانگ» و «چچن» با تهدید تجزیه طلبی و افراط گرایی مواجه هستند. به علاوه، این دو کشور شیوع افراط گرایی و تروریسم را به هیچ وجه بر نمی‌تابند. در سطح کلان و از زاویه روابط قدرت‌های بزرگ، دو کشور حضور و نفوذ ایالات متحده، به ویژه در وجه نظامی را تهدیدی بالقوه علیه خود می‌بینند. در همین راستا بود که در نیمه اول سال ۱۳۹۳/۲۰۱۴، شاهد ارتقاء قابل توجه روابط میان فدراسیون روسیه و جمهوری خلق چین از جمله توافق در زمینه گاز و انرژی، همکاری‌های نظامی و تکنولوژی، مانورهای مشترک و هماهنگی نزدیک در امور سیاسی مثل مسائل سوریه، جمهوری اسلامی ایران، کره و... بوده ایم. بسیاری از تحولات اخیر در روابط دو کشور، اگر نه انحصاراً، اما تا حدی ناشی از برخی محرک‌های

^۱. Xi Jin Ping

خارجی کوتاه و میان‌مدت مثل بحران اوکراین، ایجاد توازن در روابط ایالات متحده - آسیا و یا واکنش به سیاست‌های تهاجمی تر ژاپن است (Hosseini & Shahandeh, 2016, p.123-130). نقطه عطف روابط پکن - مسکو علیه هژمونی ایالات متحده به بحران اوکراین باز می‌گردد (McMahon, 2014, p.1)؛ بحران اوکراین سبب شد تا رویکرد توازن جویانه روسیه در به چالش کشیدن هژمونی واشنگتن بیش از پیش رصد و پیگیری گردد. در همین راستا مقامات کرملین بهترین گزینه ممکن را جمهوری خلق چین یافتند که آنها نیز در ایجاد توازن در مقابل ایالات متحده با مسکو هم عقیده بودند.

گروه بریکس

یکی دیگر از مسائلی که می‌تواند تأثیرات شگرفی در مقابله با نظام تک‌قطبی داشته باشد گروه بریکس است. گروه بریکس متشکل از قدرت‌های نوظهوری همچون برزیل، فدراسیون روسیه، هندوستان و جمهوری خلق چین و افریقای جنوبی، تنها ائتلاف قدرتمند جهانی بدون مشارکت ایالات متحده و اروپا می‌باشد که قادر شده‌است جایگاه و مدیریت قدرت‌های مستقر و سنتی را به چالش بکشد. در ششمین نشست سران بریکس در تابستان ۱۴۰۱/۲۰۱۳ در برزیل، کشورهای عضو خواهان اعمال اصلاحاتی در مؤسسات مالی بین‌المللی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی شدند تا هرچه سریع‌تر توازنی میان کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته ایجاد شود (Yazdani et al, 2017, p.85). عضویت پکن در بریکس علاوه بر آنکه موجب تحکیم قدرت سیاسی و اقتصادی آن شده، شرایطی را فراهم آورده است که در بطن آن پکن رویکرد خود را نسبت به نظام سیاسی و اقتصادی جهانی و عدم رضایت خود از سهمیه‌بندی قدرت به اشتراک بگذارد و از آن به‌عنوان میدانی برای بازی بیشتر در عرصه بین‌المللی استفاده نماید. پکن با کمک بریکس می‌تواند به تمامی نقاطی که دسترسی ندارد دست یابد و بیش از پیش قدرت خود را در صحنه جهانی بگستراند و در چندقطبی شدن نظم جهانی حرکت نماید که در حقیقت، این امر می‌تواند منجر به کاهش تنش، افزایش همکاری، تثبیت و ارتقاء جایگاه جمهوری خلق چین و بریکس در عرصه جهانی گردد (Dehshiri & Bahrami, 2015, p.53-54) و ایالات متحده را به‌عنوان مدعی تک‌قطب جهانی، با چالش‌های ژرفی روبه‌رو نماید.

تبیین نظری رویکردهای موازنه‌جویانه پکن در مقابل واشنگتن

باتوجه به مباحث ذکر شده در اینکه آیا نگاه افول‌آمیز به قدرت ایالات متحده وجود دارد و جهان از تک‌قطبی بودن خارج شده است یا نه؟ نگاه نظری به توازن‌گرایی دو کشور لازم می‌آید که براساس آن این واقعیت را باید پذیرفت که جمهوری خلق چین را باید به‌عنوان یک قدرت جهانی شناخت و از طرفی مؤلفه‌های قدرت را هم باتوجه به مطالب ذکر شده دارد. همانطوریکه فوکویاما در کتاب «نظم و زوال

سیاسی» به داستان دموکراسی و از زوال سیاسی در غرب و به خصوص ایالات متحده می‌گوید، بعدها برخی ظهور ترامپ را نشانه‌ای از زوال سیاسی در ایالات متحده و تحقق پیش‌بینی فوکویاما دانستند. «جان ایکنبری»، استاد علوم سیاسی دانشگاه پرینستون ایالات متحده در سال ۲۰۱۴ در مقاله‌ای با عنوان «آینده نظم جهانی لیبرال» از تغییر قدرت جهانی و افول قدرت ایالات متحده و تغییر نظام تک‌قطبی سخن رانده است. همچنین «میشل کاکس» استاد روابط بین‌الملل از «تغییر قدرت» و سقوط ایالات متحده و غرب و نظم جدید بین‌المللی توسط به اصطلاح بریکس شامل کشورهای برزیل، روسیه، هند و چین، صحبت کردند. «نوام چامسکی»، اندیشمند آمریکایی، ایالات متحده را امپراطور در حال سقوط می‌داند. «فرید زکریا»، نظریه‌پرداز نئورئالیست معتقد است جهان در حال انتقال از عصر آمریکایی به عصر پساآمریکایی است. «مؤسسه بروکینگز» نیز معتقد است از زمان وقوع بحران اقتصادی بین‌المللی در سال ۲۰۰۸، مسئله سقوط ایالات متحده در جمهوری خلق چین و سایر کشورها مطرح شد. بر این اساس باید گفت که ایالات متحده با توجه به شرایط ذیل جمهوری خلق چین را یک رقیب جدی برای خود می‌بیند:

۱- ضعف نظام حاکم: یکی از پیامدهای ناکارآمدی سیستم سیاسی ایالات متحده، کاهش رضایت‌مندی مردم از اوضاع کشورشان است. طبق آمارهای سال ۲۰۱۴ تنها ۳۳ درصد آمریکایی‌ها از اوضاع کشورشان راضی هستند. اما در مقایسه، جمهوری خلق چین با ۸۷ درصد رضایت‌مندی مردمی، رتبه نخست جهان را در اختیار دارد که این میزان رضایت‌مندی حدود ۴۰ درصد بیشتر از آمار اوایل قرن ۲۱ است (<http://www.pewglobal.org/database/indicator/3>)؛

۲- مشکلات اقتصادی: در دهه اخیر، جمهوری خلق چین به‌عنوان جدی‌ترین رقیب ایالات متحده سر برآورده است. در سال ۲۰۱۵ رشد اقتصادی ایالات متحده ۱/۲ درصد اعلام شد، در حالیکه رشد اقتصادی یکن سه تا چهار برابر آن بود (<http://www.theglobaleconomy.com/compare-countries>). ایالات متحده همچنین از نظر ارزش صادرات هم مقامی به مراتب فروتر از جمهوری خلق چین دارد. ایالات متحده اکنون حدود ۵۰۰ میلیارد دلار کسری تجاری دارد. نکته مهم‌تر در حوزه اقتصاد این است که در حال حاضر واشنگتن بدهکارترین کشور دنیاست (<https://www.cia.gov/library/publications>)؛

۳- هزینه‌های نظامی: قطعاً یکی از ریشه‌های مشکلات اخیر ایالات متحده، خوی تجاوزگری این کشور است. ایالات متحده سالانه مبالغ هنگفتی را به بخش نظامی اختصاص می‌دهد تا بتواند به اهداف مداخله‌جویانه خود در دیگر کشورهای جهان دست یابد. این کشور سال ۲۰۱۵ بالغ بر ۵۹۶ میلیارد دلار در بخش نظامی هزینه کرد که این مقدار از مجموع هزینه‌های نظامی هفت کشور ژاپن، فرانسه، هند، انگلیس،

روسیه، عربستان سعودی و چین بیشتر است. شایان ذکر است که بسیاری از پایگاه‌های فعال ایالات متحده و متحدانش در منطقه‌ی ایندوپاسیفیک در معرض حملات موشکی احتمالی پکن قرار دارند و این درحالی است که این پایگاه‌ها فاقد زیربنای مقاوم هستند و به همین علت قابلیت‌های لجستیکی واشنگتن به سرعت کاهش یافته است (<https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>)

جدول (۳): نکات محوری در روابط واشنگتن و پکن

نکات محوری در روابط ایالات متحده و جمهوری خلق چین
تحمیل جنگ تجاری با کشورهای مختلف جهان از سوی دولت دونالد ترامپ
مخالفت هم‌پیمانان ایالات متحده از راه اندازی جنگ تجاری از سوی دولت واشنگتن
تلاش ایالات متحده برای کاهش کسری تراز تجاری خود از طریق اعمال تعرفه‌های بیشتر
مغایرت سیاست‌های جدید اقتصادی ایالات متحده با لیبرالیسم اقتصادی
تلاش دولت ایالات متحده برای انعقاد توافقنامه‌های تجاری دوجانبه به جای پیمان‌های تجاری چندجانبه
تأکید جمهوری خلق چین بر مقابله به مثل در جنگ تجاری با ایالات متحده
تأثیرات منفی جنگ تجاری ایالات متحده بر اقتصاد این کشور در بلندمدت
اثرات مخرب جنگ تجاری بر اقتصاد جهانی خصوصاً کشورهای فقیر و کمتر توسعه یافته

نتیجه‌گیری

در عصر کنونی، گوهر و ذات نظام بین‌الملل، آنارشیک و مبتنی بر ترس در مورد ادامه بقا و تهدید سایر کشورهاست. در اتمسفر ایجاد شده مهم‌ترین بازیگران صحنه نظام بین‌الملل (دولت‌ها)، توانایی نظامی، نیت و مقاصد سایر بازیگران را با دید تردید می‌نگرند. ماحصل وضعیت رخ نموده آن است که روابط خارجی کشورها همواره تابع مجموعه‌ای از نیت، اهداف، منافع، خواسته‌ها و واکنش‌هایی شده که برآمده از خلاء قدرت ایجاد شده در صحنه روابط بین‌الملل است. در نتیجه دگرذیسی حادث شده بیشینه‌سازی قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی و... خود پاسخی عقلانی در واکنش به خلاء قدرت موجود است. اما در خصوص دگرذیسی‌های رخ نموده در دینامیک سیکل قدرت‌های بین‌المللی و پیدایی جمهوری خلق چین به‌عنوان بازیگری نوین و در حال ظهور می‌توان چنین اظهار داشت که پکن به‌لحاظ برخورداری از مؤلفه‌های قدرت‌سازی چون اقتصاد پویا و در حال رشد، جمعیت جوانِ فعال، سرزمین غنی و وسیع، آهنگ توسعه‌ای فزاینده، سلاح هسته‌ای و حق و تو در شورای امنیت سازمان ملل متحد قادر شده که خود را در قامت و قواره قدرتی بزرگ به جهانیان عرضه دارد. مجموع عوامل فوق به همراه توانایی‌های راهبردی، ساختار نیروهای نظامی و دکترین نظامی در حال شکل‌گیری سبب شده است تا مقامات پکن درصدد

برقراری موازنه قدرت در مقابل ایالات متحده و ایجاد سیستم چندقطبی متعادل، در صحنه روابط بین الملل و حوزه های راهبردی همچون ایندو پاسیفیک برآیند. از این رو پایش ماهیت روابط این دو بازیگر مهم در روابط بین الملل می تواند در روندهای سیاست بین الملل مؤثر واقع افتد. آوردگاه راهبردی ایندو پاسیفیک با برخورداری از نقشی مهم و روبه رشد در معادلات و رقابت های جهانی به یکی از مهم ترین مراکز ثقل راهبردی جهان طی سالیان اخیر بدل شده است. این حوزه راهبردی بر مبنای ویژگی های اقتصادی، سیاسی و امنیتی آن محل تلاقی سیاست قدرت های بزرگی چون ایالات متحده و جمهوری خلق چین می باشد. دولت مردان و سیاست گذاران پکن در راستای ایجاد موازنه در مقابل ایالات متحده و شکل دهی به محیط امنیتی شرق آسیا، ترکیب پیچیده ای از عناصر گوناگون قدرت را با مهارت و ظرافت مثال زدنی به کار گرفته اند. در زمینه اقتصاد به عنوان یکی از مؤلفه های شکل دهنده قدرت، جمهوری خلق چین درصدد برآمده است تا از طریق ابتکار ایجاد کریدور بین المللی «یک جاده یک کمربند»، اتخاذ سیاست هایی چون کاهش غیر واقعی پول ملی و تأسیس نهادهای مالی به نوعی به موازنه قدرت در مقابل ایالات متحده بپردازد. در عرصه فناوری های نظامی نیز مقامات پکن از طریق مدرنیزاسیون نظامی تلاش های جاه طلبانه ای را در این حوزه در پیش گرفته اند. از جمله تلاش های یاد شده می توان به توسعه و تقویت موشک های کروز، موشک های بالستیک ضد کشتی، زیر دریایی های شکاری و تقویت سامانه دفاع موشکی خود اشاره کرد. علاوه بر موارد مزبور می توان به قدرت سیاسی و ظهور جمهوری خلق چین به عنوان بازیگری مستقل و مؤثر در عرصه بین الملل اشاره کرد.

References

- Amir Ahmadian, B., & Salehi Dovlatabad, R. (2014). The US Strategy Against China's forin Political- in Central Asia, *Central & Caucasian Quarterly*, 81-106. (in Persian).
- Atari, A., & Mashhadian, B. (2012). US Foreign Policy against Iran's Nuclear Program: Reflection of the Window of Offensive Realism, *Regional Studies*, No. 46, pp. 38-1. (in Persian).
- Auten, B. (2008). Carter's Conversion: The Hardening of American Defense Policy, *Frist Published, United States, Columbia: University of Missouri Press*.
- Azizi, H. (2014). China's Soft Power in the Central Asian Region: Approaches, Tools and Goals, *Central & Caucasian Journal*, No. 88, pp. 87- 112. (in Persian).
- Berman, R. (2017). *The Donald Trump Cabinet Tracker*.

- Brzezinski, Z., & Mearsheimer, J. (2005). Clash the Titans, *Foreign Policy*, 00157228, Jan/Feb2005, Issue 146.
- Buzan, B. (2014). Brilliant but now wrong: a sociological and historical sociological assessment of Gilpin's War and Change in World Politics, *Cambridge, Cambridge University Press*.
- Chase, M. S., et al., (2015). China's Incomplete Military Transformation: Assessing the Weaknesses of the People's Liberation Army (PLA). Rand Corporation.
- Cherkaoui, M. (2016). *Clinton Versus Trump: Two – Distant Visions for America*.
- Christensen, Thomas F. (1996). Chinese Rea politic, *Foreign Affairs*.
- Dehshiri, M., & Bahrami, Z. (2015). China's Strategic Look at Brix, *Central and Caucasian Journal*, No. 89, pp. 33-63. (in Persian).
- Dehshiri, M., & Golestan, M. (2016). The Behavioral Model of the Great Powers in the Management of the International Crisis in Syria in a Multipolar System, *International Political Research Quarterly*, No. 28, pp. 38-1. (in Persian)
- Ebrahimi, Sh.; Milani, J., & Karami Rad, J. (2013). East Asia and the Bipolar Balance System, *International Political Research Quarterly, Islamic Azad University, Shahreza Branch*, No. 14, pp. 137- 105. (in Persian)
- Fallahi, S. (2014). Saudi Arabia and Support for Takfiri Terrorism, (Why and How), *Special Issue Monthly*, No. 16. (in Persian)
- Fallahi, S., & Heidari, N. (2019). Donald Trump's Foreign Policy Analysis with Emphasis on the Hegemony of the Liberal World Order, *International Political Research Quarterly*, No. 39, pp. 59-79. (in Persian)
- Fedorenko, V. (2013). The New Silk Road Initiatives in Central Asia, *Institute Washington DC*.
- Golshan, T. (2018). Trump is Calling Backsides on Exiting The Trans Pacific Partnership Trade Deal, *Vox Sentences*. (in Persian)
- Grevi, G. (2016). The King Baudouin Foundation is The Strategic Partner of The European Policy Center.
- Gupta, R. (2014). *US Pivot to Asia & China: Rhetoric, Responses & Repercussions*, Asian Strategic Review (US Pivot & Asian Security), *institute for Defense Studies & Analyses (Pentagon Press)*.
- Hasankhani, M., & Masrou, M. (1986). The Rise of China: Challenges of the United States of America to the Increasing Power of China in International Relations, *International Relations Research Quarterly*, Volume I, Number 24, pp. 183- 159. (in Persian)
- Hass, R. (2016). *The Isolationist Temptation, the Wall Street Journal*.
- Hosseini, H., & Shahandeh, B. (2016). The Ukrainian Crisis: The Strategy of China and Russia, *Quarterly Journal of Political and International Research*, Eighth Year, No. 31, pp. 138- 115. (in Persian)

- Iraqchi, A., & Sobhani, M. (2012). Cold Conflict in Asia, Consequences of the New US Military Approach in Asia-Pacific, *Foreign Relations*, No. 16, pp. 35-68. (in Persian)
- Kahl, C., & Brands, H. (2017). Trump's Grands Strategic Train Wreck, *Foreign Policy*.
- Karimi Fard, H. (2018). Trump's Foreign Policy and the Realities of the International System, *Strategic Studies in Public Policy*, Volume 8, Number 28. (in Persian)
- Kashmiri, S. (2016). US-China Relations: From Economic Cooperation to Strategic Competition, *International Political Economy Studies*, 1(2), pp. 81-81. (in Persian)
- Khezri, R. (2011). US-China Strategy in the Asia-Pacific Region, Cooperation and Conflict, *Foreign Policy Quarterly, Twenty-fifth Year*, No. 3, pp. 699-675. (in Persian)
- Krauthammer, Ch. (2017). Trump's Foreign Policy Revolution.
- Kristensen, H. M., & Robert S. N. (2015). Chinese Nuclear Forces, 2015. *Bulletin of the Atomic Scientists*.
- Lobell, S. (2017). Structural Realism, Offensive & Defensive Realism.
- Marshaimer, J. (2011). The Tragedy of the Politics of the Great Powers, Translated by Gholam Ali Chegnizadeh, Third Edition, Tehran: Office of Political and International Studies.
- McAdams, D. (2016). The Mind of Donald Trump, *The Atlantic Journal*.
- McMahon, R. (2014). Ukraine in Crisis. Available at: www.cfr.org.
- Mearsheimer, J. (1994/1995). The False Promise of International Institutions, *International Security*, vol. 19, no. 3.
- Pourahmadi Meybodi, H., & Abbas Khoshkar, A. (2016). Critique of the Great Power Politics Tragedy, *Humanities and Cultural Studies Research Institute*, 17th Year, No. 8, pp. 93-93. (in Persian)
- Rafi, H., & Bakhtiari Jami, M. (2013). The US Strategy Against China's Economic and Political-Security Influence in Central Asia, *Central and Caucasian Quarterly*, 81- 106. (in Persian)
- Rezaei, M. (2016). The Economic Views of Hillary Clinton and Trump, Two US Presidents, *Political-Economic Quarterly*, No. 304, pp. 19-12. (in Persian)
- Sahu, A. K. (2014). Two to Tango: The U.S. & China in the Asia – Pacific, *Strategic Analysis*, 38(4).
- Salimi, H. (2005). Virtual Government or Aggressive Realism: a Comparative Study of Richard Roskers's and John Merschheimer's Theory, *Public Law Research*, No. 17, pp. 19-19. (in Persian)
- Santasombat, Y. (2015). Impact of China's Rise on the Mekong Region, *Palgrave Macmillan*.
- Satake, T. (2016). The New Guidelines for Japan – US Defense Cooperation and an Expanding Japanese Security Role. *Asian Politics & Policy*.

- Simber, R.; Rahmandel, R., & Fallah, M. (2016). The Security Riddle of the Iranian Nuclear Case from the Realist Perspective, *International Relations Studies Quarterly*, Ninth Year, No. 36, pp. 87-96. (in Persian)
- Smith, S.; Hadfield, A., & Dunne, T. (2016). *Foreign Policy: Theories, Actors, Cases*, Oxford University Press.
- Soleimanpour, A. (2014). Reflecting East-Oriental Policies in Asia, *Central and Caucasian Journal*, No. 86, pp. 63-82. (in Persian)
- Soleimanzadeh, S.; Omid, A., & Barati, S. (1979). Trump's Foreign Policy Strategy, the Hybrid Neutralism and Realism, *Strategic Studies in Public Policy*, no. 28. (in Persian)
- Tabatabaei, AS. (2011). *A Comparative Study of the Strategic Approach of China, Russia, America, India, Pakistan and Iran to the Shanghai Cooperation Organization*, *Strategic Quarterly*, Vol. 20, No. 60, p. (in Persian)
- Tabatabai, M., & Ghiyasi, A. (2013). US Political-Security Strategy for China Based on Soft Balance Theory (2008-2008), *World Studies Quarterly*, Volume 3, Number 2, pp. 262- 269. (in Persian)
- Trump, D. (2017). Report Brookings Experts on Trump's National Security Strategy.
- Yazdan Fam, M. (2016). Foreign Policy of Trump and the Islamic Republic of Iran, *Strategic Studies Quarterly*, No. 74. (in Persian)
- Yazdani, A.; Talei Hour, R., & Bahrami, R. (1986). The Role of Russia and China in the Transition of the International System from Monopoly to Multipolar, *Political Studies Quarterly*, Ninth Year, No. 36, pp. 65-90. (in Persian)
- Yiwei, W. (2015). China's New Silk Road: A Case Study in EU-China Relations, *School of International Study & RDCY*.
- Zamani, M., & Niakoui, A. (2019). Investigating the Factors Affecting the Exit of the United States from Barjam, *Journal of International Relations Studies*, Vol. 12, No. 45, pp. 95-9. (in Persian)
- <http://www.pewglobal.org/database/indicator/3/>
- <http://www.theglobaleconomy.com/compare-countries/>
- <http://www.theglobaleconomy.com/compare-countries/>
- <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/rankorder/2078rank.html#us>
- <https://www.cia.gov/library/publications/the-world-factbook/geos/us.html>
- sipri military Expenditure Database, Aprile2019)

کارکرد زبان به‌مثابه ابزار امنیتی: تحلیل سخنرانی ملک‌سلیمان در اجلاس ریاض

محمد سلامی استاد^۱
محمدحسین جمشیدی^۲
سحر بهرامی خورشیدی^۳
محسن اسلامی^۴

چکیده

با روی کار آمدن ملک سلیمان در سال ۲۰۱۵، سیاست خارجی این کشور در قبال ایران از سیاست محافظه‌کارانه تدافعی به سیاست محافظه‌کارانه تهاجمی تبدیل شد و این کشور به انحاء مختلف در پی امنیتی کردن مسائل سیاسی ایران بوده است تا از این طریق بر مخاطبان منطقه‌ای و جامعه بین‌الملل تأثیر گذارده و ج.ا. ایران را وارد فضای بی‌اعتمادی بین‌المللی کند و آن را مَخل امنیت بین‌الملل معرفی نماید. عربستان این کار را از طرق مختلف همچون جنگ یمن و یا برگزاری اجلاس‌ها و مصاحبه‌های متعدد به انجام می‌رساند. در این راستا، یکی از ابزارهای مهم این دولت، استفاده از زبان و مفاهیم زبانی است که تأثیر آن جدی و حائز اهمیت است. بر همین مبنا، در این مقاله سخنرانی ملک سلیمان در نشست ریاض مورد واکاوی قرار گرفته و زوایای اقدامات امنیتی‌سازی آن مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. به همین جهت سؤال اصلی این است که مقامات کلیدی عربستان سعودی به‌ویژه ملک سلیمان، چگونه از مفاهیم «امنیتی‌ساز» و کاربرد «زبان» به مثابه ابزار «کنش کلامی» استفاده کرده‌اند تا جمهوری اسلامی ایران را «پدیده امنیتی» در عرصه منطقه‌ای معرفی نمایند؟ روش تحقیق در این مقاله «تحلیل گفتمان انتقادی» فرکلاف و چارچوب نظری آن، نظریه «امنیتی کردن» آل ویور است. نوع تحقیق کیفی و بنیادی و شیوه گردآوری داده‌ها نیز کتابخانه‌ای و اسنادی است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که ملک سلیمان با بهره‌گیری از واژه‌های مطرح در حقوق بین‌الملل و پایه‌ریزی ظریفانه قدرت کلامی خود بر مسائل مطرح و جاری در جامعه بین‌الملل و همچنین مطالبات عمومی کنوانسیون‌های بین‌المللی، توانسته جمهوری اسلامی ایران را در نزد ۵۰ کشور حاضر در اجلاس محکوم نماید و از این رهگذر اذهان مخاطبان را در مورد امنیتی بودن ایران با فحوای کلام خود اقناع نماید.

کلیدواژه‌ها: ملک سلیمان، تحلیل گفتمان انتقادی، امنیتی کردن، ایران هراسی.

^۱ - دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس

^۲ - دانشیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس؛ نویسنده مسئول: jamshidi@modares.ac.ir

^۳ - استادیار گروه زبان‌شناسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

^۴ - استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۱۹

The Function of Language as a Security Tool: Analysis of King Salman's Speech at the Riyadh Summit

Mohammad Salami Ostad

Ph.D. Candidate of International Relations,
University of Tarbiat Modares, Iran

Mohammad Hossain Jamshidi¹

Associate Professor, Department of International
Relations, University of Tarbiat Modares, Iran

Sahar Bahrami Khorshid

Assistant Professor, Department of Linguistics,
University of Tarbiat Modares, Iran

Mohsen Eslami

Assistant Professor, Department of International
Relations, University of Tarbiat Modares, Iran

Abstract

Since assuming office in 2015, King Salman, Saudi Arabia's approach toward Iran has shifted from a conservative defense policy to an aggressive conservative policy. The Saudi officials have frequently attempted to define Iran as an international threat in their meetings and interviews. The current research investigates King Salman's speech at the Riyadh meeting to show how Saudi officials, particularly King Salman, have used the concepts of "security maker" and the use of "language" as tools of "verbal action" to portray the Islamic Republic of Iran as a "security threat" in the Middle East region. The research method in this article is Norman Fairclough's "of Critical Discourse Analysis", and Ole Weaver's theory of "securitization". Findings of the article show that King Salman condemned the Islamic Republic of Iran at the summit by using the words in international law and the delicate basis of his theological power on current issues in the international community as well as the general demands of international conventions. And in this way, it will convince the audience about the security of Iran with the content of its words.

Keywords: King salman, Critical Discourse Analysis, Securitization, Iran phobia.

¹ - Corresponding Author: jamshidi@modares.ac.ir

مقدمه و بیان مسئله

عربستان سعودی یکی از کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه است که به دلیل برخورداری از منابع نفتی فراوان و وجود اماکن مقدسه یکی از کشورهای مهم منطقه محسوب می‌شود. این کشور در طی مبارزات طولانی در سال ۱۹۳۲ م. و در نتیجه اتحاد تاریخی خاندان سعود با محمد ابن عبدالوهاب در سال ۱۷۴۴ م. تشکیل شد. عربستان به دلیل همسایگی با ایران و بنا به نفوذ گسترده‌ای که در جهان عرب و برخی جوامع اسلامی دارد، از لحاظ راهبردی و منطقه‌ای، برای ایران اهمیت استراتژیک فراوانی دارد. روابط این کشور با جمهوری اسلامی ایران، رابطه‌ای توأم با فراز و فرود گسترده‌ای بوده و از قطع رابطه در حادثه کشتار حاجیان ایرانی در مکه در سال ۱۳۶۶ تا رابطه دوستانه در زمان دولت اصلاحات در نوسان بوده است. با به قدرت رسیدن ملک‌سلیمان در سال ۲۰۱۵ به عنوان هفتمین پادشاه سعودی، رابطه این کشور با جمهوری اسلامی ایران دگرگونی جدیدی یافت و درون‌مایه‌های رقابتی که این کشور در زمان سلاطین مختلف به صورت نهان و آشکار با جمهوری اسلامی ایران داشت، در این دوره تجلی عینی یافت و این کشور بنا را به مبارزه علنی با ایران، امنیتی جلوه دادن ایران و موازنه‌سازی قدرت در برابر ایران در منطقه گذاشت. به تعبیری: سیاست محافظه‌کارانه تدافعی ملک‌عبد... به سیاست محافظه‌کارانه تهاجمی در زمان ملک‌سلیمان تبدیل شد (Ahmadian, 2015, p.103).

ملک‌سلیمان و پسرش «محمد بن سلمان» که بر اساس انتصاب مقام ولیعهدی و وزارت دفاع در بسیاری از تصمیمات سیاسی عربستان دخیل است و خط‌مشی سیاسی کشور را تعیین می‌کند، به رقابت علنی و برخورد تهاجمی با ایران روی آوردند که با قطع روابط دو کشور در دی‌ماه ۱۳۹۴، اوج تیرگی روابط بین ایران و عربستان آشکار شد. بنابراین، با نگاهی گذرا به مسائل پیش آمده اخیر بین دو کشور، به نظر می‌رسد که مناسبات سیاسی و عمومی بین دو کشور در زمان ملک‌سلیمان، جنبه امنیتی حادثتری یافته و برخی از مسائل و رویه‌های عادی بین دو کشور که در زمان ملک‌عبد... جنبه عادی داشته است، به مسائل حاد، حیاتی و امنیتی تبدیل شده است. مسائل به وجود آمده بین دو کشور در این برهه مانند پیوندهای مستحکم‌تر ملک‌سلیمان با آمریکا و باج‌دهی مالی به این کشور، ورود عربستان به جنگ یمن و جنگ نیابتی در سوریه در راستای موازنه با ایران، افزایش خریدهای تسلیحاتی برای تغییر موازنه نظامی علیه ایران، کمک به تحریم نفتی ایران و تعهد جبران کمبود نفت ایران در بازارهای بین‌المللی، اعدام شیخ نمر، فاجعه منا، اعلام حمایت عربستان از گروه‌های تروریستی در ایران مانند حادثه تروریستی مجلس، ورود ۳۰ هزار نیروی نظامی تازه‌نفس آمریکایی به خاک عربستان، جنگ قیمت بر سر نفت با ایران، قتل خاشقچی و تأثیر آن در رابطه بین دو کشور، درگیری‌های سیاسی دو کشور در صحنه سیاسی عراق و لبنان و... همگی

نشان‌دهنده بُعد جدیدی از رقابت‌های پایان‌ناپذیر بین دو کشور است که هرچند برخی از آن‌ها قبل از به قدرت رسیدن ملک سلمان بین دو کشور نیز وجود داشت ولی شواهد نشان می‌دهد که این رقابت‌ها وارد فاز جدیدی شده است و آن، تبدیل شدن به مسائل حاد و امنیتی است به گونه‌ای که به اصطلاح روند «امنیتی کردن»^۱ به‌وضوح در روابط بین دو کشور هویدا است.

روند امنیتی کردن وقایع و رویدادها مرتبط با روابط دو کشور، در سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و اجلاس‌های مختلفی که در عربستان منعقد می‌گردد نیز به‌خوبی مشاهده می‌شود. به‌عنوان مثال، ملک سلمان در نطق خود به مناسبت افتتاح سال چهارم دوره هفتم شورای مشورتی سعودی در ۲۰ نوامبر ۲۰۱۹ که یک اجلاس کاملاً داخلی بوده است، از ارسال تسلیحات ایران به یمن در حمله به آرامکو انتقاد کرد و جهانیان را به رویارویی با اقدامات ایران فراخواند (Bahrain News Agency, 20/11/2019) و یا در نشست‌های سه‌گانه عربستان در مکه در ۳۰ می ۲۰۱۹، ایران را به دخالت در امور داخلی کشورهای منطقه متهم کرد و این کشور را عامل برهم زدن قوانین حق آزادی کشتیرانی در دریاهای آزاد دانست که باید به همین مناسبت پاسخ مناسبی از سوی جامعه بین‌الملل دریافت کند (Tasnim, 1/6/2019). در این میان «نشست ریاض» در ۲۱ می ۲۰۱۷ مهم‌ترین سخنرانی ملک سلمان و در واقع کلید سیاست امنیتی کردن مسئله ایران در عرصه بین‌الملل است. این سخنرانی در افتتاح نشست دوجانبه کشورهای اسلامی و آمریکا ایراد شده است و در این اجلاس، سران ۵۰ کشور اسلامی و دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری آمریکا حضور دارند. ملک سلمان در این سخنرانی، جمهوری اسلامی ایران را حامی مالی - معنوی تروریسم در منطقه معرفی می‌کند و آزمایش‌های موشکی و هسته‌ای ایران را محل امنیت جامعه بین‌الملل می‌داند. (Arab News, 22/05/2017). بنابراین، در این سخنرانی مشاهده می‌شود که محور اصلی آن «امنیتی کردن» ایران است و از نظر او مواردی مانند حمایت ایران از حزب... یا برنامه هسته‌ای ایران از مهم‌ترین مواردی است که قابلیت شدید امنیتی کردن را دارد. بدین‌سان ملک سلمان با بیان این موضوعات در اجلاسی با حضور بیش از ۵۰ کشور اسلامی و آمریکا، قصد دارد از این رهگذر همراهی مخاطبان بین‌المللی با خود را به همراه داشته باشد. این مقاله در صدد آن است که روند «امنیتی کردن» مسائل غیرسیاسی و سیاسی بین دو کشور ایران و عربستان توسط دولت سعودی را نشان دهد. به عبارت دیگر این مقاله بر آن است که نشان دهد چگونه مقامات سعودی با به کارگیری ابزارهایی چون زبان و مفاهیم برای اقناع مخاطبین بین‌المللی خود

¹ - Securitization

استفاده کرده‌اند تا مسائل ایران را خطرناک جلوه داده و بدین وسیله ایران را در صحنه بین‌الملل «پدیده امنیتی» معرفی نمایند. در این راستا، سؤال اصلی مقاله این است که مقامات کلیدی عربستان سعودی به‌ویژه ملک سلیمان، چگونه از مفاهیم «امنیتی‌ساز» و کاربرد «زبان»^۱ به‌مثابه ابزار «کنش کلامی»^۲ استفاده کرده‌اند تا جمهوری اسلامی ایران را در عرصه منطقه‌ای و بین‌المللی «پدیده امنیتی»^۳ معرفی نمایند؟ پاسخ ما در مقام فرضیه این است که ملک سلیمان از طریق برخی ابزارهای ارتباطی زبانی و ارائه نطق‌های احساسی و استفاده از واژه‌ها و مفاهیم خاص و جهت‌دار که ریشه در مفاهیم مطرح حقوق بین‌الملل دارد سعی کرده تا «مخاطبان»^۴ را اقناع کرده و ایران را پدیده امنیتی معرفی نماید. چارچوب نظری در این مقاله، نظریه «امنیتی کردن» آل ویور است و نحوه تبیین موضوع از طریق تحلیل سخنرانی ملک سلیمان در اجلاس ریاض به کمک روش «تحلیل گفتمان انتقادی» فرکلاف صورت می‌پذیرد تا برجسب‌های امنیتی از درون واژه‌ها و جملات ملک سلیمان و اشکافی و نحوه معرفی ایران به عنوان «پدیده امنیتی» در قالب زبان به‌مثابه ابزار کنش کلامی سیاسی مشخص شود.

پیشینه پژوهش

در خصوص این موضوع تاکنون هیچ اثری به نگرارش درنیامده است. همچنین، در خصوص روابط عربستان سعودی و ایران و با چارچوب نظری تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف پژوهش‌های اندکی به رشته تحریر در آمده است که اغلب آن‌ها نیز رسانه‌های دیداری و نوشتاری دو کشور را تحلیل انتقادی نموده‌اند. در نتیجه، تحلیل انتقادی سخنرانی‌های مقامات سیاسی عربستان برای اولین بار در این مقاله صورت می‌گیرد. مریم السادات غیاثیان و همکاران (۲۰۱۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی از ایران و شیعه در پایگاه‌های خبری برخط عربستان سعودی» در فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سه رسانه سعودی «العربیه»، «الشرق الاوسط» و «گازت» را در خلال سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ بررسی کرده است که چگونه از ایران و شیعیان در سه محور اصلی «آزادی‌های فردی، قومی و اقلیتی»، «برنامه‌های هسته‌ای و تحریم‌ها» و «مبارزه با تروریسم و نقش منفی شیعیان در این مبارزه» مشروعیت‌زدایی کرده‌اند. در این مقاله نویسندگان معتقد هستند که رسانه‌های خبری عربستان برای بازنمایی ایدئولوژی نهادهای اجتماعی حاکم، واقعیت را به شیوه‌هایی بازسازی و بازنمایی می‌کنند که مشروعیت‌بخشی برای خود و

¹ - Language

² - Speech-Act

³ - Security Phenomenon

⁴ - Audiences

اعضای گروه خودی و مشروعیت‌زدایی از دیگری، نقش محوری پیدا کند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که رویکرد عربستان در دشمنی با ایران و شیعیان، همسویی با غرب است.

مهین ناز میردهقان و سمیه شوکتی مقرب (۲۰۱۳) در مقاله با نام «گفتمان پنهان، قدرت و رسانه در خاورمیانه عربی (مطالعه موردی: عربستان سعودی)» بر آن بوده‌اند که ماهیت قدرت و ایدئولوژی پنهان در رسانه‌های سعودی را نشان دهند. یافته‌های مقاله نشان می‌دهند که گفتمان پنهان سیاسی رسانه‌های سعودی، به بازتولید قدرت خاندان سعودی و تضمین بقای این رژیم می‌پردازند. پان عربیسم و اسلام‌گرایی، توجیه‌های معاشناختی این رژیم‌اند که از راه رسانه‌های گروهی پراکنده می‌شوند و گفتمان سیاسی در عربستان، استوار بر دگرسازی و خصومت‌سازی بیشینه به ویژه با ایران به عنوان کانون تشیع و اسلام سیاسی است. در مقاله دیگری، علی کریمی فیروزجائی (۲۰۱۷) با عنوان «بررسی تیتروزرنامه‌های ورزشی از دیدگاه گفتمان‌شناسی انتقادی: مطالعه موردی مسابقات تیم‌های پرسپولیس ایران و الهلال عربستان» به بررسی تحلیلی-گفتمانی روزنامه‌های ورزشی ایران به مناسبت برگزاری دو تیم الهلال و پرسپولیس می‌پردازد. وی در این مقاله نشان داده که روزنامه‌های ورزشی ایران با به کار بردن واژه‌ها و تیتراهایی مانند «شلیک به سعود برای صعود، آتش ما تندتر از جهنم تو، پرسپولیس برد-الهلال مرد، قربانی کردن الهلال امشب حلال است و...» نوعی بازی و جنگ واژگانی با عربستانی را بازنمایی می‌کنند و مناقشات سیاسی مانند حادثه منا و فرودگاه جدّه که در زمان بازی این دو تیم، اذهان ایرانی‌ها را از سعودی‌ها تیره کرده بود، به وضوح خود را در این تیتراها نشان می‌دهند.

البته کاربرد تحلیل گفتمان انتقادی در پژوهش‌ها سابقه بیشتری دارد. به‌عنوان مثال لن هانس (۲۰۰۶) در کتاب «امنیت به مثابه شیوه عمل» از تحلیل گفتمان در سیاست خارجی و تفسیر جنگ بوسنی استفاده کرده است. نویسنده در این کتاب، توضیحات واضحی از نحوه‌گزینش متن‌ها جهت تحلیل گفتمان، پاسخ به سؤالات دشوار و نوع منابع مربوط و دلیل استفاده از آن‌ها ارائه می‌دهد و با توضیحات مبسوطی که ارائه می‌دهد، مخاطب را به اندیشه‌کاوی در گفتمان‌های غربی حول محور جنگ بوسنی وادار می‌کند. این کتاب با گفتمان‌های رقابتی که ریشه در فرهنگ غرب مانند نسل‌کشی، تنفر دیرینه، حقوق بشر و مسئولیت‌های غربی در ذیل نگاه «غرب برتر» دارد، جنگ بوسنی را تحلیل گفتمانی می‌کند. وی در این کتاب دو نزاع گفتمانی غرب و آمریکا در جنگ بوسنی و نوع نگاه سیاستمداران در این جنگ را انتقاد تحلیلی می‌کند و با مثال‌های بارز خود تفکر متضاد دو دیدگاه گفتمانی را به بوته نقد و تفسیر می‌کشد. همچنین، جوراج هرواٹ (۲۰۰۹) با نگارش مقاله‌ای تحت عنوان «تحلیل گفتمان انتقادی گفتمان سیاسی

اوباما» از گفتمان انتقادی فرکلاف برای تفسیر سیاسی اندیشه‌های اوباما استفاده می‌کند. او با واکاوی و تحلیل متن سخنرانی «تحلیف ریاست جمهوری اوباما»، به این نتیجه رسیده است که مؤلفه‌های اصلی ایدئولوژیک سخنرانی اوباما در واژه‌هایی نظیر «عمل‌گرایی»، «لیبرالیسم»، «شمولیت»، «پذیرش تنوع مذهبی و قومی» و «وحدت ملی» بازنمایی شده و نتایج حاصل از تجزیه و تحلیل کلمات کلیدی سخنرانی نشان می‌دهد که برجسته‌ترین کلمات به کار رفته توسط اوباما عبارتند از «ملت»، «نوین» و «آمریکایی‌ها» و نکته اصلی تأکید اوباما بر ضمیر شخصی «ما» است و این تأکید، نشان‌دهنده درک فراگیر اوباما از وضعیت جامعه آمریکا و نیاز به عنصر اساسی «وحدت» است، آن‌هم درست در زمانی که «تفرقه» به عنوان مهم‌ترین بحران، جامعه ملی آمریکا را تهدید می‌کند. سید علی اصغر سلطانی و مهدی مقدسی‌نیا نیز در مقاله «مواجهه مطبوعات ایران و عربستان در بازنمایی منا: فاجعه یا حادثه؟» سعی در بازنمایی انتقادی فاجعه منا در رسانه‌های دو کشور داشته‌اند. آن‌ها با کمک از نظریه تحلیل گفتمانی به این نتیجه رسیده‌اند که مطبوعات سعودی با سازوکارهایی گوناگونی چون نام‌گذاری خنثای این واقعه، استفاده از گزاره‌های دینی چون قضا و قدر، انتساب مسئولیت این حادثه به حجاج ایرانی و سپاه پاسداران و... مسئولیت را از عربستان سلب و افکار عمومی را به سوی ایران معطوف ساخته‌اند. بنابراین آنچه در این نوشتار صورت می‌گیرد یعنی تحلیل گفتمانی انتقادی سخنرانی ملک‌سلیمان هم در حوزه سیاست زبانی و هم در حوزه استفاده از نظریه امنیتی کردن، کار جدید و نو محسوب می‌گردد.

چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری به کار رفته در این مقاله، نظریه «امنیتی کردن»^۱ است. همراه با وقوع رویدادهای سیاسی و اجتماعی مانند سقوط دیوار برلین و اضمحلال اتحاد جماهیر شوروی مبحثی در میان مطالعات امنیتی مطرح شد که آیا مفهوم نئورئالیستی می‌تواند این وقایع نوین امنیتی را توضیح دهد؟ این بحث از سوی کسانی مطرح شد که معتقد بودند علاوه بر تهدیدهای نظامی، طیف گسترده‌ای از خطرات گوناگون دیگری نیز وجود دارند که می‌توانند زندگی بشر را به چالش بکشند (Munster, 2005, p.2). یکی از این نظریات امنیتی، «مکتب کپنهاگ»^۲ بود. دیدگاه مکتب کپنهاگ در آثار بری بوزان^۳ و آل ویاور^۴ و... آمده است و تنها رهیافت جدید مبتنی بر مطالعات امنیتی است. این مکتب با رد نظامی محوری در مطالعات

^۱ - Securitization

^۲ - Copenhagen School

^۳ - Barry Buzan

^۴ - Ole Waever

امنیت، امنیت تک‌بعدی را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی گسترش می‌دهد (Mohsani & Salahi, 2011, p.615). این مکتب، امنیت را امری ذهنی می‌داند و اعتقاد دارد که امنیت به تصمیم‌کنشگران ارتباط دارد. در مکتب کپنهاگ، مسائل از طریق زبان به موضوعات امنیتی تبدیل می‌شوند و این زبان است که کنشگران یا موضوعات خاصی را به عنوان یک تهدید برای جوامع بازنمایی می‌کنند (McDonald, 2008, p.9) و از این رو دیدگاه بوزان به امنیت، نزدیک به نظرات پسا ساختارگراها است که امنیت را ذهنی و ساخته و پرداخته زبان می‌دانند (Khani; Shammohammadi & Soltani, 2013, p.58). در تفسیر مکتب کپنهاگ از امنیت، ذهن و زبان جایگاه بسیار بالایی دارند چرا که تحلیل‌گران این مکتب عقیده دارند که موضوع امنیت، گفتمانی است و از طریق نوعی کنش کلامی صورت می‌گیرد (Rostami; Ayoman & Karamian, 2016, p.198).

امنیتی کردن، روندی است که طی آن یک بازیگر، مسئله یا پویا یا بازیگر خاصی را به عنوان «تهدید وجودی» برای هدف مرجع خاص اعلام می‌کند. اگر مخاطبان این اعلام، آن را بپذیرند، این امکان فراهم می‌شود که سیاست عادی به حالت تعلیق درآید و در پاسخ به این بحران احساس شده، اقدامات اضطراری در پیش گرفته شود. در این معنا، امنیت عرصه مذاکره میان سخن‌گویان (بازیگران امنیتی‌ساز) و مخاطبان است؛ مذاکره‌ای که طی آن، هرچه سخن‌گو در داخل گروهی خاص بیشتر از موقعیت مرجع اقتدار برخوردار باشد، بیشتر می‌تواند مخاطبانش را متقاعد سازد. به دیگر سخن، امنیتی کردن را می‌توان فرایند قرار دادن مسئله خاص با توسل به کنش گفتاری (معمولاً توسط رهبران سیاسی) در قلمرو امنیتی (از طریق تهدید جلوه دادن آن) دانست. این امر به نوبه خود (در صورت موافقت مخاطبان مربوطه) تدابیر اضطراری و تعلیق سیاست عادی را با هدف مقابله با آن مسئله به دنبال خواهد داشت (Zarazadeh & Abarghoye, 2016, p.103).

به عبارت ساده‌تر، برای تضمین کارکرد صحیح این نظریه، الزاماً یک کنش‌گر امنیتی برای حفظ امنیت باید دست به اقدامی زند که توسط مخاطبان آن عمل، اقدام امنیتی درک و فهم شود (Diskaya, 2013, p.3). به همین جهت در نظر ویور یک امر سیاسی یا امنیتی همیشه امنیتی و حاد و به عبارت دیگر «امنیتی‌ساز» باقی نمی‌ماند و «امنیتی‌زدایی» وجه همیشگی موضوعات سیاست بین‌الملل است و ریشه امنیتی در کنه و ذات هیچ رویدادی در ازل و ابد باقی نمی‌ماند و امری قراردادی و زبانی است. در اینجا ویور ملهم از نظرات اشمیت است. اشمیت عقیده دارد که مسائل سیاسی، صرفاً از سرشت سیاسی‌شان فهمیده نمی‌شوند چرا که یک موضوع، زمانی ممکن است سیاسی باشد و زمان دیگر غیرسیاسی؛ بنابراین از ذات یک موضوع پی به سیاسی بودن آن نمی‌توان برد بلکه از مسائل و وقایعی که در یک زمان خاص به آن‌ها مرتبط

است، می‌توان این را نتیجه‌گیری کرد (Willaims, 2003, p.515). به همین صورت، از دیدگاه ویور و مکتب کپنهاگ یک موضوع عمومی می‌تواند در طیف گسترده‌ای از معانی قرار گیرد: ۱- امور غیرسیاسی (مسائلی که دولت به آن‌ها کاری ندارد و در تصمیمات گروهی قرار نمی‌گیرند) ۲- امور سیاسی (مسائلی که در حیطه دغدغه‌های نظارت دولت قرار می‌گیرند و نیاز به تصمیمات گروهی دارند) ۳- امور امنیتی (به مسائلی گفته می‌شود که با بقاء و موجودیت یک مجموعه مانند کشور سر و کار پیدا می‌کنند یا این‌گونه جلوه داده می‌شوند) ۴- امنیتی زدایی (زمانی که موضوعات از وجه امنیتی به امور غیرسیاسی برمی‌گردند) (Dehshiri et al., 2016, p.70).

از دیدگاه مکتب کپنهاگ، امنیتی کردن یک موضوع شامل چند جز است: «بازیگران امنیتی ساز»، «پدیده امنیتی»، «مخاطب»، «مرجع امنیت» و «بازیگران کارکردی». بازیگران امنیتی ساز، کنش‌گرانی هستند که امر امنیتی کردن را به عهده دارند و آن‌ها می‌توانند سیاستگذاران، دیوان‌سالاران و حکومت‌ها باشند. پدیده امنیتی مربوط به شرایط زمانی و مکانی است که پدیده در آن قرار گرفته است. مخاطب، همان طرف‌های متقابل بازیگران امنیتی ساز است و موضوع مورد نظر، باید به پسند و اقبال عمومی آن‌ها در آمده باشد. مرجع امنیت آن چیزی است که موجودیتش در مظان تهدید قرار گرفته است و بازیگران کارکردی، فقط بر تصمیمات حوزه امنیت اثر دارند و از سوی دیگر بازیگران امنیتی ساز، تنها مرجع امنیتی کردن یک موضوع هستند. بازیگران کارکردی می‌توانند یک مؤسسه مطالعاتی یا یک گروه ایده‌پرداز مسائل امنیتی باشند (Vosughi; Moradi far & Safari, 5004, p.179). به همین ترتیب، عملیاتی شدن امنیتی کردن، جریان سه مرحله‌ای است: نخستین مرحله، تصویرسازی از موضوعی مشخص به عنوان «تهدیدی وجودی» برای هدف مرجع است. مرحله دوم امنیتی کردن، زمانی تکمیل می‌شود که بازیگران امنیتی کننده، مخاطب را متقاعد کنند که هدف مرجع به طور جدی تهدید شده است. مرحله سوم امنیتی کردن نیز زمانی است که اقداماتی خاص (برای مثال تحریم، جنگ، شمات بین‌المللی، بیانیه و...) برای غلبه بر تهدیدات مشخص بشود. زیرا با امنیتی خواندن یک موضوع، ادعای استفاده از ابزارهای فوق‌العاده و اقدامات خارج از رویه‌های سیاسی نیز ضروری جلوه داده می‌شود. سرانجام، امنیتی زدایی، برگشت به رویه پیشین است، به این معنی که موضوعات از حالت اضطراری خارج و دوباره به جریان چانه‌زنی عادی در حوزه سیاسی برمی‌گردند. به عبارت دیگر، سیری است که در چارچوب آن موضوع‌های خاص از حوزه فراسیاسی و امنیتی خارج شده و به حوزه سیاست روزمره و عادی برگردانده می‌شوند (Daheshyar & Nazari, 2019, p.43). البته تأکید ویور بر امنیتی سازی نه به معنای اشتیاق ویور به امنیتی کردن هر پدیده غیرامنیتی است و اتفاقاً در همین جهت انتقادهای اخلاقی و معرفتی بسیاری به نظریه وی شده است (Taureck, 2006, p.55).

در حالی که به نظر ویور نباید حوزه امنیتی را گسترش داد بلکه باید بیشتر موضوعات را غیرامنیتی نمود. در واقع تلاش‌ها بیش از مطرح کردن مسائل و اهداف جدید، باید در زمینه جداسازی تدریجی مسائل از دستور کارهای امنیتی باشد. به تعبیری هدف باید تحدید روزافزون عرصه امنیت و در نهایت غیرنظامی کردن زندگی سیاسی باشد (Mutemr, 2001, p.392).

روش پژوهش

در مباحث امنیتی کردن چهار روش «تحلیل گفتمان»، «بوم‌نگاری»، «روندیابی» و «تحلیل محتوا» قابل استفاده است (Dehghni Firuz Abadi & Ghorshi, 2002, p.33) که متناسب با رویکرد جامعه‌شناختی متن سخنرانی ملک سلمان در این پژوهش و توجه به سه سطح تحلیل کارگزار، بافت و کنش، در نهایت روش تحلیل گفتمان انتقادی مبتنی بر قرائت نورمن فرکلاف از قابلیت تبیین بهتری برای توصیف وجوه امنیتی سازی سخنرانی ملک سلمان دارد و به همین جهت در ذیل به بیان آن پرداخته می‌شود.

تحلیل گفتمان که در زبان فارسی به «سخن کاوی»، «تحلیل کلام» و «تحلیل گفتار» نیز ترجمه شده است، یک گرایش مطالعاتی بین‌رشته‌ای است که از اواسط دهه ۱۹۶۰ تا اواسط دهه ۱۹۷۰ در پی تغییرات گسترده علمی - معرفتی در رشته‌هایی چون انسان‌شناسی، قوم‌نگاری، جامعه‌شناسی خرد، روان‌شناسی ادراکی و اجتماعی و... ظهور کرده است (Bahrampoor, 2000, p.7). تحلیل گفتمان انتقادی مرهون زحمات اندیشمندانی زیادی است که با قلم خود این نظریه را بسط و توسعه داده‌اند ولی افرادی مانند ون دایک، نورمن فرکلاف و گانزر کرین از متقدمان این نظریه هستند. تحلیل گفتمان انتقادی معتقد است تمامی رویکردها مسئله محورند و لازم است که مسائل، بین‌رشته‌ای و گزینشی مطالعه شوند. به علاوه تحلیل گفتمان انتقادی علاقه وافری به رمزگشایی از ایدئولوژی و قدرت از طریق تحقیقات داده‌ای رمزگشای سامان‌مند دارد (Wodak & Meyer, 2008, p.13). «ون دایک»^۱ معتقد است که تحلیل گفتمان انتقادی نوعی از پژوهش گفتمانی است که در وهله اول به دنبال مطالعه بر قدرت، چیرگی و نابرابری و سوءاستفاده از قدرت است که همگی از روی متن و گفتگو در بافتارهای سیاسی و اجتماعی تولید، وضع و تثبیت می‌شوند (Van Dijk, 2001, p.352). به عبارت دیگر گفتمان تحلیل انتقادی سعی دارد تا معنای گفتمان را کشف کند و این نوع معنا را از طریق گفتمان عیان سازد. این نظریه بنا دارد تأثیر ایدئولوژی‌ها بر

^۱ - Van Dijk

گفتمان و تأثیر برعکس گفتمان بر ایدئولوژی و اینکه چگونه این دو عنصر بر ساختار اجتماعی و روابط قدرت سایه افکنده یا تأثیر پذیرفته است را شرح دهد (Liu & Guo, 2016, p.1076).

بر مبنای توضیحات داده شده، تمام تلاش نظریه پردازان اسلاف حوزه گفتمانی، کشف و آشکارسازی زوایای پنهان قدرت موجود در متن یا همان کارکرد و نقش زبان به‌مثابه ابزاری قوی در تمام عرصه‌ها و من جمله سیاست است که به صورت هوشمندانه و غیرحساس برانگیز، در متن پنهان شده است. در این میان، نظریه «تحلیل گفتمان انتقادی»^۱ «نورمن فرکلاف»^۲ جایگاه ویژه‌ای در توضیح این هدف دارد. وی گفتمان را مجموعه‌ای به هم تافته‌ای از سه عنصر عمل اجتماعی، عمل گفتمانی (تولید، توزیع و مصرف متن) و متن می‌داند. او بر این است که پیوند معنا‌داری میان ویژگی‌های خاص متون، شیوه‌هایی که متون را با یکدیگر پیوند می‌دهند و ماهیت عمل اجتماعی وجود دارد (Fairclough, 2000, p.98). «قدرت» و «ایدئولوژی» دو واژه مطرح در این گفتمان هستند. در نظریه گفتمان انتقادی، قدرت برخلاف تعریف سنتی، به صورت چندوجهی تعریف می‌شود و حتی این نقش را دارد که در پوششی از متن و گفتمان، مخفی شود تا موجب ستیزه و اختلاف در جامعه نشود. این کار با تزویر و حيله صورت می‌گیرد به صورتی که قدرت را در بین کلمات مخفی می‌نمایند تا در مقام اثرگذاری، موجب جریحه‌دار شدن افکار عمومی نگردد. به این ترتیب گروه‌هایی که قادرند بازنمایی‌های دلخواه خود را به واسطه زبان در اذهان ایجاد کنند، قدرت را در اختیار خواهند داشت (Fazali, 2004, p.94). ایدئولوژی نیز مجموعه‌ای از آگاهی‌هایی است که به یک گروه از مردم یا جامعه اجازه می‌دهد به موارد خوب، بد، درست یا اشتباه ایمان بیاورند و بر طبق آن‌ها عمل نمایند. هژمونی حاکم در هر جامعه‌ای در نوع خود به طبیعی‌سازی ایدئولوژی رایج به عنوان یک حس مشترک و معقول وابسته است و هژمون از این طریق، ایدئولوژی را پنهان یا آشکار می‌سازد (Goatly, 2007, p.1).

فرکلاف نظریه خود را به‌مثابه تحلیل گفتمان این‌گونه تعریف می‌کند که «قصد دارد به طور سیستماتیک به بررسی روابط مبهم و غیرشفاف (الف) عمل گفتمان، وقایع و متن و (ب) ساختارها، روابط و روندهای گسترده‌تر اجتماعی و فرهنگی پردازد (Al-Momani, 2017, p.91). در بعد روش‌شناسی که مورد توجه ما در این پژوهش است، فرکلاف برای نظریه خود یک ساختار سه لایه‌ای تعبیه کرده است.

¹ - Critical Discourse Analysis

² - Norman Fairclough

این سه لایه عبارتند از: توصیف، تفسیر و تبیین. مرحله توصیف، با ویژگی‌های صوری متن ارتباط دارد. مرحله تفسیر به ارتباط میان متن و تعامل پرداخته و متن را، محصول فرآیند تولید و منبع فرآیند تفسیر قلمداد می‌نماید و مرحله تبیین به بیان ارتباط بین تعامل و بافت اجتماعی و اینکه چگونه فرآیندهای تولید و تفسیر تحت تأثیر جامعه قرار دارند، دلالت دارد (Karimi Firozjaee, 2018, p.112). ما در توصیف به دنبال بررسی خصلت‌های واژه‌ها، دستور زبان، نقطه‌گذاری، گونه‌های کنش‌گفتار که از حیث بیانی مستقیم یا غیرمستقیم‌اند، خصلت‌های مرتبط با ساختار تعاملات و در نهایت خصلت‌های غیر زبانی متن، هستیم. در تفسیر به دنبال تجمیع «آنچه که در متن آمده» و «آنچه که در ذهن است» می‌باشد و در تبیین به دنبال جنبه‌های موقعیتی و بینامتنی متن هستیم (Ghorshi, 2016, p.110).

تحلیل گفتمان انتقادی سخنرانی ملک سلمان

نشست ریاض و هدف از برگزاری آن

مرکز بین‌المللی نمایشگاه و کنگره ملک عبدالعزیز در ریاض در ۲۱ می ۲۰۱۷ (خرداد ۹۷) شاهد حضور سران بیش از ۵۰ کشور اسلامی بود که به مناسبت سفر دونالد ترامپ به عربستان گرد هم آمده بودند تا در موضوعاتی مانند تحولات اخیر خاورمیانه به ویژه تروریسم و گروه‌های تروریستی-تکفیری تبادل نظر کنند (Anatoli, 21,5,2017). افتتاحیه این نشست به دست میزبان یعنی ملک سلمان بود و وی سخنرانی خود را با معضل تروریسم آغاز کرد و در ادامه ایران و گروه‌های متحد آن مانند حزب ا... و انصارا... را تروریست خطاب کرد. او سپس از دخالت‌های ایران در امور داخلی کشورهای منطقه شکوه کرد و همچنین ایران را محکوم کرد که به اقدامات مثبت و سازنده عربستان و کشورهای منطقه با سوءظن و فرصت‌طلبی پاسخ داده است. در نهایت ملک سلمان دخالت ایران در یمن را محکوم و با مردم ایران دلجویی نمود (Arab News, 22/05/2017).

تحلیل محتوا

توصیف^۱

در این مرحله سعی داریم با توجه به روش فرکلاف، ایدئولوژی و محتوای پنهان متن را آشکار سازیم. فرکلاف این کار را با تحلیل‌های زبان‌شناختی انجام می‌دهد تا مواضع ایدئولوژیک مولد متن را از ورای واژه‌ها و گزاره‌های متن مشخص کند. این گزاره‌ها گاه باید به صورت عیان و گاه از انسجام و وضعیت متن باید مشخص گردد به همین جهت فرکلاف از سه منظر «واژگان»، «دستور زبان» و «ساخت‌های متنی»

^۱- Description

این مهم را به سرانجام می‌رساند (Fairclough, 1996, pp.109-110). در دو مورد اول، یعنی واژگان و دستور زبان باید به سه نوع ارزش «تجربی»، «رابطه‌ای» و «بیانی» پرداخت. در ارزش تجربی ما به دنبال رد یا سرنخی از روشی هستیم که در آن تجربه تولیدکننده متن از جهان طبیعی یا اجتماعی بازنمایی می‌شود. در ارزش رابطه‌ای با رابطه‌ها و روابط اجتماعی سروکار داریم و ارزش بیانی نیز بیان کننده فاعل‌ها و هویت‌های اجتماعی متن هستند (Fairclough, 2000, pp.171-172). در ادامه به دنبال بازنمایی سطوح سه‌گانه ارزش‌های تجربی، بیانی و رابطه‌ای در سه سطح واژگان، دستور و در نهایت ساخت معنایی هستیم.

واژگان

ارزش‌های تجربی

ملک سلمان در سخنرانی خود از واژگان و مفاهیمی استفاده کرده است که بار ایدئولوژیک به همراه دارد و ما در ارزش تجربی در پی رمزگشایی از آن‌ها هستیم. در ارزش‌های تجربی ما به دنبال بار ایدئولوژی مستتر یا آشکار در متن هستیم. به عبارتی ارزش‌های تجربی به ما می‌گویند که چگونه تفاوت‌های ایدئولوژیکی بین متون در بازنمایی‌های مختلفی که از جهان ارائه می‌دهند، در واژگان آن‌ها رمزگذاری می‌شود (Fairclough, 2000, p.172).

عبارت بندی دگرسان

عبارت بندی دگرسان یعنی عبارت بندی موجود مسلط و طبیعی شده به طور حساب شده‌ای جای خود را به عبارت بندی دیگری می‌دهد که در تقابل آگاهانه با آن قرار دارد (Fairclough, 2000, p.174). مولد متن، از طریق عبارت بندی دگرسان، عامدانه به دنبال این است که بار ایدئولوژیکی متن را برای مخاطب آشکار و حقیقی جلوه دهد و سپس از طریق انحراف افکار عمومی به مخاطب بفهماند که طرف مقابل این عقاید را ندارد و یا دشمن این عقاید است. ملک سلمان در متن سخنرانی خویش چندین بار از عبارت بندی دگرسان استفاده کرده است. او در بند اول سخنرانی خود بیان می‌دارد که کشورهای اسلامی باید در نوع مرادفات سیاسی و بین‌المللی خود، حق کشورهای قبیله‌ای و متعصب مذهبی را رعایت کنند و به عبارتی روح دموکراسی را نسبت به این کشورها لحاظ کنند و از آسیب زدن به آن‌ها شدیداً پرهیز نمایند. او سپس اشاره می‌کند که هر کس این کار را انجام ندهد در واقع به اسلام ضربه زده و تکرار این عمل در لوای اسلام، یعنی استفاده ابزاری از اسلام. او سپس بی‌درنگ از گروه‌ها و سازمان‌های متحد ایران در منطقه نام می‌برد که دقیقاً همین کار را می‌کنند و این‌گونه آن را توصیف می‌کند: «گروه‌های متحد

ایران مانند حزب ا...، حوثی‌ها و... مثال واضحی از این رویداد هستند»^۱ (Arab News, 22/05/2017). در این بیان عبارت‌بندی دگرسان ملوک سلمان کاملاً واضح است؛ او در ابتدا دستور به ارتباط و تعامل دموکراتیک با کشورهای قبیله‌ای و متعصب و پذیرش و همراهی با آن‌ها می‌دهد، سپس جوامعی را که این کار را انجام نمی‌دهند، تقبیح کرده و متهم به نفرت‌افکنی و افراط‌گرایی در جهان اسلام می‌کند. او بعد از اینکه نقشه خود را کامل شرح داد و دوست و دشمن را در این استراتژی مشخص کرد، از ایران و گروه‌های متحد او در منطقه، نام می‌برد که نه تنها دقیقاً این کار را انجام نمی‌دهند بلکه خلاف آن نیز رفتار می‌کنند، بنابراین آن‌ها جدا از اسلام و انسانیت هستند.

مورد دیگر در بند سوم سخنرانی مشاهده می‌شود. در این بند، ملوک سلمان اشاره به تاریخ تمدن ایران می‌کند. او می‌گوید که در ۳۰۰ سال تاریخ اخیر ایران، هیچ خبر یا رویدادی از افراط و تروریسم در این کشور گزارش نشده است و تاریخ ایران، از صفا و صمیمیت روابط ایران با سایر کشورها گواه می‌دهد. فقط در ۴۰ سال اخیر و هم‌زمان با انقلاب اسلامی ایران است که یک‌باره جهت سیاست‌های منطقه‌ای ایران تغییر کرده و به حمایت از گروه‌های تروریستی روی آورده است. در این بند نیز ملوک سلمان ابتدا به تاریخ‌نگاری روی آورده و حُسن هم‌جواری ایران با کشورهای منطقه و جهان را گوشزد نموده سپس با یک عقب‌گرد، انقلاب اسلامی ایران را عامل تروریست‌پروری ایران می‌داند. ملوک سلمان در اینجا با اشاره به روزگار مطلوب ۳۰۰ سال ایران و ایرانیان، تعمداً با گزینش عبارت‌های متضاد، سخنان قبلی خود را در تضاد آشکار با جمله قبلی خود قرار می‌دهد و این همان عبارت‌بندی دگرسان است.

عبارت‌بندی افراطی

عبارت‌بندی افراطی یعنی کاربرد نامعمول شمار زیادی از کلمات تقریباً هم‌معنا در عبارت‌بندی. این پدیده نشان‌دهنده شیفتگی به جنبه‌ای از واقعیت است که ممکن است نشانگر این باشد که اینجا کانونی از مبارزه‌های ایدئولوژیک در حال جریان است (Fairclough, 2000, p.176). به‌عنوان مثال در این جمله «موفقیت چیزی نیست جز تلاش، پشتکار، همت، اجتهاد، عزم و اراده» نویسنده با آوردن شش واژه هم‌معنا، از عبارت‌بندی افراطی استفاده کرده است. ملوک سلمان در سخنرانی ۳۵۰ کلمه‌ای خود بارها از عبارت‌بندی افراطی استفاده کرده و در تمامی آن‌ها سعی کرده ایران را محور مبارزات خود قرار دهد و این کشور را با عبارت‌ها و کلمات پی در پی به گونه‌ای در انزوای قرار داده که شنوندگان به اصطلاح به غیر

^۱- Hezbollah and the Houthis, as well as ISIS (Daesh) and Al-Qaeda and others are clear examples.

دموکراتیک بودن ایران پی ببرند. ملک سلیمان سعی کرده این کار را با استفاده از کلمات حقوقی بین‌المللی انجام دهد.

ملک سلیمان در بند یک سخنرانی بعد از اینکه از کسانی نام می‌برد که از اسلام، استفاده ابزاری می‌کنند، اشاره می‌کند که اقدامات آن‌ها جز «نفرت پراکنی، افراط‌گرایی، تروریسم و اختلافات مذهبی و قومی» ثمره دیگری برای جهان اسلام ندارد. استفاده از پنج عبارت تقریباً هم‌معنا، بار ایدئولوژیکی مولد متن را نشان می‌دهد که به چه میزان، فاعل این اقدامات، مورد نفرت جهان اسلام و جامعه بین‌الملل است و در انتها با نام بردن ایران و گروه‌های متحد ایران همچون حزب الله و... آن‌ها را مرتکبان این اقدامات برمی‌شمارد. در بند سه سخنرانی، اوج عبارت بندی‌های افراطی ملک سلیمان علیه ایران را شاهد هستیم. او اذعان دارد که ایران به اقدامات و ابتکارات مثبت کشورهای همسایه و منطقه با «جاه‌طلبگی‌های توسعه‌طلبانه، اعمال جنایت کارانه، دخالت در امور داخلی دیگر کشورها، نقض فاحش قوانین بین‌المللی و نقض اصول حُسن هم‌جواری، هم‌زیستی و احترام متقابل» پاسخ داده است. استفاده از هفت عبارت هم‌معنا که همگی از اصول اساسی حقوق بین‌الملل هستند، تلاشی است در جهت تخطئه کردن ایران و سعی در جهت نشان دادن ایران در نقض قوانین بین‌المللی که این کشور با اقدامات خود به این اصول حقوقی و اخلاقی ضربه می‌زند. همچنین در بند دوم، ملک سلیمان از دخالت ایران در کشورهای منطقه سخن می‌گوید و اقدامات ایران را با سه واژه «دست‌اندازی، ناآرامی و بی‌نظمی» توصیف می‌کند. این سه واژه نشان از کاربرد سه عبارت بندی افراطی است که ملک سلیمان با استفاده از آن‌ها، حجم دخالت‌های ایران در منطقه را تصویرسازی می‌کند و نوعی نفرت عمومی از دخالت‌های ایران در منطقه را برای مخاطبان تداعی می‌کند. طبیعی است نمونه‌های ذکر شده و کلاً این شیوه، بیان تلاش در جهت امنیتی کردن مسئله ایران برای مخاطبان است.

روابط معنایی

روابط معنایی با تعبیرهای ایدئولوژیکی و امنیتی ساز رابطه تنگاتنگی دارند. به عبارتی روابط معنایی چه «هم‌معنایی»، «شمول معنایی» و «تضاد معنایی» را غالباً می‌توان مرتبط با ایدئولوژی‌های خاص دانست (Fairclough, 2000, p.177). در مبحث روابط معنایی به دنبال این هستیم که چگونه گزینش برابره‌های واژگانی در متن به بازتاب گفتمان (Noruz & Farhod, 2016, p167). ایران هراسی ملک سلیمان کمک می‌کند. از بین کلمات «هم‌معنایی» می‌شود به دو واژه «پشتیبان و حامی» اشاره کرد؛ در جایی که ملک سلیمان رژیم ایران را علاوه بر دخالت در کشورهای منطقه به حمایت مالی و پشتیبانی از تروریسم در منطقه متهم می‌کند. «حُسن هم‌جواری، هم‌زیستی و احترام متقابل» نیز سه واژه هم‌معنا در حقوق و

کنوانسیون‌های بین‌المللی هستند که باید هر کشوری بر طبق اصول اخلاقی و موضوعی سازمان ملل متحد، در برابر دیگران آن‌ها را رعایت کنند و ملوک سلمان، ایران را ناقض آنان می‌داند.

در خصوص واژه‌های «شمول معنایی» می‌توان به «نقش پراکنی، افراط‌گرایی و هراس افکنی» اشاره کرد که هر یک به یکدیگر می‌توانند بسط معنایی پیدا کنند. در خصوص واژه‌های «تضاد معنایی» به دو واژه «رژیم ایران و جامعه بین‌الملل» اشاره می‌شود. ملوک سلمان از آن جهت بین «ایران» و «جامعه بین‌الملل» تضاد برقرار ساخته، زیرا جمهوری اسلامی ایران در حال حاضر در گیر دو مبحث چالشی «انرژی هسته‌ای» و «موشک‌های بالستیک» در سطح بین‌الملل و جامعه جهانی است. ملوک سلمان به فراست این نکته را درک کرده و در سخنرانی خود از این دو مبحث بحث برانگیز و شناخته شده استفاده کرده و از جامعه جهانی تقاضا کرده که جلوی آزمایش‌های هسته‌ای و موشکی ایران را بگیرد. به عبارتی ملوک سلمان بین جامعه جهانی که مخالف بهره‌وری از فعالیت‌های هسته‌ای مخرب (در ذیل پیمان ان پی تی (NPT) سازمان انرژی اتمی) و منع استفاده و آزمایش موشک‌های بالستیک (در ذیل معاهده رژیم کنترل فناوری موشکی (MTCR)) است و جمهوری اسلامی ایران که از لحاظ جامعه جهانی ناقض این دو (یا مشکوک به نقض این دو) است، جدایی بیفکند و این دو را در مقابل هم قرار دهد. همین روش در مورد دو واژه «حسن نیت و نقض اصول هم‌جواری» موجود در متن سخنرانی، برای ایران تکرار شده است.

ارزش‌های رابطه‌ای

در روش فرکلاف، در ارزش‌های رابطه‌ای به این نکته توجه می‌شود که چگونه انتخاب کلمات متن بستگی به روابط اجتماعی بین مخاطبین دارد و چگونه به ایجاد این روابط کمک می‌کند. ارزش‌های رابطه‌ای، روابط اجتماعی موجود و نهفته در متن را نشان می‌دهد به همین جهت با رابطه‌ها و روابط اجتماعی سر و کار دارد (Fairclough, 2000, pp.172-178). فرکلاف در مورد ارزش‌های رابطه‌ای، به دو مبحث «حسن تعبیر» و «واژگان رسمی و محاوره‌ای» عنایت دارد. «حسن تعبیر» در اصطلاح، استفاده از کلمات ملایم، مؤدبانه و غیر محاوره‌ای، به جای کلمات گستاخانه، صریح و غیر مؤدبانه است (Mosavi & Badakhshan, 2016, pp.55-58). در سخنرانی ملوک سلمان چند نمونه از واژگان حسن تعبیر به چشم می‌خورد. ملوک سلمان قصد دارد با استعمال واژگان حسن تعبیر، حضار حاضر در نشست را با خود همراه کند. استفاده از کلماتی که عربی‌باشند و به نوعی تداعی گری ادبی و خارج از عرف دیپلماتیک باشد، ممکن است با اذهان عده‌ای از نمایندگان مسلمان حاضر در این نشست - که از قضا به علت مسلمان بودن و یا همسایگی با جمهوری اسلامی ایران روابط حسنه‌ای با این کشور داشته باشند - تطابق ذهنی و فعلی نداشته باشد لذا ملوک سلمان با رعایت کلمات مؤدبانه که غالباً آن‌ها را از حقوق بین‌الملل به عاریت گرفته

است، سعی می‌نماید مخاطبان را با خود همراه نماید و نوعی یگانگی با حضار ایجاد نماید تا آسان‌تر بتواند بار ایدئولوژیکی و امنیتی سازی سخنان خود را به مخاطبان منتقل کند و این رعایت اصل «متقاعدکنندگی مخاطب» است که پیش شرط نظریه امنیتی کردن است.

ملک سلیمان در بند دوم سخنرانی خود از عبارت «فعالیت‌های ثبات زدا» برای اقدامات جمهوری اسلامی ایران در منطقه استفاده کرده است. در واقع این عبارت به جای «دخالت در امور داخلی کشورها؛ پشتیبانی از گروه‌های تروریستی و مقاومت در منطقه؛ ایجاد آشوب و بی‌نظمی در شاکله امور کشورهای منطقه» آمده است که در همان بند اشاره‌هایی به همین معانی در آن شده است. به همین ترتیب «نقص اصول هم‌جواری» به جای «دخالت در امور داخلی کشورهای همسایه» آمده است؛ «نقص هم‌زیستی و احترام متقابل» به جای «ایجاد بی‌اعتمادی و پیش‌بینی‌ناپذیری رفتار معقول و منطقی در برابر همسایگان» و «سکوت و خردمندی» به جای «حمله و آرایش نظامی یا مقابله به مثل برابر» آمده است. دومین مبحث در خصوص ارزش‌های رابطه‌ای مطرح در روش فرکلاف، استفاده از «واژگان رسمی» است. این متن کاملاً رسمی است و در یک نشست دیپلماتیک با حضور ۵۰ کشور است که از واژگان رسمی با بار معنایی ارزش‌های رابطه‌ای به کرات استفاده شده است. کاربرد این واژگان به وضوح تلاش در جهت امنیتی سازی مسئله برای مخاطبان از سوی ملک سلیمان است. در زیر تعدادی از واژگان رسمی و معادل واژگان آنان که غیررسمی، نیمه‌رسمی و محاوره‌ای‌تر است، دیده می‌شود.

جدول (۱): واژه‌های رسمی، نیمه‌رسمی و غیررسمی موجود در سخنرانی و معادل آن در فارسی

معادل فارسی	واژه غیررسمی و یا نیمه‌رسمی	واژه رسمی
محکوم کردن	Reprove	Condemn
بهره گرفتن	Use	Exploit
مربوطه / وابسته	Related	Affiliated
زشت / شنیع	Ugly; Hideous; Bad	Abhorrent
افراط‌گرایی	Fanaticism	Extremism
جنایی / بزه‌کار	Penal	Criminal
هرج و مرج	Helter-skelter	Chaos
انهدام	Damage	Devastation
هم‌زیستی	Symbiosis	Coexistence

منبع: نویسندگان

کاربرد و استفاده از واژگان رسمی در یک گفتمان و یا یک سخنرانی دلایل زیادی دارد که می‌توان بیانگر مؤدب بودن، ملاحظه مخاطبین برای حفظ وجهه یکدیگر، احترام به شأن و مقام دیگری (Fairclough, ۲۰۰۱)

(2000, p.180) و از اعتبار انداختن طرف مقابل در انظار مخاطبین و امنیتی نمودن مسئله ایران در اذهان مخاطبان از طریق تبدیل مسائل سیاسی به مسائل حاد و امنیتی در متن باشد. مبتنی بر قرائت فرکلاف، کاربرد واژه‌های رسمی، بیان‌گر تصریح در نوع رابطه میان مخاطبین متن است. در این راستا مولد متن در صدد است تا بین خود و مخاطب «فاصله» گذارد و به هدف مورد نظر یعنی تعریف جایگاه برتر برای خود و جایگاه پست‌تر برای مخاطب دست یابد. حاصل شکل‌گیری این دو جایگاه برای مخاطبین تبعیت مخاطب از مولد متن و سیطره ایدئولوژیک آن است (Ghorshi, 2016, p.114). در اینجا، عربستان سعودی به عنوان مولد متن در جایگاه برتر و طرف مقابل ایران است که در جایگاه پایین‌تر قرار گرفته است.

ارزش‌های بیانی

مولد متن در ارزش‌های بیانی به دنبال این است که ایدئولوژی خود را از جهان خارج به نمایش بگذارد و بدین طریق برداشت خود را از امنیتی کردن مسئله یا موضوع مورد بحث حقیقی و صحیح جلوه دهد. هر فردی در طی زندگی از جهان خارج خویش، ادراکاتی برداشت می‌کند و عامدانه یا حتی ناخودآگاه به یک سری از واقعیات و اعتقادات پایبند می‌شود. در این حال نویسنده/گوینده، این اعتقادات را در متن خویش بروز می‌دهد. به دیگر سخن، ارزشیابی مولد متن از جهان خارج در ارزش‌های بیانی دیده می‌شود. در این سخنرانی، مولد متن سعی دارد نشان دهد که احترام به حقوق و پیمان‌های بین‌المللی، همراه شدن با امنیت دسته‌جمعی منطقه‌ای، رعایت اصل عدم مداخله در امور داخلی کشورها مطابق با منشور سازمان ملل، پرهیز از امور تفرقه برانگیزانه و آشوب‌ساز که همگی در لوای تعاریف حقوق بین‌الملل بازنمایی شده‌اند، بیانگر نوعی ارزش بیانی مثبت هستند و عدم رعایت آنان، موجب طرد شدن از ترتیبات منطقه‌ای توسط کشورهای همسایه می‌شود که دارای بار ارزش بیانی منفی و حاصلی جز انزوا و در مضیقه قرار گرفتن مردم آن کشور، حاصل دیگری ندارد.

دستور زبان

ارزش‌های تجربی

جنبه‌های تجربی دستور زبان با روش‌هایی سر و کار دارند که به موجب آن‌ها، صورت‌های دستوری یک زبان به رمزگذاری اتفاقات یا روابط میان انسان‌ها یا اشیایی که در این اتفاقات یا روابط دخیل هستند، می‌پردازند (Fairclough, 2000, p.184). در این قسمت فرکلاف به دو مشخصه جملات «معلوم / مجهول» و «مثبت / منفی» عنایت دارد. بررسی و تحلیل سخنرانی نشان می‌دهد که تمام جملات به کار رفته در این سخنرانی به صورت جملات معلوم است به غیر از دو مورد. یکی از آن‌ها، جایی است که ملک سلمان توصیه به رعایت روابط دموکراتیک مسلمانان با کشورهای فرقه‌ای و متعصب می‌کند: «این قبیل

افعال نفرت‌انگیز فقط نتیجه‌ای از سوء استفاده از اسلام در پوششی از مقاصد سیاسی است»^۱ (Arab News, 22/05/2017). ملک سلیمان در این جمله به دنبال مخفی کردن کنشگری و سببیت فاعل/فاعلان این اقدامات نفرت‌پراکننده موجود است. او قصد دارد تا کنش‌گر را در شرایط شروع سخنرانی مخفی نماید تا زمینه‌چینی برای ادامه سخنرانی فراهم کند و توضیح بیشتری برای اتهام به ایران و گروه‌های وابسته به او - که در آخر پاراگراف به وضوح بیان شده است - فراهم کند تا مخاطبان او که سران ۵۰ کشور در اجلاس هستند، به سرعت با او مخالفت نمایند بلکه به آرامی ذهن آنان با توضیحات عجیب شود و به دلایل او گوش دهند و جای هر گونه اعتراضی گرفته شود. (متقاعدسازی مخاطب)

در خصوص کاربرد جملات مثبت یا منفی در متن نیز باید گفت که ملک سلیمان به غیر از دو جمله، در تمام جملات خود از جمله‌های مثبت استفاده کرده است. یکی از آن‌ها در آخرین بند متن سخنرانی مشاهده می‌شود: «البته، ما در عین حال می‌گوییم و تصدیق هم می‌کنیم که به ملت ایران احترام گذارده و از آن‌ها قدردانی می‌کنیم چرا که این ملت مقصر و سزاوار سرزنش به خاطر اعمال جنایت‌کارانه رژیم خود، نیست»^۲ (Arab News, 22/05/2017). فرکلاف عقیده دارد که نفی آشکارا و استفاده از واژه‌ها و جملات منفی، بار ارزش تجربی جملات را نشان می‌دهد و این روش به بهترین وجه نشان می‌دهد که چه چیزی واقعیت دارد و چه چیزی واقعیت ندارد (Fairclough, 2000, p.191). ملک سلیمان با جمله منفی خود مبنی بر مقصر نبودن ملت ایران به خاطر اعمال جنایت‌کارانه نظام ایران، حساب این ملت را از دولت آن جدا کرده و مراتب قدردانی و احترام خویش را به ملت ایران ابراز کرده است. با این کار روند امنیتی کردن، اقدامات دولت ایران و بالطبع نظام سیاسی ایران از حساب ملت ایران جدا می‌شود و مخاطبان فرصتی برای دلسوزی و پاسداشت جایگاه شهروندان ایرانی که در تحریم‌های ۴۰ ساله آسیب‌های فراوانی دیده‌اند، پیدا می‌کنند و در برابر هر مقاومتی که از بابت نگرانی شهروندان دارند، آسوده می‌شوند. با این کاربردها، شدت امنیتی سازی به گونه‌ای است که به جامعه ایران نیز سرایت داده می‌شود و مردم ایران نیز به عنوان بخشی از مخاطبان دیده می‌شود که حسابش از دولت ایران جداست.

¹ - Such abhorrent acts are only made as a result of attempts to exploit Islam as a cover for political purposes.

² - We say this, as we confirm, at the same time, our appreciation of and respect to the Iranian people, who will not be blamed for the crimes of their regime.

ارزش‌های رابطه‌ای

فر کلاف در رابطه با ارزش‌های رابطه‌ای بر دو مورد تأکید دارد: وجه‌های جمله و ضمائر.

وجه جمله

در این مورد، سه وجه اصلی وجود دارد که «خبری»، «پرسشی دستوری» و «امری» نام دارند. در سخنرانی ملک سلمان تمام جملات از وجه خبری برخوردار هستند. وجه‌های خبری از قاعده «فاعل + فعل + بقیه جمله» پیروی می‌کنند و در آن جایگاه فاعل گوینده/نویسنده جایگاه دهنده اطلاعات و جایگاه مخاطب، جایگاه دریافت‌کننده اطلاعات است. به عقیده فر کلاف، خواستن چه برای کنش از جانب دیگری و چه برای دریافت اطلاعات از دیگری، معمولاً از جایگاه قدرت صورت می‌گیرد، همان‌طور که ارائه اطلاعات نیز این چنین است به جز در مواردی که اطلاعات خواسته می‌شود (Fairclough, 2000, p.192).

ملک سلمان در جملات خود-که همگی خبری هستند- به گونه‌ای رفتار می‌نماید که از جایگاه قدرت و اقتدار است و هر چند که وجه این نوع جملات، ارائه اطلاعات است اما به نوعی اطلاعات را منتقل می‌کند که گویی تصمیم جمعی را در از سوی خود و حضار به ایران منتقل کرده است. (متقاعدسازی مخاطب) مخاطبان سخنرانی ملک سلمان، دو دسته هستند. اولین و مستقیم‌ترین مخاطب، مقامات بلندپایه نظام جمهوری اسلامی ایران هستند و دومین مخاطب، حضار شرکت‌کننده در نشست افتتاح اجلاس ریاض هستند. در مورد مخاطب اول، جملات، قصد هشدار و اتمام حجت دارند و در مورد مخاطب دوم، هدف، قصد همراه سازی و عدم اعتراض آنان به ایران ستیزی نهفته در سخنرانی برنامه‌ریزی شده ملک سلمان است. جالب اینجاست گرچه تمام جملات به ظاهر خبری و خنثی هستند (یعنی جملات فقط در مقام ارائه اطلاعات بازگو شده‌اند) اما معنای آن‌ها در جهت‌ی است که اقتدار خود را از مقام فرادست به مقام فرودست یعنی جمهوری اسلامی ایران عرضه شده است. به‌عنوان مثال این جمله: «نظام ایران و سازمان‌ها و گروه‌های وابسته به آن، از حزب... و حوثی‌ها گرفته تا القاعده و داعش، مثال بارزی از این رویدادها هستند»^۱ (Arab News, 22/05/2017). نشان‌دهنده ایران و گروه‌های همراه او است که از اسلام استفاده ابزاری می‌کنند و همچون کشوری فرو رفته در نقاب رأفت و برادری اسلامی، «ناامنی» و «افراط‌گرایی» را به کل منطقه سرایت می‌دهند. در وهله اول این جمله خبری است که فقط قصد ارائه اطلاعات دارد ولی در واقع،

^۱ - The Iranian regime and its affiliated groups and organizations such as Hezbollah and the Houthis, as well as ISIS (Daesh) and Al-Qaeda and others are clear examples.

قصد مخدوش‌سازی و جهت‌آفرینی ایران در نزد ۵۰ کشور عضو سازمان کنفرانس اسلامی را با خود به همراه دارد. یا در بند سوم ملک‌سلیمان اظهار می‌دارد که نظام جمهوری اسلامی ایران از زمان شروع انقلاب، پیش‌تاز و پیش‌قراول تروریسم منطقه‌ای است. این جمله نیز از مظهر اقتدار عربستان سعودی نشأت می‌گیرد که از سوی آمریکا مأموریت مبارزه با بنیادگرایی در منطقه را بر عهده دارد و ایران را مظهر تروریست در منطقه اعلام می‌نماید.

کاربرد ضمیر ما و شما

در تحلیل گفتمان انتقادی «خود» و «خودی» در مقابل «دیگر» یا «غیر خودی» مطرح است. آن‌هایی که به لحاظ خط‌مشی سیاسی و نوع نگرش به مسائل و پدیده‌ها در گفتمان ما قرار دارند خودی و آنانی که را که در زیر چتر گفتمان رقیب قرار دارند، آن‌ها را یا غیر خودی یا دیگری می‌نامند. حس روح جمعی و ایجاد وحدت و هویت با کاربرد ضمیر اول شخص جمع «ما» پدیدار می‌گردد که با ضمیر دوم شخص جمع «شما» در تقابل است؛ به عبارت دیگر خود و دیگری و گفتمان مربوط به هر یک در سطح توصیف با ضمیر «ما» و «شما» مرزبندی و رمزگشایی می‌شوند (Rashidi; Baghari Khalili & Pirooz, 2017, p.46).

ملک‌سلیمان به کرات در سخنرانی ۳۰ سطری خود از واژه‌های جمع «ما»، «مان» و «منطقه»^۱ استفاده کرده است. به نحوی که در متن سخنرانی ملک‌سلیمان، ۱۴ بار از واژه‌هایی که بیانگر جمع هستند، استفاده شده که واژه We با ۴۴ درصد فراوانی بیشترین سهم را به خود اختصاص داده و سپس ضمیر ملکی Our و کلمه جمع بسته شده با واژه Region هر دو ۲۸ درصد را به خود اختصاص داده‌اند. ضمیرهای جمع، برای هویت‌سازی و اتحاد بین کشورهای حاضر در اجلاس به کار رفته و در مقابل به جای لفظ «شما» (You) از واژه Iranian Regime استفاده شده است. استفاده مکرر از واژه‌های جمعی در این سخنرانی نشان می‌دهد که ملک‌سلیمان به شدت علاقه دارد که در این نشست، صحبت‌های خود را به عنوان یک خطابه جمعی و هشدارآمیز از سوی جمع به جمهوری اسلامی ایران خطاب کند. او در سخنرانی خود قصد دسته‌بندی و هویت‌بندی حضار به عنوان خودی در مقابل ایران که غیر خودی است دارد. وی متن سخنرانی خود را با کلمه «ما»، به عنوان عده‌ای از کشورها و افراد» شروع می‌کند و در همان شروع سخنرانی، به جمع القاء می‌کند که وی به عنوان یک نماینده از بین ۵۰ کشور و تنها به خاطر میزبان بودن است که تریبون را در اختیار دارد و گر نه این صحبت‌های دولت سعودی نیست بلکه حرف همه کشورهای شرکت‌کننده است و

^۱ - We; Our; Region

از سوی دیگر قصد دارد این نکته را به ایران گوشزد کند که این هشدارها و تحذیرات کشور سعودی نیست بلکه حرف کل دولت‌های حاضر در نشست است.

ارزش‌های بیانی

وجهیت بیانی همانند وجهیت رابطه‌ای با اقتدار گوینده یا نویسنده سروکار دارد با این تفاوت که مسئله اقتدار در رابطه با احتمال یا صدق بازنمایی واقعیت مطرح باشد یعنی وجهیت ارزیابی گوینده / نویسنده از صدق یک موضوع (Fairclough, 2000, p.193). برای پی بردن به ارزش‌های بیانی در متن باید به دنبال جملاتی باشیم که به صورت وضوح تعهد مطلق تولیدکننده متن به صدق گزاره کاملاً مشخص باشد (Fairclough, 2000, p.197). به عبارت دیگر جمله باید دارای معنای مشخصی باشد که یک واقعیت را کاملاً بیان نماید و در تعهد نویسنده به آن هیچ شکی نباشد. ملک سلمان در بند دوم سخنرانی خود اظهار می‌دارد: «جامعه جهانی باید به دنبال راهکاری باشد تا به برنامه‌های موشکی بالستیک و هسته‌ای ایران پایان دهد»^۱ (Arab News, 22/05/2017). در این جمله ملک سلمان به‌طور قاطع از جامعه جهانی می‌خواهد که در برابر جمهوری اسلامی ایران که خلاف کنوانسیون‌ها و معاهدات بین‌المللی مبنی بر منع انجام آزمایش‌های موشکی و اتمی دست به این‌گونه آزمایش‌ها می‌زند، واکنش نشان داده و با کمک مواد تنبیهی مندرج در قوانین بین‌المللی، ایران را از ادامه این‌گونه آزمایش‌ها منع کند. ملک سلمان در آدای این جمله اصلاً تردیدی ندارد و می‌داند که نه تنها عربستان بلکه کل جامعه جهانی نیز نمی‌تواند در برابر این تخلف مشهود بین‌المللی ایران ساکت بماند و باید چاره‌ای در برابر ایران اندیشیده شود. ارزش بیانی به شدت در این جمله دیده می‌شود زیرا این جمله صورت وجهی مطلق ملک سلمان است که یک صدق را (در اینجا لزوم پایبندی تمامی کشورها از جمله ایران به معاهدات بین‌المللی هسته‌ای و موشکی) تأیید می‌کند و نظر خود را بدون تفسیر، بازنمایی و با قاطعیت به مخاطبان خود منتقل می‌کند.

ساخت‌های متنی

نحوه ساخت در متن سخنرانی

با نگاه به متن سخنرانی ملک سلمان یک الگو و ساخت چهار مرحله‌ای دیده می‌شود. آن‌ها به ترتیب عبارتند از: ۱- چستی ماجرا (تروریسم)؛ ۲- عوامل اجرایی ماجرا (عوامل دخیل در اشاعه تروریسم)؛ ۳- آثار بلافصل؛ ۴- دلجویی از عوامل غیر دخیل در ماجرا. در چستی ماجرا، ملک سلمان به ریشه‌های

¹ - The International community must work to put an end to the Iranian regime's nuclear and ballistic missiles program.

تروریسم در منطقه می‌پردازد که چگونه استفاده ابزاری از اسلام منجر به بروز تروریسم در منطقه شده است و در همین مبحث ادامه می‌دهد که گروه‌های انصارا...، حزب ا... و... که وابسته به ایران هستند، از اسلام استفاده ابزاری می‌کنند و در نتیجه تروریست پرور هستند. در عوامل اجرایی ماجرا، سلمان اذعان می‌دارد که اقدامات جمهوری اسلامی ایران به این ریشه‌ها (تروریسم) عمق بیشتری داده است. در آثار بلافصل، اشاره می‌شود که عدم اقدام عاجل کشورهای حاضر در اجلاس و عدم پاسخ قاطع این دسته از کشورها به ایران، موجب عمیق‌تر شدن ریشه‌های تروریستی ایران در منطقه شده است و در بخش دلجویی سخنرانی، از ملت ایران قدردانی شده و حساب ملت ایران از نظام ایران جدا شده است. در مرحله «توصیف» با تحلیل واژه‌ها و عبارات دستوری و واژگانی به دنبال واشکافی عناصر قدرت موجود در این جملات و چگونگی استفاده از واژه‌ها برای بیان مقاصد سیاسی و امنیتی بودیم و به عبارتی با ویژگی‌های صوری متن سر و کار داشتیم. در این مرحله به برجسب‌دهی ویژگی‌های صوری به متن اکتفا شد و متن به‌مثابه شیء در نظر گرفته شد تا ارتباط خام این واژه‌ها با معانی که در پس آن‌ها نهفته است، سنجیده شود.

تفسیر^۱

در مرحله تفسیر روابط بین فرآیندهای تفسیری و تولید گفتمان سنجیده می‌شود. در این مرحله گفتمان به‌مثابه اعمال گفتمانی و کنش متقابل میان تولید و تفسیر متن در نظر گرفته می‌شود و به عبارت دیگر به گفتمان در مقام کردار اجتماعی نگریسته می‌شود. «تفسیر ترکیبی از محتویات خود متن و ذهنیت مفسر است و مقصود از ذهنیت مفسر دانش زمینه‌ای است که مفسر در تفسیر متن به کار می‌بندد» (Fairclough, 2000, p.215). فر کلاف در سطح تفسیر به بررسی دو گونه بافت موقعیتی و بافت بینامتنی می‌پردازد. در حقیقت در این قسمت، به متن به منزله کردار اجتماعی نگریسته می‌شود و ارتباط میان متن با جهان پیرامون مشخص می‌شود. این قسمت در تعامل کامل با افراد دخیل در به وجود آورنده متن و گذشته‌های تاریخی آن است که متن از لحاظ تاریخی ریشه در آن دارد به همین جهت است که برخی به تفسیر «عمل گفتمانی» می‌گویند چرا که از هر نظری به فعل فاعلان خود ارتباط دارد که چگونه و با چه کیفیتی متن را در جهان خارج رقم بزنند.

^۱- Interpretation

بافت موقعیتی

بر مبنای بافت موقعیتی مورد نظر فرکلاف، در این قسمت به دنبال بیان چگونگی تأثیر موقعیت و شرایط در سخنرانی ملک سلمان هستیم. فرکلاف در این باره می‌گوید: «در بافت موقعیتی، مفسر، چگونه بافت موقعیتی را تفسیر می‌کنند و چگونه این تفسیر نوع گفتمان مربوطه را مشخص می‌کند (Fairclough, 2000, p.215). بررسی موقعیت نیز ریشه در چهار موضع دارد که به ترتیب عبارتند از: چیستی ماجرا، طرف‌های درگیر در ماجرا، روابط میان افراد درگیر در ماجرا و نقش زبان. در نگرش فرکلاف، چیستی ماجرا سه جزء دارد که عبارتند از: «فعالیت»، «عنوان» و «هدف». نوع «فعالیت» در اینجا سخنرانی ملک سلمان در افتتاح نشست ریاض در می ۲۰۱۷ است. «عنوان» فعالیت صورت گرفته، برشماری ریشه‌های تروریسم و کشورهای دخیل در شیوع آن در خاورمیانه است. در نهایت «هدف» از فعالیت؛ شناسایی جمهوری اسلامی ایران به عنوان عامل اصلی ریشه‌های تشّت، ناآرامی، تروریسم و... در خاورمیانه است.

موقعیت بعدی «طرف‌های درگیر در ماجرا» نام دارد. در این موقعیت، فاعلان به سه گروه تقسیم می‌شوند. در سر رأس آن‌ها عربستان سعودی و پادشاه این کشور به عنوان سخنران در مقام میزبانی این نشست است. گروه دوم ۵۰ کشور اسلامی هستند که همگی یا عضو اتحادیه عرب و یا عضو سازمان کنفرانس اسلامی هستند و طرف سوم دونالد ترامپ رئیس‌جمهور آمریکا به عنوان میهمان این نشست می‌باشد. موقعیت سوم «روابط بین افراد درگیر در ماجرا» است. در این موقعیت باید گفت که کشورهای دخیل در ماجرا به دو دسته تقسیم می‌شوند. اول؛ کشورهای طرفدار غرب و واضعان حفظ وضع موجود قرار دارند که به محافظه‌کاری علاقه‌مندند و به بنیادهای اساسی و اصولی حقوق سیاسی-فلسفی غرب پایبندند. دوم؛ جمهوری اسلامی ایران قرار دارد که کشوری انقلابی و طرفدار تغییر شدید وضع موجود است و اکثر بنیادهای غربی را به چالش می‌کشد. نقش زبان نیز از دو منظر قابل بررسی است: اول؛ نقش تبلیغی که در اینجا زبان به ابزاری سیاسی و امنیتی برای ملک سلمان تبدیل شده و وی با استعانت از ابزارهای زبانی و پروتکل‌های بین‌المللی موجی از ایران‌هراسی در نشست به راه انداخته است. دوم؛ نقش زبان در اتهام زنی به جمهوری اسلامی ایران و گروه‌های وابسته به آن است که وی آن‌ها را تروریست می‌داند و سعی دارد با زبان که در جای خود مجهز به ابزارهای حقوقی و پیمان‌های بین‌المللی است، جمهوری اسلامی ایران را تخطئه نماید و او را ناقض تمام اصول و هنجارهای بین‌المللی معرفی نماید.

بافت بینامتنی

در بررسی بینامتنی به زمینه‌های مشترک و پیش‌فرض‌های مخاطبین توجه می‌گردد. فرکلاف معتقد است: «گفتمان‌ها و متون آن‌ها خود دارای تاریخ‌اند و متعلق به مجموعه‌های تاریخی هستند و تفسیر بافت

بینامتنی به این موضوع بستگی دارد که متن را متعلق به کدام مجموعه بدانیم و در نتیجه چه چیزی را میان مشارکین، زمینه مشترک و مفروض بخوانیم» (Fairclough, 2000, p.230). بنابراین در بخش بینامتنی باید به دنبال توضیحات مرتبط پیشین و زمینه‌های تاریخی آن از لحاظ همانندی‌های اتهامی به جمهوری اسلامی ایران باشیم چرا که فرض بر این است که هر متنی ادامه و استمرار متون گذشته است و پیشینه‌های تاریخی آن، زمینه حواشی و اضافات به متون دیگر است و گرنه هیچ علمی تألیفی مطلق نیست. در همین رابطه ژاک دریدا اندیشمند پسااختارگرا معتقد است که «هر متن ادبی، متأثر از سایر متون است و نمی‌توان هیچ متنی را واحد دانست و معنای متن در فقط خود آن متن یا حتی در آنچه مؤلف تعیین می‌کند، نیست. یعنی هر آنچه می‌گوییم و می‌نویسیم نه تنها متأثر از سایر متون است، بلکه معنای آن نیز در پیوند با سایر متون ساخته می‌شود» (Moshirzadeh, 2007, p.255).

از دریچه تاریخ‌نگاری می‌توانیم این متن را به سایر موارد اتهامی از سوی کشورها یا جوامع بین‌المللی ارتباط دهیم که در آن جمهوری اسلامی ایران را به تروریسم یا در سطح پایین‌تر، به عدم رعایت هنجارهای اجتماعی و بین‌المللی متهم کرده‌اند. تعدادی از این موارد به شرح ذیل است: اتهام ایران به دست داشتن در انفجار پایگاه نظامی الخُبر عربستان، ادعای تحریک شیعیان منطقه شرقیه عربستان توسط ایران، الگوی برداشتی جیهان‌العتیبی از انقلاب ایران در قضیه اشغال مسجدالحرام، محورت شرارت خواندن ایران توسط ریاست جمهوری آمریکا، بیانیه‌های هر ساله نقض حقوق بشر در مجمع عمومی سازمان ملل متحد (به جز دو سال)، حمایت از حزب ... در لبنان به عنوان یک گروه شبه‌نظامی و ... در تمام این حوادث، جمهوری اسلامی ایران به‌نوعی محکوم به فعالیت‌های تروریستی یا نقض فاحش قواعد و هنجارهای بین‌المللی شده است و سخنرانی ملک‌سلیمان ادامه تاریخی این اتهامات به گونه دیگر است. به‌عنوان مثال جیهان‌العتیبی منتقد شیعی دولت سعودی در سال ۱۹۷۹ و به تأسی از انقلاب ایران به همراه عده‌ای به مسجدالحرام پناهنده شدند و برای چند روز آنرا اشغال کردند. دولت سعودی بعد از مدت کوتاهی صبر و مذاکره عاقبت با نیروی نظامی غائله را ختم نمود. سران سعودی، انقلاب اسلامی و شعار صدور انقلاب را مقصر معنوی این حادثه دانستند که منجر به کدورت روابط بین ایران و عربستان شد.

تبیین^۱

زمانی که یک متن ساخته و پرداخته می‌شود باید دید که واقعیت‌های تاریخی، ساختاری، نهادی و اجتماعی چه تأثیری در فرآیند تولید آن متن داشته‌اند. به عبارتی انسان با وجود فشارها و تنگناهای ساختاری نمی‌تواند با آزادی مطلق سخنوری کند و باید با توجه به واقعیت‌ها و ارزش‌های پذیرفته شده جامعه خود، سخن گوید. هدف از قسمت تفسیر نیز ارتباط بین ساختارهای نهادی و اجتماعی با متن تولیدی مورد نظر است. در حقیقت در مرحله تبیین ما به دنبال این هستیم که گفتمان حاضر چه تأثیری بر ساختارهای اجتماعی می‌گذارد و برعکس، ساختارهای اجتماعی تأثیر خود را بر گفتارها تا چه حد و چگونه گذاشته‌اند. در این خصوص دو سؤال اساسی مطرح است که پاسخ آن‌ها، تبیین را مشخص می‌سازد.

گفتمان سخنرانی ملک سلمان به کدام فرایندهای نهادی تعلق دارد؟

این سؤال به «مناسبات قدرت» ارتباط می‌یابد. سخنرانی ملک سلمان از حیث نهادین، محصول فرآیند عقل جمعی و فرآیند اجتماعی است که ملک سلمان از سوی حضار شرکت‌کننده و شخصیت‌های حقوقی سازمان‌ها و کشورهای شرکت‌کننده به کام خود بهره‌برداری کرده است. این سخنرانی از یک‌سو بازتاب منافع فردی شخص ملک سلمان و ایدئولوژی ملی - مذهبی عربستان سعودی است و از سوی دیگر نشان از همراهی کشورها و سازمان‌های شرکت‌کننده در نشست و تبعیت آن‌ها از هنجارها، قواعد و حقوق بین‌الملل است که تروریسم را محکوم و حرکت‌های ضد تروریستی و مبارزات علیه جرائم‌های سازمان یافته را تشویق می‌نمایند.

گفتمان سخنرانی ملک سلمان به کدام فرایندهای اجتماعی تعلق دارد؟

این سؤال، در ذیل مبحث «مبارزات اجتماعی» معنا می‌یابد. فرآیندهای اجتماعی این سخنرانی از دو منظر قابل بررسی است: ۱- رقابت‌ستیزی چند دهه‌ای عربستان با ایران در منطقه و بازتاب آن در سخنرانی حاضر ۲- اتهام‌زنی به ایران از طریق فعالیت‌های ضد تروریستی و ضربه زدن به ایران در پرتو این مبارزه اول؛ رقابت‌های دیرینه عربستان سعودی با جمهوری اسلامی ایران در منطقه است که بازتاب خود را در این سخنرانی نشان داده است. عربستان سعودی در منطقه به دنبال موازنه سازی با ایران است و در بسیاری از منافع و نقطه نظرات، با جمهوری اسلامی ایران اختلاف منافع دارد. تضاد عربستان با ایران در یمن، اختلافات و هماوردهای سیاسی این دو در صحنه سیاسی لبنان، تأثیرگذاری ایران بر شیعیان

^۱- Explanation

عربستانی، اختلاف عقیده بر سر ادامه حکومت بشار اسد در سوریه، حمایت ایران از حزب ا... و ... مواردی هستند که این دو کشور را در منطقه به دشمنان یکدیگر تبدیل کرده است (Ramazanzadeh; Bashrati & Hashemi, 2003, p.147) و حاصل آن را در این سخنرانی ملک سلمان و اتهامات او به ایران در یک نشست بین‌المللی در حضور بیش از ۵۰ سران کشورهای مختلف شاهد هستیم. مورد دوم به مبارزات و استفاده از فعالیت‌های ضد تروریستی - که عرفی کاملاً پذیرفته شده در حقوق بین‌الملل است - برمی‌گردد. امروزه مبارزه با تروریسم به دلیل اشاعه جهانی نفرت پراکنی و دهشتناک بودن به یک امر جهانی و مقدس تبدیل شده که مورد اقبال تمام کشورها - حتی کشورهای صادرکننده این معضل - تبدیل شده است (Namamian & Sohrab baig, 2002, p.40). از این مجرا ملک سلمان در پرتو یک مبارزه اجتماعی و از طریق این سخنرانی، نهایت بهره‌برداری سیاسی را می‌کند و در طی یک سخنرانی ضد تروریستی سعی می‌نماید، جمهوری اسلامی ایران را به یکی از بزرگ‌ترین کشورهای صادرکننده افکارات و اقدامات تروریستی در منطقه و بلکه دنیا متهم کند و در پرتو این فرآیند اجتماعی، ایران را در مقام تروریست پروری در اذهان کشورهای شرکت‌کننده تنزل مقام دهد. بنابراین اتهام به ایران از منظر توجه به فعالیت‌های مشروع ضد تروریستی و تصفیه حساب شخصی با ایران از این رهگذر، دومین مبارزه اجتماعی بود که ملک سلمان در این سخنرانی به آن دست یافت و این امر به معنای تلاش زبانی و استفاده از ابزار کلام در جهت امنیتی کردن مسئله ایران و ایجاد ایران هراسی در اذهان مخاطبان است.

نتیجه‌گیری

در این نوشتار با تکیه بر مورد تحلیل گفتمانی انتقادی سخنرانی ملک سلمان در نشست ریاض در می ۲۰۱۷ در خصوص چگونگی بهره‌گیری سیاسی از زبان در جهت «امنیتی کردن» روابط دو کشور ایران و عربستان بحث شد تا از زوایای مختلف استفاده ملک سلمان از واژه‌ها، استعاره‌ها، عبارت‌های معنایی، دگرسان‌ها و ... به این نتیجه برسیم که چگونه از این طریق به فرآیند امنیتی سازی مسئله ایران و اقناع مخاطبین اقدام کرده است. یافته‌های پژوهش بیانگر موارد زیر است:

۱- بازیگر امنیتی کننده با کمک نفوذی که ابزارهای قدرت به او می‌دهند و همچنین سرمایه‌های وجودی خود که در اینجا نفوذ عربی، نفت و دیپلماسی دلار است، سعی دارد با ایجاد بستری از کنش کلامی، تهدید را متجلی نماید. در این راه، نهادها و سازوکارهای سیاست‌گذاری یا همان بازیگران کارکردی به او کمک می‌نمایند تا خطر تهدید را عملی کرده و موجی از همراه‌سازی و دغدغه امنیتی در مخاطب و منطقه ایجاد کند. ۲- در فرآیند امنیتی کردن، مخاطب و بازیگر امنیتی ساز از وزن یکسانی برخوردار هستند چرا که بر اساس نظریه امنیتی کردن، این مخاطب است که گزاره‌های بازیگر امنیتی

کننده را می‌پذیرد و سپس با همراهی و اتخاذ سیاست‌های مرافقی، به او در ارتقاء فضای امنیتی خودساخته کمک می‌نماید. ۳- اظهار و اقدام به امنیتی ساختن پدیده‌ها نشان از مؤثر نبودن سایر گزینه‌ها است زیرا امنیتی سازی از فرآیند حل سیاسی دوطرفه، به مراتب هزینه‌ای بیشتری دارد و ممکن است بازیگر امنیتی ساز در فضای امنیتی خود ساخته، درگیر شود و آنچه که خود ساخته، به زیانش تمام شود. ۴- در چارچوب روش تحلیل گفتمان فرکلاف، کلام و زبان نقش اصلی و تعیین کننده دارد. بنابراین، پژوهش‌گر در مطالعات امنیتی کردن باید به داده کلامی و زبانی اعم از متن، لحن، ساختار شکنی جملات، قوانین و غیره دست یابد تا با استخراج واژگان‌های مؤثر، دستور زبان و کنش‌های کلامی، ارزشی و رابطه‌ای این داده‌ها را توصیف نماید. سپس با فهم شرایط اجتماعی و تاریخی حاکم بر تولید داده و تبارشناسی تاریخی و بافت‌های متنی و پیوندی، گام در راه تفسیر گفتمان منبعث از این داده‌ها بگذارد. در نهایت نیز به تبیین تأثیر این گفتمان بر ساختارهای اجتماعی و نهادی پردازد. ۵- بر اساس نظریه امنیتی کردن، «بازیگر امنیتی ساز» در این سخنرانی ملک سلمان است که سعی دارد به تمامی جوانب منجر به فعالیت‌های منطقه‌ای ایران رنگ و بوی امنیتی بدهد. «مرجع امنیت»، حاکمیت عربستان سعودی در باطن است که به زعم ملک سلمان و پسرش با وجود همسایه پر قدرتی مانند ایران به خطر افتاده است. اما در ظاهر، این مرجع به خطر افتادن امنیت جامعه بین‌الملل است که با فعالیت‌های تروریست‌پرور و آزمایش‌های هسته‌ای و موشکی ایران صدمه دیده است. «مخاطب» در این سخنرانی سران بیش از ۵۰ کشور اسلامی-عربی به همراه دونالد ترامپ است که ملک سلمان با استعانت از مفاهیم حقوقی و هنجاری بین‌الملل، سعی در اقناع‌سازی و همراه‌سازی آنان و در نتیجه منزوی ساختن جمهوری اسلامی ایران در نزد آنان دارد و در نهایت «بازیگران کارکردی»، رسانه‌ها و مؤسسات فرهنگی و پژوهشی هستند که با خوراک قرار دادن این اجلاس و سخنان مطرح شده در آن، به امنیت سازی مطرح شده در این سخنرانی جان تازه‌ای می‌دهند و با تکمیل سخنان ملک سلمان با پوشش‌های نظری و علمی به پراکنش این سخنان در قالب علم و تحلیل می‌پردازند. ملک سلمان در این سخنرانی که نقشی تاریخی در روابط عربستان با کشورهای اسلامی از یک سو و با ایالات متحده از سوی دیگر دارد برای تحقق اهداف رقابتی و ایجاد موازنه سیاسی با ایران و جلوگیری از آن در عرصه سیاست، اقتصاد و امور نظامی از سیاست امنیتی سازی استفاده کند و در نتیجه ایران را حامی تروریسم و خطرناک برای امنیت بین‌المللی جلوه دهد. بر مبنای نظریه امنیتی کردن و یور و روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف، او با این سخنرانی و موارد مشابه دیگر، از زبان به مثابه ابزار کنش سیاسی بهره گرفته و مراحل سه گانه توصیف، تفسیر و تحلیل، مفاهیم، واژه‌ها و جملات سخنرانی و ارتباط آن با وضعیت سیاسی و

اجتماعی موجود، مؤید موفقیت او در این راستا می باشد. چنین نطقی فضای بین المللی علیه ایران را ملتهب نموده و نه تنها عربستان که کل جهان را مرجع امنیت در قبال تهدیدهای امنیتی و نظامی ایران قرار دهد.

References

- Ahmadian, H. (2016). Evolution in Saudi regional politics; Proceedings of king Salman, *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 8(4), 97-122. (in Persian)
- Al-Momani, H. A. (2017). Political discourse of Jordan: a critical discourse analysis, *International Journal of English Linguistics*, 7(2), 320-350.
- Anatoli, Press. (2017). Meeting of the leaders of Islamic-Arab and American countries in Saudi Arabia, Anatoli Press, 21/5/2017, at: <https://www.aa.com.tr/fa/جهان/نشست-سران-کشورهای-اسلامی-عربی-و-آمریکا-در-عربستان-سعودی/۸۲۳۰۷۷>, Access 15/6/2019. (in Persian)
- Arab News, (2017). Full speech of King Salman at the end of president Trump's visit, *The Arab News*, 22/5/2017, at: <http://www.arabnews.com/node/1102971/saudi-arabia>. Access 1/6/2019.
- Bahrain, News Agency. (2019). King Salman stresses Saudi Arabia's steadfast efforts to achieve more progress, *Bahrain News Agency*, 20/11/2019, at: <https://www.bna.bh/en/HRHPremierissuedEdict33/HMKingissuesdecrees50,51,52/KingSalmanstressesSaudiArabiassteadfasteffortstoachievemoreprogress.aspx?cms=q8FmFJgiscL2fwIzON1%2BDlrUzcG7bPYUy479cN3SBu4%3D>., Access 28/5/2019.
- Bahrapor, Sh. (1998). *Critical discourse analysis*, Tehran: Center for Media Studies and Research. (in Persian)
- Dahashiar, H., & Nazari, N. (2019). Securing Iran's nuclear program in the governments of bush and obama, *Iranian Policy Research International Quarterly*, 7(2), 37-66. (in Persian)
- Dahghani Firozabadi, S. J., & Ghorshi, S. Y. (2002). Theory and methods in security studies, *Quarterly Journal of Strategic Studies*, 15(4), 7-42. (in Persian)
- Dahshiri, M. R. et al., (2017). The impact of regional security on the cognitive behavior of regional security collections, *Global Policy*, 6(1), 43-78. (in Persian)
- Diskaya, A. (2013). Towards a critical securitization theory: the copenhagen and aberystwyth schools of security studies, *Aberystwyth University*, May, 23-58.
- Fairclough, N. (1996). *Language and Power*, New York: Longman Inc.

- Fairclough, N. (2000). *Critical Discourse Analysis*, Tehran: Center for Media Studies and Research. (in Persian)
- Fazali, M. (2004). Discourse and analysis of critical discourse, *Journal of Humanities and Social Sciences*, 4(14), 81-106. (in Persian)
- Ghiasian, M.; Moghimi Sarani, S., & Karaimi Firozjaei, A. (2015). Critical discourse analysis of Iran and shiites in Saudi online news, *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 5(1), 129-154. (in Persian)
- Ghorshi, Y. (2016). Disclosure of security council resolutions on North Korea; discourse analysis from the perspective, *World Politics Quarterly*, 5(2), 107-145. (in Persian)
- Goatly, A. (2007). *Washing the Brain—Metaphor and Hidden Ideology*, Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
- Hansen, L. (2006). *Security as Practice Discourse Analysis and the Bosnia War*, Abingdon: Routledge.
- Horváth, J. (2009). Critical discourse analysis of Obama's political discourse, *Institute of British and American Studies*, 17, 233-285.
- Liu, K., & Guo, F. (2016). A review on critical discourse analysis, *Theory and Practice in Language Studies*, 6(5), 52-75.
- Karimi Firozjaye, A. (2017). A review of the headlines of sports newspapers from the perspective of critical discourse: a case study of the matches between the teams of Persepolis of Iran and Al-Hilal of Saudi Arabia, *Quarterly Journal of Applied Research in Sports Management*, 6(3), 21-32. (in Persian)
- Karimi Firozjaye, A. (2018). A study of imam khomeini's views on the university from the perspective of fairclough critical discourse analysis, *Matin Research Journal*, 20(77), 105-126. (in Persian)
- Khani, M. H.; Shah Mohammadi, P., & Soltani, M, J. (2013). The impact of security on china's economic strategy in central asia, *Quarterly Central Asia and Caucasus*, 83, 53-80. (in Persian)
- McDonald, M. (2008). Securitization and the construction of security, *European Journal of International Relations*, 14(4), 23-56.
- Mirdahghan, M., & Shokati Mogharab, S. (2013). Hidden discourse, power and media in the arab middle east, (case study: Saudi Arabia), *Quarterly Journal of World Socio-Political Studies*, 3(1), 145-180. (in Persian)
- Mohsani, S., & Salahi, A. (2011). US purposes of securing iran's nuclear activities (looking at copenhagen school), *Foreign Policy Quarterly*, 25(3), 613-634. (in Persian)

- Mosavi, S., & Badakhshan, A. (2016). A study of the beauty of interpretation in Persian: a discourse approach, *Journal of Comparative Linguistics*, 6(12), 55-67. (in Persian)
- Moshirzadeh, H. (2005). *Evolution in theories of international relations*, Tehran: Samt. (in Persian)
- Motamir, D. (2001). Beyond strategy: critical thought and new security studies, *Strategic Studies Quarterly*, (translated by Mohammad Asghari), 4(13), 383-396. (in Persian)
- Munster, R. (2005). *Logics of security: the copenhagen school, risk management and the war on terror*, Syddansk University, Denmark.
- Namamian, P., & Sohrab Baig, M. (2011). Fight against terrorism; an effective strategy for achieving just world peace, *Quarterly Journal of Strategic Studies in Public Policy*, 3(6), 77-114. (in Persian)
- Noruz, M. & Farhod, F. (2016). Saadi's cautionary education in the garden with a critical discourse analysis approach to Fairclough theory, *Journal of Educational Literature*, 8(32), 161-190. (in Persian)
- Ramazan zadeh, A.; Basharati, M., & Hashami, T. (2013). Developing the regional position and stressful relations between the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia, *Quarterly Journal of Management and Defense Research*, 12(71), 147-178. (in Persian)
- Rashidi, S. S.; Baghari Khalili, A. A., & Pirozi, Gh. (2017). Chubak's critical discourse in Tangsir's novel, *Literary Textbook Quarterly*, 21(72), 35-62. (in Persian)
- Rostami, F.; Ayoman, M. S., & Karamian Habili, K. R. (2016). The regional security system in the Persian Gulf and its impact on Iraqi national security after the war, *Strategy Quarterly*, 25(78), 191-220. (in Persian)
- Soltani, S. A., & Moghadasnia, M. (2016). The confrontation between the Iranian and Saudi press in the representation of Mena: disaster or accident? *Political Science Quarterly*, 19(73), 55-82. (in Persian)
- Tasnim, Press. (2019). Saudi stalemate in anti-Iranian stance in Mecca meetings, *Tasnim Press*, 1/6/2019, at <https://tn.ai/2023566>, Access 6/4/2020. (in Persian)
- Taureck, R. (2006). Securitization theory and securitization studies, *Journal of International Relations and Development*, 9, 125-156.
- Van Dijk, T. A. (2001). *Critical Discourse Analysis*, In Schiffrin et al.
- Vosoghi, S.; Moradifar, S. & Safari, A. (2014) Analysis of South Caucasus security issues based on Copenhagen School security theory, *Central Eurasian Studies Quarterly*, 7(1), 175-194. (in Persian)

- Williams, M. C. (2003). Words, images, enemies: securitization and international politics, *International Studies Quarterly*, 47(4), 158-220.
- Wodak, R., & Meyer, M. (2008). Critical discourse analysis: history, agenda, theory, and methodology, *Methods of Critical Discourse Analysis*, 220-265.
- Zare zadeh Abarghoye, R. (2017). Copenhagen's view of security: fundamentals and challenges, *Afaq Security Quarterly*, 10(36), 90-120. (in Persian)

کارکردهای موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی

جواد صالحی^۱

چکیده

دولت دستگیرکننده دزد دریایی در دریاهای آزاد تمایل دارد او را با استناد به موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی به دولت منطقه‌ای تحویل دهد تا عدالت کیفری نسبت به وی از طریق اعمال اصل صلاحیت جهانی دولت ثالث محقق شود. این در حالی است که دزد دریایی را دولت دستگیرکننده نیز به استناد اصل صلاحیت جهانی بازداشت کرده است و واگذاری آن، واجد چالش‌هایی جدی است. از این حیث، بررسی کارکرد موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی با معیارهای مقرر در کنوانسیون حقوق دریاهای اصل صلاحیت جهانی هدف اصلی این نوشتار است که با روش توصیفی مدنظر قرار گرفته است. سؤال اصلی پژوهش این است که کارکرد موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی با اتکا به اصل صلاحیت جهانی و مقررات کنوانسیون حقوق دریاهای چیست؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که دولت دستگیرکننده در پرتو اصل صلاحیت جهانی مقرر در ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاهای مکلف به اعمال صلاحیت کیفری کامل از دستگیری تا مجازات دزد دریایی است. لیکن آن دولت فقط قسمت اول آن را برعهده می‌گیرد و قسمت دوم آن را به دولت منطقه‌ای واگذار می‌کند که با آن دولت موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی را تنظیم کرده است. این تقسیم کار در اعمال صلاحیت کیفری از مقررات ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاهای در ارتباط با تعهد خاص دولت‌های عضو به همکاری در مقابله با دزدی دریایی در دریاهای آزاد نشأت می‌گیرد و تجویز شده است؛ اما با اصول صلاحیت کیفری شخصی، سرزمینی و واقعی در سایر جرائم و قلمروهای دریایی هم‌خوانی ندارد.

کلیدواژه‌ها: موافقت‌نامه انتقال دزد دریایی، دولت منطقه‌ای، دولت دستگیرکننده، اصل صلاحیت جهانی، کنوانسیون حقوق دریاهای.

^۱ - دانشیار گروه حقوق دانشگاه پیام‌نور، تهران، ایران، نویسنده مسئول: Javadsalehi@pnu.ac.ir

The Functions of the Pirate Transfer Agreement

Javad Salehi¹

Associate professor, Payam-e-Noor university

Abstract

Seizing state of pirate in the high seas tends to submit to the regional state based on the pirate transfer agreement. Criminal justice can be done to him by applying the principle of universal jurisdiction to a third state. Meanwhile, the seizing state has also been detained based on universal jurisdiction, and his submission presents serious challenges. In this respect, this article's primary purpose is to examine the pirate transfer agreement's function with the criteria laid down in the UNCLOS and the principle of universal jurisdiction based on the descriptive-analytic method. The research's central question is, what are the pirate transfer agreement's function with the principle of universal jurisdiction and the provisions of the UNCLOS? The study's findings show that the seizing state, in light of the universal jurisdiction principle provided in article 105 of the UNCLOS, is required to exercise full criminal jurisdiction from arrest to punishment. But seizing state handles the first part and entrusts the second part to the regional state with which the seizing state has arranged the pirate transfer agreement. This division stems from the exercise of criminal jurisdiction. It prescribes by article 100 of the UNCLOS in connection with states' specific obligation to cooperate in the fight against piracy on the high seas. But it does not comply with the principles of personal, territorial, and protective criminal jurisdiction in other offenses and territorial seas.

Keywords: Pirates Transfer Agreement, Regional State, Seizing State, Principle of Universal Jurisdiction, United Nations Convention on the Law of the Sea.

مقدمه

دولت‌ها در پرتو اصل صلاحیت جهانی مکلف به تعقیب و محاکمه دزدان دریایی هستند، زمانی که کشتی و نیروی نظامی آن‌ها در دریاهای آزاد با دزدان دریایی مواجه می‌شوند که نسبت به سایر کشتی‌ها متعرض و مرتکب رفتارهای مجرمانه شده‌اند. این رویکرد با تعهدات دولت‌های عضو کنوانسیون حقوق دریاهای ناشی از مقررات ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاهای هم‌خوانی دارد. بر این اساس دولت‌های عضو کنوانسیون مکلف به تعقیب و جلوگیری از آزادی دزدان دریایی هستند که آن‌ها را در دریاهای آزاد دستگیر کرده‌اند. هرچند که محاکم کیفری این دولت‌ها در ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاهای با قید «می‌توانند» در امر محاکمه دزدان دریایی مخاطب قرار گرفته‌اند، لیکن این رویکرد به معنای «جواز» تعقیب

¹ Corresponding Author: Javadsalehi@pnu.ac.ir

و محاکمه یا مجوز اعمال صلاحیت قضایی است، قبل از این که به معنای «اختیار» در تعقیب و محاکمه یا صرف نظر کردن از آن باشد. دولت دستگیرکننده و محاکم کیفری متبوع آن حق ندارند که از اعمال صلاحیت کیفری نسبت به دزدان دریایی پس از دستگیری آن‌ها صرف نظر کنند و به آزادی بدون محاکمه آن‌ها مبادرت ورزند. مقررات ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها نیز مؤید این تفسیر است.

قطعنامه‌های متعدد شورای امنیت بر اساس فصل ۷ منشور سازمان ملل متحد نیز بر ضرورت تحقیق، تعقیب و مجازات دزدی دریایی تأکید دارند. در غیر این صورت تلاش جامعه بین‌المللی در مبارزه با دزدی دریایی تضعیف می‌شود.^۱ چنان که نیروی دریایی تحت امر شورای امنیت سازمان ملل متحد به موجب الزامات ناشی از قطعنامه‌های متعدد در دستگیری و تحویل آن‌ها به دولت‌های منطقه‌ای درگیر در مسئله دزدی دریایی متعهد است. سایر دولت‌های دارای نیروی دریایی در دریاها آزاد نیز با تبعیت از همین الگو به دستگیری دزدان دریایی می‌پردازند، لیکن پس از توقیف تجهیزات و شناور در اختیار به آزادی آن‌ها می‌پردازند. این در حالی است که آزاد کردن دزدان دریایی پس از دستگیری و توقیف اموال آن‌ها در دریاها آزاد، هم نقض تعهد دولت‌ها به تعقیب، محاکمه و مجازات جرائمی است که امنیت دریایی را تحت الشعاع قرار داده‌اند و هم به معنای نادیده گرفتن تلاش سایر دولت‌ها در مبارزه با فعالیت‌های مجرمانه در دریاها است. این رویکرد از سوی دولت‌هایی است که اتفاقاً خود را ملزم به تبعیت از مصوبات و تفاسیر ارکان سازمان ملل متحد از مقررات کنوانسیون حقوق دریاها در لزوم مبارزه با دزدی دریایی می‌دانند. واقعیت این است که تفسیر مقررات کنوانسیون حقوق دریاها در ارتباط با دزدی دریایی تا جایی مقبولیت دارد که مانع از تعقیب، محاکمه و مجازات دزدان دریایی نشود. اگرچه این تئوری نیز مخالفانی دارد. مخالفان معتقدند که هیچ الزامی در ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها برای دول دستگیرکننده در تعقیب، محاکمه و مجازات دزدان دریایی وجود ندارد (Geiss & Petrig, 2011, p. 152). در عین حال که تعهد به همکاری دولت‌ها در مقابله با دزدی دریایی بر اساس ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها آن‌چنان کلی است که از آن نقض تعهد بین‌المللی برداشت نمی‌شود، حتی در صورتی که برخلاف آن رفتار شود.

بر اساس مقررات ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها تمام دولت‌های عضو تعهد دارند نسبت به دزدان دریایی در پرتو اصل صلاحیت کیفری جهانی اعمال صلاحیت و حاکمیت نمایند تا از قبل آن امنیت

¹ United Nations Security Council (2013). p. 13; United Nations Security Council (2012). p. 12, United Nations Security Council (2011a). p. 3, & United Nations Security Council (2010). p. 3.

دریاها تضمین شود. این وضعیت برای مقابله با دزدی دریایی از سوی دولت‌های دارای نیروی دریایی قدرتمند به نیابت از دولت‌هایی ایجاد شده است که تمایل یا توانایی مقابله با دزدی دریایی در مناطق انحصاری اقتصادی خویش را ندارند. لیکن دولت‌های دارای نیروی دریایی قدرتمند هم برای پرهیز از هزینه‌های تحمیلی، خود را مکلف به اتخاذ چنین رویکردی نمی‌دانند، مگر در جایی که منافع آن‌ها را به‌طور مستقیم به خطر بیندازد. بیشتر دول ساحلی در چنین شرایطی به مقابله با دزدی دریایی می‌پردازند، هرچند که به عضویت در کنوانسیون حقوق دریاها درنیامده باشند. از این منظر تأمین امنیت دریاها برعهده دول ساحلی است و سایر دولت‌ها نیز حداکثر ملزم به همکاری با دولت‌های ساحلی در صورت نیاز آن‌ها هستند، وقتی که وقوع دزدی دریایی در مناطق خارج از صلاحیت یک دولت مانند دریاها آزاد است. موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی دستگیرشده از سوی سایر دولت‌ها به دولت ساحلی برای محاکمه و مجازات، جلوه‌ای از این همکاری مقرر در ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها است، اگرچه در مقام تعارض با ماده ۱۰۵ همان کنوانسیون است. با این ترتیب که دول دارای نیروی دریایی و کشتی‌های نظامی مستقر در دریاها آزاد به دستگیری و انتقال دزدان دریایی به قلمرو سرزمینی نزدیک‌ترین دولت ساحلی به دریاها آزاد و محل دستگیری دزدان دریایی (زین پس؛ دولت منطقه‌ای) می‌پردازند.^۱

مقررات مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها بر اعمال صلاحیت دولت‌ها بر دزدی دریایی در دریاها آزاد تکیه دارند، اما تصریح مشخصی بر جایگاه و اعتبار موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی دستگیرشده در دریاها آزاد به سایر دولت‌ها برای محاکمه و مجازات ندارند. این وضعیت از استرداد مجرم دارای تابعیت همسان با دولت ثالث یا ادعای مرسوم اعمال صلاحیت متقارن دو یا چند دولت در تعقیب، محاکمه و اعمال مجازات دزدان دریایی حسب آموزه‌های ناشی از اعمال صلاحیت سرزمینی، شخصی و واقعی، متمایز و واجد ابعاد حقوقی جدید ناشی از مفهوم موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی است که برای اولین بار در حقوق بین‌الملل کیفری دریاها متبلور شده است که بررسی ابعاد آن با توجه به

^۱ این وضعیت در شرایطی محقق است که به خطر افتادن منافع دولت دستگیرکننده نسبت به کشتی‌های تجاری، سکوها یا نفتی یا تاسیسات فراساحلی دلیل اصلی دستگیری دزدان دریایی نباشد (Salehi, 2018, p. 25). در چنین شرایطی اعمال حاکمیت دولت صاحب پرچم یا دولت ساحلی موضوعیت دارد و مبنای اعمال صلاحیت کیفری تحت هر عنوان اعم از دزدی دریایی، تروریسم دریایی یا دیگر عناوین مجرمانه است که موضوع این نوشتار نیست.

مقررات کنوانسیون حقوق دریاها و اصول حقوق کیفری موضوع این نوشتار قرار گرفته و سؤال اصلی پژوهش این است که کارکرد موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی در کنوانسیون حقوق دریاها چیست؟

رویکرد متفاوت دولت‌ها در مقابله با دزدی دریایی در دریاهای آزاد

سابقه مفهوم دزدی دریایی و مقابله با آن در عرصه بین‌المللی به آموزه‌های حقوق بین‌الملل عرفی و بایسته‌های حقوق معاهدات بین‌المللی برمی‌گردد. دو رویکرد متضاد در ارتباط با تعقیب و محاکمه دزدان دریایی از سوی دولت‌های دستگیرکننده دزدان دریایی در دریاهای آزاد وجود دارد. گروه اول، دولت‌هایی هستند که مدعی داشتن صلاحیت در تعقیب و محاکمه دزدان دریایی هستند، بدون این که هیچ مبنایی برای اعمال صلاحیت آن‌ها مانند؛ اصل صلاحیت شخصی بر اساس تابعیت مجرم یا بزه‌دیده، اصل صلاحیت واقعی یا اصل صلاحیت سرزمینی وجود داشته باشد تا ارتباط میان اقدامات دزدان دریایی با اعمال صلاحیت کیفری آن‌ها برقرار شود. این دسته از دولت‌ها در مناطق دریایی هستند که دزدی دریایی در نزدیکی قلمرو سرزمینی آن‌ها شایع است. آن‌ها به استناد عضویت در کنوانسیون حقوق دریاها و تبعیت از تعهد مقرر در ماده ۱۰۰ کنوانسیون در مبارزه با دزدی دریایی نقش مؤثری ایفاء می‌کنند و نظام حقوقی داخلی را برای لزوم جرم‌انگاری دزدی دریایی و آمادگی محاکم داخلی مجاب می‌کنند (Muneesamy, 2013, p. 173). قانون خشونت دریایی و دزدی دریایی موریس^۱، جلوه‌ای از این وضعیت است. بر این اساس آن‌ها به استناد اصل صلاحیت جهانی به محاکمه دزدان دریایی می‌پردازند که در آن تابعیت مجرم یا بزه‌دیده یا منافع تحت تجاوز موضوعیت ندارند؛ اما همین دولت‌ها مانند؛ موریس، کنیا و تانزانیا دارای کشتی جنگی یا نیروی نظامی قوی نیستند تا در نزدیک‌ترین مناطق از دریاهای آزاد از حیث جغرافیای با قلمرو سرزمینی دریایی خود به دستگیری و بازداشت دزدان دریایی بپردازند و امنیت مناطق دریایی و عبور و مرور کشتی‌های تجاری را برقرار کنند. از این حیث اعمال صلاحیت کیفری آن‌ها متکی به همکاری با گروه دوم از دولت‌ها است.

در مقابل گروه دوم، دولت‌هایی هستند که کشتی‌های جنگی و نیروی نظامی آن‌ها در دریاهای آزاد دزدان دریایی را پس از بازداشت و بدون برگزاری دادگاه محاکمات آن‌ها آزاد می‌کنند، به صرف این که از منظر آن‌ها توقیف تجهیزات و شناورهای در اختیار آن‌ها کفایت می‌کند. این دولت‌ها در توجیه رفتار خود به نفی امکان توسل به اصل صلاحیت کیفری سرزمینی، اصل صلاحیت کیفری شخصی و اصل صلاحیت

¹ Mauritius Piracy and Maritime Violence Act (2011).

کیفری واقعی در چنین وضعیت‌هایی استناد می‌کنند. آن‌ها در این شرایط با دولت‌های گروه اول وضعیت همسان دارند، لیکن دولت‌های گروه دوم به دشواری‌هایی اذعان دارند که پس از دستگیری دزدان دریایی در دریاها برای چگونگی و زمان تعقیب و محاکمه آن‌ها وجود دارد. از یک طرف، احتمال نقض استانداردهای حقوق بشری نسبت به دزدان دریایی از موجبات نگرانی مقامات ذی‌صلاح دخیل در موضوع است. شرایط حاکم بر دستگیری و شرایط نگهداری از زمان بازداشت تا زمان تحویل آن‌ها به محاکم کیفری داخلی باعث می‌شود تا طرح دعوی نقض آموزه‌های حقوق بشر بین‌المللی علیه آن‌ها قوت گیرد. از طرف دیگر، الزام دولت دستگیرکننده دزدان دریایی به اعمال صلاحیت کیفری در این رابطه به اعتقاد برخی با چالش‌هایی مواجه است که مؤید عدم تمایل آن است. اول این که مأموریت اصلی آن‌ها در ارتباط با حضور در دریاها آزاد مقابله با دزدی دریایی و دستگیری دزدان دریایی نیست و منابع مالی لازم برای انتقال دزدان دریایی به قلمرو سرزمینی دولت دستگیرکننده و محاکم کیفری متبوع آن‌ها مفقود است.

دوم این که دزدان دریایی پس از محاکمه و تحمل مجازات، همچنان در قلمرو سرزمینی دولت محاکمه‌کننده باقی می‌مانند و تقاضای پناهندگی می‌کنند. این امتیازی برای دزدان دریایی است که ناشی از مقررات ماده ۳ کنوانسیون اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین^۱ است، در جایی که دولت دستگیرکننده از دول اروپایی و تحت الزامات ناشی از این کنوانسیون در اتحادیه اروپا باشد. دزدان دریایی همچنان حق دارند که جدای از سابقه کیفری خود و پس از اتمام دوره محکومیت در زندان دولت دستگیرکننده، تقاضای پناهندگی کنند. آن‌ها برای چنین تقاضایی باید اثبات کنند که ممکن است بعد از بازگشت به قلمرو سرزمینی دولت متبوع خود در معرض مجازات‌های شدید یا شکنجه یا رفتارهای غیرانسانی قرار گیرند. این شرایط همان هزینه‌ای است که ناشی از محاکمه دزد دریایی در محاکم کیفری دولت دستگیرکننده ایجاد شده است. ترس دول اروپایی از چنین تقاضاهایی از سوی دزدان دریایی در قلمرو سرزمینی آن‌ها و ناگزیر بودن آن‌ها به اعمال قانون حتی در ارتباط با دزدان دریایی وارد شده به قلمرو سرزمینی آن‌ها تحت هر عنوان و شرایط باعث شده است تا از نیروی دریایی متبوع خواسته شود تا از دستگیری و آوردن دزدان دریایی به قلمرو سرزمینی دول اروپایی خودداری شود (Etzioni, 2010, p. 54). این وضعیت در ارتباط با انتقال دزدان دریایی به هر دولت غیرمتبوع دیگری، غیر از دولت دستگیرکننده نیز صادق است. اگر دزدان دریایی به دولت متبوع آن‌ها تحویل داده شوند، هزینه تقاضای

¹ European Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms (1950).

تابعیت مجدد منتفی است، لیکن برای دولت دستگیرکننده این امکان وجود ندارد که پس از دستگیری و بازداشت آن‌ها قائل به تفکیک و اعزام آن‌ها به دول متبوع از سرتاسر دنیا باشد.

سوم این که چه بسا دولت دستگیرکننده یا دولت متبوع دزد دریایی واجد ساختار حقوقی لازم و توانایی کافی برای انجام تحقیقات، محاکمات و منابع لازم برای اعمال مجازات حبس محکومان به دزدی دریایی نباشد (United Nations Security Council, 2011b, p. 44). منصرف از این که اثبات دلایل وقوع جرم دزدی دریایی یا احضار شهود مؤید آن به دادگاه‌های متبوع دولت دستگیرکننده یا دولت متبوع دزد دریایی، به دلیل دوری از محل وقوع جرم و گذشت زمان طولانی از لحظه وقوع جرم و بازداشت تا زمان حضور در محاکم داخلی، از دشواری‌هایی است که منجر به شکست دادستان دولت دستگیرکننده در رعایت معیارهای محاکمه عادلانه می‌شود. این وضعیت به معنای بی‌نتیجه ماندن اهداف مدنظر نیروی دریایی دولت دستگیرکننده دزدان دریایی در دریاهای آزاد و انتقال آن‌ها به دادگاه‌های کیفری داخلی یا متعلق به دولت متبوع دزدان دریایی برای محاکمه و مجازات و درنهایت ایفای نقش مؤثر در مقابله با دزدی دریایی و ایفای تعهدات بین‌المللی است. در این شرایط آزاد کردن دزدان دریایی پس از خلع سلاح کردن آن‌ها در نزدیک‌ترین سواحل در مسیر کشتی که مبادرت به دستگیری آن‌ها کرده است، در اولویت کار آن‌ها است با این تصور که همان نتیجه میسر شده است، بدون این که هزینه زیادی دربرداشته باشد. آزاد کردن دزدان دریایی در سواحل سومالی از سوی نیروی دریایی کشورهای مختلف در سال‌های اخیر، نمونه‌ای از این دست است، با این استدلال که دزدی دریایی بر اساس قوانین داخلی آن‌ها جرم‌انگاری نشده بود و امکان دستگیری و محاکمه آن‌ها با مستند دیگری برای محاکم داخلی وجود نداشته است.

دزدی دریایی اگر از سوی اتباع داخلی یا علیه اتباع داخلی یا نسبت به منافع ملی آن یا در قلمرو سرزمینی دریایی صورت نگرفته باشد، ضرورت اعمال حاکمیت دولتی را منتفی می‌کند که نیروی نظامی آن در دریاهای آزاد به دستگیری دزدان دریایی پرداخته است. مگر این که ضرورت اعمال حاکمیت آن با اتکا به اصل صلاحیت جهانی احساس شود که آن هم برای بسیاری از دولت‌ها جدی نیست. منصرف از این که تعهد به تعقیب دزدان دریایی بر اساس اصل صلاحیت جهانی، تکلیفی ناشی از مقررات کنوانسیون حقوق دریاهای است، درحالی که اصل تعقیب، محاکمه و مجازات نیازمند قوانین کیفری داخلی است که در سیاهه قوانین اکثر کشورها مفقود است. باوجوداین، اکثریت دولت‌های دستگیرکننده در سال‌های اخیر دارای سازوکارهای لازم برای تعقیب و محاکمه دزدان دریایی در محاکم داخلی هستند، لیکن این کار را در راستای تحقق منافع ملی نمی‌دانند، وقتی که از انفعال در این ارتباط صدمه یا ضرری به آن‌ها یا موقعیت

آن‌ها در عرصه بین‌المللی وارد نمی‌شود. این در حالی است که صرف دستگیری دزدان دریایی به معنای اتکای آن‌ها به اصل صلاحیت کیفری جهانی و اعمال حاکمیت از این طریق است که باید تا محاکمه و مجازات پیش برود. این الزام به قصد و عملکرد کمیسیون حقوق بین‌الملل در تدوین ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها مرتبط است تا فقط دولت دستگیرکننده قادر به محاکمه و مجازات دزدان دریایی باشد که آن‌ها را در دریاهای آزاد دستگیر و بازداشت کرده است. در این شرایط اولویت آن‌ها برای شانه خالی کردن از تعهد بین‌المللی مبارزه با جرائم بین‌المللی در پرتو اصل صلاحیت جهانی، گزینه موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی به دولت‌های منطقه‌ای است. این موافقت‌نامه‌ها، از اولویت‌های دولت منطقه‌ای است که بیشترین آسیب را از عملکرد دزدان دریایی می‌بینند یا از سوی سایر دولت‌ها به حساب ناتوانی دولت منطقه‌ای در مبارزه با دزدی دریایی و تأمین امنیت مناطق دریایی دور از ساحل گذاشته می‌شود. دولت منطقه‌ای از این موافقت‌نامه‌ها استقبال می‌کند و به همکاری با دولت دستگیرکننده می‌پردازد و کمترین مسئولیت در تحقق محاکمه و مجازات عادلانه در حق دزدان دریایی را می‌پذیرد.

مفهوم و کارکرد موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی

موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی دستگیرشده در دریاهای آزاد به دولت منطقه‌ای، به معنای انتقال یا تفویض صلاحیت کیفری از یک دولت به دولت دیگر است. هرچند دریاهای آزاد، قلمرو سرزمینی آن نیست و چه بسا ممکن است هیچ رابطه‌ای از حیث تابعیت یا ایراد خسارات میان دولت محاکمه‌کننده و دزدان دریایی برقرار نباشد. همان‌طور که این رابطه ممکن است میان دولت دستگیرکننده و دزدان دریایی مفقود باشد. به بیان دیگر دزدان دریایی از دولتی به دولتی تحویل می‌شوند که هیچ کدام از دول متبوع آن‌ها یا قربانیان یا دول صاحب پرچم کشتی حملات دزدان دریایی نیستند، دزدی دریایی در قلمرو سرزمینی آن‌ها نیست و مصالح ملی آن‌ها هم به خطر نیفتاده است. پرواضح است که با توجه به محل وقوع جرم دزدی دریایی و دستگیری آن‌ها که در دریاهای آزاد بوده است، صلاحیت دولت محاکمه‌کننده بر اساس اصل صلاحیت کیفری سرزمینی هم نیست که موضوع مقررات ماده ۲۷ کنوانسیون حقوق دریاها قرار گرفته است، مگر این که حملات دزدان دریایی متوجه کشتی حامل پرچم آن باشد که بخشی از قلمرو سرزمینی آن در دریاها تلقی می‌شود. کشتی، جزیره شناور و جزئی از قلمرو سرزمینی تحت صلاحیت دولت صاحب پرچمی است که تابعیت آن را پذیرفته است و تحت مقررات آن به ثبت رسیده است. دولت ساحلی در دریای سرزمینی واجد صلاحیت کیفری سرزمینی در مبارزه با تمام جرائم، توقیف کشتی و بازداشت خدمه آن است. این وضعیت جلوه‌ای از اعمال حاکمیت دولت ساحلی است (Salehi, 2020, p. 175)، هرچند که تعقیب دزدی دریایی در دریای سرزمینی بر اساس مقررات کنوانسیون حقوق دریاها

موضوعیت ندارد؛ اما این شرایط به معنای ممنوعیت ایجاد صلاحیت کیفری بر اساس قوانین داخلی در مقابله با رفتارهای مشابه دزدی دریایی در آب‌های سرزمینی نیست. این شرایط در تبعیت از الگویی است که به اعتقاد برخی با قید «راهزنی مسلحانه علیه کشتی‌ها» در قطعنامه‌های شورای امنیت راجع به مقابله با دزدی دریایی در دریای سرزمینی و منطقه انحصاری اقتصادی پیش‌بینی شده است (Poorbafrani; Omid) (Gholizadeh, 2017, p. 37). با وجود این دولت منطقه‌ای به موجب موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی دستگیر شده از سوی سایر دولت‌ها ملزم به تحویل گرفتن و محاکمه دزدان دریایی دستگیر شده در دریاهای آزاد است. بخشی از این الزام ناشی از قطعنامه‌های شورای امنیت در ارتباط با دزدی دریایی است (United Nations Secretary General, 2019, p. 11) که باید در چارچوب آموزه‌های حقوق بین‌الملل عمومی و حقوق بین‌الملل دریاها تفسیر پذیر و توجیه پذیر باشد. این در حالی است که در واقع مبنای آن در مقررات کنوانسیون حقوق دریاها قرار داده شده است. لیکن جایگاه و مشروعیت موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی دستگیر شده از سوی سایر دولت‌ها به دولت منطقه‌ای برای تحت تعقیب قراردادن و محاکمه و مجازات آن‌ها در کنوانسیون حقوق دریاها مشخص نیست.

با وجود این، موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی به معنای حضور دو دولت در مسئله دزدی دریایی است که دولت اول، دزدان دریایی را دستگیر می‌کند و به دولت دوم تحویل می‌دهد تا دولت دوم به اعمال صلاحیت کیفری در تعقیب و محاکمه آن‌ها بپردازد. این در حالی است که دولت اول همچنان بر اساس اصل صلاحیت جهانی مکلف به اعمال صلاحیت کیفری در محاکمه و مجازات دزدان دریایی دستگیر شده است، لیکن آن با تخلف از مقررات ماده ۲۷ کنوانسیون حقوق دریاها این صلاحیت را به دولت دیگری واگذار می‌کند، وقتی خود را بنا به اصول صلاحیت کیفری شخصی و واقعی ملزم به اعمال حاکمیت سرزمینی و حفظ منافع از این طریق نمی‌بیند. این در حالی است که دولت دوم نیز بر اساس اصول صلاحیت کیفری شخصی، واقعی و سرزمینی واجد چنین حقوقی نیست و آن هم همانند دولت دستگیرکننده به استناد اصل صلاحیت جهانی مکلف به محاکمه دزدان دریایی بازداشت شده از سوی دیگر دولت‌ها و تعهد به همکاری از این طریق است. چه بسا در میان دستگیرشدگان از اتباع دولت منطقه‌ای وجود نداشته باشند و یا این که حملات نسبت به کشتی‌های صاحب پرچم آن نباشند. در این شرایط هر دو دولت بدون این که ذی‌نفع در تعقیب، محاکمه و مجازات دزدان دریایی باشند، به اتکا اصل تعهد به همکاری در مقابله با دزدان دریایی در دریاهای آزاد و مناطق خارج از صلاحیت خویش مکلف به طی چنین مراحل هستند. هر چند که برخی با این تئوری مخالف هستند و رسیدگی محاکم دولت منطقه‌ای را

فاقد مبنای حقوقی ارزیابی کرده‌اند (Ghasemi & Setayeshpur, 2019, p. 227). لیکن آن موضع‌گیری صحیح نیست. چراکه نص مقررات مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها مؤید تفسیر صحیح و موجد صلاحیت برای تمام دولت‌های متمایل به همکاری در این ارتباط هستند که در سال‌های اخیر به عنوان تنها چاره مقابله با دزدی دریایی با کمترین تنش با مقررات کلی حقوق بین‌الملل دریاها و اصول حقوق بین‌الملل عمومی در نظر گرفته شده است.

واگذاری اعمال صلاحیت قضایی بر محاکمه و مجازات دزدان دریایی از سوی دولت دستگیرکننده به دولت ثالث از منظر برخی منطبق با اصول حقوق بین‌الملل عام و صلاحیت کیفری است، هرچند که آن‌ها معتقدند که این شرایط با مقررات کنوانسیون حقوق دریاها هم‌خوانی ندارد (Kelley, 2011, p. 2286)؛ اما مقررات ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها با محوریت ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها راجع به تعهد به همکاری دارای دو شق است. شق اول آن در ارتباط با صلاحیت اجرایی است که به تمام دولت‌ها اجازه می‌دهد تا کشتی و تمام اموال بر روی عرشه یا مورد استفاده در دزدی دریایی را توقیف کنند و کلیه اشخاص دخیل در آن را بازداشت کنند. این وضعیت مقدمه‌ای برای اعمال صلاحیت قضایی است که موضوع شق دوم مقررات ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها است. از این حیث، شق دوم آن در ارتباط با صلاحیت قضایی محاکم کیفری دولتی است که بازداشت دزدان دریایی و توقیف اموال آن‌ها را انجام داده است تا نسبت به جریان محاکمه و مجازات‌هایی تحمیلی تصمیم‌گیری کند. درحالی که به نظر می‌رسد دولت دارای صلاحیت قضایی همان دولت دارای صلاحیت اجرایی است، اما وحدت دو دولت دارای صلاحیت اجرایی و دارای صلاحیت قضایی در اینجا موضوعیت ندارد. بر اساس این تفسیر می‌توان دولت محاکمه‌کننده را غیر از دولت دستگیرکننده ارزیابی کرد. البته این تئوری دارای مخالفانی است. برخی معتقدند که در ماده ۱۰۵ کنوانسیون مشخص نشده است که دولت دستگیرکننده دزدان دریایی در این ارتباط می‌تواند به کدام یک از دو صلاحیت اجرایی یا صلاحیت قضایی متوسل باشد؟ (Bevilacqua, 2014, p. 224) از این منظر تمایز میان صلاحیت اجرایی و قضایی صحیح نیست، وقتی که هر دو از اصل صلاحیت کیفری نشأت می‌گیرند. ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها در مقام ارائه چارچوب کلی صلاحیت کیفری تعقیب دزدی دریایی در دریاهای آزاد است. فرایند تعقیب، محاکمه و مجازات دزدان دریایی به قوانین کیفری داخلی متکی است. قوانین کیفری داخلی دولت دستگیرکننده، تعیین‌کننده است، به همان میزان که قوانین کیفری دولت محاکمه‌کننده نیز تعیین‌کننده است. در این شرایط توأمان بودن صلاحیت اجرایی و قضایی ملاک عمل است و تمایز میان آن‌ها و واگذاری هر کدام به یک دولت محل

تردید است، در جایی که هر دو به اعمال حاکمیت و استقلال عملکرد استناد می‌کنند. این وضعیت از شرایط موافقت‌نامه همکاری قضایی و ایفای نقش یک دولت به عنوان پلیس و دیگری به عنوان محکمه قضایی متفاوت است که در برخی از امور کیفری فراسرزمینی رایج است.

لذا برخی دیگر معتقدند که دولت دستگیرکننده با بازداشت دزدان دریایی در مقام اجرای صلاحیت قضایی است (Roach, 2010, p. 410)، و لذا فقط محاکم کیفری آن مجاز به محاکمه و مجازات دزدان دریایی دستگیر شده از سوی مقامات اجرایی آن است. این تفسیر اگرچه منطقی است، لیکن چنین تفسیری از ماده ۱۰۵ کنوانسیون قابل برداشت نیست که الزاماً دو دولت مذکور در دو قسمت ماده ۱۰۵ کنوانسیون باید یکسان باشند، در جایی که قید همکاری دولت‌ها در مبارزه با دزدی دریایی مقرر در ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها مؤید آن است با این وجه اشتراک که هر دو مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها به مناطق خارج از صلاحیت یک دولت یعنی دریاهای آزاد اشاره دارند. درعین حال که نباید نادیده گرفت چه‌بسا دولت خواهان اعمال صلاحیت قضایی، توانایی بازداشت دزدان دریایی را نداشته باشد و به همین ترتیب دولت دستگیرکننده نیز تمایل محاکمه و مجازات دزدان دریایی دستگیر شده را نداشته باشد. در این شرایط دولت خواهان اعمال صلاحیت کیفری در محاکمه و مجازات دزدان دریایی، لزوماً دولت دستگیرکننده آن‌ها در دریاهای آزاد نیست، درحالی که دولت دستگیرکننده نیز ملزم به محاکمه و مجازات آن‌ها در محاکم کیفری داخلی نیست. منصرف از این که اقدام دولت دستگیرکننده در بازداشت و تحویل آن‌ها به دولت متبوع آن‌ها در مقام مساعدت و همکاری با سایر دولت‌ها در مبارزه با دزدی دریایی است که توانایی اعزام کشتی و نیروی نظامی به دریاهای آزاد برای بازداشت و آوردن دزدان دریایی به قلمرو سرزمینی و محاکم کیفری متبوع را ندارند، اما به دلیل موقعیت جغرافیایی از اقدامات دزدان دریایی متأثر و ناامن هستند.

مباشرت دولت دستگیرکننده در محاکمه و مجازات دزدان دریایی یا واگذاری این مسئله به دولت دیگر با مبانی اصول صلاحیت کیفری در سایر جرائم شامل؛ اصل صلاحیت سرزمینی، شخصی یا واقعی بی‌تأثیر است که اکثر دول ساحلی در ارتباط با جرائم واقع در دریای سرزمینی یا منطقه انحصاری اقتصادی بدان‌ها استناد و اعمال حاکمیت می‌کنند. مبنای برقراری رابطه میان دو دولت دستگیرکننده و دولت محاکمه‌کننده در مسئله دزدی دریایی، همان موافقت‌نامه دوجانبه انتقال دزدان دریایی است که در قلمرو دریاهای آزاد مرتکب جرم شده‌اند و موضوع ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها قرار گرفته است. دریاهای آزاد، قلمرو سرزمینی دولت‌ها نیستند تا بر این اساس اعمال صلاحیت قضایی دولت دستگیرکننده ضرورت داشته باشد

که کشتی‌های جنگی آن در این قلمرو حضور بیشتری دارند. دولت دستگیرکننده دزدان دریایی که واجد حق اولویت برای محاکمه و مجازات افراد بازداشت شده است، حق دارد تا از اعمال صلاحیت قضایی اعراض کند. اگر دزدان دریایی دارای تابعیت دولت دستگیرکننده نیستند و منافع ملی آن را تحت الشعاع قرار نداده‌اند، هیچ سازوکاری برای الزام دولت دستگیرکننده به اعمال صلاحیت قضایی بر اساس اصل صلاحیت جهانی وجود ندارد. عبارات ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاهای مبین صلاحیت انحصاری دولت دستگیرکننده دزدان دریایی در دریاهای آزاد بر تعقیب، محاکمه و مجازات آنان و مانع از اعمال صلاحیت جهانی از سوی سایر دولت‌ها نیست. این در حالی است که برخی معتقدند که توسل به موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی با حقوق عام دریاهای منطبق نیست، لیکن همکاری قضایی با دولت‌های منطقه‌ای دریایی از این طریق نیز با مانع جدی مواجه نیست (Bevilacqua, ibid, p. 228). موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی برای دولت دستگیرکننده از سازوکارهای مؤثر و سازنده در رفع چالش‌های اجرایی و قضایی ناشی از عدم تمایل آن به تعقیب و مجازات دزدان دریایی دستگیرشده در محاکم داخلی است.

دولت منطقه‌ای در تعامل قراردادی با دولت دستگیرکننده

دولت‌های عضو کنوانسیون حقوق دریاهای نیازمند قانون‌گذاری در عرصه داخلی هستند، اما تکلیفی در سطح بین‌المللی بر لزوم جرم‌انگاری دزدی دریایی در نظام حقوق ملی کشورها وجود ندارد. تصمیم‌گیری در این ارتباط به صلاحدید دولت‌ها واگذار شده است. دولت‌های غیرعضو کنوانسیون حقوق دریاهای در این ارتباط آزادی عمل بیشتری دارند، درحالی‌که دول عضو کنوانسیون حقوق دریاهای برای تعقیب دزدی دریایی در محاکم داخلی نیازمند قوانین کیفری داخلی هستند. این وضعیت با تعهد دولت‌ها به محاکمه یا تعهد به استرداد مرتکب جرم در سایر اسناد بین‌المللی از جمله؛ کنوانسیون منع اعمال غیرقانونی علیه ایمنی دریانوردی^۱ قابل مقایسه است. به‌عنوان مثال، دولت ایران به عضویت در کنوانسیون منع اعمال غیرقانونی علیه ایمنی دریانوردی درآمده است، درحالی‌که به عضویت کنوانسیون حقوق دریاهای دریانورده است. تعهد به تعقیب دزدان دریایی در پرتو اصل صلاحیت جهانی متکی به عضویت در کنوانسیون حقوق دریاهای است، درحالی‌که مقررات کنوانسیون حقوق دریاهای از مستندات محکومیت دزدان دریایی نیست. باوجود این همکاری دولت‌ها با دولت دیگر در معرض دزدی دریایی در دریاهای آزاد به عضویت در کنوانسیون حقوق دریاهای یا قوانین داخلی متکی نیست. تلاش‌های نیروی دریایی ارتش دولت جمهوری

¹ International Maritime Organization Convention for the Suppression on Unlawful Acts against the Safety of Maritime Navigation (1988). art. 10.

اسلامی ایران، نمونه‌ای از شرایط است (Sajjadpour & Abdolhoseini, 2018, p. 21). البته این وضعیت منصرف از قطعنامه‌های شورای امنیت در ارتباط با ایجاد تعهد برای مقابله با دزدی دریایی است. اما این شرایط شامل تمام دولت‌های عضو سازمان ملل نیست، به جز دولت‌هایی مانند کنیا، سیشل، موریس و تانزانیا که به صورت موردی مخاطب قطعنامه‌های شورای امنیت در ارتباط با لزوم به همکاری در مقابله با دزدی دریایی قرار گرفته‌اند، به همان‌نحو که ماده ۱۰۰ کنوانسیون حقوق دریاها بدان تصریح دارد.

بر این اساس، اتحادیه اروپا^۱ و دولت‌هایی مانند؛ آلمان، دانمارک، بریتانیا و ایالات متحده با دولت کنیا به تنظیم موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی پرداخته‌اند (Kontorovich, 2010, p. 255). این در حالی است که تحویل دادن دزدان دریایی به دولت متبوع آن‌ها ارجح است، که نیازمند موافقت‌نامه دوجانبه انتقال دزدان دریایی هم نیست؛ اما در عمل تفکیک میان دزدان دریایی از ملیت‌های متفاوت و الزام دولت دستگیرکننده به تحویل آن‌ها به دولت متبوع آن‌ها در موقعیت‌های جغرافیایی متعدد سرتاسر جهان امکان‌پذیر نیست. این وضعیت حاکی از حق انتخاب دولت دستگیرکننده است، بدون این که به اصل حاکمیت و تعهدات بین‌المللی آن در تعقیب جرائم ذیل اصل صلاحیت جهانی در تعارض باشد. لذا دولت دستگیرکننده در تحویل دزدان دریایی دارای حق انتخاب است که آن‌ها را به دولت متبوع آن‌ها، دولت متبوع قربانیان حملات دزدان دریایی، دولت صاحب پرچم کشتی موضوع حمله دزدان دریایی یا به دولت نزدیک به محل بازداشت آن‌ها (دولت منطقه‌ای) تحویل دهد. با وجود این، دولت دستگیرکننده برای کاستن از هزینه‌های جابجایی دزدان دریایی آن‌ها را به اولین و نزدیک‌ترین دولت ساحلی نزدیک به محل دستگیری آن‌ها تحویل می‌دهد. در این شرایط دولت منطقه‌ای با تکلیفی مواجه است که اجرای آن را دولت دستگیرکننده بر اساس اصل صلاحیت جهانی مقرر برای مبارزه با دزدی دریایی در مقررات کنوانسیون حقوق دریاها برای آن ایجاد می‌کند، درحالی که دولت دستگیرکننده خود نیز با آن تکلیف مواجه است.

توسعه صلاحیت دادگاه‌های داخلی یک کشور به جرائم بین‌المللی در نتیجه اصل صلاحیت جهانی، از سازوکارهایی است که برای احتراز از خلأهای اصول صلاحیت کیفری سرزمینی و واقعی است که در

¹ Exchange of Letters between the European Union and Seychelles (2009); Agreement between the European Union and Mauritius (2011); Exchange of Letters between the European Union and Kenya on the conditions and modalities for the transfer of persons suspected of having committed acts of piracy and detained by the EUNAVFOR (2009); Agreement between the European Union and the United Republic of Tanzania on the Conditions of Transfer of Suspected Pirates and Associated Seized Property from the European Union-Led Naval Force to the United Republic of Tanzania (2014).

ارتباط به دزدی دریایی مفقود است. دزدی دریایی و عواقب ناشی از آن ذیل اصل صلاحیت واقعی قرار نمی‌گیرد و وقوع دزدی دریایی در قلمرو سرزمینی دریایی بر اساس مقررات ماده ۱۰۱ کنوانسیون حقوق دریاها منتفی است. دزدی دریایی از جرائمی است که با دریاها آزاد و قلمروهای خارج از صلاحیت دولت ساحلی مرتبط داده شده‌اند و امکان وقوع آن‌ها در دریای سرزمینی و آب‌های داخلی تحت صلاحیت دولت ساحلی نیست. این وضعیت با تصور این که اصل صلاحیت جهانی در ارتباط با دزدی دریایی در دریاها آزاد به عنوان تنها راه چاره برای تعقیب دزدی دریایی می‌باشد، پیچیده‌تر هم شده است. تعقیب دزدی دریایی در دریاها آزاد از سوی دولت غیرمتبوع دزدان دریایی با ممنوعیت مواجه نیست، اگر حملات دزدان دریایی به کشتی حامل پرچم آن یا اتباع آن صورت گرفته است که در کشتی مورد حمله بوده‌اند. این وضعیت در ارتباط با دولت‌هایی است که قائل به اصل صلاحیت جهانی در مقابله با دزدی دریایی نیستند. بر این اساس تصور عدم امکان تعقیب دزدان دریایی در دریاها آزاد از سوی دولت‌های غیرمتبوع دزدان دریایی، اشتباه است، به صرف این که دریاها آزاد از صلاحیت سرزمینی تمام دولت‌ها خارج است. در چنین شرایطی تعقیب دزدان دریایی از سوی دولت غیرمتبوع دزدان دریایی همیشه متصور است، مگر این که چنین دولتی نتواند یا نخواهد به اعمال حاکمیت و صلاحیت کیفری در دریاها پردازد، به همان نحو که دولت متبوع دزدان دریایی رفتاری مشابه دارد. در این شرایط است که کارایی اصل صلاحیت جهانی و مکلف کردن تمام دولت‌ها به تعقیب و محاکمه دزدان دریایی در محاکم سرزمینی مشاهده می‌شود، هرچند که کوچک‌ترین ارتباط بر اساس اصول صلاحیت کیفری سنتی با وضعیت پیش آمده وجود نداشته باشد. این بهایی است که برای تحقق امنیت دریایی پرداخت می‌شود، درحالی که دزدی دریایی در دریاها آزاد این امنیت را به خطر می‌اندازد.

دولت منطقه‌ای بر اساس اصول صلاحیت کیفری سنتی در محاکمه و مجازات دزدان دریایی در محاکم داخلی ذی‌نفع نیست. لیکن این تصور غلط است. حفظ امنیت دریانوردی در مناطق نزدیک به دولت منطقه‌ای از اولویت‌هایی است که باعث می‌شود تا دولت منطقه‌ای مجاب به همکاری در سرکوب دزدی دریایی با دولت دستگیرکننده دزدان دریایی باشد، هرچند که آن بر اساس اصول صلاحیت کیفری سنتی به نحو مقرر برای سه دولت متبوع دزدان دریایی، متبوع قربانیان جرم و صاحب پرچم کشتی در محاکمه و مجازات دزدان دریایی مکلف به اعمال حاکمیت و جلب منافع نیست. باوجود این دولت منطقه‌ای نه تنها از تحویل گرفتن دزدان دریایی دستگیر شده از سوی سایر دولت‌ها در دریاها آزاد خودداری نمی‌کند، بلکه با دولت‌هایی که توانایی و امکانات بازداشت دزدان دریایی را در دریاها آزاد دارند مبادرت به تنظیم

موافقت‌نامه دوجانبه انتقال دزدان دریایی می‌پردازد. این تفسیر با فلسفه ایجاد اصل صلاحیت جهانی برای تحقق صلح و امنیت بین‌المللی نیز هم‌خوانی دارد که تمام دولت‌ها باید برای آن تلاش کنند. حمل و نقل دریایی، بستری برای تجارت تمام دولت‌ها است که اقدامات مجرمانه دزدان دریایی آن را به خطر می‌اندازد و اقتصاد بین‌الملل را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. بر این اساس تمام دولت‌ها در تعقیب و محاکمه دزدان دریایی دارای نفع بالفعل یا بالقوه هستند. دولت منطقه‌ای در این شرایط مشابه سایر دولت‌های متبوع دزدان دریایی، قربانیان دزدی دریایی یا صاحب پرچم کشتی و خواهان اعمال صلاحیت قضایی است، درحالی‌که اصل صلاحیت جهانی، مستند عملکرد آن است.

گسترش استفاده از موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی، رویه‌ای مقبول و در هماهنگی کامل با مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها است. در ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها، چیزی که مدنظر دولت‌های تنظیم‌کننده مقررات آن بوده است، ایجاد صلاحیت جهانی و مبارزه با بی‌کیفرمانی دزدی دریایی در دریاهای آزاد بوده است (Kazemi & Heidari, 2019, p. 51) که با این تفسیر از مقررات ماده ۱۰۵ کنوانسیون هم‌مخدوش نمی‌شود. دولت خواهان اعمال صلاحیت کیفری در تعقیب و محاکمه بدون توجه به ملیت دزدان دریایی یا قلمرو سرزمینی محل وقوع دزدی دریایی با استناد به اعمال صلاحیت جهانی به تعقیب و محاکمه آن‌ها می‌پردازد یا آن‌ها را به موجب موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی به دولت متبوع آن‌ها مسترد می‌کند. دولت بازداشت‌کننده بر اساس تفسیر فوق از دو قسمت مجزای ماده ۱۰۵ کنوانسیون مجاز به اجرای اصل صلاحیت جهانی در قسمت اول یعنی اعمال صلاحیت اجرایی و چشم‌پوشی از قسمت دوم یعنی اعمال صلاحیت قضایی و واگذاری آن به دولت دیگر است که بر اساس اصل صلاحیت شخصی، واقعی یا جهانی تمایل به اعمال صلاحیت قضایی در ارتباط با دزدان دریایی دارد. این وضعیت ناشی از تفسیر شق دوم ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها است که مجوز توسل به موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی و ایفای نقش دو دولت دستگیرکننده و دولت محاکمه‌کننده در موضوع دزدی دریایی است.

نتیجه‌گیری

دولت‌های دارای نیروی دریایی و کشتی‌های جنگی مستقر در دریاهای آزاد در راستای اعمال تعهدات بین‌المللی و اعمال حاکمیت در مقابله با دزدی دریایی به بازداشت دزدان دریایی می‌پردازند. این تعهد ناشی از مقررات مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها است که به لزوم همکاری با سایر دولت‌ها در مقابله با دزدی دریایی در پرتو اصل صلاحیت جهانی اشاره دارد؛ اما نیروی دریایی این دولت‌ها مجاب به آزادی دزدان دریایی پس از بازداشت و توقیف تجهیزات در اختیار آن‌ها هستند که هم با تعهد همکاری با

سایر دولت‌ها و هم با اصل صلاحیت جهانی در مقابله با دزدی دریایی منافات دارند. آن‌ها این اقدام خود را توجیه کرده‌اند، لیکن این توجیحات از حیث حقوقی مقبولیت ندارند. آن‌ها نمی‌توانند با اتکا به اصل صلاحیت جهانی به بازداشت دزدان دریایی پردازند، لیکن از محاکمه و مجازات آن‌ها خودداری کنند و به آزادی آن‌ها پردازند. چنین رویه‌ای در حقوق کیفری داخلی و بین‌المللی مسبوق به سابقه نیست. لذا در سال‌های اخیر دولت‌های دستگیرکننده دزدان دریایی برای احتراز از چنین وضعیتی به این نتیجه رسیده‌اند تا راهکار میانه‌ای را در پیش بگیرند و افراد دستگیر شده را با استناد به موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی به دولت‌های منطقه‌ای دریایی تحویل دهند که از حیث جغرافیایی به محل دستگیری آن‌ها در دریاهاى آزاد نزدیک هستند تا از این طریق هم عدالت کیفری محقق شود و هم از هزینه‌های تحمیلی مبرا باشند.

دولت دستگیرکننده با توسل به این ابزار هم به همکاری با جامعه جهانی می‌پردازد و هم محاکم داخلی خویش را درگیر موضوعاتی نمی‌کند که با مؤلفه‌های اعمال حاکمیت درون‌سرزمینی آن ارتباطی ندارند. در این شرایط هر دو دولت دستگیرکننده و محاکمه‌کننده به اصل صلاحیت جهانی استناد می‌کنند، با این تفاوت که یکی صلاحیت اجرایی آن را و دیگری صلاحیت قضایی آن را برعهده می‌گیرد. درحالی‌که صلاحیت اجرایی در مسئله بازداشت و انتقال دزدان دریایی به قلمرو سرزمینی دولت دیگر از صلاحیت قضایی آن منفک نیست. بدین معنا که صلاحیت قضایی محاکمه و مجازات دزدان دریایی نیز برعهده دولت دستگیرکننده است. عدول دولت دستگیرکننده از این وضعیت اگرچه مطلوب نیست، اما بهتر از انفعال کامل دولت دستگیرکننده است، درجایی که سایر دولت‌ها دارای امکانات لازم برای دریانوردی در دریاهاى آزاد و برقراری امنیت دریایی نیستند. در صورت فقدان سازوکار موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی برای دولت دستگیرکننده چاره‌ای نیست، جز این که به بازداشت دزدان دریایی نپردازد یا این که او را بلافاصله آزاد کند، وقتی که دزدی دریایی با اصول صلاحیت کیفری سنتی آن شامل اصل صلاحیت سرزمینی، صلاحیت شخصی و صلاحیت واقعی مرتبط نیست. مضرات وضعیت دوم برای صلح و امنیت بین‌المللی به مراتب بیش از مضراتی است که از وضعیت اول متوجه مؤلفه‌های اعمال صلاحیت کیفری و تفکیک آن از صلاحیت اجرایی می‌شود.

دولت دستگیرکننده در پرتو موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی به صلاحیت اجرایی مستخرج از ماده ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها استناد می‌کند و به بازداشت دزدان دریایی می‌پردازد و آن‌ها را برای اعمال صلاحیت قضایی به دولت دیگری تحویل می‌دهد که طرف موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی است. این وضعیت با اصول صلاحیت کیفری سنتی در تعارض است؛ چراکه منشأ صلاحیت اجرایی در صلاحیت

کیفری است، زمانی که دولت دستگیرکننده بخشی از صلاحیت قضایی، یعنی بازداشت متهمین و انتقال آنها را برای محاکمه در دادگاه‌های دولت دیگر انجام می‌دهد. این آسیبی است که ناشی از تفکیک میان بازداشت و محاکمه دزدان دریایی از سوی دو دولت صورت می‌گیرد، درحالی که همان اصل صلاحیت کیفری واحد، مبنای آن است که به صورت توأمان دو نتیجه شامل بازداشت و محاکمه را دربردارد. براساس اصل صلاحیت کیفری دولت دستگیرکننده مجاز به آزاد کردن دزدان دریایی پس از بازداشت آنها و توقیف اموال در اختیار یا تحویل دادن آنها به دولت ثالث نیست. هر چند که دولت دستگیرکننده با اولویت اصل صلاحیت کیفری شخصی مثبت یا منفی، اصل صلاحیت واقعی یا اصل صلاحیت سرزمینی یا صاحب پرچم کشتی مورد حمله دزدان هم مواجه نباشد. این وضعیت در ارتباط با دولت منطقه‌ای نیز صادق است که به موجب موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی مکلف به تحویل گرفتن دزدان دریایی است که خود یا قربانیان یا کشتی مورد حمله از اتباع آن نیستند، جرم در قلمرو دریای سرزمینی آن صورت نگرفته است و منافع واقعی آن حتی در دریاها آزاد را دزدان دریایی نیز تحت الشعاع قرار نداده‌اند.

هر دو دولت دستگیرکننده و محاکمه‌کننده در این شرایط با اصل صلاحیت جهانی برای مقابله با دزدی دریایی مواجه هستند و تقسیم مسئولیت یا واگذاری مسئولیت به یکدیگر تحت این شرایط بی‌معناست، مگر این که دولت دستگیرکننده دارای قوانین لازم داخلی برای تعقیب و مجازات دزدان دریایی در محاکم داخلی نباشد. مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها مؤید این تفسیر هستند که تنها مبنای اصل صلاحیت جهانی در ارتباط با دزدی دریایی هستند و فرایند تعقیب و میزان مجازات دزدان دریایی به قوانین و محاکم داخلی واگذار شده است که شامل هر دو دولت دستگیرکننده و محاکمه‌کننده می‌باشد. بر این اساس هر دو دولت دستگیرکننده و محاکمه‌کننده دارای تعهدات یکسان هستند، لیکن در نتیجه تفسیر از مقررات مواد ۱۰۰ و ۱۰۵ کنوانسیون حقوق دریاها به تقسیم کار پرداخته‌اند که در سایر حوزه‌های اعمال حاکمیت و اعمال صلاحیت کیفری در سایر جرائم بدین نحو معمول نیست. باوجود این، تکلیف دولت محاکمه‌کننده مبتنی بر اصل صلاحیت جهانی و حفظ امنیت منطقه‌ای است که در آن واقع شده است. توسل به موافقت‌نامه انتقال دزدان دریایی فقط در ارتباط با شرایطی است که عمل مجرمانه در دریاها آزاد صورت می‌گیرد و منجر به بازداشت آنها بدین خاطر می‌شود. لیکن این فرمول از شرایط وقوع دزدی دریایی در قلمروهای تحت صلاحیت دولت ساحلی متمایز و مانند تمام جرائم ذیل مقررات ماده ۲۷ کنوانسیون حقوق دریاها است و تابع الزامات ناشی از تعهدات دولت‌ها در ارتباط با قلمرو سرزمینی، تابعیت یا منافع ملی و بین‌المللی قرار می‌گیرد. این شرایط در سایر جرائم به‌طور کلی و یا دزدی دریایی در

مناطق تحت صلاحیت یا حاکمیت دولت ساحلی به لحاظ نادیده گرفتن اصول حاکم بر اعمال صلاحیت کیفری و تفکیک صلاحیت اجرایی از صلاحیت قضایی در امور کیفری با ممنوعیت جدی مواجه است.

References

- Agreement between the European Union and Mauritius (2011). No. OJEU L 254/3.
- Agreement between the European Union and the United Republic of Tanzania on the conditions of transfer of suspected pirates and associated seized property from the European Union-Led Naval Force to the United Republic of Tanzania (2014).
- Bevilacqua, G. (2014). Transfers of piracy suspects, a crucial element of the regional prosecution strategy in light of international law of the sea, in Eva, M.; Gomez, V., & Cinelli, C. (eds.), *Regional strategies to maritime security: a comparative perspective; second marsafenet volume regional strategies*, Valencia, 213-228.
- Etzioni, A. (2010). Somali pirates: an expansive interpretation of human rights. *Texas Review of Law and Politics*, 15(1), 39-60.
- European convention for the protection of human rights and fundamental freedoms (1950).
- Exchange of letters between the European Union and Kenya on the conditions and modalities for the transfer of persons suspected of having committed acts of piracy and detained by the EUNAVFOR (2009). No. OJEU L79/52.
- Exchange of letters between the European Union and Seychelles (2009). No. OJEU L 315/37.
- Geiss, R., & Petrig, A. (2011). *Piracy and armed robbery at sea; the legal framework for counter-piracy operations in somalia and the gulf of aden*, Oxford scholarship online.
- Ghasemi, Gh., & Setayeshpur, M. (2019). International community's acts to confronting modern piracy. *Iranian Research Letter of International Politics*, 7(2), 217-238. (in Persain).
- International maritime organization convention for the suppression on unlawful acts against the safety of maritime navigation (1988).

- Kazemi, S., & Heidari, S. (2019). Trial of piracy defendants in the international criminal court (ICC). *International Studies Journal*, 16(2), 49-69. (in Persian).
- Kelley, P. R. (2011). Unclos, but no cigar: overcoming obstacles to the prosecution of maritime piracy. *Minnesota Law Review*, 95(6), 2285-2317.
- Kontorovich, E. (2010). A Guantanamo on the sea: the difficulty of prosecuting pirates and terrorists. *California Law Review*, 98(1), 243-275.
- Mauritius piracy and maritime violence Act, 2011.
- Muneesamy, J. N. (2013). Counter-piracy state practice in Mauritius, in; Andreoene, G.; Bevilacqua, G.; Cataldi, G., & Cinelli C. (eds.), *Insecurity at sea: piracy and other risks to navigation*, Giannini editore, 173-180.
- Poorbafrani, H.; Omid, A., & Gholizadeh, B. (2017). Analyzing the legal doctrine on necessity of equaling modern piracy with terrorism (with emphasis on piracy off the coast of Somalia). *Journal of Legal Studies*, 9(2), 27-50. (in Persian).
- Roach, J. A. (2010). Countering piracy off Somalia: international law and international institutions. *American Journal of International Law*, 104(3), 397-416.
- Sajjadpour, M. K., & Abdolhoseini, A. (2018). Iran and the security threat of piracy. *Journal of Foreign Policy*, 31(3), 7-36. (in Persian).
- Salehi, J. (2018). Jurisdiction in the international law of the sea in conflict between right to protection of offshore facilities and freedom of navigation. *Journal of Oceanography*, 8(32), 21-30. (in Persian).
- Salehi, J. (2020). Provisional measures and its implications in the international tribunal on the law of the sea's judicial procedure; a manifestation of the defendant's human rights considerations with respect to the victim's requirements. *Journal of Comparative Law Review*, 11(1), 171-190. (in Persian).
- United Nations Secretary General (2019). Report of the United Nations Secretary General on the situation with respect to piracy and armed robbery at sea off the coast of Somalia.
- United Nations Security Council (2010). Res 1950, UN Doc. S/RES/1950.
- United Nations Security Council (2011a). Res 2015, UN Doc. S/RES/2015.

United nations security council (2011b). Report of the special adviser to the secretary general on legal issues related to piracy off the coast of somalia, UN Doc. S/2011/30.

United nations security council (2012). Res 2077, UN Doc. S/RES/2077.

United nations security council (2013). Res 2125, UN Doc. S/RES/2125.

سناریوهای استقلال کردستان عراق و امنیت ملی ایران

عبدالرضا عالیشاهی^۱
یونس فروزان^۲
حسین مسعودنیا^۳
سیدعلی مجیدی نژاد^۴

چکیده

از سال ۱۹۹۱، مسئله استقلال اقلیم کردستان عراق یکی از اهداف مهم این اقلیم به شمار می‌رود. مسعود بارزانی، رئیس اقلیم کردستان عراق برای رسیدن به این هدف در ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ میلادی همه‌پرسی تعیین استقلال این اقلیم را از حکومت مرکزی برگزار نمود و عراق را تا آستانه خطر تجزیه‌طلبی و جنگ داخلی پیش برد و کشورهای منطقه از جمله جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و سوریه که دارای اقلیتی از اکراد می‌باشند، این مسئله را تهدیدی بالقوه علیه امنیت ملی خود قلمداد کردند. مقاله حاضر به دنبال ارائه پاسخی متقن بدین سؤال است که به رغم برگزاری مسئله همه‌پرسی استقلال اقلیم کردستان، چه سناریوهای احتمالی را می‌توان برای آینده این اقلیم متصور بود؟ و این مسئله چه تأثیراتی بر امنیت جمهوری اسلامی ایران خواهد گذارد؟ نویسندگان با بهره‌گیری از روش آینده‌پژوهشی و استفاده از منابع مکتوب و مجازی به ترسیم سه سناریو عمده در خصوص آینده اقلیم کردستان عراق مبادرت نمودند و یافته‌ها پژوهش حاکی از آن است که تحریم‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه همچون ایران، ترکیه و عراق، مرگ جلال طالبانی، چالش‌های درونی اکراد در درون اقلیم کردستان باعث تعلیق همه‌پرسی شده و آینده اقلیم کردستان عراق، مطابق متغیرهای الگویی کانتوری و اشیپگل نه تنها سبب همگرایی منطقه‌ای نمی‌شود بلکه واگرایی وسیعی در منطقه رقم خواهد خورد و تهدیداتی ناشی از سطح ماهیت انسجام، ماهیت ارتباطات، ساختار روابط و سطح قدرت و بازیگر مداخله‌گر را برای جمهوری اسلامی ایران به همراه خواهد داشت.

کلیدواژه‌ها: اقلیم کردستان، همه‌پرسی، کانتوری و اشیپگل، امنیت ملی، ایران.

^۱ - دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، نویسنده مسئول: abdolrezaalishahi@atu.ac.ir

^۲ - دکتری علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی

^۳ - دانشیار علوم سیاسی دانشگاه اصفهان

^۴ - دانش‌آموخته روابط بین‌الملل دانشگاه اصفهان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۸/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۹/۲۹

Scenarios of the Independence of Iraqi Kurdistan and National Security of Iran

Abdolreza Alishahi¹

Ph.D Student of Political Sciences, Allameh Tabataba'i University

Younes Forouzan

Ph.D of Communication Sciences, Allameh Tabataba'i University

Hossein Masoudnia

Associate professor of Political Science, Isfahan University

Seyyed Ali Majidinejad

M.A. of International Relations, Isfahan University

Abstract

From 1991 to today, the issue of Iraqi Kurdistan region independence is one of this region's primary goals. Massoud Barzani held the independence referendum, the head of the Iraqi Kurdistan Region, to achieve this goal on 25 September 2017 and pushed Iraq to the brink of the danger of separatism and civil war. The countries of the region, such as the Islamic Republic of Iran, Turkey, and Syria, which have a minority of the Kurds, considered this a potential threat to their national security. This article seeks to answer this question: despite the holding of a referendum on Iraqi Kurdistan's independence, what scenarios can be expected for the future of this region? And what impact will it have on the security of the Islamic Republic of Iran? By using the future research method and written and virtual resources, the authors devised three major scenarios on the future of the Kurdistan region. The findings suggest that the political and economic sanctions from countries of the Middle East such as Iran, Turkey, and Iraq, the death of Jalal Talabani, and the internal challenges of the Kurdish parties led to the referendum's suspension. And the future of the Kurdish region of Iraq, according to the variables of the Cantori and Spiegel model, not only does not lead to regional convergence, but a considerable divergence will take place in the Middle East and the threats posed by the level of coherence, the nature of the communications, the structure of the relationship and the level of power, and the interventionist actor to the Islamic Republic of Iran.

Keywords: Kurdistan region, Referendum, Cantori and Spiegel, Iran national security.

مقدمه

استقلال‌خواهی کردها در منطقه غرب آسیا همواره چالش‌های قومیتی و نژادی، سیاسی و اقتصادی فراوانی را برای منطقه به همراه داشته و بسترساز اصلی بحران‌های امنیتی در این منطقه بوده است. در این منطقه

¹Corresponding Author: Abdolrezaalishahi@atu.ac.ir

کردهای عراق به عنوان دومین گروه بزرگ قومی که در حدود ۱۹ درصد جمعیت عراق را در بر می‌گیرند و در چهار استان سلیمانیه، اربیل، دهوک^۱ و کرکوک و بخش‌هایی از استان‌های نینوا، صلاح‌الدین و دیاله واقع شده‌اند همواره یکی از دلایل و موانع مهمی در راستای ایجاد یک ملت واحد در عراق به شمار می‌روند. کشور عراق به دلیل جمعیت بالای اکراد و ذخایر غنی نفت‌های موجود در اقلیم کردستان (اربیل و کرکوک) همواره با چالش جدایی‌طلبی آن‌ها مواجه بوده و این کشور را به سمت وسوی بحران‌های متعددی سوق داده‌اند. کردها توانسته‌اند در سال ۱۹۹۱ میلادی با وجود سرکوب شدید رژیم بعث عراق، با دخالت ائتلاف ضد صدام به رهبری آمریکا و سازمان ملل مبادرت به تشکیل «حکومت منطقه‌ای اقلیم کردستان» نمایند و از این تاریخ به بعد آرزوی کسب استقلال و کشوری مستقل را در سر می‌پروراندند تا اینکه مسعود بارزانی در کنفرانس امنیتی داووس^۲، روز ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ میلادی را به عنوان روز همه‌پرسی استقلال کردستان اعلام نمود و به رغم مخالفت‌های قاطعانه و صریح دولت مرکزی عراق، ترکیه، جمهوری اسلامی ایران و برخی از دیگر دولت‌ها، با حمایت‌های رژیم اشغالگر قدس همه‌پرسی برگزار شد و نگرانی‌های ایران، ترکیه، سوریه و دولت مرکزی عراق تشدید گردید و جمهوری اسلامی ایران، طرح همه‌پرسی در اقلیم کردستان را توطئه‌ای صهیونیستی-آمریکایی در منطقه قلمداد نمود که هدف آن بی‌ثباتی مرزهای ایران، خدشه به محور مقاومت، جبران شکست نیروهای تکفیری داعش و بهانه‌های جدید برای حضور مجدد ایالات متحده در منطقه می‌باشد. لذا پژوهش حاضر با هدف شناخت تهدیدات استقلال کردستان عراق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران تنظیم شده و سؤال اصلی خود را معطوف به این مسئله نموده است که بحران استقلال اقلیم کردستان عراق چه تأثیراتی بر امنیت منطقه و مرزهای سیاسی-ایدئولوژیکی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند داشته باشد؟ و در ادامه چه سناریوهای احتمالی را می‌توان برای آینده سیاسی اقلیم کردستان عراق متصور بود؟ نویسندگان با بهره‌گیری از روش آینده‌پژوهشی و استفاده از منابع مکتوب و مجازی به ترسیم سه سناریو عمده در خصوص آینده اقلیم کردستان عراق مبادرت نمودند و یافته‌ها پژوهش حاکی از آن است که تحریم‌های سیاسی و اقتصادی کشورهای منطقه همچون ایران، ترکیه و عراق، مرگ جلال طالبانی، چالش‌های درونی اکراد در درون اقلیم کردستان باعث تعلیق همه‌پرسی شده و آینده اقلیم کردستان عراق، مطابق متغیرهای الگویی کانتوری و اسپینگل نه تنها سبب همگرایی منطقه‌ای نمی‌شود بلکه واگرایی وسیعی در منطقه رقم خواهد خورد. تهدیداتی ناشی از سطح

-
1. Dahuk
 2. Davos Security Conference

ماهیت انسجام، ماهیت ارتباطات، ساختار روابط و سطح قدرت و بازیگر مداخله‌گر را برای جمهوری اسلامی ایران به همراه خواهد داشت. ساختار مقاله دارای دو قسمت است که قسمت اول به پیشینه تحقیق، آینده‌پژوهی و سناریوسازی، بحث همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق، علت تعلیق آن و سناریو احتمالی پیش رود حکومت اقلیم کردستان عراق می‌پردازد و قسمت دوم آن به تهدیدات ناشی از دولت نوظهور اقلیم کردستان عراق در آینده بر امنیت ملی ایران در قالب تئوری کانتوری و اشیپگل می‌پردازد.

پیشینه تحقیق

در خصوص پیشینه پژوهش طیف وسیعی از مقالات و کتب در این رابطه با مسئله اقلیم کردستان عراق، ساختارهای امنیتی، ژئوپلیتیکی، ائتلاف‌های نظامی، ماهیت‌های همگرا یا واگرای آن در قبال جمهوری اسلامی ایران و دیگر قدرت‌های منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای وجود دارد. به‌عنوان مثال: محمدرضا عبدالله پور، علی محسنی و داود رسته در مقاله‌ای تحت عنوان: «دیاسپورا و خیزش ناسیونالیسم کرد با تأکید بر مدل‌های تعارض» و با روشی تحلیلی - توصیفی و با استعانت از اندیشه تعارض گالتونگ و دیالکتیک میدان و عادت واره بوردیو در پی اثبات این مسئله بوده‌اند که دیاسپورای کرد در جوامع غربی بر تعارضات هویتی و ناسیونالیسم کرد و جریان استقلال‌طلبی منطقه اقلیم کردستان عراق تأثیرگذار خواهد و عامل مهمی بر ادامه بحران‌ها و نهضت استقلال‌خواهی اکراد به شمار می‌رود. ۲ محمدرضا حاتمی و میکائیل سانیار در مقاله‌ای با عنوان: «همه‌پرسی اقلیم کردستان؛ منابع و تنگناهای تشکیل دولت مستقل» ضمن بررسی همه‌پرسی اخیر اقلیم کردستان عراق، منابع و تنگناهای تشکیل دولت مستقل در این اقلیم را مورد بررسی قرار داده‌اند. یافته‌های مقاله نیز نشان دهنده این مسئله است که رشد ناسیونالیسم کردی متأثر از شرایط تاریخی، وزن بالای ژئوپلیتیک، تحولات چند سال اخیر خاورمیانه و حمایت برخی از بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای از اصلی‌ترین عوامل تقویت‌کننده استقلال کردستان عراق محسوب می‌شود و در مقابل، انزوای ژئوپلیتیکی، مخالفت قدرت‌های منطقه‌ای از جمله ایران و ترکیه، عدم حمایت بین‌المللی و مسئله کرکوک کلیدی‌ترین موانع اقلیم در راستای تشکیل دولت مستقل کردی است. مسعود اخوان کاظمی، فرزاد رستمی و حامد شاه‌ملکی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل رابطه اسرائیل و کردستان عراق و پیامدهای امنیتی آن برای جمهوری اسلامی ایران» معتقدند که تحولات عمیق در عراق پس از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱، و به ویژه خلأ قدرت ایجاد شده پس از سقوط صدام در سال ۲۰۰۳، هجوم داعش به این سرزمین، و اخیراً برگزاری رفراندوم استقلال در کردستان عراق و گسترش فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی کردها در راستای اهداف استقلال طلبانه خود در این کشور، زمینه مناسبی برای توسعه حضور و نفوذ اسرائیل در کردستان عراق فراهم آورده است. پرسش اصلی پیش روی این مقاله این است که افزایش حضور و نفوذ

اسرائیل در کردستان عراق چه آثار و پیامدهایی را برای امنیت ملی و منافع ایران ایجاد خواهد نمود؟ در این مقاله بر مبنای چارچوب مفهومی موازنه تهدید، تلاش شده است تا ضمن تبیین جنبه‌های مختلف سیاست‌ها و روابط اسرائیل با کردهای عراق، تبعات آن‌ها بر امنیت ملی ایران واکاوی شوند. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهند که حضور و نفوذ اسرائیل در منطقه کردستان عراق، در راستای تحقق اهداف راهبردی این رژیم، از جمله ایجاد یک متحد استراتژیک جدید در منطقه می‌باشد که در نهایت می‌تواند تهدیدات جدی امنیتی (مانند ایجاد قلمرو استراتژیک برای اسرائیل در نزدیکی مرزهای ایران، مقابله با حضور و نفوذ ایران در عراق، ایجاد محیط بحران با حمایت از استقلال کردستان عراق و تجزیه عراق،...) برای ج.ا.ایران در بر داشته باشد. ۴ عنایت الله یزدانی، علی امیدی و مصطفی خیری در مقاله‌ای با عنوان «تبیین اهداف حکومت اقلیم کردستان عراق در ائتلاف با ترکیه» معتقدند که دستاوردهای سیاسی و امنیتی در کنار رشد اقتصادی باعث شده است که حکومت اقلیم کردستان عراق بتواند به عنوان الگویی موفق برای دیگر جنبش‌های کرد در منطقه خاورمیانه مطرح شود. حکومت اربیل برای حفظ جایگاه و هژمونی خود بر منطقه شمال عراق رویکرد اتحاد با بازیگران منطقه‌ای نظیر ترکیه را اتخاذ نموده است. در این میان سوالی که مطرح است این است که حکومت اقلیم کردستان عراق از طریق اتحاد با ترکیه چه اهدافی را پی گیری نموده است؟ با توجه به حصر ژئوپلیتیک اقلیم کردستان عراق به نظر می‌رسد هدف اصلی اربیل تأمین بقای دولت نیمه مستقل اقلیم کردستان عراق و کاهش مخالفت‌های آنکارا با مسئله استقلال احتمالی آن بوده است. در کنار آن می‌توان به بهره‌مندی از ظرفیت‌های اقتصادی و ارتباطی ترکیه برای ایجاد صنعت نفت مستقل و مقابله با نفوذ فزاینده پ.ک.ک. در منطقه نیز اشاره نمود. مقاله حاضر به روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از چارچوب نظری ژئوپلیتیک دلایل حکومت اقلیم کردستان عراق برای اتحاد با ترکیه را مورد بررسی قرار داده است. گالیا لیندن استروس و آدریان کلوزت این مسئله را مطرح نموده‌اند که چرا دولت کردستان عراق مبادرت به برگزاری رفراندوم نمود؟ نویسندگان سه مسئله کلیدی، چندپارگی سیاسی عراق در پساصدام، کنش‌های و چالش‌های دو ایدئولوژی شیعه و سنی و در نهایت حمایت‌های اسرائیل را در این زمینه مطرح کرده‌اند و در نهایت نتیجه‌گیری نموده‌اند مادامی که چالش‌ها و ستیزهای قومی در عراق وجود داشته باشد و دست قدرت‌های منطقه‌ای و غیرمنطقه‌ای در این کشور باز باشد، تأسیس دولت مستقل کردستان محقق نخواهد شد.

اما وجه نوآوری مقاله کنونی را می‌توان بیشتر حول ترسیم سناریوهای آینده اقلیم کردستان عراق و تاثیرات آن بر میزان همگرایی و یا افول آن در منطقه و تشدید فرآیندهایی همچون تنش اکراد دیگر کشورهای با

حکومت مرکزی، حضور پررنگ اسرائیل و ایالات متحده در منطقه و تهدیدات بالقوه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران اشاره داشت.

چارچوب نظری (کانتوری^۱ و اشپیگل^۲)

کانتوری و اشپیگل نظام بین‌المللی را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند. آن دو به ترسیم عرصه‌های سیاست بین‌الملل می‌پردازند و آن را به سه عرصه جهانی، منطقه‌ای و کشوری تقسیم می‌نمایند. بر این اساس معتقدند سه نوع سیستم مسلط، تابعه و داخلی شکل می‌گیرد. سیستم مسلط در عرصه جهانی وجود داشته و قدرتمندترین کشورها را در بر می‌گیرد. سیستم تابعه، روابط متقابل را در درون منطقه شامل خواهد شد و این در حالی است که سیستم داخلی، کشور و سازمان‌های آن را شامل می‌شود. بر این اساس، منطقه، نواحی از جهان است که واحدهای تشکیل دهنده آن، از لحاظ جغرافیایی در مجاورت با یکدیگر قرار گرفته و امور مربوط به سیاست خارجی آن‌ها به یکدیگر مرتبط است؛ فعالیت‌ها و اقدامات دیگر اعضای شرکت کننده در منطقه از متغیرهای تعیین کننده سیاست خارجی واحد منطقه‌ای به شمار می‌رود. در حالی که ممکن است اعضای از مناطق خاص، دارای علائق خارج از منطقه باشند؛ اما در درجه نخست، علاقه ویژه آن‌ها مربوط به مسائل منطقه خود می‌باشد و در شرایط معمولی تا زمانی که جایگاه دائمی خود را در مناطق به دست نیاورده یا نتواند آن را حفظ کند، قادر به دستیابی به موفقیت در سایر نقاط یا مناطق نخواهد بود.

از دیدگاه این دو تحلیل‌گر، متغیرهای زیر در ترسیم حدود سیستم تابعه مورد توجه قرار می‌گیرند:

(۱) هر کشور تنها عضو یک سیستم تابعه می‌باشد؛ به استثنای دو مورد، نخست، قدرتمندترین کشورها که در سیستم‌های تابعه مختلف مشارکت خواهند داشت و دوم، اینکه برخی از کشورها در حد فاصل بین دو سیستم تابعه قرار دارند و ممکن است عضو هر دو سیستم تابعه مجاور محسوب گردند. (۲) حدود تمامی سیستم‌های تابعه با توجه به معیار جغرافیایی مشخص می‌شود. (۳) در درون مرزهای سیستم، بین عوامل جغرافیایی، سیاسی، و اجتماعی کنش متقابل برقرار است. (۴) روابط سیاسی بومی (تضاد یا همکاری)، عامل جغرافیا و مرزهای اجتماعی و تاریخی به شرح و ترسیم حدود سیستم تابعه کمک می‌نماید. (۵) قدرت‌های خارجی نیز نقش مهمی در شرح و ترسیم یک سیستم تابعه دارند. (۶) اگرچه مرزهای جغرافیایی تغییر نمی‌کند یا به ندرت تغییر می‌نماید ولی متغیرهای سیاسی و ایدئولوژیکی سیال خواهند بود؛ بنابراین ضمن دقیق بودن مفهوم، نوعی پویایی نیز در آن دیده می‌شود. (۷) سیستم تابعه از یک یا چند کشور تشکیل

1- Cantori

2- Spiegel

می‌شود که به یکدیگر نزدیک بوده و کنش متقابلی بین آن‌ها وجود دارد؛ و نیز رشته‌های ارتباطی، نژاد مشترک، ریشه‌های تاریخی، فرهنگی، زبانی و احساس هویت مشترک در میان آن‌ها مشاهده می‌شود (Ranjesh & Latifan, 2016, pp.271-272).

به نظر کانتوری و اشیگل چهار متغیر الگویی بارز می‌تواند تبیین کننده جریانات مختلف منطقه‌ای و تمایز آن‌ها از یکدیگر باشد. این چهار متغیر الگویی به این ترتیب است:

(۱) ماهیت و سطح انسجام یا میزان تشابه و یا مکمل بودن ویژگی‌های تمامیت‌های سیاسی که متمایل به همگرایی هستند و میزان مبادلات بین این واحدها؛ (۲) ماهیت ارتباطات درون منطقه‌ای؛ (۳) سطح قدرت در نظام تابعه؛ (۴) ساختار روابط درون منطقه‌ای بر این اساس کانتوری و اشیگل، سیستم تابعه را به سه بخش مرکزی (هسته‌ای)، پیرامونی و مداخله‌گر تقسیم می‌کنند:

(۱) بخش هسته یا کانون نظام: این بخش شامل دولت‌های واقع در مرکز نظام است که به لحاظ جغرافیایی در قلب سیستم فضایی نظام منطقه‌ای قرار می‌گیرند. این بخش کانون اصلی سیاست بین‌الملل و رفتارهای منطقه‌ای شناخته می‌شود، زیرا ارزش‌های منطقه‌ای و خصیصه‌های ناحیه‌ای در آن برجسته است. به عبارتی خاستگاه ارزش‌ها و خصیصه‌های منطقه‌ای را تشکیل می‌دهد.

(۲) بخش پیرامونی نظام: این بخش شامل کشورهایی است که در اطراف هسته قرار گرفته‌اند و با نقطه مرکزی هسته تماس جغرافیایی ندارند. فاصله جغرافیایی و سایر عناصر و پارامترها سبب می‌شود که این کشورها از کشورهای هسته متمایز شوند و به صورت حلقه گسسته‌ای بر گرد هسته جای گیرند. تعاملات فضایی این کشورها با یکدیگر کمتر از تعاملات آن‌ها با کشورهای هسته مربوط یا هسته مجاور است. به عبارتی کشورهای پیرامونی تجانس ساختاری و کارکردی بین خود ندارند و به همین دلیل فاقد انسجام و پیوستگی‌اند.

(۳) بخش مداخله‌گر نظام: در اینجا منظور دولت‌های بیرون از منطقه هستند که به دخالت در امور منطقه می‌پردازند؛ چرا که منافع دولت‌های بزرگ به مرزهای ملی آن‌ها محدود نمی‌شود. آن‌ها برپایه ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود در امور دیگر مناطق دخالت می‌کنند. نوع مداخله دولت‌های بزرگ ممکن است فعال یا غیر فعال باشد. مداخله فعال سبب درگیری جدی در مسائل منطقه می‌شود و غیر فعال شامل فروش جنگ افزار، به کارگیری پایگاه‌های نظامی، تمرین‌های نظامی مشترک، کمک اقتصادی و همکاری‌های فرهنگی و آموزشی می‌شود. در واقع در اینجا است که می‌توان ارتباط بین سیستم تابعه و سیستم بین‌المللی را مشاهده کرد چرا که قدرت مداخله‌گر و بخش کنترل معمولاً از قدرت‌های اصلی نظام بین‌المللی تشکیل شده و حلقه پیوند بین سیستم تابعه و بین‌المللی به شمار می‌رود. در این میان قدرت‌های مداخله‌گر یا سیستم

کنترل جهانی، به هفت صورت زیر در سیاست‌های سیستم تابعه مشارکت می‌نمایند و سعی در حفظ نظم سیستمی دارند که عبارتند از: (۱) ترتیبات و نهادهای چند جانبه؛ (۲) ترتیبات دو طرفه مانند پیمان امنیت متقابل؛ (۳) مداخله نظامی جهت نگهداری وضع موجود یا بازگرداندن وضع سابق؛ (۴) براندازی؛ (۵) بهره‌گیری از ابزارهایی مانند سازمان ملل متحد، برای دخالت در امور منطقه؛ (۶) فعالیت فرهنگی و تبلیغاتی؛ (۷) تجارت و سرمایه‌گذاری اقتصادی. با مشارکت قدرت‌های خارجی در امور نظام منطقه‌ای، ابعاد سازمانی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی (منطقه)، پیوسته تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در صورت رقابت قدرت‌های مداخله‌گر یا قدرت‌های مرکز، سطح پیوستگی می‌تواند کاهش یابد. قدرت‌های مداخله‌گر در بیشتر مواقع، نقش مهمی را در محدود کردن همکاری‌ها دارند (Aghaie & Aghdaei, 2012, p.112). با توجه به الگوی نظری کانتوری و اشیگل و تقسیم سیستم تابعه نظام بین‌الملل به سه بخش مرکزی، پیرامونی و مداخله‌گر نوشتار حاضر سعی در بررسی تأثیر استقلال اقلیم کردستان عراق بر روند همگرایی و یا واگرایی منطقه دارد.

مفاهیم نظری

آینده پژوهی: آینده پژوهی دانش تحلیل، طراحی و برپایی هوشمندانه آینده است که به ما می‌آموزد در مواجهه با پدیده غیرمحسوسی به نام آینده چگونه برخورد کنیم. آینده پژوهی در حقیقت دانش و معرفت شکل بخشیدن به آینده به گونه‌ای آگاهانه، فعالانه و پیش‌دستانه و با مشخصه‌هایی همچون تمرکز روی موضوعات بلند مدت، متعهد به نتایج و سیستماتیک بودن است (Abbasi, 2006, p.68). آینده پژوهان با بررسی و تحلیل‌های گوناگون، آینده را پیش‌بینی می‌کنند. این پیش‌بینی‌ها به صورت «سناریو» طرح می‌شود. سناریوپردازی را می‌توان از کاربردی‌ترین و پراستفاده‌ترین روش‌های آینده پژوهی دانست که کاربردهای زیادی در سیاست‌گذاری راهبردی و آینده‌نگاری‌های بلند مدت دارد (Cohen, 2001, p.9). فرهنگ لغت سناریو را طرح کلی وضعیت طبیعی و یا مورد انتظار حوادث می‌داند اما اگر تخصصی‌تر بخواهیم سناریو را تعریف کنیم می‌توان گفت که سناریو داستانی توصیفی از بدیل‌های موجه است که به بخش خاصی از آینده توجه دارد (Ringland, 1998, p.8). سناریو مجموعه امکاناتی است که به آینده مرتبط می‌شوند. آینده نامعلوم است و سناریو، اندیشیدن در مورد نامعلومی را به ما می‌آموزد. سناریوها به ما می‌آموزند که درباره همین نامعلومی‌ها بیندیشیم و فرض‌های دست و پاگیر امروزی را از دست و پای ذهن باز کنیم و بتوانیم گسست‌هایی را که ممکن است جهان ما را دگرگون سازند، شناسایی کنیم (Saadat, 1995, p.9). در آینده‌پژوهی می‌توان سه سناریوی «ممکن»، «محتمل» و «دلخواه» را ترسیم کرد برخی از مهمترین پیش‌فرض‌های آینده پژوهی عبارتند از: ۱- آینده امکانپذیر: هر چیزی اعم از خوب یا بد، محتمل

یا بعید، می‌تواند در آینده رخ دهد؛ ۲- آینده‌های رخ دادنی یا محتمل: آنچه به احتمال بسیار زیاد در آینده به وقوع خواهد پیوست؛ ۳- آینده‌های دلخواه: آنچه بهینه‌ترین و دلخواه‌ترین رویداد آینده است (Ahmadi, 2016, p.71). در این مقاله، نویسندگان از روش آینده پژوهی و رویکرد ترسیم سناریو، به تبیین آینده استقلال اقلیم کردستان عراق و سپس در قالب نظریه کانتوری و اشیپگل به تهدیدات استقلال اقلیم کردستان بر امنیت ملی ایران خواهند پرداخت.

همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق

در سال ۲۰۱۴، با تصرف کرکوک از سوی داعش، نیروهای پیشمرگه کرد توانسته‌اند پس از باز پس گیری کرکوک از دست داعش به چهل درصد از سرزمین‌های مورد مناقشه خود با دولت مرکزی دست یابند و حکومت اقلیم کردستان توانست حاکمیت محدود خود را به حاکمیت دو ژوره^۱ نزدیک کند. این به هم ریختگی سیاسی عراق فرصت نوینی در اختیار اقلیم کردستان برای تحقق خواسته‌های دیرینه کردها ایجاد کرد و مقامات بلند پایه دولتی و احزاب سیاسی کردستان، تاریخ برگزاری همه‌پرسی برای اعلام استقلال را ۲۵ سپتامبر ۲۰۱۷ اعلام کردند که این همه‌پرسی در تاریخ مقرر به انجام رسید. کمیسیون انتخابات اقلیم کردستان می‌گویند ۹۲/۷ درصد مردم به جدایی کردستان از عراق رأی مثبت داده‌اند و این همه‌پرسی می‌تواند عراق را به سمت تجزیه‌طلبی، خطر تمامیت ارضی و جنگ داخلی کشاند ولی برگزاری همه‌پرسی کردستان عراق با واکنش‌های منطقه‌ای و بین‌المللی روبرو گردید (Aldroubi, 2017). در عرصه منطقه‌ای، ترکیه مخالف‌های صریح خود را در قبال این مسئله اعلام و اقلیم کردستان را از عواقب خطرناک و بازخورد های احتمالی آن مطلع نمود (Chmaytelli & Toksabay, 2017). جمهوری اسلامی ایران نیز برگزاری فراندوم در اقلیم کردستان عراق را «خطایی استراتژیک^۲» خواند و عنوان کرد که این خطا بازخوردهایی رادر بر خواهد داشت که صرفاً به کردستان عراق هم محدود نخواهد ماند (Sabouri & Alineghad, 2017, p.220). جمهوری اسلامی ایران و ترکیه در اولین اقدام تمام مرزهای هوایی و زمینی خود را به روی اقلیم کردستان بستند. تنش میان اقلیم کردستان و دولت مرکزی عراق شدت گرفت و دولت مرکزی در پی معاصره هوایی کردستان برآمد و دست به اعزام نیروهای ارتش خود در جوار اقلیم کردستان زد و کنترل کرکوک را به دست گرفت. در این میان، مرگ جلال طالبانی^۳ سبب نادیده انگاشتن این تحریم‌ها گردید. شرکت رجال سیاسی عراق و سایر کشورها در این مراسم زمینه را برای آغاز این

گفتگوهای مسالمت آمیز میان اقلیم کردستان و دولت مرکزی عراق هموار نمود. دولت مرکزی عراق محدودیت‌های پروازی از فرودگاه‌های سلیمانیه و هولیر را برداشت و پس از مذاکراتی که میان رئیس پارلمان عراق و مسعود بارزانی، حکومت اقلیم کردستان، نتایج همه‌پرسی (استقلال اقلیم کردستان) را به حالت تعویق درآورد و این عمل سبب کاهش بحران و درگیری نظامی میان اقلیم کردستان و دولت مرکزی گردید (Hatami & Saniar, 2017, p. 89).

چرایی تعلیق همه‌پرسی استقلال خواهی اقلیم کردستان

به طور کلی در تبیین این مسئله که چرا حکومت اقلیم کردستان عراق مسئله همه‌پرسی را به حالت تعلیق درآورد و حاضر به گفتگوهای مسالمت آمیز با حکومت مرکزی عراق گردید چند دلیل را می‌توان ذکر نمود:

۱. ائتلاف راهبردی جمهوری اسلامی ایران و ترکیه در قبال اکراد: روابط سیاسی میان جمهوری اسلامی ایران و ترکیه همواره حالتی بینابینی داشته و مبتنی بر تنش زدایی بوده است (Azghandi & Solat, 2012, p. 49). به دیگر سخن، به رغم اینکه ترکیه زمامدار اسلام سکولار در منطقه و از متحدین رژیم اشغالگر قدس و دیگر اعراب به شمار می‌رود و ایران نیز با شبه نظامیان حزب الله لبنان، انصارالله یمن، حزب الله عراق و دیگر شیعیان منطقه از روابط راهبردی و استراتژیکی برخوردار است، اما باید اذعان داشت مسئله‌ای به نام کردستان همواره یکی از مؤلفه‌های مهم همگرایی و کنش نزدیک میان دو کشور بوده است (Kavalek, 2016, p. 9). این مسئله پس از بیداری اسلامی نیز تداوم یافت، هر چند در این بازه زمانی، ترک‌ها تلاش‌هایی برای زمام امور جهان اسلام و روند شیوع سکولاریسم در جوامع انقلابی جهان عرب و به نوعی انزوای جمهوری اسلامی ایران را داشتند، اما اهمیت مسئله کردستان و چالش‌های امنیتی آن برای هر دو کشور، عاملی برای وحدت امنیتی آن‌ها در قبال مسئله کردستان گردید (Forouzan & Alishahi, 2017, p. 89). مسعودبارزانی، رهبر اقلیم کردستان عراق به نوعی با نادیده انگاشتن این مسئله دچار لغزش محاسباتی مهمی گردید، به خصوص غفلت وی از این مسئله که پس از کودتای نافرجام ترکیه در سال ۲۰۱۶ میلادی رویکردهای اردوغان در قبال اکراد با دقت بسیار زیادی مورد بررسی قرار گرفته است (Basiri; Majidinejad & Alishahi, 2017, p. 59). به همین سبب، می‌توان رویکرد همگرایی ایران و ترکیه در قبال کردستان را یکی از بازخوردهای مهم سیاست‌های استقلال طلبانه بارزانی قلمداد نمود.

۲. توسعه چشمگیر قدرت نظامی دولت مرکزی در قالب حشد الشعبی: از دیگر دلایلی که می‌توان مدلول شکست یا تعلیق نتایج همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق قرار داد، مسئله قوام روزافزون نیروهای نظامی عراق موسوم به حشد الشعبی است. حشد الشعبی در زمان اشغال عراق از سوی نیروهای تروریستی تکفیری داعش

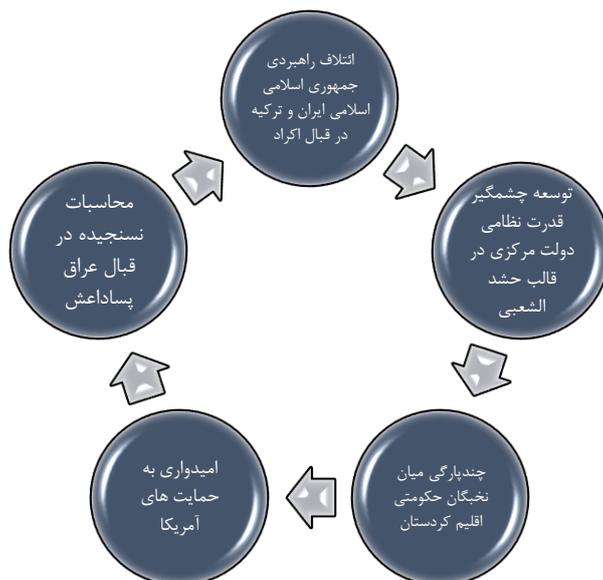
و به فرمان مرجع عالیقدر شیعیان عراق، آیت الله سیستانی تأسیس گردید. پس از انحلال ارتش عراق در زمان اشغال این کشور از سوی نیروهای آمریکایی تا کنون، عراق عملاً فاقد هرگونه نیروی نظامی سازمان یافته بوده است. به همین سبب، پس از شکلگیری سریع این گروه و سازماندهی آن از سوی نیروهای خبره نظامی همچون حیدرالعبادی، ابومهدی المهندس و دیگر نظامیانی که با همکاری سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران بسیاری از توطئه‌های ایدئولوژیکی همچون ظهور داعش، القاعده عراق و دیگر گروهک‌های تروریستی رو به زوال نهادند (Halafi, 2016, pp.47-49).

پس از برگزاری همه‌پرسی در اقلیم کردستان عراق نیز، نیروهای حشدالعشبی به دستور دولت مرکزی یکی از فعالترین گروه‌های نظامی در شهر کرکوک بودند و در مدت زمانی بسیار اندک کنترل بسیاری از شهرهای استراتژیک اقلیم کردستان عراق را به دست گرفتند. اقدامی که بارزانی از آن به منزله «خیانت برخی عوامل پیشمرگه» یاد کرد (Chulov & Johnson, 2017)؛ بنابراین، باید به این مسئله مهم اشاره نمود که حشدالعشبی عراق از زمان تأسیس تا کنون بسیاری از فعالیت‌های خود را با موفقیت در زمینه‌هایی همچون بازپس‌گیری مناطق اشغالی عراق و ایجاد امنیت در این کشور به اجرا رسانده است و بارزانی پس از در اختیار گرفتن کنترل شهرهایی همچون کرکوک به عمق قدرت این نیروی نظامی پی برد؛ بنابراین قوام روزافزون نیروهای نظامی حشدالشعبی را باید یکی از دلایل مهم تعلیق نتایج همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق قلمداد نمود.

۳. چندپارگی میان نخبگان حکومتی اقلیم کردستان: از دیگر دلایل مهم تعلیق نتیجه همه‌پرسی در اقلیم کردستان عراق، مسئله عدم همسوئی میان نخبگان حکومتی کردستان می‌باشد. به عنوان نمونه، پارلمان کردستان عراق از اکتبر ۲۰۱۵ و به دنبال چالش‌هایی که بر سر تمدید دوره ریاست بارزانی بر این منطقه یاب‌گزاری انتخابات پیش آمد نشست بر گزار نکرده است. اوج چنددستگی‌ها در میان نخبگان کردستان عراق رامی توان اتهامات متقابل میان حزب دموکرات کردستان و حزب اتحادیه میهنی کردستان دانست که در پی شکست کرکوک میزان تزلزل در روند سیاسی موجود در اقلیم کردستان عراق را نشان داد (Cockburn, 2017). همچنین برخی از سران حزب اتحادیه میهنی و جنبش‌های تغییر خواهان استعفا و کناره‌گیری بارزانی از ریاست بر اقلیم کردستان می‌باشند چراکه بارزانی مسئول تمامی چالش‌های وسیع با دولت مرکزی عراق، عامل ایجاد شکاف‌های عمیق زندگی سیاسی در منطقه کردستان و کشاندن آن به سمت همه‌پرسی و اصرار بر انجام آن با وجود رد این موضوع از سوی بسیاری از احزاب کرد بوده است (Kaplan & Mardini, 2017).

۴. امیدواری به حمایت‌های آمریکا: از دیگر رویکردهای بارزانی که منجر به طرح مسئله همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق گردید، مسئله امید وی به حمایت‌های فرمانطقه‌ای و منطقه‌ای همچون ایالات متحده، اتحادیه اروپا و اسرائیل بوده است. اسرائیل نخستین کشوری بود که از بارزانی حمایت نمود. رویکرد آمریکا نیز در این زمینه علیرغم مخالفت‌های ظاهری، محافظه کارانه بوده است. به ویژه اینکه سیاست‌های کاخ سفید در عراق پس‌اصدام و پس‌داعش، همواره مبتنی بر اراده استدلال‌های منطقی و در ادامه اقتناع افکار عمومی جهان به حضور در عراق بوده است (Simpson, 2017, p.3). کما اینکه آمریکا به دلیل مبارزه با تروریسم داعش، در قالب ائتلاف بین‌المللی^۱ مجدداً توجهات لازم برای حضور در این کشور و مبارزه با داعش را یافت. بارزانی با این استدلال که پیشتر ایالات متحده و شورای امنیت با حمایت از حقوق کردهای عراق، دولت بعثی صدام حسین را اجباراً مجاب به رعایت حقوق آنان نموده بود، اینبار نیز در عراق پس‌داعش حامی طرح همه‌پرسی برای استقلال اکراد خواهد بود اما در عمل، این رویکرد با دستاورد خاصی همراه نشد و سیاست‌های حمایتی اسرائیل و رویکردهای نو محافظه کاران در ایالات متحده نیز نتوانست اهداف سیاسی بارزانی را محقق نماید.

۵. محاسبات نسنجیده در قبال عراق پس‌داعش: عامل دیگر، در عدم دستاورد طرح همه‌پرسی استقلال کردستان عراق را باید ارزیابی‌های نسنجیده دیگر بارزانی اینبار در قبال عراق پس‌داعش دانست. پس از اضمحلال داعش در عراق و خلأ سیاسی موجود از یک سو و چالش‌های نسبی در میان اعراب سنی، ترکمن‌ها، ایزدی‌ها و حتی شیعیان (چالش‌های میان جریان صدر و دیگر گروه‌های شیعه) بارزانی از فرصت پیشامد کرده استفاده نمود و با طرح این مسئله که استقلال کردستان نیازی به تأیید حکومت مرکزی ندارد، همه‌پرسی را در تاریخ مذکور به انجام رساند؛ اما مسئله مهم در اینجا اینست که بازخورد چنین سیاست‌هایی یقیناً در ادامه نه تنها کردهای دیگر کشورها را نیز تحریک خواهد کرد، بلکه نوعی استقلال‌خواهی میان اعراب سنی عراق را در پی خواهد داشت. به همین سبب، عراق پس‌داعش با ایجاد رویکرد همگرا محور با جمهوری اسلامی ایران، ترکیه و سوریه مسئله همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق را ناکام گذارد (Chulov, 2017, p.2).



شکل (۱): چرایی تعلیق همه‌پرسی استقلال خواهی اقلیم کردستان

تهدیدات استقلال اقلیم کردستان عراق بر امنیت ملی ایران در قالب نظریه کانتوری و اشیپگل: نظریه کانتوری و اشیپگل برای تحلیل سیاست‌های منطقه‌ای به ویژه همجواری جغرافیایی و روابط تنگاتنگ در میان مجموعه‌ای از کشورها به کار گرفته می‌شود. در این تحلیل‌ها مجموعه کشورهای منطقه به عنوان یک سیستم تابعه شناخته می‌شوند (KouzehgarKaleji, 2009, p.81). اشیپگل و کانتوری نظام بین‌الملل را متشکل از چندین نظام تابعه منطقه‌ای می‌دانند که هر یک از این نظام‌های تابعه متشکل از یک، دو یا چند کشور همجوار تعامل گرا با یک دیگر است که پیوندهای مشترک قومی، زبانی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی با یکدیگر دارند و گاه احساس همانندی و هویت آن‌ها با اقدامات و طرز تلقی کشورهای که خارج از این نظام تابعه هستند تشدید می‌شود. به نظر اشیپگل و کانتوری چهار متغیر الگویی بارز می‌تواند تبیین‌کننده جریان‌های مختلف منطقه‌ای و تمایز آن‌ها با یکدیگر باشد. این چهار متغیر الگویی به ترتیب عبارت‌اند از: (۱) ماهیت و سطح انسجام، یا میزان تشابه و یا مکمل بودن ویژگی‌های تمامیت‌های سیاسی که متمایل به همگرایی هستند و میزان مبادلات بین این واحدها؛ (۲) ماهیت ارتباط درون منطقه‌ای؛ (۳) سطح قدرت در نظام تابعه؛ (۴) ساختار روابط درون منطقه‌ای (Ranjesh & Latifan, 2016, p.272). کانتوری و اشیپگل با توجه به چهار متغیر بالا نظام تابعه را نیز به سه بخش اساسی زیر تقسیم می‌کنند: بخش مرکزی که از یک یا چند کشور تشکیل شده است و مرکز ثقل سیاست بین‌المللی منطقه‌ای را

شکل می‌دهند ولی معمولاً بخش مرکزی از چند کشور که دارای زمینه‌های سیاسی، اجتماعی مشترک بوده و یا به زمینه‌های سازمانی و یا فعالیت‌های مشترک دیگر دست می‌یابند، تشکیل می‌گردد. بخش پیرامونی شامل تمام کشورهای است که در یک سیستم تابعه معین، به دلیل متغیرهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی یا سازمانی از بخش حذف می‌گردند اما با تمامی این وجود، در سیاست‌های مربوط به سیستم تابعه اعمال نقش می‌نمایند. قدرت مداخله‌گر نیز از مشارکت قدرت مهم خارجی و به عبارتی دیگر سیستم جهانی کنترل نظم، در روابط بین‌الملل سیستم تابعه خود را نمایان می‌سازد. در حالی که بخش مرکز-پیرامون هر دو شامل کشورهای هستند که در درون منطقه قرار دارند ولی این تنها کشورهای مذکور نیستند که نقشی را در فعالیت‌های سیستم تابعه بازی می‌کنند، بلکه کشورهای خارجی نیز در این نظام شرکت کرده و بدین ترتیب یکی از اجزاء آن محسوب می‌شوند (Ghasemi, 2011, p.87).

در صورت تطبیق نظریه کانتوری و اشپیگل بر منطقه غرب آسیا و استقلال خواهی اکراد در این منطقه شاهد کشورهای با محوریت ایران، ترکیه، سوریه و عراق هستیم که در مرکز سیستم تابعه قرار دارند و در حاشیه این مرکز حکومت اقلیم کردستان عراق قرار دارند که دنبال استقلال خواهی هستند و بازیگر مداخله‌گر ایالت متحده است که در روند شکل‌گیری حکومت اقلیم کردستان نقش فعالی داشته است. استقلال خواهی اقلیم کردستان عراق در این نظام منطقه‌ای یا سیستم تابعه تحت تأثیر عوامل درون منطقه‌ای یا «متغیرهای الگویی» و همچنین، عوامل برون منطقه‌ای یا «بازیگر مداخله‌گر» می‌تواند بر میزان همگرایی و واگرایی کشورهای در نظام منطقه‌ای یا سیستم تابعه تأثیر بگذارد. بر اساس نظریه کانتوری و اشپیگل همگرایی جمهوری اسلامی ایران و اقلیم کردستان عراق به عنوان یک کشوری مستقل در آینده نزدیک بسیار دشوار به نظر می‌رسد و استقلال اقلیم کردستان تحت تأثیر متغیرهای الگویی و بازیگر مداخله‌گر زمینه‌های واگرایی بیشتری با جمهوری اسلامی ایران دارد که می‌تواند امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را با تهدید مواجه کند که این تهدیدات در قالب متغیرهای الگویی عبارت‌اند از:

(۱) ماهیت و میزان همبستگی بین حکومت اقلیم کردستان و جمهوری اسلامی ایران: منظور از همبستگی، اندازه مشابهت و نیز مکمل بودن واحدهای سیاسی یک منطقه است. کانتوری و اشپیگل همبستگی را لازمه و مقدمه همگرایی می‌دانند. همبستگی در یک منطقه را می‌توان با توجه به چهار جنبه مورد بررسی قرار داد که این چهار جنبه عبارت‌اند از: همبستگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سازمانی.

الف) همبستگی اجتماعی: در همبستگی اجتماعی به نقش قومیت، دین، فرهنگ و تاریخ و میراث مشترک پرداخته می‌شود. هرچه میزان تشابه قومی و مذهبی و غیره میان ملت‌ها یک منطقه بیشتر باشد،

همبستگی اجتماعی بیشتر خواهد بود و بر عکس هر چه تشابه این واحدها از جهات فوق کمتر باشد همبستگی کمتر خواهد بود (Yazdanpanah & Bayat 2015, p.23). در رابطه با عامل همبستگی قومی و دینی میان ایران و اقلیم کردستان باید گفت استقلال اقلیم کردستان عراق سبب رشد و تقویت احساسات ناسونالیسم قومی در میان اکراد کشورهای منطقه خواهد شد و آنان را با موجی از احساسات ناسونالیستی مواجه می‌کند و امنیت سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه را با چالش مواجه خواهد نمود و منطقه را به سمت بی ثباتی سوق خواهد داد (Bouzhmehrani & Poureslami, 2013, p.89). لذا رشد ناسونالیسم کردی منطقه چالشی برای امنیت ملی ایران و تمامیت ارضی ایران به حساب می‌آید. فعالیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی کردها در قالب یک دولت کردنشین در کنار ایران سبب افزایش مطالبات سیاسی و فرهنگی کردهای ایران از دولت مرکزی خواهد شد؛ و هر اندازه نقش نخبگان و سیاستمداران کرد در اداره حکومت اقلیم کردستان پررنگ تر شود، روند مطالبات سیاسی و اجتماعی کردهای ایران نیز سیر صعودی خواهد یافت. این مسئله چالشی برای امنیت ملی ایران و تمامیت ارضی ایران به حساب می‌آید (Dehnavi & TajAbadi, 2014, p.169). در رابطه با عاملیت همبستگی دینی میان ایران و اقلیم کردستان باید اذعان داشت در حدود ۷۰ درصد از عراقی‌ها، شیعه هستند. عراق شیعی یک دارایی راهبردی برای ایران محسوب می‌شود بنابراین تجزیه عراق و استقلال اقلیم کردستان که ماهیت اسلام آن سکولار می‌باشد، می‌تواند این موقعیت ایران را به نفع بازیگران منطقه‌ای رقیب ایران یعنی ترکیه که ماهیت اسلام آن سکولار می‌باشد و عربستان با ماهیتی وهابی تغییر دهد که این امر محصور شدن موقعیت ژئوپلیتیک ایران در منطقه را سبب خواهد شد. از سوی دیگر، دولت فدرالیسم کردستان عراق با ماهیت اسلامی اهل تسنه محیطی را در داخل خاک این کشور برای معارضین جمهوری اسلامی ایران فراهم خواهد کرد که فی نفسه برای ایران می‌تواند خطر آفرین باشد و در این راستا خطر عمده برای ایران در کردستان عراق اقدامات گروه‌های مخالف ایران در آن مناطق و رخنه در مرزهای ایران است (Sajedi & Amjadian, 2010, p.72). گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران مانند پژاک، کومله، زحمتکشان، دموکرات ایران بارها با اقدامات خود از داخل خاک اقلیم کردستان منجر به بروز ناامنی در مرزها و برخی شهرهای غربی ایران شده‌اند (Ketabi; Dehghan & Heidari, 2013, p.13).

ب) همبستگی سیاسی: منظور از همبستگی سیاسی این است که نظام‌های حکومتی در یک منطقه تا چه اندازه مشابه و مکمل یکدیگرند. هر چه میزان تشابه و سازگاری رژیم‌های سیاسی یک منطقه بیشتر باشد همبستگی در آن منطقه تقویت می‌شود. مشابهت نظام‌های سیاسی و حکومت موجب می‌شود که آن‌ها بر

ارزش‌های یکشان تاکید کنند و همین امر، در جهت گیری‌های سیاسی آن‌ها تأثیر می‌گذارد و همبستگی به وجود می‌آورد (Yazdanpanah & Bayat 2015, p.23). لذا در خصوص همبستگی سیاسی میان ایران و حکومت اقلیم کردستان باید گفت حکومت جمهوری اسلامی ایران بر مبنای یک نظریه و فلسفه بنیادی شکل گرفته است که اسلام ناب محمدی (ص) مبتنی بر مکتب تشیع و ولایت مطلقه فقیه قلب و مرکز آن را تشکیل می‌دهد که مصداق عینی و بیرونی آن جمهوری اسلامی ایران است ولی در اقلیم کردستان عراق اندیشه حکومت داری بر پایه فدرالیسم و استقلال‌خواهی است و موفقیت‌های کردها در ایجاد حکومت خود گردان کردستان عراق، جلب توجه نظام بین‌الملل به مسئله کردها، جهانی شدن مسائل کردستان عراق از طریق رسانه‌های عمومی پس از استقرار حکومتی خود گردان، حمایت اروپا و امریکا و سیستم بین‌الملل از آن‌ها موجب شده است که فدرالیسم به عنوان یک الگوی حکومتی از سوی اکراد معارض، در کشورهایی مانند ایران، ترکیه و سوریه مطرح شود و در ایران برخی گروه‌ها و احزاب کرد بر ایجاد چنین نظام حکومت داری تاکید می‌ورزند. از این رو به نظر می‌رسد رواج و گسترش اندیشه حکومت داری بر پایه فدرالیسم و استقلال دولت نوظهور کردستان با اندیشه‌های سکولاریسم نه تنها مکمل با نظام حکومتی در ایران نیست بلکه تهدیدی سیاسی علیه نظام حکومت داری و ایده نظام جمهوری اسلامی ایران است (Bouzhmehrani & Poureslami, 2013, p.103).

همبستگی سازمانی: منظور از همبستگی سازمانی به این معنا است که عضویت کشورهای یک منطقه در سازمان‌های بین‌المللی و سازمان‌های منطقه‌ای تا چه اندازه موجب همبستگی در میان آن‌ها می‌شود. (Yazdanpanah & Bayat 2015, p.24). در خصوص همبستگی سازمانی بین اقلیم کردستان عراق و جمهوری اسلامی ایران باید گفت با توجه اینکه ایران، ترکیه، عراق و سوریه با استقلال دولت نوظهور اقلیم کردستان عراق مخالف هستند و همبستگی سازمانی منطقه‌ای با اقلیم کردستان عراق ندارند و در این منطقه قطب‌های قدرت درون منطقه‌ای از انسجام لازم برخوردار نیستند و در نتیجه زمینه برای اثرگذاری قطب‌های برون منطقه‌ای فراهم می‌شود (Hafeznia & Romina, 2005, p.71). لذا این امر باعث سلطه امنیتی قدرت‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای بر اقلیم کردستان عراق و حرکت به سمت سازمان‌هایی منطقه‌ای همسو با اسرائیل و اتحاد استراتژیک با این رژیم می‌شود و حضور اسرائیل در کردستان عراق می‌تواند اوضاع امنیتی ایران را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار دهد (Mordadi, 2011, p.43). اسرائیل به عنوان یک قدرت تأثیر گذار در منطقه در جهت سیاست‌های ضد ایرانی، زمینه حضور خود را از طریق زیرساخت‌های

فنی منطقه کردستان عراق آغاز کرد و به دنبال نفوذ سیاسی - امنیتی بوده است. اسرائیل از طریق اقدامات گسترده‌ای همچون:

۱- مسلح نمودن اکراد و آموزش‌های نظامی (آموزش ۷۵ هزار کماندوی کرد موسوم به پیش مرگان)؛
 ۲- خرید اراضی و بازگرداندن ۹۰ هزار یهودی کرد ساکن اسرائیل به سرزمین اصلی‌شان عراق، نفوذ و حضور خود را در اقلیم کردستان عراق گسترش داده است (Akhavan Kazemi & Azizi, 2011, p.154)؛ بنابراین موقعیت استراتژیک منطقه کردستان به دلیل همسایگی با ایران، سوریه، عراق و ترکیه این امکان را برای اسرائیل فراهم نموده است تا با حضور در منطقه و ایجاد پایگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی در شمال عراق فعالیت‌های جنوب ترکیه، عراق، سوریه و ایران را کنترل نمایند و امنیت جمهوری اسلامی ایران را به خطر اندازد (Hatami, 2017).

۲- ماهیت ارتباطات: دومین متغیر الگویی جهت ارزیابی میزان همگرایی در یک منطقه، ماهیت ارتباطات است. ماهیت ارتباطات دارای چهار وجه ارتباطات شخصی، رسانه‌های گروهی، مبادلات نخبگان و حمل و نقل است. ماهیت ارتباطات میان ایران و اقلیم کردستان عراق بیشتر از آنکه بر پایه همگرایی باشد بر پایه واگرایی پی ریزی شده است. در اقلیم کردستان عراق ده‌ها سایت اینترنتی کردی، چند شبکه ماهواره‌ای وابسته به احزاب کرد عراقی، ایرانی و ترکیه‌ای فضای رسانه‌ای مناطق کردنشیت را پوشش می‌دهند. از جمله آن می‌توان به شبکه‌های ماهواره‌ای زاگرس و کردستان تحاوی متعلق به پارتی و شبکه کردست وابسته به اتحادیه اشاره کرد که همگی در راستای اعتلای خواسته‌های کردی فعالیت می‌کنند که هریک از اینها تاثیری در برانگیختن هویت‌های قومی دارند (Zarei & Ranjbari Chichooran, 2018). فعالیت‌های قابل توجه فرهنگی اعم از انتشار کتب و مجلات و اجرای فستیوال‌های فرهنگی، سمینارهای برگزاری یادمان شخصیت‌های کردی در قلم کردستان عراق و پخش اخبار و محتوای فعالیت‌های کردها از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای، محلی، منطقه‌ای و جهانی باعث برانگیخته شدن خواسته‌های قومیتی خواهد شد. علاوه بر آن، راه اندازی جشنواره‌های دائمی ادبی و هنری در اقلیم کردستان و فراهم کردن زمینه حضور هنرمندان ایرانی و تجلیل از چهره‌های مشهور اکراد ایرانی در کردستان عراق از جمله برپایی جشنواره نکوداشت با عنوان پیشوا قاضی محمد نوعی اقدام در جهت برانگیختن هویت کردی در ایران ارزیابی کردند که همه این‌ها نشانه از ماهیت ارتباطات منفی بین ایران و اقلیم کردستان عراق است که در صورت استقلال اقلیم کردستان عراق بسترساز تهدیدات نرم ضد جمهوری اسلامی ایران می‌باشند (Bouzhmehrani & Poureslami, 2013, p.100).

۳- سطح قدرت: سومین متغیر الگویی یعنی سطح قدرت، به توانایی بالفعل و بالقوه یک کشور برای تغییر در فرایند تصمیم‌گیری داخلی سایر کشورها به منظور همسازی سیاست‌های آن دولت با سیاست خویش اطلاق می‌شود. احراز قدرت شیعیان در عراق پس از سرنگونی صدام و نیز افزایش قدرت و نفوذ ایران در لبنان موجب تحولی بزرگ به نفع جمهوری اسلامی ایران گردید که تغییر ژئوپلیتیک شیعه در منطقه نام گرفته است. این بدان معنی است که رهبری و ابتکار عمل سیاسی در خاورمیانه که از پایان جنگ جهانی دوم در اختیار دولت‌های عرب سنی بود، اینک در اختیار شیعیان قرار دارد. شیعیانی که در رأس آن، جمهوری اسلامی ایران قرار دارد (Sajedi & Amjadian, 2010, p.72). این اتحاد مانع از پیشبرد تحولات ژئوپلیتیک به نفع آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه شده است ولی استقلال اقلیم کردستان عراق باعث تجزیه عراق، تضعیف دولت شیعی این کشور و در مجموع تضعیف ژئوپلیتیک شیعه در منطقه و تهدیدی علیه سطح قدرت جمهوری اسلامی ایران در منطقه است (AkhavanKazemi; Rostami & Shahmaleki, 2018, p.18).

۴- ساختار روابط: متغیر الگویی چهارم، یعنی ساختار روابط، به ویژگی‌های روابط متقابل میان دولت‌ها یک منطقه می‌پردازد. در این زمینه، سه موضوع حائز اهمیت وجود دارد: الف) طیف روابط به این معنا که کدام دولت‌ها در حال همکاری هستند و کدام در حال ستیز با یکدیگر به سر می‌برند؛ ب) علل روابط، به معنای اینکه اساس و پایه همکاری یا ستیزها چیست؟؛ پ) ابزار روابط به این معنا که دولت‌ها در اعمال روابطشان از چه ابزارهایی استفاده می‌کنند؟ (Jamshid, 2010, p. 172).

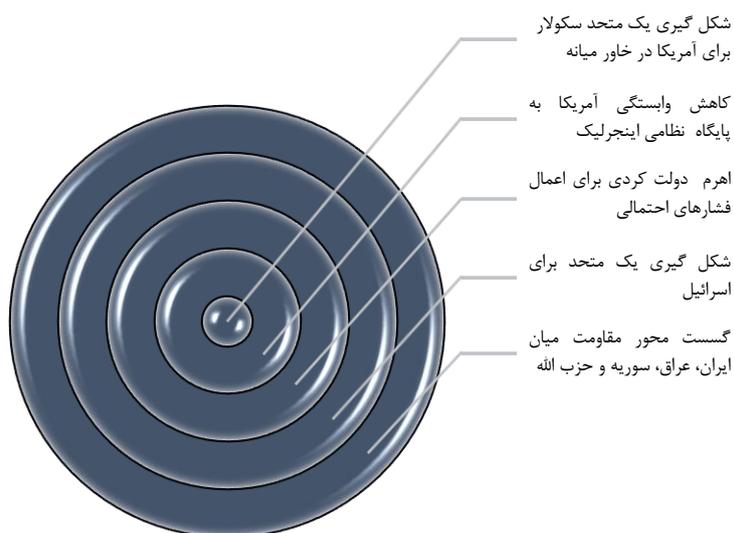
در خصوص روابط اقلیم کردستان عراق و کشورهای منطقه باید خاطر نشان کرد که پس از برگزاری همه‌پرسی، روابط این اقلیم با کشورهای ایران، سوریه و ترکیه به شدت وارد چالش‌های سیاسی و امنیتی شد و دولت‌های مذکور برای مقابله با استقلال‌خواهی اقلیم کردستان، دست به تحریم‌های همه‌جانبه سیاسی و اقتصادی علیه اقلیم کردستان عراق زدند. ترکیه، طرح همه‌پرسی را به شدت محکوم و به تهدیدات مکرر علیه بارزانی و اقلیم کردستان مبادرت نمود. در واقع ترکیه از این بیم دارد که استقلال اقلیم کردستان، کردهای این کشور را نیز به این امر ترغیب کند و تشکیل دولت مستقل کردی، زمینه را برای ایجاد کردستان بزرگ فراهم آورد که بخش عظیمی از مساحت و جمعیت آن در کشور ترکیه قرار دارد. سوریه نیز خطر کردهای دموکرات را به خوبی و به ویژه در خلال نیروهای مخالف دولت اسد پیشتر احساس نموده بود و عراق نیز که به تازگی در جنگی داخلی، به پاک‌سازی نیروهای تروریستی - تکفیری داعش مبادرت نموده بود، این بار در آستانه جنگ داخلی دیگری با اکراد به سر می‌برد. جمهوری اسلامی ایران، طرح همه‌پرسی در اقلیم کردستان را توطئه‌ای صهیونیستی - آمریکایی در منطقه قلمداد نمود که

هدف آن بی ثباتی مرزهای جمهوری اسلامی ایران، خدشه به محور مقاومت، جبران شکست نیروهای تکفیری داعش و بهانه‌های جدید برای حضور مجدد ایالات متحده در منطقه می‌باشد و سطح روابط تا به تعویق افتادن همه‌پرسی اقلیم کردستان عراق در سطح شکننده بوده و در صورت استقلال اقلیم کردستان عراق، این روابط شکننده میان ایران و دولت نوظهور اقلیم کردستان عراق تهدیدات سیاسی و امنیتی را علیه امنیت ملی ایران داشته باشد.

بازیگر مداخله‌گر: حضور سیستم مداخله‌گر در منطقه نشانگر نقش قدرت‌های فرامنطقه‌ای و خارج از منطقه در آن می‌باشد و میزان حضور و تأثیر این نیروها در فرایند همگرایی منطقه‌ای بسیار اهمیت است و طبق کانتوری و اشیپگل قدرت‌های خارجی آسان می‌توانند در مناطق مختلف جهان، ستیز و کشمکش برپا کنند تا اینکه همکاری و همراهی ایجاد کنند (Aghaie & Aghdaei, 2012, p. 111). از آنجایی که ادعای تاریخی کردها همواره از سوی کشورهای همسایه سرکوب شده، تمایلی به سپردن سرنوشت خود به دست قدرت‌های منطقه‌ای نداشته و به سمت جلب حمایت قدرت‌های بین‌المللی از جمله ایالات متحده سوق یافتند. آمریکا به عنوان بازیگر مداخله‌گر در سال‌های اخیر به تناسب اهداف خویش در منطقه، از استقلال اقلیم کردستان عراق حمایت کرده است. گرایش کردها به سمت سکولاریسم، همسویی و هماهنگی بودن سیاست‌های رهبران کرد با سیاست‌های آمریکا، داشتن روابط نزدیک با اسرائیل و نگرانی آمریکا در مورد رشد فزاینده قدرت و نفوذ احزاب شیعه طرفدار ایران باعث حمایت آمریکا از اقلیم کردستان عراق شده است؛ بنابراین استقلال اقلیم کردستان عراق در سطح بین‌الملل باعث نفوذ و حضور آمریکا در کردستان عراق می‌شود و این حضور تهدیدات زیر را برای کشورهای منطقه از جمله ایران به همراه خواهد داشت که عبارت انداز: ۱- شکل‌گیری یک متحد جدید برای آمریکا در خاورمیانه که مدعی پذیرش ارزش‌های غربی مانند دموکراسی و سکولاریسم هستند؛ ۲- برخورداری از اهرم دولت کردی برای اعمال فشارهای احتمالی به ترکیه، سوریه و ایران و عراق در آینده؛ ۳- شکل‌گیری یک متحد برای اسرائیل؛ ۴- گسست محور مقاومت میان ایران، عراق، سوریه و حزب الله؛ ۵- کاهش وابستگی آمریکا به پایگاه نظامی اینجریلیک ترکیه (Karimi & Gholami, 2016, p.208).

نتیجه‌گیری

در این مقاله، مساعی نویسندگان ترسیم پیامدها و بازخوردهای استقلال اقلیم کردستان عراق بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بوده است. بر اساس نظریه کانتوری و اشیپگل همگرایی جمهوری اسلامی ایران و اقلیم کردستان عراق به عنوان یک کشوری مستقل در آینده نزدیک بسیار دشوار به نظر می‌رسد.



شکل (۲): تهدیدات استقلال اقلیم کردستان برای جمهوری اسلامی ایران در سطح بین‌المللی

استقلال اقلیم کردستان تحت تأثیر متغیرهای الگویی و بازیگر مداخله‌گر زمینه‌های واگرایی بیشتری با جمهوری اسلامی ایران دارد که می‌تواند امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را با تهدید مواجه کند که این تهدیدات در قالب متغیرهای الگویی عبارت‌اند از ماهیت و میزان همبستگی بین حکومت اقلیم کردستان و جمهوری اسلامی ایران: که شامل ۴ جنبه همبستگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و سازمانی می‌باشند و در هر ۴ جنبه ایران و اقلیم کردستان را با چالش مواجه می‌نماید. دومین متغیر الگویی جهت ارزیابی میزان همگرایی در یک منطقه، ماهیت ارتباطات است. ماهیت ارتباطات میان ایران و اقلیم کردستان عراق بیشتر از آنکه بر پایه همگرایی باشد بر پایه واگرایی پی ریزی شده است. در اقلیم کردستان عراق ده‌ها سایت اینترنتی کردی، چند شبکه ماهواره‌ای وابسته به احزاب کرد عراقی، ایرانی و ترکیه‌ای فضای رسانه‌ای مناطق کردنشین و با هدف تهییج هویت و قومیت کردی پوشش می‌دهند. سومین متغیر الگویی یعنی سطح قدرت، به توانایی بالفعل و بالقوه یک کشور برای تغییر در فرایند تصمیم‌گیری داخلی سایر کشورها به منظور همسازی سیاست‌های آن دولت با سیاست خویش اطلاق می‌شود. احراز قدرت شیعیان در عراق پس از سرنگونی صدام و نیز افزایش قدرت و نفوذ ایران در لبنان موجب تحولی بزرگ به نفع جمهوری اسلامی ایران گردید که تغییر ژئوپلیتیک شیعه در منطقه نام گرفته است. این بدان معنی است که رهبری و ابتکار عمل سیاسی در خاورمیانه که از پایان جنگ جهانی دوم در اختیار دولت‌های عرب

سنى بود، اينك در اختيار شيعيان قرار دارد، شيعياني كه در رأس آن، جمهورى اسلامى ايران قرار دارد. اين اتحاد مانع از پيشبرد تحولات ژئوپليتيك به نفع آمريكا و اسرائيل در خاورميانه شده است ولى استقلال اقليم كردستان عراق باعث تجزيه عراق، تضعيف دولت شيعى اين كشور و در مجموع تضعيف ژئوپليتيك شيعه در منطقه و تهديدى عليه سطح قدرت جمهورى اسلامى ايران در منطقه است. متغير الكوبى چهارم، يعنى ساختار روابط، به ويژگى هاى روابط متقابل ميان دولت ها يك منطقه مى پردازد. در خصوص روابط اقليم كردستان عراق و كشوهاى منطقه بايد خاطر نشان كرد كه پس از برگزاري همه پرسی، روابط اين اقليم با كشورهاي ايران، سوريه و تركيه به شدت وارد چالش هاى سياسى و امنيتى شد و دولت هاى مذكور براى مقابله با استقلال خواهى اقليم كردستان، دست به تحريم هاى همه جانبه سياسى و اقتصادى عليه اقليم كردستان عراق زدند. تركيه، طرح همه پرسی را به شدت محكوم و به تهديدات مكرر عليه بارزاني و اقليم كردستان مبادرت نمود. سوريه نيز خطر كردهاى دموكرات را به خوبى و به ويژه در خلال نيروهاى مخالف دولت اسد پيشتر احساس نموده بود و عراق نيز كه به تازگى در جنگى داخلى، به پاك سازى نيروهاى تروريستى - تكفيرى داعش مبادرت نموده بود، اين بار در آستانه جنگ داخلى ديگرى با اكرد به سر مى برد. جمهورى اسلامى ايران، طرح همه پرسی در اقليم كردستان را توطئه اى صهيونيستى - آمريكايى در منطقه قلمداد نمود كه هدف آن بى ثباتى مرزهاى جمهورى اسلامى ايران، خدشه به محور مقاومت، جبران شكست نيروهاى تكفيرى داعش و بهانه هاى جديد براى حضور مجدد ايالات متحده در منطقه مى باشد. در خصوص حضور سيستم مداخله گر نيز بايد اذعان نمود كه حضور سيستم مداخله گر در منطقه نشانگر نقش قدرت هاى فرامنطقه اى و خارج از منطقه در آن مى باشد و ميزان حضور و تأثير اين نيروها در فرايند همگرابى منطقه اى بسيار اهميت است و طبق كانتورى و اشپيگل قدرت هاى خارجى آسان مى توانند در مناطق مختلف جهان، ستيز و كشمكش برپا كنند تا اينكه همكارى و همراهى ايجاد كنند. از آنجاى كه ادعاى تاريخى كردها همواره از سوي كشورهاى همسايه سر كوب شده، تمايلى به سپردن سرنوشت خود به دست قدرت هاى منطقه اى نداشته و به سمت جلب حمايت قدرت هاى بين المللى از جمله ايالات متحده سوق يافتند. آمريكا به عنوان بازيگر مداخله گر در سال هاى اخير به تناسب اهداف خويش در منطقه، از استقلال اقليم كردستان عراق حمايت كرده است. گرايش كردها به سمت سكولاريسم، همسويى و هماهنگ بودن سياست هاى رهبران كرد با سياست هاى آمريكا، داشتن روابط نزديك با اسرائيل و نگرانى آمريكا در مورد رشد فزاينده قدرت و نفوذ احزاب شيعه طرفدار ايران باعث حمايت آمريكا از اقليم كردستان عراق شده است؛ بنابراين استقلال اقليم كردستان عراق در سطح بين الملل باعث نفوذ و حضور

آمریکا در کردستان عراق می‌شود و این حضور، تهدیدات زیر را برای کشورهای منطقه از جمله ایران به همراه خواهد داشت.

References

- Abdollahpour, M.; Mohseni, A., & Rasteh, D. (2017). Diaspora and the rise of nationalism with an emphasis on conflict models, *Quarterly of Political Research in the Islamic World*, 7(1), 71-94. (In Persian)
- Aghaie, S. D., & Aghdaee, S. H. (2012). Theoretical Analysis of Turkey's ACCESSION to European Union and Impediments Ahead, *Politic Quarterly*, 42(4), 107- 123. (In Persian)
- Ahmadi, K. (2016). *Organizational Future Studies: Essentials, Concepts, Methods and Trends*, Tehran: Termeh Publication. (In Persian)
- Akhavan Kazemi, M., & Azizi, P. (2011). Iraqi Kurdistan; Israel geopolitical hartland, *Strategic Quarterly*, 20 (6), 141-168. (In Persian)
- Akhavan Kazemi, M.; Rostami, F., & Shahmaleki, H. (2018). Analysis of the relationship between Israel and Iraqi Kurdistan and its security implications for the Islamic Republic of Iran, *Journal of Contemporary Studies*, 8(26), 1-26. (In Persian)
- Aldroubi, M. (2017). Iraqi Kurds launch independence vote, *The National Times*, 5September 2017.
- Azghandi, A., & Solat, R. (2012). Relations between Iran and turkey in the light of developments in the Arab world, *Quarterly Political Studies*, 4(15), 47-64. (in persian)
- Basiri, M.; Majidinejad, A., & Alishahi, A. (2017). The cause of the failed coup of 2016 Turkish Army against the AKP, *Quarterly Journal of International Relations*, 10(37), 39-64. (In Persian)
- Bouzhmehrani, H., & Poureslami, M. (2013). The soft threats of Kurdistan's climate autonomy and its impact on the Iranian Kurds, *Journal of the Sociology of the Islamic World*, 2(4), 87-110. (In Persian)
- Chmaytelli, M., & Toksabai, E. (2017). Turkey raises oil threat after Iraqi Kurds back independence, *The Reuters*, 28 September.
- Chulov, M. (2017). Kurdish forces abandon long-held lands to Iraqi army and Shia fighters, *The Guardian*, 17 October.
- Chulov, M., & Johnson, P. (2017). Barzani on the Kurdish referendum: We refuse to be subordinates, *The Guardian*, 22 September.
- Cockburn, P. (2017). Iraqi Kurdish referendum: Why international powers fear independence vote could derail fight against Isis, *The Independent*, 19 September.

- Dehnavi, M., & TajAbadi, H. (2014). Iraq's federalism and Iran's national security; opportunities and challenges, *Quarterly journal of political and international research*, 6 (18), 153- 188. (In Persian)
- Forouzan, Y., & Alishahi, A. (2017). Turkish Communication foreign policy in the Middle East after the Islamic Awakening and approaches to odds with the Islamic Republic of Iran, *International Journal of Advanced Multidisciplinary Research*, 4(3), 86-92.
- Ghasemi, F. (2011). *Theories of International Relations and Regional Studies*, Tehran: Nashr Mizan Publications. (In Persian)
- Hafeznia, M., & Romina, E. (2005). The evolution of Iran-Iraq relations and its impact on the geopolitics of the Persian Gulf, *Quarterly of geographic research*, 20(2), 66-72. (In Persian)
- Halafi, M. (2016). Hashd Al-Shaabi mobilize the people of Iraq, *The Islamic Revolutionary Guards Journal*, 411, 46-49. (In Persian)
- Hatami, M., & Sanjar, M. (2017). Kurdistan Regional Referendum, Resources and Challenges for the Formation of an Independent Government, *Strategic Studies Quarterly*, 20(2), 85-111. (In Persian)
- Jamshid, S. (2010). South Caucasia Regional Integration: Obstacles and Challenges from the viewpoint of the Islamic Republic of Iran, *Journal of International Relations Studies*, 3(12), 169-198.
- Kaplan, M., & Mardini, R. (2017). The Kurdish region of Iraq is going to vote on independence. Here's what you need to know, *Washingtonpost*, 11 November.
- Karimi, P., & Gholami, T. (2016). American and Russian Kurdish politics, Iran's interests and national security, *Geopolitical Quarterly*, 13(2), 202-221. (In Persian)
- Kavalek, T. (2016). The Catch-22 in Nineveh: The Regional Security Complex Dynamics between Turkey and Iran, *Journal of Policy Paper*, 3(4), 1-15.
- Ketabi, M., & Dehghan, Y., Heidari, S. (2013). Investigating the Political-Economic Relations of Iraqi Kurdistan with Turkey and Its Impact on Iran's Foreign Policy, *International Political Research Quarterly*, 5(17), 1-33. (In Persian)
- Kouzehgar Kaleji, V. (2009). Attitudes toward the formation of an Energy Club in the Shanghai Cooperation Organization, *Journal of Strategy*, 18(51), 75-108. (In Persian)
- Lindenstrauss, G., & Cluzet, A. (2017). *For Institute for National Security Studies*, ETH, Zurich: Center for Security Studies.
- Moradi, J. (2011). The study of federalism in Iraq in terms of the level of regional analysis, *Political Science Quarterly*, 7(17), 35-58. (In Persian)
- Ranjesh, M. J., & Litifan, N. (2016). Analysis of the Effects of Competition between United States and Russia on Regional Convergence and Divergence of Central Asia, From 2001 to 2008, *Journal of Central Eurasia Studies*, 9(2), 269-288

- Sajedi, A., & Amjadian, F. (2010). The impact of Iraqi Kurdistan's federalism on the political and ethnic norms of the kurds of Iran, *Daneshnameh Quarterly*, 80, 57-80. (In Persian)
- Seifzadeh, SH. (2011). *Theorization in international relations of the foundations and intellectual forms*, Tehran: Samt Publications. (In Persian)
- Simpson, E. (2017). America is in Denial about Iraq, *The Foreign Policy*, 18 October.
- Yazdani, E.; Omid, A., & Kheiri, M. (2018). Explanation of the Objects of the Kurdistan Regional Government of Iraq in Alliance with Turkey, *Quarterly of World Politics*, 7(1), 81-106. (In Persian)
- Yazdanpanah, K., & Bayat, HR. (2015). Elements of geopolitical influence in convergence between countries of India, Pakistan and Afghanistan and its impact on southern (Comparative method using contour theory and Der Spiegel), *Quarterly of Geography (Regional Planning)*, 19(1), 19-33. (In Persian)
- Zarei, B., & Ranjbari Chichooran, K. (2018). Analysis of the Challenges of Kurdistan and the Central Government of Iraq and its Impact on the Countries Future, *Journal of Faculty of Law and Political Science*, 47(4), 909-928. (In Persian)

الگوی روسی مدیریت بحران سوریه

محمد جواد فتحی^۱
عبدالوهاب یوسفی نژاد^۲

چکیده

بحران سوریه بیش از هر کنشگر فرامنطقه‌ای منافع فدراسیون روسیه را در معرض تهدید قرار داده است؛ به همین دلیل این کشور در راستای صیانت از منافع خود در منطقه استراتژیک خاورمیانه و زیرسیستم مدیترانه در صدد مدیریت تحولات برآمده است. سؤال محوری پژوهش این است که الگوی روسی مدیریت بحران سوریه از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ به منظور پاسخ به این سوال از مدل نظری مکعب بحران چارلز هرمان و مؤلفه‌های سه گانه «تهدید»، «زمان» و «آگاهی» بهره گرفته شده است. بحران مذکور کشور روسیه را با مسئله گزینش از میان سه الگوی مدیریت نرم‌افزاری و مسالمت‌آمیز، قهری و تهاجمی و هوشمند مواجه ساخته است. در بحران سوریه میزان تهدید موجود علیه ارزش‌های اساسی و حیاتی روسیه خفیف بوده و از سوی دیگر زمان زیادی جهت پاسخگویی به تهدیدات در اختیار است و البته میزانی از عدم آگاهی نسبت به پدیده‌ها و مکان رخ دادن آن‌ها نیز وجود دارد، از این رو مطابق مکعب بحران، خوانش فدراسیون روسیه از تحولات سوریه این است که بحران از نوع کند و بطئی می‌باشد، بنابراین فوریتی جهت اقدامات تهاجمی و قهری نیست. یافته‌ها نشان می‌دهد که مقامات روسیه بر اساس نوع استنباط و معنایابی از سه مشخصه اصلی مکعب بحران به این نتیجه رسیدند که الگوی مدیریت هوشمند بحران با اولویت بهره‌گیری از اهرم‌های نرم‌افزاری نتایج بهتری را برای آنها به همراه خواهد داشت. این پژوهش به روش کیفی و با استفاده از رویکرد توصیفی انجام شده و شیوه گردآوری داده‌ها نیز اسنادی - کتابخانه‌ای بوده است.

کلیدواژه‌ها: مدیریت هوشمند، روسیه، بحران سوریه، مکعب بحران.

^۱- دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش آینده‌پژوهی مطالعات سیاسی انقلاب اسلامی، دانشگاه شاهد، دانشکده علوم انسانی، نویسنده مسئول: f.mjavad@yahoo.com

^۲- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، مؤسسه آموزش عالی بیمه اکو، دانشگاه علامه طباطبائی، vahabyousefi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۳۱

Russian Model for the Management of the Syrian Crisis

Mohammad Javad Fathi¹

PhD Student in Political Science (Futurism of Political Studies of the Islamic Revolution), Shahed University, Faculty of Humanities,

Abdolvahab Yosefinezhad

Graduate of Central Asian and Caucasus Studies, ECO Insurance Higher Education Institute, Allameh Tabatabai University,

Abstract

The Syrian crisis has threatened the interests of the Russian Federation more than any other transregional actor; therefore, to protect its interests in the strategic region of the Middle East and the Mediterranean subsystem, it has sought to manage the developments. The central question of the research is what are the characteristics of the Russian model of crisis management in Syria? To answer this question, Charles Hermann's Crisis Cube theoretical model and the three components of "threat", "time", and "awareness" have been used. The crisis has left Russia with a choice between three management models: peaceful and software, coercive and aggressive, and intelligent management. In the Syrian crisis, the threat to Russia's core values is insignificant and on the other hand, there is plenty of time to respond to threats, and of course, there is a lack of awareness of the events and where they occur; hence, according to the Crisis Cube model, the Russian Federation's interpretation of the developments in Syria is that the crisis is slow, so there is no urgency for aggressive and coercive actions. The findings show that the Russian officials, based on the type of inference and interpretation of the three main characteristics of the Crisis Cube, concluded that the model of intelligent crisis management with the priority of using software levers will bring about better results for them. This research has been done qualitatively using a descriptive-analytical approach and the method of data collection has been documentary-library method.

Keywords: intelligent management, Russia, the Syrian crisis, Crisis Cube.

مقدمه

منطقه غرب آسیا با توجه به منابع روزمینی و زیرزمینی فراوان و همچنین موقعیت راهبردی و استراتژیکی مثال زدنی، از زمره گستره‌های حیاتی و غیرقابل اغماض برای قدرت‌های جهانی بوده و از دیرباز محل رقابت آن‌ها قرار داشته است. این منطقه حد واسط جهان غرب و شرق است و طبیعتاً قرارگیری در جرگه اتحاد با هر کدام از دو بلوک، منجر به تغییر موازنه قدرت بر نفع یک بلوک و علیه محور دیگر خواهد

¹ Corresponding Author: F.Mjavad@Yahoo.Com

گردید. از سوی دیگر برخی کشورهای این گستره نظیر سوریه از اهمیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی ویژه‌ای برخوردار است تا جایی که از آن با عنوان بزرگ‌ترین کشور کوچک جهان یاد می‌کنند. نکته دیگر این است که فرآیند توسعه سیاسی و اقتصادی این منطقه به صورت هم‌زمان صورت نگرفته و بعضاً مشاهده می‌شود که کشورهای این منطقه در هیچ کدام از حوزه‌های موضوعی توسعه پیدا نکرده و از انجام کار ویژه‌های حکمرانی ناتوان هستند. این مسئله به همراه چند پارگی‌های اجتماعی و فرهنگی موجود، خلاءها و شکاف‌های بسترسازی جهت مداخله عوامل خارجی میسر ساخته است. به همین خاطر وقوع بحران‌های طبیعی و ساختگی به صورت ادواری و ممتد از وجوه ثابت گستره غرب آسیا به شمار می‌رود. جدیدترین و یکی از طولانی‌ترین بحران‌های این منطقه را می‌توان در سوریه مشاهده نمود که وضعیت آشوبناکی منطقه را بیش از پیش تسریع بخشیده و افق حل معضله‌های امنیتی را مبهم‌تر و پیچیده‌تر ساخته است. یک جنبه از بحران به وجود مشکلات داخلی ناشی از نظام تک‌حزبی و عدم وجود آزادی‌های مدنی و سیاسی، اقتصاد توسعه‌نیافته و وجود فساد در کشور و نبود هویت ملی فراگیر و عدم تساهل مذهبی و قومیتی مربوط می‌شود، لایه مهم‌تر بحران ناشی از تراحم و مباینت خواسته‌های بازیگران متعدد و متکثر ذی‌نفوذ هست. در حوزه داخلی از یک‌سو دولت مرکزی و دستگاه‌های نظامی، اطلاعاتی و یگان‌های بسیج مردمی وفادار به دولت مرکزی قرار گرفته‌اند و در مقابل، دگرهای طردشده و غالباً اجیرشده‌ای نظیر گروهک‌های تروریستی مسلح و مخالفان غیر مسلح صف‌آرایی کرده‌اند، در بعد منطقه‌ای نیز دو محور به اصطلاح سازش منطقه‌ای و محور مقاومت اسلامی رودروری یکدیگر هستند، سرانجام در گسترده‌ترین سطح، قدرت‌های جهانی یعنی آمریکا و روسیه قرار دارند. باید بیان داشت که منشأ ابتدایی بحران ناشی از مسائل داخلی بوده منتها تطویل بحران نتیجه مداخله عناصر خارجی هست که سعی در محقق ساختن مطامع یا صیانت از منافع خود دارند. امکان بررسی جملگی عناصر دخیل در بحران در این مقال میسر نبوده و لذا مطالعه موردی عوامل اثربخش جهت یافتن گزاره‌های روایی اهمیت شایانی دارد. بر این اساس با توجه اتحادی که روسیه و سوریه از چندین دهه پیش تاکنون داشته‌اند و نظر به اینکه مسکو در طول بحران مکانیسم خاصی به منظور دفاع از متحد خود اتخاذ نموده است و در نتیجه کنکاش و پایش (پاییدن و نگاه کردن) و پویش (جست‌وجو کردن) در خصوص چیستی، چرایی و چگونگی نقش آفرینی فدراسیون روسیه در تحولات سوریه بر اساس مدل مکعب بحران چارلز هرمان گزینش شده است. پژوهش حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که الگوی روسی مدیریت بحران سوریه از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ لازم به ذکر است که آینده بحران سوریه برای فدراسیون روسیه اهمیت زیادی دارد و روسیه

خواستار پدیدار شدن وضعیتی است که نه تنها گروهک‌های افراط‌گرا و تکفیری جایگاهی در اداره کشور نداشته باشند بلکه از روی کار آمدن دولت غرب‌گرا نیز جلوگیری به عمل آورد. به منظور یافتن پاسخ بهتر برای سؤال اصلی این سؤال فرعی نیز مطرح می‌شود که مسائلی از قبیل سیاست‌های هژمونیک گرایانه ایالات متحده آمریکا، رشد فعالیت گروه‌های تکفیری، منافع اقتصادی و موضوعات راهبردی چه نقشی بر کنش و واکنش روسیه در بحران سوریه داشته است؟ این پژوهش با استفاده از روش کیفی و رویکرد توصیفی انجام شده است. داده‌ها با بهره‌گیری از ابزار فیش‌برداری و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای ثبت، دسته‌بندی و تجزیه و تحلیل شده‌اند.

پیشینه پژوهش

معرفت، شناخت و بررسی موضوعی و محتوایی تحقیقات مرتبط با پژوهش حاضر از جمله بخش‌هایی است که از یک سو نگارنده را با دستاوردها و نتایج حاصل شده توسط دیگر محققان آشنا می‌کند، دیگر کاربرد چنین رویکردی این است که موضوعات، خلاءها، مسائل و شاخص‌های محوری مغفول مانده نیز آشکار می‌گردد. ذیل این بخش سعی بر آن است که پیشینه پژوهش در منابع داخلی و خارجی مورد مطالعه قرار گیرد.

مهدی هدایتی شهیدانی و رمان ولادیمیر وویچ (۲۰۱۵) در مقاله‌ای تحت عنوان «الگوهای رفتاری روسیه و آمریکا در مدیریت بحران‌های منطقه‌ای؛ مطالعه موردی بحران سوریه» این سؤال را مطرح می‌کنند که مهم‌ترین راهبرد دو قدرت مهم ساختار بین‌المللی یعنی روسیه و آمریکا نسبت به بحران سوریه چیست؟ نگارندگان بر این اعتقاد هستند که آمریکا در بحران سوریه در راستای محدود کردن حوزه‌های نفوذ مسکو عمل می‌کند، از سوی دیگر روسیه نیز با توازن‌بخشی و مخالفت با اقدامات آمریکا از جمله محکومیت حمله نظامی بر ضد یک دولت دارای حاکمیت سرزمینی بدون توجه قانونی، نه تنها نشان داده است که برنامه‌ای برای از دست دادن متحد دیرین خود در فضای پرتنش خاورمیانه ندارند، بلکه بدین طریق وزن ابزارهای چانه‌زنی خود را نسبت به واشنگتن در سایر موضوعات بین‌المللی در سطح بالایی حفظ خواهد کرد و اهمیت خود را به عنوان یکی از ارکان مدیریت بحران‌های جهانی و منطقه‌ای به رخ حریف خواهد کشید. علی آدمی و مهری آخرالدین (۲۰۱۳)، در مقاله‌ای تحت عنوان «سیاست خارجی روسیه در قبال بحران سوریه: ریشه‌ها، اهداف و پیامدها» این سؤال را مطرح می‌سازند که سیاست خارجی روسیه در قبال بحران سوریه دارای چه ریشه، اهداف و پیامدهایی است؟ نگارندگان بر این عقیده هستند که روسیه جهت حفظ منافع استراتژیک و توازن قوا در منطقه خاورمیانه و دریای مدیترانه و جلوگیری از حضور امنیتی و نظامی غرب به حوزه تحت نفوذش، در پی حفظ نظام و ثبات سیاسی حاکم در سوریه

است. به منظور صیانت از این منافع روسیه در عرصه سیاسی و دیپلماتیک کمک‌های زیادی به نظام بشار اسد کرده و از حمله کشورهای غربی به این کشور ممانعت به عمل آورده است، از این منظر یکی از دلایل اصلی ابقای بشار اسد در قدرت پشتیبانی روسیه بوده است. روی آلیسون^۱ (۲۰۱۳) در مقاله‌ای تحت عنوان «روسیه و سوریه: توضیح همسویی با رژیم در بحران^۲» بر این عقیده است که روسیه یک سپر دیپلماتیک را برای دمشق در شورای امنیت سازمان ملل فراهم کرده و همچنان به تهیه تسلیحات مدرن ادامه داده است. پوتین در برابر هر سناریویی جهت مداخلات غرب در سوریه مقاومت می‌کند. این مقاله همچنین استدلال می‌کند که هویت یا همبستگی بین اتحاد جماهیر شوروی / سوریه کماکان در بین سیاست‌گذاران امنیتی روسیه پایدار مانده است. هر چند روسیه منافع مادی در سوریه دارد و از سوی دیگر هنوز هم امیدوار است که خود را در سیاست منطقه‌ای خاورمیانه وارد کند اما تأثیر بالقوه بحران سوریه بر نظم سیاسی داخلی کشور روسیه از اهمیت بیشتری برخوردار است؛ بین سرریز منطقه‌ای بحران از سوریه از طریق شبکه‌های اسلامی و شورشیان در قفقاز شمالی و مداخله روسیه یک رابطه وجود دارد. این مسئله یکی از نگرانی‌های اصلی کرملین است. بررسی پیشینه پژوهش نشانگر این است که به رغم اینکه داده‌های مفیدی در خصوص دلایل مداخله روسیه در بحران سوریه مطرح ساخته‌اند، اما سازوکارها و اهرم‌های ملموس مدیریت بحران در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، لجستیکی، نظامی، اطلاعاتی، اقتصادی و رسانه‌ای مد نظر قرار نگرفته است و عمدتاً به اطلاعات مرسوم پیرامون دلایل ورود روسیه به بحران اکتفا شده است. منابع بررسی شده نشان داد که مشخصاً در خصوص الگوی روسی مدیریت بحران سوریه کار پژوهشی مجزایی در منابع داخلی و خارجی انجام نشده است. از نقاط تمایز مقاله حاضر با دیگر پژوهش‌ها می‌توان به عینیت‌سازی و عمق‌کاوی لایه‌های زیرین نقش‌آفرینی روسیه در بحران سوریه در تمامی حوزه‌های موضوعی اشاره داشت. از این منظر مقاله حاضر با اینکه در حجم کوتاهی نوشته شده است اما حائز یک جامعیت موضوعی و محتوایی است. مبانی نظری پژوهش نیز از دیگر موارد تمایز است. مکعب بحران قابلیت‌های ویژه‌ای جهت بررسی ریشه‌ای بحران‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی دارد؛ این مقاله قادر است که باب جدیدی در راستایی چگونگی مطالعه بحران‌ها و دلایل ورود کشورهای مختلف به آن باز کند.

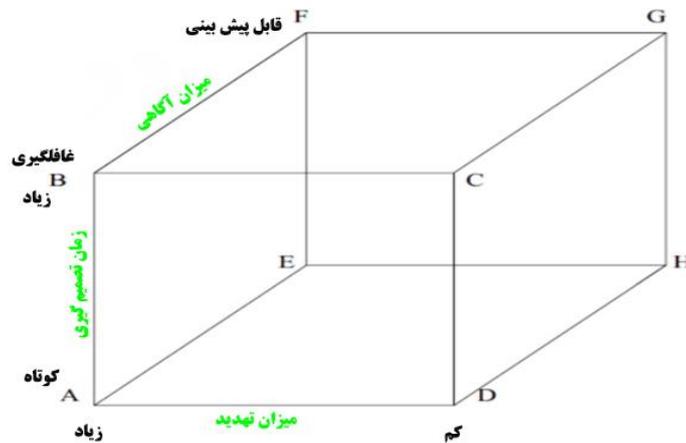
^۱-Roy Allison

^۲-Russia And Syria: Explaining Alignment With A Regime In Crisis

مکعب مدیریت بحران

خاستگاه واژه بحران در زبان‌های غربی به ریشه یونانی «Krisis» بازمی‌گردد که هم زمان دو مفهوم «Crisis» و «Critique» را در برمی‌گیرد. در پاره‌ای از منابع، ریشه این واژه به کلمه یونانی «Krinein» به معنای پی بردن، الکت کردن، غربال کردن وزیر و رو کردن ارجاع داده شده است. واژه بحران همچنین در زبان عربی معادل «الازمه» است؛ این واژه از کلمه «ازم» به معنی «سرهم نهادن، گزیدن و به دندان گرفتن» و در اصطلاح نیز به معنی شدت و سختی است. به عنوان نمونه «ازم العام» یعنی بحران یا قحطی سال شدت گرفت و سخت شد (Jer, 1997, P.142). بحران وضعی اضطراری است که در آن، تشویش و نگرانی عوامل تصمیم‌گیرنده افزایش می‌یابد، در شرایط بحرانی معمولاً آگاهی مورد نیاز تصمیم‌گیرندگان ناقص و ناکافی است، عامل زمان علیه عوامل درگیر عمل می‌کند، به علاوه اصطکاک بین عوامل افزایش می‌یابد، به خصوص در بحران‌های سیاسی که دولت‌ها درگیر آن هستند (Kazemi, 1989, P.28). از سوی دیگر مدیریت بحران ناظر بر تصمیمات یا اقدامات اتخاذشده توسط تصمیم‌سازان به منظور کنش یا واکنش در بحران است. بحران‌های ویرانگری که معمولاً حیات وجودی سازمان یا جامعه و ارزش‌های آن‌ها را در معرض تهدید قرار می‌دهد، ظرفیت زیادی برای درگیر ساختن کشورها دارند. به تعبیری کشورها بر حسب امکانات، محدودیت‌ها و مقدرات خود، طیفی از اقدامات را در پیش می‌گیرند که وضعیتی میان انفعال تا مداخله یا کنشگری را شامل می‌شود. شکست در مدیریت بحران‌ها به اندازه‌ای مهم و مهلک است که خطر فروپاشی سازمان‌ها، کشورها و خسران‌های اقتصادی و اجتماعی غیرقابل کتمان را در پی دارد (Dayton, 2009, P.2). از این منظر مدیریت بحران مجموعه اقدامات مشترک کنشگران با هدف جلوگیری از تأثیرات ناگوار در بحران و خنثی کردن اثرات مخرب و غیرقابل برگشت آن است. به‌طور کلی می‌توان مدیریت بحران را علم و هنر برنامه‌ریزی و طرح‌ریزی، تأمل در خصوص فنون و طرق مختلف مدیریت تحولات و حوادث داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی، جهت‌دهی، سامان‌دهی و سازمان‌دهی حوادث تهدید زاء، هدایت و راهبری بحران در جهت تأمین منافع خود به صورت جامع، هماهنگ، عاملانه، هوشمندانه و پیشگامانه دانست. مدیریت بحران نیازمند طی مراحل شناخت کارشناسانه و تعریف دقیق موضوع از طریق اطلاعات در دسترس و سایر مسائل مربوط به بحران (چیستی، چرایی، چگونگی، کیستی و منابع)، درک آسیب‌پذیری و تهدید، تحلیل خطر، ترسیم و تدوین گزینه‌های راهبردی ممکن

جهت مهار بحران، سنجش بازخوردهای مثبت و منفی هر راهبرد و کاهش گزینه‌های گوناگون به یک گزینه و انتخاب راهبرد برتر و در نتیجه پاسخ‌گویی به بحران است (Nasrollahi, 2010, P.47). یکی از مدل‌های نظری که در کسب معرفت و شناخت الگوی مدیریتی کشورها در بحران‌های ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی مفید فایده است، مدل مکعب بحران چارلز هرمان به شمار می‌رود. در این مدل معمولاً به صورت هم‌زمان سه ویژگی تهدید، آگاهی و زمان ملحوظ نظر قرار می‌گیرند (Herman, 1969, P.55). به دلیل اینکه وضعیت‌های بحران به تناسب شدت تهدید، تداوم زمانی و درجه آگاهی با هم متفاوت‌اند هر یک از سه عامل اصلی تعیین‌کننده بحران را ممکن است در حد غایی شدت و اهمیت آن‌ها در یکی از ابعاد سه‌گانه مکعبی که اصطلاحاً «مکعب بحران» نامیده می‌شود، تجسم کرد. این نمودار سه بعدی که اضلاع آن روی زوایای قائمه یک مکعب قرار می‌گیرد در مجموع برآیند درجه خطر را مشخص می‌کند (Alizadeh, 2015, P.93). نمودار ذیل نشانگر مکعب بحران چارلز هرمان است.



نمودار ۱: مکعب بحران

(Herman, 1969, P.417)

در خصوص مقوله تهدید از دو متغیر کم و زیاد استفاده می‌شود. به این معنا که آیا تهدید کم است یا زیاد؛ به عبارت دیگر هر چه ارزش مورد تهدید اساسی‌تر بوده و تهدید متوجه آن شدیدتر باشد، احتمال بحران تلقی کردن یک حادثه نیز بیشتر خواهد بود. در مکعب بحران، آگاهی به موضوع نیز نقش بسزایی در

¹-Feedback

تخمین برآورد خطر دارد. در این حوزه از دو مفهوم «قابل پیش‌بینی» یا «غافلگیری» استفاده می‌شود. لازم به ذکر است که غافلگیری شکافی بین زمانی است که بازیگر انتظار دارد حادثه‌ای رخ دهد و زمانی که آن حادثه واقعاً رخ خواهد داد یا به تعبیر دیگر وقوع تهدید به هنگامی که ما انتظارش را نداریم (Hosseini, 2006, P.26). در مواقعی روندها و رویدادهای ممکن و محتمل به نحوی است که متولیان امر قادر به تخمین و پیش‌بینی آن هستند، طبیعتاً در چنین شرایطی با علم و اشراف بر بازه زمانی و حدود و ثغور آن می‌توان به منظور کنترل هر وضعیت احتمالی سناریونویسی و برنامه‌نویسی کرد. منتها اوضاع زمانی بحرانی می‌شود که روندها و رویدادها با عدم قطعیت همراه باشند و نوع و زمان وقوع حوادث را نتوان به صورت دقیق پیش‌بینی نمود. به‌طور کلی منظور از اینکه در برابر تهدید غافلگیر شده‌ایم این است که تهدید توسط بازیگری غیر از آنکه ما انتظارش را داشتیم، به اجرا درآمده است، یا اینکه ممکن است آماجی غیر از آنچه پیش‌بینی می‌کردیم مورد تهدید واقع شده باشد، همچنین ممکن است تهدید با ابعادی غیر از آنچه احتمال می‌دادیم بروز یافته باشد. به‌طور کلی می‌توان موضوعات مطرح در مؤلفه غافلگیری را این‌گونه بیان کرد که کدام بازیگری (با چه عنصری)، همراه با کدام متحد (عناصر هم‌افزایی)، کی، کجا تا چه مدتی، کدامین ارزش ما را با چه شیوه، ابزاری، با چه شدت و ابعادی تهدید می‌کند؟ (Hosseini, 2006, P.35). در مکعب بحران چارلز هرمان مسئله زمان از اهمیت تعیین‌کننده‌ای برخوردار است. مقصود از زمان محدودیت و کمبود زمان جهت تصمیم‌گیری و مقابله با وضعیت تهدیدکننده است. لازم به ذکر است که به هر میزان که زمان جهت تصمیم‌گیری و متعاقب آن اقدام بیشتر باشد، سطح بحرانی بودن موضوع نیز به مراتب کمتر خواهد بود. منتها چنانچه موضوع بحرانی باشد، فشار زمانی پدیدار می‌گردد. فشار زمانی ناظر بر یک امر ذهنی و ادراکی است و برآیند دو عامل زمان لازم و مکفی جهت واکنش و دوم زمان موجود جهت تصمیم‌گیری است. زمان موسع شدت و حدت بحران را کاهش خواهد داد و بالعکس به هر مقداری که کنشگران در تنگنای زمانی قرار گیرند مقیاس بحران و میزان قدرت تخریبی آن مهلک‌تر و وسیع‌تر خواهد بود. در مجموع از درهم کنش وضعیت‌های سه‌گانه فوق‌الذکر هشت بحران ذیل قابل احصاء و تشریح است.

در خصوص مکعب بحران باید دو نکته مهم را مد نظر قرار داد، یکی اینکه چنانچه بحران‌های اداری و عادی و بحران‌های قرار گرفته در پایین‌ترین لایه‌ها کنترل نشوند و مشکلات موجود در حوزه‌های در معرض آسیب‌پذیری مرتفع نشوند به تدریج بحران ماهیت پیچیده‌تر و وخیم‌تر به خود خواهد گردید و نهایتاً به سمت بالاترین سطح مکعب بحران چارلز هرمان یعنی سطح «A» یا بحران‌های شدید سوق پیدا

می‌کند. دوم اینکه مکعب بحران هم در خصوص بحران‌های داخلی در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، امنیتی و زیست‌محیطی قابلیت کاربست دارد و همچنین می‌توان رخداد‌های منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای را در قالب آن تشریح و تبیین نمود؛ چرا که هم در تحولات داخلی کشورها و هم در مقیاس بین‌المللی برخی ارزش‌های حیاتی و منافع کنشگران مورد تهدید قرار می‌گیرد و این بحران‌ها سطوح مختلفی را در بر می‌گیرند.

جدول (۱): هشت وضعیت احتمالی در الگوی مکعب بحران

ردیف	نوع بحران	سطح بحران	تهدید	زمان اقدام	آگاهی
۱	وضعیت بحرانی ^۱ شدید (وضعیت کاملاً بحرانی)	A	شدید	کم	غافلگیری
۲	بحران نوظهور ^۲ (جدید و مبتنی بر نوآوری)	B	شدید	زیاد	غافلگیری
۳	بحران کند ^۳ (بطئی)	C	خفیف	زیاد	غافلگیری
۴	بحران مبتنی بر وضعیت ^۴ (ویژه، موردی و تصادفی)	D	خفیف	کم	غافلگیری
۵	بحران انعکاسی ^۵ (عکس‌العملی یا واکنشی)	E	شدید	کم	قابل پیش‌بینی
۶	بحران برنامه‌ای ^۶ (برنامه‌ریزی شده، عهدی، مشورتی)	F	شدید	زیاد	قابل پیش‌بینی
۷	بحران عادی ^۷ (دچار روزمرگی، مرسوم، روال‌مند)	G	خفیف	زیاد	قابل پیش‌بینی
۸	بحران اداری ^۸	H	خفیف	کم	قابل پیش‌بینی

(Hermann, 1969, P.415)

بازیگران معمولاً برحسب نوع بحران از حیث شدت تهدید، میزان زمان در اختیار و همچنین آگاهی یا غافلگیری در برابر عناصر تهدیدکننده از یک سو و میزان توانایی‌های بالقوه و بالفعل خود و اهمیت گستره جغرافیایی که بحران در آن رخ داده، راهکارهای متفاوت و متنوعی را به منظور مهار و مدیریت آن اتخاذ می‌کنند. در اینجا منظور از فنون مدیریت بحران مکانیسم‌هایی است که بازیگران جهت مهار و کنترل

¹ -Crisis Situation

² -Innovation Crisis

³ -Inertial Crisis

⁴ -Circumstantial Crisis

⁵ -Reflexive Crisis

⁶ -Deliberative Crisis

⁷ -Routinized Crisis

⁸ -Administrative Crisis

تحولات ناخوشایند با هدف نیل به مقاصد و منافع حیاتی خود به کار می‌برند. مهار بحران موضوع گیری انفعالی نیست؛ بلکه نوعی مهندسی و جهت‌دهی به روند تحولات در راستای منافع کنشگران است. در خصوص مدیریت بحران نیز باید توجه داشت که کنشگران با قابلیت نظامی و اقتصادی مناسب هنگامی که ارزش‌های حیاتی آنها توسط رقبا و دشمنان در معرض تهدید قرار گرفته باشد و لذا تهدید کننده نیز اقدام به تهاجم حداکثری و با تمام قوا کرده باشد، بازیگر تهدید شده نیز غالباً اقدام به بسیج حداکثری امکانات، توانایی‌ها و نیروهای ایش می‌کند. از این منظر مدیریت بحران پیوند معنادار و تنگاتنگی با میزان تهدید روئیت شده علیه ارزش‌های حیاتی و در وهله دوم سطح قدرت کنشگری که ارزش‌های آن مورد تهدید واقع شده و در وهله سوم میزان قدرت بازیگر مهاجم یا عناصر تهدید کننده دارد. لذا کنشگرانی که قابلیت‌های ضعیفی به لحاظ نظامی و اقدامات آفندی و پدافندی دارند و از سوی دیگر اقتصاد قوام یافته و توسعه یافته‌ای نیز ندارند، معمولاً در مواجهه با تهدیدها و بحران‌های با منشأ بیرونی (خارج ساخته) و بحران‌های داخلی، مستعد آسیب پذیری هستند. این کنشگران در مقابل تکانه‌های ناشی از بحران، در میان مدت و بلندمدت توان تاب‌آوری ندارند و احتمال آن وجود دارد تسلیم عناصر تهدید کننده خارجی شوند یا اینکه توان حل بحران‌های داخلی را نداشته و اساساً الگوی مدیریتی این قبیل سیستم‌های حکمرانی موفقیت‌آمیز نخواهد بود. به همین خاطر در بحران‌ها معمولاً دوگانه‌های زیادی به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه اقتصادهای ضعیف و اقتصادهای توسعه یافته هنگام رویارویی با بحران‌های منطقه‌ای نظیر بحران سوریه نتیجه گیری‌های متفاوتی کسب خواهند نمود؛ دلیل این مسئله مشخص است؛ بواسطه اینکه بازیگران موفق معمولاً قبل از حادث شدن وضعیت بحرانی، بر اساس روندها، رویدادها و سیگنال‌های ضعیف و آرای نخبگان و افراد صاحب تجربه، چنین مسائلی را تصویرسازی کرده‌اند و متناسب با این تصاویر برخی تجویزهای عملیاتی ارائه داده‌اند و از این‌رو برخورد این طیف با بحران‌ها مدبرانه می‌باشد، منتها عدم موفقیت برخی کنشگران در طول بحران‌ها فارغ از اینکه از یک منظر نتیجه ضعف‌های داخلی هستند، منتها کشورهای توسعه یافته زیادی وجود دارند که علی‌رغم در اختیار قرار داشتن اهرم‌های قدرتمند، به دلیل اهمال کاری و سهل‌انگاری و عدم وجود برنامه ریزی سناریو محور، هنگام رویارویی با بحران‌های منطقه‌ای و حتی داخلی، موفقیت درخوری کسب نمی‌کنند و عموماً شکست می‌خورند.

روند و ماهیت بحران سوریه

متعاقب وقوع تحولات تونس در دسامبر ۲۰۱۰ بلافاصله سایر کشورهای عربی غرب آسیا و شمال آفریقا با مشکلات جدی روبرو شدند. پس از وقوع تحولات مصر، بحرین و لیبی، کشور سوریه نیز با اینکه پیش‌بینی وقوع چنین بحرانی در آن نشده بود، اما به تدریج دچار بی‌ثباتی‌ای به شدت عمیق‌تر و طولانی‌تر از

دیگر کشورهای عربی گردید. عمق و گسترده بحران به نحوی بوده که تاکنون بسیاری از معادلات منطقه‌ای و جهانی را به شدت از خود متأثر ساخته است. در ۱۵ مارس ۲۰۱۱ در شهر درعا^۱ (مرکز استانی به همین نام) در فاصله ۸۵ کیلومتری جنوب دمشق و مرز مشترک با اردن، اعتراضات داخلی سوریه با حمله گروهی به مقر حزب بعث، رادیو و تلویزیون، مرکز پلیس و کاخ دادگستری آغاز شد. با ادامه درگیری‌ها مسئولان قبلی شهر درعا برکنار شدند و استاندار جدید با ۵۰ نفر از سران قبایل و معتمدین شهر برای دیدار با بشار اسد به دمشق رفتند. بشار اسد مطالبات سران قبایل را مشروع و قابل قبول دانست. با این حال سلفی‌ها و گروه‌های تروریستی وارد عمل شدند و درگیری‌ها در درعا و چندین شهر دیگر سوریه آغاز و تشدید شد. در خصوص بحران سوریه دو طیف فکری متضاد شکل گرفته است. یک طیف نقش زیربنایی برای مسائل داخلی در بحران قائل هستند؛ این طیف تحولات سوریه را امتداد حرکت‌های مطالبه خواهانه مردم تحت ستم و فشار در کشورهای نظیر تونس، لیبی، مصر و بحرین قلمداد می‌کنند که به دلیل معضلات سیاسی، ناکارآمدی اقتصادی، فقر، بیکاری و تبعیض‌های ناروا ناگزیر از معارضه با دولت مرکزی هستند؛ در مقابل یک طیف فکری نیز وجود دارد که ضمن رد گزاره‌های نحله فکری اول بر این باورند که بحران سوریه منشاء خارجی دارد و معضلات داخلی سوریه به میزانی نبود که یک بحران فراگیر و فرسایشی را رقم بزند. درخور توجه است که قرائن میدانی (در بحبوحه بحران) و مطالعه اسناد (پیش از آغاز بحران) نشان می‌دهد که متغیر خارجی نقش پررنگ و تعیین کننده‌ای در قیاس با عوامل داخلی ایفا نموده است؛ هر چند عوامل داخلی در بدو امر نقش «بستر ساز»^۲ داشته‌اند ولی در ادامه عناصر خارجی نقش پیشران^۳ «تطول-کننده»^۳ و تداوم بخش بحران را ایفا کرده‌اند. بحران سوریه صحنه رقابت دو دسته بازیگران شده است، یک طیف که شامل آمریکا، متحدان اروپایی و کشورهای عربی منطقه می‌باشد با کمک به گروه‌های تروریستی چندملیتی درصدد مقابله با دولت مرکزی سوریه هستند، از جانب دیگر کشورهای روسیه، ایران و بازیگران فرا دولتی نظیر حزب الله لبنان به دفاع از دولت مرکزی پرداخته‌اند (Kavlick, 2015, P.5). ماحصل رقابت این دو طیف اکنون گستره میدانی سوریه را به شبکه پیچیده‌ای از تعارض منافع، راهبردها و تاکتیک‌ها و تعمیق درگیری‌ها و ناآرامی‌ها مبدل ساخته است.

^۱-Daraa

^۲-Bedder

^۳- Prolonger

دلایل مداخله فدراسیون روسیه در تحولات سوریه

قدرت‌های بزرگ بدون دلیل و برحسب تصمیم‌های آنی اقدام به مداخله در فراسوی مرزهای بین‌المللی خود نمی‌کنند؛ عنصر محوری که در جهت‌دهی کنش خارجی کشورهای نظیر روسیه نقش بنیادین ایفا می‌کند وجود برخی منافع دیرپایی است که برای خود تعریف کرده و به رقبا و دشمنان معرفی نموده‌اند. روس‌ها در دوره پوتین با توجه به اهمیتی که برای منطقه خاورمیانه قائل بودند، روند ارتباط با کشورهای عربی این منطقه را گسترش دادند و در این میان کشور سوریه از اهمیت ویژه‌ای برای آنها برخوردار است. به‌طور کلی می‌توان جایگاه سوریه در دکترین سیاست خارجی روسیه را در ذیل چند مؤلفه بررسی نمود:

سیاسی

پس از پایان جنگ سرد روسیه تمام پایگاه‌های مؤثر خود در منطقه خاورمیانه را یکی پس از دیگری از دست داد. به‌ویژه اینکه غرب در طول سال‌های پس از فروپاشی شوروی، به تدریج از طریق نظامی و یا مداخلات سیاسی، تمام نظام‌های همسو با مسکو را در کشورهای عربی برانداخته است. عراق یکی از کشورهایایی بود که منافع و مزایای منحصر به فردی سیاسی، نظامی و اقتصادی برای روسیه داشت. با حمله آمریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳ از حوزه نفوذ روسیه خارج و به محملی برای آمریکا تبدیل گشت. لیبی یکی دیگر از کشورهای است که پس از سرنگونی معمر قذافی از حیطة اختیارات کرملین خارج شد. در هر دو صحنه عراق و لیبی بازنده اصلی روسیه بود و این مسئله درس‌ها و پیام‌های نگران‌کننده‌ای برای مسکو در برداشت. هدف روسیه بزرگ‌تر کردن جغرافیای اختلافات با آمریکا و اروپا است تا بتواند در یک ماتریس بزرگ‌تر، اهرم‌ها و امتیازهای بیشتری داشته باشد؛ از این رو، سطح قدرت و جایگاه سوریه، عراق، عربستان، ایران، ترکیه و اسرائیل تحت تأثیر ماهیت رقابتی است که در سطح جهانی و به‌صورت و دو جانبه میان روسیه و آمریکا شکل می‌گیرد. به همین دلیل مسکو جهت کسب امتیاز در مقابل آمریکا در زمینه موضوعات نظامی در اروپا، تحرکات ناتو، حضور موشک‌های آمریکایی در شرق اروپا، کریمه و اوکراین و همچنین تحریم‌های واشنگتن وارد سوریه شد تا شعاع بازی را جهانی و وسیع‌تر کرده و آمریکا را مجبور به امتیازدهی در طیف مسائل فی‌مابین در قدرت جهانی کند (Sariolghalam, 2016, P.113). از این رو است که کنشگری روسیه در تحولات روسیه دایره رقابت این کشور با مجموعه غرب را به ورای منطقه موسوم به «خارج نزدیک»^۱ گسترش دهد. در همین زمینه «جورج فریدمن»^۲ معتقد است که: «نخبگان

^۱-Near Abroad

^۲-George Friedman

روسی با چنین محیط روان‌شناختی کوشیده‌اند تا با اعمال نفوذ در منطقه خاورمیانه و در جهت‌ی مغایر با حضور آمریکا در این منطقه یک هدف مهم را دنبال نماید و آن تحدید نفوذ آمریکا هست. به بیان دیگر، همان‌گونه که واشنگتن بدون رعایت منافع روسیه وارد منطقه پیرامونی و حیاط‌خلوت آن کشور شده است و به تقویت و حمایت از رژیم‌های ضد روسی همچون گرجستان می‌پردازد، روسیه نیز تلاش دارد تا با تحکیم روابط با دولت‌هایی نظیر ایران، سوریه و دولت جدید فلسطینی به رهبری حماس و نزدیک شدن بیشتر به متحدان سنتی آمریکا در خاورمیانه همچون عربستان، قطر، امارات عربی متحده، اردن و مصر، به‌نوعی آمریکا را در وضعیت مذاکره‌پذیری قرار داده و نفوذ آن کشور را در مناطق آسیای مرکزی و قفقاز با محدودیت و چالش جدی مواجه سازد» (Kiani, 2006, P.370). بنابراین همان‌طوری که مجموعه غرب با فدراسیون روسیه در بحران اوکراین (۲۰۱۳) در حیاط‌خلوت این کشور - به مثابه حوزه استحفاظی - درگیر هستند روس‌ها نیز باز کردن و مواجهه در یک جبهه جدید با غرب را سیاست مطلوبی می‌دانند.

تگرانی‌های امنیتی

منطقه خاورمیانه آسیای مرکزی و قفقاز با همدیگر هم‌جواری دارند و بین ساکنان دو گستره اشتراکات زبانی و مذهبی زیادی برقرار است؛ بنابراین با وقوع تحولات در هر کدام از این مناطق، احتمال اینکه به منطقه هم‌جوار نیز تسری یابد، محتمل است؛ بنابراین روس‌ها بر این نکته واقف هستند که سقوط دمشق راه گسترش اندیشه‌های سلفی و تکفیری به سوی آسیای میانه را بیش از پیش تقویت می‌کند. قاعدتاً مقامات کرملین با حساسیت بالایی درصدد کنترل و متوقف کردن هرگونه تحرکی از سوی هر گروهی جهت جلوگیری از سرایت آتش فتنه به انبار باروت مشتعل نزدیک خود هستند (Malashenko, 2013, P.2). داعش بسیاری از نیروها را از کشورهای واقع در آسیای مرکزی و قفقاز، به‌ویژه از دو جمهوری خودمختار چچن و داغستان جذب خود کرده‌اند و این مسئله خطر ایجاد جنگ فرقه‌ای اسلام‌گرایان افراطی و تسری آن به دیگر مناطق از جمله اوراسیا را افزایش می‌دهند. تحقق این امر احتمالاً در آینده منجر به افزایش سیل مهاجرین از منطقه غرب آسیا و کارزار سوریه به اطراف مرزهای روسیه خواهد شد که به تبع افزایش حملات تروریستی را شاهد خواهیم بود (Trenin, 2013, P.12). از مهم‌ترین گروهک‌های تروریستی چچنی حاضر در بحران سوریه می‌توان به جیش المهاجرین و الانصار، شاخه ابو عمر چچنی و شاخه صلاح الدین چچنی، جیش الخلافة الاسلامیه تحت رهبری سیف‌الله چچنی ملقب به ابوسیف و گردان‌های جنودالشام تحت رهبری ابومسلم چچنی ملقب به ابولید اشاره داشت (Roggio, 2013, P.2). این نیروها از تجربه و توانمندی بسیار بالایی در زمینه جنگ روانی، نبردهای میدانی و جنگ الکترونیکی برخوردار هستند و تعداد آن‌ها نزدیک به سه هزار نفر برآورد شده است. بازگشت این عناصر می‌تواند بحران امنیتی

تازه‌ای برای کرملین ایجاد نماید. از این نظرگاه دور کردن بحران از محیط امنیتی روسیه اهمیت حیاتی دارد. در همین رابطه ایال زیسر: «فدراسیون مسکو، سوریه را به عنوان خط مقدم دفاع نگاه می‌کند. سیاستمداران روس نگران هستند که سقوط حکومت اسد باعث گسترش اسلام افراطی در میان جمعیت مسلمان این کشور به‌ویژه قفقاز شمالی شود و مسیر هموارتری جهت رسیدن داعش به مرزهایش مهیا می‌شود» (Zisser, 2015, P.42). بنابراین پنداره نگران‌کننده روس‌ها در خصوص «سوریه‌سازی»^۱ مناطق تحت نفوذ در سرزمین‌های جنوبی، آنها را متقاعد ساخت که چنانچه در سوریه حضور پیدا نکنند و در مقابل تروریست‌ها به پیکار نپردازند، در آینده باید ضمن متحمل شدن هزینه‌ها و تلفات فراوان در مناطق نزدیک و مرزهای خود با تکفیری‌ها مواجه شوند.

چشمداشت‌های استراتژیک

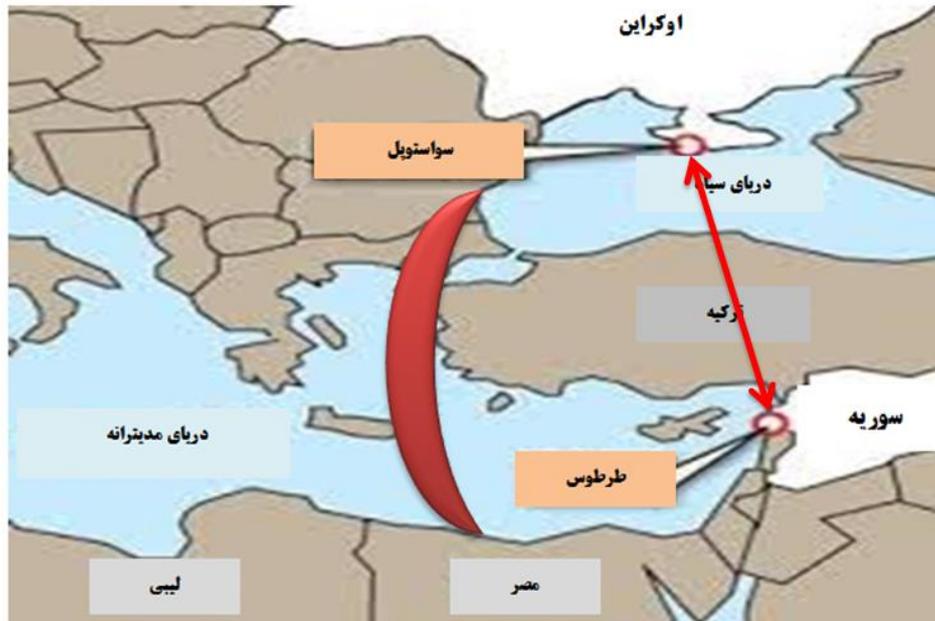
چه در قرن‌های پیشین و چه اکنون پایگاه‌های دریایی نقش حیاتی در موازنه‌بخشی در مقابل دشمنان ایفا کرده‌اند. مسئله استقرار ناوگان دریایی فدراسیون روسیه در بندر طرطوس اهمیت سوریه را برای این کشور مضاعف ساخته است. این بندر مهم‌ترین نماد اتحاد راهبردی روسیه با سوریه و گواهی آشکار از این واقعیت است که سوریه در قلمرو ژئوپلیتیک روسیه قرار دارد (Takhshid & Shoja, 2017, P.313). پایگاه طرطوس بر اساس موافقت‌نامه ۱۹۷۱ میان اتحاد شوروی و سوریه به نیروی دریایی شوروی جهت آموزش نیروهای خود واگذار شد. بر اساس این موافقت‌نامه جنگنده‌ها، زیردریایی‌ها و کشتی‌های تجاری شوروی اجازه بهره‌برداری از تجهیزات بندر طرطوس را کسب کردند. نیروی دریایی روسیه به سوریه به عنوان یک پایگاه حیاتی در جهت اجرای عملیات خود در دریای مدیترانه و احاطه بر منطقه می‌نگرد؛ چرا که پایگاه دریایی طرطوس به‌طور قابل توجهی می‌تواند ظرفیت‌های عملی روسیه را ارتقاء بخشد و کشتی‌های مستقر در آن نیز قابلیت دسترسی به دریای سرخ و اقیانوس هند را از طریق کانل سوئز و دسترسی به آتلانتیک را به واسطه جبل الطارق^۲ ظرف چند روز دارا است (Harmer, 2012). نقش زیر گویای اهمیت بندر طرطوس است.

بندر طرطوس همچنین امکان عملیات‌های مختلف برای ناوگان دریای روسیه در دریای مدیترانه فراهم می‌آورد (Trenin, 2012, P.2). خصوصاً اینکه چنانچه یک خط فرضی از بندر طرطوس واقع در غرب سوریه، به صورت مستقیم به دیگر ناوگان دریایی روسیه در بندر سواستوپل واقع در دریای سیاه و جنوب

^۱-Syrianization

^۲-Gibraltar

اوکراین ترسیم شود و همچنین اگر یک هلال مصنوعی بین دریای سیاه و دریای مدیترانه ترسیم نمایم به اهمیت این بندر به مثابه «هلال موازنه‌گر» در برابر غرب پی خواهیم برد. این هلال قدرت زیادی به عملیات‌های دریایی روسیه در مدیترانه و دریای سیاه بخشیده است. از این منظرگاه هنگامی که از اهمیت سوریه برای مسکو صحبت به میان می‌آید، آنها حفظ و گسترش پایگاه دریایی در بندر طروس و پایگاه هوایی حمیمیم را برای خود تضمین شده می‌دانند که نه تنها حضور خود در این کشور بلکه ظرفیت آنها را در کل شرق مدیترانه تقویت می‌کند (Janine, 2018, P.2).



نقشه (۱): هلال موازنه‌گر بندر تا بندر (سوآستوپل - طرطوس)

از این رو حفظ تنها پایگاه نظامی دریایی روسیه در سواحل غربی سوریه اهمیت راهبردی دارد. به نظر می‌رسد روس‌ها کماکان وصیت‌نامه پتر کبیر را به خاطر دارند و دسترسی به آب‌های آزاد از خطوط قرمز کرملین در راستای منافع استراتژیک آنها به شمار می‌آید. با بروز جنگ در سوریه کشور روسیه در جهت تحقق اهداف سیاسی خود از این پایگاه بهره‌برداری فراوانی می‌کند و آن را به پایگاهی جهت تحویل سلاح به دولت اسد تبدیل کرده است.

منافع اقتصادی

یکی از اهداف روسیه از حضور در خاورمیانه، گسترش مناسبات اقتصادی با کشورهای منطقه است و در این راستا فروش تسلیحات نظامی و تشکیل بلوک انرژی از جمله مهم‌ترین منافع اقتصادی روسیه در خاورمیانه است که از دیرباز این اهداف را به صورت مداوم پیگیری کرده است. دمشق بزرگ‌ترین بازار صادرات تجهیزات نظامی روسیه می‌باشد و مسکو نیز بابت از دست دادن چنین منبع درآمدزایی نگرانی زیادی دارد (Xing, 2012, P.15). نکته حائز اهمیت دیگر اینکه به زعم راهبران مسکو، سقوط سوریه باعث خواهد شد تا در درازمدت گاز قطر از طریق این کشور راهی اروپا شده و این امر می‌تواند خطری بزرگ برای امنیت ملی و اقتصادی روسیه باشد؛ زیرا بخش مهمی از درآمد روسیه که تا ۷۰ درصد تخمین زده شده است از مسیر انتقال گاز این کشور به اروپا تأمین شده و قدرت چانه‌زنی مسکو با اروپا در معاهدات منطقه‌ای و بین‌المللی را افزایش می‌دهد.

فدراسیون روسیه و مدیریت تحولات سوریه

با توجه به دلایل اهمیت سوریه در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، نظامی و اقتصادی و وقوع بحران در کشوری که حدود ۲۴۷۵ کیلومتر با مرزهای روسیه فاصله دارد این سؤال مطرح می‌شود که بر اساس شاخص‌های شدت تهدید، میزان زمان و مقدار آگاهی در اختیار، تحولات این کشور ذیل کدام‌یک از بحران‌های مکعب چارلز هرمان قرار می‌گیرد. شواهد و قرائن نشانگر این است که در بحران سوریه به دلیل اینکه وقت کافی در اختیار تصمیم‌گیرندگان کاخ بزرگ کرملین^۱ قرار دارد و می‌توانند به اقدامات بوروکراتیک و مشورتی دست بزنند و از جانبی به دلیل اینکه تهدید خفیف بوده و زمان هم برای تصمیم‌گیری بلند است، این موضوع طی اقدامات بوروکراتیک رد و بدل شده و طرح‌های زیادی با هدف انتخاب بهترین راهبرد گزینش می‌شوند، منتها به دلیل عدم وجود اطلاعات دقیق و کافی در خصوص طرح‌های و گزینه‌های راهبردی سایر رقبای زمان، مکان و نوع اقدامات آن‌ها، میزانی از عدم قطعیت و در نتیجه غافلگیری وجود دارد. اگر چه عده‌ای بر این اعتقادند که مشکلات ساختاری اقتصاد روسیه، سرانجام این کشور را مجبور می‌کند به کشور خود بازگردند و ادامه فعالیت در سوریه را غیرمنطقی قلمداد کنند (Kurtzer et al., 2018, P.20). اما باید بیان داشت که این کشور حاضر به تکرار مجدد سناریوی لیبی و

^۱- Grand Kremlin Palace

سقوط متحد خود در شمال آفریقا توسط رقبای غربی نیست. به طور کلی روسیه به چهار طریق زیر اقدام به مدیریت بحران سوریه کرده است.

سیاسی - دیپلماتیک

مهم ترین ابزار مدیریت مسالمت آمیز بحران‌ها بهره‌گیری حداکثری از حوزه‌ها و ظرفیت‌های سیاسی دیپلماتیک دوجانبه و چندجانبه است. روسیه جهت مدیریت تحولات سوریه برخلاف کشورهای غربی (که از موقعیت پیش آمده برای مداخله در امور داخلی این کشور عربی سوء استفاده می‌کنند) با درک واقعیات نظام سیاسی منطقه و به منظور حل مسئله و برقراری صلح و ثبات و بازگشت اوضاع به حالت سابق از راه‌های دیپلماتیک و گفت‌وگو تلاش زیادی کرد. روسیه معتقد است که کشورهای غربی بر ضد سوریه توطئه کرده‌اند و سعی می‌کنند با دستاویز قرار دادن برخی قوانین بین‌المللی مثل مسئله حقوق بشر دولت بشار اسد را سرنگون نمایند و فرد مورد نظر خود را در رأس قدرت قرار دهند (Pasandideh, 2012, P.1). در این مدت وزیر امور خارجه این کشور به‌طور منظم به کشورهای مختلف سفر و تلاش کرد مقدمات آغاز گفت‌وگوهای فراگیر ملی را فراهم سازد. روس‌ها از این طریق هرگونه مداخله نظامی، تلاش‌های مخرب جهت ایجاد نفاق و تفرقه مذهبی، حمایت از تروریسم، افراط‌گری و خشونت را محکوم می‌نمایند. روسیه به عنوان مهم‌ترین حامی بین‌المللی اسد تلاش داشته تا از پتانسیل‌های دیپلماتیک موجود برای پایان دادن به ناآرامی‌ها در سوریه و ارائه راه‌حل‌های سیاسی برای حل اختلافات موجود میان دولت و مخالفان بهره‌جوید (Karami, 2012, p.2). از زمره مهم‌ترین مصادیق این شیوه مدیریت بحران چنین است:

وتوی قطعنامه‌های ضدسوری در شورای امنیت و مجمع عمومی

فدراسیون روسیه تنها کنشگر فرامنطقه‌ای نقش‌آفرین در بحران سوریه نیست بلکه خود را در مقابل بازیگرانی نظیر آمریکا، فرانسه و انگلیس یافته است که در راستای تداوم نفوذ و سیطره خود اقدام به آشوب‌سازی و بحران‌آفرینی در غرب آسیا می‌کنند. روس‌ها علاوه بر نقش‌آفرینی میدانی سعی کرده‌اند با بهره‌گیری از ظرفیت‌های خود در سازمان‌های بین‌المللی از اقدامات آشوب‌ساز رقبای جلوگیری کنند. اقدامات روسیه در سازمان ملل متحد به‌ویژه مخالفت با قطعنامه‌های ضدسوری، از اهرم‌های مهم مدیریت نرم بحران سوریه محسوب می‌شود. روسیه مخالف سرسخت دخالت غرب در امور سوریه و سرنگونی ساختن دولت اسد با استفاده از نیروهای نظامی هست؛ زیرا این موضوع را از یک سو به دولت مرکزی سوریه و از سوی دیگر به زیان منافع خود در منطقه قلمداد می‌کند. روسیه به همراه چین پیش‌نویس دو قطعنامه ضدسوری را در ۱۴ اکتبر ۲۰۱۱ و در تاریخ ۴ ژانویه ۲۰۱۲ (Un Draft Resolution On Syria, Guardian, January 31, 2012) را وتو کرده و آن‌ها را یک‌جانبه و غیرمتوازن دانست.

بحث‌برانگیزترین نکته در مورد قطعنامه‌های شورای امنیت پس از وقوع حملات شیمیایی در منطقه غوطه شرقی دمشق است. حملات غوطه (۲۰۱۳) یک سری از حملات شیمیایی بود که در تاریخ ۲۱ اوت ۲۰۱۳ در منطقه غوطه در استان ریف دمشق رخ داد. بسیاری از بازیگران ضد سوری از جمله فرانسه و آمریکا با به راه انداختن موج جنگ‌طلبی درصدد بودند با تصویب قطعنامه‌ای مجوز استفاده از زور و حربه نظامی علیه سوریه ذیل فصل هفتم منشور سازمان ملل متحد را اخذ کنند. در این میان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا اعلام کرد که حتی بدون مجوز سازمان ملل حاضر به حمله نظامی به سوریه است. این ادعا با مخالفت شدید روسیه مواجه شد. درحالی‌که ایالات متحده آمریکا از حمایت بریتانیا و فرانسه جهت حمله به سوریه برخوردار بود، روسیه از حمایت رهبران گروه بیست (G20) بر ضد اقدام نظامی علیه سوریه استفاده کرد (Aghahosseini et al., 2014, P.182). هم‌زمان روسیه اسنادی به اعضای شورای امنیت درباره حمله شیمیایی منطقه الغوطه دمشق ارائه کرد که باعث سکوت و تغییر مواضع اولیه آن‌ها در قبال چنین حملات مرگباری گردید. مسکو بر اساس تصاویر ماهواره‌ای اسنادی را ارائه نمود که در آن‌ها پرتاب دو موشک حامل مواد شیمیایی از منطقه «دوما» در حومه دمشق که تحت سیطره مخالفان قرار داشت. به منطقه الغوطه واضح و آشکار است. مقامات کرملین بر این اعتقادند که حملات غوطه شرقی اقدامی از پیش برنامه‌ریزی شده به‌وسیله شورشیان بوده است (Kelemen, 2013) و حمایت‌ها و سناریوهای خارجی از جانب برخی کشورها جهت ایجاد دستاویزی برای تهاجم نظامی علیه سوریه، پشت سر این حملات مرگبار قرار دارد. ولادیمیر پوتین نیز بیان می‌دارد: «که امیدوارم ایالات متحده و متحدان این کشور درصدد به راه انداختن یک سناریوی نظامی در سوریه نباشند؛ که این امر بر عمق فاجعه و خشونت در این کشور می‌افزاید. من معتقدم سناریوی متهم کردن بشار اسد به استفاده از سلاح‌های ممنوعه شیمیایی اقدامی ساختگی از سوی مخالفان او جهت تحریک اعضای قدرتمند جامعه بین‌المللی خصوصاً ایالات متحده آمریکا است و ما هنوز معتقدیم که این حملات به وسیله شورشیان صورت پذیرفته است (Benammar, 2013). در واکنش ادعاهای کشورهای غربی «الکساندر لوکاشوویچ» سخنگوی رسمی وزارت امور خارجه روسیه در تفسیر اخبار منتشره در مورد استفاده از سلاح شیمیایی نزدیک دمشق، این‌گونه بیان می‌دارد: «برخی کشورها درصددند تا مسئولیت چنین حملاتی را بر گردن دولت سوریه انداخته و جامعه بین‌الملل را مجبور به حمایت از مواضع مخالفان کنند. در صورتی که شواهد مؤید این است که مخالفان اقدام به ساخت موشک‌های با قابلیت حمل مواد شیمیایی و پرتاب آن از مناطق نامعلوم کرده‌اند» (Grove & Kasolowsky, 2012). فرانسه پس از موضع‌گیری روسیه، درحالی‌که از رد قطعنامه توسط مسکو ابراز

نارضایتی می‌کرد، از موضع خود عقب‌نشینی نمود. دولت آمریکا نیز با علم به اینکه مردم این کشور تمایلی به قرار گرفتن در تنگنای تعهد کاربرد زور علیه سوریه ندارند و به علاوه عدم وجود شواهد و مدارک کافی جهت اثبات مدعای خود، با دیدگاه روسیه همراهی کرد و برخلاف بحران‌های عراق و افغانستان، تلاش دیپلماتیکی زیادی، به منظور موجه جلوه دادن کاربرد زور علیه سوریه انجام نداد و نهایتاً با ابتکار مسکو و انجام رایزنی‌های دوره‌ای مقامات این کشور با ایالات متحده آمریکا، قطعنامه ۲۱۱۸ در تاریخ ۲۷ سپتامبر ۲۰۱۳ صادر گردید (Lelmann, 2013, P.2) طبق قطعنامه ۲۱۱۸ شورای امنیت، دولت سوریه موظف است که تسلیحات شیمیایی خود را جهت نابودی تحویل دهد (Plofchan, 2014, P.131).

روسیه مبتکر اصلی طرح نابودی سلاح‌های شیمیایی سوریه بود و در حقیقت دیپلماسی روسی با پیشنهاد طرح مصادره سلاح‌های شیمیایی، رژیم سوریه را از خطر به زیر کشیده شدن احتمالی نجات داد و این مسئله در افزایش قدرت چانه‌زنی روسیه در مدیریت بحران سوریه تأثیر بسیار زیادی از خود بر جای گذاشت، از این نظرگاه تأثیر زیادی بر معادلات سیاسی سوریه در این برهه زمانی گذاشت. هیلاری کلینتون در جولای ۲۰۱۲ اظهار داشت: «تصور هزینه‌ای که روسیه باید در قبال حمایت از دولت سوریه پردازند، باور کردنی نیست. مسکو به همراه چین جلوی پیشروی آمریکا را گرفتند که این مسئله غیرقابل تحمل است. پیشروی آمریکا، به معنای تغییرات در دولت دمشق و بمباران علیه مردم سوریه است». علاوه بر شورای امنیت، مجمع عمومی نیز اقدام به تصویب تعدادی قطعنامه ضد سوری نمود. این قطعنامه‌های غیر الزام‌آور نوعی مشروعیت بخشی به مخالفان حکومت سوریه تلقی می‌شد. مجمع عمومی تاکنون اقدام به تصویب دو قطعنامه در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۳ کرده است که پیش‌نویس هر دوی آن‌ها از سوی دولت قطر به عنوان یکی از حامیان منطقه‌ای مخالف بشار اسد، تهیه شده بود (Xing, 2012, p.20). قطعنامه اول با ۱۳۳ رأی موافق و دومی نیز با ۱۰۷ رأی موافق به تصویب رسید. روسیه به این قطعنامه‌ها رأی مخالف داده و اعلام کرد که قطعنامه‌های مزبور از موضعی جانب‌دارانه از مخالفان حکومت سوریه نوشته شده است و توازن لازم را ندارند و خشونت‌های مخالفان مسلح حکومت سوریه را محکوم نمی‌کنند. در واقع هدف اصلی روسیه از رد قطعنامه‌های مزبور ممانعت از وارد شدن صدمه به دولت بشار اسد بود (Adomains, 2013). کنار ماندن روسیه از صحنه تحولات اخیر در منطقه از جمله نادیده گرفته شدن دیدگاه‌های آن در جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ و همچنین تکرار این مسئله در ماجرای مداخله نظامی ناتو و متحدان در لیبی باعث شده است که وزن و جایگاه این کشور در معادلات بین‌المللی به شدت کاهش یابد. همین مسئله انگیزه‌ای برای مسکو برای وتوی قطعنامه شورای امنیت سازمان ملل علیه سوریه بود. به‌طور کلی روسیه

جهت حمایت از قطعنامه‌های شورای امنیت چهار پیش شرط اعلام نموده است: ۱) قطعنامه‌ها نباید باعث تغییر حکومت در سوریه شوند؛ ۲) نباید مجوز حمله نظامی داده شود؛ ۳) نباید مانع فروش تسلیحات به سوریه شوند؛ ۴) دولت سوریه نباید به تنهایی به عنوان عامل خشونت‌ها محکوم شود (Shokoohi, 2014). و توی قطعنامه‌ها و ایستادگی در برابر دیگر قدرت‌های برجسته بین‌الملل نشان داد که نقش آفرینی روسیه در سوریه بخشی از رویکردی است که دسترسی منطقه‌ای و جهانی وسیع‌تری را در اختیار این کشور قرار می‌دهد. دمیتری ترینین^۱ کارشناس روسی در این خصوص خاطر نشان می‌کند که: «روسیه نشان داده است که به عنوان یک بازیگر بزرگ مستقل ژئوپلیتیک^۲ به مرحله جهانی باز می‌گردد» (Trenin, 2019). روی هم رفته باید گفت که با اینکه قریب به ۹ سال از جنگ فرسایشی سوریه می‌گذرد اما مداخله سیاسی مسکو موجبات ابقای بشار اسد را فراهم آورد و فدراسیون روسیه را به اصلی‌ترین کارگزار فرامنطقه‌ای قدرت در سوریه تبدیل کرده است.

تحریم نشست دوستان سوریه

مخالفان دولت سوریه جهت پیدا کرده سازوکاری به منظور بسترسازی سقوط بشار اسد از اریکه قدرت اقدام به برگزاری نشست‌های سیاسی را با عنوان گروه دوستان سوریه^۳ کردند. روس‌ها به دلیل اینکه نشست‌های دوستان سوریه را برخلاف منافع خود تشخیص می‌داد آن را تحریم و محکوم نمود. روس‌ها بر این اعتقاد بودند که نشست‌های فوق توسط کنشگرانی طرح‌ریزی می‌شود که با حمایت‌های بی‌دریغ از مخالفان به روند تجزیه و موزائیکی کردن تمامیت ارضی سوریه کمک می‌کنند و بنابراین نمی‌توان و اشتباه است، چنین نشستی را کنفرانس دوستان سوریه نام نهاد، در حقیقت این گروه در ظاهر تحت عنوان دوستان سوریه فعالیت می‌کنند اما در واقع معارضینی هستند که جهت به زیر کشیدن بشار اسد فعالیت می‌نمایند. در ادامه به دو مورد از مهم‌ترین کنفرانس‌های برگزار شده در این خصوص پرداخته و موضع‌گیری روسیه نیز اشاره می‌شود:

تحریم نشست استانبول^۴

ترکیه بلافاصله پس از برگزاری کنفرانس دوستان سوریه در تونس جهت میزبانی نشست بعدی گروه موسوم به دوستان سوریه در آوریل ۲۰۱۲ به مذاکرات دیپلماتیک پرداخت و دعوت‌نامه‌ای هم برای مسکو

^۱-Dmitri Trenin

^۲-Major Independent Geopolitical Player

^۳-Friends of Syria Group

^۴-Istanbul Conference

فرستاد (Walker, 2012, P.4). روسیه گردهم آیی مخالفان بشر اسد در شهر استانبول ترکیه را تحریم کرد. لازم به ذکر است ۸۳ کشور و تعدادی از نهادهای بین‌المللی در تاریخ ۱ آوریل ۲۰۱۲ جهت حمایت از اپوزیسیون‌های سوریه و اعمال فشار بر دولت سوریه در این نشست حاضر شدند. الکساندر لوکاشویچ سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه در این خصوص اعلام کرد که: «نخستین نشست از این نوع بدون ما در تونس برگزار شد. این بار هم ما در این نشست شرکت نمی‌کنیم هرچند دعوتنامه‌ای در این خصوص دریافت کرده‌ایم. چنین نشست‌هایی متأسفانه جهت‌گیری سیاسی یک‌جانبه دارد. شرکت‌کنندگان در جستجوی به فکر کمک به گفتگوی بین‌سوری‌ها و توقف مناقشه نیستند، بلکه برعکس، آنان به ویژه زمینه را جهت مداخله جویی‌های خارجی مهیا می‌سازند، در صورتی که اقدام اولیه باید جلوگیری از این‌گونه مداخله‌ها و متوقف کردن دامنه خشونت‌ها باشد» (Www.Mid.Ru).

تحریم نشست رم

این کنفرانس در پنجشنبه ۲۸ فوریه ۲۰۱۳ در رم پایتخت ایتالیا برگزار شد. روس‌ها مانند جلسات گذشته از شرکت در این نشست امتناع ورزیدند. طبق پیش‌بینی روس‌ها، هدف نشست روم بر طبق بیانیه پایانی از این قرار بود که رژیم سوریه فوراً باید بمباران بی‌رویه مخالفان که جنایت علیه بشریت محسوب می‌شود را متوقف کرده و به علاوه عاملان چنین حملاتی باید مجازت گردند. مقامات روسیه طبق اصول مدیریت بحران خود به این اظهارات و تصمیم‌گیری‌ها واکنش نشان دادند و معتقد بودند که نشست رم که با شرکت حامیان گروه‌های مخالف برگزار گردید، می‌تواند محرکی برای شورشیان جهت سرنگون کردن بشار اسد باشد. لوکاشویچ سخنگوی وزارت امور خارجه روسیه در این رابطه چنین اشاره می‌کند که: «تلاش برای سرنگونی بشار اسد باعث گسترش درد و رنج در میان غیرنظامیان سوریه می‌شود. تصمیمات گرفته شده در کنفرانس رم و بیانیه‌هایی که در آنجا قرائت شدند به لحاظ متنی و محتوایی افراط‌گرایان را ترغیب و تشویق می‌کند که با توسل به زور قدرت را به دست بگیرند» (Gutterman, 2013).

برگزاری نشست‌های مسکو

روسیه رایزنی‌های گسترده‌ای جهت برگزاری نشستی در مسکو، بین جناح‌های مخالف و موافق سوریه انجام داد. نشست فوق از ۲۶ تا ۲۹ ماه ژانویه ۲۰۱۵ در مسکو برگزار گردید. سرگئی لاوروف، وزیر امور خارجه روسیه با اشاره به گردهمایی مسکو که گروه‌های مخالف سوریه و نیز هیئتی بلندپایه از دولت دمشق در آن شرکت خواهند کرد، بیان می‌دارد که: «ما امیدواریم که این گردهمایی بتواند نقشی سازنده در بحران سوریه داشته باشد. گردهمایی مسکو جهت فراهم ساختن زمینه گفت‌وگوی فراگیر میان تمامی گروه‌های درگیر در سوریه است و همه گروه‌های شرکت‌کننده در آن بر ضرورت تحقق صلح و مبارزه با

تروریسم در سوریه متفق هستند. آنچه که در مسکو آغاز شده مذاکرات یا گفت‌وگوی فراگیر نیست، تنها یک گردهمایی است که در آن شرکت کنندگان بدون هیچ پیش‌شرطی حاضر شده‌اند و به گفت‌وگو با یکدیگر می‌پردازند. ما امیدواریم که این گردهمایی در آینده‌ای نزدیک به مذاکرات جدی میان دو طرف تحت نظارت سازمان ملل بیانجامد و از طرف دیگر جامعه بین‌المللی نیز وحدت و تلاش لازم به منظور حل بحران سوریه و مبارزه علیه تروریسم به دست آورد» (Baczynska, 2015). از طرفی ائتلاف ملی مخالفان و دولت اسد آمادگی خود را برای شرکت در این نشست اعلام کردند. روسیه در تلاش بود نشست بدون مداخله بیگانگان و یک مذاکرات صرفاً سوری - سوری باشد. نکته مهم در این خصوص اینکه روسیه موفق به کشاندن دو طرف اختلاف بر سر میز مذاکره شد و آنها را رودروی همدیگر قرار داد. هدف روسیه از این نشست فراهم ساختن زمینه بحث برای تمام طرف‌های شرکت کننده در کنفرانس و متفق القول ساختن جملگی آنان بر روی ضرورت برقراری صلح و مبارزه با تروریسم در سوریه بود. این اقدام روسیه در جهت این باور آنها بود که نشست مذکور بین دولت و مخالفان می‌تواند به صلح در سوریه کمک نماید (Foxnews, 2015). نکته حائز اهمیت این مسئله گفت‌وگوی دو جانبه سرگئی لاوروف وزیر خارجه روسیه با احمد جربا^۱ رئیس ائتلاف مخالفان سوریه و تلاش جهت متقاعد کردن وی به منظور در پیش گرفتن رویه مسالمت آمیز و احتراز از بکار بردن زور جهت نیل به مقاصد معترضان بود. وی در این ملاقات به احمد جربا یادآور شد که: «من متوجه هستم که شما در وهله نخست نگران سرنوشت کشور خود هستید. ما نیز سرنوشت ملت سوریه را در نظر داریم و امیدواریم که کنفرانس‌های بین‌المللی بتواند به حل و فصل مشکلات کنونی در سوریه یاری رساند» (Farsnews, 2015).

نظام ائتلاف‌سازی

کشورها در نظام آنارشیک بین‌المللی دشمنان و دوستان دائمی نداشته، بلکه تنها منافع دائمی دارند. بدین ترتیب، اتحادها و ائتلاف‌ها از مجموعه‌ای از منافع ملی کشورها نشأت می‌گیرد. این منافع ممکن است مکمل، موازی و یا مشترک بین کشورها باشند، اما دستیابی به آنان نیازمند هماهنگی میان آنهاست. از این رو دو یا چند کشور از طریق اتحاد و ائتلاف، تعهداتی را در قبال یکدیگر می‌پذیرند. این دولت‌ها احساس می‌کنند که بدون قبول برخی تعهدات قادر به مقابله با تهدیدات خارجی یا دفاع از منافع ملی خود نخواهند بود. دولت‌ها به ویژه در وضعیت منازعه و جنگ به منظور کسب منافع بیشتر، آسیب‌پذیری کمتر

^۱-Ahmad Jarba

و کاهش هزینه‌های نظامی به ائتلاف‌ها می‌پیوندند. پیش‌فرض این روش مدیریت بحران این است که قدرت‌های بزرگ به منظور جلوگیری از تحمیل هزینه‌های هنگفت رفتار تهاجمی یک جانبه‌گرایانه، درصدد ایجاد ائتلاف از میان بازیگرانی هستند که ذی‌نفع در بحران‌اند. ائتلاف‌گرایی مبتنی بر جلوه‌هایی از توازن سیاسی و توازن نظامی - استراتژیک است (Mirfakhraee & Golestan, 2016, P. 115). روسیه با علم به این مسئله که در بحران‌های منطقه‌ای در گسترده‌ای به اهمیت خاورمیانه که جبهه‌های چندگانه در برابر همدیگر قرار می‌گیرند و اینکه به صورت منفردانه قادر به کسب حداکثری منافع و اهداف خود نیست، لذا سعی بر آن داشته تا نظامی از ائتلاف‌های همسو به خود را در بحران سوریه شکل ببخشد. ایران و چین مؤثرترین کنشگران همسو و همراستا با منافع روسیه هستند.

جمهوری اسلامی ایران

جنگ سوریه منجر به اقتران نسبی، همگرایی و همسویی رفتار ایران و روسیه برای تأمین منافع و الگوی امنیت منطقه‌ای مشترک و مطلوب آنها گردید (Cafiero, 2019 Behravesh &). درخور توجه است که هم‌جهتی دو کشور در مورد مسئله سوریه به واسطه ارزیابی واقع‌گرایانه آنها پس از آغاز بهار عربی در سال ۲۰۱۱ شکل گرفت. دو کشور رسوخ بی‌ثباتی از دیگر کشورهای عربی به سوریه را پدیده‌ای الهام گرفته از ایالات متحده می‌دانستند که ثبات داخلی و موقعیت ژئوپلیتیکی آنها در خاورمیانه را با تهدید بالقوه‌ای مواجه می‌کرد. به علاوه از این مسئله نگرانی داشتند که سقوط بشار اسد می‌تواند به تقویت جایگاه ایالات متحده در منطقه و دامن‌گستری جنبش‌های تندرو سنی منجر شود. ایران برای ساختن نظم چند قطبی، چه در سطح منطقه‌ای (خاورمیانه) و چه در سطح جهانی، شریک مهمی برای روسیه است (Rodkiewicz, 2020, P.2). به زعم مقامات سیاسی - امنیتی روسیه جمهوری اسلامی ایران مناسب‌ترین کشور جهت ائتلاف‌سازی علیه گروهک‌های تروریستی و مقابله با راهبردها و تاکتیک‌های آمریکا، فرانسه و انگلیس است. ایران علاوه بر یگان‌های خود، از طیف گسترده‌ای از نیروهای نیابتی بهره می‌گیرد که این مسئله قابلیت زیادی به این کشور جهت مقابله با عناصر تهدیدزا می‌دهد. از این نظرگاه سیاست ایران و روسیه در طی بحران سوریه حفظ وضع موجود از رهگذر حفظ نظام بشار اسد در قدرت است (Kurtzer, 2018, P.9). باید اشاره داشت که قدرت‌یابی محور مقاومت اسلامی در سوریه در قیاس با گروه‌های تروریستی نگرانی کمتری برای روسیه در پی دارد؛ چرا که جمهوری اسلامی ایران به عنوان محوریت جبهه مقاومت مناسبات مطلوبی با روسیه دارد. آنا بوروشچوسکایا کارشناس مسائل روسیه و خاورمیانه در «موسسه واشنگتن» معتقد است که: «در تاریخ چند صدساله روابط دو کشور، تهران و مسکو هرگز تا این حد همکاری نزدیک با یکدیگر نداشته‌اند. این از بخت بد آمریکاست که مسکو و تهران دریافته‌اند که

منافع آن‌ها در خاورمیانه از جمله در مخالفت با منافع آمریکا تا چه حد اشتراک دارد. افزایش تهدیدهای تروریستی، منافع اقتصادی، وجود بی‌ثباتی در افغانستان و همچنین امکان همکاری در آسیای مرکزی از جمله انگیزه‌های دو کشور برای تعمیق همکاری‌های دوجانبه به شمار می‌آیند. در این بین بحران سوریه، روابط دو کشور را به اوج رسانده است؛ زیرا مسکو حضور در سوریه را به نفع خود تعبیر می‌کند. بر این اساس به‌رغم آنکه کرملین تلاش می‌کند در روابط خود با کشورهای خاورمیانه، توازن برقرار کند، اما در حال حاضر بیشتر به مدار شیعی متمایل شده است. از این رو به نظر می‌رسد همکاری ایران و روسیه همچنان ادامه یابد. این در حالی است که حتی اگر این همکاری نزدیک چندان هم طولانی‌مدت نباشد، باز هم برای منافع آمریکا مضر است. در واقع یک اتحاد کوتاه‌مدت هم می‌تواند لطمه‌ای بلندمدت به منافع ایالات متحده وارد کند. ضمن آنکه همکاری‌ها و پیروزی‌های تاکتیکی می‌توانند موجب تقویت یک راهبرد مشترک میان تهران و مسکو شوند (Broshchevskaya, 2016, P.134). همکاری میان ایران و روسیه تا جایی اهمیت پیدا کرد که در آگوست سال ۲۰۱۶ مشخص شد که ایران به روسیه اجازه داده تا از پایگاه هوایی نوژه در همدان جهت حمله به برخی اهداف در سوریه استفاده کند، اما استقرار جنگنده‌های روس کوتاه مدت بود؛ چرا که طبق قانون اساسی، هرگونه تأسیس پایگاه‌های نظامی خارجی در قلمرو ایران ممنوع است (Islamian, 2019).

چین

الگوی مدیریت بحران‌ها توسط چین معمولاً نرم‌افزاری و غیرخشونت‌آمیز بوده و این کشور در بحران‌های حادث در خارج از محیط امنیتی این کشور تا آنجا مداخله می‌کند که خسارت اقتصادی برای این کشور در پی نداشته باشد. یکی از وجوه اصلی منافع ژئوپولیتیک چین در منطقه غرب آسیا جلوگیری از تسلط یک قدرت به ویژه آمریکا بر این منطقه راهبردی است. چینی‌ها بر این عقیده بودند که باید جلوی نقض حقوق بشر در سوریه گرفته شود و تنها راه کار آن نیز طرق مسالمت‌آمیز است و مداخله نظامی نتیجه بخش نیست (Xing, 2012, P. 34). بدین جهت به لحاظ جلوگیری از تسلط آمریکا بر سوریه وجوه اشتراکی میان روسیه و چین برقرار است و این مسئله انگیزه زیادی جهت همکاری میان آن‌ها برقرار ساخته است. از سوی دیگر به لحاظ تروریسم و افراط‌گرایی چینی‌ها نیز در معرض تهدید ناشی از تحرکات اویغورها در استان سین کیانگ هستند. تا جایی که از آغاز بحران سوریه با اعلام موجودیت داعش در سوریه، تعدادیاز اویغورها به این گروه پیوسته و با تحرکات آنها همراهی کردند. در واقع چین ضمن توجه به نفوذ تروریست‌های داعش در مناطق مرزی سین کیانگ و انجام برخی اقدامات تروریستی، همه توان خود را برای مقابله با تندروی و خشونت در سوریه به کار گرفته تا بازگشت نیروهای جذب‌شده داعش به منطقه

رخ ندهد (Ramezani, 2018, P.3). از این رو به دلیل وجود برخی منافع مشترک و تهدیدات مشترک، ائتلاف ضد تروریستی بین روسیه و چین جهت محصور کردن و از بین بردن عناصر تکفیری در سوریه شکل گرفته است.

حمایت‌های مالی و اقتصادی

در اختیار قرار داشتن قدرت نظامی و ایستادگی در برابر تکانه‌ها و بحران‌ها پیوند مستقیمی با پشتوانه اقتصادی توانمند و پویا دارد. نظامات اقتصادی که به لحاظ داخلی زیرساخت قوی ندارند و تحریم و محاصره خارجی نیز فشار مضاعفی بر آنها وارد ساخته باشد، هنگام مواجه شدن با بی‌ثباتی‌های فرسایشی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، غالباً موفق ظاهر نمی‌شوند. امتداد ناآرامی‌ها و قدرت‌گیری روز افزون تکفیری‌ها همراه با شدت گرفتن تحریم‌های اقتصادی، سیاسی و فناورانه علیه سوریه، دولت بشار اسد را تحت شرایط دشواری قرار داده بود. تحت چنین شرایطی صحبت از کمک‌های مالی و اقتصادی حامیانی خارجی نظیر روسیه به میان آمد. تا جایی که بسیاری از کارشناسان بر این اعتقادند که کمک‌های اقتصادی روسیه به دمشق یکی از موارد مهمی بوده که به ابقای بشار اسد کمک فراوانی کرده است (Lund, 2014, P.1). از سوی دیگر روسیه مخالف جدی تحریم‌های اقتصادی، تجاری و به ویژه بخش انرژی سوریه است و نه تنها به آن‌ها عمل نکرده بلکه به روابط عادی با این کشور ادامه داده است. مسکو بر این اعتقاد است که تحریم‌های غربی بدون آنکه تأثیر جدی بر روی دولت داشته باشد، تنها باعث وخیم شدن اوضاع مردم در سوریه گشته و از این حیث ضرر اصلی متوجه غیر نظامیان خواهد بود، بنابراین اقدام غربی‌ها خلاف عرف و اصول بنیادین حقوق بشر است. پس تصویب تحریم سزار یا قانون به اصطلاح حمایت از غیر نظامیان سوری علیه کشور سوریه در سال ۲۰۲۰ وزارت خارجه روسیه نسبت به آن اعتراض کرد و در راستای محکومیت آن، بیانیه ای صادر نمود. ذیل این بیانیه اشاره شده است که: «در واشنگتن از روی عمد و با حقی که به خود می‌دهند چندین سال است که به صورت یک‌جانبه تحریم‌هایی را وضع می‌کنند و امروز هم محدودیت‌های جدیدی به آن اضافه کرده‌اند. در بسیاری موارد منجر به کاهش ارزش لیره سوریه و جهش قیمت سوخت، مواد غذایی و کالاهای ضروری می‌شود. در نتیجه هزاران شهروند ساده سوریه بر اساس شواهد نمایندگان آژانس‌های تخصصی بشر دوستانه سازمان ملل متحد در مرز بین مرگ و زندگی قرار دارند» (Sputniknews, 2020). مسکو در سال‌های گذشته سعی بر این داشته که با فعالیت در حوزه مشتقات نفتی، تأمین گندم و سایر کالاهای استراتژیک به کاهش فشارهای اقتصادی بر دولت سوریه کمک کنند (Al-Haj, 2020). علاوه بر این روسیه کمک‌های مالی و اقتصادی فراوانی چه در قالب وام‌های با بازپرداخت بلندمدت، تهیه و نصب اقلام و تجهیزات در ارتباط با بخش انرژی و ارسال مواد

غذایی و دارویی مورد نیاز را در اختیار دولت سوریه گذاشت. در همین خصوص با تحریم بخش انرژی سوریه و بسته شدن باب فروش انرژی، مسکو سازوکاری را فراهم ساخت تا نفت سوریه دریافت و در بازارهای جهانی به فروش برساند و نهایتاً پول حاصل از فروش آن را در اختیار دمشق قرار دهد. چند هفته پس از تحریم‌های اروپایی - آمریکایی بر ضد بشار اسد، در دسامبر ۲۰۱۱ بانک مرکزی روسیه به منظور دور زدن تحریم‌ها، چندین حساب را نزد بانک‌های «وی تی بی»، «وی ای بی» و «گازپروم بانک^۱» باز کرد که این اقدام باعث شد تا سوریه علیرغم تحریم‌ها، به مبادلات مالی و بین‌المللی خود ادامه دهد. هدف اصلی افتتاح این حساب‌ها، واریز و خارج کردن دارایی‌های بانک مرکزی سوریه نزد مؤسسات اروپایی بوده است (Yazigi, 2014, P.4). تحت چنین شرایطی که سوریه مورد حمله تحریم‌های بین‌المللی قرار دارد شرکت نفت و گاز روسیه در دسامبر ۲۰۱۴ یک قرارداد ۹۰ میلیون دلاری جهت اکتشاف و تولید نفت با سوریه امضا کرد (Saul, 2014).

پشتیبانی تسلیحاتی و لجستیک

احتمال کمبود سلاح‌های به روز شده و مهمات مورد نیاز ارتش بشار اسد از یک سو و کمک‌های مستمر جبهه غربی و برخی کشورهای عربی به گروهک‌های تکفیری از جانب دیگر مقامات کرملین را به شدت نگران ساخته بود. روس‌ها از ابتدای بحران تاکنون حجم عظیمی از تسلیحات را در اختیار ارتش سوریه قرار داده است. فدراسیون روسیه چنین استدلال می‌کند که طبق قراردادهای نظامی با دمشق که مدت اعتبار آن‌ها نیز باقی مانده، به این کشور سلاح می‌فروشد و ادعای غربی‌ها مبنی بر اینکه حمایت تسلیحاتی روسیه خلاف حقوق بین‌الملل است، وجاهت منطقی و قانونی ندارد. زمانیکه آمریکا جهت ایجاد ترس و تهدید بشار اسد اعلام کرد که ناو جنگی اعزام خواهد نمود، بلافاصله با عکس العمل روسیه مواجه شد و ۶ ناو جنگی خود را به مدیترانه اعزام کرد. اگر چه نیروهای امنیتی روسیه اعلام کردند که این ناوها تنها مربوط به نیروی دریایی روسیه به منظور تامین امنیت جان شهروندان روسی در بندر طرطوس است (Pasandideh, 2012, P.1). روس‌ها همچنین در سال ۲۰۱۴ توسط هواپیماهای گول‌پیکر آنتونوف 124s فرستادن وسایل نقلیه و خودروهای زره‌ای، تعدادی هواپیمای بدون سرنشین جاسوسی، رادار، سامانه‌های جنگ الکترونیک، قطعات یدکی بالگرد و بمب‌های هدایت‌شونده از طریق پایگاه دریایی طرطوس و فرودگاه دمشق جهت استفاده ارتش سوریه را در دستور کار قرار داده است (Saul, 2014). علاوه بر موارد

¹-Gazprombank

فوق می‌توان به تسلیحات فوق پیشرفته‌ای از جمله بالگردهای جنگی، ۳۶ فروند هواپیمای یاگ ۱۳۰، هواپیمای میگ ۲۹ اشاره داشت (Adami, 2013, P.64). هنگامی که خبر سقوط یکی از جنگنده‌های ترکیه توسط ارتش سوریه در اوایل تیرماه ۱۳۹۱ منتشر شد، بسیاری از گمانه‌زنی‌ها آن را به مثابه یکی از عرصه‌های تقابل روس‌ها با نیروهای ناتو قلمداد می‌کردند. این ادعا از دو دلیل سرچشمه گرفته بود. اول آنکه این هواپیما از سوی یکی از سامانه دفاع ضد هوایی پیشرفته به نام Buk-M2 مورد هدف قرار گرفته بود که به تازگی توسط روسیه در اختیار دولت سوریه گذاشته است. این سامانه که در میان کارشناسان ناتو به Sa-11 شهرت دارد، توانایی هدف‌گیری هواپیماهای جنگی تا ارتفاع ۱۴ کیلومتر و سرعت ۳ ماخ (هر ماخ برابر با ۱۲۲۴ کیلومتر در ساعت) را داراست. نکته بعدی آن بود که این سامانه تنها چند هفته پیش از وقوع این اتفاق در اختیار ارتش سوریه قرار گرفته بود و از منظر برخی به دلیل اینکه نیروهای سوریه هنوز آمادگی استفاده از این سلاح پیشرفته را نداشتند، فلذا موشکی که از سوی این سامانه به سوی هواپیمای ترکی پرتاب شده، توسط خود روس‌ها شلیک شده است درخور توجه است که اسرائیل به صورت ادواری برخی مواضع ارتش دولت سوریه را توسط جنگنده‌های خود مورد هدف قرار می‌دهد. این عملیات موجب شد تا شائبه جنگ فراگیر غرب علیه سوریه تقویت شود. پس از این بود که ولادیمیر پوتین در طی تماس تلفنی با بنیامین نتانیاهو هشدار داد کشورش دیگر، هیچ حمله دیگری از اسرائیل به سوریه تحمل نخواهد کرد و فوراً واکنش نشان خواهد داد. در این گفتگو پوتین اعلام کرد که دستور داده تا روند ارسال تسلیحات پیشرفته روسیه به سوریه تسریع شود و این که اجازه نمی‌دهد نه آمریکا و نه اسرائیل و یا هر قدرت دیگر دولت بشار اسد را سرنگون کند و از نتانیاهو خواسته است که این نکته را به خاطر بسپارد (Hedayati & Vladimirovich, 2015, P.75). بنابراین روسیه مدیریت بهتر و مطمئن‌تر بحران را در سپهر کمک‌های لجستیکی - تسلیحاتی مفید می‌بیند.

تهاجم نظامی (هوایی)

رصد میدانی تحولات سوریه نشانگر این مسئله بود که در برهه‌هایی توازن قوا بر ضرر بشار اسد تغییر پیدا کرده بود. مقامات کرملین به این نتیجه رسیده بودند که در صورت عدم بمباران مواضع گروه‌های تروریستی امکان سقوط دمشق وجود دارد. طبیعتاً یکی از سناریوهایی که میشد به امکان وقوع آن خوش‌بین بود، آغاز حملات نظامی روسیه از پایگاه هوایی حمیمیم^۱ در شهر لاذقیه بود. ساخت و طراحی

^۱-Hmeimim

این پایگاه مؤید این نکته است که خود را برای حملات هوایی به مواضع داعش و دیگر گروه‌های تروریستی آماده می‌کنند. در خصوص مدیریت بحران‌های بین‌المللی نمی‌توان حملات کنترل‌شده و کوتاه‌مدت را در ذیل مدیریت خشونت‌آمیز بحران‌ها جای داد. مثل معروفی میان پیرمردان روسی وجود دارد که می‌گویند: «از آنجایی که گورباچف بوی باروت به مشامش نخورده بود، سرزمین پهناور شوروی را به نابودی کشاند». بسیاری از کارشناسان، عواملی چون افزایش مخارج نظامی، رقابت تسلیحاتی و پذیرش تعهدات فراتر از توان و ظرفیت اقتصادی را که منجر به ایجاد مشکلات اقتصادی گسترده‌تر می‌شود؛ عامل فروپاشی شوروی دانستند (Motaharnia, 2015). روس‌ها با این درس تاریخی در دوره صدرات پوتین سعی دارد تا جای ممکن از جهت‌گیری‌های عجولانه و نسنجیده پرهیز کند و همواره با در نظر گرفتن شرایط کنونی و آینده به اتخاذ تصمیم بپردازد (Aghahosseini et al., 2014, P.179). منتها به‌طور کلی برآوردها حاکی از این است که در اثر حملات هوایی سوریه تاکنون ۱۸۰۰۰ هزار از تروریست‌ها کشته شده‌اند و بسیاری از آن‌ها پایگاه‌ها و سنگرهای مبارزه خود را ترک کرده‌اند. روس‌ها در حوزه حملات هوایی بسیار موفق عمل کردند و همین مسئله کمک زیادی کرد تا بخش‌های زیادی از مناطق تحت تصرف گروه‌های تروریستی باز پس گرفته شد و شاهره‌های مهم ارتباطی نیز در اختیار دولت مرکزی قرار گرفت (Russell, 2018, P.2). به علاوه عملیات هوایی جنگنده‌های روسیه پوششی را برای یگان‌های ارتش سوریه، نیروهای بسیج مردمی، مستشاران نظامی ایرانی و گردان‌های رزمی حزب‌الله لبنان بر روی صحنه زمینی فراهم ساخت و عملاً توازن و آرایش نیروها را به نفع سوریه و حامیانش متوازن ساخت.

مدیریت رسانه‌ای بحران

دولت‌ها با کمک رسانه‌ها، عقاید و استدلال‌های عامه مردم را تحت کنترل خود قرار داده و عملاً وارد جنگ‌های اطلاعاتی می‌شوند. رسانه‌ها به عنوان یک بازیگر قادر خواهند بود ضمن تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهان، بستر ساز تضعیف گروه‌های ناهمسو با خود باشند. از این نظرگاه وقایع سوریه نیز از این دست‌کاری‌های اطلاعاتی مصون نمانده است. مقامات کرملین واقف هستند که نقش رسانه‌ها اگر چه بیشتر از دیپلمات‌ها و پیاده نظام مبارز در کارزارهای جنگی نباشد، بدون تردید کمتر نیست؛ از این منظرگاه تلاش روس‌ها جهت مدیریت رسانه‌ای بحران از موارد منحصر به فرد است. آنها از ابتدای بحران تاکنون تعامل مداومی با رسانه‌های اجتماعی و سیاسی خود برقرار ساخته‌اند. روسیه نه تنها در عرصه‌های نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک بلکه در حوزه رسانه‌ای حمایت بی‌وقفه‌ای را برای بشار اسد ارائه داده است. رسانه‌های روسی تکفیری‌ها را عمدتاً با دو کلیدواژه القاعده و تروریست به مخاطبان خود معرفی می‌کنند.

(Salahi, 2020). کارکرد محوری رسانه‌های روسی در تحولات سوریه ایجاد فضایی جهت مشروعیت - بخشی به مجموعه فعالیت‌های این کشور بود. رویکرد رسانه‌های روسی القاء و نهادینه‌سازی این مسئله بود که رویه سیاسی - دیپلماتیک آنها در بحران سوریه صلح‌آمیز است و هدف اصلی آن مخالفت با راهکارهای قهری و نظامی کشورهای غربی و گروه‌های تروریستی - تکفیری جهت مداخله در قلمرو سوریه و براندازی دولت قانونی این کشور است (Shumilin, 2014, P.1). کرملین با ایجاد سردرگمی، برانگیختن ترس از گروه‌های تروریستی و ایجاد کارزار تبلیغاتی جهت بین بردن اعتماد به نهادها و کشورهای غربی، سعی در دستیابی به اهداف خود داشته است (Alami, 2018). از جمله برجسته‌ترین رسانه‌های روسی که در بحران سوریه نقش آفرینی کردند می‌توان به آر تی^۱ و اسپوتنیک^۲ و اینترفاکس^۳ اشاره داشت. به منظور ملموتر شدن شیوه‌های مدیریت رسانه‌های بحران سوریه به چند مورد ملموس اشاره می‌شود. شبکه آر تی روسیه در یکی از خبرهای خود به نقل از جیمز جفری، فرستاده ویژه ایالات متحده برای سوریه، اشاره می‌کند که هدف این کشور بحران آفرینی در سوریه و تداوم آن به صورت فرسایشی است. پس به بیان جفری اشاره می‌کند که گفته بود: «کار من این است که سوریه را برای روس‌ها تبدیل به یک ویتنام یا افغانستان کنم» (Rt, 2020). شبکه آر تی سپس به این صورت موضع خود را اعلام می‌کند: «اشارات جفری در خصوص افغانستان بسیار ناشایست است. کاری که آمریکا اکنون انجام می‌دهد دقیقاً همان کاری است که دولت کارتر در ۱۹۷۸ انجام داد. عوامل کارتر به طرز پنهانی از شبه نظامیان اسلامی در افغانستان حمایت کردند تا مداخله شوروی را برانگیزد. زیبگنیو برژینسکی، این کار برای فریب دادن اتحاد جماهیر شوروی در جنگ پرهزینه و بی پایان انجام داد. برژینسکی با نقش خودش از تبعات منفی این تلاش‌ها غافل شد. در واقع پیامد این تلاش‌ها موجی از تروریسم را شکل بخشیده است که اکنون حتی سربازان آمریکایی را از بین می‌برد» (Rt, 2020). در سال ۲۰۱۹ خبرگزاری اسپوتنیک با استناد به اظهارات سرلشکر ایگور کونشنکوف سخنگوی وزارت دفاع روسیه برخی تصاویر ماهواره از قاچاق نفت سوریه در استان دیرالزور^۴ توسط آمریکا منتشر کرد. همچنین در سطح وسیع موضع گیریکونشنکوف را بازتاب داد که اظهار داشته بود: «تصاویر اطلاعاتی نشان می‌دهد که تحت حمایت سربازان آمریکایی در هنگام قبل و

^۱-Rt (Russia Today)

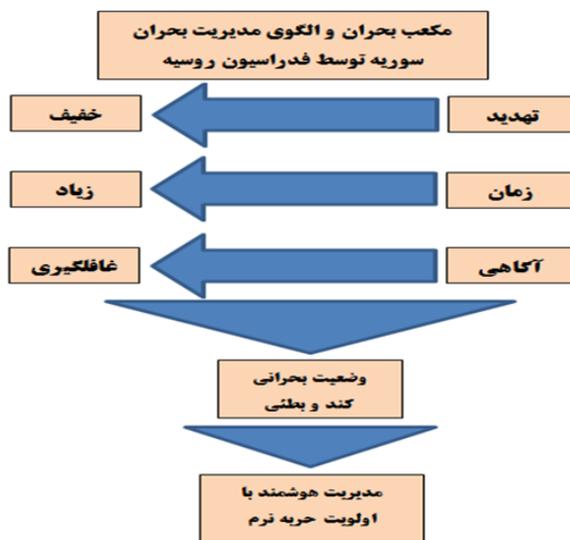
^۲-Sputnik

^۳-Interfax

^۴-Deir Ez-Zor

بعد از شکست نیروهای تروریستی داعش نفت به صورت فعالانه و مستمر استخراج شده است و به‌طور گسترده صادر شده است. عملیات ایالات متحده در شرق سوریه و اقدامات آن در مورد نفت سوریه فقط می‌تواند به عنوان راهزنی دولتی و بین‌المللی^۱ توصیف شود. تمامی منابع انرژی در سوریه که تحت کنترل تروریست‌های داعشی بوده یا اکنون تحت کنترل نظامیان آمریکایی قرار دارد، متعلق به جمهوری عربی سوریه است» (Sputniknews, 2019).

با این تفصیل بر اساس مکعب بحران چارلز هرمان و تبیین شدت و ضعف سه عنصر اساسی آن یعنی تهدید، زمان و آگاهی می‌توان بیان داشت که بحران سوریه بر روی نقطه «C» مکعب قرار می‌گیرد و از نوع بحران‌های بطئی و کند است، به این صورت که شدت تهدید علیه روسیه بالا نبوده و زمانی زیادی جهت برنامه‌ریزی و پاسخگویی به عناصر تهدید زا وجود دارد و البته به دلیل کمبود اطلاعات، میزانی از غافلگیری نیز به چشم می‌خورد. از این با توجه به ادراک تیم مدیریتی روسیه در بحران، الگوی این کشور جهت کنترل بحران سوریه از نوع هوشمند و با تأکید بر اولویت بهره‌گیری از اهرم‌های نرم و مسالمت‌آمیز بوده است.



منبع: نگارنده

نمودار ۲: الگوی مدیریت و مکعب بحران سوریه

^۱-International State Banditism

نتیجه‌گیری

در عرصه بین‌المللی و زیرسیستم‌های منطقه‌ای T کنشگرانی که ارزش‌ها و منافع حیاتی آن‌ها در معرض خطر جدی قرار گرفته است، بلافاصله پس از پدیدار شدن وضعیت بحرانی، ضمن توجه به محدودیت‌ها و مقدوریت‌های مترتب در سطوح سه‌گانه داخلی، منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای در حوزه‌های سیاسی، امنیتی و اطلاعاتی، اقتصادی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی، زیست محیطی، شرایط توپوگرافی و جغرافیایی، مدیریت و کنترل بحران‌ها و شیوه مقابله با عناصر برهم‌زننده نظم سابق را در دستور کار مطالعاتی و عملیاتی قرار می‌دهند. از این‌رو مدیریت بحران هم‌زاد با پدیده بحران است؛ نکته قابل تأمل این است که از دیرباز دولت‌ها و بازیگرانی وجود دارند که آسیب‌پذیر ساختن و هزینه‌سازی برای رقبای و متحدان آنها را از رهگذر چالش‌سازی و بحران‌آفرینی دنبال می‌کنند. با توجه به اینکه بحران سوریه منافع فدراسیون روسیه در بخش خاورمیانه عربی و زیرسیستم استراتژیک مدیترانه را با چالش جدی مواجه ساخته است، جهت دفاع از منافع سیاسی، ژئوپلیتیکی، امنیتی و ژئواکونومیکی در این زیرسیستم‌ها به صورت عام و کشور سوریه به صورت خاص، گریزی از مدیریت بحران در راستای بازگرداندن و برقرار ساختن صلح و ثبات در این کشور ندارد. مدل‌های زیادی جهت کنکاش و تبیین چرایی نقش آفرینی قدرت‌های فرمانطقه‌ای نظیر روسیه جهت دفاع از منافع خود در طول بحران سوریه وجود دارد. مدل مکعب بحران چارلز هرمان به دلیل وضوح و شفافیت ویژه‌ای که دارد قابلیت تحلیل و تبیین الگوی مدیریتی فدراسیون روسیه جهت کنترل تحولات سوریه را دارد. این مدل دارای سه مؤلفه تهدید، زمان و آگاهی است و با توجه به شدت و ضعف و وجود یا فقدان هر کدام از آن‌ها، نوع ادراک، تعریف از بحران و رفتار عملیاتی کنشگران ذی‌نفع در طول تحولات نیز متفاوت است. از ترکیب این سه شاخه، هشت وضعیت بحرانی شدید، نوظهور، بطئی، وضعیتی، انعکاسی، برنامه‌ای، عادی و اداری پدیدار می‌شود. الگوی مدیریت بحران کشورها نیز با توجه به ماهیت هر کدام از بحران‌های هشت‌گانه مطرح در مکعب، فرق می‌کند. از این‌رو این سؤال مطرح شد که الگوی روسی مدیریت بحران سوریه از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ باید بیان داشت که بحران سوریه در گستره جغرافیایی خاورمیانه و با فاصله زمانی و مکانی بسیار طولانی از سرزمین روسیه اتفاق افتاده است به همین خاطر سرزمین و مردم روسیه و ارزش‌های حیاتی این کشور به صورت مستقیم در معرض تهدید جدی قرار نگرفته است، لذا نظر به همین فاصله مکانی و عدم فوریت در پاسخگویی به بحران، تصمیم‌گیرندگان و برنامه‌ریزان روسیه زمان کافی و مناسبی جهت پایش و پوشش تحولات با هدف اتخاذ بهترین راهبرد را در اختیار داشتند، اما به واسطه عدم وجود اطلاعات و داده‌های مورد وثوق و گزاره‌های روایی در خصوص روندهای آتی، تاکتیک رقبا و همچنین مکان و زمان عملیات‌های تروریستی توسط

عناصر تکفیری، میزانی از غافلگیری راهبردی پیش روی مقامات کرملین قرار داشت. برهم‌کنش این سه حالت منجر به این شد که روس‌ها مدیریت بحران را به صورت هوشمند و با تأکید بر اهرم‌های نرم‌افزاری و مسالمت‌آمیز را مناسب‌تر قلمداد کنند. به همین خاطر در وهله اول استفاده از پتانسیل‌های دیپلماتیک خود نظیر وتو کردن قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد با هدف ممانعت از تهاجم نظامی به دولت سوریه را در دستور کار قرار دادند، هم‌زمان مشارکت فعالی در نشست‌های دیپلماتیک در موسکو داشته و شرکت در برخی نشست‌های ضد سوری را - علی‌رغم دعوت رسمی از جانب برگزارکنندگان نشست‌ها - تحریم کردند. راهبرد اتحاد‌سازی با قدرت‌های تأثیرگذار منطقه‌ای به ویژه جمهوری اسلامی ایران و چین به عنوان تنها متحد فرامنطقه‌ای و دارای حق وتوی این کشور نیز کمک‌شایانی به الگوی مدیریتی روس‌ها کرد، از سوی دیگر به دلیل شدت تحریم‌ها، محاصره اقتصادی و دارویی دولت و مردم سوریه، کمک‌های مالی و اقتصادی زیادی به دولت و مردم سوریه ارائه کردند، در این میان کمبود تسلیحات ارتش سوریه از یک سو و تجهیز بیش از پیش عناصر تروریستی توسط کشورهای عربی، اروپایی و آمریکا از سوی دیگر، منجر به تحویل بیش از موعد مقرر اقلام مندرج در قراردادهای تسلیحاتی به ارتش سوریه - و حتی مقادیری افزون بر اقلام مندرج در مفاد قراردادها - شد. با این وجود به رغم تمام تلاش‌های فوق‌نیروی هوایی روسیه با استفاده از تجهیزات پیشرفته در برهه‌های حساس و با درخواست دولت سوریه - و به صورت ادواری - مواضع گروهک‌های تروریستی را مورد هدف قرار دادند. این حربه تکمیل‌کننده سازوکارهای نرم‌افزاری مدیریت بحران سوریه به شمار می‌آید.

References

- AghaHosseini, A.; EmamJomeZadeh, J., & forooghi, A. (2013). Government, Identity and Foreign Policy in the Curent Iran, *Strategic Research of Politics*, (1925-2011), 2(7), 125-146. (in Pesian)
- Alami, M. (2018). Russia's Disinformation Campaign Has Changed How We See Syria, Policy Paper, *Atlantic Council*.
- Al-Haj, T. (2020). Russia Sets New Tactics to Save Syrian Economy, *Enabbaladi*, Available At: <https://English.Enabbaladi.Net/Archives/2020/06/Russia-Sets-New-Tactics-To-Save-Syrian-Economy/>(Accessed On: 8/3/2020).
- AliBabaei, G. (1996). Culture of International Relations, Tehran: Office of Political and International Studies, *Ministry of Foreign Affairs*. (in Pesian)
- Allison, R. (2013). Russia And Syria: Explaining Alignment with A Regime in Crisis, *International Affairs*, (Royal Institute of International Affairs 1944-), 89(4), 795-823.
- Behraves, M., & Cafiero, G. (2019). Can Russian-Iranian Alignment in Syria Last? Policy Paper, *Middle East Institute*.

- Benammar, E. (2013). Syria Conflict: Why Is Russia's President Vladimir Putin Supporting Bashar Al-Assad's regime? *Abc. Net*, Available at: [Http://Www.Abc.Net.Au/News/2013-09-06/Why-Is-Russia-Supporting-Assad3f/4937028](http://www.Abc.Net.Au/News/2013-09-06/Why-Is-Russia-Supporting-Assad3f/4937028)(Accessed On: 4/6/2018).
- Borshchevskaya, A. (2016). *Vladimir Putin And the Shitte Axis*, Foreign Policy, 30 August.
- Bryanski, G., & Blanchard, B. (2012). Russia Wants Broad Meeting on Syria to Support Annan Plan, *Reuters*, Available at: [Http://Www.Reuters.Com/Article/2012/06/06/Us-Russia-Syria-Idusbre8550ci201206061](http://www.Reuters.Com/Article/2012/06/06/Us-Russia-Syria-Idusbre8550ci201206061). (Accessed On: 24/10/2018).
- Ghaempanah, S. (2006). Analysis of Iran and the Atomic Energy Agency Crisis Based on the Crisis Cube Model, *Middle East Studies*, 9, 20-28. (in Persian)
- Grove, T., & Kasolowsky, R. (2013). Russia Says Rebels May Have Staged Alleged Syrian Chemical Attack, *Reuters*, Available at: [Http://Www.Reuters.Com/Article/2013/08/21/Us-Syria-Crisis-Chemicals-Russia-Idusbre97k0sb20130821](http://www.Reuters.Com/Article/2013/08/21/Us-Syria-Crisis-Chemicals-Russia-Idusbre97k0sb20130821)(Accessed On: 3/1/2019).
- Islamian, K. (2019). The Russia-Iran Relationship in A Sanctions Era, *Ui. Se*, Available at: [Https://Www.Ui.Se/Utrikesmagasinet/Analyser/2019/November/The-Russia-Iran-Relationship-In-A-Sanction-Era/](https://www.Ui.Se/Utrikesmagasinet/Analyser/2019/November/The-Russia-Iran-Relationship-In-A-Sanction-Era/)(Accessed On: ۱/۲/2020).
- Janine, M. (2018). Russia, Iran and turkey, a common strategy in Syria? *Cidob Barcelona Centre For International Affairs*, Notes Internacionals Cidob 196.
- Kavlick, A. (2015). Prospects for A U.S.-Russian Partnership In Syria, *Joint Forces Staff College or the department of Defense*.
- Kazemi, A. A. (1989). *Management of International Crises*, Second Edition, Tehran: Islamic Culture Publication. (in Persian)
- Kiani, D. (2008). Russia's Policy in the Middle East: Axes and Motivations, *rahbord*, 47, 368-380. (in Persian)
- Küçükkeleş, M. (2012). *Arab League's Syrian Policy*, Policy Brief Seta Foundation for Political, Economic and Social Research.
- Kurtzer, D. (2018). *Syria And Beyond: Managing Russian Ambitions in The Middle East*, Woodrow Wilson School of Public and International Affairs, Princeton University, Policy Workshop Final Report.
- Lund, A. (2014). *Russia's Influence in Syria*, The Million Ruble Question.
- Malashenko, A. (2013). Russia and the Arab Spring, *Carnegie Moscow Center*.
- Mirfakhrae, S. H., & Golestan, M. (2016). *The Great Powers and International Crises Management, Behavioral Pattern of Actors, A Case Study of the Syrian Crisis*, Tehran: Farhikhtegan Daneshgah. (in Persian)
- Nasrollahi, A. (2010). *Management of Crisis News Coverage in Professional Media*, Tehran: Neshaneh Publicatio. (in Persian)
- Pasandideh, S. (2012). The Perspective of Russia-US Relations after the Disagreement on Syria, Strategic Report, *International Center for Peace Studies*. (in Persian)

- Plofchan, T. (2014). Timeline: Syrian Civil War, *Cairo Review*, Documents.
- RamezaniBoonesh, F. (2015). China's Important Military-Security Goals and Interests in the Middle East, Strategic Report, *International Center for Peace Studies*. (in Persian)
- Rodkiewicz, W. (2020). Defying America. Russia's Policy Towards Iran, *Osw Commentary*, *Centre For Eastern Studies*, Number 319.
- Roggio, B. (2013). Chechen Commander Forms Army of Emigran, Integrates Syrian Groups, *The Long War Journal*, A Project of The Foundation for Defense of Democratic.
- Rojansky, M. (2012). Russia Softens Stance on Syria, *Carnegile Endowment for International Peace*.
- Russell, M. (2018). Russia in the Middle East from Sidelines to Centre Stage, *Eprs European Parliamentary Research Service*, P. 630.293.
- Russiatoday. (2020). Us Anti-Isis Chief Says His Goal in Syria Is to Create a 'Quagmire' For Russia, Not Battle Terrorism, Available at: <https://www.rt.Com/News/488491-Us-Syria-Russia-Quagmire/>(Accessed On: ۶/۴/2020).
- Salahi, A. (2018). Is Assad Now a Liability? The Mysterious Russian Media Campaign Against Syria's Dictator, *English.Alaraby*, Available at: <https://English.Alaraby.Co.Uk/English/Indepth/2020/5/1/Is-Syrias-Assad-Now-A-Liability-To-Russia> (Accessed On: ۲۰/۳/20۲۰).
- Sarie'olghalam, M. (2016). International System and Modern Geo-Politics in Middle East, *Scientific Journal Management System*, 12(1), 101-140. (in Persian)
- Shumilin, A. (2014). The Syrian Crisis and Russia's Approach to The Gulf, *The Gulf Research Center*.
- Sputniknews. (2019). Russian Military Releases Satellite Images Confirming Us Smuggling of Syrian Oil, Available at: <https://Sputniknews.Com/Middleeast/201910261077154752-Russian-Military-Releases-Satellite-Images-Confirming-Us-Smuggling-Of-Syrian-Oil/>(Accessed On: 8/3/2020).
- Takhshid, M. R., & Shoja, M. (2018). Explaining Russia's Intervention in the Syrian Crisis from a Geopolitical Perspective, *Central Eurasia Studies*, 11(2), 305-320. (in Persian)
- Trenin, D. (2019). Russia's Comeback Isn't Stopping with Syriam, *Nytimes*, Available at: <https://Www.Nytimes.Com/2019/11/12/Opinion/Russias-Comeback-Isnt-Stopping-With-Syria.Html>(Accessed On: 24/11/2019).
- Weaver, M., & Whitaker, B. (2012). Syria Crisis: Top Defection As 'Friends of Syria' Meet - Friday 6 July 2012, Brief Paper, *The Guardian*.
- Xing, Q. (2012). The Un Charter, The Responsibility to Protect, and the Syria Issuechina, *International Studies*.
- Yazigi, J. (2014). Syria's war economy, *European Council on Foreign Relarion.Ecfr.Ec.97*.

دفاع از روابط بین‌الملل انسانی‌تر با سازه‌انگاری روانشناسانه

مجید کافی^۱
اعظم ملایی^۲

چکیده

با ظهور طلیعه‌های رویکردی جدید در رشته روابط بین‌الملل نسبت به روانشناسی طی چند سال اخیر و نضج گرفتن «سازه‌انگاری روانشناسانه»، این مقاله درصدد کاوش این پیوند است. به باور نویسندگان، سازه‌انگاری برای نخستین بار بستر مناسبی برای پیوند روابط بین‌الملل و روانشناسی فراهم آورده است و این پیوند مولد، چشم‌اندازهای جدیدی را به روی این رشته خواهد گشود. مقاله پس از بررسی سازه‌انگاری روانشناسانه، بر انتقاداتی که نسبت به این رویکرد نوین انجام گرفته متمرکز شده و به آن‌ها پاسخ می‌دهد. نویسندگان از این بررسی‌ها نتیجه می‌گیرند که سرفصل مطالعاتی سازه‌انگاری روانشناسانه، پاسخ به نیاز حتمی و قطعی این رشته برای چالش با پیچیدگی‌های سیاست و روابط بین‌الملل در عصر حاضر و در حقیقت راهی برای نزدیک کردن این رشته به موضوع تحلیل خود، یعنی رفتار اجتماعی و سیاسی انسان در قالب نظم‌های دولتی و شبه‌دولتی است. به این ترتیب سازه‌انگاری روانشناسانه نه تنها امکان تحقق وعده اصلی سازه‌انگاران، یعنی ارائه تصویری مبتنی بر تکوین متقابل ساختار و کارگزار در توالی سطوح تحلیل مختلف را ممکن می‌کند، بلکه گام مهمی است در کنار گذاشتن ادعاهای خردگرایانه مبتنی بر تحمیل الگوهای کلان و درنهایت انسانی‌تر کردن این رشته از علوم انسانی.

کلیدواژه‌ها: سازه‌انگاری روانشناسانه، سازه‌انگاری، روانشناسی، مطالعات بین‌رشته‌ای، روابط بین‌الملل، نظریه فرهنگی لیو.

^۱ - دکتري روابط بين‌الملل دانشگاه تهران، ایمیل: majid.kafi@outlook.com

^۲ - دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم تحقیقات تهران، نویسنده مسئول: azam.molaei@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۱۰

DOI: 10.22067/ijip.v8i2.85542

نوع مقاله: پژوهشی

In Defense of More Human International Relations with the Psychological Constructivism

Majid Kafi

Ph.D. of International Relations,
University of Tehran

Azam Molaee¹

Ph.D. of International Relations, Azad
University, Science Research Branch,

Abstract

With the advent of a new over the last few years this article seeks to explore the relationship between the recently introduced approach to international relations in psychology and the emergence of "psychological constructivism". Constructivism provides a good platform for the interconnection of international relations and psychology, and this productive link will open new perspectives on this field. After examining psychological constructivism, the article focuses on and responds to the criticisms that have been made of this new approach. The authors conclude from these studies that the headlines of psychological constructivism studies respond to the discipline's inevitable need to challenge the complexities of modern-day politics and international relations, and indeed a way to bring the field closer to the subject of its analysis of behavior. The social and political order of man is in the form of state and quasi-state order. Psychological constructivism thus not only makes possible the realization of the central promise of constructivists, that is, the presentation of image-based cross-structure and broker sequences at different levels of analysis, but is also an important step aside from rational claims based on the imposition of grand patterns and ultimately to make this discipline more humane than the humanities.

Keywords: Psychological constructivism, Constructivism, Psychology, Interdisciplinary Studies, International Relations, Lebow Cultural Theory.

مقدمه

پیشینه استفاده از مطالعات روانشناسی در رشته روابط بین‌الملل اگرچه چندان پربرابر نیست، اما تاریخی طولانی دارد. تا پیش از ظهور مکاتب انتقادی، بیش‌ترین همکاری روانشناسی روابط بین‌الملل در چارچوب تحلیل تصمیم‌گیری در سیاست خارجی بود. طی سال‌های اخیر اما گرایش تازه‌ای به سمت بهره گرفتن از یافته‌های روانشناسی و روش‌شناسی‌های این رشته در مطالعات روابط بین‌الملل به وجود آمده است. با توجه به اینکه مهم‌ترین فراز به رسمیت شناختن نقش عوامل غیر مادی، فرهنگی و هنجاری، ظهور

¹ Corresponding Author: azam.molaee@gmail.com

نظریه سازه‌انگاری و استقبال دانشوران این رشته از آن است، جای تعجب نیست که بیش از همه این سازه‌انگاران هستند که بر این موج جدید سوار شده و برای توضیح جهان سیاست و پویایی‌های نوین بین‌المللی، از آموزه‌های روانشناسی استفاده می‌کنند. طبیعی است که در این شرایط این سؤالات بیش از پیش به چشم می‌آیند که آیا اساساً پیوند روانشناسی و روابط بین‌الملل علی‌رغم سطوح تحلیل و روش‌های علمی متفاوت آن‌ها امکان‌پذیر است؟ این ارتباط چه فوایدی برای روابط بین‌الملل خواهد داشت و چگونه به صحت، همسازي و استحکام تبیین‌های این رشته کمک خواهد نمود؟ اهمیت پرداختن به این سؤالات به ویژه ناشی از انتقاداتی است که از سوی اندیشمندان دیگر مکاتب روابط بین‌الملل نسبت به این پیوند تازه مطرح می‌شود. هر چند هواداران این رویکرد جدید با هیجان از پیدا شدن یک دریچه روشن به آینده رشته روابط بین‌الملل صحبت می‌کنند که چه‌بسا تاریخ این رشته را به دو بخش تقسیم می‌کند، در مقابل اما جبهه خردگرایان این جنبش را یک راه انحرافی جدید می‌دانند که افتادن در آن یعنی دور افتادن این رشته از ماهیت، کارکرد و اهدافش. در چنین شرایطی مقاله حاضر تلاش می‌کند تا به بررسی این رویکرد نوظهور پرداخته و به سؤالاتی که پیشتر طرح شد، پاسخ دهد. برای انجام این کار ابتدا به امکان ایجاد ارتباطی وثیق بین این دو رشته خواهیم پرداخت و ماهیت پیوند سازه‌انگاری و روانشناسی را تشریح خواهیم کرد. سپس توضیح خواهیم داد که چه آینده‌ای در انتظار حوزه مطالعاتی جدید «سازه‌انگاری روانشناسانه» خواهد بود. پژوهش حاضر یک تحقیق اکتشافی است و چون تأثیر یک متغیر بر متغیر دیگر مورد بررسی نیست، فاقد فرضیه است؛ با روش تحلیلی-انتقادی، چستی و چگونگی موضوع بررسی می‌گردد.

چارچوب نظری

موضوع مقاله، بررسی نظریه جدید سازه‌انگاری روانشناسانه است که مبانی نظری آن در حوزه جامعه‌شناسی و تاریخ علم قرار می‌گیرد که به چگونگی تحول علمی می‌پردازند. جامعه‌شناسی علم، علم را به عنوان یک پدیده اجتماعی که تحت تأثیر شرایط و نیروهای مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، مدیریتی و سازمانی است، مورد بررسی قرار می‌دهد. در این راستا مرتن عوامل اجتماعی مختلفی از جمله ارزش‌های مذهبی و فرهنگی مانند عقلانیت، تجربه‌گرایی، فردگرایی و دنیاگرایی را از عوامل اجتماعی اثرگذار بر توسعه علم بر می‌شمارد. وی معتقد است این عوامل می‌توانند بر انتخاب موضوع، تدوین نظریه، تعیین پیش‌فرض‌ها و انتخاب مواد لازم برای مطالعه موضع تأثیر بگذارند (Merton, 1937, p.494). شاپین و شیفر نیز توجه خاصی به شرایط اجتماعی، فرهنگی و مخصوصاً سیاسی حاکم بر انگلیس بعد از انقلاب ۱۶۴۰ کرده و آثار آن را بر تغییرات و نوآوری‌های علمی در انگلیس

بررسی کرده‌اند. سه نکته مهم که از این مطالعه حاصل شده عبارتند از: تولید علمی موضوعی سیاسی است؛ علمی که به این ترتیب تولید و اعتبار یابی می‌شود، عنصری در عمل سیاسی می‌شود؛ در رقابت بین انواع مختلف ایده‌ها، ایده‌ای موفق است که بتواند موفقیت سیاسی به دست آورد و با وارد کردن خود به نهادهای دیگر، جایگاه خود را تحکیم ببخشد (Shaping & Schaffer, 1985, p. 342).

روش تحقیق

با توجه به ماهیت این پژوهش، بالطبع روش منتخب برای پژوهشگر تأکید بر روش توصیفی-تحلیلی است. در تحقیقات توصیفی-تحلیلی محقق علاوه بر تصویرسازی آنچه هست به تشریح و تبیین دلایل چگونگی بودن و چرایی وضعیت مسئله و ابعاد آن می‌پردازد. محقق برای تبیین و توجیه دلایل، نیاز به تکیه-گاه استدلالی محکمی دارد. این تکیه‌گاه از طریق جستجو در ادبیات و مباحث نظری تحقیق و تدوین گزاره‌ها و قضایای کلی موجود درباره آن فراهم می‌شود. محقق از نظر منطقی جزئیات مربوط به مسئله تحقیق خود را با گزاره‌های کلی مربوطه ارتباط می‌دهد و به نتیجه‌گیری می‌پردازد (Hafiz Nia, 2019, p. 53). با توجه به ماهیت نظری این پژوهش، جمع‌آوری اطلاعات نیز با مراجعه به اسناد و مدارک علمی و آثار مکتوب از طریق فیش‌برداری انجام می‌شود.

پیشینه تحقیق

با وجود اقبال گسترده به بررسی نظریه روانشناسی سازه‌انگاران و ادبیات نسبتاً غنی موجود در این زمینه در محافل آکادمیک بین‌المللی، این نظریه در عرصه علمی و دانشگاهی ایران، غریب و مهجور مانده و هیچ اثری در راستای تحلیل، ارزیابی و نقد آن و یا بررسی مسائل بین‌المللی بر پایه نگرش‌های این نظریه به نگارش درنیامده است. معدود آثار موجود به‌طور گذرا به اهمیت توجه به نظریه‌های اجتماعی روابط بین‌الملل پرداخته‌اند. به عنوان نمونه مشیرزاده در مقاله «رویکردهای معنایی در روابط بین‌الملل و تأثیر آن‌ها در تحلیل سیاست خارجی» به بررسی کتاب‌ها و مقالاتی پرداخته که در آن‌ها از دو نظریه سازه‌انگاری و تحلیل گفتمان انتقادی استفاده شده و به این نتیجه می‌رسد که استفاده از این دو نظریه در این آثار هرچند با ضعف روش‌شناسی مواجهه است، اما با توجه به دغدغه‌های هویتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی و همچنین گستره موضوعی وسیعی که این دو رویکرد دارند می‌توانند زمینه مناسب تبیینی و تحلیلی برای پژوهشگران سیاست خارجی در ایران را فراهم سازند. باقری در مقاله‌ای با عنوان «سازه‌گرایی واقع‌گرایانه: بازسازی سازه‌گرایی شخصی جرج کلی»، معتقد است در وهله اول، سازه‌گرایی در برابر واقع‌گرایی قرار دارد؛ زیرا درحالی‌که واقع‌گرایان اصرار می‌ورزند که دانش صادق ما مطابق با واقع است، سازه‌گرایان مفهوم مطابقت را طرد و ادعا می‌کنند که ذهن در کار خود برای فراهم

آوردن سازه‌ها از واقعیت مستقل است. در این راستا، روان‌شناسان سازه‌گرا همچون جرج کلی و ژان پیازه به مفهوم سازگاری و نه مطابقت با واقعیت توسل جسته‌اند. باقری در پایان مدعی می‌شود که سازه‌گرایی نیازمند آن است که واقع‌گرایانه شود. کوشچوت^۱ در مقاله‌ای با عنوان «قدرت کلمات (احساسات): اهمیت احساسات برای تحلیل گفتمان سازه‌انگاری اجتماعی در روابط بین‌الملل»^۲ استدلال می‌کند که گنجاندن احساسات به عنوان یک مقوله اضافی در تجزیه و تحلیل مفید است؛ این در حالی است که دامنه معانی ناشی از بحث در مورد احساسات غالباً در تحلیل‌های سازه‌انگاری نادیده گرفته می‌شود. سرانجام، نویسنده یک برنامه تحقیقاتی برای تحلیل گفتمان سازنده‌گرایی مبتنی بر احساسات ارائه می‌دهد. کرتزر و تینگلی^۳ در اثر خود با عنوان «روانشناسی سیاسی در روابط بین‌الملل: فراتر از پارادایم‌ها»^۴ به این نکته اشاره می‌کند که روانشناسی سیاسی در روابط بین‌الملل (IR) طی دو دهه گذشته دستخوش تحولاتی چشمگیر شده است، و این نشانگر تغییرات گسترده‌تر در خود IR است. محققان با تمرکز بر شش حوزه روان‌شناختی که امروزه در عرصه روابط بین‌الملل به آن‌ها توجه بیشتری شده، به این نتیجه می‌رسند که این تحولات مسیرهای جدیدی را ایجاد کرده‌اند که نسل جدیدی از اندیشمندان در آن‌ها حرکت می‌کنند.

سازه‌انگاری روانشناسانه

اینکه روانشناسی بر خلاف اقتصاد، علوم سیاسی، مطالعات امنیتی، حقوق و حتی جامعه‌شناسی، حضور بسیار کم‌رنگی در رشته روابط بین‌الملل داشته است، (Kristensen, 2012, p. 42) به خوبی نشان می‌دهد که پیوند این دو رشته با موانع متعددی روبروست. با وجود به چشم آمدن گناه و بیگناه مطالعات روانشناسانه در روابط بین‌الملل، به نظر می‌رسد که تعداد پژوهشگران که روانشناسی را برای روابط بین‌الملل بی‌فایده یا نسبت به آن غیر مرتبط می‌بینند بیشتر بوده است. در حقیقت تا پیش از ظهور سازه‌انگاری، نظریه‌های روابط بین‌الملل محمل‌چندانی برای کاربردهای روانشناسی فراهم نیاورده بودند. پارادایم‌هایی مانند واقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری برآنند که افراد اهمیت چندانی در نتایج سیاسی ندارند. حتی در نظریه‌های تصمیم‌گیری و الگوهای انتخاب عقلانی نیز که نقطه عزیمتشان تحلیل

¹ - Simon Koschut

² - The power of (emotion) words: on the importance of emotions for social constructivist discourse analysis in IR

³ - Joshua D. Kertzer and Dustin Tingley

⁴ - Political Psychology in International Relations: Beyond the Paradigms

نحوه تصمیم‌گیری بازیگران انفرادی عقلایی است هم، این بازیگران هیچ شباهتی به افراد پیچیده‌ای که مورد تحلیل و بررسی روانشناسان قرار می‌گیرند ندارند. نظریه‌های تصمیم‌گیری فرض می‌کنند که بازیگران کاملاً و دائماً از الگوهای طراحی شده رفتار عقلانی برای به حداکثر رساندن نوع خاصی از منافع شخصی، پیروی می‌کنند (McDermott, 2012, p. 17).

اما درحالی که واقع‌گرایان و نهاد‌گرایان فرایند انتخاب در نظریه‌هایشان را بر اساس منطق کنش مهم^۱ (محاسبات کاملاً فایده‌انگاره در باب هزینه و فایده) استوار می‌کنند، سازه‌انگاران منطق کنش الزامی^۲ را به عنوان پایه فرایند انتخاب مد نظرشان می‌پذیرند. بر اساس منطق اخیر، ساخت ذهنی افراد تا حد زیادی در ترکیب تصورات آن‌ها از اینکه کی هستند (هویت‌های اجتماعی) با ارزیابی آن‌ها از زمینه‌های هنجاری (این موقعیت نیازمند چه پاسخی از سوی بازیگری مانند من است؟) ایجاد می‌شود. نتیجه این رویکرد متفاوت مفروضاتی متمایز در باب جهت‌گیری‌های بازیگران منفرد است که بر دلایل هنجار محوری که خطوط راهنمای رفتار مشروع و موجه را با غیر آن برای بازیگران معین می‌کند، تأکید می‌کنند. این پایه شناختی باعث می‌شود در میان مکاتب روابط بین‌الملل، سازه‌انگاری بیش‌ترین انطباق و قرابت را با روانشناسی داشته باشد (Goldgeier, 2001, pp. 82-83).

به نظر شانون^۳ قابلیت لازم برای ایجاد یک «اتلاف اندیشه‌ای» بین سازه‌انگاری و روانشناسی وجود دارد چراکه هر دو این مکاتب علاقه مشترکی به هنجارها، هویت‌ها و معانی ادراکی دارند، اگرچه از زوایای مختلفی به این موضوعات نگاه می‌کنند. درحالی که روانشناسی علی‌رغم تجربه غنی‌ای که درباره انگیزه‌های ریزبنیاد پشت رفتار هنجاری و تغییر هویت دارد در مورد ریشه‌های اجتماعی و برونزاد هویت‌های فردی ساکت است، سازه‌انگاری بر تأثیرات مسائل روانشناسانه بر ساختارهای کلان، متمرکز و در صدد بررسی تصمیمات کارگزار است. از این رو یک اتحاد اندیشه‌ای بین این دو می‌تواند هم تکمیلی متقابلی ایجاد نماید که پویایی ساختار/کارگزار مد نظر سازه‌انگاران در تقابل با واقع‌گرایی ساختاری را به پیش ببرد (Shannon, 2012, p. 15).

¹ -Logic of Consequential Action

² -Logic of Obligatory Action

³ - Vaughn P. Shannon

البته نباید از نظر دور داشت که با وجود اینکه آموزه‌های روانشناسی حتی در شکل‌گیری سازه‌نگاری هم نقش بنیادینی داشته‌اند، اما این آموزه‌ها تا حد زیادی توسعه‌نیافته باقی مانده‌اند یا دست کم تنها در کار بعضی از سازه‌نگاران به آن‌ها پرداخته شده است. این در حالی است که به نظر می‌رسد روانشناسی برای سازه‌نگاری فواید بسیاری دارد. از جمله نشان دادن این که کارگزاران تنها حاملان ویژگی‌های ساختاری نیستند؛ بلکه کارگزارانی مستقل‌اند که هویت‌هایشان را از طریق تعامل با محیط بین‌المللی تغییر می‌دهند، در چارچوب یافته‌های روانشناسی به‌سادگی میسر است. تغییر دیدگاه ایستا نسبت به هویت‌های دولتی و درک آن‌ها به عنوان گزینه‌هایی احتمالی که توسط تصمیم‌سازان و در پی شرایط اجتماعی گوناگون اتخاذ شده‌اند از نتایج این تحلیل خواهد بود (Abe, 2012, p. 683).

به این ترتیب با بازگرداندن روانشناسی به روابط بین‌الملل در حقیقت برای اولین بار امکان تحقق وعده اصلی سازه‌نگاری مهیا شده است. این ادعا به این دلیل است که روابط بین‌الملل یعنی سیاست، سیاست تنها در بستر جامعه ممکن است و در جامعه سطوح خرد و کلان به شکل متقابل یکدیگر را قوام می‌بخشند (Hymans, 2010, p. 462). در مجموع به نظر می‌رسد که پیوند روانشناسی و روابط بین‌الملل در خوانش سازه‌نگارانه آن باز شدن یک پنجره جدید است که امکان ارائه تبیین‌های جدیدتر و صحیح‌تر به این رشته را ممکن می‌سازد. نمونه‌های از این ارتباط نویدبخش را می‌توان در تکوین مفاهیم تهدید هنجاری و احترام و بی‌احترامی در روابط بین‌الملل و در نظریه‌های امنیت هستی‌شناسی و نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل دید. مفهوم «تهدید هنجاری» در حقیقت در پی هویت دادن به بخش معنایی مفهوم تهدید و اعلام استقلال نسبی آن از بخش مادی تهدید است. به اعتقاد کرپل^۱ تهدید هنجاری تجربه‌های جمعی از انتظار آسیب قابل توجه به جامعه سیاسی است. هر اجتماعی نیاز به شماری از هنجارها برای شکل دادن به یک نظم هنجاری دارد و هرگونه تهدید نسبت به آن امری بسیار جدی و فوری تلقی می‌شود. در اینجا صرفاً داشتن نظم ملاک نیست بلکه یک نظم خاص مدنظر است، نظمی که بیم جایگزینی آن با نظم‌های هنجاری دیگری می‌رود (Creppell, 2011, p.3). در مفهوم احترام و بی‌احترامی در روابط بین‌الملل نیز، ولف^۲ با در آمیختن فلسفه اخلاق و روانشناسی اجتماعی این ادعا را طرح می‌کند که در روابط بین‌الملل نیز احترام اجتماعی یک هدف مهم است که هم به خودی خود واجد ارزش است و هم ابزاری است برای رسیدن به اهداف

^۱ - Ingrid Creppell

^۲ - Reinhard Wolf

دیگر. به اعتقاد او نادیده گرفتن نقش احترام در روابط بین‌الملل به ناتوانی در توضیح پدیده‌های بین‌المللی از جمله علت شدت گرفتن و طولانی شدن درگیری‌های نظامی خواهد انجامید (Wolf, 2011, p. 31).

در نظریه «امنیت هستی‌شناسی» بحث از این است که عمده‌ترین نیاز روانی کشورها، محیط و جایگاهی با ثبات است. به اعتقاد میتزن^۱ از آنجاکه کارگزاری بر مبنای هویت شکل می‌گیرد، بازیگران نیاز دارند تا احساس کنند هویت‌های ثابتی دارند و این یعنی بازیگران نیازمند امنیت هستی‌شناسانه اند (Mitzen, 2006, p. 3). با توجه به اینکه زندگی اجتماعی پر از خطر است تنها عادی‌سازی، به خصوص با قدرتمندان، امکان کنار زدن عدم قطعیت و رسیدن به ثبات و قطعیتی که دولت‌ها برای بازیگری به آن نیازمندند را برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد. این انگاره تا آن حد بر رفتار دولت‌ها تأثیر دارد که کشورها حاضرند حتی برای دستیابی به این ثبات، جنگ‌های پرهزینه را سال‌ها ادامه دهند (Mitzen, 2009). اما مهم‌ترین جستار روانشناسانه در روابط بین‌الملل را می‌توان در چارچوب نظریه فرهنگی روابط بین‌الملل ریچارد لیبو^۲ دید. نظریه او نخستین بار در مقاله «ترس، نفع و شرافت: خطوط کلی یک نظریه روابط بین‌الملل»^۳ در سال ۲۰۰۶ ارائه شده و دو سال بعد به‌طور مفصل در کتاب «یک نظریه فرهنگی برای روابط بین‌الملل»^۴ تشریح شد. به عنوان پایه بحث، نویسنده تقسیم‌بندی روان در باور فلاسفه یونان باستان و به ویژه سقراط را دستمایه کار قرار می‌دهد. در این تقسیم‌بندی سائقه‌های روانی انسان به سه گروه «شهوة»^۵، «افتخار»^۶ و «خرد»^۷، تقسیم می‌شوند. شهوت دربرگیرنده همه امیال ابتدایی بیولوژیک مانند گرسنگی، تشنگی، میل جنسی و تنفر از درد است. جزء دوم یعنی افتخار در حقیقت همان چیزی است که قهرمانان داستان‌های هومر^۸ را به

^۱ - Jennifer Mitzen

^۲ - Richard Ned Lebow

^۳ - Fear, Interest and Honour: Outlines of a Theory of International Relations

^۴ - A Cultural Theory of International Relations

^۵ - Appetite

^۶ - Spirit

^۷ - Reason

^۸ - هومر شاعر و حماسه سرای یونانی است که احتمالاً در حدود سال ۸۰۰ پیش از میلاد می‌زیسته است. تن‌ها آثار به جای مانده از وی دو گلچین شعر به نام‌های ایلیاد و ادیسه است. همه آنچه که ما درباره تاریخ و افسانه‌های یونان باستان می‌دانیم از موضوع‌های همین شعرها گرفته

حرکت وا می‌دارد. افتخار ما را وا می‌دارد که مهارت‌ها، شخصیت و موقعیت افراد مورد ستایش در جامعه را تحسین کنیم و با برابری کردن با آن‌ها یا پیشی گرفتن در موفقیت‌ها نسبت به آنان، احترام دیگران را کسب نموده و عزت نفس خود را تقویت کنیم. خرد هم که سومین بخش روان به شمار می‌آید تنها در استدلال‌های ابزاری دخیل است (Lebow, 2006, pp. 431-448).

لبو با تشریح فرایندی که به شکل‌گیری افسانه و ستفالیابا در روابط بین‌الملل منجر شد به نقد دوگانگی عمیق و آشتی‌ناپذیری که عموماً گمان می‌شود بین عرصه داخلی با عرصه بین‌الملل وجود دارد می‌پردازد تا از این طریق به رسمیت شناختن نقش افتخار در این حوزه را ممکن سازد. او سپس با پیش نهادن ده‌ها رویداد تاریخی تلاش می‌کند تا اهمیت افتخار در عرصه روابط بین‌الملل را در قالب نقش پررنگ شأنیت^۱ و شرافت^۲ در تعاملات میان کشورها، اثبات کند (Lebow, 2008, p. 185). نتیجه‌ای که وی از این شواهد تاریخی می‌گیرد از این قرار است که بین امنیت و شأنیت سه رابطه وجود دارد. نخست اینکه هر دو مفهوم در تلازم و هم‌راستا با هم قرار بگیرند که در اکثر موارد اینگونه است. دوم، ارجحیت شأنیت بر امنیت که نمونه‌های آن نیز کم نیستند و در آخر اولویت دادن امنیت بر شأنیت که نمونه‌های کمتری از آن دیده شده است. به این ترتیب انگیزه‌های سه گانه شهوت، افتخار و خرد جهانشمول هستند، اما تجلی و تأکید بر آن‌ها محلی است و این یعنی تنوعات میان فرهنگ‌ها (Lebow, 2009, pp. 153-4).

او فرض نظریه خود در مورد نظم را بر این قرار می‌دهد که انگیزه‌های انسانی افتخار، شهوت و خرد معطوف به اهداف و غایاتی هستند. آن‌ها به شکل‌های متفاوتی از رفتار منجر می‌شوند که مدلولات متفاوتی برای همکاری، تعارض و مخاطره‌پذیری دارند. آن‌ها همچنین بر اساس اصول متفاوت عدالت به شکل‌های متفاوتی از سلسله‌مراتب شکل می‌دهند. نظم چه در سطح فردی و چه در سطح دولتی، منطقه‌ای و بین‌المللی با این سلسله‌مراتب‌ها حفظ می‌شود و هنگامی که اختلاف میان رفتار و اصول عدالتی که این‌ها بر آن مبتنی هستند زیاد شود نظم فرو می‌ریزد. نظم و بی‌نظمی در هر سطحی پیامدهایی برای نظم در سطوح مجاور دارند. بر اساس هر یک از این سه انگیزه رفتارهایی که این انگیزه‌ها باعث آن‌ها می‌شوند و

شده است. ایلیاد داستان جنگ تروا را تعریف می‌کند و اُدیسه، سرگذشت ماجراهایی را که ادیسوس قهرمان یونان، هنگام بازگشت از جنگ به سوی منزل با آن‌ها روبرو گردید. او خالق قهرمانان اسطوره‌ای نظیر هکتور، آشیل، هلن، اولیس و پاریس است.

1- Standing

2- Honour

سرشت سلسله مراتب و اصول عدالتی که در پیوند با آن‌ها هستند می‌توان جهان‌هایی به شکل نمونه‌های آرمانی بر ساخت. البته در جهان واقعی هر سه انگیزه و نیز هراس به درجات متفاوتی وجود دارند. ارزشی که افراد و جوامع برای شهوت، افتخار و خرد قائلند متفاوت است و به طرق متفاوتی آن‌ها را بیان می‌کنند. انگیزه‌ها و راه‌های متفاوت بیان آن‌ها از عوامل تعیین‌کننده هویت هستند. هویت همراه با جمعی است که به افراد اجازه می‌دهد خود را از دیگران متمایز سازند، اما این لزوماً به شکل رابطه‌ای خصومت‌آمیز میان ما و دیگران نیست. به این ترتیب انگیزه‌ها عنصری مهم در تکوین هویت ما هستند و هویت‌ها منافع ما را تعیین می‌کنند و منافع هم به رفتار ما شکل می‌دهند. به نظر لِبُو سازه‌انگاری باید نوعی روانشناسی تعامل را شکل دهد که میان رفتار و هویت پیوند برقرار کند. به باور او فهم ما از خود در پاسخ به بازخورد از رفتارمان و پیامدهای آن متحول می‌شود. اشخاص متفکر همچنین از مطالعه محیط خود و سایر کنشگران چیزهایی در مورد خویش می‌آموزند. باز اندیشی آن‌ها تنها در مورد رفتار و پیامدهای آن نیست بلکه درباره انگیزه‌های موجود در ویرای چنین رفتاری نیز هست (Lebow, 2008, pp. 560-563).

کار لِبُو البته با نقدهایی نیز روبروست. برای نمونه سهم دیگر انگیزه‌های انسانی مانند عشق، همدردی و نفرت که مسلماً تأثیر عمده‌ای در آنچه ما انجام می‌دهیم دارند، در این تئوری نادیده گرفته شده است (Suganami, 2009, p.154). نویسندگان پسا استعمارگرا و پست مدرنیست نیز از همین دیدگاه به تئوری لِبُو نگاه کرده‌اند. به اعتقاد شیلیام^۱ رویه‌های که لِبُو بر اساس آن زندگی روانی را تقسیم بندی کرده است کاملاً مربوط به مرد سفید اروپایی است و در آن هیچ توجهی به سائق‌های روانی مردم استعمار شده و رها شده از استعمار وجود ندارد (Shilliam, 2010, p.118). سوگانامی^۲ هم با اشاره به اینکه شواهدی در رد ادعاهای نویسنده نیز در تاریخ موجود اند، عمومیت نتیجه‌گیری‌های او را زیر سؤال می‌برد (Suganami, 2009, p.153). بخشی از این مشکل ناشی از تعریف‌های بعضاً مضیق و دچار نوسانی است که او از مفاهیم مورد استفاده در نظریه پرداز خود دارد. برای نمونه ریچارد لیتل^۳ معتقد است اگرچه لِبُو اساساً با فرهنگ کار می‌کند، اما تئوریزه نشده‌ترین مفهوم در کار او همین فرهنگ است (Lebow, 2009, p. 168).

¹ - Robbie Shilliam

² -Hidemi Suganami

³- Little, Richard

اوسیاندر^۱ هم از دیدگاه نواقح گرایانه، کم توجهی به ساختار در روابط بین‌الملل را به عنوان ضعف کار لبو بر می‌شمارد (Osiander, 2009, p. 141). اگرچه تمامی این انتقادات کمک می‌کند تا به شکل واقع بینانه‌ای به این نظریه بنگریم، اما همین استقبال و توجه پررنگ جامعه آکادمیک روابط بین‌الملل به کار لبو به خوبی حکایت از ارزش و اهمیت نظریه او دارد. وقتی نیکلاس اونف به عنوان یکی از شاخصترین چهره‌های دانش روابط بین‌الملل، نظریه لبو را «از هر آنچه مورگنتا ارائه کرده است اساسی‌تر، عمیق‌تر از نظریه سیاست بین‌الملل والتز و از لحاظ مفهومی جسورانه‌تر از نظریه اجتماعی ونت» می‌داند (Onuf, 2009, p.148). تردیدی باقی نمی‌ماند که ما در آستانه تولد یک منازعه جدید در رشته روابط بین‌الملل هستیم. به نظر می‌رسد کاری که لبو به خوبی از عهده انجام آن برآمده است انجام یک روانشناسی دولتی است. او با آوردن احتجاجاتی در باره اینکه نظام بین‌المللی در حقیقت ویژگی‌های مشابهی با جامعه دارد و وجهی نظیر سوژه‌های انسانی برای بازیگران دولتی قائل شده و سائقه‌های روانی‌ای که بر رفتار انسانی منطبق می‌شود را این بار بر رفتار دولتی منطبق کرده است. البته مطالعات سازه‌انگاری روانشناسانه به هیچ وجه محدود به این چند نمونه نبوده و رابطه سازه‌انگاری و روابط بین‌الملل در واقع تازه آغاز شده است (Finnemore & Sikkink, 1998, p.15).

نقد و ارزیابی نظریه سازه‌انگاری روانشناسانه

همچون هر تحول تازه علمی، پیوند سازه‌انگاری و روانشناسی نیز از جریان سؤالات و انتقادات دور نمانده است. با بررسی آراء منتقدان این پیوند روشن می‌شود که عمده نقدها و بدگمانی‌ها به سازه‌انگاری روانشناسانه حول پنج محور سامان می‌یابد؛ در ادامه مقاله این نقدها، طرح و پاسخ داده خواهد شد.

از دست رفتن انسجام، استقلال و یکپارچگی رشته روابط بین‌الملل

اولین منتقدان طبیعی وام‌گیری‌های روابط بین‌الملل از روانشناسی کسانی هستند که این دست رویه‌های بین‌رشته‌ای را در تناقض با انسجام و استقلال روابط بین‌الملل و درنهایت به ضرر آن، می‌بینند. لوسین اشورت^۲ برای نمونه، با تشریح مفاهیم بین‌رشته‌ای^۳، فرا رشته‌ای^۴، نورشته‌ای^۵، و چند رشته‌ای^۱ در سپهر

1- Andreas Osiander

2- lucian Ashworth

3- Interdisciplinarity

4- Transdisciplinarity

5- Neodisciplinarity.

روابط بین‌الملل و تعریف مبسوط آن‌ها، در نهایت به این نتیجه می‌رسد که اگرچه آنچه به خلق این رشته انجامید، اشتراک مفهوم مشکلات زندگی بین‌المللی بین متخصصان رشته‌های مختلف بود که آنان را با وجود زمینه‌های علمی متفاوت به تعامل با هم وامی داشت اما تنوع رویکردهای انتقادی و تمایز زیربنایی آن‌ها و نیز ورود تاریخدان‌ها، جغرافیدان‌ها، انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان و... باعث شده است که روابط بین‌الملل در روزگار حاضر نه ماهیت بین‌رشته‌ای، بلکه وضعیت چند رشته‌ای داشته باشد؛ یعنی وجود پارادایم‌های گوناگونی که امکان جمع و همگرا کردن آن‌ها وجود ندارد (Ashworth, 2009, p.23).

تردیدی نیست که ورود مباحث شاخه‌های مختلف علوم انسانی، اجتماعی و حتی طبیعی^۱ به روابط بین‌الملل طی سالیان گذشته، این رشته را با تکرر عجیبی در موضوعات و روش‌ها روبرو کرده است، اما در عین حال نباید نادیده گرفت که رشته روابط بین‌الملل با مفهوم بین‌رشته‌ای بودن به هیچ وجه بیگانه نیست. اگر تاریخ این رشته را بررسی کنیم به سه دوره مجزا در این زمینه بر می‌خوریم. در اولین دوره روابط بین‌الملل محل ملاقات مطالعات رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی بود که در کنار هم این دانش بین‌رشته‌ای جدید را به وجود آوردند. این وضعیت تا دهه ۱۹۵۰ ادامه داشت؛ یعنی زمانی که روابط بین‌الملل هویت مستقلی پیدا کرد، بیشتر دیده شد و به یک زیر شاخه مشخص علوم سیاسی تبدیل شد؛ اما از دهه ۱۹۸۰ به بعد این رشته شروع به تعامل با دیگر رشته‌ها به طرق مختلف کرد و در حقیقت به ماهیت بین‌رشته‌ای خود رجوع نمود و البته رویکردهای بین‌رشته‌ای جدیدی را نیز بنا نمود؛ روی‌های که تا کنون نیز پابرجاست (Shayan, 2013, p. 669). در واقع بین روابط بین‌الملل و بین‌رشته‌ای بودن رابطه عجیبی برقرار است. از یک نظر این دانش همواره یک موضوع بین‌رشته‌ای بوده است که طیف متنوعی از رشته‌ها در ایجاد و توسعه آن سهیم بوده‌اند. از سوی دیگر روابط بین‌الملل به حد کافی بین‌رشته‌ای نیست و عموماً ایده‌ها و رویکردهای جدیدی که علوم اجتماعی را طی دهه‌های گذشته دگرگون کرده‌اند را با تأخیر جذب نموده است.^۳

^۱- Multidisciplinarity

^۲ - به عنوان یکی از جالبترین نمونه‌های پیوند علوم طبیعی و روابط بین‌الملل نگاه کنید به:

- Wendt, Alexander. (2006). "Social Theory as Cartesian Science: An Auto Critique from a Quantum Perspective". in Guzzini, Stefano and Anna Leander, (eds). **Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and His Critics**, London and New York: Routledge.

^۳- Ashworth, Ibid, p.16.

به اعتقاد آلتو^۱ و همکارانش، روابط بین‌الملل به بین‌رشته‌ای بودن نیازمند است؛ چرا که اولاً بین‌رشته‌ای بودن جزء ذات و میراث این رشته است و چیزی نیست که بتوان آن را کنار گذاشت. ثانیاً پیچیدگی روز افزون مشکلات که از سپهرها و بسترهای گوناگون جهانی، منطقه‌ای و ملی بر می‌خیزند، استفاده از ظرفیت دیگر رشته‌های علوم اجتماعی و انسانی را ضروری کرده است (Aalto; Harle Moisiso, 2011, p. 22&).

در مورد ترس از افسار گسیختگی و عدم انسجام رشته روابط بین‌الملل و چه بسا از هم پاشیدن آن هم کریستنسن^۲ معتقد است اینکه روابط بین‌الملل در گذشته همگرا و منسجم‌تر بوده است، اما امروزه دانشوران این رشته گروه‌بندی شده و کارهای همدیگر را نمی‌خوانند و به آن‌ها ارجاع نمی‌دهند و به یکدیگر احترام نمی‌گذارند، یک افسانه مقبول اما اثبات نشده است. به اعتقاد او این ادعا باید اولاً از طریق مطالعات مقایسه زمانی بین گذشته و حال این رشته و ثانیاً مطالعات مقایسه‌ای با دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی به آزمون گذاشته شوند تا آشکار شود که آیا واقعاً دانش روابط بین‌الملل نسبت به دیگر رشته‌ها متفرق و پراکنده‌تر شده و آیا این افتراق در طول زمان بیشتر شده است یا کمتر.^۳ ثانیاً نظم‌گریزی و فراگیری مباحث مختلف که این رشته را در آستانه این آشفتگی قرار داده، پاسخ طبیعی این شاخه از دانش بشری به شرایط پسا مدرن جهان کنونی است. از این رو به نظر می‌رسد که اصرار بر حفظ انسجام رشته روابط بین‌الملل به هر قیمت، نادیده گرفتن تغییرات ماهوی دانش روابط بین‌الملل است که به کاهش دامنه فراگیری این رشته و درنهایت به شکل متناقض‌نمایی با اهداف پدروخوانده‌های روابط بین‌الملل، به ضرر این رشته تمام خواهد شد.

دوری از عینیت و افتادن در دام ذهنیت‌گرایی

نقد دیگر مخالفان پیوند روانشناسی و روابط بین‌الملل این است که روی آوردن رشته روابط به علمی‌مانند روانشناسی برداشتن گامی دیگر در جهت دور کردن بیش از پیش این رشته از عینیت، واقعیت و نظم‌پذیری است. این استدلال حجتی است برای به حاشیه راندن مطالعات ذهنی‌گرایانه‌ای که به وفور در روانشناسی یافت می‌شود. این گروه از منتقدان، معتقدند که رشته روابط بین‌الملل باید بر معضلات مهم روز تمرکز کرده و به دنبال یافتن راهی علمی و عینی برای پاسخگویی به مسائل واقعی باشد (Holsti, 1985, p.)

^۱- Peter Aalto

^۲- Peter Kristensen

^۳- Kristensen, Ibid, p. 47.

48). به باور آن‌ها نمای بیرونی رشته روابط بین‌الملل روز به روز سؤال برانگیزتر می‌شود؛ چرا که نظریه‌ها و موضوعات مورد علاقه دانشوران آن ارتباط چندانی به تاریخ و تحولات و رخداد‌های کنونی ندارد (Pellerin, 2012, p. 9).

پیرو همین استدلال است که بسیاری از نظریه پردازان روابط بین‌الملل بحث‌های روانشناسی را نادیده می‌گیرند و مدعی هستند که این بحث‌ها هم بیش از حد تقلیل‌گرا هستند که بتوانند الگوهای کلان مد نظر سیاست جهانی را تعریف کنند و هم بیش از حد سست و آشفته، تا بتوانند چیزی را توضیح دهند (Goldgeier & Tetlock, 2001, p.88). برای نمونه گریز^۱ و همکارانش هرچند نقد «خردگرایی تنگ‌نظرانه» ساختارگرایی جریان اصلی روابط بین‌الملل در هر دو خوانش نو واقع‌گرا و نولیبرال آن را به عنوان فصل مشترک روانشناسی سیاسی و سازه‌نگاری می‌پذیرند، اما هشدار می‌دهند که پیوند این دو مکتب و رویکرد به سیاست نمادین نباید باعث کم‌توجهی به سیاست مادی شود (Gries; Peng & Crowson, 2012, p. 188). این انتقادات در حالی است که حتی هواداران ازدواج سازه‌نگاری و روانشناسی نیز هشدار می‌دهند که توجه سازه‌نگاران به هنجارها و اندیشه‌ها برای کاوش دگرگونی در رفتارهای کارگزاران، در تعامل با روانشناسی نباید به ارائه تبیین‌هایی یک‌سویه ناشی از علاقه صرف به ذهن و زبان تبدیل شود؛ چرا که نتیجه این رویکرد، افتادن در دام یک رفتارگرایی روانشناسانه از مد افتاده خواهد بود (McDermott & Anthony, 2012, p. 211).

در پاسخ باید گفت که رویکرد ذهنی‌گرایانه دانشوران متأثر از روانشناسی نه لزوماً به معنای دور افتادن از حقایق و وقایع است و نه در تداخل با کاوش برای دانش علمی. این درست است که تحلیل‌های انتقادی طی سه دهه گذشته بیشتر بر نقد پارادایم‌های سنتی متمرکز بوده‌اند تا زمینه مشترک تولید دانش درباره سؤالات «واقعی» رشته روابط بین‌الملل؛ اما این دست نظریات نیز به ویژه در سالیان اخیر، رویکردی جدید به تدوین نظریه‌های علمی جایگزین داشته‌اند که طلیعه‌های موفقیت آن را به ویژه در قالب کلان‌نظریه سازه‌نگاری می‌توان به وضوح دید. در حقیقت آنچه باعث تمایز روابط بین‌الملل و روانشناسی می‌شود، تلاش روانشناسی برای تبیین، توصیف و پیش‌بینی در سطح تحلیل فردی است. سطح تحلیل فردی، نوع سؤالاتی که پرسیده می‌شود، شکل شواهدی که جستجو می‌شود و ماهیت تداخل برای استدلال و علیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد. با این وجود اگر راه مناسبی برای پیوند روابط بین‌الملل و روانشناسی پیدا شود،

¹ - Peter Hays Gries

این ویژگی می‌تواند از طریق به رسمیت شناختن و تحلیل کردن اهمیت رویه‌های روانشناسانه انفرادی در نتایج سیاسی، به روابط بین‌الملل یک دیدگاه انسانی منحصر به فرد بخشیده و گامی مهم برای غنی‌تر و درنهایت نزدیک‌تر کردن آن به «واقعیت» باشد (Mcdermott, 2004, p.12).

این رشته را چه روابط بین‌الملل بنامیم و چه روابط بین‌الدول، تردیدی نیست که ملت و دولت را انسان‌ها می‌سازند، انسان‌هایی که تصمیم‌ها را می‌گیرند، انسان‌هایی که تصمیمات را اجرا می‌کنند و همه این کارها را در حالی انجام می‌دهند که احساس، اخلاق، فرهنگ، تاریخ و تجربیات شخصی‌شان را در این فرایند دخیل می‌کنند. انتقاد به علم‌گریزی سازه‌انگاران و پناه بردن آن‌ها به سنگر روانشناسی به عنوان یک جبهه جدید در نبرد با «علم‌گرایان» در حالی طرح می‌شود که به نظر می‌رسد سازه‌انگاری روانشناسانه با برقراری رابطه بین تمایلات احساسی و شناختی افراد و هویت‌های جمعی عمیق‌تر آنان عملاً انتظارات را برای ارائه الگوهای محتمل رفتار بین‌المللی در زمان‌های مشخص پاسخ داده است (Hymans, 2010, p. 463).

معضل روش‌شناسانه

به باور منتقدان پیوند سازه‌انگاری و روانشناسی، این دو رشته نه تنها از نظر موضوع با یکدیگر متفاوتند بلکه مهمتر از آن، روش‌شناسی‌های آن‌ها نیز متمایز از یکدیگر است. به این ترتیب چگونه می‌توان داده‌های روانشناسی را که متکی بر کاوش در سطح تحلیل خرد بوده و با روش‌های کلی متفاوتی حاصل شده است را در تحلیل‌ها و نظورورزی‌های روابط بین‌الملل مورد استفاده قرار داد؟ به عبارت دیگر وقتی قرار باشد که به داده‌های روانشناسی برای تدوین نظریه‌های روابط بین‌الملل اتکا کنیم مسئله اعتبار «واقعیت روانشناسانه» پیش می‌آید. این معضل شامل سه بعد است: ۱. این مشکل که چطور می‌توان واقعیت روانشناسانه را درک کرد. ۲. این مشکل که چطور می‌توان از آن دانش به دست آورد و ۳. این مشکل که چگونه جواب این دو سؤال را می‌توان ترکیب کرد (Wettersten, 1990, p. 294). تلاش کورت^۱ برای ایجاد یک بستر نظری که بتواند پیوند سازه‌انگاری و روانشناسی را ممکن کند، می‌توان پاسخی مناسب به این معضل روش‌شناسانه دانست. به نظر او هنجارها به تنهایی هیچ نتیجه‌ای به دنبال ندارند؛ مگر اینکه بر پایه متعلقات ذهنی مثلاً «حس تعهد» استوار شوند. آثار و نتایج آن‌ها را نیز تنها هنگامی که از طریق «زبان» ابراز شوند، می‌توان بر مبنای ذهنی‌گرایی مورد سنجش قرار داد (Kowert, 2012, p.50). به این ترتیب بررسی داده‌های روانشناسی نیازمند به کار بستن کاوش‌های تفسیری زبانی و کلامی است. در این حالت دانشوران

^۱ - Paul Kowert

روابط بین‌الملل همانطور که تا کنون از روش‌های تحلیل متن در مطالعات خود استفاده می‌کرده‌اند از این پس نیز می‌توانند با اتکا به همین روش‌ها، اطلاعات روانشناسانه را استخراج کرده و مورد استفاده قرار دهند. بنابر این ما با طیف وسیعی از روش‌های پژوهش روبرو خواهیم بود که می‌توانند به کار تحلیل‌های سازه‌انگاری روان‌شناسانه بیایند.

نزدیک به دو دهه پیش یانگ و شیفِر^۱ چهار برنامه پژوهشی تحلیل کدهای عملیاتی^۲، نقشه برداری شناختی^۳، نظریه تصویر^۴ و پیچیدگی مفهومی^۵ را برای تحلیل موضوعات روانشناسانه در روابط بین‌الملل پیشنهاد دادند. آن‌ها در آن زمان نوشتند که برای تجزیه و تحلیل داده‌های روانشناسی در حوزه علوم سیاسی علی‌رغم اهمیتشان تنها اخیراً چند روش شناسی نظام‌مند معرفی شده است (Young & Schafer, 1998, p. 63). اکنون اما می‌توان با توجه به موجی از مطالعات انجام شده براساس همین روش‌ها و نیز روش‌های تفسیری دیگر نظیر تحلیل محتوا، تحلیل گفتمان و پیمایش شامل انواع مصاحبه‌ها و نظرسنجی از افراد و گروه‌ها (Abdelal; Herrera; Johnston & McDermott, 2009, pp. 4-8) با اعتماد بیشتری راجع به این روش‌ها و کارآمدیشان سخن گفت. رز مک‌درموت^۶ نیز طرفدار استفاده از روش‌های تجربی در حوزه سازه‌انگاری روش‌شناسانه است. به اعتقاد او می‌توان از روش تجربی آزمایش در این عرصه به بهترین شکل استفاده کرد. پیشنهاد او انجام آزمایش‌هایی با حضور گروه‌های متفاوت از انسان‌هاست که با کنترل اطلاعات گروه‌ها و مشاهده رفتارهای هر یک از آن‌ها و دستیابی به الگوهای رفتاری انسانی (با انسان‌ها) در موقعیت‌هایی خاص و تعمیم آن‌ها به موقعیت‌های سیاسی و بین‌المللی مشابه، به نتایجی مشخص در مورد مسائل سیاست داخلی و بین‌المللی دست پیدا کرد. برای نمونه با طراحی آزمایش‌هایی برای پاسخ به سؤالاتی نظیر اینکه آیا اولویت برابری را می‌توان با ایجاد منافع عمومی و مشترک افزایش داد؟ و یا اینکه آیا همدلی در افزایش برابری در مذاکره و چانه زنی مؤثر است؟ می‌توان به جواب‌هایی برای پرسش‌های روابط بین‌المللی نظیر این رسید: چگونه دولت‌ها از ذهنیت «ما» در برابر «آن‌ها» گذر

1- Michael Young and Mark Schafer

2- Operational Code Analysis

3- Cognitive Mapping

4- Image Theory

5- Conceptual Complexity

6- Rose McDermott

می‌کنند وقتی دشمنان سابق به متحدین جدید تبدیل می‌شوند (مانند کاری که ژاپن و آلمان بعد از جنگ دوم جهانی انجام دادند (McDermott, 2009, p.366). علاوه بر مک درموت، بعضی دیگر از پژوهشگران نیز روش‌های تجربی را بهترین راه برای همکاری روانشناسی و سازه‌انگاری و غلبه بر افتراق‌های زیرشاخه‌ای روابط بین‌الملل می‌داند (Gries; Peng & Crowson, 2012, p. 188). به این ترتیب روشن است که سازه‌انگاران روانشناسانه به هیچ وجه با کمبود روش برای پیشبرد مطالعات خود مواجه نیستند و حتی این پیوند امکان استفاده از روش‌هایی که پیش از این برای روابط بین‌الملل ممکن نبود (روش‌های تجربی و آزمایشی) را نیز ممکن می‌نماید.

دور افتادن از ماهیت رشته روابط بین‌الملل (ارائه تبیین‌های کلان)

به باور واقع‌گرایان تمرکز بر بسامد الگوهای رفتاری خاص به عنوان پایه‌ای برای تئوری پردازی و نظر ورزی در روابط بین‌الملل به شدت ناکافی است (Osiander, 2009, p. 137)؛ به عبارت دیگر، روانشناسی انسان، متنوع و متغیرتر از آن است که به عنوان پایه‌ای مناسب برای تحلیل‌های علمی اجتماعی به کار رود. در روابط بین‌الملل، اکثر پارادایم‌های نظری به دنبال دقت می‌گردند نه غنا و تفصیل بحث و بیشتر در پی‌ایجاز در بیان هستند تا توصیفات مفصل. این دست الگوهای مختصر و موجز در حقیقت ستون فقرات رشته روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهند. به همین دلیل واقع‌گرایان هم در خوانش سنتی و هم در خوانش ساختارگرا، جدی‌ترین مخالفان پیوند روانشناسی و روابط بین‌الملل هستند. والتز برای نمونه، همواره در مورد خطر پیروی از اصول روانشناسانه^۱ در روابط بین‌الملل هشدار می‌دهد. به باور او تحلیل رفتار افراد برای توضیح پدیده‌های گروهی اشتباهی بسیار بزرگ است (Waltz, 2001, p.505). در پاسخ باید گفت که این درست است که تنوع زیادی در رفتارهای انسانی وجود دارد، اما نباید این حقیقت را توجیهی قرار داد که الگوها را سهل‌الوصول‌تر و ساده‌انگارانه‌تر کنیم. در مقابل باید بپذیریم که علوم اجتماعی سوال‌های سختی برای پاسخ دادن دارند (Hymans, 2010, p.463). آیا ارائه الگوهای کلان به هر قیمتی و علی‌رغم همه نواقصشان بهتر از ارائه تبیین‌های خرد صحیح‌تر است؟ البته تردیدی نیست که رسیدن به تبیین‌های فرازمانی و فرامکانی آرزوی تمام دانش‌های بشری است اما آیا راه رسیدن به این نوع دانش در حوزه روابط بین‌الملل (حتی اگر عقلاً ممکن باشد) صفر فرض کردن ده‌ها و شاید صدها متغیر مؤثر بر

^۱- Psychologism

سیاست بین‌الملل است؟ ساده‌انگاری‌هایی از این دست نه تنها کمکی به رشته روابط بین‌الملل و مشترپاناش نمی‌کند بلکه زمینه‌ساز یک برج عاج‌نشینی روشنفکرانه از نوع جدید است (Jarvis, 2001, p.219). جالب اینجاست که بررسی‌های جدید نشان می‌دهد که حتی واقع‌گرایی کلاسیک نیز به نوبه خود بر بنیاد مفروضه‌های روانشناسانه فرویدی در باب ماهیت انسان استوار شده است. شوئت^۱ نشان می‌دهد که تفاسیر واقع‌گرایانه ای‌اچ‌کار، جرج‌کنان و والتر لیمین و شماری دیگر از تاثیرگذارترین متفکران واقع‌گرا، مبتنی بر دیدگاه خاصی نسبت به ماهیت و ذات انسان است که خود متأثر از کارهای روانشناسانه فروید بوده است (Schuett, 2010, p. 21). به نظر می‌رسد که نظریه پردازان سطح کلان می‌توانند به جای پس‌زدن نظریه‌های روانشناسانه به بهانه ایجاد مانع در برابر تبیین الگوهای رفتاری موسع، پذیرا و قدردان کمک روان‌شناسی در تعریف و تشریح منازعات کلیدی در مورد قدرت، نهادها و هنجارها باشند. به شکل طعنه آمیزی کلیدواژه‌های اساسی حاکم بر رویکردهای سطح کلان برای تنظیم و پیشبرد نظریه‌ها، ادراکات، ایده‌ها و هویت هستند. بنابر این شاید اکنون زمان آن فرا رسیده است که نظریه پردازان روابط بین‌الملل از بحث‌های نظام مند در مورد عوامل روانشناسانه برای پرداختن به ابعاد آشکارا روانشناسانه این متغیرها بهره ببرند. این تلاش نباید به توضیح رفتار بر اساس عوامل روانشناسانه فرو کاسته شود، بلکه به جای آن باید به چگونگی تعامل محیط و ادراک در الگوهای نظام مند و قابل تعریف برای پاسخگویی به تنوعی که در جهان سیاست شاهد آن هستیم متمرکز شود (Goldgeier & Tetlock, 2001, p.88).

معضل اختلاف سطوح تحلیل

نقد دیگری که به تحلیل‌های روانشناسانه در علوم سیاسی و روابط بین‌الملل می‌شود اینست که اگرچه افراد ممکن است در تصمیمات و کنش‌های خود تحت تأثیر عوامل روانی باشند، اما دولت‌ها عقلانی و خردمندند. به این ترتیب آنچه برای تحلیل در سطح خرد، خوب و مناسب است در سطح دولتی و بین‌المللی قابل ارجاع نیست و چه بسا گمراه کننده نیز خواهد بود. در پاسخ باید گفت که در دانش روابط بین‌الملل تصویر دولت‌ها به عنوان ماشین‌های عظیم محاسباتی مدت‌هاست که محو شده است. ایدئولوژی دولت به عنوان بازیگر خردمند توسط موج مطالعات انتقادی در روابط بین‌الملل از دهه ۱۹۸۰ به بعد زیر سؤال رفته است. تغییر تصور بسیط از دولت نه تنها در مورد رویکردهای بازتابی و انعکاسی که حتی در مورد نظریه‌ها و مکاتب خردگرایی دولت محور نیز صادق است. به علاوه گسترش تعلقات افراد به جمع‌ها

^۱- Robert Schuett

و گروه‌ها که از آن به عنوان فرایند «تطبیق»^۱ نام برده می‌شد مدت‌ها است در دستور کار علوم اجتماعی قرار دارد. از آنجاکه هویت و نحوه شکل‌گیری آن در تعاملات با دیگر افراد و گروه‌ها همواره از موضوعات مورد علاقه روانشناسان بوده است، حتی پیش از ایجاد مکتب سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل، مطالعات نظری و تجربی مفصلی در این زمینه انجام شده است.

از بهترین نمونه‌های این مطالعات کاری است که هنری تاجفیل^۲ و جان ترنر^۳ در تدوین تئوری هویت اجتماعی^۴ انجام داده‌اند. به اعتقاد آن‌ها هویت اجتماعی، احساس افراد در مورد اینکه چه کسی هستند بر پایه عضویت آن‌ها در گروه (ها) است. به باور تاجفیل قرار دادن افراد در گروه‌ها و طبقه‌بندی‌ها، مبتنی بر فرایند طبیعی فهم است؛ یعنی تمایل برای تبدیل چیزها به گروه. برای انجام این کار ما تمایل داریم که در ۱. تفاوت‌های بین گروه‌ها و ۲. تشابهات بین گروه‌ها اغرق کنیم. به این ترتیب عضویت در گروه چیزی خارجی یا مصنوعی که به افراد الصاق می‌شود نیست، بلکه بخش واقعی، درست و ضروری یک شخص است (Tajfel & Turner, 1979, p.47). به این ترتیب در مورد جایگزینی هویت و احساسات فردی با هویت گروهی که تردیدی چندانی وجود ندارد. گام بعدی تبیینی مناسب از کیفیت ارتباط بین احساسات گروهی (یا گروه‌ها) با هویت دولت و در مرحله بعد نظام دولت‌هاست. در این مورد نیز الگوهای گوناگونی ارائه شده، اما یکی از جالب‌ترین نمونه‌ها کار لارسون و شوچنکو^۵ است. به اعتقاد آن‌ها در تمام جوامع، گروه‌هایی دارای ارزش‌های گوناگون و همچنین یک سلسله مراتب شأنت‌ها^۶ وجود دارد. هر گروهی که لاجرم خواستار پیشبرد شأنت خود است، تلاش می‌کند تا گروه‌های دیگر را در سلسله مراتب شأنت پشت سر گذاشته و با گروه مسلط به رقابت بپردازد یا اینکه موفق به حضور در عرصه‌های دیگری از شأنت شود. در این راه این گروه‌ها سه راهبرد پیش روی خود دارند: تحرک اجتماعی، رقابت اجتماعی و خلاقیت اجتماعی.^۷ انتخاب هر یک از این راهبردها نیز به میزان باز بودن سلسله مراتب شأنت‌ها و همچنین

^۱- Identification

^۲- Henri Tajfel

^۳- John C. Turner

^۴- Social identity theory

^۵- Deborah W. Larson and Alex Shevchenko

^۶- Status Hierarchy

^۷ - این سه «راهبرد مدیریت هویت» عبارتند از: تحرک اجتماعی: تقلید ارزش‌ها و رویه‌های قدرت‌های تثبیت شده برای الحاق به باشگاه نخبگان. رقابت اجتماعی: تلاش برای ریشه کن کردن قدرت مسلط در ابعاد ژئوپلیتیکی شأنت. خلاقیت اجتماعی: جستجو برای یافتن موقعیت

ارزش‌های هر گروه بستگی دارد. همین جریان در سطح فراملی نیز ادامه پیدا می‌کند و دولت‌ها هم با توجه به نفوذ پذیری باشگاه‌نخبگان و تشابه ارزش‌های خود با قدرت‌های مسلط، از راهبردهای گوناگون برای کسب شأن و وجهه استفاده می‌کنند (Larson & Shevchenko, 2010, p.8).

به این ترتیب آنچه از سوی منتقدان به عنوان نقطه ضعف سازه‌انگاری روانشناسی شناخته می‌شود را می‌توان در واقع به عنوان اصلی‌ترین نقطه قوت این حوزه مطالعاتی طرح کرد. این پروژه همان چیزی است که وعده اصلی سازه‌انگاری روان‌شناسانه را تشکیل می‌دهد. به باور آن‌ها شناخت بازیگران بین‌المللی (دولت‌ها و سایر بازیگران) تنها با شناخت انسان‌هایی که این ساختارها را می‌سازند و توسط آن‌ها ساخته می‌شوند ممکن است. دولت‌ها محصول قالب‌هایی یک شکل و اندازه نیستند، آن‌ها حاملان احساسات، باورها، تمایلات و نیازهای مردمشان هستند و از این رو دولت‌ها هم به سان انسان‌ها از هویت، شخصیت و گرایش‌هایی برخوردارند که باید دیده شده، به رسمیت شناخته شده و تحلیل شوند.

نتیجه‌گیری

پژوهشگران سازه‌انگار روابط بین‌الملل با تأسیس حوزه مطالعاتی سازه‌انگاری روان‌شناسانه در حال تحقق بخشیدن به پیوندی سودمند برای دانش روابط بین‌الملل هستند. ماجرا از آنجا آغاز شد که هستی‌شناسی متفاوت سازه‌انگاری برای نخستین بار در تاریخ نظریه‌های روابط بین‌الملل اجازه داد تا عوامل هنجاری‌ای که بر ذهنیت سوژه انسانی، شیوه رفتار و قواعد تصمیم‌گیری او حکمفرماست در چارچوب دانش روابط بین‌الملل به بررسی گذاشته شده و نتایج سیاسی آن آشکار گردد؛ معرفت‌شناسی سازه‌انگاران راه را برای به رسمیت شناختن رویکردهای انعکاسی و تفسیرگرایانه روانشناسی باز کرد و روش‌شناسی باز سازه‌انگاری نیز این فرصت را فراهم آورد تا بتوان با استفاده از روش‌های متعدد تجربی و تفسیری، از آموزه‌ها و مفاهیم روانشناسی در بارور کردن روابط بین‌الملل بهره برد. به این ترتیب پیدا نمودن راهی برای بهره‌گرفتن از دستاوردهای روانشناسی در علم روابط بین‌الملل توسط سازه‌انگاری به خلق یک فرصت جدید نه تنها برای این مکتب؛ بلکه برای روابط بین‌الملل منجر شده است تا از منظری نوین به تحولات پیچیده جهانی در قرن بیست و یکم بنگرد. این رویه جدید همانگونه که نظریه جامعه‌شناسی علم تأکید دارد، زمانی ضروری‌تر احساس می‌شود که نگرشی دقیق‌تر به تحولات اجتماعی بین‌المللی و تأثیرات آن‌ها

مطلوب در نظام رتبه‌بندی متفاوت و در عین حال تأکید بر یکتایی و تفاوت‌های دولت نسبت به قدرت‌های مسلط. نویسندگان البته هشدار می‌دهند که این راهبردها در واقع نمونه آرمانی هستند و ممکن است علایمی از هر سه در سیاست خارجی یک کشور دیده شود.

داشته باشیم. در دنیایی که افراد جهانی شده‌اند، گروه‌های تروریستی دولت‌ها را عزل می‌کنند و شرکت‌ها، کشورها را اداره می‌کنند، چگونه می‌توان به ماندن در یک سطح تحلیل پای فشرد و جهان پوی‌های متفاوت و متعارض را تنها از منظر تنگ نظریه‌های تک بعدی دید؟ استقبال پژوهشگران روابط بین‌الملل از سازه‌انگاری روانشناسانه و نظریات مشابه، خود حامل این پیغام است که اگر به واقع دوران نظریه‌های به اصطلاح «علمی» با ادعاهای جهانشمول به سر رسیده و فصل جولان نظریه‌های تفسیری خرد و میانگیر فرا رسیده است در این میانه حتماً جایی هم برای سازه‌انگاری روان‌شناسانه پیدا خواهد شد. سازه‌انگاری روانشناسانه نه تنها امکان تحقق وعده اصلی سازه‌انگاران یعنی ارائه تصویری مبتنی بر تکوین متقابل ساختار و کارگزار در توالی سطوح تحلیل مختلف را ممکن می‌کند؛ بلکه گام مهمی است در کنار گذاشتن ادعاهای خردگرایانه مبتنی بر تحمیل الگوهای کلان و درنهایت انسانی‌تر کردن این رشته از علوم انسانی. در جهان پسامدرنی که شاهد تغییر مفاهیم و نظم‌ها و سر بر آوردن کارگزاری‌های جدید است اگر رشته روابط بین‌الملل قرار است پاسخگوی پرسش‌های پیچیده و چند وجهی باشد راهی به جز افزایش و تنوع منابع و شیوه‌های تبیینی خود و برقراری رابطه با دیگر علوم اجتماعی پیش رو نخواهد داشت و روانشناسی مطمئناً یکی از نامزدهای جدی برای این تعامل و تعمیق روابط است.

References

- Aalto, P.; Harle, V., & Moisisio, S. (2011). Introduction, in Aalto, P. Harle, V. & Moisisio, S.(eds.), *International Studies: Interdisciplinary Approaches*, Hampshire: Palgrave Macmillan, 22-46.
- Abe, Y. (2012). Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance. *Cambridge Review of International Affairs*, 25:4.
- Abdelal, R.; Herrera, Y. M.; Johnston, A. I., & McDermott, R. (2009). Introduction, in Abdelal, R. et al., *Measuring Identity A Guide for Social Scientists*. New York: Cambridge university press, 4-8.
- Ashworth, L. M. (2009). Interdisciplinary and international relations, *European political science*: 8-14.
- Bagheri, K. (2004). Realistic Constructivism: a Reconstruction of George Kelly's Personal Constructivism, *Psychology and Educational Sciences*, University of Tehran, 68, 35-52. (In Persian)
- Creppell, I. (2011). The concept of normative threat, *International Theory*, 3.
- Finnemore, M., & Sikkink, K. (1998). International norm dynamics and political change. *International Organization*, 52:3-13.

- Gries, P. H.; Peng, K., & Crowson, M. H. (2012). Determinants of security and insecurity in international relations: a cross-national experimental analysis of symbolic and material gains and losses. in Shannon, Vaughn P. & Kowert, P. A. (eds.), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
- Goldgeier, J., & Tetlock, P. (2001). Psychology and International Relations Theory, *Annual Review of Political Science*, 4.
- Hafiz Nia, M. R. (2019). *Introduction to research methodology in humanities*. Tehran: Organization for the Study and Compilation of University Humanities Books (SAMT). (In Persian)
- Holsti, K. (1985). *the Dividing Discipline: Hegemony and Diversity in International Theory*. Boston: Allen & Unwin.
- Hymans, J. (2010). The arrival of psychological constructivism. *International Theory*, 462-481.
- Jarvis, D. (2001). Conclusion: International Relations: An International Discipline? in Crawford, R. and Jarvis, D. (eds.) *International Relations – Still an American Science? Toward Diversity in International Thought*, Albany: State University of New York Press.
- Kertzer, J. D., & Tingley, D. (2018). Political Psychology in International Relations: Beyond the Paradigms”. *Annual Review of Political Science*, 21, 319-339.
- Kowert, P. A. (2012). Completing the Ideational Triangle: Identity, Choice, and Obligation in International Relations. In Shannon, V. P. & Kowert, P. A. (eds.), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*. Ann Arbor: University of Michigan Press, 50- 76.
- Kristensen, P. M. (2012). Dividing Discipline: Structures of Communication. *International Studies Review*, 14.
- Koschut, S. (2018). The power of (emotion) words: on the importance of emotions for social constructivist discourse analysis in IR”. *Journal of International Relations and Development*, 21(3), 495–522.
- Larson, D. W., & Shevchenko, A. (2010). Status Seekers: Chinese and Russian Responses to U.S. Primacy, *International Security*, 34(4).
- Lebow, R. N. (2006). Fear, interest and honor: outlines of a theory of International Relations, *International Affairs*, 82(3).
- Lebow, R. N. (2008). *A Cultural Theory of International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.

- Lebow, R. N. (2009). Culture and International Relations: The Culture of International Relations. *Millennium Journal of International Studies*, 38(1), 153-4.
- Merton, R. K. (1937). *The Sociology of Knowledge*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
- McDermott, R., & Lopez, A. (2012). Psychology and constructivism: uneasy bedfellows? In Shannon, V. P., & Kowert, P. A. (eds.), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*, University of Michigan Press.
- Mitzen, J. (2006). Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma. *European Journal of International Relations*, 12, 3- 15.
- Mitzen, J. (2009). *Interview with Jennifer Mitzen on Ontological Security, Multilateral Diplomacy, and States Addiction to War*: <http://www.theory-talks.org/2009/02/theory-talk-26.html>.
- Mcdermott, R. (2004). *Political Psychology in International Relations*. Ann Arbor: The University of Michigan Press.
- McDermott, R. (2009). Psychological Approaches to Identity Experimentation and Application, in Abdelal, R.; Herrera, Y. M.; Johnston, A. I. & McDermott, R. *Measuring Identity a Guide for Social Scientists*. New York: Cambridge university press.
- Moshirzadeh, H. (2014). Semantic approaches in international relations and their impact on foreign policy analysis, *Political and International Approaches*, Fifth Year, 38. 42-61. (In Persian)
- Onuf, N. (2009). Motivation, *International Relations*, 23(1).
- Osiander, A. (2009). New Theory of International Relations Culture, Change and the Meaning of History: Reflections on Richard Lebow". *Millennium Journal of International Studies*, 37(4).
- Pellerin, H. (2012). Which IR Do You Speak? Languages as Perspectives in the Discipline of IR, *Perspectives*, 20(1).
- Schuett, R. (2010). Classical realism, Freud and human nature in international relations". *History of the Human Sciences*. 23.
- Shannon, V. P. (2012). Introduction: Ideational Allies—Psychology, Constructivism, and International Relations, In Shannon, V. P. & Kowert, P. A. (eds), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*, University of Michigan Press.
- Shilliam, R. (2010). A Fanonian Critique of Lebow's a Cultural Theory of International Relations, *Millennium Journal of International Studies*, 38(1).23-37.

- Shaping, S., & Simon, S. (1985). *Leviathan and the Air-Pump: Hobbes, Boyle, and the Experimental Life*. Princeton: Princeton University Press.
- Suganami, H. (2009). Man, Culture and the Theory of International Relations. *International Relations*, 23(1).47-80.
- Shayan, F. (2013). Interdisciplinarity and the Emerged Shift in the Study of International Relations, *Journal of International Studies*, 41 (3), 669-678.
- Tajfel, H., & Turner, J. C. (1979). An integrative theory of intergroup conflict. *The social psychology of intergroup relations*. 33.78-91.
- Waltz, K. (2001[1959]). *Man, the State and War, a theoretical Analysis*. New York: Columbia University press.
- Wettersten, J. (1990). Integrating Psychology and Methodology: How Can Psychology and Methodology Be Integrated? *Journal for General Philosophy of Science*, 21(2).12-23.
- Wolf, R. (2011). Respect and disrespect in international politics: the significance of status recognition. *International Theory*, 3(1). 112-128.

مراجعه به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای اجرای آراء دیوان بین‌المللی دادگستری

محسن محبی^۱
وحید بذآر^۲

چکیده

مطابق بند دوم ماده ۹۴ منشور سازمان ملل متحد، اگر طرف اختلاف از انجام تعهدات ناشی از رأی دیوان بین‌المللی دادگستری امتناع کند، طرف دیگر می‌تواند به شورای امنیت مراجعه نماید و شورا اگر لازم بداند توصیه‌هایی ارائه یا تصمیماتی را در مورد اجرای رأی اتخاذ خواهد نمود. شورا در پاسخ به درخواست دولت محکوم‌له، اختیار تام دارد؛ اما اگر درخواست را بپذیرد، نباید رأی دیوان را به‌لحاظ محتوایی مورد بررسی قرار دهد. همچنین، شورا ملزم نیست برای اقدام بر اساس ماده ۹۴(۲)، وضعیت‌های تهدید علیه صلح، نقض صلح یا تجاوز (ماده ۳۹) را احراز کند و در نوع توصیه‌هایی که پیشنهاد می‌کند یا تدابیری که اتخاذ می‌کند، اختیار کامل دارد. اعضاء دائم شورا در موارد بررسی درخواست اجرای آراء دیوان، هیچ منعی برای اعمال حق و تو ندارند؛ اما این که آیا کشور عضو شورا که طرف اختلاف و رأی دیوان بوده، می‌تواند در رأی‌گیری شورای امنیت شرکت کند یا نه اختلاف نظر وجود دارد. در عمل نیز با این که تاکنون چهار بار موضوع اجرای تصمیم دیوان در شورا مطرح گردیده، تلاش قابل توجهی از سوی این ارگان سیاسی سازمان ملل متحد در راستای اجرای آراء رکن قضایی سازمان انجام نشده است. رویکرد منفعلانه شورا در تضمین اجرای آراء دیوان که بدون تردید یکی از مهم‌ترین شیوه‌های حل و فصل مسألت‌آمیز اختلاف در روابط بین‌الدولی است، مغایر با کارکرد اصلی شورا - مسئول اولیه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی - است و ضروری است که شورا از قابلیت‌های ماده ۹۴(۲) منشور برای انجام مناسب‌تر و وظیفه اصلی خود استفاده کند.

کلیدواژه‌ها: دیوان بین‌المللی دادگستری، شورای امنیت، ماده ۹۴(۲) منشور، رأی، دستور موقت.

^۱ - دانشیار دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی، علوم و تحقیقات تهران، نویسنده مسئول: sd.mohebi@gmail.com
^۲ - دکترای حقوق بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (vahidbazzar@gmail.com)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۰۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۲/۰۲

DOI: 10.22067/ijip.v8i2.80275

نوع مقاله: پژوهشی

Recourse to the UN Security Council for the Purpose of Implementing the International Court of Justice judgments

Mohsen Mohebi¹

Associate professor, Islamic Azad University, Sciences and Researches Branch of Tehran

Vahid Bazzar

Ph.D of International Law, Allameh Tabataba'i University

Abstract

In accordance with article 94(2) of the charter of United Nations, If any party to a case fails to perform the obligations incumbent upon it under a judgment rendered by the Court, the other party may have recourse to the Security Council, which may, if it deems necessary, make recommendations or decide upon measures to be taken to give effect to the judgment. The Council has the full authority in response to the request of the beneficiary of judgment. However, if it accepts the request, it should not review The Court's judgment in merit. Also, the Council is not required to take into account threats to peace, violations of peace or aggression (article 39) for action according to article 94(2), and has the full authority in the type of recommendations it propose or measures it adopt. Permanent members of the Council shall not have any prohibition to veto. However, there are disagreements about whether a member of the Council that is a party to the dispute and the judgment of the Court can participate in voting in the Security Council. In practice, although the issue of the implementation of the judgment of the Court in the Council has been raised four times, no significant efforts have been made by the United Nations political organ in the implementation of judgments of the UN's judicial organ. The Council's passive approach to ensuring the implementation of the Court's judgment, which is undoubtedly one of the most important ways to resolve peaceful dispute settlement in interstate relations, is contrary to the Council's primary function, the primary responsibility for the maintenance of international peace and security, and it is required for Council to use the capacities of Article 94(2) of the Charter to implement appropriately its primary duty.

Keywords: International court of justice, Security council, Article of 94(2) of charter, Judgment, Interim order

مقدمه

بر اساس ماده ۹۴(۲) منشور، اگر طرف اختلاف از انجام تعهدات ناشی از رأی دیوان بین‌المللی دادگستری امتناع کند، طرف دیگر می‌تواند به شورای امنیت سازمان ملل متحد مراجعه نماید و شورا اگر لازم بداند

¹Corresponding Author: sd.mohebi@gmail.com

توصیه‌هایی ارائه یا تصمیماتی را در مورد اجرای رأی اتخاذ خواهد نمود. همان‌طور که خود ماده نیز تصریح دارد، این مقرر در راستای اثربخشی به آراء دیوان پیش‌بینی شده است. البته، شورای امنیت می‌تواند از ماده (۲)۹۴ منشور در راستای تحقق وظایف و نیل به اهداف خود نیز بهره‌بردار؛ زیرا دیوان به‌عنوان رکن قضایی سازمان ملل برای حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بین‌المللی، می‌تواند با رسیدگی و صدور رأی در اختلاف‌ها و دعاوی میان بازیگران اصلی جامعه بین‌المللی (دولت‌ها)، به کاهش تنش‌ها و اختلاف‌ها و درنهایت، حفظ صلح و امنیت بین‌المللی کمک نماید و با استفاده مناسب از اختیاری که در ماده (۲)۹۴ برای آن پیش‌بینی شده، در راستای انجام مسئولیت اصلی خود که حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است،^۱ حرکت نماید. همچنین، با این که آراء دیوان تنها برای طرف‌های اختلاف و در محدوده همان قضیه، الزام‌آور است،^۲ قطعنامه شورا در راستای اجرای آراء دیوان می‌تواند همه دولت‌ها را ملزم به رعایت و احترام به رأی دیوان نماید؛ چرا که تصمیماتی که شورا اتخاذ می‌کند، تعهدات ناشی از رأی را در واقع به تعهداتی تبدیل می‌کند که بر اساس ماده ۲۵ منشور، برای تمامی دولت‌های عضو ملل متحد لازم‌الاتباع است.

با این حال، در روابط میان شورای امنیت و دیوان بین‌المللی دادگستری ماده (۲)۹۴ منشور هیچ برتری برای شورا در ساختار سازمان ملل متحد ایجاد نخواهد کرد و شورا با توجه به تعهد کلی خود به همکاری با سایر ارکان ملل متحد در این راستا اقدام خواهد کرد (Rosenne & Ronen, 2006, p. 245). در واقع، ماده (۲)۹۴ نه می‌تواند شورا را تا حد یک ارگان فرعی دیوان تنزل دهد (Mosler & Oellers-Frahm, 2007, p. 1970) و نه می‌تواند با معرفی شورا به‌عنوان مرجع پیگیری و تضمین اجرای آراء دیوان، آن را به‌عنوان یک رکن برتر در نظام ملل متحد معرفی نماید.^۳

مراجعه به شورای امنیت برای اجرای آراء دیوان بین‌المللی دادگستری

سابقه صلاحیت شورا در اقدام درباره اجرای آراء دیوان به یک قرن پیش بازمی‌گردد. برای نخستین بار، در میثاق جامعه ملل که بخشی از معاهده «ورسای» (۱۹۱۹) است،^۴ شورای اجرایی جامعه ملزم شد تا گام‌هایی

^۱ Charter of the United Nations, art. 24(1).

^۲ Statute of International Court of Justice, art. 59; Charter of United Nations, art. 94(1).

^۳ همان‌طور که درخواست شورا از دیوان در خصوص صدور نظریه مشورتی را نمی‌توان برتری دیوان بر شورا تلقی نمود، مراجعه به شورا در جهت اجرای آراء دیوان نیز برتری محسوب نمی‌گردد.

^۴ میثاق جامعه ملل برخلاف منشور سازمان ملل، یک سند مستقل و جداگانه‌ای نیست، بلکه چند ماده در دل معاهده ورسای است.

را به منظور اثربخشی به تصمیمات دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری پیشنهاد نماید.^۱ بعدها این امکان، در ماده ۹۴(۲) منشور ملل متحد با تغییراتی پیش‌بینی شد. از جمله این که مطابق ماده ۱۳ میثاق، شورای جامعه تنها می‌توانست پیشنهادهایی را دربارهٔ اجرای آراء دیوان دائمی ارائه کند و اجرای آراء دیوان دائمی، به عنوان وظیفه و تکلیف شورا قلمداد شده بود و این وظیفه مانع از این نبود که شورا تدابیری را نیز مقرر نماید؛ اما شورای امنیت سازمان ملل که در این زمینه به صورت کاملاً اختیاری و صلاح‌دید عمل می‌کند، هیچ محدودیتی در توصیه و اتخاذ تدابیر یا اتخاذ تصمیم ندارد.^۲

طرف اختلاف که از اجرای رأی دیوان امتناع می‌کند، غالباً اعتبار آن را به لحاظ ماهیتی یا صلاحیتی به چالش می‌کشد؛ بنابراین، پرسش مهمی که باید به آن پاسخ داده شود این است که آیا شورا می‌تواند با توجه به ایراد محکوم‌علیه نسبت به اعتبار آن، محتوای آن را مورد بررسی قرار دهد؟ شورا در مقام اقدام نسبت به اجرای آراء دیوان، در جایگاه یک مرجع قضایی عمل نمی‌کند، بلکه هنگامی که یکی از طرف‌های اختلاف، تصمیم دیوان را که به منظور حل و فصل اختلاف صادر شده است، اجرا نمی‌کند، ماهیت اختلاف از حقوقی به سیاسی تغییر می‌کند (Pomerance, 1995, p. 196). افزون بر این، اگر امکان بررسی ماهیتی آراء دیوان از سوی شورا وجود داشته باشد، بند نخست ماده ۹۴ منشور که بر اساس آن، طرف‌های اختلاف ملزم هستند تا تعهدات ناشی از تصمیم‌های دیوان را رعایت کنند، خالی از فایده خواهد شد و آراء دیوان تبدیل به نظریه‌های مشورتی می‌شود که نیاز به تنفیذ شورا دارد (Al-Qahtani, 2003, p. 192). بنابراین، اختیار شورا در مورد اجرای آراء دیوان، به این معنا نیست که شورا می‌تواند آراء دیوان را به لحاظ ماهیتی مورد بررسی قرار داده و سپس نسبت به اعمال اختیار خود تصمیم بگیرد (Tanzi, 1995).

^۱ Covenant of the League of Nations, art. 13.

^۲ در مورد تمایز میان اختیارات شورای جامعه ملل و شورای امنیت سازمان ملل در خصوص اجرای آراء دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری و دیوان بین‌المللی دادگستری، مواد ۳۶(۵) و ۳۷ منشور در مورد «صلاحیت انتقالی» (Transitional Jurisdiction) ممکن است این پرسش را مطرح کنند که آیین مربوط به اجرای آرائی که با توجه به صلاحیت انتقالی دیوان صادر می‌شوند، به چه صورت خواهد بود؟ با توجه به این که نهادهای اجراکننده آیین پیش‌بینی شده در ماده ۱۳ میثاق، وجود خارجی ندارند، به نظر می‌رسد که انتقال صلاحیت از دیوان دائمی به دیوان فعلی سبب جایگزینی تعهدات ناشی از رأی دیوان که قبلاً تابع ماده ۱۳ میثاق بود، به ماده ۹۴(۲) منشور می‌شود (Rosenne & Ronen, 2006, p. 242).

p. 542¹ این نتیجه‌گیری به واسطه ماده ۶۰ اساسنامه دیوان که آراء دیوان را نهایی و غیر قابل استیناف اعلام می‌کند، تقویت می‌شود. از آنجایی که اساسنامه دیوان جزء لاینفک منشور سازمان ملل است،^۲ تعهد ناشی از ماده ۶۰ اساسنامه دیوان، تعهد ناشی از منشور قلمداد می‌گردد.

ماده ۹۴(۲) منشور محدودیتی را در خصوص دولت مراجعه‌کننده به شورا پیش‌بینی کرده است که سازکار اجرای آراء دیوان را تضعیف می‌کند. طبق این مقرر، حق مراجعه به شورای امنیت تنها برای طرف اختلافی در نظر گرفته شده است که محکوم^۳ است و حتی شورا نیز نمی‌تواند با استناد به ماده ۹۴(۲)، «به اختیار خود»^۳ موضوع امتناع از اجرای آراء دیوان را بررسی کند. البته، اگر عدم رعایت رأی دیوان را بتوان ذیل یکی از مواد ۳۳، ۳۴، ۳۵ و ۳۹ منشور دسته‌بندی کرد، حق توسل به شورای امنیت برای اجرای آراء دیوان تنها به طرف اختلاف منحصر نمی‌شود و این امکان برای سایر دولت‌ها و حتی سایر ارگان‌های اصلی ملل متحد نیز قابل تصور است (Rosenne & Ronen, 2006, p. 247). با این حال، هیچ دلیلی وجود ندارد که دولت‌های منتفع از رأی دیوان را تنها منحصر به دولت‌های عضو ملل متحد بدانیم و حتی دولت‌های غیر عضو سازمان که با توجه به شرایط پیش‌بینی شده در ماده ۹۴(۲) منشور به دیوان مراجعه می‌کنند نیز می‌توانند در خصوص اجرای آراء دیوان به شورا متوسل شوند. نکته تأمل‌برانگیز، تعیین طرف منتفع از رأی در مواردی است که دیوان ضمن رأی خود تعهداتی را برای هر دو طرف اختلاف در نظر می‌گیرد. برای مثال، در قضیه «مرز دریایی و زمینی میان کامرون و نیجریه» دیوان کامرون را ملزم می‌کند تا از هرگونه اعمال حاکمیت در مناطق مرزی میان «دریاچه چاد»^۴ تا «باکاسی پنینسولا»^۵ خودداری کند و نیروهای پلیس و نظامیان خود را از این مناطق خارج کند و نیجریه را نیز مکلف می‌کند تا از اعمال حاکمیت بر «باکاسی پنینسولا» که حاکمیت آن در نتیجه رأی دیوان به کامرون واگذار شده است، اجتناب کند.^۶ در چنین وضعیتی، هر یک از طرف‌های اختلاف می‌تواند به صرف نقض تعهداتی که ضمن رأی دیوان بر

^۱ با این که شورای امنیت تاکنون تصمیمات دیوان را مورد بررسی ماهیتی قرار نداده، نحوه عمل دیوان در برخی قضایا این فرضیه را به ذهن متبادر می‌کند که دیوان نسبت به بررسی قضایی تصمیمات شورا بی‌میل نیست. برای مطالعه بیشتر در این خصوص ر. ک: موسوی و بذآر،

^۲ Charter of the United Nations, art. 92.

^۳ *proprio motu*.

^۴ Lake Chad.

^۵ Bakassi Peninsula.

^۶ Land and Maritime Boundary between Cameroon and Nigeria (Cameroon v. Nigeria Equatorial Guinea intervening), I.C.J. Reports 2002, paras. 314-315.

عهده طرف دیگر گذارده شده است، به شورای امنیت مراجعه کند. البته، شاید تعیین منتفع از رأی دیوان در بدو امر و به هنگام مراجعه به شورا، با طرف مراجعه کننده باشد، اما بدون تردید نظر شورا در این خصوص تعیین کننده خواهد بود.

ماده ۹۴(۲) منشور ناظر به آراء ترافیعی دیوان است و اجرای نظریه‌های مشورتی دیوان - اگر علی‌الاصول قابلیت اجرا داشته باشند - ربطی به ماده مزبور ندارد؛ اما در قضایای ترافیعی از حیث اجرای ماده ۹۴(۲) منشور هیچ تمایزی میان نحوه ارجاع قضیه به دیوان وجود ندارد. از این رو حتی اگر دیوان در مقام مرجع تجدیدنظر از تصمیم دادگاه‌های اداری سازمان‌های بین‌المللی - مانند دادگاه اداری سازمان بین‌المللی کار - یا نهادهای اجرایی این سازمان‌ها - مانند شورای «ایکائو»^۱ - تصمیم‌گیری کرده باشد، مراجعه به شورای امنیت برای اجرای آراء امکان‌پذیر است؛ اما پرسشی که در این جا مطرح می‌گردد این است که اگر قواعد سازمان بین‌المللی مزبور، سازگاری برای اجرای آراء دیوان پیش‌بینی کرده باشد، آیا توسل به سازکار مزبور، پیش شرط توسل به شورا بر اساس ماده ۹۴(۲) منشور خواهد بود؟ با توجه به اختیار گسترده‌ای که برای شورای امنیت در خصوص بررسی درخواست‌های مبتنی بر ماده ۹۴(۲) و توصیه تدابیر یا اتخاذ تصمیمات در نظر گرفته شده است و مجازات‌های نسبتاً شدیدی که در برخی از سازمان‌های بین‌المللی درباره اجرای رأی دیوان وجود دارد،^۲ برای محکوم‌له مناسب‌تر است تا در چنین مواردی، سازکارهای اجرای آراء دیوان در سازمان بین‌المللی مربوط را دنبال کند. فارغ از این که مقررات سازمان‌های بین‌المللی در خصوص اجرای آراء دیوان می‌تواند به‌عنوان یک «نظام خودبسنده»^۳ قلمداد شود که مراجعه اولیه به شورای امنیت را مستثنی می‌کند (Mosler & Oellers-Frahm, 2007, p. 1967)، در برخی موارد نیز توسل به سازکارهای اجرای آراء دیوان در سازمان، پیش شرط توسل به شورای امنیت است. برای مثال، بر اساس پیمان «بوگوتا»^۴، منتفعان از آراء دیوان پیش از مراجعه به شورای امنیت باید نشست مشورتی وزراء امور خارجه را ترتیب دهند تا در خصوص اقدامات مقتضی نسبت به اجرای رأی به توافق برسند.^۵

^۱ International Civil Aviation Organization (ICAO).

^۲ برای مثال، کنوانسیون شیکاگو مجازات‌های شدیدی را برای دولت امتناع‌کننده از اجرای آراء دیوان بین‌المللی دادگستری در نظر گرفته است (ایزدی، ۱۳۹۵: ۲۰۰)، از جمله این که شورای ایکائو می‌تواند فعالیت شرکت‌های حمل و نقل در این کشورها را ممنوع کند یا مجمع ایکائو می‌تواند حق رأی دولت‌های خاطی را به حالت تعلیق درآورد (Chicago Convention on International Civil Aviation 1944, arts. 87-88).

^۳ Self-Contained System.

^۴ Bogota.

^۵ American Treaty on Pacific Settlement (Pact of Bogota) 1948, art. 50.

می‌توان پرسید که آیا برای اجرای دستور موقت دیوان نیز می‌توان با استناد به ماده ۹۴(۲) منشور به شورای امنیت مراجعه کرد یا این امکان تنها برای محکوم‌لّه رأی دیوان وجود دارد؟ ماده ۹۴(۲) از واژه «رأی» (Judgment) استفاده کرده و به نظر می‌رسد که انتخاب این واژه کاملاً آگاهانه بوده است. چراکه در بند قبلی این مقررّه (بند نخست ماده ۹۴) که در خصوص لزوم تبعیت دولت‌های طرف اختلاف از دیوان است، واژه «تصمیم» (Decision) - که شامل رأی و دستور موقت می‌شود - به کار رفته است. دلیل دیگری که می‌توان در خصوص آگاهانه بودن انتخاب این واژه ذکر کرد، تغییر ارادی این مقررّه در مقایسه با مقررّه مشابه آن در میثاق جامعه ملل است. بدین معنی که مطابق ماده ۱۳ میثاق، شورای اجرایی جامعه می‌توانست علاوه بر آراء، نسبت به نقض دستور موقت دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری نیز اقدام نماید و در آن جا به صراحت به واژه (Award) و (Decision) اشاره شده که می‌توان آن را مشتمل بر دستور موقت نیز دانست.^۱ البته، شورای امنیت می‌تواند خارج از ماده ۹۴(۲) و بر اساس صلاحیت کلی خود مطابق ماده ۳۹ منشور، مسئله عدم اجرای دستور موقت دیوان را مورد توجه قرار داده و به طور غیرمستقیم در راستای اجرای دستور موقت دیوان اقدام کند. بهر حال، رویه شورا در قضیه «اعمال کنوانسیون منع نسل‌زدایی» برخلاف این نتیجه‌گیری بوده است و در تنها موردی که شورای امنیت در خصوص اجرای دستور موقت دیوان تصمیم گرفته (قضیه اعمال کنوانسیون منع نسل‌زدایی)^۲ شورا اقدام به صدور قطعنامه در این خصوص نموده است.^۳

رویه شورای امنیت در مورد درخواست اجرای آراء دیوان بین‌المللی دادگستری

شورا نسبت به اقدام در خصوص درخواست اجرای آراء دیوان، دارای اختیار - نه تکلیف - است. این نتیجه‌گیری به آسانی از کلمه‌ها و عبارتهای مورد استفاده در ماده ۹۴(۲) منشور و به طور مشخص واژه «می‌تواند» (May) قابل استنباط است. پذیرش صلاحیت شورا در اقدام نسبت به اجرای آراء دیوان، منجر

^۱ مطابق ماده ۱۳ میثاق، شورای اجرایی جامعه ملل علاوه بر تصمیمات دیوان دائمی بین‌المللی دادگستری، می‌توانست به عدم اجرای آراء سایر دادگاه‌ها نیز بپردازد. البته، در تنها موردی که امتناع از اجرای یک رأی به شورای اجرایی ارجاع شد، شورا بسیار ناکارآمد جلوه نمود. در قضیه «فاریست رادوپ سنترال» که دولت یونان با استناد به ماده ۱۳ میثاق و با ادعای عدم اجرای رأی داوری صادره در سال ۱۹۳۳ میلادی به شورای اجرایی مراجعه نمود، شورا هیچ گونه اقداماتی را در راستای اثربخشی به رأی داوری پیشنهاد ننمود (Al-Qahtani, 2003, p. 184).

^۲ برای مطالعه تفصیلی در خصوص اقدام شورای امنیت در رابطه با دستور موقت دیوان در قضیه اعمال کنوانسیون منع نسل‌زدایی به بند ۲.۳ مراجعه کنید.

^۳ در قضیه «شرکت نفت ایران-انگلیس» که موضوع اجرای دستور موقت دیوان در شورای امنیت مطرح گردید، شورا هیچ تصمیمی نسبت به درخواست اجرای دستور موقت نگرفت و صرفاً تصمیم‌گیری را به بعد از تصمیم صلاحیتی دیوان موکول نمود.

به انجام مذاکرات میان دولت‌های عضو شورا می‌شود که انگیزه‌های سیاسی دارند^۱ و چنین صلاح‌حیدی با این واقعیت که شورا، مرجع اصلی اجرای آراء دیوان است، چندان سازگار نیست (Tanner, 2018, p. 15). افزون بر این، حتی اگر شورا درخواست مراجعه کننده به آن را بپذیرد، می‌تواند پس از بررسی، اقدامی متفاوت از اقدامات درخواست شده در رأی دیوان اتخاذ نماید (Kelsen, 1964, pp. 539-540)، یا حتی هیچ‌گونه اقدامی انجام ندهد.^۲ این نتیجه‌گیری نیز از عبارت «اگر شورا ضروری بداند»^۳ در ماده ۹۴(۲) قابل استنباط است. این اختیار گسترده شورا در خصوص بررسی درخواست‌های مبتنی بر ماده ۹۴(۲) با اصل لزوم حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف‌ها که یکی از اهداف اصلی منشور است،^۴ ناسازگار می‌نماید؛ به عبارت دیگر، هنگامی که منشور، دولت‌ها را از توسل یا تهدید به زور در روابط میان یکدیگر منع^۵ و آن‌ها را متعهد می‌کند که در حل و فصل کلیه اختلافات خود از شیوه‌های مسالمت‌آمیز استفاده نمایند، نباید با تضعیف سازکار اجرای آراء دیوان که یکی از شیوه‌های مؤثر حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلاف است، طرق جایگزین توسل به زور را تضعیف نماید. با این حال، فارغ از این که آیا اختلاف میان دو دولت می‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیندازد یا خیر، نمی‌توان گفت که عدم اجرای تمامی آراء دیوان منجر به مخاطره افتادن صلح و امنیت بین‌المللی می‌شود. بدون تردید عدم اجرای برخی از آراء که بار تعهداتی ناچیزی را برای طرف‌های اختلاف در نظر می‌گیرد، نمی‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیفکند. برای مثال، دیوان در قضیه «احمدو سادیو دیالو» دولت کنگو را محکوم به پرداخت ۹۵ هزار دلار می‌کند^۶ که قطعاً عدم اجرای این حکم نمی‌تواند صلح و امنیت بین‌المللی را به مخاطره بیندازد؛

^۱ علاوه بر انگیزه‌های سیاسی اعضاء شورای امنیت، شورا برخلاف دیوان شرایط خاص دولت محکوم علیه رأی را نیز در نظر می‌گیرد. برای مثال، ناتوانی مالی این دولت برای جبران خسارت مالی می‌تواند در اقدام شورا بر اساس ماده ۹۴(۲) منشور مورد توجه قرار بگیرد (Mosler & Oellers-Frahm, 2007, p. 1968).

^۲ برخی حقوقدانان از جمله «رابرت کولب» معتقدند که شورای امنیت می‌تواند در راستای صلح و امنیت بین‌المللی حتی تصمیم به تعلیق اجرای آراء دیوان بین‌المللی دادگستری بگیرد (Kolb, 2013, p. 852).

^۳ if it deems necessary

متن اولیه ماده ۹۴(۲) که از سوی نماینده کوبا در کنفرانس سان فرانسسکو پیشنهاد شده بود، در نهایت با تغییر ادبیات الزام آور به ادبیات اختیاری در خصوص صلاحیت اقدام شورا مورد تصویب قرار گرفت (Pomerance, 1995, p. 195). بدین ترتیب که به پیشنهاد کمیته مشورتی حقوقدانان سان فرانسسکو، واژه "shall" با "may" جایگزین شد و عبارت "if it deems necessary" نیز به آن افزوده شد.

^۴ Charter of United Nations, art. 2(3).

^۵ Charter of United Nations, art. 2(4).

^۶ Ahmadou Sadio Diallo (Republic of Guinea v. Democratic Republic of the Congo), I.C.J. Reports 2012, paras. 61(1),(2).

بنابراین، اقدام شورا نسبت به بررسی و اتخاذ تصمیم در مورد درخواست‌های مبتنی بر ماده ۹۴(۲) منشور عالی‌الاصول با توجه به اهمیت رأی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی خواهد بود.

پرسشی که در این جا مطرح می‌شود این است که آیا شورا برای اقدام بر اساس ماده ۹۴(۲) منشور، نخست باید یکی از وضعیت‌های مذکور در ماده ۳۹ منشور - «تهدید علیه صلح»، «نقض صلح» و «عمل تجاوز» - را احراز نماید؟ به عبارت دیگر، آیا صلاحیت شورا نسبت به درخواست اجرای رأی دیوان محدود به اختیارات آن تحت منشور است؟ اگر لازم باشد که برای اقدام بر اساس ماده ۹۴(۲)، شورا وضعیت‌های ماده ۳۹ را احراز کند، ماده ۹۴(۲) خالی از فایده خواهد بود (Roscini, 2010, p. 338). بنابراین، شورا در ارائه پیشنهاد یا اتخاذ تصمیم به منظور اجرای آراء دیوان، نیازی به احراز وضعیت‌های مذکور در ماده ۳۹ ندارد. پاره‌ای از حقوق‌دانان بین‌المللی که معتقدند اختیارات شورا محدود به مواردی می‌شود که در منشور (ماده ۲۴(۲)^۱) تصریح گردیده است، نتیجه‌گیری اخیر را رد می‌کنند (Al-Qahtani, 2003, p. 188).

دیوان بین‌المللی دادگستری در نظریه مشورتی خود در قضیه «آثار حقوقی حضور آفریقای جنوبی در نامیبیا» پاسخ مناسبی به استدلال این حقوق‌دانان می‌دهد. دیوان بیان می‌کند علاوه بر اختیارات پیش‌بینی شده در منشور، شورا مطابق بند نخست ماده ۲۴ دارای «اختیارات ضمنی عام» است که از مسئولیت اصلی شورا در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی نشأت می‌گیرد.^۲ شورا در نوع اقداماتی که در راستای اجرای آراء دیوان می‌تواند انجام دهد نیز هیچ‌گونه محدودیتی ندارد و هرگونه تدابیری از جمله موارد پیش‌بینی شده در مواد ۴۱ و ۴۲ منشور (فصل هفتم) را می‌تواند اتخاذ نماید و برای اتخاذ این تدابیر نیازمند احراز وضعیت‌های مذکور در ماده ۳۹ نیست. البته، به نظر نمی‌رسد که انجام اقدامات نظامی را بتوان در راستای اثربخشی به آراء دیوان به آسانی پذیرفت. چراکه با توجه به اهمیتی که منشور برای اصل ممنوعیت توسل به زور قائل شده است، باید استثناءهای آن را به صورت مضیق تفسیر نمود و در موارد تردید، به اصل ممنوعیت توسل به زور بازگشت (Couzigou, 2017, p. 375).

مسئله دیگر، نحوه رأی‌گیری شورا در موارد درخواست نسبت به اجرای آراء دیوان است. مطابق منشور سازمان ملل، تصمیمات شورای امنیت در موضوعات شکلی با اکثریت ۹ رأی اتخاذ خواهد شد و در سایر

^۱ بر اساس بند دوم ماده ۲۴ منشور سازمان ملل، صلاحیت‌های اعطائی به شورای امنیت برای انجام وظایفش، در فصول ۶، ۷، ۸ و ۱۲ منشور درج شده است. ماده ۹۴، در فصل ۱۴ منشور قرار دارد.

^۲ Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa), I.C.J. Reports. 1971, p.16.

موضوعات، رأی مثبت اعضاء دائم را نیز باید به همراه داشته باشد.^۱ البته، لزوم وجود آراء مثبت اعضاء دائم شورا در موضوعات غیرشکلی، در رویه شورا به نحو دیگری تبیین گردیده است. بدین ترتیب که صرف فقدان رأی منفی اعضاء دائم برای اتخاذ تصمیم کفایت می‌کند. در جلسه شورا در خصوص درخواست مبتنی بر ماده (۲)۹۴ منشور بدون تردید یک موضوع غیرشکلی مورد بحث است و اعمال حق و تو با هیچ مانعی مواجه نمی‌شود. قطعنامه ۲۶۷ مجمع عمومی ملل متحد که در سال ۱۹۴۹ صادر شد نیز این نتیجه‌گیری را تأیید می‌کند.^۲ اما مسئله اصلی در حالتی ایجاد می‌شود که یکی از اعضاء دائم شورا طرف اختلاف رأی باشد که اجرای آن از شورا درخواست شده است. مطابق ماده ۲۷ (۳) منشور، اگر یکی از اعضاء شورا به طور همزمان طرف اختلافی باشد که در شورا مطرح شده و آن موضوع مربوط به فصل ششم منشور باشد، آن عضو باید از رأی دادن در خصوص آن موضوع امتناع کند. با این حال، هیچ اتفاق نظری در خصوص اعمال این مقرره نسبت به موضوعاتی که بر اساس ماده (۲)۹۴ در شورا مطرح می‌شود، وجود ندارد؛ اما تردیدی نیست که استفاده از حق و تو در این خصوص فقط ناظر به موردی است که شورای امنیت در مقام اجرای رأی، قطعنامه‌ای صادر کند و چنانچه شورا به ارایه پیشنهاد اکتفا کند، حق و تو موضوعیت پیدا نمی‌کند. بهر حال، هنگامی که درخواست دولت نیکاراگوئه مبنی بر اجرای رأی دیوان در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه نظامی ایالات متحده در نیکاراگوئه» بر اساس ماده (۲)۹۴ منشور به شورا داده شد، دفتر امور حقوقی ملل متحد که در حال تدارک جلسه شورا برای رسیدگی به این درخواست بود، این گونه اظهار نظر کرد که موضوع ارجاع شده به شورا بر اساس ماده (۲)۹۴، یک اختلاف نیست و ماده (۲)۹۴ متمایز از اختیارات و وظایف شورا بر اساس فصل ششم منشور است؛ بنابراین، هیچ یک از اعضاء شورا ممنوع از رأی دادن نیستند (Rosenne & Ronen, 2006, p. 283). با وجود تأیید این نتیجه‌گیری از سوی برخی حقوقدانان از جمله «کوزیگو» و «شولتی»، با توجه به برخی ملاحظات در چارچوب نظام ملل متحد نمی‌توان این نتیجه‌گیری را به طور مطلق پذیرفت (Couzigou, 2017, p. 375; Schulte, 2004, p. 55). نخستین ملاحظه این است که رأی دیوان به‌عنوان ارگان اصلی قضایی ملل متحد،^۳ تعهدی ناشی از منشور قلمداد می‌گردد که دولت‌های عضو ملل متحد موظفند که در صورت

^۱ Charter of United Nations, art. 27(2),(3).

^۲ مجمع عمومی ملل متحد در قطعنامه ۲۶۷ (III) که در ۱۴ آوریل ۱۹۴۹ صادر نمود، فهرستی از موضوعات شکلی را در خصوص رأی‌گیری در شورای امنیت ارائه نمود که اجرای آراء قضایی دیوان از طریق شورا در میان آنها وجود ندارد.

^۳ Charter of United Nations, art. 92.

مغایرت تعهدات ناشی از منشور با تعهداتشان در سایر موافقتنامه‌های بین‌المللی، به تعهدات ناشی از منشور عمل کنند.^۱ وانگهی، شورا به‌عنوان رکن اصلی سازمان ملل باید در راستای تحقق اهداف منشور و هماهنگ با سایر ارکان سازمان گام بردارد و خودداری شورا از اجرای آراء دیوان با وظایف سازمانی شورا در تناقض است.

با این که در منشور ملل متحد، این اجازه به شورای امنیت داده شده است تا در صورت مراجعه محکوم‌له رأی دیوان، هرگونه اقدامی را که به صلاح می‌داند در راستای اجرای رأی دیوان انجام دهد، در موارد معدودی که این فرصت برای شورا ایجاد شده، شورا بسیار منفعل عمل کرده است. در این جا قصد نداریم قضایایی همچون قضیه «مرز دریایی و زمینی میان کامرون و نیجریه»^۲ که در آن‌ها شورای امنیت صرفاً مکاتباتی را با دبیرکل در خصوص اجرای رأی دیوان داشته است، مورد بررسی قرار دهیم، بلکه به طور مشخص درباره قضایایی توضیح خواهیم داد که دولت منتفع از تصمیم دیوان با استناد به بند دوم ماده ۹۴ منشور ملل متحد و به منظور اجرای آن تصمیم به شورا مراجعه نموده است.

قضیه شرکت نفت ایران-انگلیس

نخستین قضیه‌ای که در آن، محکوم‌له تصمیم دیوان بین‌المللی دادگستری که به صورت دستور موقت در ۱۱ ژوئیه ۱۹۵۱ صادر شده بود، به شورای امنیت مراجعه نمود، قضیه «شرکت نفت ایران-انگلیس» بود. دولت ایران دستور دیوان را اجرا نکرد.^۳ بریتانیا ۷۹ روز پس از صدور دستور موقت دیوان، با ارسال نامه‌ای

^۱ Charter of United Nations, art. 103.

^۲ دیوان بین‌المللی دادگستری در ۱۰ اکتبر ۲۰۰۲ رأی خود در قضیه «مرز دریایی و زمینی میان کامرون و نیجریه» (ورود گینه استوایی به‌عنوان ثالث) را صادر و اعلام کرد که بر اساس آن، «باکاسی پنینسولا» (Bakassi Peninsula) تحت حاکمیت کامرون خواهد بود (Land and Maritime Boundary between Cameroon and Nigeria (Cameroon v. Nigeria Equatorial Guinea intervening), I.C.J. Reports 2002, para. 325(III)(b)). در خصوص این قضیه دریافت کرد، اما هیچ اقدام مشخصی در این خصوص انجام نداد. البته، شورا از طریق دبیرکل به طور مرتب در جریان اقدامات کمیسیون مشترک کامرون-نیجریه که با توافق طرف‌ها ایجاد شده بود و در راستای اجرای رأی دیوان فعالیت می‌کرد، قرار می‌گرفت و در این خصوص، مکاتبات متعددی با دبیرکل انجام داد و حتی در نامه ۱۷ اکتبر ۲۰۰۶ خود به دبیرکل از قصد این شورا برای حمایت از کمیسیون مشترک از طریق تیم حقوقی ملل متحد و بودجه عمومی این سازمان خبر داد. کمیسیون مشترک کامرون-نیجریه، در نخستین نشست سران دولت‌های کامرون و نیجریه و به درخواست آن‌ها تشکیل گردید و ریاست آن با نماینده ویژه دبیرکل ملل متحد بود. سرانجام در ۱۴ اوت ۲۰۰۸ رأی دیوان به طور کامل اجرا شد و کنترل کلیه مناطق «باکاسی پنینسولا» از نیجریه به کامرون منتقل گردید.

^۳ در ادبیات حقوقی به‌عنوان مثالی در خصوص لازم‌الاجرا نبودن دستور موقت دیوان همواره به اقدام دولت ایران در قضیه شرکت نفت ایران-انگلیس اشاره می‌شود و این که دولت ایران سنگ بنای عدم رعایت دستور موقت دیوان را گذاشت (محبی و بذار، ۱۳۹۷: ۹۲).

به شورای امنیت از آن درخواست کرد تا موضوع امتناع ایران از اجرای دستور موقت را مورد بررسی قرار دهد.^۱ نماینده بریتانیا در جلسه رسیدگی شورا به این درخواست (نشست ۵۵۹ شورای امنیت (۱ اکتبر ۱۹۵۱)) استدلال می‌کرد صرف این که دستور موقت دیوان، تعهدات ناشی از منشور ایجاد می‌کند، اقدام شورا در مورد امتناع ایران از اجرای آن را توجیه می‌کند. به نظر بریتانیا، اقدام شورا نسبت به تصمیمات دیوان علاوه بر ماده (۲)۹۴ منشور، به ماده ۴۱ (۲) اساسنامه دیوان نیز مرتبط است؛ زیرا ممکن است وضعیت‌هایی وجود داشته باشد که اهمیت آن‌ها، اعمال اختیارات شورا تحت منشور را توجیه کند. لزوم اطلاع دستور موقت دیوان به شورا (ماده ۴۱ (۲) اساسنامه) تلویحاً اختیار شورا برای اقدام نسبت به مسائل ناشی از دستور موقت را تأیید می‌کند.^۲ نماینده ایران در پاسخ بیان کرد با توجه به اعلامیه صلاحیت اجباری دیوان که در سال ۱۹۳۰ از سوی ایران صادر شده بود، دیوان صلاحیت رسیدگی به قضیه و به تبع آن، صدور دستور موقت را ندارد و ماده (۲)۹۴ ناظر به احکام دیوان است و شامل دستور موقت نمی‌شود.^۳ اما بریتانیا معتقد بود که صرف احراز صلاحیت «علی‌الظاهر»^۴، موضوع را قابل رسیدگی کرده است.^۵ البته، این موضوع بعدها با تصمیم دیوان در قضیه «لاگران» حل شد و دیوان اعلام کرد که دستور موقت نیز لازم‌الاجرا است.^۶ به هر حال، در قضیه مزبور، بحث‌های متعددی میان دولت‌ها در این خصوص در گرفت که هنگامی که صلاحیت دیوان احراز نشده، چگونه تصمیم آن می‌تواند برای شورا ایجاد صلاحیت و اختیار نماید. در نهایت، پیشنهاد دولت فرانسه مورد پذیرش شورا قرار گرفت و بر مبنای آن، شورا بررسی موضوع را تا زمان تصمیم‌گیری دیوان در خصوص صلاحیت، تعلیق نمود.^۷ دیوان نیز در ادامه رسیدگی، رأی به عدم صلاحیت داد و در نتیجه، موضوع بررسی درخواست بریتانیا در شورا نیز منتفی شد.

¹ Letter dated 51/09/28 from the Deputy Permanent Representative of the United Kingdom addressed to the President of the Security Council and the Secretary-General (S/2357), pp. 1-2.

² 559th meeting of Security Council, p. 20.

³ بر اساس آیین دادرسی که در زمان طرح قضیه نفت ایران-انگلیس در دیوان رعایت می‌شد، دیوان رسیدگی به درخواست صدور دستور موقت را به همراه رسیدگی ماهیتی پیش می‌برد. در حالی که مطابق آیین دادرسی که امروزه در دیوان اجرا می‌گردد، دیوان به محض ثبت درخواست صدور دستور موقت، رسیدگی ماهیتی را متوقف کرده و پس از تصمیم‌گیری در خصوص درخواست مزبور، رسیدگی ماهیتی را از سر می‌گیرد.

⁴ *prima facie*.

⁵ 560th meeting of Security Council, p. 9; 559th meeting of Security Council, p. 20.

⁶ LaGrand (Germany v. United States of America), I.C.J. Reports 2001, para. 109.

⁷ 565th meeting of Security Council, pp. 2-3, 12.

قضیه اختلاف‌های مرزی، دریایی و سرزمینی میان السالوادور و هندوراس

رأی دیوان در قضیه «اختلاف‌های مرزی، دریایی و سرزمینی میان السالوادور و هندوراس» (ورود نیکاراگوئه به‌عنوان ثالث) در ۱۱ سپتامبر ۱۹۹۲ صادر شد.^۱ دولت السالوادور برخلاف هندوراس در نقشه‌های رسمی که پس از رأی دیوان منتشر کرد، از رعایت مختصات جغرافیایی که دیوان در تعیین مرزهای میان دو کشور در نقشه‌های ضمیمه شده به رأی خود اعلام کرده بود، امتناع نمود.^۲ هندوراس ۱۰ سال پس از صدور رأی با ادعای تأخیر غیرمعقول السالوادور در اجرای رأی دیوان که به‌طور مشخص در خصوص وضعیت حقوقی خلیج «فونسکا»^۳، جزایر و مناطق دریایی واقع در اقیانوس آرام و ادعاهای السالوادور در مورد جزیره جدید در خلیج فونسکا بود، با استناد به ماده ۹۴(۲) منشور به شورای امنیت مراجعه نمود.^۴ در ادامه، هندوراس با ارسال نامه‌ای به رییس شورا اعلام کرد که طی توافق با السالوادور، فرآیند تحدید حدود مرز مشترک را مطابق رأی دیوان آغاز نموده است.^۵ توافق مزبور نیز نتوانست به اجرای کامل رأی سال ۱۹۹۲ دیوان بینجامد و نامه دوم هندوراس در خصوص عدم اجرای رأی در سال ۲۰۱۲ به شورا داده شد. در این نامه، هندوراس نارضایتی خود را نسبت به عدم اجرای رأی دیوان در خصوص آزادی کشتیرانی در حدفاصل سواحل هندوراس و «اقیانوس آرام»^۶ و تحدید حدود مناطق

^۱ Land, Island and Maritime Frontier Dispute (El Salvador/Honduras: Nicaragua intervening), I.C.J. Reports 1992.

در قضیه «اختلاف‌های مرزی، دریایی و سرزمینی میان السالوادور و هندوراس» درخواست دولت نیکاراگوئه برای ورود به دعوا به‌عنوان ثالث، مورد پذیرش دیوان قرار گرفت. همچنین، این قضیه یکی از ۵ قضیه‌ای بود که در تاریخ حیات دیوان، در شعبه دیوان مورد رسیدگی قرار گرفت. سایر قضایایی که چنین وضعیتی داشتند عبارتند از: قضیه اختلاف مرزی بورکینافاسو و مالی (سال ۱۹۸۶)، قضیه الزی (ایالات متحده علیه ایتالیا (سال ۱۹۸۹))، قضیه خلیج مین (سال ۱۹۸۴) و قضیه اختلاف مرزی (بنین علیه نیجر (سال ۲۰۰۵)).

^۲ Letter dated 26 October 2012 from the Chargé d'affaires a.i. of the Permanent Mission of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council, p. 4.

السالوادور در ۱۰ سپتامبر ۲۰۰۲، دادخواست مربوط به بازنگری رأی سال ۱۹۹۲ را در خصوص منطقه‌ای که شامل دهانه رودخانه «گواسکوران» (Goascoran) و جزیره «کونجو» (Conejo) می‌شد را در دیوان به ثبت رساند که دیوان با صدور رأی در سال ۲۰۰۳ اعلام نمود که این دادخواست قابل استماع نیست in Application for Revision of the Judgment of 11 September 1992 in the Case concerning the Land, Island and Maritime Frontier Dispute (El Salvador/Honduras: Nicaragua intervening) (El Salvador v. Honduras), I.C.J Reports 2003

^۳ Fonseca.

^۴ Letter dated 26 October 2012 from the Chargé d'affaires a.i. of the Permanent Mission of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council, pp. 2,4.

^۵ Letter dated 2003/04/08 from the Permanent Representative of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council (S/2003/430).

^۶ Pacific Ocean.

دریایی («دریای سرزمینی»^۱، «منطقه انحصاری اقتصادی»^۲ و «فلات قاره»^۳) از سوی السالوادور اعلام می‌کند و از شورا می‌خواهد تا با کمک دبیرکل ملل متحد برای اجرای قسمت‌های اجرا نشده رأی دیوان اقدام نماید.^۴ این دولت حتی برخی اقداماتی که شورا می‌تواند در این راستا انجام دهد را پیشنهاد می‌کند. هندوراس پیشنهاد می‌کند که شورا به دبیرکل ملل متحد اجازه تام دهد تا مساعدت‌های لازم را در خصوص ادامه نظام حاکمیت مشترک بر خلیج «فونسیکا»^۵ با توجه به توسعه اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی این خلیج به کمیسیون سه جانبه هندوراس و السالوادور و نیکاراگوئه ارائه دهد و این نظام حاکمیت مشترک باید شامل آزادی کشتیرانی در وسیع‌ترین سطح، امنیت و سلامت، توسعه زیرساخت بنادر، حفظ خطوط کشتیرانی، توسعه گردشگری، امنیت افراد و اموال آن‌ها و سلامت جان افراد در دریا باشد.^۶

پس از عدم اقدام شورا نسبت به درخواست هندوراس، این کشور نامه سوم خود را در سال ۲۰۱۳ به شورا ارسال نمود. در این نامه، هندوراس پس از یادآوری دو نامه قبلی در سال‌های ۲۰۰۲ و ۲۰۱۲ اعلام می‌کند که علی‌رغم گذشت ۲۱ سال از زمان صدور رأی دیوان، دولت السالوادور از شناسایی حق دولت هندوراس در تحدید حدود مناطق دریایی این دولت در اقیانوس آرام که دیوان به آن حکم کرده بود، امتناع می‌کند.^۷ هندوراس از شورا می‌خواهد تا بر اساس ماده ۹۴(۲) منشور، قطعنامه‌ای صادر نماید و ضمن ملزم نمودن طرف‌های اختلاف به اجرای رأی دیوان، از اختلاف غیرضروری در خلیج فونسیکا پیشگیری نماید.^۸ شورا نسبت به این نامه نیز عکس‌العملی نشان نداد و هندوراس نیز از پیگیری بیشتر خودداری نمود.

قضیه بوسنی هرزگوین علیه صربستان و مونته‌نگرو

¹ Territorial Sea.

² Exclusive Economic Zone.

³ Continental Shelf.

⁴ Letter dated 26 October 2012 from the Chargé d'affaires a.i. of the Permanent Mission of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council, p. 3.

⁵ Fonseca.

⁶ Letter dated 26 October 2012 from the Chargé d'affaires a.i. of the Permanent Mission of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council, p. 3.

⁷ Letter dated 20 November 2013 from the Permanent Representative of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council, para. 4.

⁸ Letter dated 20 November 2013 from the Permanent Representative of Honduras to the United Nations addressed to the President of the Security Council, paras. 6-7.

بوسنی هرزگوین در ۲۰ مارس ۱۹۹۳ میلادی دعوی را علیه جمهوری فدرال یوگسلاوی (صربستان و مونته‌نگرو) در دیوان بین‌المللی دادگستری مطرح نمود و همزمان از دیوان درخواست صدور دستور موقت کرد. این دستور، ۱۸ روز بعد (۸ آوریل) از سوی دیوان صادر گردید.^۱ دولت بوسنی هشت روز پس از صدور دستور موقت با ارسال نامه‌ای از شورای امنیت درخواست کرد تا در راستای اجرای دستور موقت و بر اساس ماده (۲)۹۴ منشور، تدابیر فوری را به منظور توقف حمله به بوسنی هرزگوین اتخاذ نماید.^۲ عکس العمل شورا نسبت به این درخواست بسیار عجیب و برخلاف رویه متداول آن بود. شورا در همان روز دریافت نامه دولت بوسنی که نشست ۳۱۹۹ آن برگزار شد، قطعنامه ۸۱۹ را بر اساس فصل هفتم منشور صادر کرد. شورا ضمن این که در مقدمه قطعنامه، دستور موقت دیوان که با اتفاق آراء قضات دیوان صادر شده بود را مورد اشاره و تأکید قرار داد، در متن قطعنامه از دولت خوانده خواست تا فوراً به تأمین تجهیزات و تسلیحات نظامی صرب‌های بوسنی خاتمه دهد.^۳ شورا به قطعنامه ۸۱۹ اکتفا نکرد و در نشست فردای صدور قطعنامه مزبور، قطعنامه جدیدی را بر اساس فصل هفتم منشور و با مضمون اعمال تحریم‌های مالی و اقتصادی علیه دولت خوانده صادر نمود.^۴ بوسنی که کماکان مدعی عدم اجرای دستور موقت دیوان بود، حدود سه ماه بعد از اقدامات شورا، درخواست صدور دستور موقت دیگری را از دیوان می‌کند. دیوان به این درخواست بوسنی هم پاسخ مثبت می‌دهد و ضمن صدور دستور موقت ۱۳ سپتامبر تأکید می‌کند که تدابیر اتخاذشده در دستور نخستین باید به صورت فوری و مؤثر اجرا شود.^۵ پس از صدور دستور موقت دوم، بوسنی تصمیم گرفت تا مسیری را دنبال کند که پس از صدور دستور موقت نخست طی نموده بود و بر این اساس، با ارسال نامه‌ای به رییس شورای امنیت درخواست نمود تا این شورا بر طبق ماده (۲)۹۴ منشور، تدابیر لازم برای اجرای دستور اخیر دیوان را اتخاذ نماید. شورا برخلاف مورد قبل، در مورد این درخواست بوسنی هیچ اقدامی انجام نداد.

^۱ Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Yugoslavia (Serbia and Montenegro) Provisional Measures, Order of 8 April 1993, I.C.J. Reports 1993, para. 52.

^۲ Letter dated 93/04/16 from the Permanent Representative of Bosnia and Herzegovina to the United Nations addressed to the President of Security Council (S/25616).

^۳ S/RES/819, 16 April 1993, para. 3.

^۴ S/RES/820, 17 April 1993.

^۵ Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (Bosnia and Herzegovina v. Yugoslavia (Serbia and Montenegro)), Provisional Measures, Order of 13 September 1993, I.C.J. Reports 1993, p. 349.

قضیه فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی آمریکا در نیکاراگوئه

اما مهمترین نمونه در خصوص توسل به ماده ۹۴(۲) منشور، مراجعه دولت نیکاراگوئه به شورای امنیت با هدف وادار نمودن ایالات متحده آمریکا به اجرای رأیی بود که دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه «فعالیت‌های نظامی و شبه‌نظامی ایالات متحده در نیکاراگوئه» صادر نموده بود. رأی ۲۸ ژوئن ۱۹۸۶ دیوان، ضمن رد ادعای ایالات متحده در خصوص «دفاع مشروع جمعی» و اعلام نقض عهدنامه مودت میان این دو کشور، تصریح می‌کند که این کشور تعهدات بین‌المللی خود در مورد عدم استفاده از زور، عدم نقض حاکمیت و مداخله در امور داخلی سایر دولت‌ها را نقض نموده و آمریکا ملزم است تا علاوه بر توقف فوری اقداماتی که منجر به این نقض‌ها شده است، نسبت به «جبران» نقض عهدنامه مودت و تعهدات عرفی خود اقدام نماید.^۱ نیکاراگوئه تقریباً چهار ماه پس از صدور این رأی، در ۱۷ اکتبر ۱۹۸۶ نامه‌ای به شورای امنیت ارسال کرد و با استناد به ماده ۹۴(۲) منشور از شورا درخواست نمود تا جلسه اضطراری به منظور بررسی مسئله امتناع آمریکا از اجرای رأی تشکیل دهد.^۲

دستور کار جلسه ۲۷۱۵ شورا (۲۱ اکتبر) به این موضوع اختصاص یافت. در این جلسه وزیر امور خارجه نیکاراگوئه ضمن اشاره به ادامه رفتارهای غیرقانونی آمریکا پس از صدور رأی، اعلام کرد که اگر شورا در مقابل آمریکا عکس‌العمل مناسبی نشان ندهد، جامعه بین‌المللی شاهد ناکارآمدی شیوه حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات و توسل به زور به‌عنوان یک اقدام معتبر در روابط بین‌الملل خواهد بود. به همین دلیل، تأکید بر تعهدات ناشی از رأی دیوان، حائز اهمیت فراوانی برای شورای امنیت، سازمان ملل متحد و کلیت جامعه بین‌المللی خواهد بود؛ در واقع، اگر به ایالات متحده اجازه داده شود تا تعهدات ناشی از منشور را ضمن «بی‌کیفرمانی»^۳ نادیده بگیرد، آینده سازمان ملل به طور جدی به مخاطره خواهد افتاد.^۴ پیش‌نویس قطعنامه‌ای که ایالات متحده را ملزم به رعایت فوری و کامل رأی دیوان می‌کرد و دبیرکل ملل متحد را مسئول اطلاع‌رسانی به شورا در خصوص اجرای قطعنامه می‌نمود، از سوی پنج دولت عضو شورا (کنگو، غنا، ماداگاسکار، ترینیداد و توباگو و امارات متحده عربی) تهیه و برای رأی‌گیری در شورا ارائه

^۱ Military and Paramilitary Activities in and against Nicaragua (Nicaragua v. United States of America), I.C.J. Reports 1986, para. 292(2)-(5),(7),(10)-(14).

^۲ Letter dated 86/10/17 from the Permanent Representative of Nicaragua to the United Nations addressed to the President of the Security Council (S/18415).

^۳ Impunity.

^۴ Letter dated 86/10/17 from the Permanent Representative of Nicaragua to the United Nations addressed to the President of the Security Council (S/18415).

گردید. این قطعنامه با ۱۱ رأی موافق، ۳ رأی ممتنع و یک رأی مخالف از سوی اعضای شورا مواجه شد؛ اما تنها به این سبب که از سوی یکی از اعضای دائمی شورا (آمریکا) و تو شد، مورد تصویب قرار نگرفت.

نتیجه‌گیری

در هر سازمان بین‌المللی، ارکان سازمان باید در راستای اهداف آن سازمان عمل کنند. سازمان ملل متحد نیز از این قاعده مستثنی نیست. از مهم‌ترین اهداف سازمان ملل، جلوگیری از بروز جنگ و حفظ صلح و امنیت بین‌المللی است^۱ که بدین منظور، منشور ملل متحد اصل ممنوعیت توسل به زور را به‌عنوان یکی از اهداف خود پذیرفته و دولت‌ها را متعهد نموده تا در روابط میان خود از شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل و فصل اختلافات بین‌المللی از جمله مذاکره، میانجیگری، سازش، داوری و رسیدگی قضایی استفاده کنند.^۲ در این میان، مراجعه به دیوان بین‌المللی دادگستری که آراء نهایی و الزام آور برای طرف‌های اختلاف صادر می‌کند، یکی از مؤثرترین روش‌ها قلمداد می‌شود. منشور نیز علاوه بر ضمیمه نمودن اساسنامه دیوان، با پیش‌بینی ترتیباتی برای اجرای آراء آن، بر اهمیت آن تأکید نموده است. بر اساس ترتیبات مزبور، منتفع از رأی دیوان می‌تواند راجع به امتناع محکوم‌علیه از اجرای رأی دیوان به شورای امنیت سازمان ملل شکایت کند؛ اما در عمل، در موارد معدودی که این درخواست در شورا مطرح شده، شورا منفعل عمل نموده و رأی دیوان عملاً از این طریق به اجرا در نیامده است. بهر حال، با توجه به صلاحدید و اختیار گسترده‌ای که شورا در بررسی درخواست‌های مبتنی بر ماده ۹۴(۲) منشور و اتخاذ تدابیر در راستای اجرای آراء دیوان دارد، مراجعه به شورا را نمی‌توان به‌عنوان یک ابزار کارآمد در اجرای آراء دیوان قلمداد نمود، به خصوص زمانی که منافع یکی از اعضای دائمی شورا به واسطه این بررسی در خطر باشد.

در نظام ملل متحد، شورای امنیت به‌عنوان مسئول اولیه صلح و امنیت بین‌المللی قلمداد می‌شود که باید در راستای اهداف سازمان عمل کند؛ اما نحوه عمل شورا نسبت به درخواست‌های ارائه شده به آن بر اساس ماده ۹۴(۲) منشور با هدف والای سازمان که توسل به حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بجای توسل به زور در روابط بین‌الملل می‌باشد، سازگار نیست. ابهام در رویه عملی شورای امنیت و احتیاط و محافظه کاری شورا می‌تواند از علل شیوه رفتار شورا در اجرای ماده ۹۴(۲) منشور باشد؛ اما دیوان و شورا هر دو از ارکان ملل متحدند. بهر حال، عدم اجرای آراء دیوان از طریق شورا ممکن است به ناکارآمدی دیوان که هدف اصلی آن حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات است، دامن زند و این، با هدف والای سازمان ملل و به

^۱ Charter of United Nations, preamble & art. 1(1).

^۲ Charter of United Nations, art. 33.

طور مشخص لزوم حل و فصل مسالمت‌آمیز اختلافات بجای توسل به زور در روابط بین‌الملل در تعارض است. پیشنهادی که به نحو مناسبی می‌تواند کاربردی باشد، تغییر رویه شوری امنیت در جهت تضمین اجرای آراء دیوان است. چراکه این اختیار به لحاظ حقوقی برای شورا در نظر گرفته شده است و تنها کافی است که شورا با عزم جدی برای انجام این مهم اقدام کند و تکرار آن در فرصت‌های ایجادشده در جهت ایجاد رویه‌ای در این خصوص تلاش کند. تغییر رویکرد دیوان در استفاده از اختیارات خود طبق ماده ۷۸ آیین دادرسی و تکرار آن در قضایای بعدی می‌تواند راهنمای مناسبی برای شورا در طی این مسیر باشد. بر اساس ماده ۷۸ آیین دادرسی، دیوان می‌تواند از مخاطب دستور موقت خود بخواهد تا اطلاعات مربوط به اقداماتی که در راستای اجرای دستور موقت انجام داده است را به دیوان ارائه کند. این مقرر که ظرفیت بالایی در تضمین اجرای دستور موقت دیوان دارد، تا قبل از قضیه «نقض‌های ادعایی عهدنامه مودت» چندان مورد توجه دیوان قرار نگرفته بود. دیوان در این قضیه با ارسال نامه‌ای به ایالات متحده آمریکا از این دولت خواست تا حداکثر ظرف مدت ۴۸ روز، اقداماتی را که به منظور اجرای دستور موقت سوم اکتبر ۲۰۱۸ انجام داده است را به دیوان اعلام کند.^۲ این در حالی است که در ماده ۷۸ هیچ مطلبی در خصوص محدوده زمانی ذکر نگردیده است. دیوان این رویکرد خود را در قضیه «اعمال کنوانسیون نسل زدایی» به صورت آشکارتر و الزام‌آورتری تکرار می‌کند و این بار در متن دستور موقت ۲۳ ژانویه ۲۰۲۰ و به اتفاق آراء قضات خود دولت میانمار را ملزم می‌کند تا ظرف چهار ماه از زمان صدور دستور موقت گزارشی در خصوص کلیه تدابیری که به منظور اجرای دیوان انجام داده را به دیوان ارائه کند و پس از آن هر شش ماه یکبار تا زمان صدور رأی نهایی دیوان چنین گزارشی را به دیوان ارائه کند.^۳

References

Al-Qahtani, M. M. (2003). *Enforcement of International Judicial Decisions of the International Court of Justice in Public International Law*, PHD thesis, University of Glasgow.

^۱. Alleged Violations of the Treaty of Amity, Economic Relations, and Consular Rights (Iran v. USA), order of 3 October 2018.

برای مطالعه بیشتر دستور موقت سوم اکتبر ۲۰۱۸ دیوان در قضیه «نقض‌های ادعایی عهدنامه مودت» رک: محبی و بڈار، ۱۳۹۹: ۲۷۴-۲۵۵.

^۲. <https://www.irna.ir/news/83259705>.

^۳. Application of the Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide (The Gambia v. Myanmar), I.C.J. Reports 2020, Order 30 January 2020, para. 86(4).

- Couzigou, I. (2017). *Enforcement of UN Security Council Resolutions and of ICJ Judgment: The Unreliability of Political Enforcement Mechanisms*, The Enforcement of EU Law and Values: Ensuring Member States' Compliance, edited by Andras Jakab, Dimitry Kochenov, Oxford University Press, 363-378.
- Izadi, A. (2016). *Historical and Analytical Examination of Enforcement of ICJ Judgments*, International law review, 33(54). 191-218. (in Persian)
- Kelsen, H. (1964). *The law of the United Nations: a critical analysis of its fundamental problems*, Praeger.
- Kolb, R. (2013). *The International Court of Justice*, Hart publishing.
- Mohebi, M., & Bazzar, V. (2018). *Assessing US Objections to the Interim Order in the Alleged Violations of the Treaty of Amity*, Public law studies quarterly, 50(1). 255-274. (in Persian)
- Mohebi, M., & Bazzar, V. (2018). *Provisional Measures (Interim Order) of the International Court of Justice: Binding or Recommendation? Look again at the International Court of Justice's Ruling on the Case of the LaGrand Brothers*, Judgment quarterly, 18(95). 91-115. (in Persian)
- Mosler, H., & Oellers-Frahm, K. (2007). *Article 94*, The charter of the United Nations: a commentary (Vol. II). edited by Bruno Simma and Daniel-Erasmus Khan and George Nolte and Andreas Paulus, Oxford university press, 1957-1971.
- Mousavi, S. F., & Bazzar, V. (2016). *Judicial Control of International Courts on the United Nations Security Council*, International law review, 33(54). 59-90. (in Persian)
- Pomerance, M. (1995). *The United States and the world court as a 'supreme court of the nations': dreams, illusions and disillusion*, Martinus nijhoff publishers.
- Roscini, M. (2010). *The United Nations Security Council and the Enforcement of International Humanitarian Law*, Israel law review, 43, 330-359.
- Rosenne, S., & Ronen, Y. (2006). *The law and practice of the International Court 1920-2005 (Volume I: the court and the United Nations)*. Koninklijke brill NV.
- Schulte, C. (2004). *Compliance with decisions of the International Court of Justice*, Oxford university press.
- Tanner, L. (2018). *The settlement of international disputes by means of adjudicative*, bachelor's thesis, Tallinn university of technology.

Tanzi, A. (1995). *Problems of Enforcement of Decisions of the International Court of Justice and the Law of the United Nations*, European journal of international law, 6, 539-572.

جنبش روشنایی و تغییر رفتار جمعی در افغانستان

ناصر یوسف‌زهی^۱
مرتضی منشادی^۲

چکیده

رفتار جمعی در افغانستان پسا طالبان در حال تجربه کردن شکلی جدید و متفاوت از گذشته است. پیش‌از این «سرکوب دولتی»، «روش مسلحانه» و «ماهیت سیاسی-مذهبی» ویژگی‌های نسبتاً مشترک رفتارهای جمعی افغانستان بود؛ اما جنبش روشنایی با اتخاذ روشی مسالمت‌آمیز در طرح مطالبات اقتصادی خود نمونه‌ای متفاوت و جدید از رفتار جمعی در این کشور تلقی می‌شود. جنبش روشنایی یکی از «کارگزاران تغییر» و «کنش‌های جمعی جدید» محسوب می‌شود که مطالعه آن در درک پویای مدین مدرن جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان حائز اهمیت است. در نوشتار پیش‌رو به علل ساختاری وقوع مسالمت‌آمیز جنبش روشنایی و پیامدهای سیاسی-اجتماعی آن پرداخته می‌شود. طبق فرضیه ما گذار افغانستان از ساختار سیاسی اقتدارگرا به دموکراتیک از طریق برگزاری انتخابات، آزادی اجتماعات و توزیع قومی قدرت عامل تعیین‌کننده‌ای در رویکرد مسالمت‌آمیز این جنبش بوده است. فرضیه مذکور بر اساس نظریه رفتار جمعی اسملسر و روش اسنادی آزمون شده است. طبق یافته‌های این پژوهش، دموکراسی در افغانستان با افزایش دادن آگاهی‌های اجتماعی و تأکید بر حقوق عمومی و خصوصی منجر به مشارکت سیاسی، مطالبه‌گری مدنی و عدالت‌خواهی اقتصادی اقلیت‌های قومی و مذهبی شده است. برخلاف گذشته حرکت‌های اقتصادی و رقابت‌های غالباً مسالمت‌آمیز بر سر توزیع منابع ثروت (انرژی) شکل جدیدی از کنش‌های جمعی در افغانستان پسا طالبان است. دیگر پیامدهای جنبش روشنایی عبارت‌اند از: ۱) تحکیم وحدت قومی هزاره‌جات (۲) تشدید شکاف سیاسی میان نخبگان سنتی و مدرن (هزاره ۳) تقویت حضور سیاسی زنان در حرکت‌های اجتماعی (۴) ضرورت توجه به لوازم گذار از جامعه مدنی سنتی افغانستان به جامعه مدنی مدرن، و در نهایت (۵) تسریع جریان تثبیت دموکراسی در افغانستان.

کلیدواژه‌ها: افغانستان، جنبش اجتماعی، دموکراسی، جنبش روشنایی.

۱- دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، نویسنده مسئول: naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir

۲- دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

Enlightenment Movement and the Change of Collective Behavior in Afghanistan

Naser Yosefzehy¹

Phd. Student of political science,
Ferdowsi University of Mashhad

Morteza Manshadi

Associate professor of political science,
Ferdowsi University of Mashhad

Abstract

The shape and form of social action in post-Taliban Afghanistan is different than that of the past. Government repression, militarism and the religious politics used to dominate Afghanistan in the Taliban era. However, the recently formed Enlightenment Movement (2016) follows a peaceful approach to achieve its demands. Understanding this movement requires a basic knowledge of the modern dynamics of the political sociology of Afghanistan. This economic movement was the response of Hazara ethnicity to the shift of the electricity transmission line from Bamyan to Salang. This research investigates the background of peaceful occurrence of the Enlightenment Movement and its consequences. According to our hypothesis, democracy and modernization in Afghanistan have paved the way for the emergence of civil movements such as the Enlightenment. The hypothesis has been tested based on the collective behavior theory of Smelser. According to the findings, the increasing demand for economic justice and political participation by ethnic and religious minorities is a result of democracy in Afghanistan. Consequently, economic movements and peaceful competition over the fair distribution of energy resources (wealth) are a new form of collective action in post-Taliban Afghanistan.

Keywords: Afghanistan, Social Movement, Democracy, Enlightenment Movement.

مقدمه

افغانستان جامعه‌ای در حال گذار است. این جامعه طی یک‌ونیم دهه اخیر، کنش‌های جمعی متعددی از قبیل ائتلاف سیاسی احزاب، نشست‌های بزرگ سیاسی، راهپیمایی و اعتراض را تجربه کرده است. اگرچه گفتمان دموکراسی در افغانستان پس‌اطالبان فضای سیاسی و اجتماعی این کشور را آکنده از ظهور حرکت‌های جمعی ساخته است، استفاده از روش مسالمت‌آمیز در کنش‌های جمعی توسط قوانین و نهادهای داخلی و مجامع جهانی مورد توجه و تأکید جدی قرار گرفته است. کمتر می‌توان تردید داشت که

¹ Corresponding Author: naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir

در طول این سال‌ها تغییراتی در ساختار سیاسی و فرهنگ سیاسی این کشور رخ نداده باشد و شاهد این مدعا تمایل روزافزون حرکت‌های جمعی به پرهیز از خشونت است. البته جامعه افغانستان کماکان با روش‌های مسلحانه تعدادی از گروه‌های مخالف مواجه است. دموکراسی با گسترش روش‌های غیرخشونت‌بار سریع‌تر تعمیق و تثبیت می‌یابد. در مقابل، حرکت‌های جمعی (از نوع اصلاح‌طلبانه) نقش بسزایی در تعمیق فرآیند دموکراسی افغانستان دارند. یکی از کنش‌های جمعی اخیر این کشور که در قالب بحث مزبور می‌گنجد، جنبش روشنایی است. این جنبش اعتراض قوم هزاره به تصمیم دولت جهت تغییر خط انتقال برق ترکمنستان به افغانستان (پروژه توتاپ)^۱ از مسیر اصلی آن (بامیان-میدان وردک) به سالنگ بود. از زوایای مختلف به این پدیده می‌توان نگرست، اما آنچه در این مقاله بررسی می‌شود واکاوی زمینه‌ها و پیامدهای شکل‌گیری جنبش روشنایی و علل انتخاب روش مسالمت‌آمیز توسط رهبران و اعضای این جنبش است. دگرذیسی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جدیدی که می‌توان از جنبش روشنایی در خصوص شناخت موشکافانه‌تر جامعه در حال نوسازی افغانستان به دست آورد واکاوی آن را حائز اهمیت می‌سازد: اولاً؛ وقوع جنبش‌هایی از جنس جنبش روشنایی بیانگر ساخته‌شدن نظم اجتماعی جدید در افغانستان هستند (توسعه سیاسی). در این نظم جنبش‌ها که یکی از کارگزاران جدید اعمال فشار بر دولت هستند ابزاری مناسب از تحلیل ابعاد جامعه‌شناسی سیاسی مدرن این کشور ارائه می‌سازند. ثانیاً؛ طبق ایده محوری دیگر این پژوهش میزان توسعه‌یافتگی اقتصادی و منابع و فرصت‌های اقتصادی از قبیل انرژی در ظهور حرکات اجتماعی افغانستان در حال مدرن‌شدن نقش تعیین‌کننده یافته‌اند؛ به گونه‌ای که امروزه نمی‌توان صرفاً مسائل هویتی را در بروز تنش‌ها و شکاف‌های قومی دخیل دانست. ثالثاً؛ جنبش روشنایی که نماد کنش جمعی و بازیابی تاریخی قوم هزاره است دریچه‌ای جدید از نوع روابط دولت و اقلیت‌ها ارائه می‌سازد. دو نکته اخیر یعنی نقش اقتصاد در بروز حرکت‌های جمعی و روابط دوجانبه دولت و اقلیت ورود به رهیافت اقتصاد سیاسی جنبش‌های اجتماعی را ناگزیر می‌سازد. یکی از اهداف نویسندگان پژوهش حاضر ارائه چنین تحلیل جامعه‌شناختی و اقتصاد سیاسی گونه از جنبش روشنایی است. این امر ناشی از ماهیت چندبعدی جنبش‌های اجتماعی است.

سؤال اصلی این پژوهش بدین شرح است: «علل ساختاری وقوع مسالمت‌آمیز جنبش روشنایی و پیامدهای سیاسی-اجتماعی آن کدام‌اند؟». طبق فرضیه ما گذار افغانستان از ساختار سیاسی اقتدارگرا به

¹ Turkmenistan-Uzbekistan-Tajikistan-Afghanistan-Pakistan (TUTAP) Electricity Project

دموکراتیک از طریق برگزاری انتخابات، آزادی اجتماعات، و توزیع قومی قدرت عامل تعیین‌کننده رویکرد مسالمت‌آمیز جنبش‌روشنایی بوده است. فرضیه مزبور براساس نظریه رفتار جمعی اسملسر آزمون می‌شود. همچنین داده‌های مورد نظر به شیوه اسنادی^۱ جمع‌آوری شده‌اند. برای تبیین و تحلیل هرچه بهتر مسئله این پژوهش، نخست به پژوهش‌هایی که جنبش‌های اجتماعی افغانستان را مطالعه کرده‌اند پرداخته می‌شود. از این طریق می‌توان به ویژگی غالب جنبش‌ها و نقاط قوت و ضعف این حوزه مطالعاتی پی برد. سپس نظریه رفتار جمعی اسملسر توضیح داده خواهد شد و سرانجام مسئله پژوهش به بحث گذاشته خواهد شد.

پیشینه پژوهش

جنبش‌های اجتماعی افغانستان مورد توجه بسیاری از پژوهشگران بوده است. البته بیشتر محققین جنبش‌های قرن بیست میلادی این کشور را بررسی نموده‌اند. شرح این پژوهش‌ها از قرار زیر است: ناصری^۲ (۱۹۹۲) به نخستین جنبش‌های اصلاحی در افغانستان پرداخته است. طبق مطالعات تاریخی وی نخستین جنبش اصلاحی توسط سید جمال‌الدین افغانی در دهه ۱۸۶۰م. صورت گرفت که هدف آن مبارزه با استعمار، بازگشت به اسلام راستین و وحدت جهان اسلام بود. این جنبش که ماهیتی فرهنگی و غیرمسلحانه داشت با آغاز جنگ دوم افغانستان-بریتانیا (۱۸۸۰-۱۸۷۹م.) و مخالفت دولت عبدالرحمان خان (۱۹۰۱-۱۸۸۰م.) محدود و سرکوب شد. در مجموع، ناصری نقش استبداد و استعمار را در سرکوب و ظهور جنبش‌های اجتماعی افغانستان بسیار مهم می‌داند. حبیبی^۳ (۱۹۸۴) نخستین جنبش مشروطه افغانستان را بررسی کرده است. به باور وی یکی از آشکال عدالت‌خواهی ملت افغان جنبش مشروطه (۱۹۰۱م.) بود که تدوین قانون اساسی، اجرای احکام شرعی و احقاق حقوق مردم از خواسته‌های اصلی رهبران آن بود. اما حبیبی معتقد است که جنبش نخست مشروطه به دلیل اتخاذ رویکرد مسلحانه برخی از رهبران آن علیه

^۱ روش‌شناسی جامعه‌شناختی جنبش‌های اجتماعی عبارت‌اند از: مشاهده، مشارکت و بررسی اسنادی. بررسی اسنادی به جمع‌آوری داده‌ها از طریق مصاحبه، تدوین پرسش‌نامه، مطالعه گزارش‌های تحلیلی و تحلیل محتوای اعلامیه‌ها و اظهارات رسمی و غیررسمی رهبران و اعضای یک جنبش اشاره دارد.

^۲ Naseri

^۳ Habibi

مخالفان^۱ و هراس دولت هند بریتانیا از اشاعه افکار ضد استعماری و ترقی خواهانه، در مارس ۱۹۰۹م. سرکوب شد. هاشمی^۲ (۲۰۰۴) نیز جنبش مشروطیت را مورد مطالعه قرار داده است. از نظر وی عوامل داخلی چون نشریه سراج الاخبار افغانیه^۳ در کنار ضعف نسبی حکومت مرکزی و عوامل خارجی چون جنگ جهانی اول و تأثیر اسلام خواهی شبه قاره هند و انقلاب اکتبر روسیه (۱۹۱۷م.) بر افغانستان موجب تقویت عناصر مترقی افغان گردید. در نهایت با کشته شدن حبیب الله خان توسط مشروطه خواهان مرحله عملیاتی ساختن اهداف جنبش مشروطه خواهی در حکومت جدید (امان الله خان ۱۹۱۹م.) آغاز گردید. از نظر هاشمی با مرحله دوم مشروطیت دوم^۴ درخشان ترین سیمای نوگرایی در تاریخ معاصر افغانستان آغاز گردید. اما پس از سقوط حکومت امانی (۱۹۲۹م.) و روی کار آمدن حکومت های محافظه کار (و غالباً با رویکرد غیر دموکراتیک) کمتر حرکت جمعی طی دهه های ۱۹۷۰-۱۹۳۰م. در این کشور رخ داد.

موسوی^۵ (۱۹۸۴) چالش ها و موانع موفقیت جنبش اسلامی مقاومت افغانستان در جنگ علیه شوروی (دهه ۱۹۸۰م.) را شناسایی کرده است. وی معتقد است هر چند استقلال سیاسی و حفظ حاکمیت ملی، نخستین و بزرگ ترین هدف این جنبش، بود، وابستگی رهبران جنبش به کشورهای خارجی، دخالت کشورهای خارجی، کمبود منابع مالی و تنوع قومی-مذهبی از جمله چالش های مهم جنبش مقاومت بود. به باور موسوی تجاوز شوروی رویکرد مسلحانه رهبران این جنبش را ناگزیر می ساخت. گریفین^۶ (۲۰۰۱) به زمینه های شکل گیری جنبش طالبان و پیروزی سریع آنان در افغانستان پرداخته است. از نظر وی حمایت های مالی و تسلیحاتی عربستان، پاکستان و آمریکا نقش بسزایی در قدرت یابی طالبان داشته است. گریفین هرج و مرج و جنگ داخلی دولت مجاهدین را از علل دیگر ظهور این جنبش می داند. گراو^۷ (۲۰۱۶) به تحلیل جنبش های زنان افغانستان مبادرت ورزیده است. وی معتقد است که با سقوط طالبان زنان

^۱ سوء قصد علیه پادشاه وقت افغانستان (حبیب الله خان، ۱۹۱۹-۱۹۰۱م.). حبیب الله خان اگرچه در ابتدا از اصلاحات حمایت کرد، پس از مدتی با آرمان مشروطه خواهان که موجب تحدید و به خطر افتادن قدرت وی می شد مخالفت کرد. البته دلایلی دیگری نیز برای مخالفت وی وجود دارد که خارج از بحث این مقاله است.

^۲ Hashemi

^۳ انتشارکننده مباحث ملی گرایی، اسلام گرایی و ضد استعماری

^۴ مرحله نخست مشروطه دوم طی سال های ۱۹۱۹-۱۹۱۱م. رقم خورد و مرحله دوم مشروطه دوم متعلق به سال های ۱۹۱۹م. تا ۱۹۲۹م. (دوره زمامداری امان الله خان) است.

^۵ Mousavi

^۶ Griffin

^۷ Grau

افغان با حمایت‌های گسترده بین‌المللی گام‌های بزرگی در کسب حقوق سیاسی-اجتماعی برداشته‌اند. از دیدگاه گراو ساختار سنتی جامعه، قدرت رهبران مذهبی و جهادی، ناتوانی دولت در اجرای سیاست‌های اجتماعی، مردسالاری و گروه‌های شبه‌نظامی چون طالبان رشد حرکت‌های جمعی زنان این کشور را دشوار ساخته است. بر اساس پژوهش‌های مزبور ساختار اجتماعی، ماهیت قدرت سیاسی در افغانستان و تحولات منطقه‌ای و جهانی نقش تعیین‌کننده‌ای در ماهیت و روش جنبش‌های اجتماعی این کشور داشته است. از یک‌سو؛ تمرکز قدرت سیاسی و افزایش مطالبات جریان‌های روشن‌فکر در واکنش مسلحانه دولت تأثیر بسزایی داشته است و از سوی دیگر؛ فقدان مشروعیت و وابستگی خارجی دولت (از نظر رهبران جنبش‌ها) که زمینه مداخله کشورهای دیگر در افغانستان را فراهم می‌کرد نقش مهمی در ظهور باورهای انقلابی ایفا کرده است. نکات مذکور نهایت شناختی است که می‌توان از مطالعات پیرامون جنبش‌های اجتماعی دریافت کرد. البته پژوهش‌های دیگری درخصوص جنبش‌های افغانستان صورت گرفته است از قبیل افضلی^۱ (۱۹۸۹)، کوهسار^۲ (۱۹۸۸) و اجرالدین^۳ (۲۰۱۱) که به دلیل عدم دسترسی نویسندگان به آن‌ها مورد ارزیابی قرار نگرفته‌اند. برخلاف جنبش‌های افغانستان در قرن بیست میلادی که پژوهش‌های متعددی پیرامون آن‌ها به رشته تحریر درآمده است درخصوص جنبش روشنائی پژوهشی علمی تاکنون صورت نگرفته است. لذا نویسندگان این مقاله در بسیاری از موارد به تحلیل مجلات و خبرگزاری‌ها استناد ورزیده‌اند که این امر تشریح استنادی و تبیین علمی جنبش روشنائی را تا حدودی دشوار ساخته است. از آنجا که بررسی جنبش‌های افغانستان توسط محققین بر مبنای رهیافت یا نظریه خاصی صورت نگرفته است (رجوع کنید به چارچوب نظری) شناخت تاریخی دقیق از دلایل وقوع این نوع از رفتارهای جمعی دشوار است. از سوی دیگر، این پژوهش‌ها به بررسی جنبش‌های سیاسی و دینی افغانستان پرداخته‌اند که این امر ناشی از ماهیت چنین کنش‌های جمعی در قرن بیست میلادی بوده است. با وجود ضعف در تحلیل تئوری‌مند جنبش‌های سیاسی افغانستان اکثر این پژوهش‌ها اطلاعات تاریخی مناسبی در اختیار نویسندگان مقاله قرار داده‌اند که در درک و تحلیل جنبش روشنائی بسیار مفید بوده است. در مجموع بررسی تئوری-مند جنبش اقتصادی روشنائی پژوهش حاضر را از سایر مطالعات متمایز می‌سازد.

^۱ Afzali

^۲ Koohsar

^۳ Ajroddin

چارچوب نظری

درباره علل وقوع جنبش‌های اجتماعی چهار رهیافت کلان مارکسیسم، کارکردی-ساختاری، بسیج منابع و فرهنگی-هویتی وجود دارد (Rastegar, 2010, pp.29-30). از دیدگاه مارکسیسم جنبش‌های اجتماعی ناشی از تضاد بنیادین سرمایه و کار است (تضاد طبقاتی). لذا طبقات اجتماعی کنشگران اصلی جنبش‌های اجتماعی هستند. رهیافت کارکردگرایی جنبش‌های اجتماعی را نتیجه دگرگونی اجتماعی سریع و واکنش عمومی به فشارهای اجتماعی و تغییرات ساختاری قلمداد می‌کند (Scott, 2007, p.36). اما نظریه پردازان بسیج منابع تحلیل جنبش‌ها را از عوامل ساختاری به پرسش‌های پیرامون سازمان‌دهی سوق داده‌اند. بر اساس این رهیافت جنبش‌های اجتماعی کنش‌های جمعی عقلانی هستند که مبتنی بر تحلیل هزینه و فایده است (Chesters & velsh, 2015, p.25). نظریه پردازان جنبش‌های اجتماعی جدید نیز بر نقش مؤلفه‌هایی چون هویت، فرهنگ، رسانه، معنای زندگی و جهانی شدن حرکت‌های جمعی تأکید می‌ورزند (Vaezi, 2011). با توجه به تقلیل‌گرایی اقتصادی مارکسیسم نادیده‌انگاشتن عناصر ساختار اجتماعی و سیاسی در نظریات بسیج منابع و با توجه به شرایط موجود در کشور مورد بحث (افغانستان) که نظریات فرهنگی نمی‌توانند تبیینی کامل از کنش‌های اجتماعی آن ارائه کنند، کاربست نظریات جامعه‌شناسان کارکردگرا در تبیین جنبش روشنایی از جامعیت و قابلیت تحلیلی بیشتری برخوردار است. علاوه بر این، بنیان‌گذاران رهیافت ساختاری به رفتار جمعی توجه بیشتری نسبت به سایر رهیافت‌ها نشان داده‌اند. از آنجاکه مفهوم‌سازی کلی پارسونز از حیات اجتماعی راه را برای ارائه تحلیلی از تعارضات اجتماعی تسهیل ساخت، نیل اسملسر^۱ توانست در چارچوب این مفهوم‌بندی به ارائه نظریه‌ای در باب رفتار جمعی (۱۹۶۲م.) بپردازد (Moshirzadeh, 2002, p.86). وی در کتاب تئوری رفتار جمعی^۲ به تعریف و تبیین عوامل وقوع رفتار جمعی و انواع آن (هیجان جمعی^۳، هراس، شورش، انقلاب و جنبش) پرداخته است. هدف اسملسر ارائه الگویی نظام‌مند و تئوریک از تعیین‌کننده‌های ظهور رفتار جمعی بود. رفتار جمعی نیز عبارت است از بسیج نه‌اینه‌نشده (ناگهانی و غیر ادواری) جهت تعدیل یک یا چند نوع فشار ساختاری (Smelser, 2001, p.105)

از نظر اسملسر ترکیب عناصر شش‌گانه زیر از شروط اصلی وقوع جنبش‌های اجتماعی است:

1 Neil Joseph Smelser

2 Theory of Collective Behavior

3 Crate

۱. زمینه مساعد ساختاری^۱؛ یعنی شرایط کلی اجتماعی مساعد (یا نامساعد) برای شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی. این خصوصیات ساختاری به رفتارهای جمعی اجازه ظهور یا عدم ظهور می‌دهند. برای ارزیابی شرایط مساعد باید به دو سؤال پرداخته شود: «آیا مناسبات ساختاری منازعه آشکار را ترویج یا محدود می‌کند؟» و یا «این مناسبات از انواع دیگر اعتراض جلوگیری به عمل می‌آورند؟»؛ یعنی ساختار چقدر مردم را به افراد و جریان‌های سیاسی را به‌سوی شورش یا جنبش مسالمت‌آمیز اصلاح‌طلبانه و یا سایر انواع رفتار جمعی سوق می‌دهد (Smelser, 2001, p.460).

۲. فشار ساختاری^۲ به‌مثابه زیربنای رفتار جمعی تنش‌هایی هستند که باعث بروز تضاد منافع در جامعه می‌شوند مانند اختلاف طبقاتی، محرومیت اقتصادی، تورم، بی‌عدالتی و تبعیض قومی. هرچه تهدیدات ساختاری بیشتر باشد احتمال وقوع رفتار جمعی بیشتر می‌شود (Smelser, 2001, pp.20-22).

۳. اشاعه عقاید تعمیم‌یافته^۳ به کنش بازیگران معنا می‌بخشد، هدایت‌گر انواع رفتار جمعی‌اند و به‌مثابه ایدئولوژی‌ای هستند که نارضایتی‌ها و فشارها را متبلور ساخته و راه‌های رفع آن‌ها را نشان می‌دهد. در این عقاید که وجود تهدیدات و توطئه‌ها مطرح می‌شود، ارزیابی مثبتی از پیامدهای پیروزی تلاش جمعی ارائه می‌شود (Smelser, 2001, pp.12-13).

۴. عوامل تسریع‌کننده^۴ حوادث خاصی هستند که موجب ورود افراد به عرصه عمل می‌شوند و رفتار جمعی بالفعل را تحقق می‌بخشند؛ این در حالی است که شرایط مساعد، فشار و باورها نمی‌توانند در یک زمان و مکان واحد یک رفتار جمعی را ایجاد کنند؛ بلکه این‌ها نوعی زمینه پدید می‌آورند که شرایط را برای تمایل به یک رفتار جمعی فراهم می‌کنند.

۵. بسیج مشارکت‌کنندگان به عنوان تنها شرط ضروری پس از استقرار عوامل تعیین‌کننده مزبور کنش و داشتن گروه است؛ یعنی بسیج یک گروه هماهنگ همراه با شبکه‌های ارتباطی و پشتوانه‌های مالی. این به معنای شروع رفتار جمعی و فرایند بسیج است که در آن رفتار رهبران حائز اهمیت است.

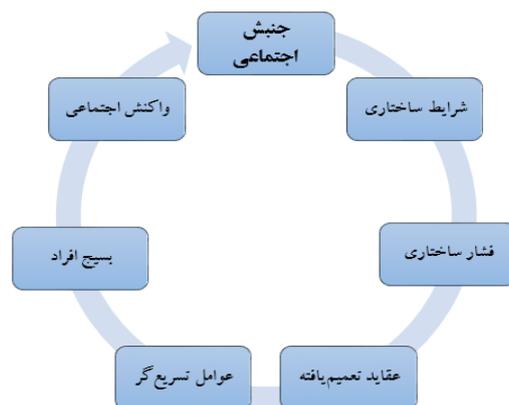
¹ Structural Conduciveness

² Structural Strain

³ Generalized Beliefs

⁴ Precipitating Factors

۶. عملکرد کنترل اجتماعی عبارت است از پاسخ حکومت به جنبش به صورت ایجاد اصلاحات، انعطاف، مذاکره، پاسخ‌گویی و سرکوب. در اینجا می‌توان به کارایی و عملکرد نیروهای انتظامی، دادگاه‌ها، مطبوعات، رهبران اجتماعات، رهبران دینی و غیره اشاره کرد (Smelser, 2001, pp.23-24). با اعمال مؤلفه‌های شش‌گانه نظریه اسملسر می‌توان از ویژگی کلی‌گویی نظریات پیرامون رفتار جمعی کاست و دامنه وقوع جنبش‌ها را از طریق نادیده گرفتن عوامل نامرتبط، محدودتر و مشخص‌تر ساخت (Smelser, 2001, pp.461-462).



شکل ۱: عوامل ظهور جنبش‌ها در تئوری رفتار جمعی اسملسر

کاربست نظریه رفتار جمعی در تبیین ساختاری جنبش‌روشنایی در ادامه، روند ارزش افزوده که در آن تعیین‌کننده‌های اصلی ایجاد جنبش‌روشنایی با یکدیگر ترکیب شده‌اند مورد بررسی قرار می‌گیرد. سعی شده است تا هر تعیین‌کننده با توجه به نقش مجزا و تأثیرگذاری مستقیم و غیرمستقیم آن مطالعه شود.

شرایط مساعد ساختاری

دموکراسی در افغانستان تغییرات آشکاری در ساختار نظام سیاسی و اجتماعی این کشور به وجود آورده است. در ادامه سعی می‌شود تا دگردیسی‌های ناشی از ورود دموکراسی در افغانستان و شرایط مساعدی که برای جنبش‌های اجتماعی (از نوع مسالمت‌آمیز) فراهم شده است، بررسی شود.

قانون اساسی دموکراتیک

قانون اساسی ۲۰۰۳م. افغانستان مهم‌ترین قاعده ساختی نظام سیاسی این کشور (جمهوری اسلامی) است. ماهیت دموکراتیک این قانون اساسی آن را از قوانین اساسی گذشته افغانستان متمایز می‌سازد. برخلاف برخی از قوانین اساسی گذشته که مذهب حنفی را به‌عنوان مذهب رسمی افغانستان اعلام می‌داشت نکته

کاملاً جدید در اینجا بخصوص در ارتباط با شیعیان این است که برای اولین بار در قانون اساسی، نفی تبعیض بر پایه مذهب به صراحت وارد شده است. در مقدمه قانون اساسی بر رفع تبعیض و خشونت، آزادی و حقوق اساسی مردم تأکید شده است. ماده ۲ قانون اساسی همه اقوام و مذاهب را دارای حقوق برابر دانسته است (Mohaghi, Mohaghi & Mohaghi, 2014, p.396). طبق ماده ۶ «دولت به ایجاد یک جامعه مرفه و مترقی بر اساس عدالت اجتماعی، حفظ کرامت انسانی، حمایت حقوق بشر، تحقق دموکراسی، تأمین وحدت ملی، برابری بین همه اقوام و قبایل و انکشاف [توسعه] متوازن در همه مناطق کشور مکلف می‌باشد». یکی از گام‌های نخست در این عرصه پذیرش منشور سازمان ملل و اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط دولت افغانستان است (ماده ۷) (Danesh, 2012, p.736).

علاوه بر مفاد قانونی که بر اصول دموکراسی تأکید دارند و افق‌های جدیدی را پیش روی اقلیت‌های قومی و مذهبی به‌ویژه هزاره‌جات شیعه گشوده است، مواد ۳۶ و ۶۶ قانون اساسی را می‌توان در تحلیل جنبش روشنایی به کار بست. طبق ماده ۶۶ نامزدان ریاست جمهوری می‌بایست، معاونان پیشنهادی خود را مشخص کنند. پیش‌بینی پست معاونان ریاست جمهوری از ظرفیت‌های مهم قانون اساسی برای هزاره‌ها محسوب می‌شود. اگرچه در این ماده تصریح نشده است که معاون حتماً باید شیعه و از قوم هزاره باشد، طبق بافت قدرت و پایگاه اجتماعی در افغانستان به نظر می‌رسد که هر نامزد ریاست جمهوری مجبور خواهد بود که حداقل یکی از معاونان خود را از شیعیان نامزد کند (Ahmadi, 2004, p.193). تاکنون در هر سه حکومت عصر پسا طالبان یکی از معاونین ریاست جمهوری از قوم هزاره و ولایات مرکزی افغانستان بوده است.^۱ این معاونین به عنوان رهبران بسیج جنبش روشنایی توانستند نخستین نقش را در این جنبش ایفا کنند. طبق ماده ۳۶ «اتباع افغانستان حق دارند برای تأمین مقاصد جایز و صلح آمیز، بدون حمل سلاح، طبق قانون، اجتماع و تظاهرات نمایند». همچنین طبق ماده ۳۵ «اتباع افغانستان حق دارند به منظور تأمین مقاصد مادی و یا معنوی، مطابق به احکام قانون، جمعیت‌ها^۲ تأسیس نمایند». هدف قانون‌گذار از وضع این ماده

^۱ کریم خلیلی از قوم هزاره و ولایت وردک معاون دوم در حکومت موقت و دو دوره ریاست جمهوری حامد کرزای بوده است. سرور دانش از قوم هزاره و ولایت دایکندی معاون دوم دوره سوم ریاست جمهوری (اشرف غنی) است. محمد محقق از قوم هزاره و ولایت بلخ از معاونین دولت انتقالی و معاون دوم ریاست اجرایی افغانستان (عبدالله عبدالله) است.

^۲ منظور از جمعیت انواع کنش‌ها و رفتارهای جمعی مسالمت‌آمیز همچون تشکیل حزب، سندیکا، انجمن و غیره است.

جلوگیری از فعالیت‌های مسلحانه مخالفین دولت و خشونت حرکت‌های اجتماعی و احزاب افغانستان بوده که در تاریخ این کشور بسیار رخ داده است (Danesh, 2012, p.740).

علاوه بر قانون اساسی با مطالعه قانون اجتماعات، اعتصابات و تظاهرات افغانستان می‌توان تأکید صریح و مکرر قانون‌گذار بر جلوگیری از سرکوب دولتی و خشونت اجتماع‌کنندگان را مشاهده کرد. تصویب قانون اجتماعات در نخستین سال‌های استقرار دولت انتقالی (۲۰۰۲م). حاکی از توجه دولت‌مردان افغان به سازمان‌دهی و کنترل حرکت‌های جمعی است. در جدول ۱ مواد قانون اجتماعات که بر خشونت-زدایی تأکید دارند ذکر شده است (Afghanistan's Justice Ministry, 2002).

جدول ۱: مواد قانون اجتماعات، اعتصابات و اعتراضات افغانستان بر منع خشونت

ماده	مفاد	ماده	مفاد
۶	تأمین امنیت اجتماع‌کنندگان توسط دولت	۱۹	توقف اجتماع در صورت توسل به خشونت
۷	مشخص کردن زمان، محل و مسیر اجتماع الزام به قانون اساسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر منع خشونت، تخریب و مبارزه مسلحانه	۲۴	تعقیب قضایی رهبران حرکت‌های اجتماعی در صورت دعوت به خشونت
۸	ممنوعیت اجتماع در کنار مؤسسات نظامی، ذخایر مواد منفجره و مراکز درمانی	۲۶	ممنوعیت حضور منسوبین قوای مسلح ^۱ در اجتماعات
۱۱	ممنوعیت نیروهای امنیتی از برخورد (مسلحانه) با اجتماع‌کنندگان	۲۷	پاسخ‌گویی به مطالبات اجتماع‌کنندگان از طریق مذاکره
۱۷	متوسل نشدن ارگان‌های محلی به زور و اجبار	۲۸	مصونیت نمایندگان اجتماع‌کنندگان

تقسیم حزبی و قومی قدرت

در اجلاس بین‌المللی بُن‌یکی از راه‌های جلوگیری از جنگ داخلی افغانستان تقسیم قدرت در میان احزاب و اقوام دانسته شد. در کابینه دولت موقت^۲ (دسامبر ۲۰۰۱م). دو پست معاونت ریاست‌جمهوری و

^۱ وزارت‌های داخله، دفاع و ریاست عمومی امنیت ملی

^۲ یکی از مصوبات اجلاس بن، تشکیل دولت انتقالی به مدت دو سال پس از سپری‌شدن مدت دولت موقت و سرانجام برگزاری انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس شورای ملی در افغانستان بود.

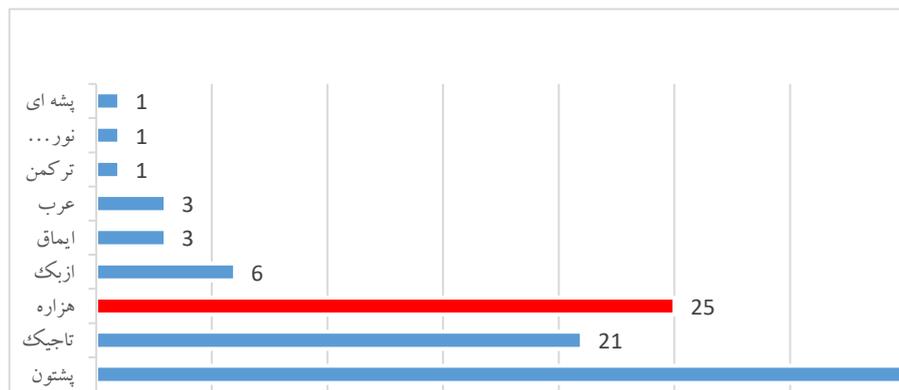
پنج وزارتخانه^۱ و در کابینه دولت انتقالی (ژوئن ۲۰۰۲م). یک پست معاونت ریاست جمهوری و هفت وزارتخانه برای شیعیان در نظر گرفته شد. در کابینه نخستین دولت منتخب (۲۳ دسامبر ۲۰۰۴م)، کریم خلیلی (معاون رئیس‌جمهور)، سرور دانش (وزیر دادگستری)، عنایت‌الله قاسمی (وزیر حمل‌ونقل و راه-سازی)، امیرشاه حسن‌یار (وزیر تحصیلات عالی)، صدیقه بلخی (وزیر شهدا و معلولین)، نادرعلی مهدوی (وزیر مشاور)، قربان‌علی عرفانی (وزیر مشاور) و آیت‌الله صالحی (عضو شورای عالی قضایی) از قوم هزاره بودند (Mohaqq Daykondi, 2006, pp.122-124). با حضور نمایندگان برجسته هزاره و شیعه در ساختار قدرت آنان نیز موظف به حفظ نظام جمهوری اسلامی افغانستان شده‌اند. در غیر این صورت نخواهند توانست همچون گذشته در رقابت‌های سیاسی آن‌گونه که برای خود نقش و سهم مهمی قائل هستند قدرت یابند.

انتخابات و قدرت‌یابی اقلیت‌ها

بر اساس ماده ۴ قانون اساسی ۲۰۰۴م. (اصل نمایندگی و انتخابات مستقیم) طی سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۰۱م. هشت انتخابات در افغانستان برگزار شده است: سه انتخابات ریاست‌جمهوری (۲۰۰۴، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴م.)، سه انتخابات شوراهای ولایتی (۲۰۰۵، ۲۰۰۹ و ۲۰۱۴م.) و دو انتخابات مجلس نمایندگان (۲۰۰۵ و ۲۰۱۰م.). اصل انتخابات زمینه‌های ورود بیشتر اقوام به سیاست را فراهم ساخت و مرزبندی رقابت‌های سیاسی را دگرگون ساخت. این تحول بیش از همه در مجلس قابل ردیابی است. طی این تحول تعداد نمایندگان قوم هزاره به‌طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته و در مقابل از تعداد نمایندگان قوم پشتون کاسته شده است. بر اساس شکل ۱، ۲۵ درصد اعضای دومین مجلس نمایندگان (ولسی جرگه) یعنی ۶۱ نماینده متعلق به قوم هزاره است. در حالی که هزاره‌ها در مجلس نخست (۲۰۰۵م.) ۴۳ نماینده داشتند^۲ Feizi, Hosseini & 2010, pp.18-23).

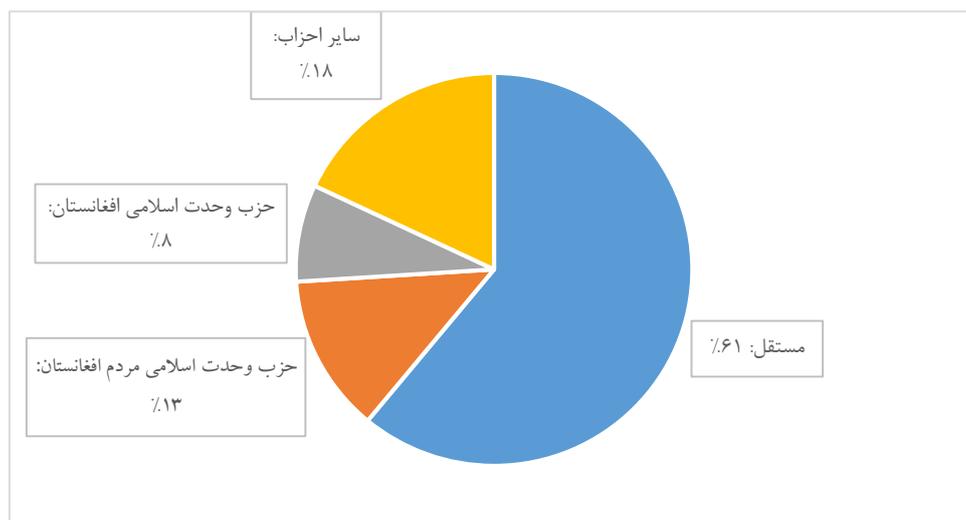
^۱ محمد محقق (وزیر برنامه‌ریزی و معاون رئیس‌جمهور)، سیما ثمر (وزیر امور زنان و معاون رئیس‌جمهور)، مصطفی کاظمی (وزیر بازرگانی)، حسین انوری (وزیر کشاورزی و دامداری (زراعت و مالداري) و سلطان حمید (وزیر راه و ترابری (وزیر فوائد عامه)).

^۲ البته در میان نمایندگان راه‌یافته هزاره به مجلس نمایندگانی از مذهب تسنن حضور دارند. همچنین یک نماینده هزاره اسماعیلیه و چندین نماینده دیگر از قوم بیات و قزلباش نیز در جمع نمایندگان مربوط به قوم هزاره محسوب شده‌اند.



نمودار ۱: تفکیک قومی نمایندگان در دومین مجلس (درصد)

بر اساس نمودار ۲، ۶۱ درصد نمایندگان قوم هزاره (۳۷ نماینده) در مجلس ۲۰۱۰م. از چهره‌های مستقل هستند. پس از نمایندگان مستقل، حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان به رهبری محمد محقق با ۱۳ درصد و حزب وحدت اسلامی افغانستان به رهبری کریم خلیلی با ۸ درصد کرسی‌های نمایندگی هزاره‌ها را در مجلس نمایندگان دارند. کثرت جمعیت نمایندگان مستقل، حاکی از شکاف و رقابت بین رهبران سنتی و مدرن هزاره‌ها است (Hosseini & Feizi, 2010, p.24).



شکل ۲: موضع سیاسی نمایندگان هزاره در مجلس (۲۰۱۰م.)

رشد چشمگیر رسانه‌های اجتماعی

با سقوط طالبان رسانه‌های چاپی، شنیداری و دیداری رشد چشمگیری در افغانستان داشته‌اند. در رشد رسانه‌ها از یک سو تصریح قانون اساسی (ماده ۱۶) بر نشر آزاد مطبوعات و رسانه‌های گروهی به تمام زبان‌های رایج در افغانستان (Danesh, 2012, p.738) و از سوی دیگر تلاش‌های داخلی و حمایت‌های بین‌المللی سهم بسزایی داشته است؛ به‌ویژه اینکه سیاست‌های ضد رسانه‌ای طالبان تأثیر مهمی در این خصوص داشت. تقریباً تمامی گروه‌ها، احزاب و اقلیت‌های قومی و مذهبی از چنین شرط مساعد ساختاری برای پیشبرد برنامه‌ها و تحقق اهدافشان بهره می‌گیرند. اما این فرصت در تقویت فرهنگ سیاسی و مطالبه-خواهی هزاره‌ها رشد چشمگیرتری داشته است. به‌گونه‌ای که عناوین معنادار روزنامه‌ها و مجلات قوم هزاره نظیر جمهوریت، مشارکت ملی، اقتدار ملی، توسعه، گفتمان نو و کوثر (Nazari, 2006, p.203) حاکی از پیگیری مطالبات و دغدغه‌های جدید این قومیت و مبارزه رسانه‌ای آنان جهت تحت فشار قرار دادن دولت است.

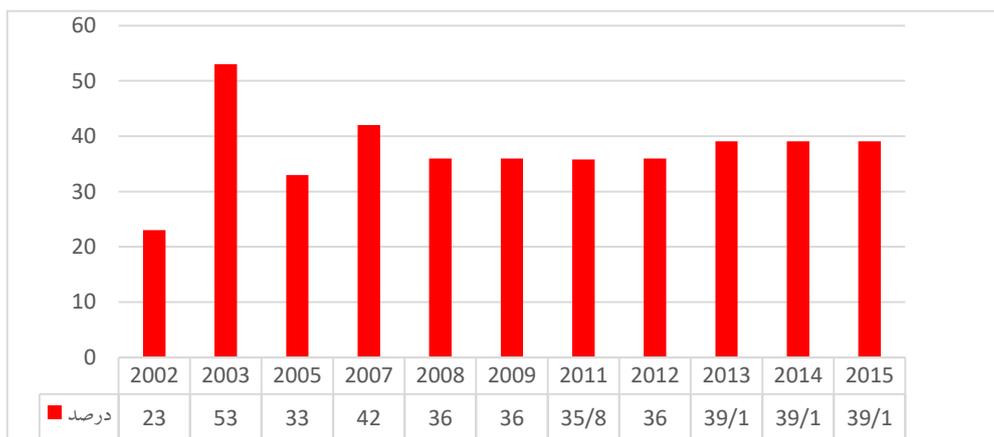
فشار ساختاری

افغانستان در کنار تمامی پیشرفت‌های اخیر کماکان از مشکلات اجتماعی متعددی که منشأ برخی از نارضایتی‌های داخلی و رفتارهای جمعی بوده، رنج می‌برد. در این نوشتار محرومیت اقتصادی و تشدید شکاف‌های قومی از جمله فشارهای ساختاری ظهور جنبش روشنائی شناسایی شده‌اند.

محرومیت اقتصادی

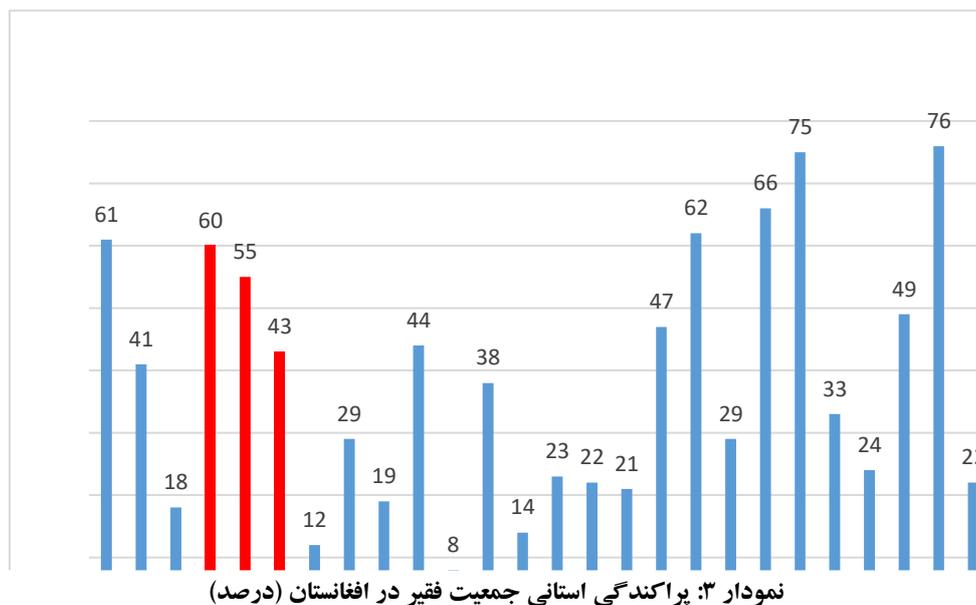
محرومیت‌های اقتصادی یکی از عوامل تسریع‌کننده اعتراضات جمعی و نارضایتی‌های داخلی در افغانستان طی سال‌های اخیر بوده است. از مصادیق مهم محرومیت فقر اقتصادی شدید است؛ به‌گونه‌ای که رشد روزافزون جمعیت فقیر طی یک‌ونیم دهه گذشته به یکی از دغدغه‌های شهروندان افغان مبدل شده است. با بررسی ارقام مربوط به جمعیت فقیر می‌توان به‌شدت این فشار ساختاری پی برد. جمعیت زیر خط فقر^۱ در این کشور در سال ۲۰۰۲م. ۲۳ درصد برآورد شده است. اما این جمعیت در سال ۲۰۰۳م. به ۵۳ درصد رسید. در دهه نخست قرن ۲۱م. دولت نتوانست از میزان این جمعیت بکاهد. در سال‌های پس از ۲۰۱۰م. این روند منفی ادامه یافت و بر تعداد جمعیت فقیر افزوده شد؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۱۵م. این جمعیت به ۳۹/۱ درصد رسید (نمودار ۲) (Population below poverty line, 2018).

¹ Population Below Poverty Line



نمودار ۲: میزان جمعیت فقیر در افغانستان

طبق پراکندگی جمعیت فقیر در افغانستان (نمودار ۳) ولایات مرکزی (و تا حدودی شمال شرقی) که شیعیان و هزاره‌ها در آن سکونت دارند، دچار محرومیت و فقر شدیدتری هستند. بنابراین شهروندان این ولایات با هدف نفی تبعیض تقاضای افزایش طرح‌های کلان توسعه در منطقه خود دارند. برخی از جریان‌های هزاره این محرومیت را تعمدی (سیستماتیک) و ناشی از ادامه روند تاریخی تبعیض‌های قومی می‌دانند. گروه دیگر از هزاره‌ها بر این باورند که هیچ‌گاه به آنان اجازه داده نشده است تا به‌عنوان زمین‌داران بزرگ یا تجار صاحب سرمایه فعالیت کنند و نقش مهمی در تعاملات اقتصادی کشور داشته باشند، بلکه صرفاً به‌مثابه کارگران مزارع و دهقانان فقیر زندگی می‌کرده‌اند (Nazari, 2006, p.192). در نمودار ۳ میزان پراکندگی جمعیت فقیرنشین افغانستان به تفکیک ولایات این کشور آورده شده است (Afghanistan's economy ministry, 2011).



تشدید شکاف‌های قومی

در خصوص رابطه بین نوسازی و شکاف‌های اجتماعی به‌ویژه در کشورهای چندقومی مثل افغانستان، دو رهیافت کلان وجود دارد. پاره‌ای از محققان (کلاسیک‌ها) معتقدند که اختلاف‌های قومی در جریان نوسازی رنگ می‌بازند، اما نظریه پردازان جدید معتقدند که مدرنیزاسیون نمی‌تواند عامل استحاله گروه‌های قومی باشد، بلکه گسترش ارتباطات و مراودات در عین این که اقلیت‌ها را از ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی‌شان آگاه می‌سازد باعث می‌شود که به تفاوت‌های خود با دیگران آگاه شوند (Sahadat & Ghavvammaleki, 2015, pp.212-213). منطق نظری رهیافت دوم در تحلیل نقش شکاف‌های قومی افغانستان در بروز جنبش‌های روشنایی کارآمدتر است؛ زیرا اگرچه یکی از اهداف دموکراسی، همگرایی سیاسی است، می‌تواند زمینه‌های واگرایی را در جامعه چندقومی افغانستان به وجود آورد. اقلیت‌های قومی و مذهبی این کشور که اکنون از طریق فرصت‌هایی از قبیل آموزش، تحصیلات عالی و رسانه‌های اجتماعی، از حقوق و تکالیف و نیز تاریخ همراه با محدودیت و محرومیت اجتماعی خود آشنا شده‌اند، درصدد احقاق حقوق تزییع شده و کسب قدرت در چارچوب مناسبات ساختاری جدید برآمده‌اند. فرصت و رقابت آزاد اقوام بر سر قدرت و منابع داخلی بر میزان تشدید شکاف‌های قومی تأثیر گذاشته است؛ البته این شکاف‌ها برخلاف گذشته کمتر منجر به خشونت می‌شود. همچنین قاعده‌های ساختی

همچون انتخابات، آزادی و برابری از جمله فرصت‌های مساعد ساختاری هستند که امکان رقابت شدید و مسالمت‌آمیز اقلیت‌های افغان با اکثریت جامعه را فراهم آورده است. این واقعیت را نمی‌توان انکار کرد کرد که تلاش اقلیت‌ها جهت دسترسی به منابع و منافع قدرت سیاسی و اقتصادی بر میزان شدت شکاف-های اجتماعی در افغانستان تأثیر گذار بوده و خواهد بود.

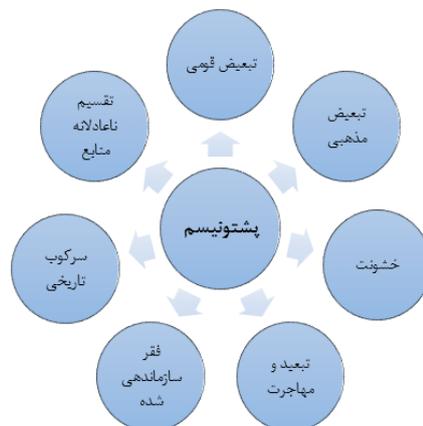
عقاید تعمیم‌یافته

یکی از ویژگی‌های بارز اقلیت‌های یک جامعه نگاه انتقادی آنان به اکثریت (گروه حاکم) است. جنبش روشنایی نیز محصول تفکر انتقادی و شکوه‌گر هزاره‌ها از وضعیت تاریخی و حتی فعلی آن‌ها بود. باورهای مشترک اینان که منجر به بسیج جنبش روشنایی شد، در یک کلان‌روایت یعنی پشتون‌گرایی قابل تشریح و تبیین است. در ذیل این کلان‌روایت روایت‌هایی چون سرکوب تاریخی هزاره‌ها و تبعیض قومی، که در ادامه به توضیح آن‌ها پرداخته می‌شود، معنادار خواهد بود. از نظر شیعیان (هزاره و غیر هزاره) اکثر حکومت‌های افغانستان بر ایجاد هژمونی یک قوم (پشتون) و مذهب خاص (تسنن) تکیه نموده‌اند و برای کسب مشروعیت در میان اکثریت جامعه، رویکرد فرقه‌گرایانه اتخاذ کرده‌اند که در این بین شیعیان افغان با سرکوب‌های شدیدی روبه‌رو می‌شده‌اند (Ahmadi, 2004, p.180). این اقلیت معتقد است که در ساختار قدرت نقش مهمی نداشته‌اند؛ به گونه‌ای که در طول تاریخ افغانستان مدرن از سال ۱۷۴۷م. تا ۱۹۷۰م. به‌عنوان شهروند درجه دوم بوده‌اند. این در حالی است که هزاره‌ها پیش‌ازین (۱۷۴۷م.) سهمی چشمگیر در دوره‌هایی چون افشاریان و قاجاریان به‌ویژه عرصه نظامی‌گری برای خود متصورند (Zahmatkesh & Shafae, 2014, pp.190-191).

هزاره‌ها دو عصر حکومت‌رانی عبدالرحمن خان و طالبان را از تلخ‌ترین دوران حیات اجتماعی خود که مسبب آن را نظام‌های اقتدارگرای پشتون می‌دانند تلقی می‌کنند. در حکومت عبدالرحمن خان هزاره-جات سرکوب شدند. شاید بتوان قیام هزاره‌ها (۱۸۹۳-۱۸۹۱م.) در برابر عبدالرحمن خان را نخستین و مهم-ترین جریان سیاسی-اجتماعی آنان دانست که با رویکردی انقلابی و خشونت‌آمیز علیه حکومت مرکزی صورت گرفت^۱ (Zahmatkesh & Shafae, 2014, pp. 209). پس از دوره‌ای طولانی این جمعیت در دهه دموکراسی (۱۹۷۴-۱۹۶۴م.) توانست مرحله جدیدی از حیات و مبارزات سیاسی خود را تجربه کند.

^۱ این جریان به دلایلی همچون بی‌تجربگی سیاسی هزاره‌ها و سرکوب دولتی شکست خورد.

اما نظام اقتدارگرایانه داوودخان، تجاوز شوروی، جنگ داخلی مجاهدین و سپس ظهور طالبان ورود و پایداری آنان در سیاست را به تناسب وزن اجتماعی‌شان محدود ساخت (Nazari, 2006, p.192).



شکل ۳: عقاید بین‌الاذهانی قوم هزاره و شیعیان در افغانستان

عوامل تسریع‌کننده

تصویب طرح تغییر مسیر خط انتقال برق ترکمنستان به افغانستان از بامیان به سالنگ (۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵) مشعل جنبش روشنایی را برافروخت. دولت به دلیل کوتاه‌بودن مسیر (در حدود ۸۰ کیلومتر) و کاهش هزینه‌های مسافت انتقال انرژی، مسیر سالنگ را به‌عنوان مسیر عبور خط برق ترکمنستان اعلام کرد. این تصمیم عقاید بین‌الاذهانی هزاره‌ها را به یک واقعیت عینی مبدل ساخت. از نظر قوم هزاره تغییر مسیر خط انرژی از ولایات مرکزی منافی قواعد ساختی حاکم و صحنه‌ای بر تبعیض، بی‌عدالتی و پشتون‌گرایی نظام حاکم است. مردم بامیان و سایر ولایات مرکزی^۱ امیدوار بودند که با اجرای پروژه برق توتاپ این منطقه از نظر اقتصادی و رفاه عمومی متحول شود. عمده فعالیت بامیان صنایع دستی و کشاورزی است و یکی از دلایل عدم رشد تولیدات و بخش صنعت مشکل دسترسی به انرژی برق بوده است. لذا، پروژه توتاپ برای هزاره‌ها به‌منزله تسریع روند توسعه اقتصادی تلقی شده است (Manshadi, 2016).

^۱ با تغییر مسیر خط انتقال برق، علاوه بر بامیان ولایت‌های دایکندی، بخش‌های از بغلان و میدان وردک که سکونت‌گاه اصلی هزاره‌ها است از انرژی دور می‌مانند.

بسیج مشارکت کنندگان

مهم‌ترین مرحله در تحلیل جنبش روشنایی مرحله بسیج است. بدون رهبری و حضور نخبگان بسیج-کننده، چنین جنبشی سازمان‌دهی نمی‌شد. نخبگان این اقلیت توانستند پیروان عقاید مشترک را برای یک رفتار جمعی بسیج کنند. نخست از سران حکومت خواسته شد که پروژه توتاپ از مسیر اصلی‌اش عبور کند. پس از اینکه دولت به این درخواست واقعی نهاد، رهبران هزاره وارد مرحله بسیج شدند و بزرگ‌ترین راه‌پیمایی ضد دولتی در تاریخ ۱۶ ساله اخیر افغانستان را رقم زدند (Mousavi, 2016). در مرحله نخست بسیج^۱ تمامی جناح‌های سیاسی و فعالان مدنی هزاره به‌صورت بی‌سابقه‌ای متحد شده و حتی برخی جریان‌های غیر هزاره به این اعتراضات پیوستند. اما در مرحله دوم بسیج (تظاهرات دوم اسد/مرداد ۱۳۹۵) کریم خلیلی، محمد محقق و شماری دیگر از رهبران این جنبش که در ساختار قدرت سهمی داشتند از جنبش کناره‌گیری کردند. این کناره‌گیری زمینه را برای رهبران جوان و تحصیل‌کرده هزاره فراهم کرد. لذا این جنبش در دو جبهه درگیر شد: در جبهه‌ای با رهبران سنتی تا در طرح مطالبات مردم ابتکار عمل را در اختیار بگیرند و در جبهه‌ای دیگر با دولت برای اینکه این مطالبات را مطابق خواست این جنبش قبول کند. بدین سان، شکاف و دوگانگی بین رهبران سنتی و جدید این جنبش به وجود آمد. در این رقابت، نخبگان جدید این مقامات را به محافظه‌کاری، دست‌نشانگی و خیانت محکوم می‌کردند (Mousavi, 2016). با این وجود، رهبران سنتی و مدرن هزاره به این نتیجه رسیدند که برای تغییر تصمیم دولت می‌بایست از کانال‌های مدنی بهره جست. مقتضیات ساختار در حال‌گذار افغانستان چنین مجراهای مطالبه‌گری و اجتماع‌گرایی را در اختیار آنان قرار داده و یا به آنان حکم می‌کرد. این استراتژی‌ها عبارت‌اند از:

تشکیل شورای عالی مردمی

از خصوصیات برجسته جنبش روشنایی ایجاد یک نهاد با عنوان شورای عالی مردمی که اعلامیه‌های منظم و تصمیم‌گیری‌های منسجم ارائه می‌کرد و ارتباط پیوسته با مخاطبان برقرار می‌ساخت بود (Vaezi, 2016). اعضای این نهاد که متشکل از قوم هزاره هستند عبارت بودند از: محمد عارف رحمانی (نماینده غزنی در مجلس)، احمد بهزاد (نماینده هرات در مجلس)، داوود ناجی (روزنامه‌نگار)، شاه گل رضایی (نماینده زن) (غزنی در مجلس)، ذوالفقار امید (رهبر حزب کار و توسعه)، غلام حسین ناصری (نماینده میدان وردک در مجلس)، جعفر مهدوی (نماینده کابل در مجلس)، عبدالرحمان شهیدانی (نماینده بامیان و

^۱ ۲۰ اردیبهشت (ثور) ۱۳۹۵ در مصلای مزاری در غرب کابل

عضو کمیسیون محیط‌زیست و منابع طبیعی مجلس)، ریحانه آزاد (نماینده روزگان در مجلس)، تقی امینی (استاد دانشگاه) و اصغر سروش. از نخستین کارکردهای این اعضا، تأکید بر اعتراضات مردمی و فراخواندن مردم در مشارکت و مشورت پیرامون اقدامات بعدی جنبش بود (Vafae, 2016).

راهپیمایی‌های مسالمت‌آمیز

چهره‌های مطرح جنبش روشنایی می‌کوشیدند خواسته‌های خود را در یک برهه زمانی کوتاه و در قالب سازمان‌دهی اعتراض عمومی به دست آورند. از نظر اینان استراتژی برگزاری تجمعات وسیع، تأثیرات اثربخش سیاسی گسترده‌ای خواهد داشت (Kavari, 2016). نخست، ده مسیر برای برگزاری تظاهرات در کابل مشخص گردید، اما محل اصلی تجمع در مقابل ارگ ریاست جمهوری اعلام شد (Baktash, 2016). ایده آوردن «آب‌ونان» به منظور راه‌اندازی تظاهرات نامحدود و نیز برگزاری تظاهرات مشابه و هم‌زمان در برابر مقر برگزاری نشست بروکسل^۱ از دیگر ابتکارات رهبران جنبش به منظور امیدبخشیدن به شرکت‌کنندگان بود (Mousavi, 2016). از زمان اولین اعتراض جنبش روشنایی، معروف به ۲۷ ثور (اردیبهشت) تا سال ۱۳۹۶ در حدود ۳۳ تظاهرات در داخل و خارج از افغانستان صورت گرفت (Shirshahir, 2017).

بهره‌گیری از رسانه‌های اجتماعی

هواداران جنبش روشنایی تلاش گسترده‌ای کردند که با استفاده حداکثری از شبکه‌های اجتماعی هم به اعضای جنبش در حرکت‌های جمعی انگیزه داده و هم در داخل و خارج از کشور آگاهی‌بخشی صورت گیرد (Mousavi, 2016). اینان از طریق راه‌اندازی چندین کمپین در توئیتر و فیس‌بوک توانستند توجه گسترده‌ای را به جنبش جلب کنند که پیامد آن افزایش فشار بر حکومت کابل بود. هواداران جنبش روشنایی در یک اقدام بی‌سابقه، با حدود ۷۷ هزار کامنت به زبان انگلیسی طی دوازده ساعت توانستند صفحه فیس‌بوک سازمان ملل را آماج دیدگاه‌های اعتراضی‌شان قرار دهند و پس از حمله دوم اسد (مرداد^۲) به ایجاد یک کمیسیون بی‌طرف از سوی سازمان ملل برای بررسی آن پافشاری کردند. دیدگاه‌های کاربران نشان‌گر آن است که هواداران جنبش روشنایی غالباً از یک مجموعه قشر دانشگاهی و آشنا به مجراهای حقوقی و نهادی تشکیل شده است. این جمعیت تحصیل کرده از طریق رسانه‌ها رهبران حکومت افغانستان را در سطوح ملی و بین‌المللی تحت فشار قرار می‌دادند (Nouri, 2015).

^۱ نشست بروکسل در بلژیک (۴ و ۵ اکتبر) با موضوع کمک‌های توسعه‌ای جامعه جهانی به افغانستان برگزار شد.

^۲ در عملیات انتحاری داعش که در میان معترضین جنبش روشنایی (میدان دهمزنگ) کابل رخ داد، ۸۶ نفر شهید و بیش از ۴۰۰ نفر مجروح شدند.

توجه به نظافت شهری

در جریان برگزاری راهپیمایی‌ها، اعضای جنبش با تمیز ساختن مسیر تظاهرات و اهداء گل به نیروهای امنیتی، صلح‌خواهی و روش مسالمت‌آمیز خود را به نمایش گذاشتند. نظافت شهری و اهداء گل، یکی از نمادهای بهره‌مندی ظرفیت جنبش برای ایجاد سرمایه اجتماعی شهروندی و درک طرفداران آن از شناخت مرز و اشتراکات بین منافع اقتصادی، سیاسی و امنیت اجتماعی بود. این عمل همراهی بسیاری از نیروهای امنیتی با آنان را به همراه داشت و از اینکه جنبش یک حرکتی شورشی تصور شود، جلوگیری شد (Rezvani, 2016).

عملکرد کنترل اجتماعی

واکنش دولت افغانستان به جنبش روشنایی بیش از هر چیز به قواعد ساختاری و ماهیت مسالمت‌آمیز جنبش بستگی داشت. از یک سو، قانون اساسی و قانون اجتماعات اجازه سرکوب دولتی جنبش‌های غیر ارزشی را نمی‌داد و از سوی دیگر به موجب رویکرد غیرمسلحانه جنبش روشنایی، دولت رویکردی غیرنظامی درپیش گرفت. در ادامه به عملکرد و استراتژی‌های دولت‌مردان افغان در برابر جنبش پرداخته می‌شود:

مذاکره با رهبران جنبش

برای نخستین بار در تاریخ اجتماعات افغانستان حکومت قبل از برپایی تظاهرات، به اعزام چند نماینده ارشد خود اقدام کرد تا با رهبران جنبش، گفت‌وگو و مذاکره کنند. این در حالی است که دولت‌های پیشین به سادگی اعلام آمادگی برای مذاکره با مخالفین نمی‌کردند. دولت قبل از اعتراضات (۲۷ ثور و دوم اسد) وارد مذاکره با شورای عالی مردمی شد. رهبران جنبش وقتی دولت وارد مذاکره با آنان شد ترجیح دادند تا پیشنهاد دولت را بپذیرند (Soheil, 2016). دولت‌مردان و رهبران جنبش معتقد بودند که گفت‌وگوهای سازنده و تعامل برای دستیابی به هدف می‌تواند با حداقل هزینه ممکن باشد. پس از یک سال، نشست مشترک رئیس‌جمهور (اشرف غنی) با برخی از رهبران جنبش برگزار شد. در این دیدار رئیس‌جمهور حرکت‌های مدنی را مورد استقبال حکومت قرار داد و قانون اساسی ۲۰۰۴م. را به‌عنوان وثیقه ملی ضامن حق شهروندان تلقی کرد. سرور دانش نیز جنبش روشنایی را جریان بی‌بدیل مدنی در تاریخ افغانستان دانست و قرار شد که مراسم شهدای دوم اسد با حضور همه اعضای خانواده‌های آن‌ها در کاخ ریاست جمهوری برگزار شود (Arvin, 2017).

تأمین امنیت تظاهرکنندگان

دولت افغانستان در برگزاری تظاهرات دوم اسد خود را موظف به تأمین امنیت مشارکت‌کنندگان ساخت. اگرچه دولت وقوع حملات تروریستی را در جریان تظاهرات هشدار داده بود، عملیات انتحاری داعش توانست کارآمدی آن را در عرصه تأمین امنیت معترضین به چالش بکشاند (Soheil, 2016). با این-وجود، اعلام مسئولیت‌پذیری دولت پساتالبان در برابر جنبش که ناشی از تعهدات ساختاری است نشان از تغییر مهم در روابط این نهاد با رفتارهای جمعی است.

ایجاد کمیسیون ملی حقیقت‌یاب

دولت اگرچه از طریق مذاکره توانست رهبران سنتی جنبش را وارد گفتگو سازد، برای سایر رهبرانی که مذاکره را نپذیرفتند^۱ سیاستی دیگر در پیش گرفت. دولت با ایجاد یک کمیسیون مسئله‌پروژه توتاپ را در دستور کار قرار داد. اعضای این کمیسیون سیزده نفری^۲ موظف شدند تا طی ده روز اسناد و مدارک مربوط به طرح کلان بیست‌ساله برق به‌ویژه شرکت عهده‌دار^۳ را بررسی و ارزیابی کنند. همچنین این کمیسیون می‌بایست دلایل انتخاب و رد هر دو مسیر بامیان و سالنگ را روشن می‌ساخت. اما برخی از نمایندگان و نخبگان هزاره آن را کمیسیون حکومتی و فاقد صلاحیت دانستند. از نظر اینان، هیئت حقیقت-یاب تنها زیر نظر مراجع معتبر بین‌المللی می‌تواند به این مسئله رسیدگی کند (Deutsche Welle News, 2016). سرانجام طبق نتایج کمیسیون دولت اعلام داشت که یک مسیر فرعی ۲۲۰ مگاواتی را که به ۲۰ هزار خانه در بامیان برق‌رسانی می‌کند در دستور کار قرار داده است (Shirshahir, 2018). اگرچه برخی از اعضای جنبش با این تصمیم مخالفت کردند و خواهان برخورد یکسان حکومت با شهروندان مطابق با قانون اساسی شدند، تفاهم‌نامه تمدید خط برق ۲۲۰ کیلوواتی دوشی-بامیان بین شرکت برشنا و بانک توسعه آسیا امضاء گردید و قرار شد تا در سه‌ونیم سال آینده تکمیل شود (The office of Afghanistan presidency, 2016).

^۱ رهبران جدید جنبش مایل به مذاکره با دولت بودند اما هرگونه مذاکره را مشروط به لغو مصوبه دولت (معروف به ۱۱ ثور) می‌دانستند. این پیش‌شرط هیچ‌گاه توسط دولت پذیرفته نشد.

^۲ محمدهمایون قیومی (مشاور رئیس‌جمهور)، عمر زاخیلوال (سفیر افغانستان در پاکستان)، عبدالستار مراد (وزیر اقتصاد)، سعادت منصور نادری (وزیر شهرسازی)، فیض‌الله ذکی (معاون شورای امنیت ملی)، محمد اکبری، احمد بهزاد، اسدالله سعادت، برنا کریمی، عبدالقیوم سجادی، حبیب‌الله کلمزی، الماس زاهد و محمدناصر احمد.

^۳ شرکت آلمانی فیشر مسئولیت برنامه کلان تأمین برق افغانستان را بر عهده دارد.

ادراک و احساس همدلی با جنبش

پس از عملیات انتحاری داعش، دولت روز سوم اسد را عزای عمومی اعلام و پرچم افغانستان را نیز به صورت نیمه‌افراشته قرار داد. دولت در پرتو قانون اساسی کنوانسیون‌های بین‌المللی و قوانین نافذ کشور خود را موظف به حمایت از حقوق و آزادی‌های ملت افغان دانست. دولت که جهت تأمین امنیت به مدت ده روز هر گونه تظاهرات را ممنوع کرده بود به‌منظور کاهش اعتراض‌ها بخصوص پس از عملیات داعش، محل وقوع حمله را به نام میدان شهدای جنبش روشنایی نام‌گذاری کرد.

پیامدهای سیاسی و اجتماعی جنبش روشنایی

پیامدهای جنبش روشنایی را می‌توان در ابعاد مختلف سیاسی و اجتماعی تجزیه و تحلیل کرد. در ادامه سعی می‌شود تا به مهم‌ترین برون‌دادها و نتایج چنین رفتار جمعی پرداخته شود.

تحکیم وحدت قومی هزاره‌جات

موفقیت اولیه جنبش روشنایی در بسیج پرشور آن، عضوگیری یکپارچه و وسیع آن از یک قوم بود. اشتراک قومی و تاریخی هزاره‌جات باعث شد تا مرحله شناخت یکدیگر که غالباً برای بسیاری از جنبش‌ها زمان‌بر و دشوار است و یا غالباً به نتایج مطلوب ختم نمی‌شود، به سهولت پشت سر گذاشته شود. چنین همکاری روانی و مکانیکی نقش بسزایی بر عملکرد جنبش داشت. البته پیش از وقوع جنبش روشنایی حرکت‌های جمعی دیگر قومیت هزاره همچون جنبش تبسم بر میزان همگرایی و یکپارچگی آنان افزود. علاوه بر این، برخی از نمایندگان مجلس و شخصیت‌های برجسته سیاسی از سایر اقوام افغانستان به نشانه همدلی اجتماعی به حمایت از جنبش روشنایی و قومیت هزاره پرداختند.

تشدید شکاف سیاسی میان نخبگان سنتی و مدرن هزاره

اگرچه جنبش روشنایی منجر به تحکیم وحدت اجتماعی و درون‌قومی هزاره‌ها شد، در مقابل و به‌طور پارادوکسیکال موجب شکاف در بین نخبگان برجسته این قوم شد. شکاف در جنبش روشنایی آنگاه به میان آمد که نخبگان جدید برای تحقق اهداف سعی می‌کردند تا سیاست‌ها و اهرم‌های فشاری را اجرا کنند که نخبگان سنتی با آن مخالف بودند. عدالت‌خواهی هواداران جنبش روشنایی منوط به رهبری متحد و رویکردی مسالمت‌آمیز جهت بسیج مردمی بود. اما جنبش در تحقق هدف نخست به علت شکاف میان رهبران تاریخی و جدید هزاره، تا حدودی با شکست مواجه شد. از یک‌سو، رهبران جهادی (محمد محقق و کریم خلیلی) به دلیل نقش آنان در نهضت مقاومت افغانستان (دهه ۱۹۸۰ م.) هنوز در عصر دموکراسی دارای نفوذ گسترده‌ای هستند و از سوی دیگر، شایسته‌سالاری و فضای باز سیاسی راه را برای قدرت‌یابی افراد تحصیل کرده و نخبگان جدید این جمعیت مهیا ساخته است. این شکاف و تحول درون‌قومی که

رهبری جنبش روشنایی را متأثر ساخت، از نتایج دموکراسی به واسطه رشد تحصیلات دانشگاهی است که مسیر عقلانی شدن سیاست (به سبک غربی) و کنارزدن رهبران سنتی را فراهم ساخته است.

تسریع جریان تثبیت دموکراسی در افغانستان

در نظام سیاسی امارت اسلامی طالبان، هیچ‌گونه سازوکار سیاسی-حقوقی که فرصت ظهور اجتماعات مدنی را فراهم سازد وجود نداشت. البته دولت‌های پیش از طالبان مثل دولت ظاهرشاه، داوودخان و اسلام‌گرایان سوسیالیست، جواز قانونی تشکیل اجتماعات را در قانون اساسی لحاظ کرده‌اند. اما امروزه، فضای گفتمانی حاکم بر افغانستان یعنی مدرنیزاسیون و اصول آن از قبیل آزادی و مشارکت، عرصه اجتماعی و سیاسی را آکنده از ظهور و بروز دیالکتیک‌های متعدد جمعی همچون جنبش‌های اجتماعی ساخته است. جنبش‌های اجتماعی از نوع روشنایی نقش بسزایی در تعمیق فرآیند مدرنیزه‌ساختن افغانستان دارند. درحقیقت، جنبش روشنایی می‌بایست به‌عنوان بازتاب تغییرات مناسبات سیاسی-اجتماعی نگریسته شود. متعاقب این تغییر دموکراتیک، جنبش‌ها بازیگران و مجراهای مناسب و غیرمستقیم تأثیرگذار در سیاست‌گذاری‌های عمومی افغانستان تلقی می‌شوند.

جنبش روشنایی اگرچه از آغاز ظهور با شعارهای تند دولت را به چالش کشید و آن را به صراحت متهم به اعمال تبعیض ساخت، سران جنبش با طرح عدالت اجتماعی و استدلال فنی، درستی تصمیم دولت را زیر سؤال بردند. در مقابل، دولت موضوع و ماهیت جنبش روشنایی را جدای از گروه‌های ضددولتی شورشگر تلقی نمود و اجازه فعالیت به آن داد. این واکنش دولت درواقع تأییدکننده تغییرات ساختاری در این نهاد طی سال‌های اخیر است. شرایط جنگی کشور و تلاش دولت برای ایفای نقش یک دولت دموکراتیک باعث شد تا خود این نهاد مرکزی غالباً نقش رفتار حمایتگری را در مورد جنبش درپیش بگیرد. تغییرات ساختاری دولت و دموکراسی‌سازی خطوط نبرد میان سیاست و مخالفین (یا اقلیت) را شفاف و مصالحه‌آمیز مشخص ساخته است. سرکوب دولتی، فرضیه اقلیت‌ها مبنی بر ناعادلانه بودن سیاست و استبداد اکثریت را تقویت می‌ساخت. درواقع دولت کابل با ماهیت و نقش جنبش روشنایی که شکل مدنی بیان اعتراض بود مخالف نبود، بلکه با مفکوره و ادعاهای آن به مخالفت برخاست. این عدم مشروعیت-دانستن ادعای جنبش بر جمعیت و شدت جنبش (مخالفین) افزود. درواقع، دولت کابل هیچ تمایلی به تغییر مصوبه خود نداشت. البته دولت خود را ناتوان از حل آن ندانست و در تلاش راهگشایی آن برآمد. لذا ارتش و بوروکراسی در افغانستان با توجه به تأثیرپذیری آن‌ها از فرآیند دموکراتیزاسیون به سمت اتخاذ رویکرد مسلحانه حرکت نکردند. البته این قاعده تمام و کمال درست نخواهد بود. درواقع اگر جنبش

سبک و سیاق افراطی درپیش می‌گرفت می‌توان گفت که حداقل دولت در آخرین مرحله واکنش و به عبارتی به آخرین مجازات یعنی اعمال زور متوسل می‌شدند.

ضرورت توجه به لوازمات گذار از جامعه مدنی سنتی به مدرن

از بین سطوح مختلف عملکرد جنبش‌های اجتماعی (تحول اجتماعی، تحول انقلابی، اصلاح‌طلبی اجتماعی، و شورش‌های اجتماعی)، جنبش‌روشنایی از نوع اصلاح‌طلبی اجتماعی به شکل مدنی و نرم بود. شاید بتوان اعتراف کرد که ظهور جنبش به معنای افول انقلاب، کودتا و قیام (به سبک مسلحانه) در افغانستان است. البته این نمی‌تواند قاعده عمومی برای تحولات آتی این کشور تلقی شود، اما به هر میزان که تعداد جنبش‌های مدنی از قبیل جنبش‌روشنایی بیشتر شود از میزان انباشتگی خشم و طغیان بالقوه اقلیت‌ها و گروه‌های اپوزیسیون خواهد کاست. چنان‌که با مطالعه تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان در قرن بیست میلادی می‌توان گفت تمامی حکومت‌ها توسط کودتا و انقلاب افول و ظهور یافته‌اند. از همین مسیر می‌توان به تحولی اجتماعی مهم دیگر یعنی تقویت جامعه مدنی افغانستان پی برد. البته این به معنای مدنی‌بودن کامل جنبش‌روشنایی نیست. بلکه اعضای جنبش طی برهه‌هایی اعلام کردند که به نافرمانی مدنی مبادرت می‌ورزند که البته در چندین موارد دست به این کار زدند مثل آتش‌زدن قبوض برق در یک گردهمایی که بیانگر مفکوره جنبش مبنی بر بی‌صلاحیت بودن دولت در دریافت مالیات است. همچنین بیانیه‌های معترضان سرشار از ادبیات تند و شدید علیه حکومت است که گاه آن را نه اعلامیه‌های معمولی (اصلاحی) بلکه اعلامیه‌های انقلابی دانست که حامیان جنبش را به ترویج ایده‌های براندازانه نظام سوق می‌داد.

تقویت حضور سیاسی زنان در حرکت‌های اجتماعی

نکته برجسته در تحلیل جنبش‌روشنایی و به‌ویژه در مرحله بسیج مشارکت‌کنندگان، نقش پررنگ زنان هزاره و شیعه به‌ویژه نمایندگان مجلس (همچون شاه‌گل رضایی) است. زنان در سطوح عالی جنبش از جمله اعضای شورای عالی مردمی و نیز معترضین حضوری چشمگیر داشتند. جنبش توانست زنان این اقلیت را وارد حرکت‌های جمعی کند. لذا باید افزود که مشارکت زنان از دیگر ویژگی‌های برجسته جنبش‌های جدید افغانستان است. حضور اولیه زنان در جنبش‌روشنایی توانست به‌مثابه محرک و نیروی انگیزشی قشر زنان برای ورود به عرصه سیاست و کنش‌های جمعی عمل نماید. چنین تحولی در میزان نقش‌آفرینی زنان در آینده سیاسی افغانستان بسیار مثمر خواهد شد. از این منظر نخبگان سیاسی و نقش زنان به رهبری هزاره‌جات و نقش این قومیت در عرصه قدرت این کشور بن‌مایه متفاوت‌تری بخشیده است.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش، به ریشه‌های وقوع جنبش‌های روشنایی و چرایی تأکید قومیت هزاره بر اتخاذ شیوه مسالمت‌آمیز در طرح خواسته‌های خود، از منظر مؤلفه‌های شش‌گانه نظریه رفتار جمعی اسملسر پرداخته شد. این جنبش اقتصادی نمونه کوچکی از شکل جدید تحولات ساختاری-اجتماعی این کشور در عصر پساطالبان است. شرایط ساختاری از قبیل نوسازی سیاسی از لحاظ نظری یک چارچوب ساختارمند قانونی-سپاس‌البان برای روابط دولت‌مردان و شهروندان و مفاهیم این دو در افغانستان ایفا کرده است و راه را برای بروز عقاید ارزشی (انقلابی) و نهایتاً جنبش‌های خشونت‌آمیز محدود ساخته است. دموکراسی، از یک‌سو جریان‌های فکری و سیاسی هزاره را در ساختار قدرت افغانستان جذب کرد و از سوی دیگر، امکانات و فرصت‌های دادخواهی و مطالبه‌گری بیشتری برای آنان فراهم کرد. در مقابل، نخبگان و رهبران برجسته قوم هزاره، ارزش‌ها و قواعد دموکراسی را پذیرفته و از همه مهم‌تر، در راستای تقویت آن گام برداشته‌اند. از این‌رو، جنبش اقتصادی روشنایی نمونه دموکراتیکی از جنبش‌های اجتماعی افغانستان و محصول قدرت نرمی بود که در سال‌های اخیر در این کشور به‌طور کلی و در جامعه هزاره به‌طور خاص رشد یافته است. از این منظر، عمل جمعی جنبش روشنایی ابزار یا پراکسیس معرفتی مناسب برای شناخت و دگردیسی هزاره‌جات و نقش آنان در تحولات اخیر و آتی افغانستان است.

پیامد و بُعد دیگر دموکراسی برای افغانستان خلق دوگانگی و تضادهای متعدد بوده است. با ورود دموکراسی انتظارات داخلی و خارجی از دولت کابل افزایش یافت، اما چون هنوز این کشور با وضعیت ترسیم‌شده فاصله زیادی دارد، لذا ظهور نارضایتی‌های متعدد و بعضاً سرخوردگی اجتماعی امری محتمل است. به‌ویژه اینکه اقلیت‌های قومی و مذهبی با وجود فراهم‌شدن امکانات و فرصت‌های مناسب برای آنان طی یک‌ونیم دهه اخیر، بازم بین آرمان‌های دموکراسی و تحقق آن‌ها (وضعیت فعلی کشور) فاصله بسیاری احساس می‌کنند. این دوگانگی در تشدید شکاف قومی و زمینه‌سازی جنبش روشنایی تأثیر غیرمستقیمی داشته است. در اینجا نباید نقش زمان را نادیده گرفت. افغانستان؛ جامعه‌ای در حال گذار از نظم سنتی به نظم مدرن است و چنین جوامعی بیش از جوامع سنتی و مدرن مبتلا به آنومی و دگردیسی از طریق وقوع انواع رفتارهای جمعی می‌شوند. در واقع دموکراسی هرچند قواعد و نهادهایی برای کنترل خشونت در افغانستان وضع و استقرار ساخته است، این کشور به علت در حال‌گذاربودنش هنوز مساعد خیزش جنبش‌ها و حرکت‌های خشونت‌آمیز است. به‌ویژه اینکه جامعه افغانستان در عصر پساطالبان گواه برخی از اعتراضات خیابانی که به خشونت کشیده شده است، بوده است. لذا هنوز افغانستان مسیر طولانی برای تثبیت دموکراسی و آرایه‌های آن دارد. اما با مقایسه وضعیت افغانستان پسایازده سپتامبر با افغانستان

پیشایازده سپتامبر می‌توان تفاوت‌های فاحشی در ساختار سیاسی این کشور مشاهده کرد. از نگاه هزاره‌جات تبعیض قومی-مذهبی در افغانستان در حال گذار (مدرن‌شدن) در حال تشدید و یا شکل جدیدی به خود گرفته است. لذا هنوز بی‌عدالتی مهم‌ترین منبع فشار برای آنان تلقی می‌شود؛ اما این بی‌عدالتی در گذشته غالباً جنبه سیاسی یا فرهنگی-مذهبی داشت. به عبارتی دیگر، در گذشته عدم دسترسی به منابع انرژی (ثروت/عدالت اقتصادی)، منبع مهمی برای فشار تلقی نمی‌شد. اما اینان در عصر پسا طالبان، تبعیض اقتصادی و فشارهای ساختاری را ساختگی و تحمیلی دانسته و بر این باورند که ابزارهای اجتماعی، حقوقی، نهادی و سیاسی لازم همچون آزادی، انتخابات، پشتوانه حقوقی، رسانه و قدرت سیاسی-اجتماعی برای مبارزه با آنان را در اختیار دارند. از این طریق، جنبش روشنایی توانست دایره گفتمان عدالت‌خواهی هزاره‌ها را گسترده سازد.

بین‌المللی‌شدن/ساختن بُعد دیگر و مهم در تحلیل جنبش روشنایی است. استفاده گسترده هواداران جنبش از رسانه‌ها و زبان انگلیسی و برپایی تظاهرات گسترده در همین راستا قابل توجه است. بدین جهت، جنبش روشنایی نمونه موفق بهره‌گیری از فرصت‌ها و امکانات مدرن و سمبلی از همایش‌های خیابانی بود. در تحلیل نهایی، اکنون افغانستان در حال تجربه کردن جنبش‌ها و اعتراضات جمعی با رویکرد اقتصادی و نه صرفاً سیاسی-دینی (هویتی و فرهنگی) است. جنبش روشنایی نشان داد که تحولات اقتصادی و سیاست‌گذاری‌های توسعه اقتصادی در جغرافیای چند قومی افغانستان، می‌تواند شکاف‌های قومی را فعال سازد. جنبش روشنایی نشان داد که افغانستان برخلاف کشورهای اروپایی و آمریکا، که ابتدا جنبش‌های اقتصادی از قبیل کارگری را تجربه کردند و سپس جنبش‌های فرهنگی و هویتی، سرنوشتی معکوس دارد. این جنبش آشکار ساخت که پدیده‌ای اقتصادی می‌تواند بحران هویت و شکاف‌های قومی خفته را فعال نماید. بدین صورت، پدیده‌ها، بحران‌ها و مسائل اقتصادی پیش‌درآمدی بر پیچیده‌تر و چندبُعدی‌شدن تحلیل رفتارهای جمعی و تحولات فعلی و آتی افغانستان است.



شکل ۴ (جمع‌بندی): علل مسالمت‌آمیزبودن جنبش روشنائی

References

- Afghanistan's economy ministry. (2011). *Brief information on the provinces of Afghanistan*. Kabul: Ministry of Afghanistan economy. (In Persian)
- Afghanistan's Justice Ministry. (2002). *The law of communities, strikes and protests in Afghanistan*. available at: moj.gov.af/en/news/44378. (in Persian)
- Afzali M. A. (1989). *The liberation movement and the nature of Amani's government*. Kabul: science academy of republic of Afghanistan. (in Persian)
- Ahmadi, M. U. (2004). The new constitution of Afghanistan and the position of Shiites in it. *Journal of Shi'ite studies*, (6), 179-202. (in Persian)
- Ajroddin, H. (2011). *From constitutional movement to constitutional government in Afghanistan*. Kabul: publication of Maiwand. (in Persian)
- Arvin, A. (2017). Enlightenment movement from Dehmazang to Arg. available at: www.bbc.com/persian/afghanistan-40707454. (in Persian)
- Baktash, A. A. (2016). The project of Tutap was suspended. available at: 8am.af/x8am/1395/02/27/afghanistan-project-tutta-2. (in Persian)

- Chesters, G., & Velsh, I. (2015). *Social movements: key concepts*. translated by Narges Hasanali. Tehran: publication of Amir Kabir. (in Persian)
- Danesh, S. (2012). *The Basic Rights of Afghanistan*. Kabul: Avicenna's Higher Education. (in Persian)
- Deutsche Welle News. (2016). The enlightenment movement: the international delegation should investigate Kabul attacks. available at: p.dw.com/p/1JWgC. (in Persian)
- Grau, B. (2016). Supporting women's movement in Afghanistan: challenges of activism in a fragile context, *Journal of Gender & Development*, 24 (3), 409-426.
- Griffin, M. (2001). *Reaping the whirlwind: the Taliban movement in Afghanistan*. London: Pluto Press.
- Habibi, A. (1984). *Constitutional movement in Afghanistan*. Kabul: governmental committee of Afghanistan's publications. (in Persian)
- Hashemi, S. (2004). *The first book on the constitutional movement in Afghanistan*. Mashhad: publication of Sonboleh. (in Persian)
- Hosseini, A., & Feizi, N. (2010). *A look at the new composition of Afghanistan's Parliament*. Kabul: institute for parliamentary studies. (in Persian)
- Kavari, H. (2016). Unknown enlightenment movement. available at: 8am.af/x8am/1395/05/04/jonbesh-roshanaey-preotest. (in Persian)
- Koohsar, Y. (1988). *The Hazara and shia movement in Afghanistan*. Kabul: publication of Maiwand. (in Persian)
- Manshadi, M. (2016). The enlightenment movement: opportunities and challenges. available at: khorasannews.com/Newspaper/MobileBlock?NewspaperBlockID=538466. (in Persian)
- Mohagheq Daykondi, M. A. (2006). The role of shiites in the past three decades. *Journal of Safir*, (3), 50- 130. (in Persian)
- Mohaghi, M.; Mohaghi, M. K., & Mohaghi, M. M. (2014). Women's rights of Shiite minority in Afghanistan laws. *The first international congress of religious culture and thought*. (in Persian)
- Moshirzadeh, H. (2002). *A theoretical introduction to social movements*. Tehran: Imam Khomeini research center and islamic revolution. (in Persian)
- Mousavi, A. (1884). The military occupation of Afghanistan and the islamic movement of resistance; banners and solutions. *Journal of Gamoos*, (5), 329-342. (in Persian)
- Mousavi, F. (2016). The second demonstration of the enlightenment movement and the issue of participation. available at: www.jomhornews.com/en/article/82599/. (in Persian)
- Nasari, A. (1992). The history of the reform movement in Afghanistan. *Journal of Mahrefat*, (3), 51-57. (in Persian)

- Nazari, N. A. (2006). Afghanistan's shiites; cultural challenges and opportunities. *Journal of Shi'ite Studies*, (14), 189-212. (in Persian)
- Nouri, Q. (2016). The creative initiative; the enlightenment movement launched the second virtual demonstration. available at: khabarnama.net/blog/2016/08/20/enlightenment-movement-attack-on-un-official-fb-fan-page/. (in Persian)
- Population below poverty line in Afghanistan (2018). available at: world-statistics.org.
- Rastegar, A. (2010). *Contemporary islamic movement and public law*. Tehran: publication of Payan. (in Persian)
- Rezvani, R. A. (2016). Brightness of enlightenment movement. available at: 8am.af/x8am/1395/02/29/tutap-project-afghanistan-preotest. (in Persian)
- Sahadat, A., & Ghavvammaleki, H. R. (2015). *Deliberation on the theoretical foundations of social gaps and movements*. Isfahan: publication of Kankash. (in Persian)
- Scott, A. (2007). *Political culture and social movements*. Translation by Ramin, Karimiyan. Tehran: publication of Aqah. (in Persian)
- Shirshahir, A. (2017). Findings of the finding-truth commission of 500 kV electricity. available at: habarnama.net/blog/2017/12/06/bamyan-route-is-best-for-the-tutap-project. (in Persian)
- Shirshahir, A. (2018). Two years after a fatal attack on the enlightenment movement; a lasting civil movement but with a critical leadership. available at: khabarnama.net/blog/2018/07/24/2-years-after-bloody-attack-on-junbish-roshani-2. (in Persian)
- Smelser, N. (2001). *The theory of collective behavior*. Translated by Reza, Dezhakam. Tehran: The institute of Yaftehhay Novin. (in Persian)
- Soheil, S. (2016). The enlightenment movement and the lack of political foresight. available at: 8am.af/x8am/1395/05/04/light-movement-and-lack-of-foresight-political-jonbesh-roshanaey/. (in Persian)
- The office of Afghanistan presidency (2016). Signing of an agreement on the extension of the Dooshi-Bamyan line of electricity. available at: president.gov.af/fa/6/06/19. (in Persian)
- Vaezi, H. (2016). The enlightenment movement; challenges and opportunities. available at: farasu.net/?p=234. (in Persian)
- Vaezi, M. (2011). *Political crises and social movements in the Middle East: theories and trends*. Tehran: political and international studies office. (in Persian)
- Vafae, M. (2016). The enlightenment movement; negotiation or continuation of protests? available at: 8am.af/x8am/1395/03/02/tutap-project-Afghanistan-protest. (in Persian)

Zahmatkesh, Hosein & Shafae, A. (2014). The political currents of the Hazaras and the impact of the islamic revolution of Iran on it. *Journal of islamic revolution research*, 3(9), 187-212. (in Persian)

Principles, Strategy and Techniques of Iranshahri's Foreign Policy

Roohollah. Eslami¹

Assistant professor at Ferdowsi University of Mashhad

Received: 2017/09/27

Accepted: 2018/10/16

Extended abstract

1-INTRODUCTION

In foreign policy analysis all document must be connected together with narration. For this purpose, we have three narrations can describe and analysis foreign policy. Western narration with realism, idealism, criticism and constructivism has hegemonic condition and always research use this method. Islamic narration special after victory 1979 Iranian revolution and the establishment of the Islamic Republic of Iran became common. But Iranshahri narration is absent from political and thought and act. In this article I want describe national identity Iran and analysis Iranshahri thought originate from ancient and continue to contemporary era have many sources, basic and element in environment politic. First show that element Iranshahri political thought to referencing Avesta, inscription, Ardavirafname and many books translated to Arabic language for example Ahde Ardashir and Name Tansar. Second apply national Iranian thought to strategy foreign policy. Strategy dialogue among nations, big cultural Iranian and smart power. For influence to real world analysis three technic diplomacy, war and security and protocol ceremonial. For this approach and mechanism that apply in real politic we can defense to national interest.

2-THEORETICAL FRAMEWORK

First, we must analysis Iranshahri thought and after we begin foreign policy analysis. Element of Iranshahri thought is a resource and culture that continue from Mazdayi to Shia reason.

¹ - Corresponding Author: eslami.r@ferdowsi.um.ac.ir

Iranshahri political thought

Describe and function	Iranshahri thought
Spiritual interpretation and have idealism view and metaphysic approach	Idealism
Historical dialectic Good and Evil and Mechanism	Holy history and geography
Iranian culture continues from Mazdayi to Shia reason	Continuity Iranshahri
Phenomena charismatic political cultural of Iranian about governor legitimacy	Charismatic power
Depend power to army, and to Treasure, depend all to consent people and it related to judiciary power	Justice circle
Division of business and cast class	Functional system
World wisdom for construction	Technique for world wisdom
Relation king and Mogi and religion legitimacy	The relation religion and politic
Charismatic king and heretical legitimacy	Virtue and hierarchy

3-METHODOLOGY

In this article for subjective approach, we use interpretive method especially approach phenomenology. In the phenomenology history is thought event and event continuation to subject structure.

4- RESULTS & DISCUSSION

Iran has national, Islamic and western roots. We have seen less research about national resource of political and foreign policy thought. National resource is near and influence to the life style Iranian and always shaped unconsciousness foreign policy Iran. In article try to analysis abasically realism and elitism though iranshahri and after apply it to the strategic and technique foreign policy of contemporary Iran.

Principle, strategy and technic Iranshahri foreign policy

Nationalism	Elitism	Realism	principle
Iran Smart power	Dialogue among civilization	Culture great Iran	strategy
War and security	Mediation and diplomacy	Ceremonial and literate	technique

Important thing that is return Iran to knowledge epistemology. For foreign policy need context Iran and any pattern that neglect context Iran cause dysfunction. Iran has thought resource that could create creative player among actors.

5-CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

In this research were concluded foreign policy Iran could organized according to Principle, strategy and technic Iranshahri foreign policy. This strategy is local and returned to treaties and style of Iranian governmentality that is globally and also refer to tradition ancient.

Key Words: Iranshahri - foreign affairs - political thought - strategy.

References (in Persian)

1. Ahde Ardeshir (1949). Ehsan Abbasi, translation of Imam Shoostari, Tehran: The National Monuments Society (in Persian)
2. Ahmadvand, Shoja, Ruhollah Islami (2017). Political Thought in Ancient Iran, Tehran: Samt Publication. (in Persian)
3. Carbon, Henry. (2003). The Relationship between Philosophy of Illumination and Islamic Philosophy, Translation by Ahmad Fardid, Institute for the Study of Philosophy and Philosophy of Iran. (in Persian)
4. Carbon, Henry. (2004). The Land of Malchut from Iran Mazdayi to Shia, Translated by Ziaoddin Dehshiri, Tehran: Tahiri. (in Persian)
5. Carbon, Henry. (2005). The Bounty of Zoroastrianism in Suhrawardi's Thought, Translation by Mahmoud Befroozi, Tehran: Jami Publications. (in Persian)
6. EbneFara (1984). Rasul al-Muluk, Modified by Dr. Salahuddin al-Mundiz, translated by Parviz Atabaki, Tehran: Organization of Publications and Training of the Islamic Revolution. (in Persian)
7. Elahi, Hosein. (2007). immorality Iranshahri in foreign relations, Tehran, magazine history foreign relation. (in Persian)

8. Fuller, Graham. (2011). *Qibla Alam*, Translation by Abbas Mokbar, Tehran: Markaz. (in Persian)
9. Hafez, Khajeh Shamseddin. (2000). *Divan of Hafez*, Correction of Mohammad Qazvini and Ghasem Ghani, Tehran: Honarvar. (in Persian)
10. Islami, Rouhollah (2015) 2, *Iranshahri Governmentality*, Mashhad: Ferdowsi University Press Mashhad. (in Persian)
11. Islami, Rouhollah (2015) 3, *Politics as a Technique*, Tehran: Khorsandi Publishing. (in Persian)
12. Islami, Rouhollah (2015)1, *Patterns Iranian Foreign Policy between Two Revolutions*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing Center Documentation and Diplomacy History. (in Persian)
13. Jahiz, Abu Sathman Omar. (1929). *Taj*, translation by Habibollah Nobakht, Tehran: Education Commission (in Persian)
14. Khaleghi, Jalal. (2015). *Ferdowsi's Shahnameh Volume I*, Introduction Jalal Khaleghi Motlagh, Tehran: The Encyclopedia of the Great Islamic World. (in Persian)
15. Khwaja Nizam al-Mulk Tusi (2008). *Sierra Al-Muluk or Siyasatnameh*, proofreading by Hubert Darak, Tehran: Scientific Cultural Company. (in Persian)
16. Kissinger, Henry. (2017). *World Order*, Translator Mohammad Taghi Hosseini, Tehran: Scientific and Cultural Publishing. (in Persian)
17. Mojtabayi, Fyattollah. (1973). *the beautiful city of Plato and the Aryan kingdom in ancient Iran*, the Society of Iranian Ancient Culture Society. (in Persian)
18. Moradi Ghiasabadi, Reza. (2008). *Achaemenid Inscriptions*, Ancient Persian Cuneiform, Tehran: Navid. (in Persian)
19. Qurashi, Amanollah. (2010). *Iran Letter*, Tehran: Hermes. (in Persian)
20. Razi, Hashem. (2002). *Encyclopedia of Ancient Iran: The Avestan Age to the End of the Sassanid Period*, Tehran: Sokhan. (in Persian)
21. Sa'di, Moslehoddin. (1998). *Bostan*, Mohammad Ali Foroughi's Correction, Tehran: Rajabi. (in Persian)
22. Sa'di, Moslehoddin. (2000). *Golestan*, Mohammad Ali Foroughi, Mashhad: Behnashr. (in Persian)
23. Sahrai, Alireza. (2006). *the pattern foreign policy Sasanian*, supervisor, Rohollah Eslami, Ferdowsi university of Mashhad. (in Persian)
24. Shamsa, Sirus. (2017). *Shah Letters*, Tehran: Hermes Publications. (in Persian)

25. Tabatabaei, Seyyed Javad. (2005). Khwaja Nizam al-Mulk, Tabriz: Sotoudeh. (in Persian)
26. Tabataba'i, Javad. (2015). Political Thought in Iran, Some Considerations in Theoretical Foundations, Second Edition, Tehran: Minokherad. (in Persian)
27. Tensar's Letter to Ghessnb (1975). Mojtaba Minavi, Tehran: Kharazmi (in Persian)

References (in English)

1. Axworthy, Michael. (2008). a history of Iran, empire of the mind, New York: published in by Basic Books.
2. Carpenter, Ted Galen. (2008). Smart Power: Toward a Prudent Foreign Policy for America, Washington, D.C: Cato Institute.
3. Handler, Scott. (2013). international politics, London: sage publication.
4. Ramazani, R. K. (2001). Reflection of Iran's foreign policy: Defining the national interest, in the book: Iran at the crossroads- edited by John L Esposito & R. k Ramazani, New York, Palgrave.
5. Ramazani, R. K. (2008). Iran's Foreign Policy: Independence, Freedom and the Islamic Republic, in the book: Iran's Foreign Policy from Khatami To Ahmadinejad, Edited by Anoushiravan Ehteshami and Mahjoob Zweiri, Published by Ithaca Press, pp 1-17.
6. Ramazani, Rohollah K, (1966). The Foreign Policy of Iran, A Developing Nation in World Affairs, 1500-1941, USA: University Press of Virginia.
7. Ramazani, Rouhollah. K (1975). Iran's Foreign Policy, 1941-1973, A Study of Foreign Policy in the Modernizing Nation, USA: University Press of Virginia.
8. Wendt, Alexander. (1992). anarchy is what state make of it, the social construction of power politics, international organization, 46, 2, spring

Detaining of Indonesian Shiites to Participation in the Process and Structure of the Political Power

Ali. Bagheri Dolatabadi¹

Associate Professor of International Relations, Faculty Member of Department of Political Science, Yasouj University

Ebrahim. Aghamohammadi

Assistante Professor of International Relations, Faculty Member of Department of History, Arak University

Received: 2020/03/23

Accepted:2020/05/30

Extended abstract

1- INTRODUCTION

Indonesian Shiites were marginalized in the political, social, and cultural spheres of Indonesia before the victory of the Islamic Revolution of Iran. After the victory of the Revolution, their community expanded and got organized and gradually entered the cultural, social, and political spheres. Even though, their role in the cultural and social spheres has been very prominent but their political role in the country has been weak. The main question of this research is, "Why have Indonesian Shiites failed to improve their socio-political position and play a decisive political role in this country?"

2- THEORETICAL FRAMEWORK

To understand the role and quality of Indonesian Shiites' actions, and in particular the pathology of their failure to change their socio-political position in the country, we jointly use Charles Tilly's theory of political mobilization and McAdam and Sidney Tarrow's theory of political opportunity structure. According to Charles Tilly, the ultimate outcome of political struggle between a government and opposition groups depends on several factors: The Opposition groups (Population), the organization, the ideology, and the leadership. If these factors come together, they can create the condition for political change in a society. The theory of "political opportunity structure," first proposed by Peter Eisinger, points out that the political environment defines the shape and kind of socio-political activities.

3- METHODOLOGY

This research has adopted descriptive-analytical method. The research data are collected from hard and electronic resources e.g., papers, books, journals and etc.

1- Corresponding Author: abagheri@yu.ac.ir

4- DISCUSSION AND RESULTS

The findings of this paper show even if the Shiites manage to find each other in cities like Jakarta - where most Indonesian Shiites live - financial and economic weakness is the second factor that prevent their political mobility and activity. The dependence of Shiites on foreign aid from Islamic countries is one of the reasons why the Indonesian government has always been sensitive to their activities and has imposed restrictions on their various programs. Indonesian Shiites organizationally are not even in good conditions. Most of the organizations and institutions that bring them together are first focused on cities. Secondly, they are engaged in parallel and daily cultural-propaganda works, and thirdly, they have separated the field of politics from religion. In terms of the third element of political mobilization, ideology, Indonesian Shiites have failed to give Islam an ideological face like the Iranians, and foreign colonialists and domestic military have always tried to prevent them from moving in this direction. Regarding the leadership in the Indonesian Shiite community, it should be noted that their religious leaders, Hussein al-Habsi and Hussein Shahab, neither did not and will not interfere in politics, or if they did, they would soon give up. Religious intellectuals such as Jalaluddin Rahmat, although studying political science, did not merge it with political action and preferred to suffice with educational, cultural, and propaganda work.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

It seems that there is no specific place for the future of Indonesian Shiites in Indonesia's socio-political structure, and the components of the conceptual model of research show that in the political arena, all components are more restrictive than opportunistic for Indonesian Shiites. Therefore, if Indonesian Shiites want to change their political position, they must pay more attention to the four elements mentioned by Charles Tilly and take advantage of the political opportunities that may arise in the future.

Key Words: Indonesian Shiites, Ideology, Power, Political Structure.

References (in Persian)

1. Al-Mustafa International Research Institute (2014). *Reports from indonesia*. Qom: Documentation Center of Institute for Regional Studies. (in Persian)
2. Bagheri Dolatabadi, A. & Hosseinpour, M. (2019). "Islamic Revolution and Restrictions on Reflection in Indonesia", *Research Journal of the Islamic Revolution*, 9(30), 53-73. (in Persian)
3. Derakhshah, J. & Mortazavi Emami Zavareh, S. A. (2010). "Research on Indonesian Shiites", *Quarterly of Shiite Studies*, 8(32), 183-218. (in Persian)

4. Esposito, J. (2007). *The iranian revolution: its global impact*, translated by Mohsen Modir Shanehchi, Tehran: Baz Publications. (in Persian)
5. Mortazavi Emami Zavareh, S. A., & Jamali, S. (2015). "Iran and Indonesia: Similarities, Differences and Reflections of the Islamic Revolution", *Quarterly of United Nations Law*, 5(18), 435-450. (in Persian)

References (in English)

1. Abaza, M. (2004). "Archipel markets of faith: jakartan da'wa and islamic gentrification", *Archipel*, 67(1), 173-202.
2. Adeney-Rissakotta, Bernard (2014). *Dealing with diversity religion, globalization, violence, gender and disaster in indonesia*. Geneva: Globethics.net Focus.
3. Al Makin (2017). "Homogenizing indonesian islam: persecution of the shia Group in yogyakarta", *Studia Islamika*, 24(1), 1-33.
4. Biografi Jalaluddin Rahmat (2013). Available at: <http://www.referensimakalah.com/2013/01/biografi-jalaluddin-rahmat.html>
5. Eisinger, P. K. (1973), "The conditions of protest behavior in american cities", in: *The American Political Science Review*, 67(1), 11-28.
6. Hosseini, M. (2018). "Typing the cultural and political challenges of Indonesian muslims and its external", *Historical Studies of the Islamic world*, 5(9), 75-94.
7. Fealy, G. & White, S. (2008). *Expressing islam: religious life and politics in indonesia*. Singapore: ISEAS Publishing.
8. Formichi, Ch., & Feene, R M. R. (2015). *Shi'ism in southeast asia: did Piety and sectarian constructions*. London: Oxford University Press.
9. Ida, A. (2016). "Cyberspace and sectarianism in indonesia: the rise of shia media and anti-Shia online movements", *Jurnal Komunikasi Islam*, 6(2), 194-215.
10. Latief, H. (2008). "The identity of shia sympathizers in contemporary indonesia", *Journal of Inonesian Islam*, 2(2), 300-336.
11. Tilly, Ch. (1978). *From mobilization to revolution*. London: addision-Wesley.
12. Zulkifli (2004). "Being a shl'ite among the sunnl majority in indonesia: a preliminary study of l.j stadz husein al-habs yi (7927-799 4)", *Studia Slamika, Indonasian Journal for Islamic Studies*, 11(2), 131-150.

13. Zulkifli (2009). "The education of indonesian shi'I leaders", *Al-Jami 'ah*, 47(2), 231-268.
14. Zulkifli (2013). *The struggle of the Shi 'is in Indonesia*. Canberra: ANU E Press.

Rent-Seeking Coalition, Captured Governance and Emergence of the Crony Capitalism in Egypt

Sajad. Bahrami Moghadam¹

Assistant Professor in International Relations at Guilan University

Received:2020/04/20

Accepted:2020/06/20

Extended abstract

1- INTRODUCTION

Every political leader promise change. Few political elites such as the Egyptian Free Officers, however, promised to overthrow a monarchy. They created the Arab Republic of Egypt in Cairo. In the course of the revolutionary campaign in 1952-53, Gamal Abdel Nasser declared a new era of poverty reduction and eradication of exploitation for Egypt. In 2020, 68 years after the Free Officers' coup, Egypt's ruling elite are deeply involved in corruption and wealth, while the country has fallen into poverty and economic inequality. The purpose of this article is to address the emergence of a crony capitalism in the Arab Republic of Egypt. This research investigates the process that led to the formation of Crony capitalism in the Arab Republic of Egypt. The hypothesis is that the captured governance of the Arab Republic of Egypt by the rent-seeking elite has led to the emergence of a crony capitalism in this republic. Therefore, this article studies the capture of the system of government of the Arab Republic of Egypt and crony capitalism as a consequence of the function of this captured governance.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Elite theories are important theories in political sociology and associated with the names of thinkers such as Machiavelli and Michaels, these theories describe a situation in which a few people monopolize the political power and govern the country. In this article, the theoretical framework is extracted from the debate of political economy on political elite and coalitions. Among the political economists, Robert Gilpin, Douglas North, Adrian Leftwich and his colleagues in the Developmental Leadership Program have addressed the role of political elite and coalitions in the economic function of societies. In these works, elite and coalitions are divided into rent-seeking and developmentalists, Adrian Leftwich explains 'developmental leadership' as the strategic, collective and

1- Corresponding Author: sbahrami@guilan.ac.ir

political process of building political will to make positive change happen. In contrast, Douglas North, defines rent-seeking coalitions as those that make revenue at the expense of the public good. As the rent-seeking elite and coalitions dominate public institutions the government economy becomes a crony capitalism. Also, clientelism expands at lower levels of coalitions. This article examines the rent-seeking nature of the coalition and political elite that dominate the Arab Republic of Egypt from the perspective of these theoretical works.

3- METHODOLOGY

The research method used in this paper is explanatory method, conducted in order to identify the extent and nature of cause-and-effect relationships between the capture of the governance of the Arab Republic of Egypt by the elite of the dominant political coalition and emerging of crony capitalism as independent variable and the dependent variable.

4- RESULTS & DISCUSSION

The cabinet, the parliament, and the judiciary are the three main components of Arab Republic of Egypt. The president has the highest position in the political system who is also the commander-in-chief and influences the judiciary and control over security organizations. Since this political system was established, a few elite from the dominant coalition have taken control of its institutions. A few elite politicians that dominate these public institutions have largely benefited the economy. They have monopolized political power by legalizing their own interests and excluding their rivals from the political system. The dominant coalition in the Arab Republic of Egypt included a few government officials and a much larger number of the supporters of Nasser, Sadat, Mubarak and al-Sisi. In return for their service, supporters received a variety of rents. The ruling elite would have failed to dominate the government institutions without the backing of a large number of supporters. In fact, all quasi-democratic institutions are under the personal control of the president and elections work as a mechanism for distributing rents and promotions among the followers. Also, the political elite misuse the concepts of republic, parliament and judiciary to legitimize the predatory nature of their monopoly. In fact, they have undertaken the strategy of structural adjustment or economic liberalization after Nasser's death to conceal their economic corruption.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

Findings show that the political elite in the Arab Republic of Egypt refuse to undertake economic development programs which are vital for reducing poverty and improving the quality of life effectively. This is the fundamental cause of economic backwardness in this country. The

government corruption is systematic and has kept the elite and the dominant coalition in power during the past seven decades. Also, this deeply rooted corruption has led to widespread poverty and dissatisfaction among those affected by it.

Keywords: Egypt, The Rent-Seeking Coalition, Captured Governance, Crony Capitalism.

References (in Persian)

1. Niakooee, Seyed Amir (2014). *Army and Politics in the Arab Middle East*, Guilan University Press. [In Persian]
2. North, Douglas, Wallis, John Joseph & Wingast, Bari (2016). *Violence and Social Order, a Conceptual Framework for Interpreting Human Registered History*, translated by Jafar Khairkhahian and Reza Majidzadeh, Tehran, Rozaneh Publication. [In Persian]

References (in English)

1. Aaltink, W. (2020). Nasser's Legacy, the Egyptian Arab Spring and its Aftermath, Doctoral dissertation, Leiden University.
2. Acemoglu, D., & Robinson, J. A. (2012). *Why nations fail, The origins of power, prosperity, and poverty*. Crown Books.
3. Acemoglu, D.; Hassan, T. A., & Tahoun, A. (2018). *The power of the street, Evidence from Egypt's Arab Spring*. *The Review of Financial Studies*, 31(1), 1-42.
4. Acemoglu, D., Johnson, S., & Robinson, J. A. (2005). 'Institutions as a fundamental cause of Long-Run Growth', in P. Aghion and S.N. Durlauf (eds.) *Handbook of Economic Growth*. Amsterdam, Elsevier, 385-473.
5. Aligica, P. D., & Tarko, V. (2014). *Crony capitalism, Rent seeking, institutions, and ideology*. *KYKLOS*, 67(2), 156-176.
6. Blaydes. L, (2011). *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge, Cambridge University Press.
7. Chekir, H., & Diwan, I. (2014). *Crony capitalism in Egypt*. *Journal of Globalization and Development*, 5(2), 177-211.
8. Denney, L., & McLaren, R. (2016). "Thinking and Working Politically to Support Developmental Leadership and Coalitions, The Pacific Leadership Program Birmingham, Developmental Leadership Program.
9. Diwan, I., & Schiff Bauer, M. (2018). Private banking and crony capitalism in Egypt. *Business and Politics*, 20(3), 390-409.

10. Diwan, I.; Keefer, P., & Schiff Bauer, M. (2013). *The Effect of Cronyism on Private Sector Growth in Egypt*. World Bank Group.
11. Diwan, I.; Keefer, P., & Schiff Bauer, M. (2020). *Pyramid capitalism, Cronyism, regulation, and firm productivity in Egypt*. *The Review of International Organizations*, 15(1), 211-246.
12. Eibl, F., & Malik, A. (2016). *The Politics of Partial Liberalization, Cronyism and Non-Tariff Protection in Mubarak's Egypt*. Centre for the Study of African Economies.
13. El Amrani I. (2012). "Controlled Reform in Egypt, Neither Reformist nor Controlled." In *the Journey to Tahir, Revolution, Protest and Social Change in Egypt*, edited by Jeannie Sowers and Chris Tensing. London, Verso, 149– 59.
14. El Tarouty, S. (2016). *Businessmen, clientelism, and authoritarianism in Egypt*. Springer.
15. Fayed, A. A. (2017). *The current status of corruption in Egypt*. *Contemporary Arab Affairs*, 10(4), 510-521.
16. Gelvin, J. L. (2018). *The new Middle East, what everyone needs to know*. Oxford University Press.
17. Gilpin, R. (1981). *War and change in world politics*. Cambridge University Press.
18. Hinnebusch, R. A. (1981). *Egypt under Sadat, elite, power structure, and political change in a post-populist state*. *Social Problems*, 28(4), 442-464.
19. Huntington. S, (1991). *The Third Wave, Democratization in the Late Twentieth Century* (Norman, University of Oklahoma Press), pp. 178–79.
20. Ikram. Kh, (2006). *The Egyptian Economy 1952– 2000*. London, Routledge
21. Blaydes, L, (2011). *Elections and Distributive Politics in Mubarak's Egypt*. Cambridge, Cambridge University Press.
22. İşleyen, B. (2016). *Rendering space and people economic, Naguib Sawiris' refugee 'Country'*. *Mediterranean Politics*, 21(2), 326-330.
23. Kassem M, (1999). *In the Guise of Democracy, Governance in Contemporary Egypt*, London, Ithaca Press.
24. Leftwich, A, (2010). "Beyond institutions, Rethinking the role of leaders, elite and coalitions in the institutional formation of developmental states and strategies." *Forum for Development Studies*. Vol. 37. No. 1. Routledge

25. Leftwich, A. (1995). "Bringing politics back in, Towards a model of the developmental state." *The journal of development studies* 31.3, 400-427.
26. Menza, M. (2013). *Patronage Politics in Egypt, The National Democratic Party and the Muslim Brotherhood in Cairo*. London, Routledge.
27. Menza, M. F. (2012). *Patronage Politics in Egypt, The National Democratic Party and Muslim Brotherhood in Cairo*. Routledge.
28. Shafer, M. (1997). "The Political Economy of Sectors and Sectoral Change, Korea Then and Now," in *Business and the State in Developing Countries*, ed. Sylvia Mayfield and Ben Ross Schneider, Ithaca, NY, Cornell University Press.
29. Volkov, S. N. (2020). *The Results of the Presidential Elections in Egypt in 2018 and of the Constitutional Referendum in 2019*. *Africana Studio*, (31).
30. Yezid, S. (2019). *Owners of the Republic, An Anatomy of Egypt's Military Economy*, Carnegie Middle East Center
31. Zibaei, M. (2019). *Deep State in Egypt, From Revolution to Dictatorship* the Quarterly Journal of Political Studies of Islamic World, 8(31), Fall.

Syrian Governments' Policies and Emergence the Ethnic-Religious Disputes (1920-2018)

Ali. Davtalab

MA in Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Seyed Mohammad Ali. Taghavi¹

Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Mohsen. Khalili

Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Vahid. Sinaei

*Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of
Mashhad*

Received: 2019/10/13

Accepted:2020/05/31

Extended abstract

1- INTRODUCTION

This study examines the internal causes of the Syrian crisis from the perspective of the development of ethnic and religious relationships in the country. The research question is: how the Syrian government's ethnic-religious policies have affected the ethnic-religious relations in this country, leading to the current crisis. This research covers the period beginning from the collapse of the Ottoman Empire until 2018.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

The theoretical framework in this research is the "ethnic policy patterns" presented by Martin Marger. He divides such patterns into three types: assimilation, equal pluralism and non-equal pluralism. The first type, in turn, includes both cultural and structural assimilation. Equal ethnic pluralism covers guild pluralism, cultural pluralism and preferential ethnic policies. Non-equal ethnic pluralism consists of internal colonialism and expulsion.

3- METHODOLOGY

In this paper, the research method is qualitative and, more specifically, descriptive, in which facts are analyzed from a historical point of view. The documentary method is used for collecting data through books, scholarly articles, and other types of documents regarding the subject matter.

¹ Corresponding Author: smataghavi@um.ac.ir

4- RESULTS & DISCUSSION

During the French mandate, the Syrian government's ethnic-religious policy was “unequal pluralism” to further accentuate the differences between the ethnic-religious minorities and the Syrian Sunni Arabs majority to hinder Syrian independence championed by Sunni Arab nationalists. Ethnic-religious governments' policies during the period of independence were also based on cultural and structural “assimilation” to favor the majority of Sunni Arabs. The Kurds became subject to expulsion and extermination both physically and culturally.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

The “unequal pluralism” policy of the French guardian government and the “assimilation” policy of the independent era, despite their different goals, have moved in the same direction and had the same results. These policies' profound cultural and structural effects have created a continual sense of suspicion, distrust, and feeling of danger among ethnic-religious groups. This has led to the continuation and intensification of ethnic-religious disputes and conflicts in the country that ultimately brought about the current crisis and the ongoing full-scale war.

Keywords: Syria, assimilation, ethnic-religious policy, ethnicity, nationalism, pluralism.

References (in Persian)

1. Ahmadi Arkami, A.; Heidari, G., & Faraji Rad, A. (2017). Explaining the Situation of the Syrian Alevis After the Crisis, *Quarterly Geography of Territory*, 56, 1-21. (in Persian)
2. Ajourloo, H. (2011). Evolutions: roots and perspectives, *Middle East Studies Quarterly*, 3, 55-77. (in Persian)
3. Alkan, N. (2013). *World War I and its aftermath the Middle East*, Translation by Manouchehr Amirpour, Goethe Institute, Thought and Art, November. (in Persian)
4. Baghaei, M. (2012). ‘The Nusayriyah sect (Alawites) among the sources of Islamic sects’, *Habl al-Matin Quarterly*, 1, 83-98. (in Persian)
5. Barzin, S. (1986). *Political transformation in Syria*, Tehran, Public Corporation. (in Persian)
6. Broumand A’lam, A. (2012). *Syrian Alawite Society: From genesis to twentieth century*, Tehran: Amir Kabir Publications. (in Persian)

7. Bureau of Political and International Studies (2013). *Getting to know Syria*, Tehran: Pars Book. (in Persian)
8. Dehghan, Y., Ketabi, M., & Jafarinejad, M. (2016). Ethnic-Religious differences and its influence on the formation and growth of radicalism in Syria, *Quarterly journal of international political research*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, 29, 97-128. (in Persian)
9. Drinik, J. P. (1989). *Middle East in the twentieth century*, Tehran: Javidan Publications Organization. (in Persian)
10. Emami, M. A. (1997). *Policy and government in Syria*, Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publishing Institute. (in Persian)
11. Marjer, M. (1998). Ethnic policy, Translation by Asghar Eftekhari, *Strategic Studies Quarterly*, 1(1), 153-182. (in Persian)
13. Mirali, M. A. (2012). *The challenge of tradition and modernity in Syria and Lebanon*, Qom: Boostan Institute of Books (Center for Publishing Islamic Propaganda Office in Qom Seminary). (in Persian)
14. Movafeghian, P., Ahmadi, S. A., & Azimi, Y. (2012). Syrian changes; Investigating and evaluating the geographical arrangement of internal forces and their external orientation, *Practical Geosciences Research*, 27. (in Persian)
15. Niakoui, S. A., & Sotoudeh, A. (2015). The nature of the Saudi strategy against the Islamic Revolution in the Syrian-Iraqi conflict, *Journal of Islamic Revolution Research*, 17. (in Persian)
16. Rajabi, S. (2012). Analyzing Syria's Position and Strategic Role in Regional and International Relations, *15 Kordad Quarterly*, 19. (in Persian)
17. Rouhi, N. (2010). The Middle East policy of the Zionist regime and ethnic-religious minorities, *Afaq Security Quarterly*, 3(8), 77-102. (in Persian)
18. Sardarnia, KH., Kiani, F. (2016). Analysis of the Syrian crisis from the perspective of social gaps, *Political Sociology of the Islamic World*, 4(1), 111-132. (in Persian)
19. Soltaninezhad, A., Najafi, M., & Zobeidi, Z. (2017). *Analytical review of the Syrian crisis: backgrounds, actors and perspectives 2017-2011*, Tehran: Daneshgar Publishing. (in Persian)
20. Taghavi Sangdehi, L. Vahidfar, S. (2015). Investigating the role of the Ekhvan Al Moslemin in Syrian political developments (1954-2015), *Kharazmi Journal - Quarterly Scientific Journal*, 73-98. (in Persian)

21. Tijel, J. (2016). *Syrian Kurds*, Translation by Sedaghat Hayati, Tehran, Contemporary look publishing. (in Persian)
22. Zareaan, A. (2013). The typology of social gaps in Syria, *Strategic Studies of the Islamic World*, 56, 5-46. (in Persian)
23. Yeldiz, K. (2011). *Syrian Kurds: Forgotten Nation*, Tehran: State Department Political Studies Bureau. (in Persian)

References (in English)

1. Antouan, R. D., & Quataert, D. (1991), *Syria: Society, Culture and Polity*, New York: State University of New York press.
2. Gordon, M. M. (1975). Toward a General Theory of Racial and Ethnic Group Relations, in N. Glazer and D. P. Moynihan (eds) *Ethnicity: Theory and Experience*, Cambridge, Mass, Harvard University Press.
3. Hechter, M. (1998). *Theories of Ethnic Relations*, New York.
7. Lyman, S. (1974). *Chinese Americans*, New York: Random House.
8. Petersen, W. (1980) Concepts of Ethnicity, in S. Ternstrom (ed.) *Harvard Encyclopedia of American Ethnic Groups*, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.
9. Seal, P. (1965). *The Struggle for Syria*, Oxford: Oxford University Press.
10. Shibutani, T., & Kwan, K. M. (1965). *Ethnic Stratification: A Comparative Approach*, New York: Macmillan.
11. Taft, R. (1963). The Assimilation Orientation of Immigrants and Australians, *Human Relations*, 16, 276-93.
12. Wagley, C. ND Harris, M. (1958). *Minorities in the New World: Six Case Studies*, New York: Columbia University Press.
13. Williams, R. M., Jr. (1977). *Mutual Accommodation: Ethnic Conflict and Cooperation*, Minneapolis: University of Minnesota Press.
14. Wilson, W. J. (1973). *Power, Racism, and Privilege*. New York: Free Press.

Indo-Pacific and the Strategic Arena of Beijing-Washington Confrontation in Post-Cold War Epoch (2019-2010)

Rashid. Recabian¹

Ayatollah Boroujerdi University

Mehrdad. Alepour

Master of International Relations, Guilan University

Received: 2019/12/17

Accepted 2020/06/28

Extended abstract

1- INTRODUCTION

The international system has undergone profound fundamental changes after the cold war including the developments of the international system in the late twentieth century, the fall of the bipolar system, and the alienation of the United States and its power in most of the present world. All new actors are seen to have begun the process of gaining power and "rising" by pursuing realistic policies at home and abroad in the years before the end of the Cold War. Zari, along with his tireless efforts to bring about systemic change, has increasingly highlighted the idea of moving the center of gravity of power from the Atlantic to the strategic realm of Indo-Pacific; this situation can be described as a "miracle" and Beijing as a "future" country.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Farid Zakaria and John Mersheimer are the most important theorists of aggressive realism. As the most important theory of aggressive realism, Mercheimer has used the concept of systems to explain international relations. Influenced by Kenneth Waltz, Marshamer introduces the anarchic structure (lack of central power) as the most important feature of the international system, but at the same time, unlike Waltz, believes that this situation does not divert the powers from war and development, but creates the conditions that Whenever they want, they can increase their influence, power, and ultimately their hegemony. From this point of view, governments are in a state of constant insecurity and are always in a state of uncertainty and distrust of all other countries and powers; because in any situation, one of them may take action against their security. He also states that in the system, together with the anarchic

¹ Corresponding Author: ra.recabian@gmail.com

international, the military capability of states and the uncertainty about the intentions of the enemy has created a situation in which governments seek to produce, expand and maintain their power. The development of power arouses fear and causes chaos in the anarchic environment. This creates a security vacuum for governments, thus bringing the security puzzle to the forefront of international relations. Hence, the end of the Cold War can be seen as a change in the system, not a change in the system itself; Because the anarchic nature of the structure of the system is still stable. The collapse of the Soviet Union meant the collapse of the structure of the type of distribution of power in the international system. Naturally, with the collapse of this structure, the international system does not remain in a power vacuum, but in proportion to the process of eliminating the power vacuum, a new structure of the international system has been formed. To move the international system towards a one-way, multi-polar system, and then to create deep challenges for the United States as a world hegemonic power.

3- METHODOLOGY

The research method is descriptive-analytical and using library resources.

4- RESULTS & DISCUSSION

In the present age, both the essence and the essence of the international system are anarchic and fear-based about the survival and threat of other actors. In the atmosphere created, the most important actors in the scene of the international system (governments) are skeptical of the military capability, intentions and intentions of other actors. The result of the situation is that the foreign relations of the countries have always been subject to a set of intentions, goals, interests, demands and reactions that result from the power vacuum created in the international relations scene. As a result of the transformation that has taken place, the maximization of economic, political, military, etc. power is itself a rational response in response to the vacuum of existing power. But in light of the changes in the dynamics of the cycle of international power and the emergence of the People's Republic of China as a new and emerging actor, it can be said that Beijing has an active young population, rich land, and a rich population due to its power-building components such as a dynamic and growing economy. The growing development of nuclear weapons and veto power in the UN Security Council has enabled it to present itself to the world as a great power. All of these factors, along with strategic capabilities, the structure of the military, and the emerging military doctrine, have led Beijing officials to strike a balance of power against the United States and create a balanced multilateral system in the realm of international relations and strategic areas such as Indo-Pacific. Therefore, monitoring the nature of the relations between these two important actors in international relations can be effective in the processes of international politics.

Indo-Pacific's strategic portfolio has become one of the world's most important strategic centers of strategic importance in recent years, having played an important role in global equations and competition. This strategic area is based on the economic, political and security characteristics of the intersection of the politics of major powers such as the United States and the People's Republic of China. In order to strike a balance against the United States and to shape the security environment in East Asia, the Beijing government, politicians and policymakers have used a complex combination of various elements of power with exemplary skill and delicacy. In the field of economics, as one of the components of power, the People's Republic of China has sought to balance power with the United States by initiating the creation of an "one-lane road" international corridor, adopting policies such as unrealistic devaluation of national currencies and the establishment of financial institutions. In the field of military technology, Beijing officials have made significant efforts in this area through military modernization. These efforts include the development and strengthening of cruise missiles, anti-ship ballistic missiles, submarines and the strengthening of its missile defense system. In addition to the above, we can mention the political power and the emergence of the People's Republic of China as an independent and effective actor in the international arena.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

With the entry of the People's Republic of China as a new and emerging actor in the Cold War, Beijing is said to have a strong young population, an active and prosperous land, a growing pace of development, nuclear weapons, and so on. The security of the United Nations has been able to present itself to the world in the form of a great power. All of these factors, along with strategic capabilities, the structure of the military, and the emerging military doctrine, have led Beijing officials to strike a balance of power against the United States and create a balanced multilateral system in the realm of international relations and strategic areas such as Indo-Pacific. Therefore, monitoring the nature of the relations between these two important actors in international relations can be effective in the processes of international politics.

Keywords: China, The United States, Indo - Pacific, Strategic approach, Balance of power.

References (in Persian)

1. AmirAhmadian, B., & Salehidovlatabad, R. (2014). The US Strategy Against China's forin Political- in Central Asia, *Central & Caucasian Quarterly*, 81- 106. (In Persian).

2. Atari, A. Mashhadian, B. (2012). US Foreign Policy against Iran's Nuclear Program: Reflection of the Window of Offensive Realism, *Regional Studies*, No. 46, pp. 38-1. (In Persian).
3. Azizi, H (2014). China's Soft Power in the Central Asian Region: Approaches, Tools and Goals, *Central & Caucasian Journal*, No. 88, pp. 87- 112. (in Persian).
4. Dehshiri, M. Bahrami, Z (2015). China's Strategic Look at Brix, *Central and Caucasian Journal*, No. 89, pp. 33-63. (in Persian).
5. Dehshiri, M. Golestan, M. (2016). The Behavioral Model of the Great Powers in the Management of the International Crisis in Syria in a Multipolar System, *International Political Research Quarterly*, No. 28, pp. 38-1. (in Persian)
6. Ebrahimi, Sh. Milani, J. Karami rad, J (2013). East Asia and the Bipolar Balance System, *International Political Research Quarterly, Islamic Azad University, Shahreza Branch*, No. 14, pp. 137- 105. (in Persian)
7. Fallahi, S. (2014). Saudi Arabia and Support for Takfiri Terrorism, (Why and How), *Special Issue Monthly*, No. 16. (in Persian)
8. Fallahi, S. Heidari, N (2019). Donald Trump's Foreign Policy Analysis with Emphasis on the Hegemony of the Liberal World Order, *International Political Research Quarterly*, No. 39, pp. 59-79. (in Persian)
9. Golshan, T (2018). Trump Is Calling Backsides on Exiting The Trans Pacific Partnership Trade Deal, *Vox Sentences*. (in Persian)
10. Hasankhani, M. Masrouf, M. (1986). The Rise of China: Challenges of the United States of America to the Increasing Power of China in International Relations, *International Relations Research Quarterly*, Volume I, Number 24, pp. 183- 159. (in Persian)
11. Hosseini, H. Shahandeh, B. (2016). The Ukrainian Crisis: The Strategy of China and Russia, *Quarterly Journal of Political and International Research*, Eighth Year, No. 31, pp. 138- 115. (in Persian)
12. Iraqchi, A. Sobhani, M. (2012). Cold Conflict in Asia, Consequences of the New US Military Approach in Asia-Pacific, *Foreign Relations*, No. 16, pp. 35-68. (in Persian)
13. Karimi Fard, H (2018). Trump's Foreign Policy and the Realities of the International System, *Strategic Studies in Public Policy*, Volume 8, Number 28. (in Persian)

14. Kashmiri, S (2016). US-China Relations: From Economic Cooperation to Strategic Competition, *International Political Economy Studies*, Vol. 1, No. 2, pp. 81-81. (in Persian)
15. Khezri, R. (2011). US-China Strategy in the Asia-Pacific Region, Cooperation and Conflict, *Foreign Policy Quarterly*, Twenty-fifth Year, No. 3, pp. 699-675. (in Persian)
16. Pourahmadi Meybodi H. Abbas Khoshkar, A (2016). Critique of the Great Power Politics Tragedy, *Humanities and Cultural Studies Research Institute*, 17th Year, No. 8, pp. 93-93. (in Persian)
17. Rafi, H. Bakhtiari Jami, M. (2013). The US Strategy Against China's Economic and Political-Security Influence in Central Asia, *Central and Caucasian Quarterly*, 81- 106. (in Persian)
18. Rezaei, M. (2016). The Economic Views of Hillary Clinton and Trump, Two US Presidents, *Political-Economic Quarterly*, No. 304, pp. 19-12. (in Persian)
19. Salimi, H. (2005). Virtual Government or Aggressive Realism: A Comparative Study of Richard Roskers's and John Merschheimer's Theory, *Public Law Research*, No. 17, pp. 19-19. (in Persian)
20. Simber, R. Rahmandel, R. Fallah, M. (2016). The Security Riddle of the Iranian Nuclear Case from the Realist Perspective, *International Relations Studies Quarterly*, Ninth Year, No. 36, pp. 87-96. (in Persian)
21. Soleimanpour, A (2014). Reflecting East-Oriental Policies in Asia, *Central and Caucasian Journal*, No. 86, pp. 63-82. (in Persian)
22. Soleimanzadeh, S. Omidi, A. & Barati, S. (1979). Trump's Foreign Policy Strategy, the Hybrid Neutralism and Realism, *Strategic Studies in Public Policy*, no. 28. (in Persian)
23. Tabatabaei, AS (2011). *A Comparative Study of the Strategic Approach of China, Russia, America, India, Pakistan and Iran to the Shanghai Cooperation Organization*, *Strategic Quarterly*, Vol. 20, No. 60, p. (in Persian)
24. Tabatabai, M. Ghiyasi, A. (2013). US Political-Security Strategy for China Based on Soft Balance Theory (2008-2008), *World Studies Quarterly*, Volume 3, Number 2, p.p. 262- 269. (in Persian)
25. Yazdan Fam, M. (2016). Foreign Policy of Trump and the Islamic Republic of Iran, *Strategic Studies Quarterly*, No. 74. (in Persian)
26. Yazdani, A. Talei Hour, R. Bahrami, R. (1986). *The Role of Russia and China in the Transition of the International System from*

27. Monopoly to Multipolar, *Political Studies Quarterly*, Ninth Year, No. 36, pp. 65-90. (in Persian)
28. Zamani, M. Niakoui, A. (2019). Investigating the Factors Affecting the Exit of the United States from Barjam, *Journal of International Relations Studies*, Vol. 12, No. 45, p.p. 95-9. (in Persian)

References (in English)

1. Auten, B. (2008). Carter's Conversion: The Hardening of American Defense Policy, *Frist Published, United States, columbia: University of Missouri Press*.
2. Berman, R (2017). *The Donald Trump Cabinet Tracker*.
3. Brzezinski, Z & Mearsheimer, J (2005). Clash the Titans, *Foreign Policy*, 00157228, Jan/Feb2005, Issue 146.
4. Buzan, B (2014). Brilliant but now wrong: a sociological and historical sociological assessment of Gilpin's War and Change in World Politics, *Cambridge, Cambridge University Press*.
5. Chase, M. S. et al (2015). China's Incomplete Military Transformation: Assessing the Weaknesses of the People's Liberation Army (PLA). Rand Corporation.
6. Cherkaoui, M (2016). *Clinton Versus Trump: Two – Distant Visions for America*.
7. Christensen, Thomas F. (1996). Chinese Rea politic, *Foreign Affairs*.
8. Fedorenko, V (2013). The New Silk Road Initiatives in Central Asia, *Institute Washington DC*.
9. Grevi, G (2016). The King Baudouin Foundation is The Strategic Partner of The European Policy Center.
10. Gupta, R (2014). *US Pivot to Asia & China: Rhetoric, Responses & Repercussions*, Asian Strategic Review (US Pivot & Asian Security), *institute for Defense Studies & Analyses (Pentagon Press)*.
11. Hass, R (2016). *The Isolationist Temptation, the Wall Street Journal*.
12. Kahl, C & Brands, H (2017). Trump's Grands Strategic Train Wreck, *Foreign Policy*.
13. Krauthammer, Ch (2017). Trump's Foreign Policy Revolution.
14. Kristensen, H. M, & Robert S. N (2015). Chinese Nuclear Forces, 2015. *Bulletin of the Atomic Scientists*.

15. Lobell, S (2017). Structural Realism, Offensive & Defensive Realism.
16. Marshaimer, J (2011). The Tragedy of the Politics of the Great Powers, Translated by Gholam Ali Chegnizadeh, Third Edition, Tehran: Office of Political and International Studies.
17. McAdams, D (2016). The Mind of Donald Trump, *the Atlantic Journal*.
18. McMahon, R (2014). Ukraine in Crisis. Available at: www.cfr.org.
19. Mearsheimer, J (1994/1995). The False Promise of International Institutions, *International Security*, vol. 19, no. 3.
20. Sahu, A. K (2014). Two to Tango: The U.S. & China in the Asia – Pacific, *Strategic Analysis*, Vol 38, No 4.
21. Santasombat, Y (2015). Impact of China's Rise on the Mekong Region, *Palgrave Macmillan*.
22. Satake, T (2016). The New Guidelines for Japan – US Defense Cooperation and an Expanding Japanese Security Role. *Asian Politics & Policy*.
23. Smith, S & Hadfield, A & Dunne, T (2016). Foreign Policy: Theories, Actors, Cases, *Oxford University Press*.
24. Trump, D (2017). Report Brookings Experts on Trump's National Security Strategy.
25. Yiwei, W (2015). China's New Silk Road: A Case Study in EU-China Relations, *School of International Study & RDCY*.

The Function of Language as a Security Tool: Analysis of King Salman's Speech at the Riyadh Summit

Mohammad. Salami Ostad

Ph.D. Candidate of International Relations, University of Tarbiat Modares, Iran

Mohammad Hossain. Jamshidi¹

Associate professor, Department of International Relations, University of Tarbiat Modares, Iran

Sahar. Bahrami Khorshid

Assistant professor, Department of Linguistics, University of Tarbiat Modares, Iran

Mohsen. Eslami

Assistant professor, Department of International Relations, University of Tarbiat Modares, Iran

Received: 2020/01/21

Accepted: 2020/06/08

Extended abstract

1- INTRODUCTION

Saudia Arabia due to its proximity to Iran and its widespread influence in the Arab world and some Islamic societies, it is of great strategic and regional importance to Iran. The country's relations with the Islamic Republic of Iran have been extensive, with ups and downs ranging from the severance of the Iranian Hajj massacre in Mecca in 1987 to a friendly relationship during the reformist government. With the rise to power of King Salman in 2015 as the seventh King of Saudi Arabia, the country's relationship with the Islamic Republic of Iran underwent a new transformation and the competitive themes that the country had with the Islamic Republic of Iran during various sultans were evident. It was objective, and the country laid the groundwork for a public struggle with Iran, securing Iran, and balancing power with Iran in the region. In other words, King Abdullah's defensive conservative policy became an aggressive conservative policy during King Salman's time.

Given the developments, this article seeks to show the Saudi government's process of "securing" non-political and political issues between Iran and Saudi Arabia. In other words, this article seeks to show how Saudi officials have used tools such as language and concepts to persuade their international audiences to portray Iranian issues as dangerous and thus present Iran as an "security phenomenon" in the international arena. And this is shown by the analysis of

1 - Corresponding Author: jamshidi@modares.ac.ir

King Salman's speech in Riyadh in 2017. In this regard, the main question of the article is how the key Saudi officials, especially King Salman, have used the concepts of "security maker" and the use of "language" as a tool of "verbal action" to make the Islamic Republic of Iran a regional and international phenomenon. Introduce Security »? Our hypothesis is that King Salman, through some linguistic means of communication and presentation of emotional speech and the use of specific and meaningful words and concepts rooted in the notions of international law, has tried to persuade the "audience" and make Iran a phenomenon. Introduce security.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

The theoretical framework in this paper is the theory of "securitization" by Ole Weaver, and how to explain the subject by analyzing King Salman's speech at the Riyadh summit with the help of Fairclough's "Critical Discourse Analysis" method to ensure security labels from within King Salman's words and sentences and too How to introduce Iran as a "security phenomenon" in the form of language should be defined as a tool for political theological action.

3- METHODOLOGY

The research method used in this research is descriptive-analytical and the type of qualitative and fundamental research and data collection method is library and documentary.

4- RESULTS & DISCUSSION

The security process of showing the issues and bilateral relations between the two countries of the Islamic Republic of Iran and Saudi Arabia in the international system by the Saudi officials is done by analyzing the critical text of King Salman's speech at the American-Arab-Islamic meeting on May 21, 2017 in Riyadh. In this speech, King Salman made many accusations against Iran without the presence of Iran and tried to imagine the Islamic Republic of Iran as a country that supports terrorism. In this article, we analyze the text of the lecture by analyzing the critical discourse of Fairclough, and show the elements of power and expression of ideological but hidden words of this speech.

Findings of the article show that King Salman was able to condemn the Islamic Republic of Iran in 50 countries present at the summit by using the words in international law and the delicate foundation of his theological power on current issues in the international community as well as the general demands of international conventions. And in this way, it will convince the audience about the security of Iran with the content of its words.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

In this article, relying on the Critical Discourse Analysis, King Salman's speech at the Riyadh meeting in May 2017 on how to use language politically to

"securization" relations between Iran and Saudi Arabia was discussed. Metaphors, semantic phrases, transformations, etc., we can conclude how he has used this process to securization the Iranian issue and persuade the audience. The research findings are as follows:

1. The security actor, with the help of the influence that the tools of power give him, as well as his existential assets, which here are the Arab influence, oil and dollar diplomacy, tries to threaten by creating a platform for verbal action. In this way, policy-making institutions or mechanisms, or functional actors, help him or her to address the threat and create a wave of security and concern in the audience and the region.

2- According to the theory of securitization, the "security actor" in this speech is King Salman, who tries to give all aspects leading to the activities of the regional regions of Iran the color and smell of security. The "security authority" is Saudi Arabia's interior government, which King Salman and his son say is in jeopardy despite a strong neighbor like Iran. But apparently, this reference is a threat to the security of the international community, which has been harmed by terrorist activities and Iran's nuclear and missile tests. In this speech, the "addressee" is the leader of more than 50 Islamic-Arab countries, along with Donald Trump, whom King Salman tries to persuade and accompany by using international legal and normative concepts, thus isolating the Islamic Republic of Iran. Ultimately, the "functional actors" are the media and cultural and research institutes, which, by feeding this summit and its speeches, give new life to the security provided in this speech, and by completing King Salman's speech with theoretical and scientific coverage. They spread these words in the form of science and analysis.

Finally, in his speech, which has a historic role in Saudi Arabia's relations with Islamic countries on the one hand and with the United States on the other, King Salman sought to achieve competitive goals and strike a political balance with Iran and move forward in politics, economics and military affairs. Use the security policy and thus make Iran a supporter of terrorism and dangerous to international security. Based on Weaver's theory of security security and Fairclough's critical discourse analysis method, it was found that language and other tools as a tool for political action, and the three stages of describing, interpreting, and analyzing concepts, concepts, words, and sentences of speech. The current political and social situation confirms his success in this regard. Such a speech could, as has been the case in practice, ignite the international community against Iran, and not only Saudi Arabia, but the entire world as a source of security in the face of Iran's security and military threats.

Keywords: King salman, Critical Discourse Analysis, Securitization, Iran phobia.

References (in Persian)

1. Ahmadian, H. (2016). Evolution in Saudi regional politics; Proceedings of king Salman, *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 8(4), 97-122. (in Persian)
2. Anatoli, Press. (2017). Meeting of the leaders of Islamic-Arab and American countries in Saudi Arabia, Anatoli Press, 21/5/2017, at: <https://www.aa.com.tr/fa/جهان/نشست-سران-کشورهای-اسلامی-عربی-و-آمریکا>، در-عربستان-سعودی/۸۲۳۰۷۷/، Access 15/6/2019. (in Persian)
3. Bahrapour, Sh. (1998). *Critical discourse analysis*, Tehran: Center for Media Studies and Research. (in Persian)
4. Dahashiar, H. & Nazari, N. (2019). Securing Iran's nuclear program in the governments of bush and obama, *Iranian Policy Research International Quarterly*, 7(2), 37-66. (in Persian)
5. Dahghani Firozabadi, S. J. & Ghorshi, S. Y. (2002). Theory and methods in security studies, *Quarterly Journal of Strategic Studies*, 15(4), 7-42. (in Persian)
6. Dahshiri, M. R. et al., (2017). The impact of regional security on the cognitive behavior of regional security collections, *Global Policy*, 6(1), 43-78. (in Persian)
7. Fairclough, N. (2000). *Critical Discourse Analysis*, Tehran: Center for Media Studies and Research. (in Persian)
8. Fazali, M. (2004). Discourse and analysis of critical discourse, *Journal of Humanities and Social Sciences*, 4(14), 81-106. (in Persian)
9. Ghiasian, M.; Moghimi Sarani, S. & Karaimi Firozjaye, A. (2015). Critical discourse analysis of Iran and shiites in Saudi online news, *Quarterly Journal of Political Research in the Islamic World*, 5(1), 129-154. (in Persian)
10. Ghorshi, Y. (2016). Disclosure of security council resolutions on North Korea; discourse analysis from the perspective, *World Politics Quarterly*, 5(2), 107-145. (in Persian)
11. Karimi Firozjaye, A. (2017). A review of the headlines of sports newspapers from the perspective of critical discourse: a case study of the matches between the teams of Persepolis of Iran and Al-Hilal of Saudi Arabia, *Quarterly Journal of Applied Research in Sports Management*, 6(3), 21-32. (in Persian)

12. Karimi Firozjaye, A. (2018). A study of imam khomeini's views on the university from the perspective of fairclough critical discourse analysis, *Matin Research Journal*, 20(77), 105-126. (in Persian)
13. Khani, M. H.; Shah Mohammadi, P. & Soltani, M, J. (2013). The impact of security on china's economic strategy in central asia, *Quarterly Central Asia and Caucasus*, 83, 53-80. (in Persian)
14. Mirdahghan, M. & Shokati Mogharab, S. (2013). Hidden discourse, power and media in the arab middle east, (case study: Saudi Arabia), *Quarterly Journal of World Socio-Political Studies*, 3(1), 145-180. (in Persian)
15. Mohsani, S. & Salahi, A. (2011). US purposes of securing iran's nuclear activities (looking at copenhagen school), *Foreign Policy Quarterly*, 25(3), 613-634. (in Persian)
16. Mosavi, S. & Badakhshan, A. (2016). A study of the beauty of interpretation in persian: a discourse approach, *Journal of Comparative Linguistics*, 6(12), 55-67. (in Persian)
17. Moshirzadeh, H. (2005). *Evolution in theories of international relations*, Tehran: Samt. (in Persian)
18. Motamir, D. (2001). Beyond strategy: critical thought and new security studies, *Strategic Studies Quarterly*, (translated by Mohammad Asghari), 4(13), 383-396. (in Persian)
19. Namamian, P. & Sohrab Baig, M. (2011). fight against terrorism; an effective strategy for achieving just world peace, *Quarterly Journal of Strategic Studies in Public Policy*, 3(6), 77-114. (in Persian)
20. Noruz, M. & Farhod, F. (2016). Saadi's cautionary education in the garden with a critical discourse analysis approach to fairclough theory, *Journal of Educational Literature*, 8(32), 161-190. (in Persian)
21. Ramazan zadeh, A.; Basharati, M. & Hashami, T. (2013). Developing the regional position and stressful relations between the islamic iepublic of Iran and Saudi Arabia, *Quarterly Journal of Management and Defense Research*, 12(71), 147-178. (in Persian)
22. Rashidi, S. S.; Baghari Khalili, A. A & Pirozi, Gh. (2017). Chubak's critical discourse in Tangsir's novel, *Literary Textbook Quarterly*, 21(72), 35-62. (in Persian)
23. Rostami, F.; Ayoman, M. S. & Karamian Habili, K. R. (2016). The regional security system in the persian gulf and Its impact on iraqi national security after the war, *Strategy Quarterly*, 25(78), 191-220. (in Persian)

24. Soltani, S. A & Moghadasnia, M. (2016). The confrontation between the Iranian and Saudi press in the representation of mena: disaster or accident? *Political Science Quarterly*, 19(73), 55-82. (in Persian)
25. Tasnim, Press. (2019). Saudi stalemate in anti-Iranian stance in mecca meetings, *Tasnim Press*, 1/6/2019, at <https://tn.ai/2023566>, Access 6/4/2020. (in Persian)
26. Vosughi, S.; Moradifar, S. & Safari, A. (2014) Analysis of south caucasus security issues based on copenhagen school security theory, *Central Eurasian Studies Quarterly*, 7(1), 175-194. (in Persian)
27. Zare zadeh Abarghoye, R. (2017). Copenhagen's view of security: fundamentals and challenges, *Afaq Security Quarterly*, 10(36), 90-120. (in Persian)

References (in English)

1. Al-Momani, H. A. (2017). Political discourse of Jordan: a critical discourse analysis, *International Journal of English Linguistics*, 7(2), 320-350.
2. Arab News, (2017). Full speech of King Salman at the end of president Trump's visit, *The Arab News*, 22/5/2017, at: <http://www.arabnews.com/node/1102971/saudi-arabia>. Access 1/6/2019.
3. Bahrain, News Agency. (2019). King Salman stresses Saudi Arabia's steadfast efforts to achieve more progress, *Bahrain News Agency*, 20/11/2019, at: <https://www.bna.bh/en/HRHPremierissuedEdict33/HMKingissuesdecrees50,51,52/KingSalmanstressesSaudiArabiassteadfasteffortstoachievemoreprogress.aspx?cms=q8FmFJgiscL2fwIzON1%2BDlrUzcG7bPYUy479cN3SBu4%3D>, Access 28/5/2019.
4. Diskaya, A. (2013). Towards a critical securitization theory: the copenhagen and aberystwyth schools of security studies, *Aberystwyth University*, May, 23-58.
5. Fairclough, N. (1996). *Language and Power*, New York: Longman Inc.
6. Goatly, A. (2007). *Washing the Brain—Metaphor and Hidden Ideology*, Amsterdam: John Benjamins Publishing Company.
7. Hansen, L. (2006). *Security as Practice Discourse Analysis and the Bosnia War*, Abingdon: Routledge.
8. Horváth, J. (2009). Critical discourse analysis of Obama's political discourse, *Institute of British and American Studies*, 17, 233-285.

9. Liu, K. & Guo, F. (2016). A review on critical discourse analysis, *Theory and Practice in Language Studies*, 6(5), 52-75.
10. McDonald, M. (2008). Securitization and the construction of security, *European Journal of International Relations*, 14(4), 23-56.
11. Munster, R. (2005). *Logics of security: the copenhagen school, risk management and the war on terror*, Syddansk University, Denmark.
12. Taureck, R. (2006). Securitization theory and securitization studies, *Journal of International Relations and Development*, 9, 125-156.
13. Van Dijk, T. A. (2001). *Critical Discourse Analysis*, In Schiffrin et al.
14. Williams, M. c. (2003). Words, images, enemies: securitization and international politics, *International Studies Quarterly*, 47(4), 158-220.
15. Wodak, R. & Meyer, M. (2008). Critical discourse analysis: history, agenda, theory, and methodology, *Methods of Critical Discourse Analysis*, 220-265

The Functions of the Pirate Transfer Agreement

Javad. Salehi¹

Associate professor of Payam-e-Noor University

Received: 2020/02/19

Accepted: 2020/05/31

Extended abstract

1- INTRODUCTION

States are obliged to prosecute pirates in the light of the principle of universal jurisdiction, when their ship and its navy force encounter pirates in the high seas who are exposed to other ships and have committed criminal acts. This approach is consistent with the obligations of States Parties to the Convention on the Law of the Sea under the provisions of Article 100 of the Convention on the Law of the Sea. However, seizing state of pirate in the high seas tend to submit him to regional state on the basis of the pirate transfer agreement so that criminal justice can be done to him by applying the principle of universal jurisdiction to a third state. Meanwhile seizing state may detain pirate on the basis of the principle of universal jurisdiction and his submission presents serious challenges.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

There are two conflicting approaches to prosecuting pirates by the pirate-holding states in the high seas. The first group are states that claim jurisdiction over the prosecution of pirates, without any basis for their jurisdiction, such as the principle of personal jurisdiction is based on the nationality of the offender or victim, the principle of protective jurisdiction or the principle of territorial jurisdiction to establish a connection between the actions of pirates and their criminal jurisdiction. Based on their membership in the Convention on the Law of the Sea and adherence to the obligations set forth in Article 100 of the Convention on the Law of the Sea, they play an effective role in combating piracy and convince the domestic legal system of the need to criminalize piracy and domestic courts. In contrast to the second group, there are states that their warships and navy forces in the high seas release pirates after their arrest and without trial, as long as suffice the seizure of equipment and vessels at their disposal. In justifying their behavior, these states cite the denial of the possibility of resorting to the principle of territorial criminal jurisdiction, the principle of

¹ Corresponding Author: Javadsalehi@pnu.ac.ir.

personal criminal jurisdiction and the principle of protective jurisdiction in such situations.

3- METHODOLOGY

In this respect, the main purpose of this article is to examine the function of the pirate transfer agreement with the criteria laid down in the UNCLOS and the principle of universal jurisdiction based on descriptive analytic method. Main question of the research is, what are the function of the pirate transfer agreement with the principle of universal jurisdiction and the provisions of the UNCLOS?

4- RESULTS & DISCUSSION

The arresting state based on the pirate transfer agreement cooperates with the international community and does not involve its domestic courts in matters that have nothing to do with the components of its territorial sovereignty. Under these circumstances, both the arresting and prosecuting states cite the principle of universal jurisdiction, with the difference that one is its executive jurisdiction and the other its judicial jurisdiction. While the executive power in the issue of arrest and transfer of pirates to the territory of other state is no longer separate from its judicial jurisdiction. This means that the judiciary jurisdiction for prosecuting and punishing pirates is responsibility of arresting state. Although the return of the arresting state is not desirable, it is better than the complete inaction of the arresting state, where other states do not have the necessary facilities for navigation in the high seas and the establishment of maritime security. In the absence of the pirate transfer agreement's mechanism is not a viable option for the arresting state, except not to detain or release the pirate immediately, when piracy is not linked to its traditional criminal jurisdiction, including territorial jurisdiction, personal jurisdiction and the protective jurisdiction. The harms of the second situation to international peace and security far outweigh the harms of the first situation to the components of criminal jurisdiction and its separation from executive jurisdiction.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

Findings of the research show that the seizing state in the light of the principle of universal jurisdiction provided in article 105 of the UNCLOS is required to exercise full criminal jurisdiction from arrest to punishment. But seizing state handles the first part and entrusts second part to the regional state with which seizing state has arranged the pirate transfer agreement. This division stems from the exercise of criminal jurisdiction and prescribe by article 100 of the UNCLOS in connection with specific obligation of states to cooperate in fight against piracy in the high seas. But it does not comply with the principles of personal, territorial and protective criminal jurisdiction in other offenses and territorial seas. The practical proposal is

for the arresting state in the pirate transfer agreement to add condition for judicial representation to arrest and extradite pirates to the regional state. Adding this condition in the pirate transfer agreement makes the intervening of the arresting state not the result of the universal jurisdiction, but stem the judicial representation given to it by the regional state to arresting state to arrest pirate and hand him over to the regional state for trial.

Keywords: Pirates Transfer Agreement, Regional State, Seizing State, Principle of Universal Jurisdiction, United Nations Convention on the Law of the Sea

References (in Persian)

1. Ghasemi, Gh. & Setayeshpur, M. (2019). *International community's acts to confronting modern piracy*, Iranian Research Letter of International Politics, 7(2), 217-238. (in Persian).
2. Kazemi, S. & Heidari, S. (2019). *Trial of piracy defendants in the international criminal court (ICC)*, *International Studies Journal*, 16(2), 49-69. (in Persian).
3. Poorbafrani, H.; Omid, A. & Gholizadeh, B. (2017). *Analyzing the legal doctrine on necessity of equaling modern piracy with terrorism (with emphasis on piracy off the coast of somalia)*, *Journal of Legal Studies*, 9(2), 27-50. (in Persian).
4. Sajjadpour, M. K. & Abdolhoseini, A. (2018). *Iran and the security threat of piracy*, *Journal of Foreign Policy*, 31(3), 7-36. (in Persian).
5. Salehi, J. (2018). *Jurisdiction in the international law of the sea in conflict between right to protection of offshore facilities and freedom of navigation*, *Journal of Oceanography*, 8 (32), 21-30. (in Persian).

References (in English)

1. Agreement between the European Union and Mauritius (2011). No. OJEU L 254/3.
2. Agreement between the European Union and the United Republic of Tanzania on the conditions of transfer of suspected pirates and associated seized property from the European Union-Led Naval Force to the United Republic of Tanzania (2014).
3. Bevilacqua, G. (2014). *Transfers of piracy suspects, a crucial element of the regional prosecution strategy in light of international law of the sea*, in Eva, M.; Gomez, V. & Cinelli, C. (eds.), *Regional Strategies to Maritime Security: A Comparative Perspective; Second Marsafenet Volume Regional Strategies*, Valencia, 213-228.

4. Etzioni, A. (2010). *Somali pirates: an expansive interpretation of human rights*, *Texas Review of Law and Politics*, 15(1), 39-60.
5. Exchange of letters between the European Union and Seychelles (2009). No. OJEU L 315/37.
6. Exchange of letters between the European Union and Kenya on the conditions and modalities for the transfer of persons suspected of having committed acts of piracy and detained by the EUNAVFOR (2009). No. OJEU L79/52.
7. European convention for the protection of human rights and fundamental freedoms (1950).
8. Geiss, R. & Petrig, A. (2011). *Piracy and armed robbery at sea; the legal framework for counter-piracy operations in somalia and the gulf of aden*, Oxford Scholarship Online.
9. International maritime organization convention for the suppression on unlawful acts against the safety of maritime navigation (1988).
10. Kelley, P. R. (2011). *Unclos, but no cigar: overcoming obstacles to the prosecution of maritime piracy*, *Minnesota Law Review*, 95(6), 2285-2317.
11. Kontorovich, E. (2010). *A guantanamo on the sea: the difficulty of prosecuting pirates and terrorists*, *California Law Review*, 98(1), 243-275.
12. Mauritius piracy and maritime violence Act, 2011.
13. Muneesamy, J. N. (2013). *Counter-piracy state practice in mauritius*, in; Andreoene, G.; Bevilacqua, G.; Cataldi, G. & Cinelli C. (eds.), *Insecurity at Sea: Piracy and Other Risks to Navigation*, Giannini Editore, 173-180.
14. Roach, J. A. (2010). *Countering piracy off somalia: international law and international institutions*, *American Journal of International Law*, 104(3), 397-416.
15. United nations security council (2013). *Res 2125*, UN Doc. S/RES/2125.
16. United nations security council (2012). *Res 2077*, UN Doc. S/RES/2077.
17. United nations security council (2011a). *Res 2015*, UN Doc. S/RES/2015.
18. United nations security council (2010). *Res 1950*, UN Doc. S/RES/1950.

19. United nations security council (2011b). *Report of the special adviser to the secretary general on legal issues related to piracy off the coast of somalia*, UN Doc. S/2011/30.
20. United nations secretary general (2019). *Report of the united nations secretary general on the situation with respect to piracy and armed robbery at sea off the coast of Somalia*.

Scenarios of the Independence of Iraqi Kurdistan and National Security of Iran

Abdolreza. Alishahi¹

Ph. D Student of Political Science, Allameh Tabataba'i University

Younes. Forouzan

Ph. D of Communication Science, Allameh Tabataba'i University

Hossein. Masoudnia

Associate professor of Political Science, Isfahan University

Seyyed Ali. Majidinejad

Master of International Relations, Isfahan University

Received: 2017/11/21

Accepted: 2018/12/20

Extended abstract

1- INTRODUCTION

Masoud Barzani at the Davos Security Conference announced September 25, 2017, as the Independence Day for Kurdistan. Despite the strong and unequivocal opposition of the central government of Iraq, Turkey, the Islamic Republic of Iran and some other states. with the support of Israel, a referendum was held, and concerns about Iran, Turkey, Syria and the central government of Iraq intensified. The Islamic Republic of Iran considered the plan for a credible referendum on Kurdistan as a Zionist-American conspiracy in the region that its aims are to destabilize the borders of Iran, to undermine the resistance axis, to compensate for the defeat of ISIS and to new pretexts for re-engaging the United States in the region.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Cantori and Spiegel consider the international system to be a multiple regional subsidiary system. In their view, the four variables of a typical pattern can explain different regional trends and differentiate them from one another. 1) the nature and level of cohesion or the degree of similarity or complementarity of the characteristics of political alliances that are inclined to convergence and the amount of exchanges between these units; 2) the nature of intra-regional communication; 3) The level of power in the subsidiary system; 4) The structure of intra-regional relations. Accordingly, Cantori and Spiegel divide the system into three central (Core), peripheral, and interventional divisions.

3- METHODOLOGY

1- Corresponding Author: Abdolrezaalishahi@atu.ac.ir

The research methodology of this paper is the study of futures and the use of library resources.

4- RESULTS & DISCUSSION

According to the theory of Cantori and Spiegel, the convergence of the Islamic Republic of Iran and the Kurdistan region of Iraq as a sovereign state in the near future seems very difficult. Independence of Kurdistan is affected by model variables and interventionist actors who have more divergent backgrounds with the Islamic Republic of Iran, which can threaten the national security of the Islamic Republic of Iran.

1) The nature and extent of solidarity between the Kurdistan Regional Government and the Islamic Republic of Iran: the purpose of solidarity, size of similarity, and complementarity of political units of a region. they consider solidarity as the introduction of convergence. Solidarity in a region can be considered in four aspects, which are: social, economic, political, and organizational solidarity.

2. The Nature of Communications: The nature of communications between Iran and the Kurdistan region of Iraq is based more on divergence than on the basis of convergence. In the Kurdistan region of Iraq, dozens of Kurdish websites, several satellite channels affiliated with Iraqi, Iranian, Turkish and Kurdish parties cover the media of the Kurdistan regions. Shiites headed by the Islamic Republic of Iran, this alliance has prevented geopolitical developments in favor of the United States and Israel in the Middle East but the independence of the Iraqi Kurdistan's region has broken down Iraq, and in general weakened the Shiite geopolitics in the region and threatened the Islamic Republic of Iran's power in the region.

3. Power level: Shi'a power in Iraq after the overthrow of Saddam, as well as the increase of Iran's power and influence in Lebanon, led to a major change in favor of the Islamic Republic of Iran, which has been named a Shia geopolitical change in the region. This means that the leadership and political initiative in the Middle East, which was endowed by Sunni Arab governments since the end of the Second World War, is now in the hands of the Shiites.

4. Relationship structure: The Islamic Republic of Iran considered the referendum in the Kurdistan region as a Zionist-American conspiracy in the region, aimed at instability of the borders of the Islamic Republic of Iran, undermining the resistance, rebuffing the defeat of the ISIS and new pretexts for United States presence in the region.

Interventive actress: Iraq's Kurdistan's territorial integrity will be at the international level with the influence and presence of the United States in Iraqi Kurdistan, which will bring the following threats to the countries of the region including Iran:

1. Formation of a secular new alliance for the United States in the Middle East;
2. Have the Kurdish government leverage to exert future pressures;
3. Formation of an ally for Israel;
4. The breakdown of the resistance axis between Iran, Iraq, Syria and Hezbollah;
5. Decrease America's dependence on the Incirlik Air Base of Turkey.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

Kurdistan's independence is influenced by model variables and interventionist actors who have more diverging areas with the Islamic Republic of Iran, which could threaten the national security of the Islamic Republic of Iran. These threats, in the form of model variables, are the nature and extent of the correlation between the Kurdistan Regional Government and the Islamic Republic of Iran: these include four aspects of social, economic, political and organizational solidarity, and in all four aspects of Iran and the climate of Kurdistan are facing challenges. Regarding the presence of the interventionist system, it must also be acknowledged that the United States has been supporting the independence of the Kurdistan Region as an interventionist player in recent years in accordance with its goals in the region. The Kurdish tendency towards secularism, the alignment and coherence of Kurdish leaders' policies with US policies, having close ties with Israel, and US concern about the growing power and influence of pro-Iranian Shiite parties have spurred American support for the Iraqi Kurdistan's region.

Keywords: Kurdistan region, Referendum, Cantori and Spiegel, Iran national security.

References (in Persian)

1. Aghaie, S. D., & Aghdaee, S. H. (2012). Theoretical Analysis of Turkey's ACCESSION to European Union and Impediments Ahead, *Politic Quarterly*, 42(4), 107- 123. (in persian)
2. Forouzan, Y., & Alishahi, A. (2017). Turkish Communication foreign policy in the Middle East after the Islamic Awakening and approaches to odds with the Islamic Republic of Iran, *International Journal of Advanced Multidisciplinary Research*, 4(3), 86-92.
3. Ghasemi, F. (2011). Theories of International Relations and Regional Studies, Tehran: Nashr Mizan Publications. (in persian)
4. Seifzadeh, SH. (2011). Theorization in international relations of the foundations and intellectual forms, Tehran: Samt Publications. (in persian)

References (in English)

5. Kavalek, T. (2016). The Catch-22 in Nineveh: The Regional Security Complex Dynamics between Turkey and Iran, *Journal of Policy Paper*, 3(4), 1-15.
6. Kaplan, M., & Mardini, R. (2017). The Kurdish region of Iraq is going to vote on independence. Here's what you need to know, *Washingtonpost*, 11 November.
7. Lindenstrauss, G., & Cluzet, A. (2017). For Institute for National Security Studies, ETH, Zurich: Center for Security Studies.

Russian Model for the Management of the Syrian Crisis

Mohammad Javad. Fathi¹

Phd Student of Political Science (Futurism of Political Studies of The Islamic Revolution), Shahed University, Faculty of Humanities

Abdolvahab Yosefinezhad

Graduate of Central Asian and Caucasus Studies, Eco Insurance Higher Education Institute, Allameh Tabatabai University

Received: 2019/05/19

Accepted: 2020/07/21

Extended abstract

1- INTRODUCTION

The latest and one of the longest crises in the region can be seen in Syria, which has further accelerated the turmoil in the region and made the perspective of solving security issues more ambiguous and complex. Given the decades-long alliance of Russia and Syria and the fact that Moscow has adopted a special mechanism to defend its ally during the crisis, the question of what role the Russian Federation plays in the developments in Syria and how and why it fulfills this role is very important. The present study seeks to answer the question: What are the characteristics of the Russian model for Syrian crisis management?

2- THEORETICAL FRAMEWORK

One of the theoretical models that help gain knowledge and understanding of the management models of different countries in national, regional, and international crises is Charles Hermann's Crisis Cube model. In this model, the three characteristics of threat, awareness, and time are usually considered simultaneously. Since crises vary in proportion to the severity of the threat, the duration, and the degree of awareness, each of the three main determinants of the crisis may be represented, in their ultimate degree of importance, as one of the three dimensions of the cube called the crisis cube. Regarding the issue of threat, two variables are used: high and low. That is, whether the threat is low or high. In other words, the more substantial the value of the object of the threat and the more severe the threat, the more likely an incident is to be considered a crisis. In the crisis cube, awareness of the issue also plays an important role in estimating risk. In this area, two concepts of predictability and surprise are used. It should be noted that surprise is the gap

1- Corresponding Author: f.mjavad@yahoo.com

between the time an actor expects an event to occur and the time that that event will occur.

3- METHODOLOGY

The present research has been conducted using a qualitative method and a descriptive-analytical approach. Using the note-taking method and library sources, the data were collected, categorized, and analyzed.

4- RESULTS & DISCUSSION

1-4-The Russian Federation and the Syrian crisis management

1-1-4. The political-diplomatic approach: The most important tool for the peaceful management of crises is taking maximum advantage of the capacity of the bilateral and multilateral political and diplomatic measures.

1-1-1-4-Vetoing anti-Syrian resolutions in the Security Council and the UN General Assembly

Russia's actions at the United Nations, especially its opposition to anti-Syrian resolutions, are important levers of soft management of the Syrian crisis. Russia strongly opposes Western interference in Syrian affairs and the overthrow of the Assad regime using military force, because Russia argues that, on the one hand, this issue should be the concern of the central Syrian government and on the other hand, it is detrimental to its interests in the region.

2-1-1-4-Boycotting Friends of Syria conference

The Russians boycotted and condemned the meetings of the Friends of Syria because they considered them against their interests. The Russians believed that the mentioned meetings were planned by activists who, with the unwavering support of the opposition, were helping to dismantle Syria's territorial integrity, and therefore, holding them was a mistake.

2-1-4-Coalition system

Aware of the fact that in regional crises of such magnitude as the Middle East, where multiple fronts are facing each other, and that this country alone is not able to achieve its maximum interests and goals, Russia has sought to form a system of coalitions aligned with itself in the Syrian crisis. Iran and China are the most prominent actors that are in line with Russia's interests.

3-1-4-Financial and economic supports

The continuing unrest and the growing power of the Takfiris, along with the intensification of economic, political, and technological sanctions against Syria, had put Bashar al-Assad's government in a difficult position. Under such circumstances, the idea of financial aid from foreign supporters such as Russia was introduced.

4-1-4-The weapons and logistics support

The possibility of a shortage of ammunition needed by Bashar al-Assad's army, on the one hand, and the continued aid from the Western Front and some Arab countries

to Takfiri groups, on the other hand, had greatly alarmed Kremlin officials. The Russians have provided a large number of weapons to the Syrian army since the beginning of the crisis.

5-1-4-Military invasion

Field monitoring of developments in Syria indicated that at times the balance of power had shifted to the detriment of Bashar al-Assad. Kremlin officials had concluded that Damascus could fall if terrorist groups' positions were not bombed.

6-1-4-Media management of the crisis

Kremlin officials are aware that the role of the media, while not greater than that of diplomats and infantry in the battlefields, is undoubtedly no less important; from this perspective, the Russians' efforts to manage the crisis using the media are unique.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

Given the physical distance and the lack of urgency to respond to the Syrian crisis, Russian planners had ample time to monitor developments to adopt the best strategy, but due to the lack of reliable data on future trends, competitors' tactics, and the location and time of terrorist operations, Kremlin officials faced a degree of strategic surprise. The interaction of these three states led the Russians to consider more intelligent crisis management with an emphasis on software leverages to be more appropriate. In the first phase, they used their diplomatic potential, such as vetoing UN Security Council resolutions to prevent military aggression against the Syrian government. At the same time, they helped the Bashar al-Assad government a lot in the economic and military spheres (as a complementary lever to the hardware dimension) and the media.

Keywords: intelligent management, Russia, the Syrian crisis, Crisis Cube.

References (in Persian)

1. AghaHosseini, A., EmamJomeZadeh, J., & forooghi, A. (2013). Government, Identity and Foreign Policy in the Curent Iran, *Strategic Research of Politics*, (1925-2011), 2(7), 125-146.[In Persian].
2. Ghaempanah, S. (2006). Analysis of Iran and the Atomic Energy Agency Crisis Based on the Crisis Cube Model, *Middle East Studies*,9, 20-28.[In Persian].
3. Kiani, D. (2008). Russia's Policy in the Middle East: Axes and Motivations, *rahbord*, 47, 368-380.[In Persian].
4. Mirfakhræ, S. H., & Golestan, M. (2016). The Great Powers and International Crises Management, Behavioral Pattern of Actors, A Case Study of the Syrian Crisis, Tehran: Farhikhtegan Daneshgah.] In Persian].

5. Nasrollahi, A. (2010). Management of Crisis News Coverage in Professional Media, Tehran: Neshaneh Publicatio.[In Persian].
6. Sarie'olghalam, M. (2016). International System and Modern Geo-Politics in Middle East, Scientific Journal Management System, 12(1), 101-140.[In Persian].
7. Takhshid, M. R.,& Shoja, M. (2018). Explaining Russia's Intervention in the Syrian Crisis from a Geopolitical Perspective, Central Eurasia Studies, 11(2), 305-320.[In Persian].

References (in English)

1. Alami, M. (2018). Russia's Disinformation Campaign Has Changed How We See Syria, Policy Paper, Atlantic Council.
2. Allison, R. (2013). Russia And Syria: Explaining Alignment with A Regime in Crisis, International Affairs, (Royal Institute of International Affairs 1944-), 89(4), 795-823.
3. Behraves, Maysam.,& Cafiero, G. (2019). Can Russian-Iranian Alignment in Syria Last? Policy Paper, Middle East Institute.
4. Borshchevskaya, A. (2016). Vladimir Putin and the Shitte Axis, Foreign Policy,30 August.
5. In Syria? Cidob Barcelona Centre For International Affairs, Notes Internacionals Cidob 196.
6. Janine, Melike. (2018). Russia, Iran And Turkey, A Common Strategy
7. Kavlick, A. (2015). Prospects for A U.S.-Russian Partnership in Syria, Joint Forces Staff College or The Department of Defense.
8. Küçükkeleş, M. (2012). Arab League's Syrian Policy, Policy Brief Seta Foundation for Political, Economic and Social Research.
9. Kurtzer, (2018). Syria And Beyond: Managing Russian Ambitions in The Middle East, Woodrow Wilson School of Public and International Affairs, Princeton University, Policy Workshop Final Report.

In Defense of More Human International Relations with the Psychological Constructivism

Majid. Kafi

Ph. D in International Relations

Azam. Molaee¹

Ph. D in International Relations

Received: 2020/04/10

Accepted: 2020/06/30

Extended abstract

1-INTRODUCTION

In recent years, a new trend towards the use of psychological findings and methodologies in this field in the study of international relations has emerged and has received special attention of constructivists. Under these circumstances, the questions become more and more obvious whether the connection between psychology and international relations is fundamentally possible despite their different levels of analysis and scientific methods. And will the explanatory strength of this discipline help? The present article seeks to examine this emerging approach and answer the questions posed earlier.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Since the subject of the present research is the study of the new theory of psychological constructivism, its theoretical foundations are in the field of sociology and history of science, which deals with how scientific change and evolution. Shapin and Schiffer pay special attention to social, cultural and especially political conditions and their studies show: 1) scientific production is a political subject; 2) The technology that is thus produced and validated becomes a factor in political action; 3) In the competition between different types of ideas, technology is a decisive means through which political success can be reached and maintained.

3- RESEARCH METHOD

The research method is descriptive-analytic. In descriptive-analytical research, in addition to illustrating what is, the researcher explains and

¹- Corresponding Author: azam.molaee@gmail.com

explains the reasons for what it is and why the situation of the problem and its dimensions.

Research Findings:

Critique and Evaluation of Psychological Structural Theory

The major criticisms of the psychological construct are based on five factors. Later in the article, these criticisms will be outlined and addressed one by one.

- Loss of cohesion, independence and integrity of the field of international relations

The first natural critics of international relations borrowing from psychology are those who see such interdisciplinary practices as contradicting the coherence and independence of international relations and ultimately to their detriment. But it should not be overlooked that insisting on maintaining the coherence of the field of international relations at all costs is ignoring the substantive changes in the knowledge of international relations, which reduce the scope of the field and ultimately contradict the goals of the godfathers of international relations. It will end to the detriment of this field.

- Avoiding objectivity and falling into the trap of subjectivism

Another critique of opponents of the link between psychology and international relations is that turning the field of relations to sciences such as psychology is another step towards further distancing the field from objectivity, reality, and orderliness. In response, it should be said that the critique of the scientism of constructivists and their refuge in the stronghold of psychology is proposed as a new front in the fight against "scientologists" while psychological constructivism seems to establish a relationship between emotional and cognitive tendencies of individuals and Their deeper collective identities have, in effect, met expectations for presenting possible patterns of international behavior at specific times.

- Methodological dilemma

According to critics of the connection between structuralism and psychology, these two disciplines are not only different in subject matter; More importantly, their methodologies are also distinct from each other. Kurt has given an appropriate answer to this methodological dilemma. In his view, norms alone have no effect; Unless they are based on mental belongings such as "sense of commitment". Thus, the study of psychological data requires the use of interpretive linguistic and verbal explorations.

- Moving away from the nature of the field of international relations (providing macro explanations)

Realists believe that focusing on the frequency of specific patterns of behavior as a basis for theorizing and commenting on international relations is highly inadequate. In response, macro-level theorists can be receptive and appreciative of psychological help in defining and explaining key conflicts about power, institutions, and norms, rather than rejecting psychological theories under the pretext of preventing them from explaining broad patterns of behavior.

The problem of differences in levels of analysis

Another critique of psychological analysis in political science and international relations is that although individuals may be influenced by psychological factors in their decisions and actions, governments are rational and wise. In response, it must be said that the ideology of the state as a wise actor has been questioned by a wave of critical studies in international relations since the 1980s.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

It seems that constructivist researchers of international relations are realizing a useful link in the knowledge of international relations by establishing the field of study of psychological structural engineering. In this way, finding a way to take advantage of the achievements of psychology in the science of international relations by constructivism to create a new opportunity not only for this school; Rather, it has led international relations to look at complex global developments in the 21st century from a new perspective. Thus, it seems that the study title of psychological constructivism is a response to the definite need of the field of international relations to challenge the complexities of politics and international relations in the present age, and in fact a way to approach this field to its subject of analysis, namely behavior. Social and political human beings are in the form of governmental and quasi-governmental systems.

Keywords: Psychological constructivism, Constructivism, Psychology, Interdisciplinary Studies, International Relations, Lebow Cultural Theory

References (in Persian)

1. Bagheri, Khosrow (2004). "Realistic Constructivism: A Reconstruction of George Kelly's Personal Constructivism". *Psychology and Educational Sciences*, University of Tehran, 68, 35-52. (in Persian)
2. Creppell, Ingrid. (2011). "The concept of normative threat". *International Theory*, 3.
3. Hafiz Nia, Mohammad Reza (2019). *Introduction to research methodology in humanities*. Tehran: Organization for the Study and Compilation of University Humanities Books (SAMT). (in Persian)
4. Moshirzadeh, Homeira (2014). "Semantic approaches in international relations and their impact on foreign policy analysis". *Political and International Approaches*, Fifth Year, 38. 42-61. (in Persian)

References (in English)

1. Aalto, Pami; Vilho Harle & Sami Moisio. (2011). "Introduction" in Aalto, Pami, Vilho Harle and Sami Moisio. (eds.), *International Studies: Interdisciplinary Approaches*, Hampshire: Palgrave Macmillan, 22-46.
2. Abe, Yuki. (2012). "Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance". *Cambridge Review of International Affairs*, 25:4.
3. Abdelal, Rawi; Yoshiko M. Herrera; Alastair Iain Johnston & Rose McDermott. (2009). "Introduction" in Abdelal, Rawi, Yoshiko M. Herrera, Alastair Iain Johnston, and Rose McDermott. *Measuring Identity, A Guide for Social Scientists*. New York: Cambridge university press, 4-8.
4. Ashworth, lucian m. (2009). "Interdisciplinarity and international relations". *European political science*: 8-14.
5. Finnemore, Marta and Kathryn Sikkink. (1998). International norm dynamics and political change. *International Organization*, 52:3-13.
6. Gries, Peter H.; Kaiping Peng & Michael H. Crowson. (2012). "Determinants of security and insecurity in international relations: a cross-national experimental analysis of symbolic and material gains and losses". In Shannon, Vaughn P. and Paul A. Kowert. (eds.), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
7. Goldgeier, James & Philip Tetlock. (2001). "Psychology and International Relations Theory". *Annual Review of Political Science*, 4.

8. Holsti, Kal. (1985). *the Dividing Discipline: Hegemony and Diversity in International Theory*. Boston: Allen & Unwin.
9. Hymans, Jacques. (2010). "The arrival of psychological constructivism". *International Theory*, 462-481.
10. Jarvis, Darryl. (2001). "Conclusion: International Relations: An International Discipline?" in Crawford, Robert and Darryl Jarvis. (eds.) *International Relations – Still an American Science? Toward Diversity in International Thought*, Albany: State University of New York Press.
11. Kertzer, Joshua D. & Dustin Tingley. (2018). "Political Psychology in International Relations: Beyond the Paradigms". *Annual Review of Political Science*, 21, 319-339.
12. Kowert, Paul A. (2012). "Completing the Ideational Triangle: Identity, Choice, and Obligation in International Relations". In Shannon, Vaughn P. and Paul A. Kowert. (eds.), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*. Ann Arbor: University of Michigan Press, 50- 76.
13. Kristensen, Peter M. (2012). "Dividing Discipline: Structures of Communication". *International Studies Review*, 14.
14. Koschut, Simon. (2018). "The power of (emotion) words: on the importance of emotions for social constructivist discourse analysis in IR". *Journal of International Relations and Development*, 21(3), 495–522.
15. Larson, Deborah W. & Alex Shevchenko. (2010). "Status Seekers: Chinese and Russian Responses to U.S. Primacy", *International Security*, 34(4).
17. Lebow, Richard N. (2006). "Fear, interest and honour: outlines of a theory of International Relations" *International Affairs*, 82(3).
18. Lebow, Richard N. (2008). *a Cultural Theory of International Relations*, Cambridge: Cambridge University Press.
19. Lebow, Richard N. (2009). "Culture and International Relations: The Culture of International Relations" *Millennium Journal of International Studies*, 38(1), 153-4.
20. Merton, Robert K. (1937). *The Sociology of Knowledge*. Chicago and London: The University of Chicago Press.
21. McDermott, Rose & Anthony Lopez. (2012). "Psychology and constructivism: uneasy bedfellows?" In Shannon, Vaughn P. and Paul A. Kowert (eds.), *Psychology and constructivism in*

- international relations: an ideational alliance*, University of Michigan Press.
22. Mitzen, Jennifer. (2006). "Ontological Security in World Politics: State Identity and the Security Dilemma". *European Journal of International Relations*, 12, 3- 15.
 23. Mitzen, Jennifer. (2009). "Interview with Jennifer Mitzen on *Ontological Security, Multilateral Diplomacy, and States Addiction to War*".: <http://www.theory-talks.org/2009/02/theory-talk-26.html>.
 24. McDermott, Rose. (2004). *Political Psychology in International Relations*. Ann Arbor: The University of Michigan Press.
 25. McDermott, Rose. (2009). "Psychological Approaches to Identity Experimentation and Application" in Abdelal, Rawi, Yoshiko M. Herrera, Alastair Iain Johnston, and Rose McDermott. *Measuring Identity, A Guide for Social Scientists*. New York: Cambridge university press.
 26. Morrow, James. (2010). "Eight questions for A Cultural Theory of International Relations". *International Theory*. 2(3).
 27. Onuf, Nicholas. (2009). "Motivation". *International Relations*, 23(1).
 28. Osiander, Andreas. (2009). "New Theory of International Relations Culture, Change and the Meaning of History: Reflections on Richard Lebow". *Millennium Journal of International Studies*, 37(4).
 29. Pellerin, Helene. (2012). "Which IR Do You Speak? Languages as Perspectives in the Discipline of IR". *Perspectives*, 20(1).
 30. Schuett, Robert. (2010). "Classical realism, Freud and human nature in international relations". *History of the Human Sciences*. 23.
 31. Shannon, Vaughn P. (2012). "Introduction: Ideational Allies— Psychology, Constructivism, and International Relations". In Shannon, Vaughn P and Paul A Kowert (eds), *Psychology and constructivism in international relations: an ideational alliance*, University of Michigan Press.
 32. Shilliam, Robbie. (2010). "A Fanonian Critique of Lebow's A Cultural Theory of International Relations". *Millennium Journal of International Studies*, 38(1).23-37. shaping, steven & schaffer, simon. (1985). *Leviathan and the Air-Pump: Hobbes, Boyle, and the Experimental Life*. Princeton: Princeton University Press; Reprint edition (September 4, 2011)
 33. Suganami, Hidemi. (2009). "Man, Culture and the Theory of International Relations". *International Relations*, 23(1).47-80.

34. Shayan, Fatemeh. (2013). "Interdisciplinarity and the Emerged Shift in the Study of International Relations". *Journal of International Studies*, 41(3), 669-678.
35. Tajfel, Henty & John C. Turner. (1979). "An integrative theory of intergroup conflict". *The social psychology of intergroup relations*. 33.78-91.
36. Waltz, Kenneth. (2001[1959]). *Man, the State and War, a theoretical Analysis*. New York: Columbia University press.
37. Wettersten, John. (1990). "Integrating Psychology and Methodology: How Can Psychology and Methodology Be Integrated?". *Journal for General Philosophy of Science*, 21(2).12-23.
38. Wolf, Reinhard. (2011). "Respect and disrespect in international politics: the significance of status recognition". *International Theory*, 3(1). 112-128.

Recourse to the UN Security Council for the Purpose of Implementing the International Court of Justice judgments

Mohsen. Mohebi¹

Associate professor of Sciences and Researches Branch of Tehran

Vahid. Bazzar

Ph. D of Allameh Tabataba'i University

Received: 2019/04/25

Accepted: 2020/04/21

Extended abstract

1- INTRODUCTION

According to Article 94 (2) of the Charter of the United Nations, if any party to a case fails to perform the obligations incumbent upon it under a judgment rendered by the Court, the other party may have recourse to the Security Council, which may, if it deems necessary, make recommendations or decide upon measures to be taken to give effect to the judgment. However, the capacity of this Article, which has been envisaged for the effectiveness of the judicial settlement of international disputes by the International Court of Justice, has not been adequately used. This is mainly due to the Council's passive approach in a few cases to which the beneficiary of decision has referred to it.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Article 94 (2) deals only with the Judgments of the Court, not the advisory opinions of the Court. Of course, the Council's practice shows that a request for non-implementation of an interim order of the Court can also be raised in the Council under Article 94 (2). Following requests under Article 94 (2), the Council may not consider such a decision in merit and may merely make recommendations or decide upon measures to be taken to give effect to the judgment.

3- METHODOLOGY

The research method in this article is descriptive-analytical.

4- RESULTS & DISCUSSION

In response to a request to implement the Court's decision under Article 94 (2), the Security Council has the discretion -not the duty- and the Council does not need to ascertain one of the situations referred to in Article 39 of the Charter (threat to the peace, breach of the peace, or act of aggression). So far, four requests have been submitted to the Council under Article 94 (2), two of which

1- Corresponding Author: sd.mohebi@gmail.com

were related to the interim order and two of which were related to the judgment of the Court. The Council's passive response to these requests is one of the main reasons for the low number of requests during the 75 years that this Article has been in force.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

The discretion of the Council in responding to requests under Article 94 (2) is inconsistent with the principle of the peaceful settlement of disputes which is one of the principles of the Charter (Article 2 (3)). In other words, when the Charter prohibits states from using force in their relations and obliges them to use peaceful means to settle all their disputes, it should not undermine the alternative means of using force by undermining the enforcement mechanism of the Court's decisions, which one of the most effective means to resolve disputes peacefully. However, the Council can resolve this inconsistency in its practice and, by serious effort to implement the Court's decisions, revive Article 94 (2) of the Charter. Because the Council has primary responsibility for the maintenance of international peace and security (Article 24 (1)), as the Court has stated in its Advisory Opinion on Legal Consequences for States of the Continued Presence of South Africa in Namibia (South West Africa).

Keywords: International court of justice, Security council, Article of 94(2) of charter, Judgment, Interim order.

References (in Persian)

1. Izadi, A. (2016), *Historical and Analytical Examination of Enforcement of ICJ Judgments*, International law review, 33(54), 191-218. (in Persian)
2. Mohebi, M. & Bazzar, V. (2018), *Assessing US Objections to the Interim Order in the Alleged Violations of the Treaty of Amity*, Public law studies quarterly, 50(1), pp. 255-274. (in Persian)
3. Mohebi, M. & Bazzar, V. (2018), *Provisional Measures (Interim Order) of the International Court of Justice: Binding or Recommendation? Look again at the International Court of Justice's Ruling on the Case of the LaGrand Brothers*, Judgment quarterly, 18(95), pp. 91-115. (in Persian)
4. Mousavi, S. F. & Bazzar, V. (2016), *Judicial Control of International Courts on the United Nations Security Council*, International law review, 33(54), pp. 59-90. (in Persian)

References (in English)

1. Al-Qahtani, M. M. (2003). *Enforcement of International Judicial Decisions of the International Court of Justice in Public International Law*, PHD thesis, University of Glasgow.
2. Couzigou, I. (2017). Enforcement of UN Security Council Resolutions and of ICJ Judgment: The Unreliability of Political Enforcement Mechanisms, *The Enforcement of EU Law and Values: Ensuring Member States' Compliance*, edited by Andras Jakab, Dimitry Kochenov, Oxford University Press, 363-378.
3. Kelsen, H. (1964). *The law of the United Nations: a critical analysis of its fundamental problems*, Praeger.
4. Kolb, R. (2013). *The International Court of Justice*, Hart publishing.
5. Mosler, H. & Oellers-Frahm, K. (2007). *Article 94*, *The charter of the United Nations: a commentary (Vol. II)*, edited by Bruno Simma and Daniel-Erasmus Khan and George Nolte and Andreas Paulus, Oxford university press, 1957-1971.
6. Pomerance, M. (1995). *The United States and the world court as a 'supreme court of the nations': dreams, illusions and disillusion*, Martinus nijhoff publishers.
7. Roscini, M. (2010). *The United Nations Security Council and the Enforcement of International Humanitarian Law*, *Israel law review*, 43, 330-359.
8. Rosenne, S. & Ronen, Y. (2006). *The law and practice of the International Court 1920-2005 (Volume I: the court and the United Nations)*, Koninklijke brill NV.
9. Schulte, C. (2004). *Compliance with decisions of the International Court of Justice*, Oxford university press.
10. Tanner, L. (2018). *The settlement of international disputes by means of adjudicative, bachelor's thesis*, Tallinn university of technology.
11. Tanzi, A. (1995). *Problems of Enforcement of Decisions of the International Court of Justice and the Law of the United Nations*, *European journal of international law*, 6, 539-572.

Enlightenment Movement and the Change of Collective Behavior in Afghanistan

Naser. Yosefzehy¹

Ph. D Student of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Morteza. Manshadi

Associate professor of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad

Received: 2018/11/03

Accepted: 2020/01/12

Extended abstract

1- INTRODUCTION

The shape and form of social action in post-Taliban Afghanistan is different than that of the past. Government repression, militarism and the religious politics used to dominate Afghanistan in the Taliban era. However, the recently formed Enlightenment Movement (2016) follows a peaceful approach to achieve its demands. Understanding this movement requires a basic knowledge of the modern dynamics of the political sociology of Afghanistan. This economic movement was the response of Hazara ethnicity to the shift of the electricity transmission line from Bamyan to Salang. This research investigates the background of peaceful occurrence of the Enlightenment Movement and its consequences. According to our hypothesis, democracy and modernization in Afghanistan have paved the way for the emergence of civil movements such as the Enlightenment. The hypothesis has been tested based on the collective behavior theory of Smelser. According to the findings, the increasing demand for economic justice and political participation by ethnic and religious minorities is a result of democracy in Afghanistan. Consequently, economic movements and peaceful competition over the fair distribution of energy resources (wealth) are a new form of collective action in post-Taliban Afghanistan.

2- THEORETICAL FRAMEWORK

Smelser (2001) has explained the causes of collective behavior and its types. To Smelser the combination of the following six elements is the original conditions for the emergence of social movements:

- 1- Structural conduciveness
- 2- Structural strain such as the class gap and deprivation.

¹ Corresponding Author: naser.yosefzehy@mail.um.ac.ir

3- The generalized beliefs are like an ideology that crystallize discontentions and pressures.

4- Precipitating factors are the specific incidents that cause people do protest.

5- Mobilizing the participants in which the behavior of leaders is so important.

6- The function of social control is the response of the government to the movement as reform, negotiation, and suppression.

3-METHODOLOGY

There are three kinds of method for studying social movements: observation, participation and documentary. We have chosen third kind of method (documentary).

4- RESULTS & DISCUSSION

In the following, we try to apply the elements of collective behavior theory in respect of peaceful happening Enlightenment movement.

4-1 Structural Conduciveness

4-1-1 Democratic Constitution: The democratic nature of Afghanistan's new constitution (2003) distinguishes it from the past ones. Equality between ethnic groups and minorities, social justice (Article 6), balanced development (Article 7), establishment of the social groups and communities (Article 35), and the right of protest (Article 36) can be assessed in this point. In addition to the constitution, the adoption of the law of communities (2002) reflects the concern of Afghan governors to control collective movements.

4-1-2 Ethnic division of power: At the International Bonn Conference, one of the ways to prevent the Afghan civil war was to divide power among parties and tribes.

4-1-3 Elections and the empowerment of minorities: The election principle provided the ground for the entry of ethnic groups into politics. Therefore the number of the Hazarejat representatives has increased significantly. The 25 percent of the members of the second Wolesi Jirga (House of Representatives), 61 delegates, belong to this ethnic group. While they have had 43 delegates in the first parliament (2005-2010).

4-1-4 The significant growth in the use social media: After the fall of the Taliban, social media have dramatically grown popular in Afghanistan. Almost all groups, parties and ethnic and religious minorities use social media for their political purpose.

4-2 Structural Strain

Afghanistan suffers from several social problems that originate from some domestic dissatisfaction. The economic deprivation and poverty of the Hazareh, and the escalation of ethnic gaps are the structural background upon which the Enlightenment Movement emerged.

4-3 Generalized Beliefs

The Hazareh elite and leaders believe that discrimination, organized poverty, historical suppressions, and the unjust distribution of wealth are the direct consequences of Pashtunism in Afghanistan.

4-4 Precipitating Factors

The change of Turkmenistan's electricity line from Bamyan to Salang by state, due to the shortage and cost reduction in energy transmission, has not been approved by the Hazareh people. To them the shift of the energy line testifies to the prevailing system of discrimination and injustice.

4-5 Mobilizing the Participants

The Hazara elite could mobilize followers of generalized beliefs for collective behavior. All political factions and civil society activists of Hazarah could unite with each other. The leaders embarked to the civil channels for changing the government's decision.

4-6 The Function of Social Control

The government's response to the Enlightenment movement was to negotiate with its leaders. The constitution and the law of communities did not allow the government to do suppress the civil movements by military.

Finally, the consequences of the Enlightenment movement can be analyzed in different dimensions: The consolidation of the Hazareh ethnic unity, the intensification of the political gap between the traditional and modern elites of the Hazare ethnic, the acceleration of the consolidation of democracy, the important of attention to the transition from traditional society to modernity, and the political presence increases of women in social behaviors.

5- CONCLUSIONS & SUGGESTIONS

In this research, the roots of the Enlightenment movement were assessed. Structural conditions in Afghanistan such as political modernization, have played a constructive legal framework for relations between state and citizens and limited the way for the emergence of revolutionary and violent actions in this country. Democracy provided the Hazarejat's political penetration in the structure of power. The Hazareh elite now have taken steps to strengthen democracy. The Enlightenment movement is a democratic example of the social movements of Afghanistan and a result of soft power in recent years. Now, Afghanistan is experiencing economic

mass protests. From the the Hazareh point of view, discrimination is intensifying. The inequality used to be political or cultural-religious. In other words, the lack of access to energy resources (wealth/economic justice) was not considered an important source of pressure. So economic issues pave the way for more complex and multidimensional analysis of the collective behavior in Afghanistan

Keywords: Afghanistan, Social Movement, Democracy, Enlightenment Movement.

References (in Persian)

1. Ajroddin, H. (2011). *From constitutional movement to constitutional government in Afghanistan*. Kabul: publication of Maiwand. (in Persian)
2. Danesh, S. (2012). *The Basic Rights of Afghanistan*. Kabul: Avicenna's Higher Education. (in Persian)
3. Habibi, A. (1984). *Constitution movement in Afghanistan*. Kabul: governmental committee of Afghanistan's publications. (in Persian)
4. Hashemi, S. (2004). *The first book on the constitution movement in Afghanistan*. Mashhad: publication of Sonboleh. (in Persian)
5. Koohsar, Y. (1988). *The Hazarah and Shia movement in Afghanistan*. Kabul: publication of Maiwand. (in Persian)
6. Naseri, A. (1992). The history of the reform movement in Afghanistan. *Journal of Mahrefat*, (3), 51-57. (in Persian)
7. Scott, A. (2007). *Political culture and social movements*. Translation by Ramin, Karimiyan. Tehran: publication of Aqah. (in Persian)
8. Smelser, N. (2001). *The theory of collective behavior*. Translated by Reza, Dezhakam. Tehran: The Institute of Yaftehhyay Novin. (in Persian)

References (in English)

1. Grau, B. (2016). Supporting women's movement in Afghanistan: challenges of activism in a fragile context, *Journal of Gender & Development*, 24 (3), 409-426.
21. Griffin, M. (2001). *Reaping the whirlwind: the Taliban movement in Afghanistan*. London: Pluto Press.



Table of Contents

Principles, Strategy and Techniques of Iranshahri's Foreign Policy	Roohollah Eslami	1-26
Detaining of Indonesian Shiites to Participation in the Process and Structure of the Political Power	Ali Bagheri Dolatabadi	27-58
Rent-Seeking Coalition, Captured Governance and Emergence of the Crony Capitalism in Egypt	Ebrahim Aghamohammadi	59-86
Syrian Governments' Policies and Emergence the Ethnic-Religious Disputes (1920-2018)	Sajad Bahrami Moghadam	87-112
Indo-Pacific and the Strategic Arena of Beijing-Washington Confrontation in Post-Cold War Epoch (2019-2010)	Ali Davtaleb	87-112
The Function of Language as a Security Tool: Analysis of King Salman's Speech at the Riyadh Summit	Seyyed Mohammad Ali Taghavi	113-138
The Functions of the Pirate Transfer Agreement	Mohsen Khalili	139-170
Scenarios of the Independence of Iraqi Kurdistan and National Security of Iran	Vahid Sinaei	171-190
Russian Model for the Management of the Syrian Crisis	Rashid Recabian	191-214
In Defense of More Human International Relations with the Psychological Constructivism	Mehrdad Alepour	215-248
Recourse to the UN Security Council for the Purpose of Implementing the International Court of Justice judgments	Mohammad Salami Ostad	249-272
Enlightenment Movement and the Change of Collective Behavior in Afghanistan	Mohammad Hossain Jamshidi	273-292
	Sahar Bahrami Khorshid	293-323
	Mohsen Eslami	
	Javad Salehi	
	Abdorrezza Alishahi	
	Younes Forouzan	
	Hossein Masoudnia	
	Seyyed Ali Majidinejad	
	MohammadJavad Fathi	
	Abdolvahab Yosefinezhad	
	Majid Kafi	
	Azam Molaee	
	Mohsen Mohebi	
	Vahid Bazzar	
	Naser Yosefzehy	
	Morteza Manshadi	



The Iranian Research Letter of International Politics

Vol. 8, No. 2, Spring and Summer 2020

- Published by:** Ferdowsi University of Mashhad and the Iranian International Studies Association
- Managing Director:** Seyyed MohammadAli Taghavi
Editor-in-chief: Mohsen Khalili
- Editorial Board:**
- Arshin Adib-Moghaddam** (Professor, SOAS, University of London)
 - Hamid Ahmadi** (Professor, Department of Political Science, Tehran University)
 - Hosein Daheshyar** (Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University)
 - SeyyedAsghar KeivanHosseini** (Associate Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University)
 - Mohsen Khalili** (Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad)
 - Masoud Mousavi Shafae** (Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University)
 - Ahmad Naghibzadeh** (Professor, Department of Political Science, Tehran University)
 - Hossein Seifzadeh** (Professor, Department of Political Science, Tehran University)
 - Reza Simbar** (Professor, Department of Political Science, Guilan University)
 - Vahid Sinaei** (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad)
 - Seyyed MohammadAli Taghavi** (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad)
 - Enayatollah Yazdani** (Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan)
- Executive Director:** Maryam Vadi'i Nooghabi
Persian Editor: Javad Mizban
English Editor: Hosein Nourani
Printed by: Ferdowsi University Press
ISSN: 2322-3472

Address: The Iranian Journal of International Politics, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

Post Code: 9177948951

P.O. Box: 1357

Tel: +98-51-38806309

Fax: +98-51-38807393

E-mail: jipr@um.ac.ir

Website: <http://irlip.um.ac.ir>

Iranian International Studies Association website: <http://www.iisa.ir>

Iranian International Studies Association e-mail: iranianiisa@gmail.com



Ferdowsi University of Mashhad



Iranian International Studies Association

16

Iranian Research Letter of International Politics

Vol.8 No.2

Spring and Summer 2020

ISSN : 2322-3472

Principles, Strategy and Techniques of Iranshahri's Foreign Policy	Roohollah Eslami	1-26
Detaining of Indonesian Shiites to Participation in the Process and Structure of the Political Power	Ali Bagheri Dolatabadi Ebrahim Aghamohammadi	27-58
Rent-Seeking Coalition, Captured Governance and Emergence of the Crony Capitalism in Egypt	Sajad Bahrami Moghadam	59-86
Syrian Governments' Policies and Emergence the Ethnic-Religious Disputes (1920-2018)	Ali Davtalah Seyyed Mohammad Ali Taghavi Mohsen Khalili, Vahid Sinaei	87-112
Indo-Pacific and the Strategic Arena of Beijing	Rashid Recabian	113-138
Washington Confrontation in Post-Cold War Epoch (2019-2010)	Mehrdad Alepour	
The Function of Language as a Security Tool: Analysis of King Salman's Speech at the Riyadh Summit	Mohammad Salami Ostad Mohammad Hossain Jamshidi Sahar Bahrami Khorshid Mohsen Eslami	139-170
The Functions of the Pirate Transfer Agreement	Javad Salehi	171-190
Scenarios of the Independence of Iraqi Kurdistan and National Security of Iran	Abdorrezza Alishahi Younes Forouzan Hossein Masoudnia Seyyed Ali Majidinejad	191-214
Russian Model for the Management of the Syrian Crisis	Mohammad Javad Fathi Abdolvahab Yosefinezhad	215-248
In Defense of More Human International Relations with the Psychological Constructivism	Majid Kafi Azam Molaei	249-272
Recourse to the UN Security Council for the Purpose of Implementing the International Court of Justice judgments	Mohsen Mohebi Vahid Bazzar	273-292
Enlightenment Movement and the Change of Collective Behavior in Afghanistan	Naser Yosefzehy Morteza Manshadi	293-323